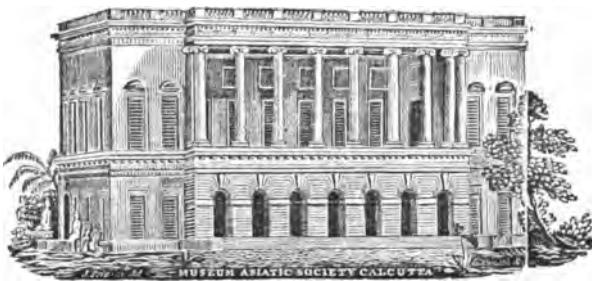


4

BIBLIOTHECA INDICA:  
A  
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS  
PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 352, 353.



THE  
AKBARNĀMAH  
BY  
ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MĪ,  
EDITED BY  
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,  
CALCUTTA MADRASAH.  
VOL. II., FASCICULUS I.

---

CALCUTTA:  
PRINTED BY C. B. LEWIS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.  
1876.

## صحیح غلطے چند اہم کہ ہنگام انطباع سرزدہ

---

صحیح	غلط	سطر	صفحتہ
راس	ارس	۱۲	۶
ارست	ارست	۱۷	۷
( لست )	است	۱۶	۸
متعدد	متعدّر	۲۳	۱۱
اکرچہ	اُرچہ	۹	۱۹
بعض نسخہ	بعض نسخہ	۲۷	۲۲
اعتضاد	اعتضاد	۱۸	۳۷
توكوئی	گوئی	۱۸	۳۹
تحمل	بتحمل	۱۸	۴۳
کردہ	کہہ	۱۸	۴۷
تنہا	ذہا	۱	۷۱
- و	و	ایضاً	ایضاً
ازاجا	ازاجا	۶	۸۸
آخرِ مجلس	آخرِ مجلس	۱۹	۸۸
بقلتی	بغلتی	۲۷	۹۶

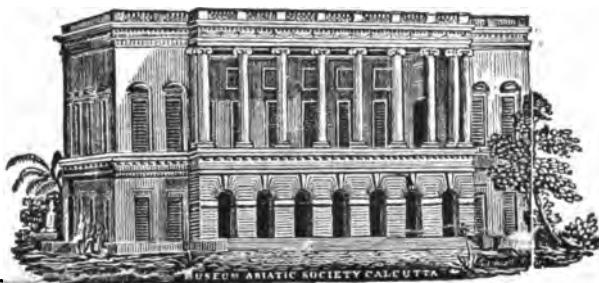
## تصحیح غلطے چند اہم کہ ہنگام انطباع سرزدہ

---

صحيح	غلط	سطر	معنیہ
بینیم	بینیم	۹	۹۹
لہذا	لہدا	۲۶	۱۰۰
کار	کار	۱۴	۱۰۲
اکبر	اکر	۵	۱۰۴
پیش	بیش	۱۲	۱۰۸
بالجملہ	باجملہ	۲۰	۱۰۹
متاثر	متار	۲۶	ایضاً
( مینمود )	مینمود	۱۷	۱۳۱
گذشتہ	شتدہ	۲۳	۱۳۶
چون [ خلافت ]	چون خلافت	۲۲	۱۴۴
میکنند کہ	میکنڈ [ کہ ]	ایضاً	ایضاً
پند	پند	۱۵	۱۶۸
درآمد	دآمد	۱۸	ایضاً
سجزی	سنجری	۱۰	۱۵۴
سکزی	سنگری	ایضاً	ایضاً
باستلام	باسلاہ	۲۵	۱۶۸
سرای	سای	۹	۱۸۱
تولک	ترول	۱۰	۱۸۵

BIBLIOTHECA INDICA:  
A  
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS  
PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 411, 412



THE  
AKBARNĀMAH  
BY  
ABUL FAZL I MUBARAK I 'ALLĀMI,  
EDITED BY  
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,  
PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.  
VOL. II., FASCICULUS III.

CALCUTTA:  
PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.  
1878.

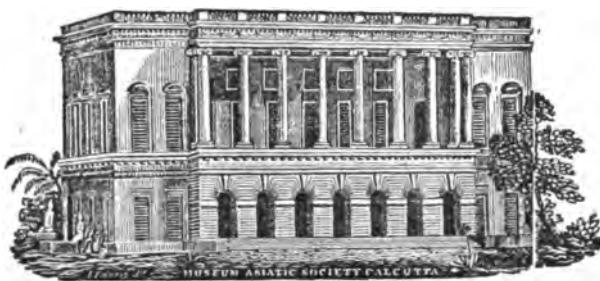
تصحیح افلاطی چند اهم که هنگم انطباع راه یافته



صحیح	غلط	سطر	صفحة
تسخیر	تسخیر	۲	۱۹۷
ترک	ترپ	۲۷	۲۰۸
بنصائج	بنصائم	۷	۲۲۶
نبده	نبدہ	۱۹	ایضاً
بمبازان	بغمزاران	۲۷	۲۲۸
آخر	آخر	۱۶	۲۳۳
درستی	راستی	۲۴	ایضاً
بالجملہ	با جملہ	۶	۲۳۴
بیک	بیب	۱۳	۲۲۸
حکم	حکم	۱۸	ایضاً
سوانح	سوانح	۲۶	۲۵۶
برداشتہ	برداشته	۷	۲۶۳
میرزا	میدزا	۱۳	۲۷۴
بصلج	بصلیج	۱۳	۲۸۵

BIBLIOTHECA INDICA:  
A  
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS  
PUBLISHED BY  
THE  
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 431, 432.



THE  
AKBAR NAMAH  
BY  
ABUL-FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,  
EDITED BY  
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,  
PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.  
VOL. II., FASCICULUS IV.

---

CALCUTTA:  
PRINTED BY G. H. ROUSE, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.  
1879.

۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۸۹	۱۸۰ - ۱۸۰ .. قصبه نيمكار (پرگنه نيمكار)
۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲	۲۰۰ .. .. قلعه نيمكار ..
۲۶۲ - ۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۰۸ - ۲۰۳	۲۵۰ .. .. .. نيونه
۲۶۳ - ۲۵۹ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۷ - ۲۵۳	• حرف واده
۲۰۹ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۲۰۲	۱۲۶ .. .. وخش
۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲	۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۹ ولايت گهران
۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶	۲۶۳ .. .. ونهوري
۲۷۵ .. .. .. .. ..	• حرف هاده
۱۴ .. .. .. .. هندوکوه	۱۵۴ .. .. هارون از توابع نيشاپور
۱۹۲ - ۷۸ .. .. پرگنه هنسو	۷۸ .. .. هنگات
۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۳۰ - ۱۶۷ - ۱۳۸ سرکار هندیه	۲۰۹ .. .. هريا
۲۸۴ .. .. .. هندون	۳۵۹ .. .. هرهاري (تلوندي راي علاء الدين)
۳۰۲ .. .. .. ولايت هندواره	۲۰۹ .. .. همیرپور
۳۵۰ .. .. .. هنس محل	۲۰ - ۱۹ - ۱۷ - ۱۳ - ۱۲ هندوستان (هند)
۱۹۳ .. .. .. قصبه هيلاك	۳۵ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱
• حرف ياءه	۵۲ - ۵۱ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲
۲۳۸ .. .. .. بساول	۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳
۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ .. یونان	۱۰۱ - ۹۷ - ۹۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۱
—	۱۰۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴

• تمام شد •

۲۰۹ .. .. .. .. ..	مهوده	۲۱۳ .. .. .. ..	قلعه ماندل
۴۸ - ۴۹ - ۴۰ - ۳۰ - ۱۴ - ۱۵ - سرکار میوات - ولایت میوات		۲۲۶ .. .. .. ..	قصبه ماندل
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۰۶ ..		۲۶۳ - ۲۶۲ .. .. ..	قلعه ماتیله
۲۸۰ - ۲۹ - ۴۵ .. .. میان دوآب		۲۰۰ - ۱۸۹ .. .. ..	متهرا ..
۱۶۱ - ۱۵۷ .. .. ولایت میرتیه		۲۶۶ - ۲۶۵ .. .. ..	محمد آباد
۱۹۹ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ .. .. قلعه میرتیه		۱۲ .. .. .. ..	مینه مختومه
۲۹۰ .. .. .. .. میانه		۲۰۱ .. .. .. ..	مدرسه ماهم انگه
* حرف نون *			
۲۲۹ - ۱۹۹ - ۲۰ .. .. نارنول		۲۷۵ .. .. .. ..	صرخ اشرف
۱۱۸ - ۱۰۶ - ۱۰۱ - ۵۳ - ۴۶ سرکار ناگور		۱۲۹ .. .. .. ..	مسجد سلطان حسین شرقی
۳۷۲ - ۳۵۷ - ۳۳۳ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۵۵ - ۱۲۸ ..		۱۳۲ - ۱۱۴ .. .. ..	مشهد اقدس (مقدس)
۳۷۶ - ۳۷۳ .. .. .. ..		۷۶ .. .. .. ..	مصر ..
۲۲۲ - ۱۴۶ .. .. .. قلعه نور		۱۸۵ .. .. .. ..	قریه معموره
۲۳۱ - ۲۱۲ - ۱۶۷ آب نربده (دریای نربده)		۲۰۴ - ۱۹۶ - ۳۱ .. .. ..	معز آباد
۲۱۲ .. .. .. نرهی		۱۹۸ - ۱۸۹ - ۱۲ .. .. ..	مکه معظمہ
۲۶۹ - ۲۶۶ - ۲۶۳ - ۲۳۵ - ۲۲۱ نور		۲۰۹ .. .. .. ..	مگدهہ
۲۹۷ .. .. .. .. قصبه نظام آباد		۲۳۹ - ۱۸۷ - ۱۱۹ - ۱۱۵ - ۶۲ - ۵۳ ..	ملقان
۲۲۲ .. .. .. .. قصبه نعلچہ		۳۵۹ - ۳۱۰ - ۲۹۶ .. .. ..	ولایت ملیبار
۳۷۰ - ۲۰ - ۱۲ .. .. نگرکوت (قلعه نگرکوت)		۳۴۱ .. .. .. ..	مندھاکر ..
۲۳۶ نگرچین (نام سابقش عالی ککرالی)		۳۵۶ - ۳۵۰ - ۱۵۶ - ۸۰ .. .. ..	ولایت مندو
۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۶۹ - ۲۵۵ - ۲۳۹ - ۲۳۷ ..		۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۱۶۹ - ۱۳۸ .. .. ..	مندھور ..
۱۶۹ .. .. .. .. نندون		۲۳۱ - ۲۱۳ - ۲۷۹ - ۲۳۶ - ۲۳۲ - ۲۳۱ .. .. ..	مندلا ..
۳۶۰ - ۱۳۰ - ۱۰۲ نوشہرہ (قصبه نوشہرہ)		۱۳۸ .. .. .. ..	قلعه مندو ..
۱۰۲ .. .. .. .. نورپور		۲۰۹ .. .. .. ..	قصبه مؤ ..
۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸ - ۲۶۷ نیلاب (آب نیلاب)		۲۹۰ .. .. .. ..	قصبه موہان
۷۶ .. .. .. .. دریای نیل مصر		۱۱۹ .. .. .. ..	پرگنا مہم
۱۵۶ .. .. .. .. فیشاپور			

۲۰۹ .. .. .. .. ..	لنجی	۲۱۱ - ۲۰۹ - ۲۰۸	ولایت گنگه کننکه ( گنگه )
۲۱۸ - ۲۱۷ .. ..	دروازه لاکھوئہ قلعہ چینور	۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۱۶ - ۲۱۷	
۲۳۹ .. .. .. ..	قصبہ لال سوت	۲۳۶ - ۲۷۲ - ۲۷۱	.. .. ..
۲۱۲ .. .. .. ..	لبنان	۲۶۸ .. .. .. ..	گذرچوما
۲۵۲ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۱۹۲ - ۸۲ - ۵۶	سرکار لکھنؤ	۲۶۷ - ۲۶۸ .. .. ..	گذرنہن
۲۶۸ - ۲۳۹ + ۲۸۹	.. .. ..	۵۳	گرمیں
۱۸۸ .. .. .. ..	لغات	۲۳۹ .. .. .. ..	گریہ
۶۶ .. .. .. ..	قصبہ لودھیانہ	۲۶۳ - ۲۶۲ - ۱۷۱ - ۸۲	دریائی گنگ ( آب گنگ )
۲۲۶ - ۲۲۵ .. ..	لوانی	۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۷۵ - ۲۶۴ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۶۸	
<b>* حرف میم *</b>			
۹۷ - ۹۰ - ۸۹ - ۷۸ - ۱۲	صوبہ مالوہ - ولایت مالوہ	۲۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۷ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹	
۱۳۳ - ۱۳۰ - ۱۳۹ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۳ - ۹۸		۲۲۹ .. .. .. ..	گنجہ
۲۲۰ - ۲۰۸ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۶۵ - ۱۰۸		۲۱۹ - ۱۹۸ - ۷۷ - ۵۷ ..	قلعہ گوالیار
۲۷۱ - ۲۳۱ - ۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۲۱		۲۳۵ - ۲۲۲ - ۱۸۱ - ۸۹ - ۸۸ - ۵۷	گوالیار
۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۱۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۰۰ - ۲۸۰		۲۳۹ - ۲۰۱ - ۲۹۰ - ۲۱۶ - ۲۱۵	.. ..
۲۶۸ - ۲۳۳ - ۲۳۱ .. .. ..		۱۱۲ - ۱۱۱ .. .. ..	گوناچور
۱۹۴ - ۱۲۷ - ۱۲۵ - ۸۳ - ۶۸ - ۱۳	ساوازِ النہر	۱۳۸ .. .. .. ..	دریائی گومتنی
۲۰۵ .. .. .. ..		۲۰۸ .. .. .. ..	گونڈوانہ
۵۷ - ۵۵ ( قلعہ مانکوٹ - حصار مانکوٹ )		۲۱۲ .. .. .. ..	آب گور
۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۱۶ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰		۲۰۰ .. .. .. ..	قصبہ گورکمپور
۸۳ - ۷۵ - ۷۳ - ۷۰ .. .. ..		<b>* حرف ۳م *</b>	
۱۳۱ - ۱۱۶ - ۷۵ - ۷۴ .. ..	ماچھیوارہ	۵۱ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶	لاہور ( دارالسلطنه )
۱۰۰ .. .. .. ..	ولایت ماقوار	۹۵ - ۷۱۵ - ۷۱۴ - ۷۲ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۵	
۱۸۱ .. .. .. ..	ماما خاتون	۱۱۵ - ۱۱۰ - ۱۰۸ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷	
۲۴۴ - ۲۶۸ - ۲۶۶ - ۲۶۲ - ۲۶۰ - ۲۶۹	مانکپور	۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۱۸۹ - ۱۱۹ - ۱۱۶	
۲۹۷ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ .. ..	قلعہ مانکپور	۲۶۶ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۶۸ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۸	
۲۰۰ .. .. .. ..		۲۷۶ - ۹۸ .. .. ..	قلعہ لاہور
۲۶۳ .. .. .. ..	پرگنہ مالیز	۱۲۹ .. .. .. ..	لالی کھوکھر

۲۴۶ - ۲۴۶ - ۲۴۶	..	..	کرهہ	۷۹ - ۵۳	..	..	قلعہ قندھار
۲۹۷	..	..	قلعہ کرہ	۸۹۰ - ۸۸۹ - ۸۶۲ - ۸۵۱ - ۸۴۹	..	..	سرکار قنوج
۳۵۰	..	..	گروہہ	۸۳۳	..	..	..
۱۹۳ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۰۲	..	..	کشمیر	* حرف کاف *			
۳۰۶	..	..	بیت کعبہ محترمہ	۸۱۶ - ۸۳ - ۸۲ - ۱۷ - ۱۴	..	..	ولایت کابل - کابلستان
۱۸۹ - ۳	..	..	کلنوں	۹۷ - ۹۵ - ۷۱ - ۶۶ - ۵۶ - ۴۸ - ۴۲ - ۳۶ - ۲۶	..	..	..
۳۵۰ - ۱۵۵	..	..	کلاؤی	۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۳ - ۸۸۰ - ۸۷۹ - ۸۷۸ - ۸۷۷	..	..	..
۳۷۰	..	..	کنیات	۸۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۶ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶	..	..	..
۱۱۶	..	..	کول جلالی	۸۰۸ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۳ - ۸۰۲	..	..	..
۹۳۰	..	..	کول	۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۴۰ - ۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۷ - ۸۱۷	..	..	..
۸۸۶	..	..	کورکھیت	۸۳۳ - ۸۷۸ - ۸۷۷ - ۸۷۶ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۳	..	..	..
۳۰۳	..	..	قصبة کونہ	۸۰۹	..	..	..
۳۰۳	..	..	قلعہ کونہ	۸۹۹ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۸۸ - ۴۵ - ۱۴	..	..	سرکار کالپی
۳۱۵	..	..	کوملیز	۸۰۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۸۱	..	..	کاشفر
۳۵۷	..	کوکر تلو، شکر تلو (کولاب)		۸۰۶ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۲۴ - ۲۲	..	..	قلعہ کابل - حصار کابل
۱۷	..	..	کھمرد	۸۷۸ - ۸۷۷ - ۸۷۶ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۳ - ۸۷۸	..	..	..
۱۰۲	..	..	کھاواڑہ	۸۴۱ - ۸۴۰	..	..	قلعہ کالنجر ..
۲۳۲ - ۲۲۴	..	..	قصبة کھیوار	۸۰۸	..	..	کننگہ
۳۵۰	..	..	کھارندی	۸۰۹	..	..	کھولا
۳۵۷	..	..	کیدانی (کولاب)	۸۷۵ - ۸۷۸	..	..	کتل هندو کوہ
* حرف کاف *				۸۳۱	..	..	کچلی
۲۳۰ - ۲۱۳ - ۲۰۳ - ۱۶۱ - ۱۴۰	..	..	قلعہ گاگرون	۸۵۰	..	..	کجبیل
۲۱۳	..	..	گاگرون	۸۳	..	..	کرونڈہ
۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۰ - ۷۲	..	..	ملک گجرات	۸۸	..	..	قصبة کرنال
۸۷۰ - ۸۷۰ - ۸۷۹ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۱ - ۸۰۲	..	..	..	۸۵۰ - ۸۱۶ - ۸۱۲ - ۸۰۰ - ۸۰۸ - ۷۸	..	..	سرکار کرہ
۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۰ - ۳۶۵ - ۳۶۳ - ۳۶۴	..	..	..	۸۹۱ - ۸۹۰ - ۸۸۹ - ۸۸۷ - ۸۷۰ - ۸۷۹ - ۸۷۶	..	..	..
۳۷۲ - ۳۷۰	..	..	..	۸۹۸ - ۸۹۷	..	..	..
۲۱۳	..	..	قلعہ گجرات	۸۰۹	..	..	کرولا

• حرف عين •						• حرف سورت •					
۱۳	..	..	..	..	عرب	۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۲	..	..	قلعة سورت		
۳۳۶ - ۱۹۶ - ۱۹ - ۱۳	..	..	..	..	عراق	۳۶۰	..	..	ولايت سورته		
۴۳۸	..	..	..	..	علي مسجد	۱۱۶ - ۱۱۳ - ۹۹ - ۷۵ - ۶۶ - ۳۲ - ۳۱	..	..	سهنه		
• حرف غين •						• حرف ميالكوت •					
۲۹۸ - ۲۶۵	..	..	..	..	غازي پور	۴۵۶ - ۵۳	..	..	سيستان		
۲۶۵	..	..	..	..	قلعة غازي پور	۲۳۳ - ۲۳۲ - ۲۲۱ - ۹۰	..	..	قصبة سيري (سيپري)		
۲۳۸	..	..	..	..	غربي خانه	۱۸۳	..	..	پشنه مياوه منگ		
۷۰ - ۵۵ - ۱۱۵	..	..	..	..	غزنيين ( ولايت غزنيين - غزنوي )	۲۳۳	..	..	قلعة سيري		
۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۸ - ۱۸۶ - ۱۵۶	..	..	..	..		۲۶۲	..	..	سيده آب		
۳۷۵ - ۳۷۳ - ۳۰۶ - ۱۷	..	..	..	..	غوربند	۳۰۳ - ۳۰۲	..	..	قلعة ميوبي سوبر		
۲۰۷ - ۱۸۵	..	..	..	..	آب غوربند	۳۱۴	..	..	قصبة ميكري - فتحپور ( شف فاء )		
• حرف فاء •						• حرف شين •					
۳۷۴ - ۱۸۱	..	..	..	..	ملک فارس	۱۸۹	..	..	شاه پور		
دارالخلافة فتحپور - ميكري (شف شين)						شرق - ممالک شرقیه - حدود شرقیه - بلاد شرقیه					
۱۵۴ - ۷۸						ديار شرقیه - ولايت شرقی					
۳۶۵ - ۳۶۱ - ۳۵۳ - ۳۵۰ - ۳۴۵ - ۱۹۲						۱۴۹ - ۱۴۰ - ۱۱۵ - ۱۰۳ - ۸۲ - ۷۰ - ۵۸					
۳۷۰ - ۳۱۱	..	..	..	..		۳۶۸ - ۳۵۶ - ۳۵۰ - ۲۸۹ - ۲۵۷ - ۱۱۷	..				
۵۳	..	..	..	..	فرة	۲۷۳	..	..	شكدرة		
۱۲۱ - ۱۱۹	..	..	..	..	فiroz پور	۲۷۹ - ۲۷۸	..	..	ممالک شمالی		
۱۲۱	..	..	..	..	حصار فيروزة . حصار (شف حاء)	۳۵۷	..	..	شمع تللو (كولاب)		
• حرف قاف •						• حرف شير كمه •					
۷۰	..	..	..	..	قدم کاه	۱۹۰ - ۷۹	..	..	شيراز		
۲۷۱ - ۲۷۳	..	..	..	..	قرية قراباغ	۲۸۹	..	..	قلعة شير كمه		
۱۹	..	..	..	..	قزوين	۱۸۰ - ۱۷	..	..	ضحاک		
۳۵۹	..	..	..	..	قصبة قصور	۱۹۳	..	..			
۱۶۷	..	..	..	..	قلعة نزد آمير	۳۰۸	..	..	حرف طاء •		
۸۶ - ۷۹ - ۷۸ - ۵۳ - ۵۲ - ۴۸ - ۱۴	..	..	..	..	قندھار	۱۹۳	..	..	طرفان		
۳۳۶ - ۳۷۹	..	..	..	..		طوس					

۲۹۷ - ۳۸۹ - ۳۴۹ - ۸۳	قصبة سره پور	۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۳
۲۰۷ .. ..	سریل (برآب غور بند)	۳۴۱ - ۳۴۰ .. .. .. ..
۲۶۰ - ۲۵۷ .. ..	ولایت سرووار	۳۳۶ - ۳۳۳ - ۱۵۷ .. .. ..
۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ .. ..	آب سرووار	۲۲۳ .. .. .. ..
۲۸۶ .. .. ..	صرای دولت خان	۳۳۷ - ۳۳۵ .. .. ..
۲۹۸ .. .. ..	صرگ دواری	۳۷۳ .. .. .. ..
۹۴ .. .. ..	قصبة سکندرة	۱۴۵ - ۱۳ .. .. ..
۲۹۰ - ۱۶۳ .. ..	قصبة سکنیه	۱۹۴ .. .. ..
۲۹۶ .. ..	قریۃ مکراول (فتحپور)	۲۸ - ۲۷ .. .. ..
۷۵ .. .. ..	قلعة سلیم گڈھ	۱۱۹ .. .. .. ..
۱۶۶ .. .. ..	سلطان پور	۲۵۷ - ۲۵۳ - ۲۴۳ - ۲۱۹ ..
۲۰۹ .. .. ..	صلوانی	۲۵۶ - ۲۵۳ - ۲۴۳ .. ..
۱۹۴ - ۱۵۴ .. ..	صرقند	<hr/> • حرف زاء •
آب سند معروف به نیلاب - دریای سند - سندھاگر		۱۸۳ .. .. .. ..
(شف نون) ۱۴ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۲۳۹ - ۲۷۷		۳۲۵ - ۲۶۷ - ۲۲۰ .. ..
صرکار مندل (صوبہ مندل)		<hr/> • حرف ڑے •
۵۶ - ۱۶۵ - ۲۷ - ۱۵ ..		۱۸۵ .. .. .. ..
۳۳۲ - ۲۸۰ - ۲۷۹ - ۱۰۴ - ۹۷ ..		<hr/> • حرف سین •
۶۸ .. .. ..	قصبة مندیله	۲۶۳ - ۶۷ .. .. ..
۲۰۴ .. .. ..	سند	صارنگپور ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ ..
۲۷۸ - ۲۷۵ .. ..	مسجد درہ	۳۳۱ - ۳۳۲ - ۲۲۶ - ۱۶۹ - ۱۶۴ ..
۲۸۰ .. .. ..	قصبة سنپت	قصبة سانگانیر ..
۲۸۱ - ۲۸۰ .. ..	قلعة منتواس	۳۷۱ - ۳۵۰ - ۱۵۶ ..
۲۸۱ .. .. ..	منتواس	قصبة صانپور ..
۲۹۱ .. .. ..	پرگنة سنکرور	۳۵۰ .. .. .. ..
کوہ سوالک - ہیاچل (کوهستان سوالک)		کتل مقارہ ..
۱۸ - ۱۷ ..		دریای مناخ (آب مناخ)
۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۵۹ - ۵۰ - ۴۹ - ۲۰ ..		۲۵۹ - ۲۷۷ .. .. .. ..
۳۷۰ - ۱۸۰ .. ..	پرگنة سورت	<hr/> صرفیج ..
۳۲۵ - ۲۱۹ .. ..	دریای سون	۳۳۱ - ۷۸ .. .. .. ..

۳۶۹ - ۳۵۱ - ۳۳۴	..	..	خواجه رواش
۵۰ - ۴۹ - ۱۹	..	..	خواجه رستم
۶۹	..	..	خواجه ریاج
۱۸۸	..	..	پرگنگه خیراباد
۱۹۹	..	..	• حرف دال •
۲۲۰	..	..	زمین داور
۲۳۳	..	..	دامن کوه
۲۳۸	..	..	قلعه دیروز
۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۶	..	..	دانکی
۲۹۱	..	..	دابر
۴۶	..	قصبة دیوتی ماجلی	آب دجله
۴۹	..	قصبة دیسرهه	دوازه آهنین کابل
۳۶۳ - ۱۰۲	..	دیمالپور (دیمال پور)	دشت چوله
۱۵۶	..	قصبة دیومه	دکن - جنوب (شف جیم)
۲۰۹	..	دیوهار	پرگنگه دکدار
۳۵۰	..	دیسه	دکه
* حرف راء *			
۸۶	..	رادهن پور	دندهقه
۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۰۲	..	راجوري	دونکرپور (دونکرپور)
۲۰۹ - ۲۰۸ - ۱۳۶	..	رايسين	دولت آباد پيشاوار
۲۰۹	..	راتنه	دولقه
۲۸۴	..	دریای راوی	دارالملک دهلي (ولادت دهلي)
۲۹۰	..	قصبة راي بريلی	۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰
۳۱۵	..	رام پور	۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰
۳۲۳	..	دوازه رام پوره قلعه چيتور	۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱
۱۲۵	..	رباط میر روزه دار	۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱
۲۰۸	..	رتن پور	۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱
۳۳۰ - ۳۲۹ - ۳۰۳ - ۱۴۰ - ۸۷	قلعه رتپور	۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۴ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱	

چورا گدھه (قلعه چورا گدھه)	۲۱۶ - ۲۰۸	دریای جون	۱۲۳ - ۱۲۲ - ۹۴ - ۹۲ - ۷۶ - ۷۵
.. ..	۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۰ - ۲۱۵	..	۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۷ - ۲۱۷ - ۱۵۱ - ۱۴۸
کب چوسا	۲۹۸ .. .. .. ..	جونپور	۲۴۴ - ۲۲۰ - ۲۱۶ - ۱۳۸ - ۸۶ - ۸۲
چهار باغ	۱۸۸ .. .. .. ..		۲۶۳ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳
قلعه چینور	۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۰		۲۷۲ - ۲۷۱ - ۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴
.. ..	۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۲۱۶		۲۶۹ - ۲۷۸ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۸۷ - ۲۸۶
.. ..	۲۳۰ - ۲۲۹ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳	قلعه چونپور	۲۶۷ - ۱۳۸ .. .. .. ..
.. ..	۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۲	قلعه چودہ پور	۱۹۷ .. .. .. ..
چینوری (کوھچہ)	۲۱۹ .. .. .. ..	دریای جونپور	۲۶۵ .. .. .. ..
هر کار چینور	۲۲۹ - ۲۲۶ .. ..	جونه (جونه گدھه)	۲۷۰ - ۳۵۰ .. .. .. ..
* حرف خاء *		درگ جهائیں	۸۷ .. .. .. ..
قصبة حاجی پور	۲۵۳ - ۱۹۹ - ۱۱۷ .. ..	چھجھر	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۱ .. .. ..
قلعه حاجی پور	۱۹۶ .. .. .. ..	پرگنہ چھنجھون	۲۰۰ .. .. .. ..
حجاز	۱۱۶ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۸۶ - ۷۰ - ۶۳	قلعه چھنجھون	۲۰۰ .. .. .. ..
ولایت جہاز کھنڈ	۲۳۶ - ۲۸۰ - ۲۷۸ - ۲۷۰ - ۲۱۷ - ۱۳۱ - ۱۱۸	ولایت جہاز کھنڈ	۲۰۸ .. .. .. ..
جهاک	۲۶۸ .. .. .. ..	جهاک	۳۵۰ .. .. .. ..
حرمین شریفین	۳۲۹ - ۲۴۴ - ۱۰۴ .. ..	قلعه چینار	۶۶ .. .. .. ..
حصار - حصار فیروزہ (شف فاد)	۱۲۳ - ۶۶	بیسیامبر	۳۶۲ - ۳۵۸ .. .. .. ..
.. ..	۳۶۴ - ۳۰۰ - ۱۸۹ - ۱۸۶	* حرف چے *	
* حرف خاء *		چاردرہ	۱۰۲ .. .. .. ..
ولایت خاندیس	۳۳۰ - ۲۳۰ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۳۷	چاریکاران	۲۰۷ - ۱۸۴ .. .. ..
خانوہ	۳۵۰ .. .. .. ..	چشمہ گازران	۱۲۵ - ۱۲۴ .. .. ..
ختا (خطا)	۱۹۵ .. .. .. ..	قصبة چمباری	۲۷ .. .. .. ..
خراسان	۲۷۹ - ۱۹۵ - ۱۵۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲	چنادۂ چنادۂ	۲۶۵ - ۲۷ .. .. .. ..
خریدہ	۵۹ .. .. .. ..	چندہبری	۱۳۶ .. .. .. ..
قصبة خرجہ	۹۴ .. .. .. ..	قلعہ چنادۂ	۲۸۳ - ۲۶۴ - ۱۵۰ - ۱۴۹ .. ..
خلم	۱۲۴ .. .. .. ..	دریای چنبل	۲۴۶ - ۲۲۱ .. .. ..
خواجہ میاران	۱۸۴ .. .. .. ..	چوپل زردک (موهوم به مانچاریک )	۱۲۴

• حرف پے *						
۱۹۳	..	..	..	..	.. توكستان	۳۹ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۵
۲۰۴	..	..	..	..	.. قوند	..
۲۹	..	..	..	..	.. تلخ آباد	۱۸۵ .. .. .. ..
۷۰	..	..	..	..	.. قصبة تلزندی	۳۳۳ .. .. .. ..
۱۱۶	..	..	..	..	.. تلواڑہ	۳۶۹ - ۱۵۰ - ۱۰۲
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۸۷	..	..	..	..	.. توران	۳۶۱ .. .. .. ..
۳۵۰	..	..	..	..	.. توہہ	۳۷۰ - ۱۳۲ - ۱۲۱
۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۱	..	..	..	..	.. قصبة نہائیسر	۳۳۳ .. .. .. ..
۱۱۰	..	..	..	..	.. نہاڑہ	۳۲۶ .. .. .. ..
• حرف تے *						
۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۷۸	..	..	..	..	.. تئہ	۱۶۳ - ۱۶۲ .. .. .. ..
• حرف جیم *						
۳۳ - ۲۶ - ۲۲ - ۲۱	..	..	..	..	.. قصبة (پرگنہ) جالندھر	۱۹۱ .. .. .. ..
۱۸۹ - ۱۸۱ - ۱۱۰ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۳۹ - ۳۶	..	..	..	..	.. قلعہ جالندھر	۳۱۵ .. .. .. ..
۱۲۰	..	..	..	..	.. جالور	۳۶۱ .. .. .. ..
۲۰۲ - ۱۹۸ - ۱۹۶ - ۱۳۲	..	..	..	..	.. جانہانیر	۱۸۷ .. .. .. ..
۳۷۰ - ۳۳۰ - ۲۲۸	..	..	..	..	.. جام	۱۸۸ .. .. .. ..
۳۰۹	..	..	..	..	.. قلعہ جانہانیر	۹۵ - ۶۴ - ۶۰ - ۵۱ - ۱۵۸ - ۳۱
۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳	..	..	..	..	.. جکھلک	۱۶۹ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۱ - ۹۸
۲۳۱	..	..	..	..	.. جکناتھہ	۳۰۴ - ۱۹۳ - ۱۸۹ - ۱۱۶ - ۱۳۹ - ۱۲۱ - ۱۱۹
۲۵۳	..	..	..	..	.. جلال آباد (نزو کابل)	۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۸۰ - ۳۷۷ - ۳۷۹ - ۳۷۵ - ۳۷۹
۱۸۸ - ۱۸۷ - ۴۸۵ - ۵۵	..	..	..	..	.. جلال آباد	۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۸۹ - ۳۸۰ ..
۲۷۵ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۰۴	..	..	..	..	.. قصبة جلیسر	۱۰۲ .. .. .. ..
۹۴	..	..	..	..	.. قلعہ جلال آباد	۱۱۸ .. (ولایت پنه) (پله - پنه - پلنہ)
۲۴۹ - ۲۴۰ - ۱۸۸	..	..	..	..	.. قلعہ جلوپارہ	۲۴۰ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸ - ۱۸۷ - ۱۸۱
۲۶۹	..	..	..	..	.. قلعہ جمو	۲۵۰ .. .. .. ..
۷۵	..	..	..	..	.. ملک جنوب - دکن (شفہال)	پہول محل
۱۳۵	..	..	..	..	.. پشاور	۲۷۵ - ۲۵۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ ..
• حرف ناء *						
۳۷۳	..	..	..	..	.. پبلود	۳۷۳ .. .. .. ..
• حرف تاء *						
۱۰۹	..	..	..	..	.. قلعہ تبرہنده	۱۰۹ .. .. .. ..

۳۵۰ .. .. .. ..	قصبة بساور	۳۹۹ - ۴۹۸ .. ..	قلعة اودة
۱۵۴ - ۷۶ .. .. .. ..	بغداد	۳۰۹ - ۴۳۷ - ۱۷۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۵۳ - ۳۰	ابون
۳۶۳ - ۳۶۲ - ۲۱۷ - ۱۰۲ .. ..	بكر	۱۲۶ .. .. .. ..	ابيك
۱۸۹ - ۱۸۸ .. .. .. ..	بكراوم	۳۷۵ .. .. .. ..	ايسا
۳۵۸ .. .. .. ..	بكسر	• حرف باه •	
۳۵۸ .. .. .. ..	بكلانه	۷۶ .. .. ..	بادل گدهه (در آگره)
۳۶۳ .. .. .. ..	قلعة بكر	۱۰۲ .. .. .. ..	بارهموله
۲۷۵ - ۱۸۴ - ۱۲۶ .. ..	بلخ	۱۸۳ .. .. .. ..	قلعة باندھو ..
۲۱۹ - ۵۸ - ۴۷ - ۱۲ .. ..	ولايت بنگ (بنگاله)	۱۸۵ .. .. .. ..	باميلان
۳۲۶ - ۳۴۵ - ۲۸۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۴۳ .. ..		موضع باغ .. .. ..	
۲۳۸ - ۷۱ .. .. .. ..	بنگش	۲۳۸ .. .. ..	آب باران (شف الف)
۱۳۹ .. .. .. ..	بند شيخ بھلوں	۲۳۸ .. .. .. ..	کوہ باران ..
۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۶۷ - ۲۶۵ - ۲۶۴ .. ..	بنارس	۲۷۶ .. .. ..	باخ مهدی قاسم خان
۳۴۰ .. .. .. ..	بنگالي محل (در آگره)	۳۰۱ .. .. .. ..	پرگنة باري ..
۳۲۵ - ۲۶۳ - ۲۱۹ - ۵۹ .. ..	ولايت بهار	۳۱۷ .. .. .. ..	بارهه
۹۶ .. .. .. ..	سرای بھنگيل	۲۶۵ .. .. .. ..	پبانوہ
۲۷۶ - ۹۵ .. .. .. ..	بھدرہ	۲۶۶ .. .. .. ..	حصار پبانوہ
۱۴۵ - ۱۰۰ .. .. .. ..	قصبة بھرایج	۳۲۶ .. .. .. ..	بنخانه جگناٹھه
۳۹۰ - ۱۲۹ - ۱۰۲ .. .. .. ..	بھنپھر	۲۷۵ .. .. .. ..	بھرا
۱۹۱ .. .. .. ..	دریای بھت	۱۵۶ .. .. .. ..	بخارا
۷۸۸ .. .. .. ..	قصبة بھوجپور	۴۸ - ۴۶ - ۴۵ - ۴۳ - ۴۲ - ۱۴	ملک بدھشان
۲۶۵ - ۱۰۳ - ۱۰۰ - ۹۳ - ۱۱۶ .. .. .. ..	بيانه	۲۱۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴	
۲۸۱ - ۱۰۳ - ۱۰۱ - ۸۶ .. .. .. ..	قلعة بيانه	۳۱۰ - ۲۷۸ - ۲۷۳ - ۲۶۱ - ۲۳۸ - ۲۳۴ ..	
۳۵۸ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۵ .. .. .. ..	پرگنة بیدکانیر	۱۶۷ - ۱۳۷ .. .. ..	برهان پور
۱۶۹ - ۱۱۷ - ۱۱۱ .. .. .. ..	دریای بیاه	۲۳۰ .. .. .. ..	ولايت بوار
۱۲۶ .. .. .. ..	بیابان محمود	۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳ .. ..	قلعة بروج
۱۶۷ - ۱۹۹ .. .. .. ..	قلعة بیجاگدھه	۳۷۰ - ۳۳۰ .. .. .. ..	بروج
۱۶۹ .. .. .. ..	پرگنة بیئر	۳۷۰ .. .. .. ..	برودہ

\* منظر دوم فراسنامه موائع و قلعات وأها وغيرة \*

پیگنه آثاره (سرکار آثاره) .. ۱۰۰ - ۱۱۵  
 ۱۸۷ - ۲۶۱ - ۲۷۱  
 آنکنه .. ۶۰۱ - ۶۹۸  
 آنکنه .. ۱۴۹ - ۳۷۰ - ۳۷۸  
 آنکه بنازرب (نژد، کابل) .. ۲۵۰ - ۲۵۰  
 احمد شریف .. ۱۵۷ - ۱۵۵ - ۱۵۵ - ۱۵۵  
 ۲۳۹ - ۲۲۸ - ۲۲۸ - ۱۹۶ - ۱۹۶ - ۱۹۶  
 ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۲ - ۲۷۲ - ۲۷۲ - ۲۷۲  
 ۳۱۳ - ۲۸۰ - ۲۸۰ - ۲۸۰ - ۲۸۰ - ۲۸۰  
 ۳۳۰ - ۳۰۰ - ۳۰۰ - ۳۰۰ - ۳۰۰ - ۳۰۰  
 بقیعه احمدی .. ۳۷۱ - ۳۵۶ - ۳۵۶ - ۳۵۶  
 جصار احمدی .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰  
 احمد آباد .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰  
 بایبور .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰  
 دولت آذینیه .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰  
 اعظم باد .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰  
 سکونیه .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰  
 سرکار آور (قصیده الہیر) .. ۱۰۰ - ۹۸ - ۹۸ - ۹۸  
 ۳۳۵ - ۳۳۵ - ۳۳۵ - ۳۳۵ - ۳۳۵ - ۳۳۵  
 آن آباد (الیانس، الیاناد) .. ۳۷۶ - ۳۷۶ - ۳۷۶  
 اندری .. ۱۸۹ - ۱۸۹ - ۱۸۹ - ۱۸۹  
 انهیاری باری .. ۲۱۰ - ۲۱۰ - ۲۱۰ - ۲۱۰  
 قلعه انهیاری باری .. ۲۱۰ - ۲۱۰ - ۲۱۰  
 قصیده انباله .. ۲۸۷ - ۲۸۷ - ۲۸۷  
 سرکار اوده .. ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰ - ۳۷۰

۰۸۶ - ۰۸۶ - ۰۸۶ - ۰۸۶ - ۰۸۶ - ۰۸۶  
 \* جرف البه ..  
 دار الخلافة اگرہ (مستقر خلافت، مستقر سلطنت، مستقر  
 اورنگ سلطنت، مرکز اورنگ خلافت) .. ۱۱۰  
 ۸۹ - ۸۹ - ۷۸ - ۷۷ - ۷۶ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۵  
 ۱۰۹  
 ۱۲۱ - ۱۰۷ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۷ - ۹۷ - ۹۷  
 ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۱۱۳ - ۱۱۳  
 ۱۵۸ - ۱۵۸ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۷ - ۱۵۷ - ۱۵۷  
 ۱۷۰ - ۱۷۰ - ۱۷۰ - ۱۷۰ - ۱۷۰ - ۱۷۰ - ۱۷۰  
 ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۸ - ۱۹۸ - ۱۹۸ - ۱۹۸ - ۱۹۸  
 ۲۳۱ - ۲۲۱ - ۲۲۱ - ۲۲۱ - ۲۲۱ - ۲۲۱ - ۲۲۱  
 ۲۵۷ - ۲۵۷ - ۲۵۷ - ۲۵۷ - ۲۵۷ - ۲۵۷ - ۲۵۷  
 ۲۷۹ - ۲۷۹ - ۲۷۹ - ۲۷۹ - ۲۷۹ - ۲۷۹ - ۲۷۹  
 ۳۰۱ - ۳۰۱ - ۳۰۱ - ۳۰۱ - ۳۰۱ - ۳۰۱ - ۳۰۱  
 ۳۳۲ - ۳۳۲ - ۳۳۲ - ۳۳۲ - ۳۳۲ - ۳۳۲ - ۳۳۲  
 ۳۶۹ - ۳۶۹ - ۳۶۹ - ۳۶۹ - ۳۶۹ - ۳۶۹ - ۳۶۹  
 ۳۷۱ - ۳۷۱ - ۳۷۱ - ۳۷۱ - ۳۷۱ - ۳۷۱ - ۳۷۱  
 ۴۰۷ - ۴۰۷ - ۴۰۷ - ۴۰۷ - ۴۰۷ - ۴۰۷ - ۴۰۷  
 ۴۲۹ - ۴۲۹ - ۴۲۹ - ۴۲۹ - ۴۲۹ - ۴۲۹ - ۴۲۹  
 ۴۵۷ - ۴۵۷ - ۴۵۷ - ۴۵۷ - ۴۵۷ - ۴۵۷ - ۴۵۷  
 ۴۷۹ - ۴۷۹ - ۴۷۹ - ۴۷۹ - ۴۷۹ - ۴۷۹ - ۴۷۹  
 ۵۰۱ - ۵۰۱ - ۵۰۱ - ۵۰۱ - ۵۰۱ - ۵۰۱ - ۵۰۱  
 ۵۲۹ - ۵۲۹ - ۵۲۹ - ۵۲۹ - ۵۲۹ - ۵۲۹ - ۵۲۹  
 ۵۵۷ - ۵۵۷ - ۵۵۷ - ۵۵۷ - ۵۵۷ - ۵۵۷ - ۵۵۷  
 ۵۷۹ - ۵۷۹ - ۵۷۹ - ۵۷۹ - ۵۷۹ - ۵۷۹ - ۵۷۹  
 ۵۹۷ - ۵۹۷ - ۵۹۷ - ۵۹۷ - ۵۹۷ - ۵۹۷ - ۵۹۷  
 ۶۱۹ - ۶۱۹ - ۶۱۹ - ۶۱۹ - ۶۱۹ - ۶۱۹ - ۶۱۹  
 ۶۴۷ - ۶۴۷ - ۶۴۷ - ۶۴۷ - ۶۴۷ - ۶۴۷ - ۶۴۷  
 ۶۶۹ - ۶۶۹ - ۶۶۹ - ۶۶۹ - ۶۶۹ - ۶۶۹ - ۶۶۹  
 ۶۸۷ - ۶۸۷ - ۶۸۷ - ۶۸۷ - ۶۸۷ - ۶۸۷ - ۶۸۷  
 ۷۰۹ - ۷۰۹ - ۷۰۹ - ۷۰۹ - ۷۰۹ - ۷۰۹ - ۷۰۹  
 ۷۲۹ - ۷۲۹ - ۷۲۹ - ۷۲۹ - ۷۲۹ - ۷۲۹ - ۷۲۹  
 ۷۴۷ - ۷۴۷ - ۷۴۷ - ۷۴۷ - ۷۴۷ - ۷۴۷ - ۷۴۷  
 ۷۶۷ - ۷۶۷ - ۷۶۷ - ۷۶۷ - ۷۶۷ - ۷۶۷ - ۷۶۷  
 ۷۸۱ - ۷۸۱ - ۷۸۱ - ۷۸۱ - ۷۸۱ - ۷۸۱ - ۷۸۱  
 ۷۹۷ - ۷۹۷ - ۷۹۷ - ۷۹۷ - ۷۹۷ - ۷۹۷ - ۷۹۷  
 ۸۱۷ - ۸۱۷ - ۸۱۷ - ۸۱۷ - ۸۱۷ - ۸۱۷ - ۸۱۷  
 ۸۳۷ - ۸۳۷ - ۸۳۷ - ۸۳۷ - ۸۳۷ - ۸۳۷ - ۸۳۷  
 ۸۵۷ - ۸۵۷ - ۸۵۷ - ۸۵۷ - ۸۵۷ - ۸۵۷ - ۸۵۷  
 ۸۷۷ - ۸۷۷ - ۸۷۷ - ۸۷۷ - ۸۷۷ - ۸۷۷ - ۸۷۷  
 ۸۹۷ - ۸۹۷ - ۸۹۷ - ۸۹۷ - ۸۹۷ - ۸۹۷ - ۸۹۷  
 ۹۱۷ - ۹۱۷ - ۹۱۷ - ۹۱۷ - ۹۱۷ - ۹۱۷ - ۹۱۷  
 ۹۳۷ - ۹۳۷ - ۹۳۷ - ۹۳۷ - ۹۳۷ - ۹۳۷ - ۹۳۷  
 ۹۵۷ - ۹۵۷ - ۹۵۷ - ۹۵۷ - ۹۵۷ - ۹۵۷ - ۹۵۷  
 ۹۷۷ - ۹۷۷ - ۹۷۷ - ۹۷۷ - ۹۷۷ - ۹۷۷ - ۹۷۷  
 ۹۹۷ - ۹۹۷ - ۹۹۷ - ۹۹۷ - ۹۹۷ - ۹۹۷ - ۹۹۷

یار علی بلوج	۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۶	..	هاشم خان
یاری تواچی پاشی	۱۸۸ .. ..	..	خنثه میوره
یار محمد آخوند	۲۴۳ - ۲۴۸ .. ..	..	راول هر رای
یار شاهی خواهرزاده حاجی خان میستانی	۲۸۰	..	قوم هزارجات ( هزاره )
یار علی	۲۹۷ .. ..	..	۲۷۹ .. .. .. .. ..
یار بیگ	۳۱۷ .. .. .. ..	..	خسوبت .. .. .. .. ..
یادگار حسین پسر قبول خان	۳۶۰ .. .. .. ..	..	همایرون پادشاه مرحوم جهانبانی جنت آشیانی ۱۵
یحییل بخشی	۲۹۷ .. .. .. ..	..	۳۰ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۶
یزدان قلی	۳۱۷ .. .. .. ..	..	۹۱۰ - ۹۱۵ - ۸۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۱۰۸ - ۱۴۷ - ۴۲
یعقوب سلطان ( همدانی )	۱۱۳ - ۱۱۱ .. ..	..	۷۱ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۶ - ۹۵
یعقوب خان افغان	۱۳۹ .. .. .. ..	..	۱۱۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۲ - ۹۳ - ۸۹ - ۸۳
یوسف کشمیری	۱۰۲ .. .. .. ..	..	۴۰۶ - ۱۸۷ - ۱۸۵ - ۱۶۲ - ۱۷۱ - ۱۷۰ - ۱۶۹
یوسف چک	۱۲۹ - ۱۰۲ .. ..	..	۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۷۹ - ۲۷۷ - ۲۶۳ - ۲۱۷ - ۲۱۶
یوسف محمد خان گوئلناش پسر شیخ الدین محمد	خان انگه ۱۷۶ - ۱۲۰ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۰	..	۳۶۲ - ۳۳۴ - ۳۲۸ .. .. ..
یوسف تقائی	۲۷۸ - ۲۵۴ - ۲۴۳ - ۲۲۳ - ۱۹۰ .. ..	..	صیرزا هندال ..
اسناد یوسف	۲۶۱ .. .. .. ..	..	هندوستانیان ..
میرزا یوسف خان	۳۷۰ - ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۷۱ .. ..	..	قوم هندو ..
حاجی یوسف	۲۹۰ .. .. .. ..	..	ہندو بیگ مغل ..
شیخ یوسف چولی	۲۹۶ .. .. .. ..	..	ہوائی ( فیل ) ..
یونانیان	۳۵۴ .. .. .. ..	..	ہیمو ..
یوسف ولد سلیمان اوزنک	۳۶۷ .. .. .. ..	..	۳۶۰ - ۳۵۰ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۶ - ۲۲
		..	۳۶۰ - ۳۵۰ - ۳۴۶ - ۳۴۳ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۳۹ - ۳۷
		..	۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۴۹ - ۴۷ .. ..
		..	۱۲۰ .. .. .. .. ..
		..	بادگار حسین
		..	• حرف پاگہ
		..	۱۳۲ .. .. .. .. ..

نظام الملک دکنی .....	۳۰۵	میدانیان .....	۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸
نعمت خواجہ مہر .....	۴۷۰	قوم میانہ .....	۴۱۱
خواجه نقشبند .....	۶۵	میان بوهکاری رومی .....	۴۱۴
بنو ( مظفر شاہ ) حاکم گجرات .....	۶۰۴	میرخان غلام سلطان محمد رفیق .....	۴۰۹
مولانا نور الدین ترخان .....	۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷	مهرزا بیگ قاتشال .....	۴۹۵ - ۴۰۹
مهرزا نور الدین محمد پدر سلیمان سلطان .....	۶۵	مهرزا میرک رضوی مشهدی .....	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶
نور محمد ولد شیر محمد .....	۲۰۸	...	۴۹۷
حضرت نوح .....	۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰	میرزا بن قندھار .....	۴۷۸
نیں مکہ ( فیل ) .....	۴۹۴	میر شاہ بدخشی .....	۴۹۷
..... حرف واوہ .....	.....	میرزا بن ( یعنی پسران محمد سلطان ) .....	۴۱۵ - ۴۱۶
وزیو خان برادر اصف خان .....	۴۱۹ - ۴۲۰	۴۷۰ - ۴۳۱ - ۴۲۹ .....	۴۰
..... ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ .....	.....	میرک خان کولانی .....	۴۱۷
وزیو جمیل ( شف جہنم ) .....	۴۹۵	میرزا بلوج .....	۴۱۷
ولی بیگ ( ذو القهر ) پدر جسین قلی بیگ .....	۴۳	..... حرف فون .....	.....
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ .....	.....	ناصر الملک - بیر محمد خان ( شف یہ ) .....	۴۹ - ۴۹ - ۴۹
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ .....	.....	۷۰ .....	۷۰ .....
ولی خلیفہ شاملو .....	۷۹ - ۷۸	ناصر قلی اوزبک .....	۴۶۸ - ۴۶۹
شله ولی انگه ( مادر شاه خان ) .....	۱۸۶ - ۱۸۷	شاه ناصر خواجه .....	۴۹۷
۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ .....	.....	نامید بیگم دختر قاسم خان کوکه .....	۴۶۲ - ۴۶۳
میر ویس بیگ ( سلطان ویس قیچاق ) پدر حرم .....	.....	نجیب رینا ( زینا ) .....	۱۸۹
بیگم .....	.....	شیخ نجم الدین کبری .....	۱۹۰
سلطان ویس میرزا بیوی باقری .....	۴۷۹	بی بی نجیبہ بیگم مادر دستم خان .....	۴۷۷
..... حرف هزار .....	.....	میرزا نجلت خان .....	۴۹۶
میر هاشم برادر ایوی المعالی .....	۳۲۶ - ۳۲۷	نصرت خان کشمیری .....	۴۲۹
ملہے برمی .....	۴۶۳	شیخ نظام الدین اولیا .....	۴۰۱ - ۴۰۲
هارون شواری .....	۴۳۹	ذظر بہادر ( نظر محمد ) .....	۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶
میر هادی .....	۴۶۰	نظام آقا .....	۴۹۰
خواجه هادی خواجه کلان .....	۴۸۰	نظامی گنجوی ( شامر ) .....	۴۰۹

موصي خان فولادي امير گجرات	۳۷۰ - ۱۳۱	مقصود علی سلطان	۷۷
خواجه مودود چشتی	۱۵۶	مقبیم خان (شجاعت خان)	۲۲۷ - ۲۲۵ - ۱۱۴
مهدی قاسم خان	۱۱۰ - ۹۸ - ۹۵ - ۹۴ - ۱۶۸ - ۲۷	۲۲۹	۲۲۹
	۲۷۶ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۳۹ - ۱۹۸ - ۱۱۲	۲۱۹ - ۲۱۸ - ۱۶۴	۲۱۹ - ۲۱۸ - ۱۶۴
	۲۳۶ - ۲۸۰ - ۲۷۷	۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۳۰	۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۳۰
هر علی خان ضلدوز	۳۷۸ - ۱۳۶ - ۱۳۵	۲۳۹	۲۳۹
قبيلة مهمند	۱۸۸	۲۶۲	۲۶۲
طہوہ (نام صیغ مادہ کہ قصہ غریب دارد)	۲۰۲	۲۵۵	۲۵۵
مهدی خوجہ	۲۰۷	۱۲	۱۲
مہارکہہ بزہمن	۲۱۴	۱۳۲	۱۳۲
صہاپاتر	۲۵۵ - ۲۵۶	۱۶۹	۱۶۹
فہر علی ولد استاد یوسف	۲۶۱	۲۱۹	۲۱۹
مہادیو	۳۲۳	۲۲۲	۲۲۲
مہترخان	۳۳۸	۲۵۹	۲۵۹
میر منشی - میر محمد منشی - اشرف خان (شف الف)	۲۵۹ - ۱۸۰ - ۱۱۶ - ۳۶	۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۱۱۶	۲۶ - ۲۵ - ۲۴ - ۱۱۶
میکل خان (منکلی خان) سردار ہیمو	۳۷	۱۱۵ - ۱۱۴ - ۷۱ - ۷۰ - ۵۵ - ۵۶	۱۱۵ - ۱۱۴ - ۷۱ - ۷۰ - ۵۵ - ۵۶
میر آتش	۱۳۳	۱۴۰ - ۱۲۶ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۹	۱۴۰ - ۱۲۶ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۹
میر محمد خان - خان کلان (شف خاء)	۱۹۳ - ۹۵	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۷۳
	۲۳۳ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۷۶ - ۲۶۴ - ۲۴۰ - ۲۳۹	۲۷۲ - ۲۰۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵	۲۷۲ - ۲۰۰ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵
میر محمد نیشاپوری	۱۱۶	۲۸۶ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵	۲۸۶ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵
میرزا بیگ بولاں	۱۷۴	۲۶۸ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳	۲۶۸ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳
قینگ بھادر	۳۱۷ - ۱۹۶ - ۱۳۵	۲۸۸ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳	۲۸۸ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳
میرم ارغون	۱۳۵	۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳	۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳
میران مبارک شاہ والی خاندیس	۱۶۷ - ۱۶۶	۲۷۴	۲۷۴
	۲۳۱ - ۲۳۰	۲۳۶	۲۳۶
میرم بھادر بخوش شاہ ولی	۱۸۶	۲۳۶	۲۳۶
میر علی کیلابی	۱۹۸	۲۰۲	۲۰۲

مطلب خان .....	٢٦١ - ٢٥٧ - ٢٤٨ - ١٩٠	محمد قلي خان (ديگر) .....	٣٧٢ - ٣٥٩ - ٣٣٩
مظفرخان. شرواني وکيل حاجي خان ..	١٦٦	محمد يار برادرزاده مكندر ..	٣٦٢ .. . . . .
خواجه مظفر علي تريني (مظفرخان). دلوبن ..	١٠٥	محمد سلطان ميرزا (شاہ ميرزا) بن والغ ميرزا	٣٧٩ .. . . . .
٢٩٥ - ٢٥٢ - ٢٤٨ - ٢٢٩ - ١٩٨ - ١٩٧ - ١٠٩		(شف شين) .. . . . .	٣٧٩ .. . . . .
٤٩٩ - ٤٩٠ - ٤٨٦ - ٤٨٣ - ٤٧٦ - ٤٧٠ - ٤٦٩		محمد سلطان ميرزا بن سلطان ويس .. . . . .	٣٨٤ .. . . . .
٣٦٨ - ٣٦٥ - ٣٣٩ - ٣٣٨ - ٣٢٣ - ٣٢١ ..		محمد حسنين ميرزا. بن محمد سلطان (شقب حاء)	٣٨٠ - ٣٨٩ .. . . . .
مظفر مغل .. . . . .	٢٩٠ - ١٩٧ .. . . . .	سيد محمد موجي ب .. . . . .	٣٩٩ .. . . . .
مظفر حسين ملازم. ميرزا كوكه ..	٣٩٣ .. . . . .	سلطان محمود گجراتي .. . . . .	٣١٣ - ٣٣٠ - ٣٦٩ - ٤٠٣ - ٤٠٣
خواجه معين پسر خواجه خابوند محمود و پهر ميرزا		شيخ محمد بخاري متولى روضة معفية .. . . . .	٣٣٤ .. . . . .
شرف الدين حسين .. . . . .	١٩٥ - ١٩٦ - ٤٦ .. . . . .	مدھکر (فیل) .. . . . .	٣٥١ - ٣٤٣ .. . . . .
خواجه معین الدین احمد خان فرنخودی (معین خان)		مدن کلی (نام چهند) .. . . . .	٣٩٣ .. . . . .
٣٦٨ - ٣٥٢ - ١٩٧ - ١٩٨ - ١٩٩ .. . . . .		مریم مکانی (مهد مقدس). مادر اکبر پادشاه	٢٦
خواجه معین الدین چشتی قوس سری .. . . . .	١٤٥ - ١٤٦ .. . . . .	٤٢٤ - ٤٢٣ - ٤٢٢ - ٤٢١ .. . . . .	١٤٦ - ٤٢٤ - ٤٢٣ - ٤٢٢ - ٤٢١ .. . . . .
٣٦٦ - ٣٤٦ - ٣٤٦ - ٣٤٦ - ٣٤٦ .. . . . .		محمد مراه خان .. . . . .	٣٣١ - ٣٣٠ - ٣١٣ - ٣١١ .. . . . .
سلطان معز الدين سلم .. . . . .	١٤٦ .. . . . .	امیر مرتضی میده (شريفی) .. . . . .	٣٩٨ - ٣٩٧ - ٣٩٦ - ٣٩٥ - ٣٩٤ .. . . . .
منصور بیگ صفوي .. . . . .	١٧٢ - ١٧٠ .. . . . .	مراد بیگ .. . . . .	٣٢٥ .. . . . .
معصوم خان. کابلی .. . . . .	٤٧٨ - ٤٧٧ - ٤٧٣ - ٤٧٢ - ٤٧١ .. . . . .	مراد خواجه .. . . . .	٣٢٨ .. . . . .
خواجه معظم براذر مریم مکانی .. . . . .	٤١٨ - ٤١٧ - ٤١٦ .. . . . .	خواجه مراد بیگ قزوینی .. . . . .	٤٩٥ .. . . . .
٤٢٣ .. . . . .		مرتضی قلی .. . . . .	٣٩٤ - ٣٩٣ - ٣٩٢ - ٣٩١ .. . . . .
مير معز النملک .. . . . .	٤٥٧ - ٤٤٩ - ٤٤٧ - ٤٤٥ - ٤٤٣ .. . . . .	شاہ مراد (شاہزاده) پسر اکبر (۱۵۴ - ۱۶۰) .. . . . .	٣٩٣ .. . . . .
معصوم خان فرنخودی .. . . . .	٢٦٢ - ٢٥٧ - ٢٥٨ - ٢٥٩ .. . . . .	صالح صعمود عازی (ولی) .. . . . .	١٤٥ .. . . . .
معلم اول (حکیم اصططالیم). . . . .	٣٠٥ .. . . . .	مسکین قوجین .. . . . .	٤٧٥ .. . . . .
متخلی .. . . . .	١٠٢ .. . . . .	مسعود حسین میرزا بن محمد سلطان .. . . . .	٣٦٣ .. . . . .
میر صفت الدین نیشاپوری .. . . . .	١٨١ .. . . . .	مسکین ترخان .. . . . .	٣٦٢ .. . . . .
مقدم بیگ .. . . . .	٢٦ .. . . . .	صاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ .. . . . .	٦٩ .. . . . .
صلیم مقعمد بنگالی .. . . . .	٥٥ .. . . . .		

سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۱۴۶ - ۶۴ .. .. ..	۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۳۲ - ۱۲۰
محمد قلی خان براس ۷۰ - ۵۵ - ۵۳ - ۱۷ .. .. ..	۲۰۱ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۵۷ - ۱۵۵ ..
۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۹۰ - ۲۸۰ - ۲۳۹ - ۱۸۷ - ۱۱۵ .. .. ..	۱۵۸ - ۱۵۷ مانستگاه پسر راجه بهگونت داس
سلطان محمد خان ولایع بنگاهه ۹۰ - ۵۸ - ۲۷ .. .. ..	۳۵۸ - ۱۹۷ - ۱۶۲ - ۱۶۰ رای مالدیو ..
۳۲۵ .. .. .. ..	ماه چوچک بیگم (مهد علیا) والدۀ میرزا محمد حکیم ..
محبত خان ملازم علی قلی ۲۷ .. .. .. ..	۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۱۸۷ - ۱۸۳ ماوراء النهریان
محمد امین دیوانه (شف الف) ۱۳۲ - ۱۰۰ - ۲۷ .. .. ..	۲۱۱ .. .. .. .. مان برهمن
محمد خان جلایر ۸۲ - ۳۳ .. .. .. ..	۳۱۰ .. .. .. .. مانی نقشبند
سید محمود بارہه ۱۸۰ - ۷۸ - ۶۶ - ۴۶ - ۳۳ .. .. ..	۳۶۳ .. .. .. .. مادر سلطان سلیمان
۳۷۲ .. .. .. ..	۸۲ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۴۸ - ۴۷ مبارز خان عدلی
خواجہ محمد حسین بخشی ۸۶ .. .. .. ..	۳۲۵ - ۱۹۲ - ۱۳۸ - ۹۰ .. ..
شیخ محمد هندی برادر شیخ بهلوو ۸۹ - ۸۸ .. .. .. ..	۱۳۱ - ۳۵ صباری خان (نوحانی) ملازم هیمو
۱۵۰ .. .. .. ..	۹۸ .. .. .. .. مبارک دیوان مهدی قاسم خان
محمد خان ماکری کشمیری ۱۰۲ .. .. .. ..	۳۰۳ - ۲۹۶ - ۱۵۳ .. .. شیخ مبارک ناگوری پدر مؤلف
محمد قلی شغالی ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۱۲۵ .. .. ..	۳۹۲ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۷۷ - ۳۰۶ - ۳۰۵ .. ..
محمد قلی خان توقبای ۳۷۲ - ۱۹۶ - ۱۳۶ .. .. ..	۲۱۳ .. .. .. .. مبارک خان بلوج
محمد خواجه کشتی گیر ۱۳۶ - ۱۳۵ .. .. .. ..	۲۳۸ .. .. .. .. مبارز خان ملازم میرزا سلیمان
محمد حسین شیخ ۱۶۲ - ۱۵۷ .. .. .. ..	۳۶۳ .. .. .. .. مبارک خان خامنه خیل سلطان محمود
مولانا محتشم ۱۶۶ .. .. .. ..	۳۷۰ .. .. .. .. سید مبارک امیر گجرات
محمد میرکاتب ۱۶۶ .. .. .. ..	۲۶۱ - ۱۰۴ .. .. .. .. مترجم ثانی (ابونصر)
شیخ محمد غزنوی ۱۷۶ .. .. .. ..	۳۰۵ .. .. .. .. منتبی (شاعر مربی)
محمد خان خواجه سرا - اعتماد خان (شف الف) ۱۷۹ .. .. .. ..	۳۰۹ .. .. .. .. مجذون خان (فاثمال)
محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان ۲۰۶ .. .. .. ..	۱۰۱ - ۴۵ - ۳۳ - ۲۰ .. .. .. ..
مجتبی علی خان ۳۶۱ - ۳۲۶ - ۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۱۱ .. .. .. ..	۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۱۹ - ۱۳۸
۳۶۳ - ۳۶۲ .. .. .. ..	۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۳ - ۲۹۶ - ۲۰۹
سلطان محمود بکری ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۲۷۸ - ۲۳۷ .. .. .. ..	۳۴۱ - ۳۴۰ - ۲۹۵ .. .. .. ..
	۳۶۳ - ۳۶۲ مجاهد خان پسر محب علی خان

گکهون (قوم)	۲۳۹ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
.. .. .. .. .. .. .. .. .. .. ..	۲۷۷ - ۲۵۱ - ۲۵۰ .. .. .. .. ..
گلچهره بیگم همشیره جهانبانی همایون	کمالوتی خواهر درگاوتوی
گلبهن بیگم همشیره همایون	کنگار پسر جگمال
گلبهن بیگم همشیره همایون	کنور کلیان بکھیلا
گلپرگ بیگم صبیغه باپر شاه	کوراک جلاه
راجه گنیس (گندش)	کوچک بهادر
قوم گوند	میرزا کوکه - خان اعظم - سیف خان (شف خاء و سین)
گوبنده داس کچهواهه	کولابیان
گوبنده میام	کوه پاره (فیل)
میر گیسو	کوچک علی خان
گیتی مثافی باپر شاه (شف باد)	کهرجی
• حرف لام •	قوم کهرچله
لجهمن سین سابق	کهاندی رای (فیل)
لشکری گکهون پسر سلطان آدم گکهون	کهبری سئگ (فیل)
لشکرخان ملازم اکبر	کهان
لطفی خان ملازم علی قلی	کیچک بیگم مادر میرزا شرف الدین
میر لطف (لطف)	کیسو پوری
لعل خان (بدخشی)	• حرف کاف •
لقمان حکیم	گی بهونر (فیل)
لکنه . لکنه (فیل)	گچهونیان
لنج ماربان	گچهون (فیل)
لوهروانکر (وانکری)	گچ پنی (فیل)
لونکرن	شیخ گدالی کنبو (صدر) پسر شیخ جمالی
لودی افغان	۱۰۶ - ۱۰۵ - ۹۷ - ۸۹ - ۸۷ - ۸۶ - ۶۶
• حرف میم •	گدا علی توکچی
مامه انگه مادر ادهم خان (والده)	گرد باز دهوکر (فیل)
۶۵ - ۶۰ - ۵۵	
۱۱۰ - ۱۰۶ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۵ - ۹۳ - ۸۹	

قها خان گنگ	۸۴ - ۷۷ - ۵۷ - ۴۵ - ۲۹ - ۱۶	۱۹۶	خواجہ قاسم بودار خواجہ معین
قاضی زادہ خبیث مازراء البهر	۱۴۳ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۰۰ - ۹۵	۲۰۵	قاضی زادہ خبیث مازراء البهر
محمد قاسم برادر حیدر قاسم	۲۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۵۷ - ۲۵۱ - ۱۶۸	۲۰۶	محمد قاسم برادر حیدر قاسم
قاسم یگ پروانچی	۱۳۴ - ۱۱۲	۲۳۸	قاسم یگ پروانچی ..
قاسم علی خان	..	۲۶۵	قاسم علی خان ..
قاسم مشکی	کابلیان	۳۲۵	قاسم مشکی ..
قاسم خان کوکه	۲۰۵ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۸۶ - ۲۶	۳۶۲	قاسم خان کوکه ..
قبول خان رقص عجیب شاہ قلی مسحوم	۹۵ - ۶۳ - ۵۷	۷۹	قبول خان رقص عجیب شاہ قلی مسحوم
قبول خان ..	۱۲۹	۳۶۰	قبول خان ..
قتلق فولاد (این کس بر اکبر تیر انداخته بود)	۲۵۸	۲۰۲	قتلق فولاد (این کس بر اکبر تیر انداخته بود)
قتلق قدم خان	۲۷۳	۳۷۲	قتلق قدم خان ۲۱۸ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۲۰۷
قدم خان بودار منقرب خان	۲۲۲ - ۳۲۱	۲۸۱ - ۲۸۰	قدم خان بودار منقرب خان ..
مهرزا قربانی در کاشغیری	۳۳۸	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۷۹	مهرزا قربانی در کاشغیری ..
قرابه خان قربانیخت	۳۱۷ - ۳۱۹	۲۳۲	قرابه خان قربانیخت ..
قراتاق میرشکار	۷۵	۲۰۵ - ۱۸۶ - ۱۲۲ - ۱۰۹	قراتاق میرشکار ..
قرایقیم	۱۹۳	۱۶۳	قرایقیم ..
قرلباش (قوم)	۱۰۵	۲۷۸	قرلباش ( القوم ) ..
خواجہ قطب الدین اوشی اندجانی (ولی)	۲۸۷ - ۲۸۹	۱۰۷	خواجہ قطب الدین اوشی اندجانی (ولی) ..
قطب الدین محمد خان	۳۰۹	۲۰۹ - ۱۶۳ - ۱۹۳ - ۲۳۹ - ۲۳۷ - ۱۲۸ - ۱۰۸	قطب الدین محمد خان ..
قطب خان محبوب هظفرخان	۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۰۸	۲۶۹ - ۲۶۲ - ۷۶۴ - ۷۶۶ - ۳۷۷ - ۳۷۶ - ۴۳۴	قطب خان محبوب هظفرخان ..
میرزا قلی چوبی (اوزبک)	۱۰۱ - ۱۷	۲۸۶	میرزا قلی چوبی (اوزبک) ..
قلیخ خان	۲۷	۲۹۰ - ۳۹ - ۳۳	قلیخ خان ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۴۳ - ۲۵۶ - ۲۵۷
قلیاق بهادر	۱۵۸ - ۶۱	۲۸۸ - ۲۵۷ - ۲۴۳ - ۲۲۸ - ۲۲۶	قلیخ خان ..
قنبیر	۱۲۵	۲۶۲	قلیاق بهادر ..
قویم خان پسر شجاعت خان	۱۸۳	۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۶۹	قنبیر ..
	گمال خان گکھر پسرو سلطان مازنگ	۱۹۹	قویم خان پسر شجاعت خان ..

* حرف غين *	
٦٣ ..	فرخ حسين پسر خواجه قاسم هزاره
١١٢ ..	فرخ خان ..
٢٧٥ - ١١٦	فريدون ثقائى ميرزا محمد حكيم
٢٧٦ ..	
٣٦١ - ٣٥٩ - ١٥٤ - ١٥٥ - ٣٥٩	شيخ فريد شكرگنج
٢٩٨ - ١٧٦	فرخت خان ..
٣٦٦ ..	فرخ حسين خان ..
٣٠٨ - ٣٠٦	فوده مسي ( شاعر ) مخن افرين طوس
٣١٠ ..	فرزدق ( شاعر عربي ) ..
٣٥٩ ..	فرخ شاوهيل
١٨٥ - ١٨٣ - ١١٦	فهيل بيك بوادر هنעם خان
٢٠٥ - ١٨٧ - ١٨٦	
٧٣ - ٣٧ ..	فتح بدار - مدار ( فيل ) ..
٢٢٣ - ٢٣٨ ..	نيروز
٣٠٧	نهفي ( ابو الفيق ) بوادر مولف ( شف الف )
* حرف قاف *	
٤٧٨ - ٤٣٨ - ٤٦ - ٣٩ ..	قتني خان بدخشى ..
٢٩ ..	قاسم صفائص ..
٥٩ - ٥٩ - ٣٢ ..	محمد قاسم خان فيشاپوري
٢٢٤ - ١٢٢ - ١١٩ - ١١٦ - ١١٢ - ٩٩	
٢٢٨ - ٢٢٧ - ٢٢٦ - ٢٢٥ ..	
٥٣ ..	خواجه قاسم هزاره ..
٥٩ ..	محمد قاسم نخان موجي ..
٢٤٧ ..	محمد قاسم خان مير برو بخر
٣٣٦ - ٣١٩ - ٣١٦ ..	
٢٣٦ - ١٣١ ..	قاسم لرمان
١٨٠ ..	قاسم علي سيسانى ..
٢٠٦ - ٤٨٨ ..	شاهزاده
* حرف فاء *	
٢١٧ ..	بني فاطمه ..
٢٥٠ - ٢٣٩ ..	فاضل محمد خان ..
١٠ ..	فتح الله شيرازي عضد الدولة
٩٠ ..	ذوحا ( فيل ) ..
٨٩ ..	فتح خان بلوج
١٤٩ - ١٠٢ ..	فتح چك ..
٢٥٣ - ٢٥٣ - ٢١٩ - ١٣٩	فتح خان پتنى ( افغان )
٢٥٧ - ٢٥٩ ..	
٢٧٦ - ٢٧٦ - ٢٥٧ - ١٥٠ - ١٣٩	فتح سردار افغان
٢١ ..	فخر جهان بيكم صبيحة ملطان ابو سعيد ..
٢٠٥ ..	فخر نسا بيكم همشيره ميرزا حكيم ..
٣٧٢ - ٣٧٢ - ٣٨٨ - ٣٣٣ - ٢٢٧ - ٢٢٥ ..	شاه حمز الدين

میر علاء الملک نرمذی پدر کیچک بیگم ..	۲۱	عبد الرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی	۲۳۷
علی دوست خان .. .. ..	۲۹	خلیفة عبد الله .. .. ..	۲۳۸
علی قلی خان اندرابی .. ..	۱۱۲ - ۱۱۰ - ۳۳	شیخ عبد النبی صدر .. .. ..	۲۶۸ - ۲۴۸
علی یار بیگ افشار .. .. ..	۵۳	شیخ عبد القدوس .. .. ..	۲۴۸
میرزا علاء الدین پدر میرزا نور الدین .. ..	۶۴	عبد الله پسر خواجه مراد .. .. ..	۲۹۵
خواجه علاء الدین نقشبندی .. .. ..	۶۴	عبد الله خان .. .. ..	۳۶۲
علی شکر بیگ جد سیموم بیرام خان .. ..	۶۵	عبد الله خان اوزبک فرمان روای توران	۳۶۸
علی قلی سلطان حاکم شیراز .. .. ..	۷۱	شیخ عثمان هارونی .. .. ..	۱۵۴
علی شیر .. .. ..	۱۰۲	عراقیان .. .. ..	۳۰۷
میر علی اکبر .. .. ..	۲۶۱ - ۲۲۷ - ۲۲۳ - ۱۹۰ - ۱۳۸	میرزا عزیز محمد کوکلناشی .. .. ..	۲۲۶ - ۲۲۳ - ۱۲۰
علالوں خان فوجدار .. .. ..	۱۶۵	۲۸۲ - ۲۷۲ - ۲۳۶ - ۲۲۷ .. ..	۲۸۲ - ۲۷۲ - ۲۳۶ - ۲۲۷ .. ..
علی محمد اسپ .. .. ..	۲۳۸ - ۱۸۶ - ۱۸۳	میرزا ( میر ) عزیز الله .. .. ..	۳۳۱ - ۳۳۰
مولانا علاء الدین لاری .. .. ..	۲۱۹	عساکر غزنویہ .. .. ..	۱۴۵
علامہ جرجانی .. .. ..	۲۲۱	میرزا عسکری .. .. ..	۲۹۷
قاضی علی بغدادی .. .. ..	۳۱۶	عطار فرید الدین ( شاعر ) .. .. ..	۳۰۹
سلطان علاء الدین .. .. ..	۳۵۹ - ۳۳۹ - ۳۲۳	عظمت خان .. .. ..	۳۲۲
قاضی عمار .. .. ..	۲۳۹	علی قلی خان شبیانی - خان زمان ( شف خاء ) .. .. ..	۱۴
عماد پدر مسلمان .. .. ..	۲۶۹	۴۰ - ۳۸ - ۳۶ - ۳۳ - ۳۲ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷	۴۰ - ۳۸ - ۳۶ - ۳۳ - ۳۲ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷
عمیر شیخ بن صاحبقران تیمور .. .. ..	۲۷۹	۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۴۶ - ۴۵	۶۹ - ۶۸ - ۶۷ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵ - ۴۶ - ۴۵
عماد الملک امیر گجرات .. .. ..	۳۷۰	۱۰۲ - ۹۹ - ۹۷ - ۸۹ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۰	۱۰۲ - ۹۹ - ۹۷ - ۸۹ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۰
خواجه عنبر ناظر .. .. ..	۵۵	۱۹۸ - ۱۶۸ - ۱۵۷ - ۱۳۹ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۰۳	۱۹۸ - ۱۶۸ - ۱۵۷ - ۱۳۹ - ۱۳۹ - ۱۳۸ - ۱۰۳
عیدی رینا .. .. ..	۱۲۹	۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۶	۲۵۰ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۴۳ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۲۱۶
پہلوان عیدی سرمست کوتوال .. .. ..	۱۸۸ - ۱۸۶ - ۱۸۳	۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱	۲۵۸ - ۲۵۷ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱
.. .. ..	۲۰۶	۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۶۹	۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۶۹
حکیم عین الملک .. .. ..	۲۷۱ - ۲۳۰ - ۲۲۸ - ۲۰۲	۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۷۰ - ۲۷۰ - ۲۷۰ - ۲۷۰	۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۷۰ - ۲۷۰ - ۲۷۰ - ۲۷۰
حضرت عیسیٰ عم .. .. ..	۲۰۲	۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲	۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲
میرزا عیسیٰ ترخان .. .. ..	۳۶۲ - ۳۷۸	۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ .. .. ..	۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ .. .. ..
		۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۰۰ - ۲۹۸ .. .. ..	۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۰۰ - ۲۹۸ .. .. ..

٢١	خواجة عبد الباري نقشبندی .. ..	٣٤٥	• حرف خاد •
٢١	خواجة عبد الكافي پسر خواجة عبد الهدی ..	..	ضرب علی توچی ..
٢١	خواجة عبد الهدی پسر خواجهان خواجة ..	..	• حرف طاء •
٤٢	خواجة عبد الصمد شیرین قلم .. ..	٣٦	طاهر محمد خان ( محمد طاهر ) میر فراغت
مولانا ( ملا ) عبد الله سلطانپوری ( شیخ الاسلام	..	٢١٨ - ١٠٧	..
مخدوم الملک )	..	٢٣٤	محمد طالب
عبد الرحیم پسر بیوام خان	١٣٢ - ١٠٩ - ٥٨	٢٥٠	شاہ طاهر بدخشی
میرزا عبد الله مغل	٢١٧ - ١١٠ - ٥٧	٣٠٩	طبسی ( شاعر )
عبد الرحمن پسر مکندر افغان ..	٥٩	٢٣٩	طرفان اوچی
خواجة عبد الله پسر خواجة محمد زکریا	٧٥	٢٣٧	شاہ طهماسب صفوی فرمان روای ایران ١٧٠
عبد الرحمن بیگ پسر ( بوادر ) موبید بیگ دولتی	..	٣٠٦	طیفور ( یعنی نایزید بسطامی ) ..
میر عبد الله بدخشی .. ..	٨١٥ - ٨٣	٣٠٩	• حرف ظاء •
خواجة عبد المجید اصف خان ( شف الف )	١١١	..	ظہیر ( شاہر ) ..
..	٢٠٨ - ١٨٣ - ١٤٨	..	• حرف عین •
خواجة عبد المنعم خواجة پادشاه میریض	١١٣	٢٢٨ - ١٣٤	عادل خان پسر شاہ محمد قندهاری
مولانا عبد الباقی صدر .. ..	١١٣	٣٢٩ - ٣٢٨ - ٣١٥ - ٢٩١ - ٢٩٠	..
مولانا عبد القادر .. ..	١١٤	١٧٥	عادی عفریت پیکر - ادھم خان ( شف الف )
حباس سلطان .. ..	١٦٣	٢٥٠	عارف بیک .. ..
خواجة عبد الشهید .. ..	١٢٧	٢٨٠	میرزا عاقل حسین بن محمد سلطان میرزا
خواجة عبد الله - خواجهان خواجة ( شف خاء )	١٢٧	٢٩٧ - ٢٩٤	خواجة عالم خواجة سرا ..
خواجة ناصر الدین عبید الله - خواجه احرار ( شف خاء )	١٩٣	٢٩٧	عالم شاہ بدخشی .. ..
عبید المطلب پسر شاہ بداغ	٢٦٢ - ١٦٢ - ١٥٧	٣٣ - ٣٩ - ١٤ - ١٣	عبد الله خان اوزیک ( شجاعت خان )
٢٩٠	.. .. ..	١٣٨ - ١٣٩ - ١٣٦ - ١٠٧ - ٨٢٠ - ٤٥ - ٣٨	..
خواجة عبد الله .. ..	٢٩١ - ٢٢٨ - ٢٢٦	٢٢٥ - ٢٢٤ - ٢٢١ - ١٦٩ - ١٦٨ - ١٦٥	میر عبد اللطیف قزوینی ..
سید عبد الله .. ..	٣٧٢ - ٢٢٩	٢٧٠ - ٢٣٠ - ٢٢٩ - ٢٢٧ - ٢٢٦ ..	عبد الرشید خان والی کاشغر بن سلطان سعید خان
		١٩٣ - ٢١	.. .. ..

شادمان .. .. .. ..	٢٠٥ .. .. .. ..
شاہ میرزا بن محمد سلطان .. ..	٢٧٩ .. .. .. ..
شاہ میرزا (محمد سلطان) بن الخ میرزا (شفیم)	.. .. .. .. ..
شاہ علی ایشک آقا .. .. .. ..	٣٨٠ .. .. .. ..
شجاعت خان (سجادول خان) .. .. .. ..	٣١٧ .. .. .. ..
شجاعت خان ملازم اکبر ۱۹۰ - ۱۹۹ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۸۶ - ۲۹۱ .. .. .. ..	٩٠ - ٨٩ .. .. .. ..
میرزا شرف الدین حسین .. .. .. ..	٩٣ - ٨٦ - ٧٤ - ٦١ .. .. .. ..
میرزا شرف الدین علی بزدی .. .. .. ..	١٦٠ - ١٥٧ - ١٥٩ - ١٥٥ - ١٤٨ - ١٢٧ - ١٠٣ .. .. .. ..
مولا نا شرف الدین علی بزدی .. .. .. ..	١٩٨ - ١٩٧ - ١٩٦ - ١٩٥ - ١٩٤ - ١٦٢ - ١٦١ .. .. .. ..
شریف خان .. .. .. ..	٢٠٢ - ١٩٩ .. .. .. ..
قاضی شعیب (لز اجداد شیخ فرید) .. .. .. ..	٣٥٩ .. .. .. ..
شگون محمد پسر قوچه خان ۱۱۴ - ۱۲۲ - ۱۱۴ .. .. .. ..	٤٨٤ - ٣٧٣ - ٤٩٣ .. .. .. ..
شگونه قراول .. .. .. ..	٣٨٤ .. .. .. ..
شمس الدین محمد - ائمہ خان - خان اعظم (شف الف و خا) .. .. .. ..	١١٠ - ٩٥ - ٦٤ - ٥٥ - ١٧ .. .. .. ..
شمی ملک .. .. .. ..	٤٧٦ - ٤٦٩ - ٤١٤ .. .. .. ..
شمال خان .. .. .. ..	١٠٢ .. .. .. ..
شمس خلن میانہ .. .. .. ..	٢١٨ - ١٩٠ .. .. .. ..
شواری (قوم) .. .. .. ..	٢١٣ .. .. .. ..
شہب الدین احمد خان ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۰۳ .. .. .. ..	١٠٠ - ٩٩ - ٩٩ - ٩٥ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ .. .. .. ..
صوفی ملازم بازپهار .. .. .. ..	٣٢٣ - ٣٣١ - ٣٣٠ - ٣١٣ - ٣٧٦ - ٣٧١ - ٣١٩ .. .. .. ..
<b>• حرف صاد •</b>	
صادق خان (محمد صادق خان) ۱۰۴ - ۷۸ - ۱۳۴ .. .. .. ..	٣٧٣ - ٣٥٩ - ٣٣١ .. .. .. ..
صادقون ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ .. .. .. ..	٣٠٩ .. .. .. ..
صاحبقران (شاعر) .. .. .. ..	٣٢١ - ٣٢٦ .. .. .. ..
صاحب خان .. .. .. ..	٣١٧ .. .. .. ..
محمد صالح پسر میرخان کولابی .. .. .. ..	٣٧٢ - ٣٥٩ - ٣٣١ .. .. .. ..
صدرخان (جلال الدین) پسر محمد خان (شف جنم) .. .. .. ..	٣٠٩ .. .. .. ..
صرد رحمت او زیک .. .. .. ..	٢٦٢ .. .. .. ..
صفاهانی (شاعر) .. .. .. ..	٢٣٠ .. .. .. ..
صفدرخان .. .. .. ..	٣٠٦ .. .. .. ..
صفعانی .. .. .. ..	١٣٦ .. .. .. ..

۱۶۲ - ۱۰۸	موجا (سوجه) پسرپورنمل ..	۲۵۳ - ۲۶۳ - ۲۱۹	صلیمان گرانی هاکم بنگاله
۲۱۰	مومناته فولیان ..	۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۲۵۷ - ۲۵۵	..
۴۴	مهر سید علی مصور ..	۲۵۷	صلیمان خان ملازم اکبر ..
۱۰۷	سیده قلی میرزا ..	۲۵۸	صلیمان منکلی ..
۱۷۲ - ۱۷۰	سید بیگ بن معصوم بیگ صفوی ..	۲۵۹	سلطان محمد سیراپ ..
۱۸۳	سیونج سیدی ماهی ..	۲۶۰	سلطان محمد رفیق ..
۲۳۸ - ۱۸۶	سیوندوز (مهوندک) ..	۲۶۱	صلیمان پسر عاد ..
۲۹۱ - ۲۲۷ - ۲۲۳ - ۱۹۰	میف خان کوکلتاش - میرزا کوکه - خان اعظم (شف کاف و خاد) ..	۲۶۲	سلطانعلی نویسنده (لشکرخان) ملازم میرزا حکیم ..
۳۲۰	قوم میسودیة ..	۲۶۳	محمد سلطان میرزا پدر ابراهیم حسین میرزا ..
* حرف شین *			
۱۹۸ - ۷۹ - ۷۸ - ۱۱۶	شاو محمد قلاتی ..	۳۱۳ - ۳۰۰ - ۲۸۱	صلیمان قلی او زبک ..
۱۷	میرزا شاد ..	۳۰۹	صلیمانی (شاعر) ..
۴۰ - ۳۷ - ۳۶ - ۳۸ - ۳۷	شادی خان ..	۳۲۲ - ۳۱۱	شاهزاده سلطان حلیم - پسر اکبر پادشاه ..
۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸ - ۳۳	شاو قلی خان محروم ..	۳۵۰ - ۳۳۸ - ۳۳۵	..
۱۱۷ - ۱۱۱ - ۱۰۴ - ۸۷ - ۷۹ - ۷۸ - ۶۶ - ۵۶	شاو قلی خان نارنجی ..	۳۶۵ - ۳۵۳ - ۳۴۳	شیخ حلیم (ولی) ..
۳۷۲ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵	شاو قلی خان نارنجی ..	۳۶۷	صلیمان افغان ..
۲۷۳ - ۱۰۷ - ۳۷	شاو قلی خان نارنجی ..	۳۶۷	صلیمان او زبک ..
۱۳۶ - ۱۳۴ - ۵۳ - ۵۲	شاو محمد قندھاری ..	۳۳۰ - ۲۲۶ - ۱۳۲ - ۱۲۵ - ۳۶	صلیمانی خان ..
۳۲۹ - ۳۲۸ - ۳۰۳ - ۲۵۳ - ۲۲۸	شاهم بیگ - صاریان پسر - محبوب علی قلی خان ..	۲۲۹	من (فیل) ..
۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۲ - ۶۹ - ۶۸	شاو بداغ بلقی ..	۳۷	منکرام خان - ملازم همبو ..
۷۹	شاو بداغ بلقی ..	۱۷۵	منکرام هومناک ..
۳۴۰ - ۲۵۹ - ۲۰۰ - ۱۳۸ - ۸۲	شاهم خان جلایر ..	۱۸۷	میرزا منجور پسر خضرخان هزاره ..
۲۵۰ - ۲۰۰ - ۱۶۲ - ۱۵۷ - ۱۰۴	شاو بداغ خان ..	۲۰۹	منگین داس ..
۳۳۱ - ۳۳۰ - ۳۱۳ - ۲۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۱ - ۲۵۷	شاو بداغ خان ..	۲۱۱	منکرام شلو - امن داس (شف الف) ..
۳۷۲	شاو فنائی ..	۲۸۹	منظومیان ..
۲۶۲ - ۱۳۶ - ۱۳۵	شاو فنائی ..	۳۰۸	حکیم سنائی (صاحب حدیقه) ..
		۳۴۰	منکرام (ظم بندوق) ..

مکندرخان سور افغان - اسکندر ( شف الف )	۲۰	۱۵۱	..	..	..	رن باگهه ( فیل )
۱۰۶ - ۶۳ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۱ - ۴۶ - ۳۱		۱۳۷	..	..	..	روب منی ( زن )
مکندرخان اوزبک - اسکندر ( شف الف )	۳۸ - ۳۵	۱۵۶	..	..	..	روپسی
۲۷۱ - ۲۶۰ - ۲۵۷ - ۲۵۰ - ۱۳۸		۲۰۰	..	..	..	رومی خان
۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۸۰	..					* حرف زاء *
مکندر ذو القرینین	۱۴۵ - ۱۴۷	۳۷۲ - ۲۲۶	..	..	..	میرزاده علی خان
مکندر پسر میرزا سفیر	۱۸۷	۷۵	خواجه محمد ذکریا پسر خواجه دوست خاوند			
سلطان سکندر لودی	۲۱۰	۲۱۸ - ۲۱۷	..	..	..	زهره آغا دختر فاطمه
مکینه بانو بیگم همشیره میرزا حکیم	۲۴۲	۹۴	حکیم زینل ( زنیل . زنبیل )			
مکندر میرزا ( الخ میرزا ) بن الخ میرزا ( شف الف )		۳۷۱	..	..	..	امام زین العابدین
۲۷۹	..					* حرف سین *
مکت منکهه پسر رانا ادینگهه	۳۰۲	۱۲	صالباہن سابق			
میرزا ملیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن		۱۹۲ - ۲۲	سلطان مارنگ گھر پدر کمال خان			
سلطان ابوسعید	۲۰۹	۲۰۹	راجہ صالحان			
۳۴ - ۳۶ - ۵۶ - ۸۳ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶		۲۱۳	مارمان ( فیل )			
۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۱۲۷		۲۴۰	ماقی ترنایی			
۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۶۱ - ۲۶۰		۳۱۶	ماندا مسٹحدار			
خواجه سلطانعلی - افضل خان ( شف الف )	۳۰	۳۲۲ - ۳۲۱ - ۱۴۸ - ۵۷	سبدلیا . مبدله ( فیل )			
۱۱۶ - ۳۲	..	۱۱۱	سیز تلخ			
سلیمان افغان پادشاه - اصلام خان ( شف الف )		۳۰۶	محبمان ( ادیب معروف )			
۱۷۸ - ۱۳۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۷ - ۵۷ - ۵۱ - ۳۷		۱۵۰	رای سرجن ( سورجن ) حاکم قلعه رنهپور - ۸۷			
۲۴۳ - ۲۱۹ - ۱۹۲	..		۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۰۳	..	..	
سلیمه سلطان بیکم خواهرزاده همایون پادشاه	۵۶	۲۵۸	صروقد بی بی ( زن )			
۷۵ - ۶۴	..	۱۲۷	مولانا معید ترکستانی	..	..	
سلیمان خامعه خیل ملازم باز بهادر	۱۳۷	۱۹۴	معید خان حاکم کاشقر			
سید سلیمان	۱۳۹	۲۵۷ - ۲۳۴	معید خان بدخشی			
سلیمان کھرووار ( افغان دیگر )	۱۳۹	۲۳۸	معید خان			
سلطانعلی ( سلطان قلی ) خالدار	۲۵۰ - ۱۶۴	۳۰۹	سعدي رح ( شاعر )			

۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه هریا	۷۵ .. .. خواجه دوست خارونه	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه سلوانی	۱۲۹ - ۱۰۲ .. دولت چک کشپیری	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه دانکی	۱۲۲ .. .. خواجه دوست	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه کنهولا	۲۶۱ .. .. دولت خان فوجدار	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه مگدهه	۲۶۳ .. .. میر دوست محمد ..	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه مندلا	۲۸۶ .. .. دولت خان	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه دیوهار	۳۳۰ .. .. دوست خان سهاری ..	
۲۰۹ .. .. .. .. .. راجه لانجی	۳۳۷ .. .. دوده پسر سورجن ..	
۲۱۰ .. .. .. .. .. راجه پراگدهه	۴۰ .. .. دهرم چند راجه نگرکوت ..	
۲۲۸ .. .. .. .. .. راجه آلی	۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ .. دیوداس راجپوت ..	
۲۴۴ .. .. .. .. .. رانی - یعنی درگاوتوی (شف دال)	۳۴۹ .. .. دیو ملطان پسر دربار خان ..	
۲۵۴ .. .. .. .. .. راجه چکناته	<b>• حرف ذال •</b>	
۲۲۷ - ۲۲۵ - ۲۵۴ .. .. .. .. .. راجه آذبیسہ	۳۶۲ .. .. میر ذوالنور ..	
۲۶۲ .. .. .. .. .. رایسال درباری	<b>• حرف راء •</b>	
۳۱۳ .. .. .. .. .. راوت بلوی سولنگی	۱۶۰ - ۱۵۵ - ۶۶ - ۵۷ - ۴۵ - ۳۶ راجپوتان (قوم)	
۳۲۱ .. .. .. .. .. راتھوران قوم	۳۲۱ - ۳۱۴ - ۳۰۲ - ۲۹۹ - ۱۸۲ - ۱۶۲ - ۱۶۱	
۳۶۲ - ۳۶۱ .. .. .. .. .. راجه کجلی	۳۳۷ - ۳۲۳ - ۳۲۲ .. .. ..	
۳۷۳ .. .. .. .. .. رانی - زوجه راجه بارهمل	۴۶ .. .. رانا زمیندار بزرگ پسر رانای سابق	
۲۹۹ - ۲۸۸ .. .. .. .. .. رحمن قلی خان	۴۶ .. .. رانا سابق پدر رانا ..	
۱۲۹ - ۲۹ رسمم سجستانی پسر دستان (یعنی زال)	۵۷ .. .. راجه رام مسا	
۳۰۸ .. .. .. .. ..	۳۵۸ - ۴۰۵ رای رائینگه پسر رای کلپان مل	
۳۳۱ .. .. .. .. .. رستم خان غلام ترک	۱۸۳ - ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۴۵۸ راجه رام چند راجه پنه	
۴۱۷ .. .. .. .. .. خواجه رسیدی	۳۴۱ - ۳۴۰ - ۲۱۰ - ۱۹۳ .. .. ..	
۱۷۵ .. .. .. .. .. رفیق صاحب چار منصب	۱۵۷ - ۱۵۵ راج منگنه پسر اسکون	
۳۰۹ .. .. .. .. .. رفیع لنیانی (شامر)	۱۸۷ .. .. راجه آتاوا	
۵۶ - ۲۷ .. .. .. .. .. رکن خان نوھانی	۱۹۷ .. .. رام رای پسر مالدیو ..	
۳۶ .. .. .. .. .. رمیه خواهرزاده هیبو	۲۰۹ .. .. راجه گدهه ..	
۱۲۹ .. .. .. .. .. رمکی چک	۲۰۹ .. .. راجه کرولا ..	

١٠٠ - ٩٩	خواجة جهان - امين الدين (شف الف)	٢٤٨ - ٣٦٩	..	..	خاکسار سلطان ..
٢٦٠ - ٢٥٩ - ٢٥٢ - ٢٢٩ - ١٤٧ - ١٤٠ - ١١٧		٢٣٨	..	..	خاکي گله بان ..
٢٣٩ - ٢٩١ - ٢٧٠ - ٢٦٥ .. ..		٢٥٠	..	..	خان قلي ساربان ..
١٢٢ - ١١٦ .. ..	خواجى محمد حسين	٢٠٨ - ٣٠٩	..	..	خاقاني (شاعر) ..
١٧٤ .. .. ..	خوش اوزبک	٣٦٩	..	..	خانم دختر اکبر پادشاه ..
٢٨٤ - ٢٧٦ - ٢٧٥ - ٢٢٨	خوشخبر خان	٣٦٢	..	..	خان بابا ..
٢٣٨ .. .. ..	خواجه خضرپان (قوم)	خان اعظم . سيف خان . ميرزا کوكه (شف سين وکاف)	..	..	( شف سين وکاف ) ..
* حرف دال *					
١٦٦ .. .. ..	دایم کولکتاش	٢٣١ - ١٧٣	..	..	خدا بودي ..
٢٠٠ .. .. ..	دانان قلي	٢٩٢ - ٢٩١	..	..	خدا بخش (فیل) ..
٢٩٢ .. .. ..	داود خان فوجدار ..	١٥٧ - ٨٧ - ٧٨ - ٦٦	( خان )		خرم سلطان ( خان ) ..
٣١٠ .. .. ..	دارا (پادشاه سابق)	٣٧٢ - ٢٢٨ - ١٢٦	..	..	ملاء خرد زرگر ..
٣١١	شاهزاده سلطان دانیال پسر اکبر پادشاه	١١٩	..	..	خواسانيان ..
٣٧٤ - ٣٧٣ .. ..		٣٠٧	..	..	پير خرقاني ..
٣٧٣	شيخ دانيال يك از معنکفان روفمه معینية	٣١٢	..	..	خسرو بلخی ..
٣٧٣ .. .. ..	حضرت دانيال پيغمبر عم	١٤٥	..	..	امير خسرو ..
١١٩ - ١٠٩ - ١٠٥	درويش محمد يك خان اوزبک	١٥٥	..	..	خسرو شاه ..
١٩٧ - ١٢٨ .. ..		١٦٧ - ١٦٩	..	..	خسرو ( شاعر ) ..
٢١٣ - ٢١٢ - ٢١١ - ٢٠٩	درگاتي - راني (شف راء)	٣٠٩	..	..	میرزا خضرخان هزاره ..
٢١٥ - ٢٤٤ .. .. ..		١٨٧ - ١٨٦ - ١٧			حضر خواجه خان ..
٣٦٩	دربار خان	٣٠٢ - ٩٠ - ٥٧ - ٤٩ - ٣١			حضر خواجه خان ..
٢١٨ - ١٩٠ - ١٧٧ - ١٦٤	دستم خان (رسم خان)	٣٠٧	..	..	حضر عرم ..
٣٢٨ - ٣٩١ - ٢٢٨ - ٢٢٥ .. ..		١٨٨	..	..	قبيله خليل ..
١٦٤ - ١٤٨ - ٧٣ - ٥٧ .. ..	هلسنکار (فیل)	٢٥٠	..	..	شاو خليل الله ..
١٤٨ .. .. ..	دلبل - دلبل (فیل)	٦٦ - ٣٨	..	..	خنجر يك ..
٢١١ - ٢٠٩ .. .. ..	دلپت پسر اصن داس	٢١			خواجگان خواجه - عبدالله (شف عین) ..
٢٩١ .. .. ..	دلاور خان	٢١			خواجه احرار ناصر الدين - عبيده الله (شف عین) ..
٧٥ .. .. ..	نصور (فیل)	٢٩٧ - ٩٧	..	..	خوشحال يك ..

۲۳ .. .. ..	جیدر بیگ برادر حرم بیگم ..	۲۲۵ .. .. ..	محمد حسین قوربیگی مبدالله خان ..
۲۹ .. .. .. ..	جیدر بخشی .. .. ..	۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۳۱ .. ..	حسن خان خزانچی ..
۴۰ .. .. .. ..	حیران (نام اصیل) .. .. ..	۳۵۸ - ۳۱۵ .. .. ..	
۱۲۹ - ۱۲۸ .. .. ..	میرزا حیدر کورکان .. .. ..	۲۳۶ .. .. ..	میرزا حسن ولد اکبر ..
۱۳۴ .. .. .. ..	جیدر قلی خان .. .. ..	۲۳۶ .. .. ..	میرزا حسین ولد اکبر ..
۲۰۶ - ۱۸۷ .. .. ..	جیدر قاسم خان کوئہ بر .. .. ..	۲۷۳ - ۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۳۸ .. .. ..	خواجه حسن نقشبندی ..
۳۱۷ .. .. .. ..	حیات سلطان .. .. ..	۲۷۵ .. .. .. ..	
<b>* حرف خاء *</b>			
خان میرزا بن سلطان محمد بن سلطان ابو معید ..	حسن صوفی سلطان ..	۲۳۹ .. .. .. ..	
۱۱۴ .. .. .. ..	حسن آخنه .. .. ..	۲۶۱ .. .. .. ..	
خواجه خاوند محمود .. .. ..	سلطان حسین میرزا هابق ..	۲۷۹ .. .. .. ..	
۱۹۴ - ۲۱ .. .. .. ..	محمد حسین میرزا (شف میم) ..	۲۸۱ .. .. .. ..	
خالق برهی بیگ .. .. .. ..	حسن چنانچی .. .. .. ..	۳۳۰ - ۳۱۳ .. .. .. ..	
۴۸ .. .. .. ..	حسان (شاعر) .. .. .. ..	۳۱۶ - ۲۸۸ .. .. .. ..	
خانجهان - حسین قلی (شف خاء) .. .. .. ..	خواجه حسین مرزوی .. .. .. ..	۳۱۰ .. .. .. ..	
خان زمان علی قلی (شف عین) .. .. .. ..	شیخ حسین متولی روضه معینیه .. .. .. ..	۳۵۰ .. .. .. ..	
خلن اعظم - شمس الدین محمد - آنگه خان (شف شیء و الف) .. .. .. ..	سید حسین خنگ سوار .. .. .. ..	۳۷۱ .. .. .. ..	
۱۱۹ - ۱۱۹ .. .. .. ..	میرزا محمد حکیم برادر اکبر ۱۱۵ - ۵۵ -	۱۱۵ - ۵۵ -	
خالدین .. .. .. ..	۲۰۵ - ۲۰۶ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ ..	۲۰۵ - ۲۰۶ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۸۴ ..	
خان کلان - میرمحمد خان (شف میم) .. .. .. ..	۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ .. .. .. ..	۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸ - ۲۳۷ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ .. .. .. ..	
۱۸۳ .. .. .. ..	۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ .. .. .. ..	۲۷۷ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۷۳ - ۲۷۲ - ۲۷۱ .. .. .. ..	
خواجه خاص ملک خواجه سرا - اخلاص خان .. .. .. ..	۲۷۰ - ۲۳۲ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۰ - ۲۷۸ .. .. .. ..	۲۷۰ - ۲۳۲ - ۲۸۸ - ۲۸۵ - ۲۸۰ - ۲۷۸ .. .. .. ..	
۲۰۶ - ۱۸۷ .. .. .. ..	حکیم الملک .. .. .. ..	۲۱۸ - ۱۹۰ .. .. .. ..	
خانزاده محمد (شاہ لوندان) برادر ابوالعلی ۱۹۹ .. .. .. ..	حمزہ عرب .. .. .. ..	۱۸۶ .. .. .. ..	
خانزاده بیگم .. .. .. ..	امیر حمزہ (صاحب قصہ) .. .. .. ..	۲۲۳ .. .. .. ..	
خان جهان ڈکیت ملازم درگاوتوی .. .. .. ..	حیدر بکری .. .. .. ..	۲۸۲ .. .. .. ..	
خان قلی اوزیک .. .. .. ..	حیدر محمد خان .. .. .. ..	۱۸۷ - ۱۲۲ - ۳۳ - ۲۹ - ۱۳ .. .. .. ..	
خان عالم - مکندر نہ - این دیگر است .. .. .. ..	۳۷۲ - ۲۵۹ - ۱۸۸ .. .. .. ..	۳۷۲ - ۲۵۹ - ۱۸۸ .. .. .. ..	
۳۱۹ - ۳۱۵ - ۴۹۱ - ۲۶۲ .. .. .. ..			

چلمه نواچی .. .. ..	٣٥٠ .. .. ..	چلمه خان کوکه میرزا عسکری .. ..	٣٧٠ .. .. ..
چندر سین پسر مالدیو .. ..	٣٥٨ - ١٩٧ .. ..	چندر سین پسر مالدیو .. ..	٣٧٠ - ٣٦٤ - ٣٣٨ - ٣٣٣ .. ..
قوم چندیل .. .. ..	٣٠٩ .. .. ..	حسن خان فوجدار هیمو .. ..	٣٧ .. .. ..
چنگیز خان ٢٣٠ - ٢٧٠ - ٣٣٠ - ٣١٣ - ٣١٥ .. ..	٣٣١ .. .. ..	حسن خان میوانی .. ..	٤٨ .. .. ..
چنگیز خان ترکی .. ..	٣٥٩ .. .. ..	حسن خان بچگونی .. ..	١٣٩ - ٥٦ .. .. ..
چنگیز خان پسر عmad الملک .. ..	٣٧٠ .. .. ..	حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان .. ..	٦١٤ .. .. ..
قوم چوهانان .. ..	٣٢١ .. .. ..	خواجہ حسن خواجه زاده چغانیان .. ..	٦٥ - ٦٤ .. .. ..
<b>* حرف حاء *</b>			
حاجی خان مردار غلام شیر خان .. ..	٤٥ - ٢٠ .. ..	حاجی بیگم زوجه همایون .. ..	٣٢٩ - ٣٤٣ - ٥٦ .. ..
حاجی محمد خان سیستانی .. ..	٦٦ - ٤٩ .. ..	خواجہ حاجی کشمیری .. ..	١٢٩ - ١٤٢ .. ..
حاجی بیگم دختر مقیم میرزا .. ..	٣٦٢ .. .. ..	حافظ ( شاعر ) .. ..	٣٠٩ .. .. ..
مسدد حامد نبیره مید مبارک .. ..	٣٧٠ .. .. ..	حاجی بیگم اخلاقی استقلو .. ..	٢٨١ - ٢٨٠ .. .. ..
حبیب علی خان .. ..	١٦٨ - ١٤٣ - ١٣٤ - ٨٧ - ٧٧ .. ..	حبیب علی خان .. ..	٦٦ - ٦٩ - ٦٨ .. .. ..
هیر حبیب اللہ .. ..	٧ .. .. ..	خواجہ حسن خان خوش ( برادر ) شہاب الدین .. ..	٧٥ .. .. ..
قبیله حبیب .. ..	٣٣٨ .. .. ..	احمد خان .. ..	٢٠٩ - ١٨٧ - ١٨٨ - ١٨٧ - ١٨٦ .. .. ..
جرم بیگم زوجه میرزا سلیمان و مادر ابراهیم .. ..	٢٣ .. .. ..	حسن چک برادر کاچی چک .. ..	٣٦٢ - ٣٩٠ - ٢٧٦ .. .. ..
رای حسین جلوانی .. ..	٢٩ .. .. ..	شیخ حسام بزرگ .. ..	١٣١ .. .. ..
حسین قلی بیگ خان ( جانجہان ) پسر ولی بیگ ( شف خاء ) ٣٣ - ٣٨ - ٣٩ - ٤٥٣ - ٤٥٧ - ٤٥٨ .. .. ..	١٠٧ - ١٠٥ - ١٠٤ - ١٠٣ - ١٠٢ - ١٠١ - ١٠٠ - ١٠٧ .. .. ..	سلطان حسین میرزا پسر بیرام میرزا .. ..	٧٩ - ٧٨ .. .. ..
شاہ حسین خان نکدری .. ..	١٨٧ .. .. ..	شاہ حسین شرقی .. ..	١٣١ .. .. ..
حسن علی خان ترکمان .. ..	١٥٩ .. .. ..	خواجہ حسن پدر خواجہ معین الدین چشتی .. ..	١٣١ .. .. ..
قدم سرة .. ..	١٥٤ .. .. ..	شاہ حسین خان نکدری .. ..	١٣١ .. .. ..
رای حسین جلوانی .. ..	٢٩ .. .. ..	حسن خان پتني برادر فتح خان .. ..	٢٦٣ - ٢٢٠ - ٢١٩ .. .. ..

١١٧ - ١١٦ ..	جمال خان غلام بیرام خان ..	٢٥٩ - ٢٣٨ - ١٨٨ - ١٨٧ ..	تیمور خان پکه
<b>* حرف جيم *</b>			
٢٥٣ - ٢٣٨ ..	وزیر جمیل ( شف واو ) ..	٢٣٩ - ١٩٣ - ١٩٩ - ١٤٠ ..	جان محمد بهسودی
٢٥٨ .. ..	جمال خان بلوج .. ..	٢٨٨ - ٢٨٥ .. ..	جان باقی خان ..
٣١٧ - ٣٩١ .. ..	سید جمال الدین .. ..	٣٠٩ .. ..	جامی ( شاعر ) ..
٢٨١٤ - ٣٦٩ .. ..	جنید کرمانی .. ..	٣١٧ .. ..	جان بیگ
٣٢١ .. .. ..	جنگیا ( فیل ) .. ..	١٨٨ .. ..	چبار بودی بیگ ..
٣٧ .. .. ..	جور بنیان ( فیل )	٣٢٠ .. ..	چبار قلی دیوانه ..
١٣٩ .. .. ..	جوهرخان	٨٧ .. ..	چچهار خان غلام سلیم خان
٢١٠ .. .. ..	جوگی داس	١٦٥ - ١٦٤ .. ..	چچهار خان فوجدار
٢١٥ .. .. ..	جوهر بھوج کائیته .. ..	٣٣١ .. .. ..	چچهار خان حبشي
٣٤١ .. .. ..	فرقة جوگیان .. ..	٢٦٥ .. .. ..	عفتر خان تکلو
٧٥ .. .. ..	جهله ( فیل ) .. ..	١٤٨ .. .. ..	چک موہن ( فیل )
١٩٦ - ١٦٢ - ١٦١ - ١٥٦ ..	جیمل پسر روپسی	١٥٧ - ١٥٥ .. ..	چکناٹھہ پسر بھاریم
١٦٦ .. .. ..	جي دیوانہ	١٩٤ - ١١١ - ١٩٠ - ١٥٥ .. ..	چکمال
٢١٧ .. .. ..	جي تواچی	٢٣٣ .. .. ..	راجہ چکمن ..
٣٢١ - ٣٢٠ .. .. ..	جیمل سردار	٣٢٤ .. .. ..	چکناٹھہ ( صنم معروف آدیسہ )
<b>* حرف چے *</b>			
٣٧ .. .. ..	چاپن فیلبان هیمو	٣٥٩ .. .. ..	چکمال پنوار ..
٣٤٩ .. .. ..	مولانا چاند مذجم ..	٧٠ - ٥٥ - ١٧ .. ..	خواجه جلال الدین محمود ..
٢٩٤ .. .. ..	چترانند ( فیل ) .. ..	٥٦ .. .. ..	جلال خان سور افغان
٣٧١ .. .. ..	چترنجن ( قام چینہ ) ..	٧١ .. .. .. ..	جلال الدین مسعود ..
٢٨٧ .. .. ..	چروہای هندوستان	٨٢ .. .. .. ..	جلالیران ( قوم ) ..
١٥٤ .. .. ..	صلسلہ چشتیہ .. ..	٣١٩ - ٣١٨ - ٢٧١ - ١٨١ .. ..	جلال خان قورچی ..
١١٧ .. .. ..	چغتائی ( قوم ) .. ..	١٩٤ .. .. ..	مولانا جلال الدین محمد دوانی ..
٢٢٨ - ٢٢٦ - ١٥٦ - ١٥٥ ..	چغتی خان .. ..	٣٢٥ .. .. ..	جلال الدین حاکم بنگالہ ..
٢١٤ .. .. ..	چکرمان کھرجلی	٣٦٠ .. .. ..	جلال زمیندار بھنپھر ..
٢٥٧ - ٢٢٣ - ٨٢ .. ..	چلمہ خان خان عالم	٢٠ .. .. ..	شیخ جہالی دھلوی ..
١٨٨ .. .. ..	چلمہ حصاری .. ..	١٤٨ .. .. ..	جمال خان عمزادہ حسن خان زمیندار ..

پیر محمد خان حاکم بلخ ..	۱۳۸ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۰ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰
پیشرو خان .. .. ..	۱۷۰ - ۱۷۳ - ۲۲۰ - ۲۱۷ - ۱۹۷ - ۱۷۲ ..
* حرف تاء *	* حرف پے *
تاج خان گورانی .. ..	۲۱۵ - ۲۱۳ - ۲۱۱ ..
تاجیک ( قوم ) .. ..	۲۳۹ .. .. ..
تلنار خان ( تنانرخان ) ۱۰۸ - ۹۸ - ۱۶۵ - ۲۰۰ ..	۲۷۲ - ۲۵۹ - ۲۵۷ ..
تاج خان خامه خیل ملازم باز بهادر ..	۳۷۰ - ۳۶۲ .. ..
تان سین کلانوت .. ..	۳۶۳ .. .. ..
تختیم براذر بختمل .. ..	۳۷۲ .. .. ..
تخت روان ( فیل ) .. ..	۳۷۱ - ۱۳۹ - ۱۳۵ - ۱۱۴ ..
تردی بیگ خان ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۰ - ۱۶ ..	۱۵۶ .. .. ..
تردی - ۱۱۶ - ۱۱۴ - ۵۵ - ۳۵ - ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ ..	۳۱۶ - ۲۹۸ - ۲۶۲ - ۲۲۸ ..
قوم ترک - فرگان .. ..	۲۸۷ .. .. ..
قوم ترکمان .. ..	۳۲۲ - ۳۲۰ .. .. ..
تروسون محمد خان ۱۵۱ - ۱۵۷ - ۱۱۸ - ۹۷ - ۹۶ - ۱۹۶ ..	۲۱۰ .. .. ..
ترخان دیوانه .. ..	۲۵۵ .. ..
تردی محمد میدانی .. ..	۹۵ .. .. ..
تمرخان حاکم حصار .. ..	۱۴۸ .. .. ..
تنگری بودی .. ..	۲۸۶ .. .. ..
تولک خان قوچین .. ..	۱۵۵ .. .. ..
تولک نوکر بهادرخان .. ..	۲۸۷ - ۲۸۶ .. ..
راجه نورمل ۱۷۰ - ۱۷۰ - ۲۶۱ - ۲۲۸ - ۲۶۲ - ۲۹۰ ..	۳۳۸ .. .. ..
میر تولک قدیمی .. ..	۵۰ - ۴۶ - ۴۵ - ۳۲ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۰ ..
تیمور ( تمرخان ) صاحب قران ۱۷۱ - ۱۷۶ .. ..	۱۰۴ - ۱۰۳ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ ..
تیمور خان جلایر .. ..	۱۶۶ - ۱۵۲ - ۱۴۳ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ ..
تیمور خان جلایر .. ..	۱۶۸ - ۱۶۷ .. .. .. ..

۲۱۹ - ۱۴۸ - ۱۳۸ - ۱۱۵ - ۱۰۷ - ۱۰۳ - ۱۰۲	محمد باقی ولد میرزا میسی ترخان
۲۷۱ - ۲۷۰ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۲۰	۲۷۹ - ۲۷۸
۲۸۸ - ۲۸۶ - ۲۸۳ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۲	۳۶۲ .. .. .. ..
۲۹۵ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹	۲۷۹ .. .. .. ..
۲۹۸ - ۲۹۶ .. .. .. ..	۲۷۹ .. .. .. ..
۷۷ - ۵۷ .. .. .. ..	۲۹۰ .. .. .. ..
۷۸ .. .. .. ..	بایقرا بن منصور
بهرام میرزا برادر والی ایران	بایقرا بن عمر شیخ
۷۸ .. .. .. ..	۲۹۰ .. .. .. ..
شیخ بهلول .. .. .. ..	باشو فوجدار
راجه بهگونت داس .. ۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۶۲	بایزید پسر سلیمان حاکم بنگاله
۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۳۹ - ۳۲۰ - ۲۹۱ - ۲۹۵	پیاکداش مکروال
سلطان بهادر گجراتی .. ..	بھلی خان پسر خوانده بھار خان
بھیرون - ون بھیرون (فیل)	بختبل براذر تختبل
۲۰۹ .. .. .. ..	بخشی بانو بیگم همشیره اکبر ..
۲۳۵ - ۲۳۶ .. .. .. ..	۲۶۶ - ۲۵۷ - ۲۲۰ ..
بھاء العین خان .. ..	بدخشیان ..
۲۳۸ - ۲۳۰ - ۲۸۲ .. .. .. ..	۲۳۷ - ۲۰۷ - ۱۹۹ - ۲۱۵ ..
بهادر خان پھروزیر خان .. ..	۲۷۵ - ۲۷۴ ..
۳۲۵ .. .. .. ..	۲۷۸ - ۲۷۷ .. .. ..
بهادر حاکم بنگاله .. ..	۳۷۰ - ۱۷۵ ..
۳۳۷ .. .. .. ..	راجه بدھنند (بدھنند) ..
بھوج پسر سورجن .. ..	برج علی نوکر خانزبان ..
۳۳۸ .. .. .. ..	برمنگهڈیو جد رام چنہ ..
شیخ بهاء الدین مسجدوب بدآونی .. ..	راجه بکرماجیت مبارق ..
۳۴۰ .. .. .. ..	قوم بکھیلا ..
بھر خان .. .. .. ..	قوم بلوجان ..
۳۵۸ .. .. .. ..	بنده علی ..
بھوچی زمیندار بکلنه .. ..	بنسی داس کنبو ..
بهرام خان خانخانان .. ۰ - ۱۵ - ۰ - ۱۵ - ۰	راجه بهاریمل کچھواره (بهاریمل - بارہمیل) ..
۵۵ - ۵۴ - ۵۳ - ۳۸ - ۳۳ - ۳۲	۳۷۳ - ۱۵۸ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ ..
۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸	بهادر خان ملازم هیمو ..
۸۹ - ۸۰ - ۷۹ - ۷۸ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰ ، ۷۹	بهگونداس ملازم هیمو ..
۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸ - ۸۷	بهادر خان برادر علی قلی خانزبان .. ..
۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۶	۵۳ - ۵۲ ..
۱۱۷ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵	۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۷ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۸
۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۳	

قوم اوزبک - اوزبکیه - اوزبکان	۱۲۵ - ۱۲۳	اعتماد خان خواجه سوا - نامش خواجه بہلول ملک
۳۰۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۷۵ ..	۲۹۸ - ۲۹۷ - ۲۷۵ ..	محمد خان - ملازم سلیم خان بود (شف میم)
شیخ اوحدالدین کرمانی .. ..	۱۵۴ .. ..	۲۶۱ - ۲۳۱ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۱۷۸
اویده (فیل)	۲۹۴ .. .. ..	۲۶۲ .. .. ..
حاجی اوغلان	۲۹۹ .. .. ..	اعتماد خان گچواتی ..
اومنی (شاعر)	۳۰۹ .. .. ..	افغانستان ۷۸ - ۵۶ - ۵۲ - ۴۷ - ۳۶ - ۲۷
ایعاق (قوم)	۱۲۴ .. .. ..	۱۳۸ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۹۷ - ۸۹ - ۸۷ - ۸۲
ایسرداد چوهان	۳۲۱ .. .. ..	۲۳۹ - ۲۲۰ - ۲۱۹ - ۱۸۲ - ۱۵۰ - ۱۴۷ - ۱۳۹
* حرف باء *		۲۲۶ - ۲۲۵ - ۳۰۰ - ۲۵۸ - ۲۵۴ - ۲۵۳
بابوس	۱۸۶ - ۱۸۳ - ۱۷ ..	۳۶۷ - ۳۶۰ .. .. ..
بابر شاه - گینی سلطانی فردوس مکانی (شف گاف)		افضل خان - خواجه سلطان علی (شف میم) ۲۹
۱۹۶ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۶۵ - ۴۶ - ۴۴ - ۲۳		الامان میرزا فرزند همایون پادشاه ..
۲۷۹ - ۲۵۸ .. .. .. ..		الغ میرزا بن محمد سلطان ..
بابا معید قبچاق .. .. .. ..	۲۷ .. .. .. ..	الغ میرزا - مکندر میرزا (شف سین) ۳۱۳ - ۲۸۰
باقي خان بقلاتی خسرو ادهم خان	۱۳۲ - ۸۵ - ۹۶ - ۸۵	حاجی القمش .. .. ..
باز بهادر حاکم دکن پسر شجاعت خان	۸۹ ..	امیر خان .. .. ..
۱۱۶۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹	۱۰ -	خواجه امین الدین محمود خواجه جهان (شف خاء)
۲۳۱ - ۲۱۱ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۶۵		۹۶ - ۸۶ .. .. .. ..
۳۵۸ .. .. .. ..		میر امانی .. .. ..
بابای زنیور .. .. .. ..	۱۳۲ - ۱۱۷ .. .. .. ..	اصید علی امیر میرزا سلیمان ..
باقي محمد خان پسر ماهم انگه	۱۳۲ .. .. .. ..	اصن داس - صنکرام شاه (شف سین) ۲۱۰ - ۲۰۹
بابای توجین .. .. .. ..	۱۸۵ .. .. .. ..	محمد امین دیوانه (شف میم) ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۵۰
بایزید بیگ .. .. .. ..	۲۵۹ - ۲۰۰ - ۱۸۸ .. .. .. ..	۲۸۸ - ۲۸۴ .. .. .. ..
باقي قاقشال	۲۷۵ - ۲۷۴ - ۲۳۸ - ۲۰۶ - ۲۴۱ - ۲۳۸ - ۲۰۶ .. .. .. ..	امین خان غوري .. .. ..
بابای قاقشال (بابا خان قاقشال)	۲۹۳ - ۲۵۹ - ۲۱۱ .. .. .. ..	انسان بخشی .. .. ..
باقي خان .. .. .. ..	۳۷۰ - ۳۳۰ .. .. .. ..	افند کر .. .. ..
بال سندر - بان سندر (فیل)	۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۶۰ .. .. .. ..	افوري (شاعر) .. .. ..
	۳۳ .. .. .. .. .. ..	اوزان بهادر .. .. ..

ادهم پسر ملا کتابدار ..	۲۲۲ .. .. ..	ابن حسین کابلی ..	۲۳۸ .. .. ..
ارجن داس .. .. ..	۲۱۰ - ۲۰۹ .. .. ..	ابراهیم حسین میرزا بن محمد سلطان	۲۸۰ - ۲۷۹ .. .. ..
ارجن داس بیس فوجدار .. .. ..	۲۱۳ .. .. ..	۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۱۲ - ۲۸۱ .. .. ..	شیخ ابوالغیض نیفیضی برادر بزرگ مؤلف (شف فاء)
ازانی هندو .. .. ..	۲۹۵ .. .. ..	۳۸۱۴ - ۳۸۳ - ۳۰۳ - ۳۰۵ .. .. ..	انگه خان شمس الدین محمد خان اعظم (شف شین و خاء) ۱۲۰ - ۱۱۵ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۵۹ .. .. ..
اسکندرخان اوزبک - خان عالم - مکندرخان (شف سین)	۲۶۲ - ۲۵۲ - ۲۴۹ - ۱۰۷ - ۳۵ - ۳۳ - ۲۹ - ۱۴ .. .. ..	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۵۱ .. .. ..	انگه خان شمس الدین محمد خان اعظم (شف شین و خاء) ۱۲۰ - ۱۱۵ - ۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۱ - ۵۹ .. .. ..
اسکندرخان سور افغان - مکندرخان (شف مین)	۳۰۰ - ۲۹۸ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۵ .. .. ..	۳۳۲ - ۲۳۹ .. .. .. .. ..	انگه خیل قبیله ..
اسکندرخان سور افغان - مکندرخان (شف مین)	۱۰۸ - ۹۸ - ۵۰ - ۴۹ - ۴۲ - ۳۶ - ۱۷ .. .. ..	۳۳۳ - ۳۳۲ .. .. .. .. ..	اچپله (فیل) ..
اسفنديار ملیق .. .. ..	۲۹ .. .. .. .. ..	۲۶۰ .. .. .. .. ..	احمد بیگ ..
اسمعیل بیگ دولدی .. .. ..	۳۶ .. .. .. .. ..	۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۱۵ - ۱۱۳ .. .. ..	مولانا احمد جنید ..
اسمعیل خان پسر ابراهیم خان .. .. ..	۹۸ .. .. .. .. ..	۳۱۷ .. .. .. .. ..	صید احمد صید بارہہ ..
اسمعیل قلی بیگ خان پسر ولی بیگ .. .. ..	۱۰۵ - ۷۸ .. .. .. .. ..	۳۷۰ .. .. .. .. ..	سلطان احمد گجراتی ..
اسکرون .. .. .. .. ..	۱۵۵ .. .. .. .. ..	۳۷۲ .. .. .. .. ..	صید احمد خان ..
اسفنديار پستولک خان .. .. ..	۱۸۵ .. .. .. .. ..	۳۷ .. .. .. .. ..	اختیار خان سردار ہیمو ..
اسکندر بیگ .. .. .. .. ..	۲۰۰ - ۱۹۹ .. .. .. .. ..	۳۰۹ .. .. .. .. ..	اخسیکتی (شاعر) ..
اسلام خان - سلیم شاہ (شف مین) .. .. ..	۲۶۶ .. .. .. .. ..	۳۱۶ .. .. .. .. ..	اختیار خان فوجدار ..
اسفرنگی (شاعر) .. .. ..	۳۰۹ .. .. .. .. ..	۳۱۹ .. .. .. .. ..	ادهم خان - عادی صفویت پیکر (شف مین)
اسمعیل سودار .. .. .. .. ..	۳۱۹ .. .. .. .. ..	۱۰۵ - ۹۱ - ۸۸ - ۷۸ - ۵۵ - ۵۲ - ۵۱ .. .. .. .. ..	ادهم خان - عادی صفویت پیکر (شف مین)
اسدالله خلن .. .. .. .. ..	۳۲۵ .. .. .. .. ..	۱۱۰ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۱۱ - ۱۱۰ .. .. .. .. ..	اسفرنگی (شاعر) .. .. .. .. ..
اشرف خان - محمد اصغر - میر منشی (شف اصغر و مین)	۲۲۷ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۱۷۸ - ۱۱۷ - ۳۰ - ۲۹ .. .. .. .. ..	۱۷۳ - ۱۶۶ - ۱۵۷ - ۱۵۲ - ۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ .. .. .. .. ..	رانا آدیستگھہ (اوڈیستنگھہ) ۱۶۹ - ۸۷ .. .. .. .. ..
۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۶۷ - ۲۶۶ - ۲۵۰ - ۲۴۹ .. .. .. .. ..	۳۷۲ .. .. .. .. ..	۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۷۵ .. .. .. .. ..	۳۸۰ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۰۲ .. .. .. .. ..
محمد اصغر - میر منشی - اشرف خلن (شف مین)	۱۱۶ .. .. .. .. ..	۳۵۸ - ۳۲۳ .. .. .. .. ..	۳۵۸ - ۳۲۳ .. .. .. .. ..
واشرف خلن ) .. .. .. .. ..	۱۶۶ .. .. .. .. ..	۲۱۶ - ۲۱۲ - ۲۱۱ .. .. .. .. ..	ادھار کایت .. .. .. .. ..
اعتماد خلن ملازم باز بھادر .. .. .. .. ..	.. .. .. .. ..	.. .. .. .. ..	.. .. .. .. ..

• بسم الله الرحمن الرحيم •

فهرست نامهای مردمان و موضع و قلعجات و آبها و غیره ( که در دوین دفتر اکبرنامه اندراج یافته‌اند )  
پنوتیب حروف هجاء مرتب بردو منظر اولین برای مردمان - و دوین برای موضع و غیره • شعر •  
• حبیبی الله العالمین فائزه • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسمای مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

شاه ابوالمعالی	حرف الف •
۱۰۰ - ۷۰۰ - ۱۷ - ۱۶ - ۱۵	سلطان آدم گهر برادر سلطان سارنگ
۲۰۱ - ۲۰۰ - ۱۹۹ - ۱۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۱۰۱	۶۳ - ۲۲ ..
۲۳۷ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳	۱۹۴ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۸۹ ..
۳۲۶ - ۳۴۲ .. .. ..	۸۱۵ - ۸۳ .. ..
میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان	آدم ملازم بازبهادر
۱۲۳ - ۲۳ - ۲۲	۱۳۶ .. ..
۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ .. .. ..	آدم پسر فتح خان ..
۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۶ - ۸۲	میرزا آفاق
۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵ .. .. ..	آصف خان عبدالمجید (شف عین)
سلطان ابراهیم والی سابق هندوستان ..	۲۲۸ - ۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱
ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان ..	۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۳ - ۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۵۴ ..
ابراهیم خان اوزبک	۲۹۲ - ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۷۲
۲۴۹ - ۲۱۹ - ۱۳۸ - ۹۸	۲۲۶ - ۳۱۸ - ۳۱۶ - ۳۱۴ - ۳۱۳ - ۲۹۳
۳۲۶ - ۲۸۹ - ۲۵۰ ..	آق محمد .. ..
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ..	۲۱۳ - ۲۱۱ .. ..
ابوالفتح پرسفیل بیگ و برادرزاده منعم خان	گواز خان پسر مسلم شاه
۱۱۴ ..	۲۶۶ - ۲۶۹ .. ..
۲۰۵ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ ..	آپ روپ (فیل)
ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقدار ..	۲۵۹ .. .. ..
۱۱۴ ..	آمری حرم قرچی ..
شیخ ابراهیم مسجدوب قندوزی	امام ابوالحامد غزنوی
ابراهیم ادهم .. .. ..	هوالفضل مؤلف پسر مبارک
۱۵۴ ..	۱۱۶ - ۸۰ - ۱۴۳ - ۱۰ ..
امام ابواللیث سمرقندی	۳۹۲ - ۳۷۷ - ۲۹۶ - ۲۳۳ - ۱۵۲ - ۱۱۵ ..
خواجه ابراهیم بدخشی .. .. ..	پهلوان ابوسعید میرزا پدر سلطان محمود
ابوالمعالی توپتچی .. .. ..	۱۴ ..
۱۸۸ ..	۶۴ - ۲۱ .. .. ..

گرم همت امید داری دهد \* فلک فرصت و بخت یاری دهد  
باین جنبشِ کلک گردن خرام \* بپایان هرم این گرامی کلام

\* تمام شد \*



### تاریخ طبع دفتر دوم از اکبرنامه

\* قمری هجری \*

۱۲۹۶

\* تمت بعون القوی العلیم \*

\* دیگر \*

مد شکر بدرگاه الہی \* پذرفت مهین مخن تناهی  
اندیشه دوان ز بهر مالش \* برگشت ز ماه تا بماهی  
۱۲۹۶

ناگه ز خرد ندا برآمد \* بین لعل سخن ز کان شاهی

\* دیگر ظاهرًا و باطنًا \*

۱۲۹۶

\* ماه شوال سنہ دوازده صد و نود و شش \*

\* شمسی عیسیوی \*

۱۸۷۹

\* انتهت بتوفيق الموفق الواضع \*

۱۸۷۹

\* و تمت بفضلہ عز و جل \*

\* دیگر \*

بفضل خداوند رب الانام \* دوم دفترنامه چون شد تمام  
۱۸۷۹

یکایک زهائف برآمدند \* بیحر بالاغت درے بے بھا

\* دیگر ظاهرًا و باطنًا \*

۱۸۷۹

\* سپتمبر هزار و هشصدم و هفتاد و نه \*



که گوناگون سرور عالم در محنت‌کده او راه نیابد - رجائی گشاد، پیشانی که بفراخی انبساط غمگساری جهانیان بردوش همت برگیرد - آن قیز رو هشیار خرم که از گلخن بیم و بستانچه امید و تابشکاه بستگی و نزهت‌جای گشادگی فرا ترک شده پلی‌بند شادی و فم نبود - هر لحظه منشور اقامت بمنزله میرسد - و هنوز جای گرم نکرده از در دریگر میخواند  $\diamond$

## \* مصرعه \*

با چنین آریزش درونی بحکم ارادت ملقم فکاشتی گرامی نامه است - و مخلصان بهم عقیدت بکار دیگر نمی‌گذارند - و چرا نباشد - و چونه شکفت نماید - از پرستاری ملک آگوی زخارف دنیا هر میزان همت وزنه ندارد - و رنگ آمیزی عالم صورت را در پیشکاه بینش تهرس نه - ناگزیر بهماس موهبت بزرگ کلک سرائی کرده جوش محدث میزند - و دل را لخته بگذارش داستان حقیقت جائی تازه می‌بخشد - نه آنکه هوسمندانه آمده بپرویزن می‌پیماید - و بلکه بهارن می‌کوید همان بهتر که سرپوش خاطر بوعجب بر نگرفته راز درون برملا نیندازد - و آنچه گوش زمانیان بر نتابه و پیچشم عادتیان در نگنجد واگریه نسارد  $\diamond$

گریگویم آنچه ازاندیشه در جان منصب - یا چو من حیران بمانی یا نهاری بازم  
ایوالفضل مبارک فمیر دانش پژوه از زمزمه پنهانی و گفتار خاموشی چرا سیرآمد - حال خوبیش  
بیدارگاه ظهور می‌آری - و در خلوتکاه دل راه بیکانه میدهی - چشمها بینش از صفوتكده باطن  
تراوش میکند - شراب را سرانجام دادن آئین کدام هوشیار است - بر همان نطع بندگی پای همت  
افشده، نیایش ایزدی در ستایش پادشاهی بجای آور - و راز گوئی تقدس بداستان سرائی تعلق  
برگدار - پیام حقیقت دل را از هرزو گرائی بازآورد - عزیمت را تفومندی داد - نیروی کار افزود  
و گوهر فطرت را فرود دیگر بخشید -  $\text{للہ الستّة كتابه}$  ( که از پیشطاق سرنوشت من روزگار برخواند  
و رهی را رهیں مفت گرداند ) آنعت که مرا بسته فتراک دولت ابدی اعتضام ساخته سوانح نکار  
بدانع طراز دارد - و از حسن طالع این کوکب افق معارف و اختر آسمان معانی ( آنچه بزیان قلم  
می‌آید - و بر صحیفه بیان رقم می‌پذیرد ) روز بروز بعض همایویں میرسه - و دست آریز آغوین  
روز افزون و نوازش گوناگون می‌گردد - سعادتمنه بندگه که خدمت او پسند شاهنشاه افتاد  
و نشان قبول از درگاه یابد  $\diamond$

بحمد الله این داستان نخسته \* بطریق فریدنده کردم درست

درین دم که هوران سخن خواه بود \* سخن لزمن و همت از شاه بود

همانا لعبت آرائی آن خودستای خویشتن بین است - و تبّه ولا آنست محمدتگوی را ( که سرمایه رعونت انتظام میدهد ) با آئین دشمنان پیش آید - و نکوهذه عیب نمای را بدشتی بردارد بو که بدین طرز آگهی بر فراز مقصود جای گیرد - و از گزند دشمن دنای خانگی رستگاری یابد بدستیاری فطرت و پای افشاری دل به کمتر زمانه ازان نفرت باز آمده با خود در آینخت و جنگ بے آشتی در میان آورده کار از سر گرفت \*

دست و گریبان بخودم چون کنم \* سر ز گریبان که بیرون کنم

چاک زدم پرده سامان خویش \* بو که زنم دست بدامان خویش

و همواره لطمہ نکوهش بر خویشتن میدزند - و بسیه زبانی نفرین خود می سراید - [ هرگاه یکتا شاهد وجود ( که باستانیان به نیروی شهودی دریافته اند ) ترا از سعادت منشی و بیدار بختی بچراغ دلیل روش ] چکونه و چرا تنگلای - از که گریخته کنج خمول میطلبه - و کرا مانده کجا دست خواهش میگشائی - گرفتم ازان آگهی نصیبیه نداری یا نیز شناسائی فروغ کردار نمی بخشد از نیک اختری و تنومندی دل آن حق پژوهی و فراخ حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائی و فصل خصومات درست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند - نا خوشندی عالم و نارضامندی جهانه دران عزیمت غبار نتواند انگیخت - دوستگان با آزم جوئی کام بر نتواند گرفت - تا بدیگران چه رسد - بملک تنهائی شناختن چیست - و از گم ناصی چه می اندوزد چه گوید - و چه نویسد \*

دل دامن و آستین بلا را \* چو وامق سریزلف عذر گرفته

ز آمیزش عالم و اهل عالم \* همان نفرت طبع عنقا گرفته

حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سودمند نیاید - تا نگاشته پیشطاق سرفوشت چه بود و گردش انجم و افلاک بر چه رفته باشد - به نیرنگی آمیزه اجرام علوی و اجسام سفلی علاجی نتواند اندیشید - تیراندازی آسمان را سپر نتوان دوخت \*

زان سوی جوشن است گشاد خدنگ چرخ \* خود را بهره از چه بجوشن در آزم

اگنون با نفس هزار فنه معرکه مصارعه آراسته دارد - و هواخواهان یکدیگر پای حمایت افسرده اند زمان زمان شعبدۀ بازی تازه بکار میروند - و آفت و خیز شگرف چهره عبرت می افروزد - نمیداند که انجام کار چه خواهد بود - و آسایش در کدام منزل روی نماید - و ازین سه تن ایزد شناس با که جاوید پیوندی دست دهد - و شادخواب و اپسین بکدام انسانه قرار گیرد - خوفی گره برابر

از آنجا ( که عزیمت درست بود - و عقیدت پایدار ) حیله اندوزان نافرجم زیان زده چهار سوی صورت و معنی گشتند - و بر حقیقت حال آنکه پذیرفته در خوی شرمندگی فرو شدن - آنرا ( که نا آشنا نشیب و نواز عالم صحبت این طایفه میخواست ) راه نفرت می سپردند - اکنون آن گروه غنوده خرد بد لجه‌نوی حیران آرمیده آزوی خدمت در سردارند - و او در بار استنکاف - درین تیرگی وحشت نیز سعادت بدرخشید - و از دم گیرای گیهان خدیو بنزهنه که هلمی کل درآمد - نفس شوریده در صفت‌جای آرامش نشیم ساخت - و برین ترانه حقیقت دامن نشاط بر گرفت - اگر جهانیان ترا نکوهیده پیغوله دشمنی می گزینند باندازه داش راه عبادت می سپرند - تو چرا فهیده میخوشی - و اگر نیک دانسته آن هنجار پیش می گیرند همانا بیمار حسد اند - از رنجور کار تند رست چه می‌جوئی - از نقصان بشری و کوتاه امکن از سرای خاطر زمزمه خواهش سراییده و جوش این آزو از درون سر بر زد - چه بوده که دشمن نارسا دریافت که چه مایه آسوده ام - و دل از باد افرا چگونه واپرداخته - تا تن چاپلوس و زیان لابه‌گر بعد رخواهی بفرستاده - و برین همنگ درون ساخته از کشاکش دوره‌ئی بازرسنی - کائش خیراندیشی ( که در حق بدخواه دارم ) یا هد پرستی مرا ( که راه مداده نداند ) دوست طفل مشرب حقیقت مدان من بدانسته - تا بنقد از دوستی رنج نبرد \* • شعر \*

آنش بدو دست خویش در خرم خویش \* چون خود زده ام چه نالم از دشمن خویش  
 کس دشمن من نیست منم دشمن خویش \* ای وای من و دست من و دامن خویش  
 در حال ستایش کنندگان و بدگویان خویش از دم منزل گذشته بصیوم گذاره میکند - امید که دیگر باز نگردد - و بقلایزی بخت بیدار بر نزهنه که چهار شرف اختصاص یابد - و دم آسایش بر گیره و از انبار گیری ایزد بیهمال یکسو شود - بیشترے با نخستین گروه درستی وزند - و با پسینیان بخلاف آن گرایند - طایفه صورت را در ظهور این دروش بشادی و اندوه بیالایند - به نفاکری درون را نشاط آمود گردانند - و بنکوهش آزدگی را پرورش دهند - برخ تائید یانگان سماوی را نیزگی ابداع در نظر آید - آن هر دو را یکسان انگاشته پذیرای دگر گونگی نشوند - و بعما باشد که نفس بوقلمون اشکله در میان آرده - و چنان را نماید که ناسزا گوئی تو ( که راه حق می‌سپری ) ناخوشنودی ایزدی با خود دارد - ناچار فریب خورده بکین قبا سرایان برخیزد - و از شاه راه سعادت بر کناره افتاد و چون امّاره نویسی روزگار خویش کند پدید آید که بسا باطل اندوزان بدکار ترزا آریزش نداره

( ۲ ) نسخه [ ز ] تیرگی نیو سعادت ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نا ماز ( ۴ ) نسخه [ ب ] ندادند

( ۵ ) نسخه [ ز ] بخلاف گرایند \*

بدوستداری برخاست - و اختلاف گروه‌ها گرده مردم دل را از شغل شکرف باز توانست داشت و در نزهتکار باطن گرد نتویس نیایست اینجنت - چندے در همایین محفی کشور خدای هنگامه دانائی گرمی پذیرفت - تنقیع مقاصد و تشخیص دلالل را روز بازی دیگر شد - از ناشناسائی مرائب حکمت و تهی دستی علوم حقيقی سخن سراپا روزگار را (که بتویزیر پیشگی و چرب زبانی در پایه بلند آگهی جای داشتند) کار دشوار گشت - گاه بخاموشی زبان و جنبش ابرو و گردش چشم حیله می‌اندوختند - و گاه به تعیینه گوئی و هرزو در آنی پاسخ می‌آراستند - از نیروی تائیدات آسانی چنان کاربند شد که آن طلسم بدگوهری دژهم شکسته - نائیزیر دست ازان باز داشته بیانه گذاری پیش‌آمدند - معقولات را مخالف دین شمرده برجخ ساده لوحان ترک نزد را راه زدند و از پایه آن ناشناسان بیخبرد بچیره دستی سر برآوردند - بدستیاری روشن ستارگی گشاده پیشانی ازان پایه والا فروتر شده در سرائر منقول دقیقه سنجه و نکته سرای آمد - و با آین آن گرده در قراردادهای پیشان و اندوختهای ناسره ناخن زدن گرفت - گفت و گوی مذهب و ملت دراز شد باز پرس اشتباهات را مکامن معتقدات پنداشته بکین توzi نشستند - چندے بین تلبیس عترت بدنفسی میکردند - کهن آشنايان و دیرین دوستان دامن اختلاط برچیدند - و در شهرستان خود گرد آمده غریت گشت - گاه ازین خلوت در کثرت ترانه نشاط برکشید - و نتیجه خیر بسیچی دانسته در نیایش ایزدی افزود - و گاه از کوتاه امکان و تنگی حوصله با خود سرائید که این چه بحالی است - با جهانیان بساط نیک‌اندیشی و خیر سکالی گستره دارد - و با خود حریفانه نقش ششدر می‌اندازد - عالمیان در کمین دشمنی چرا نشسته اند - از تائید آسمانی و روشن ستارگی <sup>(۲)</sup> یا شکرفی نوزگار و نارانه حق پژوهی سرزنشهای آشنا و بیکانه و یافه سرائی دور و نزدیک و آویزش بدگوهران کوتاه بین تفرقه در جمعیت آباد ضمیر نینداخته - از بازار کسدی حقیقت تازه شادی چهرا نشاط افروخته \*

بصف مام و خدم چو مرا در شکنند \* کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن  
چون سپه گردان چندے بین بگذشت درهای دولت گشودند - و چهرا اعتبار را افروختگی دیگر پدید آمد - زربندگان دنیا ستیزه حسد را ببغض دینی فروخته باندیشه تباه فرو رفتند - و از تنگی‌چشی و ناتوان بینی به پیگار ایزد توانا برخاسته خسرو جاوید اندرختند \* \* شعر \*

این دو سه بدنام کن مهد خویش \* می‌شکنند همه چون مهد خویش  
من بصفت چون مه گردون شوم \* نشکننم ار بشکننم افزون شوم

(۲) نسخه [ز] مشوت (۳) نسخه [ه] با شکرفی \*

با جهانیان پیوند آمیزش گستاخته داشتے - و از ناروائی دکانچه دنیا ناخواسته بسیج تجرد گزینان  
دل گرفته - و اندیشه غریت‌گرانی بشورش نازه رهمنو گشتے - سراسیمگی چنون نبود که از فرمان خود  
سرتابیده به راهه شتابد - آشفتگی بیمروتی نداشت که راه آزار خدایان مجازی سهود - در نشیب آباد  
اندره و شادی با دل پرمان و خاطر دلم بصر می‌برد - و تختیل آزادی لخته باسایش می‌درآورد  
از پست‌فطرتی (که در من بود) و کم‌همتی (که در نهاد خود داشتم) با کمال دل‌گرفتگی لز مدینه  
و فوط ببابان دوستی بلند پایگی نکرخانه سیمیانی آشوب درون آمد - و از نیرنگم کشاکش باطنی  
در شگفت زار افتاده - نا رضامندی پیر نوراگین بدان پراگنده خواهشها بس نزدیک - و بارمانندی  
شوریده ازلن سگالشهای بهام اخشمیج بسیار دور - نفس نفس فرمان پذیری آن یکنای ملک آگهی  
در انزوئی - و زمان زمان کششهای گوناگون را نیروی دیگر \*

بخنی نه که با دوست در آمیزم من \* صبر نه که از عشق بپرهیزم من

دستی نه که با قضا در آبیزم من \* پائی نه که از میانه بگزیزم من

تا آنکه آسلم در محفل همایون شاهنشاهی داستان مرا برخواند - و ستاره بخت بیداری  
از افقِ اقبال بدرخشید - چارشان دولت پی هم رسیدند - و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت  
از نیرنگم نفس ابوالبدائع نقش اعقار بزدیه از پیشطاق ضمیر سترده شد - و بسیج تجرد چیره‌دوستی  
نمود - و نزدیک آمد که سرو پا برخنه دشت دیوار بند آمیزش در نورد - و دیوار بند آمیزش در هم شکسته  
راه آزادی پیش گیرد - آن روحانی طبیب ( چون پادشاه روزگار را قاتله سالار ایزد پرستان میدانست  
و از سرنوشت چهره کشایان تقدير قدره آگهی داشت ) بچاره گرد روی آورد - و بدروس آموزی  
تعلق دریچ گوهر بر گشود - بسحر طرازی و جادو نفسع رهنما طریقت بدبسنان دولت شناخت  
و بسجده آستان لورنگ نشین فرهنگ آرای نامیه بخت مدنی جلا افزود - بے آنکه دوادی  
حرص اندوزی دامن آلوی همت شود و در فراخنای آستان قدم جست وجروی فرساید و پیشتر ازانکه  
شرسار انتظار آید و آبرد بر درها ریخته گردد به میانجی سفارش آن و این و متن پذیری فلن  
و بهمان الطاف شاهنشاهی مرا فرو گرفت - و لرزنشیب کله کمنامی بر فراز بلند پایگی برآورد  
کیمیاگی نظر خداروند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید - و دل را فراغ نازه پدید آرد  
از ان بیماری دشوار دوا ( که پدر با آن سرگ پیشکی چاره نتوانست کرد ) لخته رهانی یافت  
از نیروی آگهی با عالمیان نفع یکجهتی و یکسان نسبتی گسترد - در کمین خوش مناقشه نشست  
بعسا عیوب نفسانی چهره افروخت - و توانائی سفردن برخی بدست افتاد - و در رستخیز دشمنی

غواهم آوردن کامها و به سپر دوزی حوادث ستاره‌گزین کج گرای است - بزنان حق سرایان تعییدگو ازو بکنیز این عربیده آرای بیوفا ایما رود \*

بر هدر نشینان مصحف انصاف پیداست که حال جویای آرامیدگی در شورش گاهه (که خوی گزیدهای او چنین بود) چگونه باشد - اگر در نمایش این گفتار آگهی از گروه‌گرده باستانی و گوناگون زمانیان نویسد کار برخنه فراهم آید - و قلم راه گرای را در آولین منزل پای تکapo فرسوده گردد اکنون از داستان من لخته برگیر - و در چاره گزینه خود پای همت بیفشار \*

• شعره حدیث خوبش اگر گویم ز آغاز \* روم چندان که نتوان آمدن باز

پدر بزرگوار بگوشة انزوا خرسندي داشت - و از آشوبگاه دنيا بر کناره ميزيمست - و با من نظر عاطفت افزون تر از بوداران گردد - و به نیروی دانش و کردار از سر آغاز نشوونما بکج گرایان دامن آلوه راه نداده - و همواره بصفای باطن و نظافت ظاهر وزیان فصیح و بیان دلکش باندرزهای حقیقت یتاق داری نموده \*

زابندا سر مامک و بابک نبازیدم چو طفل \* زانکه هم مامک رقیبم بود و هم ببابی من و چنانکه علوم مکتبی نقابِ جمالِ معنوی داشت از مهر گزینی شوریده را نیز بدان نمط خواسته و مرا از پنج سالگی روی در حیرت بود - و بدان گفت و شنود هیچ گونه خاطر فرود نیامد - همانا (۱۳) رهبری آن رهبر منزل طلبان کمال شمسه پیش طاق نظرت بوده باشد - و خطرهای سترگ بادیه سر در گم (که مردان مرد را از پای دور آرد) بصفو تکده باطن جایگیر - چون سال می افزود و شعور می‌عالد نفرتِ دلگزا افزایش می‌یافتد - و زمان زمان آویزش به آشتی گرمتر می‌شود - و از همه واپرداخته بدمساری چنون راه نشاط می‌سپرد - و بخیال فرو شدن دم آسایش بر می‌گرفت - کشنش درونی قائله سالارِ حقیقت آشتفته بسر و دل را پای بندِ دانشگاه رسی گردانید - و در پانزده سالگی (که همگان را گران خواب غفلت دارد) عرصه پهنازی حکمت و فراخنای قرارداد چندین گروه پیموده آمد - مدارج شناسائی رعونت افزود - و مستع آگهی شورش افزایی گشت - با چنین رهنماى تنومند و دیدبانی بر ددام سرکشی نفس امارة افزونی گرفت - بطرزهای گوناگون چهره آرای هنگامه خود بینی شد - بمیامن سرچشمۀ نظرِ واله بسیارے اسرار اشراقیان و نوادر خفایای صوفیه و بدائع شناختهای مشائین اندروخت - هنگام آن بود که با چنین دانش بزرگ نخوت افزائی آن نیرنگنساز بوقلمون روی در کمی نهد - بر همان آئین خویشتن نمائی و خود پرستی افزوده

(۱۴) نسخه [ب ۵] لطفت (۲) در [بعض نسخه] رهنی (۲) در [بعض نسخه] نفس نفس سرکشی نفس امارة (۵) در [چند نسخه] و ناله - والله اعلم \*

قدم فراترک نهلهه ) در پرستش ایزدی گرم روی دارد - و از گریوہ اضافات و نسبت بیرون شده  
بهایه والی آگهی آرامش کریند - و از کشاکش این دیوانخ جان گزا برآمده بخلوتکاه تقدس جادا نی  
عشرت اندوزد • شعره

رخت بردار زین سرای که همت • بام سوراخ و ابر طوفان بار  
کلبه کاندرو نخواهی ماند • سال عمرت چه ده چه مدد چه هزار  
پرده بردار تا فرود آزد • هودج کبریا بصفه بار

لیکن در هوای این بلند آشیان تیز پروازان عرصه شناسائی را بال همت فرساید - تا بهوس گزینان  
خویشن دوست چه رسد - از خارستان راه خطرناک گوید - یا از شر رهزنان بادیه پُر آشوب  
اندورة <sup>(۱)</sup> نایافت ماندگان مراحل مراد نکارد - یا در شترد لی همراهان خود بین - در نگارین سرای  
اصباب خرد بکنچ خمول - و طبیعت بر فراز کاه ظهور - رنگ آمیزی جهان صورت دل شکر - و انفس  
پرهیگ پرده گزین - و جان گزائیع بد گوهران فرمایه سرباری - لختی پیغمرب زبانی و برخی بخاموشی  
نکوهیدگی را به نیکوکاری فروخته در لباس رهنمونی رهزنی کنند - و بیشترے از فریب خوردگی  
مکراندوزی هکار یکدیگر برند - و آزردن آدمیان ( تا بدیگر جانوران چه رسد ) سرمایه افتخار  
دانند - دلدادهای عشور این جاف جاف دانا ریای تهمتن مال را کجا شماره - شعبده نایی  
و فسون سازی کارشناسان زیان اندوز که اندازه تواند برگرفت - مهین ایشان پست غطرت سست  
که بکروگانی مهر این دوست کُنی دشمن نواز پایی بند است - در اقبال این موجه سیمابی سراب  
کامروای خرسندي و غفلت آمود شادمانی سست - در ایبار این گندمنای جو فروش پایمال  
اندوه و دست فرسود غم نباشد - ازین جهت او را فروهیدگان فرهنگ افزوز در رموزستان شناسائی  
پدر آن لعنت باز زده زوال خوانند - دوم آن بے مایه دانشی که بشد امد این پیر فرتون گسیخته رشته  
تمیز و انصاف حیرت زده شادی و اندره است - نه از بسیاری لذات این نمودار به بود حوصله  
نشاط او سیر - و نفس آرزوی او در نشیمن آرام - و نه از کمی این نیحست همت نما معده ماتم او پُر  
و پای خواهش لنگ - این را در معماهی حقیقت به پصری آن بوقلمون معربد گذارش دهند  
سیوم آن کمین فرمایه که با تیرگیهای پیشین در گرد آوری خواستهای اینجهانی ( که در رهگذر  
تند باد فنا افتاده ) از شاه راه راستی برقناره نمیشود - و در چاره سکانی ناملايم روزگار تزییر آمود  
دست بدامان مکرو خیله میزند - و بستان سرایی خود را به ساحل رستکاری میتوساند - او را بزرگان  
در اشارات خویش بند آن نیرنگ سار هزار فنه گریند - چهارم آن غنوده بخت شوریده رای که در

از غیر و اپرداخته بود - و درون سو به نیایش دادار بے همای دل ظلمت آمود را چراغه در پوزه میدارد  
و نارک نیاز بر عتبه کبریایی الهی نهاده توافق سراجام خواهش میطلبید - ناکاه صبیح دولت<sup>(۲)</sup>  
چهره برانروخت - و لمعه نور دران کاخ بے روزن روشنی افزود - چون تامّل بکار رفت و حیرت رخت  
بریست شکاف قلم مشرق ضیا و مطلع نور یافت - نشاط سترگ در گرفت - و عیشه شکرف روی آرده  
گره درهم بسته گشایش پذیرفت - تن مهرگان سوخته قبای بهار در پوشید - و قلاز مقصد پدید آمد  
دل با آهندگ کار افزایی برخاست - و خامه بے دست و با بینگ نیرنگی زد - و سورسرای بیان را  
کاربردازان عزت بدست افسانی سماع برانگیختند - در کمتر فرصنی گنجور گنجینه سخن سرانی<sup>(۳)</sup>  
گردانیده منشور بلند نامی کرامت فرمودند - و خطاب نادرالکلامی شمسه پیشطاق گویائی گشت  
لخت سخنان دل اویز آگهی بدل نشین روشن نکاشته شد - و شکر نعمت رسیدگی پیرایه تحسین یافت  
ارمنانی سخن شناسان حق پژوه گوهرین دفتره انتظام پذیرفت - و دولته سترگ چهره افروز  
سعادت آمد • شعر \*

بخت درید و در دولت گشاد • بیشتر از خواهش من هدیه داد

بلبل نطق از گل طبعم پرید • پرده غیب از سر کلم درید

فوج بفوجم ز معانی حشر • خوانده و ناخوانده برآمد ز در

پیش دویدند بتان ضمیر • خامه درون خواند بلحن صریح

جای آنست که ترانه نشاط بر سازد - و زمزمه شادمانی در گیرد - لیکن آنرا (که همت در نگارش  
احوال فراوان قرون آویخته باشد) بنگاشتن حال یکه چگونه ناها رشکنی تواند کرد - و بکدام دست مایه  
دل بخشنده نهاده طرب پیرای گرد - خاصه امروز بسرنوشت آسمانی تازه شورش در سر افتاد  
و خاطر سراسیمه را بسیج دیگر پدید آمد - تن مدنی - و جان محراجی - اندیشه سفر واپسین  
علاوه کمل - نارسانی برادران روزگار در زبان بندی و دل خوشی - و شیفتگی باطن در گذارش  
اقبالنامه روز افزون • شعر \*

دردا که غم کوه بکاه افتاد است • معاشوی دل مورجه ماه افتاد است

این واقعه طرفه برای افتاد است • درویش بعشق پادشاه افتاد است

همگی تکابوی اندیشه آنست که (چون نیرنگی قرن چند نکاشته قلم سوانح نگار آید - و حق گذاری  
با آنین خواهش سرور جاوید بخشید) بدستیاری کودار سعادت پرتو (چنانچه از پرستاران دنیا

(۱) در [ بعض نسخه ] کبرای (۲) در [ بعض نسخه ] سعادت (۴) نسخه [ ک ] بینش (۵) نسخه [ ک ]

عشره (۶) نسخه [ ک ] شکفتگی •

دیده آهو شناس پدست آمد - و سر بجیسپا شرمگینی فرو برد - در سر آغاز جویده اقبال بعضی خاطر آن بود که ( چون داستان داستان ذکاشته آید ) به پیرایش آن پیشوای سخن سرايان غازه حسن انجام برگیرد - ناگاه مصیبتِ جان گزا روی آورد - و مرا آن پیش آمد که کس را روزی مشواط - چنانچه از بے مایگی و کم حوصلگی صفتی بیهشانه زد - و بر خامکاری خود آگهی داد • شعره

سخن پناها در خامی سخن منگر • که سوخته دلم از مرگ قدرة الحکما

شکسته دل تر ازان ساغر بلورین فم • که در میانه خارا کنی ز دور رها<sup>(۲)</sup>

تا سال دهم نگاه بر نگاشته هیچمداد مخلف دانائی فرموده بودند - لیکن نه چنان که دل آسمان پیوند ایشان تسلی داشت - و این حیران دبستان هوشمندی خرسند - که زمانه چنین نیزگی نمود و بروز چانگاهی نشاند - مرا زندگی دشوار دل از رنگینی اسباب افسرده تر گشت - افسوس مهرانی خدیبو آگهی و طلس دانائی قائله سالار صورت و معنی ازان رمیدگی بازگرفته از سر پای بند تعلق گردانید - و با شورش ضمیر و برهمندگی باطن بنگاشتن گوهرين نامه همت برگماشت - لیکن از دشوارکاری و تلغی کامی زمان زمان تازه پریشانی دل شوریده را پراکنده تر ساخته - و نتو سراسیمگی شهرستان اندیشه را بپیرانی آورد - چرا کرد تفرقه برقیزد - و عزیمت را پای نلغزد - با گوناگون آشفتگی و اختلاف عزانم والا دانش ( که از همه رو چیره دستی نماید ) ناپدید - و همیانه ( که در مراتب آگهی نسبت نه دهی داشته باشد ) نقاب گزین - کشکه در قحط سال مردمی دستیاره بود که زمان افسرده خاطر و شولیدگی دل صفحه توانست نگاشت که آلدۀ رسم زار پیشین نباشد و اگر این مایه دانش نبود شناسندۀ ناگزیر که در فوشتهای دل پراکنده ناخن بند کند - و بر سردن نقش و آوردن لفظه و پیدا ساختن معنیه توانا باشد - و اگر زمانه باهن هم زنی کند چنین کسے ناگران که از فراغ آگهی و نیروی دلیری آهو شناس گرداند - ( هرگاه در مکالم ضمیر آهندگ وارستگی روز افزون - و گوناگون مشاغل باهم اخشیج هنگامه آرای صورت - و دمساز مهرآمد پرده نشین ) آنچه دل بدست سپارد و او بقلم بار نویسد چه مایه ارج داشته باشد - ازانجا ( که اندیشه صافی بود و سهیل ایزدی در افزایش - و ارادت درست - و همت شاهنشاهی دستگیر ) دران تیرگی کشاش نیز اقبال پرتو انداخت - و نیروی گرم روی کرامت فرموده • شعره

اینکه مرا هست بخاطر درون • نقد معانی زنهایت برون

نی ز خود این ملک ابد یاقتم • کن نظر منعی خود یاقتسم

غره آذر ماه سال چهلم الهی کدور تکه خویش را در فراز کرده برون سو در نگاشتن گرامی نامه

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] زدست ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] لمحه لمحه ( ۴ ) در [ بعض نسخه ] باطن \*

و بسیج خود ستایی نه ) همان بهتر پیکر غرور آسا از صفحه هستی بزدوده آید - و باطن صانی  
باین ناسزا گفت دامن آلو نگردد \*

مشو غرق آب هنرهای خویش \* نگهدار بر جایگه پای خویش

درین درطه کشته نرو شد هزار \* که پیدا نشد تخته بر کنار

حقیقت سرایان گوهر سنچ درست عیاری سخن و والا رتبکی او دران دانند که درین بارگاه شگرف  
بنچ چیز گران از فراهم آید - نخست فروغ معانی از آسمان تقدس بر دل صافی پرتو انداخته  
نژول صعودی فرماید - دوم گزیده پیوند اخشیجی پر دگیان صفوت سرای ضمیر را به پرنیان حرف درآورد  
و آن روحانی نزادان را باین عنصری پیکر طرزه بر آمیزد که بسان جان و تن بحال عجب معجونی  
آغشته گردد - سیوم تازه نمطع دلپذیر غم زدا گوش را بر افروزد - و جان را بدلاند - چهارم نخلبندی  
و مرتبه آرائی معنی را بگزیده جای باز دارد - و لفظ پهلو جویا فرا گذارد - و داستان را به بایستگاه آورد  
و با آرایش صورت و معنی شاهد سخن را پیرایه بندد - پنجم لفظ پیرائی عبارت را از دیر فهم و نکوهیده  
تکرار دور دارد - و خنک رو و گران پیکر دران انجمن راه نیابد - و همچنانکه دست فرمود روزگار نباشد  
بکرم خونی و آشنازی گلگونه آراید - و این هنگامه نیکوئی زمانه انتظام گیره و سخن را والا پایگی  
وقتی دست دهد که عزم درست و یکتائی اندیشه و جستجوی سخت و یاوری تنومندی خرد  
بکجا فراهم آیند - و نیازمندی بر درام و عنایت دادار به همال دوشادوش باشد - و هر کدام  
شرائط بسیار و لوازم فراوان با خود دارد - شماره آن این گرامی نامه برنتابد - و گذارش آن در تفکنای  
فرمت نگنجد - لیکن دم حاز دستیار ناگزرا و وقت که از فروغ آگاهی بنظر دشمنی پژوهش عیب نماید  
و از راه دوستی بچاره سگالی همت گمارد - همانا صحبت چنین فرهیده مرد اکسیر دانائی و یکجا حاز  
آن شف گوهر گرانایه تواند شد - امروز ( که دل پرگنده - و خاطر گرو هزار جا - و گذارند بطری فارسی  
کم آشنا - و رهنمای حقیقت نایاب ) چگونه آرزوی دل بانجام رسد - و کجا آمید شایستگی داشته آید  
خاصه درین هنگام که معانی آفرین سخن طراز میزان دانش قسطاس حقائق مهین برادر شیخ ابوالفیض  
فیضی ( که پایه پدری داشت ) ازین آشوب گاه عنصری پارامکا قدسی چالش فرمود - و ناظرها  
سخنوری بسوگواری نشست - مرا حال سراسیده تر شد - و دل سلسله هوشمذکوی گستینخت - از پدام  
ایزدی بیداری روی نمود - و در پشیدمانی دراز افتاد \*

و ای برین دانش اندیشه پیچ \* سینه پر از علم و ز معلوم هدی

هیچم و اندیشه من هیچتر \* نیست ز من گرچه سخن پیچ تر

در جان کاهی و دل گزائی نشستند - و زبان طعن<sup>(۱)</sup> گشوده غبار آمالی ساده‌دلها گشتند - • شعره  
من خاک ره گهر شناسان • کامرز برقی ناسپاسان  
این گنج گهر چو برگشادند • انصاف گزین نظر گشادند

دیده ورے را با من نظر خیراندیشی بود - و بچشم درستی نگریسته - باندرز گونی درآمد - و از روی مهربانی برگفت - چندین رحمت چه می‌بری - و سخن بدین گونه چرا می‌نگاری - از هزاران یکی پدید آید که این شگرفنامه درست برخواند - و به نیزگی تازه نمط آکاهی پذیرد - تا نیروی حقیقت‌شناسی از که امید داشته آید - و کی دانای بلند پایگی پرده از روی کار بودارد - همان بهتر که این نوآئین بساط دز نوردیده بزیان روزگار سراید - و ماید افضل برای عموم مردم سرانجام دهد لزین کارشناسی نفسے برآسود - و ازان مهر گزینی جوش نشاط برزد - فرخن ذات او مرا بپاسخ آورد درج حقیقت برگشدم - راتبه خواران عوام را روزی فراوان است - قدسی نزل برای یگانه وقت آماده می‌گردند - مرا با هنگامه چه کار - کالای آسمانی ارمغانی یکنای ملک آکهی آرایش می‌یابند با گروها گروه عامه چه پیوند - • بیت •

غلیواز را با کبوتر چه کار • به باز ملک درخواست این شکار

گذاره حکمت پژوهان دیده در نیز پاره می‌افتد - و عزیمت را سترگ تفومندی می‌بخشد - مردم زاد از چهار گونه نگذرد - نخست آن عناد گزین ظلمت آمده که واگریه را آمیخته شفاؤی نگرداند و از دریچه گوش بصفوتکده دل نبرد - و اگر راه یابد پذیرای آن نگردد - و اگر به پذیرد بکارکرد نیامید دوم آن تیره سرشت بدگوهر که بیدانشی خود را دانایی انگارد - و در نجوری دشوار دوا هشت تقدیرستی نماید - سیم آن روشنی جوی سعادت منش که از دیوبند نتوان بینی و سیده‌چال نادانی وارسته بدرد جویانه تفومندی دارد - لیکن از واژه‌هی بخت و نیلکاری اختر ادراک معانع بلند نتواند و پردگیان شبستان خود بدو کمتر روی نمایند - چهارم آن فروهیله مود فرخند طالع که با ذخیره هنائی نظرت بالادست و همت عالی دارد - و بزرگانه دریافت پیشاپیش می‌ورود - دانای روزگار با آن سه کم جز خموشی نگزیند - و درج گویانی جز بدین جوهری حقیقت پژوه نگاهید تا چرافی دانش افروخته گردد - و فروغ آکهی هنگان را در گیرد - پور خود چه زار می‌خانی - و هر زه چرا می‌درآئی - ازین (که سخن را بدست باقی تازه درآورده - و نه بر عیار زمانیان سروایدی) این همه زیان فروشی چیست - و سر استکبار بر افراشتن چرا - (هرچند راستی گذارش می‌یابد

(۱) در [بعضی نسخه] طنز (۳) نسخه [ز] بلند طرح پایگی - اما اغلبکه این از نسخ کائب است و صحیح طرح بلند پایگی است •

هین که رسید آن نفسِ جان نواز \* کان نفس از جان شودم جلوه ساز  
 بیشترے حرف گذاری باستانی و بعیاره زمانیانِ خامه پرداز را (که زبان یکتائی دارند  
 و سخن سرایی بیک آئین نهاده طرزِ دست‌فرسودِ روزگار و نمایند) همگی بسیج برآرایشِ الفاظ باشد  
 و معنی را پیرو لفظ دانسته بواندن روی تکاپورده - و سجع گوئی و فامله آرائی را سرمایه نصاحت  
 اندیشند - و همان یادکار شعر را پیرایه نثر شمارند - و بر تفاصل الفاظ و منعطف اشتقاق و آئین ترصیع  
 و روشِ تجنیس مدار باشد - و باختیارِ اقتباس و براعتِ اهتمال و نکارشِ تلمیح و ایرادِ تعمیه  
 و گذارشِ اطرادِ گرامی انفاس بندره - محسناتِ بدیعی را دست‌مایه بلند پایگی سخن انکارند  
 و بر مزایای بلاغت و جلائلِ معانی نظر نیفتند - برخی قدم فراتر نهاده در جولانگاهِ معنی  
 چالش نمایند - و تدقیقاتِ خیالی و تخیلاتِ واهمی نخچیر آن عمره پندارند - و پیچشِ عبارت  
 و دوری استعارت (که نشانِ نکوهیدگی شناسندگانِ هواب اندیش باخود دارد) پیرایه کلام اندیشند  
 و دشوار فهمی تازه طرح (که اکسیرِ دانایی ازان بر سازند) از نخستین مشکل شناسی بازنده‌اند  
 گروه‌ها گروه عمame غیر از سخنانِ دست‌زده زد فهم نمی‌شوند - و بر هردو طرزِ دیر آشنا زبان بیغارة  
 برگشایند - بفرمایشِ دل و یاوری همت و تنومندی بخت بیدار درین همایون نامه سخن سرایی را  
 کاخ دیگر برانراخت - و گذارش را خرامشِ تازه پیش گرفت - و با آموز کاری خود و رهنمونی  
 روشانِ ابداع گزین روشی دست‌باف فطرت آمد - گوهرِ خود را بصیر فیان دیده و رسانید - و تفته دل  
 باهجه جویانی را قطه آبے تراویش نمود \*

طلسمِ خویش را در هم شکتم \* بهر حرف طلسه باز بستم

بدان تا هر که دارد دیدنم دوست \* بهبیند مغزِ جانم را درین پوست

اگر من جانِ مسحوبم تن اینست \* و گریوسف شدم پیراهن اینست

ستایش و نکوهش را انجمنها آراسته شد - و آفرین و نفرین را روز بزار دیگر پدید آمد - آنان (که ره زده  
 پندار و غارت کرد) تقليید نمودند - و چشم بینا گشوده در جست‌وجوی سخنِ دلهزیر و دلِ سخن پذیر  
 خاک بیزی نمودند - و از کششِ روزگار و درازی زمانه در تکاپو افسوس‌گی راه ندادند -  
 دست‌مزدِ خود گرفته هنگامهای شادکامی برانراختند - و آفرینها نموده غرقة خوی شرمندگی  
 گردانیدند - و درماندگانِ خار زار طبیعت از نارسانی نظری و همنشینی گروهه (که نقدِ خویش  
 بگروگانی دکانچه مالوف داده اند) سرپشورش برداشتند - و کالا شناسانِ ناتوان بین بشکنجه حمد

(۲) در [بغضی نسخه] بین (۲) در [اکثر نسخه] خامه پرداز زبان یکتائی دارند (۵) در [اکثر نسخه]

اطرا (۵) نسخه [۵] از تحسین (۶) در [بعض نسخه] خرد \*

سرانجام یابد و سپس آن سلسله چند ( که پای بند باد پیمای سیمابی تواند شد ) فراهم آید و خدا جویان محال پرده را از کاهش روز افزوون برگزاره مانده نیروی پیرایه نفس نیرنگ ساز دست دهد - و خدایلبان بهیج خرسند از اندیشه ناروا باز آمده بندرسانی گردید - و شذاسا گردند که آستانه کبریایی ایزدی بالآخر از اینجعت که طایران بلند پرواز اوج امکانی باهنگ آن بال گشایند و معامله اندوزان چهار سوی دنیا سود و زیان را بول اساس نهاده از سراسیمگی سے سر و بن برآیند و پا از گلیم حوصله بیرون نهاده هرزه کار و یافه درا نشوند - لیکن از هشیار خرامی و زمانه سازی ( که ناگزیر سعادت پرده‌ها بیدار بخت است ) با خود می‌سازد - هفت هزار سال سپری شد که شورش سے تیزی بلندی گرای است - و آشوب ناشناسانی که ومه را سرگردان دارد - امروز ( که سر آغاز دوره دیگر است ) بزم آرای ابداع برسم پیش نقاب باقی گروها گروه می‌کند - یا پرده بیراهی برداشته رهنمای نزهنه‌گاه حقیقت می‌گردد - از مزاج آسمان و زمین استشمام خواهش مینمود - و از کتابه روزگار نقش آگهی می‌جست - ناگاه خط نومیدی از ناصیه زمانه برخواند و در پیشگاه بینش چنان نمودند که سپهر مشعبد را دوره چند دیگر در کار است - از کج گرایی و فرازی امل در کمین آنوقت نشست - ناگاه نیز سعادت پرتوانه‌اشت - و خاطر از هرزه سکالی باز آمد - روش شد که عموم حق پنهانی خامه نگار تقدیر نگشته - و مرا پرشک خود گردانیده اند ناگهان طبیعت گفت چون خموشی تهی می‌باشد و هشیاری جنون آسا حلقوخای در است - هوش ( کلید کارانی خطاب اوست ) قفل دولتخانه حق پرده‌ی و سعادت هرگز در گرو اندیشه درست و نیت خیرسکال او - خاطر ازان بسیج برگرفته در خیال آن شد که ( اگر همت یاوری نماید و زمانه فرصت دهد ) بر مزاج زمانیان نامه بر طرازد - و امروز حقیقت بزیان گومگو برگذارد بو که آویزه گوش صاحبدل گردد - و توتیای چشم سرانجام یابد \* شعر \*

بود در اندیشه من دیربار \* کز دل دانده اندیشه ساز

حکمت پوشیده بصحران نهم \* رخت گرانمایه بسرو دهم

بلخبران را دهم آگاهیه \* تازه کنم شرط نکو خواهیه

درین هنگام فرمانروای اعظم شاهنشاه عالم بنگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اهمارت فرمود دل را بال و زیان را نیرو پدید آمد - و بطز دلخواه مکنون فسیر از دریای خاطر بر ساحل کاغذ افتاد آداب فرمان پذیری بجای آمد - و لختی سپلیس نعمت رسیدگی گذارش یافت \* شعر \*

گرچه همی خواست سخن کام خویش \* لیک گرو بود بهنگام خویش

پژوهش نماید - بدین هنگامه داستان طرازی ( که بهین دست آویز تعلقیان است ) کجا فرود آید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر علائق نظرگیری شود - امروز ( که از آویزش درونی بازداشتہ بنزه نکاه صلح کل می بزند - و ارزشیب لاخ تعیید بر فراز کاه اطلاق میخوانند ) اگر نوبت شناسائی بگوش سعادت درآید چه دور باشد - و دل ازان رمیدگی باز استند چه شگفت \*

حقیقت کار آنست ( هرچه دل بزبان گذارد - و خامه بگاذد سپارد ) همه زادگان ابوالآبای عقل اند - و نیرنگی این بیرنگ بداعن نکار - لیکن آن گوهر نورانی تکومن را بسنوشت آسمانی از همنشینی خشم و آز و هم آغوشی غفلت ( که فرزند رشید این دو غول راه سعادت است ) زنگهای ابدی منشور تو بر تو نشست - و می نشیند - و ازین نکوهیده آمیزش جانگزا گوناگون نامها بر آورده حیرت آمای آسوده دلها گشت - و میگردد - آن تیرگی گاه از دیدن حق بازدارد و گاه نیز دریافت را پرده باف نتواند شد - لیکن کارگران کردار را از پای انکند - آنچه زاده عقل زدوده زنگ است و ستردگی دران پایه ( که پرگیان شبستان تقدس دریابد - و از صفائی گوهر و فروغ دل بینای سرائر آید ) آن نتائج عقل را مکشوف شمرند - و اگر زنگ زدایی با آن مثایه ( که نیرنگی آبای علوی و امہات سفلی بگفت و گوی دلپذیر گزین مجمله برخواند - و چون و چرا را در بایستگاه آن بشایستگی برگذارد ) بزبان روزگار آنرا معقول نامند - و ثمرات زنگین خرد را منتقل نام نهاده از پیشگاه اعتبار بیرون انکند - هیهات خاک ذره امکان را کدام نیرو که دست تصرف برگشاید - و عقل بندگی پرده را کجا یارا که از خلوت سرای سلطانی بازگوید - شگرفکاری ایزد بے همال و زنگ آمیزی چهره گشای تقدیر است - هشوار مرد شناسد که شر و خیر برابر - و شر غالب بسان شر خالص در خلوتکده محال باشد - هستی ( که خیر مخصوص و نور بحث است ) جز بر خیر غالب نتابد - خاطر سودانی که گرای ازان اندیشه برآمد - و زبان هر زه لای را بشکرف پای بندی بازداشت \*

پس از درازی داستان و کوتاهی سخن خاطر از گوناگون آویزش قدرے آرمیده نذگی حوصله را چاره گر آمد - و ازان نفرت بر کناره شد - به پرشکی مردم روی آورد - و بمشاعلی صورت و معنی پای همت افسرد - و ستردین نقش ناسزا ناگزیر وقت اندیشید - عزیمت چنان بود که در آنین دانش آموزی نمطی چند پرداخته آید - تا شناسائی فروشان و آگهی طلبان هنگامه گفت و شنود را بدان برآربند - و ریاضت کیشان زنجیر جوی نفس معرب را نخست گزین اسباب آهنگری

( ۲ ) نسخه [ د ] و زبان بخامه و خامه بگاذد ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] فروغ دیدگان دل بینای سوابی

( ۴ ) حاصلش اینکه شرخالص و شرغالب معده است . و خیر خالص و خیر غالب موجود \*

برآلایند) راه بے دانشی می سپهی - و زرف نگهی بکار نمیرد - اگر فروغ حکایت و پرتو نقل نبودے چندین چراف دانش کجا انرخته شد - و قدسیان عقلی خرد پژوهان باستانی بما کی رسیدے سخن ( که نقش است بر هوا - و بادست گره زده ) کوتاه عمر بود - و فیض سابق بلحق پیوند نیافتنی - کار شناسان دور بین از مشغل نیایش این والا بخشش بران عیوب نکاه نیفکند تا بگفت و شنود چه رسد \*

کمال صدق و محبت به بین نه نقص گناه - که هر که بے هنر افتاد نظر بعیب کند و چرا بر پیشگاه خاطر ( که چشم سار فیض ایزدی است )<sup>(۲)</sup> سرآمیختگی معقول با منقول پوشیده ماند و هشیار دل ملال بر گرفته زبان بیغاره بر گشايد<sup>(۳)</sup> آکاه نه که هست بلند و فطرت عالی پیوسته کمیاب - بل حکم نایاب دارد - اگر در اساطیر پیشینان همکی دور دست حقائق نکاشته آمدے میانه روان دشت دریافت و واپس ماندگان بادیه جویانی ( که جهان هستی ملامال ازین گروه است ) چاشنی ندت بر نگرفتی - و باستانی نوشتها در نهان خانه خمول فرسوده گشته - همانا فادره پرداز انجاد چنین شکرف آمیزشی بروری کار آورد - و نیرنگ سار قدرت بر تخته ابداع چنان بیرنگ دلفریب نقش بست - تا هم خال عین الکمال<sup>(۴)</sup> حورا نژادان معنوی باشد - و هم راحله روابی پرگیان غیبی تواند شد - مدارج بزم در زم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و تهر و انواع پیروها در شناخت آدمی و طرق معموری ملک و راست بینیهای دانایان و اغلوطهای دانشوران و نشیب و فراز گوناگوین عالم و سلیمانیهای بزرگی روزگار و حلقه اقبال ناممکن جنبانیدن و بهیچ خرسند بودن بسیاره از دودمان عقل و شهادت و سایر طرفکیهای جهان بوالعجب و فراوان آزمون بگذارش روح افزا و روشی دلنشیان تاریخ نامها بازگوید - اگر دیده وری بکار رود و نکاه بسزا کرده آید عمر دم ( که دانش پژوهان کردار دوست در آزوی آس فرو شده اند ) بدست افتاد - و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید - و نیز شاهد عرفان اگرچه بے فروغ خرد بر منصه پیدائی نهنشیند و پرده کی شیخستان معنی بے پرتو آن گوهر شبتاب رخ بر نگشاید لیکن آن کل پرداز حقیقت مایه روشنی از راه حواس برگیرد - خاصه از دریچه چشم و روزنه گوش پذیرای فراوان نور گردد - و از دید و شنود آثار پیشینان افروزش یابد - و پیرایه حسن روز افزون اندرزد - و نیز در عطار خانه روایت گوناگون در مان ملال و داروی غم بدست افتاد - و چندی معجون دلگشا ناگزیر نشأه تعلق - همانا سرتایی همت ازان بود که بوالعجب خاطر همواره جوش وارستگی بر زند - و دست تهی و دل خالی

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] برآمیختگی ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] برگشاد - و بران تقدیر ماند نیز بصیغه ماضی باشد ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] همگی همت دور دست ( ۵ ) در [ چند نسخه ] حور نژادان \*

ناسزا فروشد - آرمندان تباه سرشت و هرزو لایان شوریده سر بکامروائی خود نادرست گفتارها درآوردند - و شرم از روشنان ابداع برگفته بدانستگی حق را باطل آمیز گردانیدند - و پژشکان نا آزمون و چاره گزینان بے سرانجام در پذیرائی نیکوئی و پرهیز از تباه کاری داستانهای بیم و امید بر ساختند - و تلخ داروی فاراستی و آمیزه زهرگیانی نادرستی مداوای نفس بوقلمون و مالیخولیایی اخشیجی انکاشته در فراخنای غم درآمدند - و بسا کنَب گرفقاران خیال پرست اندیشهای تباه را وارد آسمانی پنداشته یاقه درای آمدند - و از تاراج آگهی و شورش دراز نفسی تخلیلات بے آزم بگفتار دلاریز حقیقت برآمیختند - و فراوان راستی پیشگان سعادت آمود و ساده لوحان خیراندیش سخن سرا سرِ زلف دژم گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسائی یاوه سرائی نمودند - و بتکلپوی سلیم دلان حق نشناش حکایتهای توفند در میان آمد - و از سپری شدن دورها و کهن گشتن نامها و پیغوله گزینی خرد و هنگامه آرائی طبیعت طوفانهای فتنه برخاست - و سیلهای آشوب برجوشید گروها گروه مردم و گوناگون آدمی از برخواندن فرسوده کتابهای باطل آمیز نکاهای سترک اندوختند و در زیان زدگی جاوید افتادند - و از غنودگی بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر یکتای شناسائی ( که شورش کاه صورت و معنی از آرام پذیرد - و تیرگیهای ظاهر و باطن از فروغ او روشی فرگیرد ) آمیزه تباه برگردند - و بخس پوشی و خاک افشاری آن نیز نور افروز را غبار اندود ساخته مصر سعادت خراب گردانیدند - و شگفت تر آنکه دران تفسیده دشت بے تمیزی ( که پناه آرامش پذیدار نیست ) بخواهش سخت سوم جان فرسای اورا سرمایه شاد خواب می سازند - و در ظلمتگاه غفلت فرو شده بندیاد شادی و غم را برخواههای پریشان می نهند \*

هیبات چگونه سرکند کس \* ره برده تیغ و پای از خس  
هم پاشده ریش و هم کف آماس \* چون پای نهم بدشت الماس

درین تیرگی دل و کشاکش خاطر کوکب حقیقت بدرخشید - و بیواری فطرت گوش هوش گشوده آمد طنز آسمانی لطمہ بر نفس کچ گرای زد - و بزبان بے زفانی اندرز سرائی فراپیش نهاد - پور مبارک قرا ( که در آزمودستان نیک اندیشهی گزین منزله داد، اند ) در سر چه افتاد - و چشم آهو بین چرا باز شد - تا چند خرد گیری - و ناسزا گوئی - و گوهر نیکوئی خاکپوش ناشناسائی گردد - ازینکه در صنعتگری دستی نیست عامه وار ( هر چه ندانند بکین تو زی بر خیزند - و زیان و دل بنکوهش

( ۲ ) نسخه [ ب ] ج [ د ] ماخولیایی - و هردو صحیح است ( ۳ ) نسخه [ ب ] سر زلف گذاشته ( ۴ ) نسخه [ د ] لیم - و در [ اکثر نسخه ] سلیم دلان نشناش ( ۵ ) نسخه [ ب ] دایرو تباه - و نسخه [ د ] آمیزش تباه ( ۶ ) نسخه [ د ] که ای پور مبارک ( ۷ ) نسخه [ ج ] درین \*

و بالجمله بعد فراغ از مراسم سپاه گذاري اين عطيه کبرى روزِ اسفند ارمذ پنج مهر ماه الهي موافق چهارشنبه نهم جمادى الاولى نهضت موکب شاهنشاهي شد - و ظاهر قصبه ناگور مضرب خيام معلى کشت • خاتمه \*

المنة لله هفت اردی بهشت سال چهل و یکم الهي مطابق جمعه بیست و هفتم شعبان ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهار شکرفاکاری قرن از دولت ابدی اعتقام و برخه نيرنگ سازی اقبال سی هالت کشور خدای \*

شع شش طاق و شاه نه خرگاه • پادشاه زمانه اکبر شاه  
کز رخش روز بخت روش باد • وز بهارش زمانه گلشن باد  
به نيري الديشه سخن سنج و تکاپري خامه آسماني خرام حسن انجام پذيرفت - بما فرمانرواياني  
ولا شکوه را بطفييل آن يكتائ آفرینش ياد آورده بعضاچه داستان سرائي شاداب گردانيد - و آسودگان  
شاد خواب نيسني را زله گانع جاريد چهره نشاط افروخت \*

مد شکر که اين نثارخانه • بگرفت نگار جاردانه  
آنرا که سرے بنکته دانيست • داند که چه ريزش معاني است  
اگر نگاه بینش هوريده بخوبشتن اقتاده خود را شایان اين کار بزرگ ندانعنه - و گفتار دانا بذيرفته  
از سرانجام شغل شکرف دل برگرفته \*

چو طبع نداري چو آب روان • مبردست زي نامه خسروان  
دهان گر بماند زخوریس تهی • ازان به که ناساز خواهه نهي  
ليکن فرمایش شاهنشاهي و نيرنگي والا اخلاص نظر نظرت را بر مناظير اقبال گشوند - و پسپرده دستي  
مرا از من برگرفته - آغاز آکهي بتاري زيان خوي گرفت - زيان پارسي کمتر سرائيده - گلگشت  
بهار معنوی و تماثی سراب متعار حکمت نظري و عملی از همه پرداخته هل گردانيد - خاصه  
از شفودن ديو انسانهاي کهن بر گذاره زبسته - و نقد حال بدميهای فرموده دادن زيان سترگ  
اندیشیده - دران فروع شناساني کاخستان نقل خراب در نظر آمد - و فراخناي تاریخ سزاوار  
جولان کاه فارسان حقیقت چه که شایسته نگاه سعادت گزینان عالم صورت فی نمود - ناگزیر مردمزاد  
آنست که جواهر گرانایه انفلس رايان از دست ندهد - و سهنج سرای زندگانی بفرمان پذيرفته  
خدایگان خود آباد دارد - نه آنکه روزگار بيدمستي گذارد - و به بها گوهر زندگي بخزف ريزهای

• ( ۲ ) نسخه [ ۵ ] ماه ( ۳ ) در [ بعضه نسخه ] جادوانه ( ۱۰ ) زی بمعنى حوى و جانب ( ۵ ) نسخه  
[ د ] و به گلگشت ( ۱ ) نسخه [ د ] عملی پرداخته از همه دل بگردانيد \*

## زايچه طالع سعادت افزا بحساب خرد پژوهان هند وستان

۲ خانه دوم ۳ خانه سیم مشتری دلو ذنب	۱ خانه اول قوس	۱۲ خانه دوازدهم عقرب میزان
۴ خانه چهارم حوت		۱۰ خانه دهم زحل سنبله
۵ خانه پنجم حمل ششم نور	۷ خانه هفتم زهره شمس عطارد جوزا	۹ خانه نهم مریخ اسد قمر سلطان

(سنه ۹۸۰)

[ ۳۷۶ ]

( سال هفدهم )

احوالِ هدایت انتیمی حضرت شاهنشاهی مرا از قلمِ من بیقرار تر میدارد ) صورتِ زایچه سعادت ارقامِ این مولودِ مسعود را بحسابِ پونانی و هندی درین دیباچه اقبال نکشته خامه تحقیق کرده استخراجِ احکام آنرا بر دیده ورانِ دلائی اخترشناسی میگذارد ۰

## زایچه طالع اقبال رقم بظهور حکماء یونان و فارس

خانهٔ دوم مشتری دلو ذنب حوت	خانهٔ اول جدی	خانهٔ دوازدهم قوس عقرب
خانهٔ چهارم حمل		خانهٔ دهم زحل میزان
خانهٔ پنجم ثور شم شمس جوزا	خانهٔ هفتم زهره عطارد سرطان	خانهٔ نهم راس مریخ سنبله اسد

آن عقت سرشت بر نمی تایید - تیّمن و تبرک جسته خانه اشرف منتسبان روضه منیقه و اعز  
معنکفان بقعة قدسیه دانیال نام (که نور صلاح و فلاح از نامیه حال او می تانت) خالی ساخته  
در انجا گذاشته بودند - مركب اقبال پیوند در حوالی پیلو از مضائق رفی از سرکار ناگور نزول اجلال  
فرموده بود که قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند - و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند  
که بعد از گذشتی چهل و یک پل از شب آسمان بیست و هفت شهربور ماه الهی موافق شب  
چهارشنبه دوم جمادی الاولی بحسب رویت و شب سیوم بحسب امر اوست (بطالع حمل  
بحاسبه حکماء یونان - و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان) در خطه فیض انتما اجمیر  
(که طوش صد و یازده درجه و پنج دقیقه - و عرضش بیست و شش درجه است) دادار جان آفرین  
جهان آرا حضرت شاهنشاهی را فوزنده بلند اختر کرامت فرمود - و بطlogue این کوکب نورانی  
متت بر انفس و آفاق نهاد - گیهان خدیو از استماع این نوید سرور پیشانی صبح پرتورا زمین سای  
سجده شکر فرموده بسپاس و ستایش الهی کامیاب دولت گشتند - و ظهور این امر را مبشر فتوحات  
به اندازه دانسته و جشن‌های عالی ترتیب داده انجمن پیرای عشرط شدند - خلاصه بصلای عام  
نشاط تازه از سر گرفتند - و نقود انصال در دامن آمال عالیه ریخته آمد \*

\* شعر \*

گله بشکفت جان پرور درین باغ \* که برویش صد گلستان را کند داغ  
ازین شمشاد بن کازاد برخاست \* ز هفت اختر مبارکباد برخاست  
خدیو از سر طرب را بال و پرداد \* صلای می بهفت اقلیم در داد  
نشاط آریخت از تار ترانه \* فوا پیچید در مغز زمانه  
کرم کز همت والا نظر داشت \* تمبا را حجاب از پیش برداشت

مولک گرامی را (که خانه شیخ دانیال بود) منظور داشته و استمداد تائید از حضرت دانیال اکبر  
در نظر مقدس آورده نام نامی آن نونهال گلشن اقبال را سلطان دانیال برلوحه دولت نقش بستند  
شعرای نکنه پرداز تهنیت نامهای دلپسند در رشته نظم کشیدند - و تاریخهای نادر بر زبان اریاب فهم  
گذشت - و کامیاب ملات گشتند - و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که (چون آن کوکب آسمان  
قدس پک‌ماهه شود) مهد دولتش بقصبه آفیر برده بحضور سعادتمنش رانی کوچ راجه بارهمل  
در آرند - امید که این سرور خلافت تا امتداد ادور در ظلال تربیت و عاطفت شاهنشاهی شاداب  
دولت ابد پیوند باشد - اکنون (که توفیقی از لی بدرقه راه من حیران انجمن هستی گشته در شرح

(۲) در [ اکثر نسخه ] نبی تانت (۳) نسخه [ ۱ ] معینیه (۴) نسخه [ ۱ ] پیلو - و نسخه [ ۵ ] پیلو

(۵) نسخه [ ۵ ] آرای (۶) در [ بعضی نسخه ] دلپذیر \*

نظر بر شهرت ظاهر انداخته استمداد همت فرمودند - و روزِ روزِ امرداد ماهِ الهی موافقِ سه شنبه دومِ ربیع‌الثانی خان کلان را با بسیارے از آمرا (چون اشرف‌خان و شاه قلی‌خان محرم و شاه بداغ‌خان و سیدِ محمود‌خان و قلیج‌خان و صادق‌خان و شاه فخر الدین و حیدر محمد‌خان آخته بیگی و سیدِ احمد‌خان و قتلق‌قدم‌خان و محمد‌قلی‌خان توقیای و خرم‌خان و بیگ نورین‌خان و بیگ محمد‌خان و محمد‌قلی‌خان داماد‌خان کلان و مهرعلی‌خان سلدز و سید عبدالله‌خان و میرزاده علی‌خان و بهادر‌خان) برسمِ منقلای بصوبِ گجرات رخصت فرمودند - و روزِ فروزدین نوزدهم شهریور ماهِ الهی موافقِ درشنبه بیست و دومِ ربیع‌الثانی خود بدولت و اقبال از خطه فیض اسلامِ اجمیر نهضت فرمودند - تا هم انبساطِ شکار بتقدیم رسد - و هم آمرای پیش در کار طلبی جوهرِ خویش را بهتر ظاهر کنند - و هم گجرات بزود ترین اوقات در حیطهٔ تصرف اولیای دولت درآید - و به بهترین وجههٔ تدارکِ احوالِ ستم رسیدهای آن‌دیار صورت ہند - موکبِ نصرت‌لوا در دو منزلی ناگور رسیده بود که نویدِ ولادتِ فرزندِ والا گوهر رسید - و نویدِ فتح و فیروزی رساند ۶

### ولادت سعادت‌افزای گلستانهٔ بهار اقبال شاهزاده سلطان دانیال

بر طمائیرِ دقیقه سنجانِ هوابطِ عناصر و اجرام و باریک بینانِ روابطِ اصلاح و ارحامِ سخفي نیست که نظامانِ سلسلهٔ علوی و سفلی (چون گینی خدیوی <sup>(۳)</sup> را باقبالِ روزِ افزون و دولتِ ابدپیووند اختصاص بخشیده کامیاب مطالبِ صوری و معنوی و سعادت‌پذیر مقام‌دینی و دنیوی گردانند) هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدائقی امید او بشگفانند - و هر شام خجسته اخترے عالم افروز از مشارقی آزری او طالع سازند - آزانجا [ که تائیدِ پزدانی دربارهٔ شاهنشاهِ عالم افزون از انداره دریانست بشری است - چه ایزد تعالیٰ جمیع مکارم و معالی را (که در مکامِ مشیتِ ازلی است) فراهم آورده در کنارِ اقبالِ قدسی اعتصام او نهاده است ] ناخواسته چندین عطیاتِ کُبری مخصوصی ذاتِ مقتبسِ او ساخته - خواسته‌ها را چه گنجایشی آنکه پرده نشینِ جلبابِ توقف گردد و لهذا (چون باطنِ اقدس طالبِ فرزندانِ رضامندِ حق‌جوی حقیقت‌شناس بود) ایزد توانا این‌نعمتی پی‌انتظام و دولت بی‌انقطاع را (که انجادِ مثل عبارت ازانست) بموجبِ دلخواهِ مکرمت فرمود و مرتبهٔ مرتبهٔ گوهرے بے بھا از محیطِ بطریق بر ساحلِ ظهور جلوه‌گر میکند ۷

دران هنگام (که موکبِ معلی از اجمیر نهضت میفرمود) پیک از پرگیانِ سرادقی عصمت را زمانی دولتِ ولادت وقت انشافِ صبغ سعادت نزدیک رسیده بود - و نقل و حرکت را مزاج

(۲) نسخهٔ [ د ] و روزِ امرداد (۳) در [ چند نسخهٔ ] خدیو را (۴) نسخهٔ [ ح ط ] جلوه‌گری ۸

ازین عدالت آنکه شهبار خان (که امیر ترک بود) در ترتیب پسال اهتمام میگرد - آن ترک معامله مدان نخوت مند باو در افتاده بدرشتی پیش آمد - چون بمسامع آن نخل پیرای گلستان خلافت رسید بجهت تادیب او و اصلاح سایر بے راهه روان سیاست عظیم فرمودند - و بیک توجه شاهنشاهی در چنین لشکر بزرگ (که بچندین صاحب اهتمام کار گذار پیو ترک شایسته بدشواری پدید آید) باسانی تحقیق گرفت \*

و از سوانح عزت افزای غرابت<sup>(۲)</sup> بخش آنکه درین هنگام (که قصبه سانگانیر مضرب لوای ظفر قربین شد) بدستور معتاد بهنشاط شکار توجه فرمودند - و (دران ایام چون بشکار چیته عشرت افزای بودند) هر گرده را چیته داده رخصت نمودند - و خود با بعضی از خاصان بساط قرب بعزمت شکار روان شدند - اتفاقاً در شکار کاه چترنجن نام چیته خاصه را باهشه سردادند - نامهانی در پیش جریه پیدا شد که پهنانی آن بیست و پنج گز بود - آهو مقدار یک و نیم نیزه بر هوا شده خود را ازان جریه پهناور گذرانید - چیته نیز از روی غیرت بهمان دنیه بجستی و چالاکی ازان خندق گذشته آهورا در پیو - از نظر آین حالت شرف غریبو از ناظران بارگاه حضور برآمد - و باعث تعجب غریب و انبساط بلیغ گشت - و خدیبو عشرت درست پایه آن چیته را افزوده سردار چیتها گردانیدند و حکم مقدس شد که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاهه می نواخته باشدند و روز کوش چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول با آنین مقرر از یک مقریع از آنجا (که استیصال آزار رسانان لازم آئین سلطنت است) شهریار شیر شکار متوجه دفع او شدند و بر رهی دل گزین آن درند! قوی پیکر را شکار فرموده متوجه آن خطه دلگشا شدند - از برکات قدم شاهنشاهی رونق تازه یافت - و آداب نیاز مندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید - و دریای افضل بجوش آمد - و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند - و روز دیگر بتماشای قلعه اجمیع (که بر قله کوهی واقع است) متوجه شدند - و دران عالی مقام بزیارت سید حمین خنگ سوار (که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است) پرواخته تبرک جستند - و حقیقت آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است - هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را بشقداری اجمیع گذاشت - و آنجا نقد حیات سپرد - و بمور ایام و هیجوم عوام بولایت مشهور گشت - و تربیتش مطاف عالمیان شد - و حضرت شاهنشاهی (که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس میگرد)

آمرای آن دیار خصوصاً سید مبارک و اعتماد خان و عباد الملک در خود کامی شدند - و برای آنکه بمعنی حکومت ایشان باشد پنج از فرزندان سلطان احمد پیدا کرده اسم سری برو اطلق کردند و چون او بمن رشد رسید از هم گذرانیدند - <sup>(۲)</sup> و نتو نام پسرک به جوهر را ( که از ارامل زاده های آن دیار بود ) برداشت بفرزندان سلطان محمود شهرت دادند - و خطاب مظفر شاهی بهنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند - احمد آباد ( که دارالملک گجرات است ) و کنبلیت و بسیاری از ولایت بتصرب اعتماد خان درآمد - و سرکار پن موسی خان و شیرخان فولادی قرار گرفت - و سوره و بروجه و جانهانیز بچنگیز خان پسر عباد الملک مقرر شد - و دندوقه <sup>(۳)</sup> و دولقه و غیر آن به سید حامد فهیره سید مبارک رسید - و جونه گذه <sup>(۴)</sup> و ولایت سورته بهامی خل غوری معین گشت - و اعتماد خان بگویزت آن سفله خرد سل را پیش خود داشته روزی میگذرانید و آن ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت - و با یکدیگر این هوان بمن منازعه کردند درینها ( که بچنگیز خان درگذشت ) با غواص شیرخان فولادی نتو از احمد آباد گریخته بپن آمد و شیرخان فولادی با جمعی از ایشان بگرفتن احمد آباد لشکر کشید - اعتماد خان در احمد آباد مخصوص شده بمیرزا یان السجا آورد - و هنگامه شورش گرم شد - و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی تسخیر گجرات را اهم مهام دانسته در انتظام اسباب این بورش توجه عالیه گماشت - میرزا یوسف خان و نقو و راجه بیبر و جمعی کثیر را به پنجاب فرستادند - که کمک حسین قلی خان بوده آماده کار باشند - که مبارا حکیم میرزا باغلوی کوتاه اندیشان موکب مقدس را دور افسته از اندیشه شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند - و فرمائی مکطع باسیم حسین قلی خان شرف نفاذ یافش که نکرکوئنرا مستخلص ساخته برآجه بیبر حواله نماید که راجه بد هشند زیندار آنجا از بد خدمتی و بد نیتی مقید است - و ( اگر مردم او مقانتی قلعه واستحکام بجا را سرمایه نخوی خود گرداند ) با اکثر مساقیر اقبال ( که دران ناحیت تعیین آند ) محاصره نموده بزور گیرد و همچنین بهر ناحیتی مردم هوشمند اخلاص گزین جد آور تعیین نموده روز بهرام بیستم تیر صاده الهی موافق سه شنبه بیست صفر از دارالخلافه فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی نمودند - حواله <sup>(۵)</sup> دابر مختار مزادقات نصرت گشت <sup>۶</sup>

و از معدله ای ( که درین روز ظهور یافت ) تنبیه فرمودن بایا خل قاتشان است - و مجمل

(۲) نسخه [ ح ] بنو (۳) در [ بعضه نسخه ] دواده - و در [ بعضه ] دوار (۴) در [ بعضه نسخه ] چوناگده

(۵) نسخه [ ح ] سورته (۶) نسخه [ ح ] بد چند - و در [ چند نسخه ] بد چند (۷) نسخه

[ اه ] دایره - و نسخه [ ح ] دایره . و نسخه [ ح ] دایره

اغراضِ بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان میداند - و همواره اهم را از مهم شناخته در فراهم آوردن پرآنگندگیهای روزگار توجه والا میگمارد - و در تسخیر بلدان و تفتیح ممالک ازدیشه نخستین غور رسانی و غمخواری ستم رسیدهای روزگار میفرماید - ولهذا در هر ناحیتی (که فرمان روایان آنحداد بپیشانی دلیل و رعیت پروری همت گماشته اند) با وجود حصول اسبابِ تسخیر آن دل دران نمی‌بندد - و هر چند بر پیشگاهِ خاطر اقدس (که جلوه‌گاهِ حقیقت است) پیدا است (که هر مقدار وسعت در ملک افزاید هر آنینه کثراتِ جهان روی در وجودتِ قهرمان یکی از والا فزادان داد گر در آرد - و عبادتِ کُبرای این نشانه بمنصه اعلان شتابد) لیکن (وجهِ همتِ حقیقت اساس چون تیمارِ حالِ عموم برایا و شمولِ خصوص خلائق است - که وداعِ بداع ایزدی اند) باین عبادت توجه نمیفرماید - اما (چون ایزد بیچون در افزایشِ دولت و ارتفاعِ مبانع سلطنت است) مرتبه بمترتبه ولایات را از فرمان روایان عدالت دوست خالی میگرداند - تا شهریارِ حقیقت پژوه پا نصوب توجه پادشاهانه گمارد - و آن حدود را بفروغِ معبدات خودش روشی بخشد - تا هم تفسید کان بادیه حوادث در ظلالِ عاطفت درآیند - و هم وحدت قهری (که توأم وحدت ارادی است) دخواه صورت بندد - و هم در ظاهر بینان (که عالم ازان پُرباشد) مشعله اخلاص افروخته گردد - چه در استعداداتِ طبقه انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایزدی است جل جلاله - طایفه از دیدن فروغِ خردمندی و طرزِ نشعت و خاست و بخشش و بخشایش و اغماض نظر از زلات مردم و آگاهِ دلی بی بزرگی خدیبو جهان بوده او را یکانه در کاه الهی می‌شمارد - و خدمت اورا عبادت ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص می‌افزایند - و گروهه را (که نظر بربین کردارها نمی‌افتد) از فزونی سطوتِ صوری و افزایشِ ملکِ ظاهري بربزرگی معنویت او گرویده کنده ارادت در گردی جان انداخته خود را از زمرة مخلصانِ جان‌سپار میگردانند - ولهذا درین هنگام (که ملکِ دهلي از غبار مگس طیتان شر رانیز پاک شد - و کور دلان فتنه اندوز در گوئی نیستی و ناکامی فرو شدند) همتِ جهانگشای شاهنشاهی در تسخیرِ ملکِ گجرات و اصلاحِ فتوحات آنحداد مصمم شد - که ستمزدگیع عمومِ رعایتی آن دیار بکمال رسیده بود \*

از آن باز [ که سلطان محمود از بپروانی دشمنان چرب زیان هنگامه آرای را بدوسنی برگرفت - و از بد درونی ملازمان تیره رای (که سود خود را در زیان صاحب و منعم میدانند) رحمتِ هستی برپست - چنانچه مجمله از آن در حالِ صوبه گجرات نکاشته قلم تحقیق شده است ]

(۲) در [ چند نسخه ] قسری (۳) در [ اکثر نسخه ] از بخشش (۴) در [ چند نسخه ] طبیعتان و در [ بعض ] طبعان \*

بسجدهٔ عبدیت نورافزای نامیه سعادت شد - و بذریعهٔ شفاعت او جرائم اربابِ ندامت بخشیده، آمد و بنوازش شاهنشاهی اختصاص گرفتند - و در انداک زمانه خانخانان را بفنون موافق محفوف ساخته رخصتِ ممالکِ شرقیه ارزانی داشتند - و سکندر خان را سرکار لکهنهٔ مکرمت فرموده همراه او گردانیدند ۵

و از سوانح این ایام (که بهارِ اقبال و دولت است) آنکه فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک از میت سطوت و شکوه این سلطنتِ عظمی حاجی التمش را بر سالت بدراگاه والا فرستاد و او با نامهٔ ضراعت و محبت و تنسوقات آن دیار سعادت بار یافت - همکی مضمون آن مفارشه آنکه رابطهٔ خوبی خوبی باستانی را بیاد داده دوستی جدید پیرایه آن گرداند - تا بنقد از استظهار چنین فر ایزدی با سلاطین توران چیره دستی روی دهد - و ثانیاً از صدماتِ افواج گیتی کشا بر بام عائیت خواب گوارا تواند کرد - و برای مزید احتیاط و اهتمام بجهتِ منع خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز ارسال داشته بود - تا این منظوران در راه خسروانی در تاسیس مبانی مودت و توصیص آن توجه گمارند - شهریار هشیار خرام دور بین فرستاده را نوازش فرموده کامرا رخصت ارزانی داشت - و از نفائس هندوستان برسم ارمغانی همراه گردانید ۶

و از سوانح از نظر افتادنِ مظفرخان است - در هر زمانه با وجود طلوع نیز هدایت شاهنشاهی بمقتضای شیمهٔ کریمه پردهٔ یگانگی بر جمل جهان آرای خوبی فرمی هلنند - درین ایام بساط چوبی بازی را نقابِ حسن معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم ساخته بودند - و آئینهای خاص درین بازی (که صد حکمت در ضمن آن مندرج است) انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار حاضر میداشتند - و جشن‌های عالی و بزم‌های دلکش ترتیب می‌یافت - اگرچه بظاهر بازار بازی گرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته میشد - و خدیو دانش در لباسِ لعب و هزل کار چد کرد، شناسای جوهر طبقات مردم میگشند - روزه مظفرخان از بد مسئی دنیا و تنگ حوصلهٔ درین معرکه بازی (که معیار حوصلها بود) از بسیاری پای دادن و دوام حضور مصدر حرکاتِ روسانیانه شد - آنحضرت او را از پایه اعتبار اندخته رخصت سفرِ حجاز فرمودند - تا در خمار بے اعتباری و غربت حل نساد یافته او با ملاح انجامد ۷

### نهضتِ موکبِ جهان‌نورد شاهنشاهی بتسخیر دیار گجرات

گیتی خدیو خداپرست پیوسته نظام نشأه ظاهر را پیرایه ملک معنی دانسته بے غبار آورد<sup>(۱)</sup>

(۲) نسخه [ب] پای دادن در حضور - و نسخه [د] پای دادن دوام حضور (۳) نسخه [ه] بے غبار افزایش ۸

بادِ سحر مهست وزیدن گرفت \* غنچه لعبِ صبح مکیدن گرفت  
 دایره بستند صبوحی کشان \* شیشه گشادند شکر آتشان  
 نکهت گل فتنه گلزار شد \* بلبل ازین رایمه بیدار شد  
 جنیش سنبل شکن اندرشکن \* جلوه نسرین چمن اندر چمن  
 بوی گلی صد چمن انگیخته \* خمکده در کام قدح ریخته  
 میکده در میکده مسکان عشق \* دایره در دایره دستان عشق

زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه  
 از شب شنبه بیست و پنجم شوال (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نهم ظل نور ببرج حمل انداخت  
 و آغاز سال هفدهم الهی از جلوی مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد - امید  
 که بیامنی عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد \*

از سوانح (که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد) آردن منع خان خانخانان است  
 سکندر خان را بدرگاه والا - و بموجب القMAS او تقصیرات او را بخشیدن - در دستانهای پیشین  
 گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بسعادتی ذاتی (که طالع واگوئ خوانند) ازین دولت  
 خدا داد روی گردانید - و با علی قلی خان بد نهاد همداستان شده سربشورش برداشت - (چون  
 علی قلی را آن پیش آمد که نگاشته شد - و آن شورش فرو نشست) اسکندر خان از تبه رانی  
 و بد سرشتی پیش سليمان افغان رفت - و چند کاه دران حدود بصر می برد - افغانان کوتاه حوصله  
 بودن اورا در میان خویش مناسب ندانسته در کمین او شدند - او از اندیشه این گروه آگاهی یافته  
 منع خان خانخانان التجا آورد - که از من بذادانستگی شد آنچه شد - ازان خجلت زده ام  
 افغانان نادرست پیمان سليمان اوزبک را از هم گذرانیدند - اکنون در خیال من اند - اگر شفاعت  
 این عاصم سیه بخت را بدرگاه والا نمایند هم حیات این جهان و هم زندگانی باقی بددست می افتد  
 منع خان نوشته اورا با عرض داشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته استمزاج نمود - خدیو  
 عالمیان از فرط عاطفت منشور امتحان فرستاده اورا امید وار گردانید - خانخانان (که از بزرگی گذاه  
 امید بخشش و بخشایش نداشت) ازین رافت عالی سجد شکر بجای آورد - و اسکندر خان را  
 پیش خود طلب داشت - سکندر خان ازین نوی سعادت یوسف ولد سليمان اوزبک را همراه گرفته  
 بے خبر افغانان بایلغار از میانه ایشان برآمد - خانخانان لوازم اکرام و احترام بجای آورد - و برای  
 تسلی خاطر این پناه یافتها را همراه گرفته عزیمت درگاه مقدس نمود - و در اوائل تیر ماه الهی

(۲) نسخه [د ط] اطمینان (۳) در [اکثر نسخه] بظهور آوره \*

بخشند - و او را باین عاطفتِ والا مباهاتِ موبّد کرامت فرمایند - چون این داعیه دولت انزوا بموقف عرضِ مقدس رسید ( ازنجا که کام بخشی و بندۀ نوازی شیده کریمه شاهنشاهی است ) ملتمنس او رفعتِ قبول گرفت - و روزِ دیدادین بیست و سیمِ دی ماهِ الهی از فتحپور متوجه دارالخلافه آگه شدند - و منازل او بیمامی قدم شاهنشاهی نورانی صورت و معنی گشت - و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد - افزایشِ انبساط شد - و نشاط در بالش آمد - و ازنجا معاودت فرموده بفتحپور معدالت روانی شدند - و مستعدان هفت اقلیم بدراگه والا رسیده بسفارشِ احدے کامیابِ صورت و معنی شدن گرفتند - لله الحمد که دور بینی و زرف نکاهی و کمال آکاهی خدیبو معلى بازارِ بد گوهران طمع اندوزرا در کساد دارد - هم این گروه بدنهاد بگو به اعتباری فرو میشوند و هم طایفه ( که بجهرب زبانی راه سخن بیدا میکنند ) نوبت بسخن اینها نمیرسد - بلکه نیکاذاتان سعادت سرشت را ( که محض از برای ارتقای دولت سفارشِ اربابِ استعداد میکنند ) فرطِ توجّه شاهنشاهی نیز بے کار دارد - و از فروعِ نورِ جهان افروزِ خاطرِ مقدسِ گیتی خدیبو دکانچه ریا و بازارچه تزویرِ کساد یافته - چرا گویم که آن گروه بچنین مشعلِ هدایت بر حقیقتِ بد کرد از خود آکاهی یافته در سلکِ سعادت منشان درآمد - و طبقاتِ عالم از شریف و وضعیت بهایه حالتِ خوشِ رسیده بدعای دوامِ دولتِ روز افزون قیام دارند - و شهریارِ خرد پژوه بفراختِ حوصله و وسعتِ دانشِ خود در هر مرتبه باندازه هر کس سلوک فرموده سلطنتِ صوری را با ولایتِ معنوی همراه ساخته اند •

همچو روان فاگزیبر همچو خرد کام بخش • همچو قضا کامران همچو قدر کامگار

### آغاز سال هفدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

#### یعنی سال امرداد از دور دوم

درین وقتِ سعادت پرتو ( که زمان افزایشِ معنی داشت ) بالشِ صورت نیز روی نمود کوکبه موکبِ بهار زنگ زدای آئینه زمین و زمان شد - و نو روزِ جهان افروزِ اعتماد بخشِ شب و روز گشت - فیضِ ربيع درگ و ریشهِ حیات سرایت کرد - نسیمِ صبح بارواحِ نباتی هم آغوشی نمود سایبانِ ابرِ مدرار بطنابِ بادِ سبکهای از چهار طرف کشیده آمد - لشکرِ ریاحین از گردِ راه رسیده بر جویبارِ افضل آبرو یافت - هوای گلستان کیفیتِ باده در طبائعِ انگیخت - زمزمه مرغانِ چمن سامعه را از زخمَه برسیم زنان آزاد ساخت •

نظرِ دوربین او را از مراتب بزرگی باز دارند - و نشانگی رفاهمندی الهی افزون پدید آید - و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای صحیح او را سراب و نموده جویای سرچشمه مقصود سازند و باین طرز حق پسند از فیض بمنتهای مبدای فیاض هر زمان او را راتبه تازه رسد - چنانچه این حالت والا طراز حال گیتی خدیو زمان ماست - و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش و کامروانی منتظران این روضه روح افزا بصورت دارالخلافه توجه فرمودند - و به همکابی دولت و همعنائی اقبال لغز آسمان بیست و هفت امداد ماه الهی موافق پنجشنبه هفدهم ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل الله گشت - و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول برکات فرمودند - طبقات انام (که ستم رسیده انتظار دریافت آستان بوس بودند) کامیاب سعادت گشتد •

و از سوانح دولت افزا آنست که سیکری را (که از مضامین بیانه بود) مصر جامع ساختند خدیو جهان که معمار عالم صورت و معنی است (چنانچه پیوسته ارتقای مدارج افراد انسانی فرموده اسلس معدلت را استحکام می بخشد - و مستعدان زمان را کامیاب دولت میگرداند) همچنان در افزونی رونق زمین کوشیده هر جا را باندازه حال آن تربیت فرموده زمین و زمان را افزایش میفرماید - ازان باز (که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت یافتند - و نفس عارف ربانی شیخ سلیم گیرا شد) خاطر اقدس میخواست که این سر زمین را (که میمنت معنوی دارد) عزت صوری بخشدند - درینولا (که رایات جهانگشا درین مقام گرامی رسید) همان عزیمت سابق پیش فهاد همت والا شد - و حکم مقدس بنفاذ پیوست که کار پردازان سلطنت عمارت عالی و منازل دلکش برای خاصه شاهنشاهی اساس نهند - و جمیع طبقات امرا و طوائف انام برای خود نشینها و منزلها ترتیب دهند - و حصاره آسمانی ارتفاع بر دور آن از سنگ و آهک گشند - در اندک فرصت شهرے بزرگ شد - و قصرهای دلکش و خانهای نشاط افزا اساس یافت و بقاع خیر از خانقاہ و مدرسه و حمام انتظام گرفت - و بازارے بزرگ سنتگین احداث شد - و بهانهای نظر فریب در اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - و سوادے اعظم درهم آمد که رشك معموره عالم گشت - آنحضرت نام آنرا فتح آباد خیال فرموده بودند که بر زبان عالیان بفتحپور اشتهر یافت و بنصیح شاهنشاهی بلند آوازه شد •

و از سوانح آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر اقتاد که حضرت شاهنشاهی در منازل او (که دران نزدیکی تمام یافته حریت افزای مشکل پسندان بود) ورود دولت فرموده میمنت

(۱) نسخه [ی] شایستگی (۲). در [چند نسخه] ارتفاع (۴) در [بعض نسخه] و رونق

(۵) نسخه [ی] موانع این ایام •

انتظام یافت . و مظفر حسین ( که در سلک ملازم میرزا بود ) این مصروعه تاریخ این هنگامه<sup>۹۷۸</sup> شادی افزا یافت . \* مصرع \* . \* میهمانی عزیزند شه و شهرزاده \*

و ازانجا متوجه پیش شدند - و شکار کنان و معدالت آرایان روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه ظاهر دارالسلطنت لاعور مستقر رایات اقبال گشت - حسین قلی خان لوازم بندگی و مراسم اخلاص بتقدیم رسانید - و بموجب التمس او آنحضرت بمنازل او ( که بنازگی ساخته بود ) قدم گرامی ارزانی داشتند - و سرمایه افتخار جاودانی او را میسر شد و چون مهیّات این ملک در پرده هیر و شکار باشین شایسته سرانجام یافت خاطر اشراق مائیر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت فرمایند - تا بذریعه و روی عساکر اقبال و عبور خدیبو معدلت آن دیار مورد انوار امن شود - و هم درین سیر حقیقت مناظ طواف روضه معینیه بتقدیم رسد بنابرین داعیه حق اساس اوخر خرداد ماه الهی موافق اوائل محرم سال ۹۷۹ نهضد و هفتماه و نه هلالی متوجه آنصوب شدند - و روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی موافق یکشنبه غرّه صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت \*

و از سوانح آنکه معدلت شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود - و باوجود منصب میرخشی و میر عرضی و دیگر مناصب شهریار عدالت پژوه را محض حقانیت ازان باز نداشت - و مجله ازین سانحه هدایت بخش آنست که لشکرخان را مستع دنیا از منهج اعدل باربره - و مصدر اعمال ناخوش گشت - و از پیغیردی در روز روشن مست بدراگه عالی ( که ملا زهشیاران هفت اقلیم است ) آمده عربده ناگی بظهور آورد - چون حقیقت حال بسامع قدسیه رسید خاتان عدالت پژوه برای هدایت او و اتفقاء دیگران او را بدُم اسپ بسته گردانیدند - و بچندین نکوهش بزندان فرستادند - و بر شهباز خان نظر تربیت اندخته مناصب لشکرخان را باو مكرمت فرمودند و ازانجا ( که مدارج تربیت شاهنشاهی سرت ) در اندک فرصتی آن مسجون اعمال خویش در دارالخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقیولان درگاه خلاصی یافت - و خدیبو عالم با آنکه موسی باران بود هر روز بمقتضای عزائم پادشاهانه کرج میفرمودند - و شکار کنان بصوب اجمیر می شتافتند روز رش باردهم امرداد ماه الهی موافق سهشنبه غرّه ربیع الاول بآن خطه دلخانی نزول اقبال فرمودند - و از فراوانی حق طلبی و حق اندیشه بطواف روضه معینیه توجّه فرموده استمداد همت نمودند - و ایزد خویش را پرستش خاص کرده نیازمندی را با سر بلندی همقرین گردانیدند مبد علی قضا و قدر چون نیک اختر را خواهند ( که دولت صوری و معنوی اورا روز افزون گردانند )

محب علی خان و مجاهد خان زیاده از دویست کس همراه نداشتند - و سلطان محمود تا دو هزار کس را سرانجام نموده فرستاده بود - بتائید ایزدی ( که کامل مهمات منسوبان این دولت ابد پیوند است) این گروه اندک بعد از گرمی هنگام پیگار نصرت یافتند - و آن شکست یافتها رفته بقلعه مذکور متخصص شدند - و این بهادران <sup>(۲)</sup> فیروزمند بمحاصره آن پرداختند - و درونیان از سطوت عظمت این دولت <sup>(۲)</sup> والا امان گرفته برآمدند - و ( چون آن قلعه به نیروی شجاعیت بهادران اخلاص مند بدرست آمد - و اسباب جمعیت منظم گشت ) کم رهت بسته متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت - از انجمله مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود ( که مدار معامله او بود) با هزار و پانصد سپاهی محب علی خان را آمده دید - و باعث صوری آن بود که بدنزادان آن دیار بیک او غایی پسر اورا بیک از خلوتیان حرم سرای سلطان محمود متمهم گردانیدند - و آن ساده لوح به تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را اخلاص درست نبود - از عرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست - و محب علی خان بطبع مال و مثال اورا از هم گذرانید - و مردم او را ( که سگ مگسان آلاش بودند ) تسلی نموده بمحاصره بکر پرداخت - و بمحض انتساب این دولت روز افزون آن قلعه مفتح گشت - چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید ۵

و چون قدرے مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از منتج اعتدال انحراف داشت چند روزه دران شهر <sup>فیض</sup> اساس توقف نمودند - و چون بیامن توجهات شاهنشاهی محت روز داد روز خرداد ششم اردی بهشت ماه الهی موافق دو شنبه بیستم ذی قعده کوس مراجعت بلند آوازه گردند - هر روز بطریق خاص طرح شکار میشد - و بروش مخصوص در نقاب مسرت آئین عبادت بجا می آمد - روزه در اثنای راه قراولان خبر چینه چند آوردند - خاطر عشرت پیرای شاهنشاهی متوجه شکار آنها شد - و هر شش چینه را آنروز بطریق شکار کهیده در دام قید در آوردند از انجمله مدن کلی بود که سرآمد چیتهای شاهنشاهی گشت - و چون رایات اقبال بحدود دیباپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه ( که این محل بجایگیر او مقرر بود ) التماس قدم عالی نمود - شهریار جهان آرای ملتمن آن پروردگار عقیدت را بموقف قبل داشته منزل لو را مزد نور و مهبط سرور گردانیدند - و او بمقتضای اخلاص خوش در آرایش جشن و افزایش پیشکش تکاپوی نمود - و از انجا ( که درستی نیست طراز عقیدت او بود - و میدانست که ضیافت بندهای معامله دان عبارت از انصست که اندک از داده اورا پیش او آورند) این بزم عشرت دلخواه

محبّ علی خان بود ) رخصت گرفته بدیدن والدۀ خود حاجی بیکم شفاقت - پیشتر از ذصل او میرزا عیسی رخت هستی بر سنته بود - و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار بود<sup>(۲)</sup> - از غفلت نظری ( که قدر نشناشی از نتائج اوست ) ڈوم بیکم را مغتنم ندانست - بلکه حاجی بیکم سلوک ناملاط کرد - بیکم آزده شد - و بد گوهران آن دیار ( که عمدۀ آنها خان بابا و مسکین تر خان باشند ) باتفاق بیکم در مقام گرفتی محمد باقی شدند - او ازین آگاهی یافته در استیصال این طایفه کوشید خان بابا و حاجی بیکم بدست افتادند - خان بابا را بگو نیستی فرستاد - و حاجی بیکم محبوس شد تا در گذشت - و ناهید بیکم بدلاوری و تدبیر ازانجا برآمده بیکر شفاقت - و سلطان محمود بکری سخنان یکجهتی در میان آورد - و گفت اگر محبّ علی خان و مجاهد خان پسر او با اندک کس باین حدود آیند من همراه میشوم - و نه مسخر اولیای دولت میشود - بیکم سخنان مدارائی دفع وقت را راست انکاشته بدرگاه والا آمد - و التماس رخصت این نام بردها نمود - چون العاج بسیار کرد رخصت یافته متوجه ته شدند \*

ناهید بیکم دختر قاسم خان کوکه است که از درستی اخلاص فدائی حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی شد - همانا که در محاربه عبید الله خان ( که دران زمان ظهور مطلب در جلوه کاه باقی بود - و بظاهر برای امرے بزرگ آینده ) زمان مساعدت نمود - حضرت فردوس مکانی بدست غذیم می درآیند - این مردانه حقیقت مند پیش آمدۀ میگوید که پادشاه مقم - این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید - باین نیزگ وفا پادشاه را ازان خطرگاه جان خلاص می ساره - چون ناسپاسان او را از هم گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال او را در ظلل عاطفت در آوردند - حاجی بیکم ( که دختر مقیم میرزا پسر میرذوالفنون است ) بهمیرزا حسن پیوست - و بعد ازان بهمیرزا عیسی و دختر او را بعواطف بزرگانه تربیت فرمودند - و محبّ علی خان میر خلیفه ( که مخلصانه آداب خدمت بجای آورد ) عقد یکانگی بستند \*

القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفی بود بهزبان رفته درین کار همراهی نمی توانم کرد - معاودت نمایند - و اگر بجده ند ( که به ته روند ) از راه جیسلمیر متوجه شوند - محبّ علی خان را حال دگر گون شد - نه روی برگشتن بود - و نه پیارای پیش شدن ( چون سعادت در نهاد شان بود - و اعتضاد چنین بزرگ تسلی بخش ) همت در تسخیر بکر و دل در محاربه با سلطان محمود بستند - و در حدود قلعه ماتیله هردو لشکر بهم پیوستند - کدام دو لشکر

( ۲ ) نسخه [ د ] شد ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] جان بابا ( ۴ ) در [ بعض نسخه ] بیهکر ( ۵ ) در [ چند نسخه ] عبدالله خان ( ۶ ) نسخه [ هی ] پسر ذوالفنون ( ۷ ) در [ اکثر نسخه ] و نه رای ( ۸ ) نسخه [ ب ] ماتهله \*

در خوابی آن تمدد نهاد این نخوتمند کوشش نمودند - و آن گل زمین را از خس و خاشاک اهل فساد باک کردند \*

### آغاز سال شازدهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی يعني سال تبر از دور دوم

درین خجسته وقت اقبال پیوای موکب بهار در رسید - و نوید بالش بطیائع و امزجه در داد  
فیوض علوی بارواح و اشباح نازه بتازه روی آورد - مزاج زمانه شکفتگی گرفت - طبیعت روزگار  
باعتدال گرائید - سحاب افضال چون دیده مشتاقان بباریدن درآمد - ینابیع احسان چون دل عارفان  
جوشیدن گرفت - سبزه بساطِ ضمیرانی گسترد - چمن با طیلسانِ ریحانی جلوه نمود - غذچهای  
زمددین رنگ گلهای بسدین فام بیرون دادند \*

ابر با برق جهانتاب رسید \* سبزه را تا بکمر آب رسید  
صرور با رایت کارس نمود \* لاله با افسر داراب رسید  
گل بداع آتش گوگرد انروخت \* آب لغزیده چوسیماب رسید

و بعد سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال ( ۹۷۸ ) نهضد  
و هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نور افزای زمین و زمان پرتو مسحات ببرج حمل انداخته  
جهان را چون باطن عشرت گزین شاهنشاهی طراوت بخشید - و جریملک چون اخلاق طیبه گئی خدیو  
عط آئین گشت - و آغاز سال شازدهم الهی از جلوس ابد پیوند ( يعني سال تبر از دور دوم )  
شد - و در اوائل این سال بهجت افزا ظاهر پتن مخیم سرادقات اقبال گشت - و خدیو خدا پرست  
باگین بزرگان بروضه قدسیه شیخ فرید و زرده سعادت فرموده استمداد همت نمودند - و بمنسویان آن مبارز  
نفس امارة و ساکنان آن حواشی فنون افضال و احسان بتقدیم آمد - و چند روز برای اضافات  
صوری و معنوی و استفاضات ظاهري و باطنی در ساحت این قصبه فیض بخش معدلت آرای  
بودند - و از اموره ( که درینلا موجب انساط خاطر مقدس شد ) دیدن شکار ماهی ست  
که ماهی گیران آنحدود از تیز دستی با آب فرو شد - و بدست دامن گرفته - و از آهن سیخچها  
ترنیب داده بودند که آنرا بخطا بماهی زد - و از آب بو آرد سے \*

و از سوانح رخصت گرفتن محبّ علی خان میر خلیفه بتسبیح نهاده است بسعی ناهید بیگم  
و شرح این برسم اختصار آنست که پیشتر ازین عفت قباب ناهید بیگم ( که در حاله عقد

( ۲ ) در [ چند نسخه ] سحائب ( ۲ ) نسخه [ بده ] جوف ( ۱۴ ) در [ چند نسخه ] دهن ( ۵ ) نسخه [ ی ] اجماله

و در بی آن می شناختند - چنانچه سیزده گورخر را آنروز شکل فرمودند - در هر مرتبه ( که پیش شکار میشد ) دیگران دورتر میشدند - درین هنگام عطش بر مراجح مقدس غالب آمد - از آب نشان پدید نبود - چون پیش از عزیمت نخچیر اینکنی داشتند فردیکان شکار حضرت را قریب خیال کرد - از ملاحظه صیدگاه تدم از چایگاه خود برند افتادند - و خدیو جهان چندین کرده راه آمد - بار یافتهای حضور هرچند تکابو می نمودند نه از آبداران خاصه شاهنشاهی خبر می یافتند - و نه از آب نشان - غریب حالت پدید آمد - و متعف تشنجی بجای رسید که ذات مقدس را پاری گفتار نماند - و در چنین هنگام ( که زهر مخلصان آب میشد ) راه نمایان بارگاه تقدس آبداران خاصه را در بیابان بسرد بی رهنمونی کردند - و سپاس ایزدی بتقدیم رسید - و دل مخلصان بنشاط آمد - و همانا که پیغام الهی بزبان حال حاضر نشان خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب ذات مقدس گشته پاسبانی خویش بهتر ازین نمایند که آن در معنی نگاهبانی عموم خلق بلکه سپاس نعم ایزدی و محافظت مطابای الهی است ۵

نخستین فطرت پسین شمار توئی خویشن را بباری مدار

<sup>(۱)</sup> داز سوانح آنکه قبول خان را جلال زمیندار بهبیه از روی بدظینقی از هم گذرا نید - او بفروع شمشیر متصرف آن ناحیت را ایل ساخته بود - و این زمیندار از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه و نمود - و آن تُرک ماده لوح ( به آنکه نکایت لرف در معامله او نماید - و تقریب دور از خطوط پیشانی او کند ) بمجرد حرفهای زلاندو بیگانهای آشنا رو از راه رفت - و بصلاح دید آن زمیندار سپاهیان او بجهات دور رفتند - و یادگار حسین پسر او بحدود نوشده رفت - هرچند دور بینان راست بین گفتند ( که همه مردم را از خود جدا نباید کرد ) چون امری مقدر بود سودمند نیامد - پسر او را از راه گردیت از نوشده به تنگانی برد - و مخالفان سرتنگی گرفته بسیار از مردم را عرضه تلف گردانیدند - و پادگار حسین زخمی در حساب مردها افتاد - زمیندار مهریانی کرد او را در حمایت خود پرورش داد - و همان زمان ( که آن مردم درین بلایه گرفتار شدند ) جلال مذکور بر سر قبول خان آمد - و او ( از شجاعته که داشت - و تدبیره که نبود ) کثر غنیم و قلت خویش را منظور نداشتند روز رام بیست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهار شنبه پنجم رمضان از جان خود برآمد - و مردانه نمودند - و چون این معفی بمقابل عرض مقدس رسید بخان جهان منشور والا عز اصحاب یافت که هست در استیصال آن بد نهادلن گماشته فوجی از بهادران کاردان نبرد دوست تعیین نماید - بموجب حکم معلقی پیکار گزینان چابکدست با آن ناحیت شناخته

(۲) در [ چند نسخه ] نهود (۳) در [ اکثر نسخه ] شناختند .

علطفت خسروانی اختصاص داشت) باین خدمت رخصت یافت - و در هنگام مراجعت این جانب راجه این کار را با جام رساند ناصیه سای عتبه دولت گشت - و آن قدسیّه نیک‌اختر در حرم سرای عزت<sup>(۲)</sup> افتخار دایمی پذیرفت - و چون خاطر جهان آرای خدیو<sup>(۳)</sup> معدلت ازین حدود فراهم آمد از فرط ایزد شناسی و اخفاک جمال جهان آرای خودش عزیمت زیارت روضه فیض بخش شیخ فرید شکرگنج (که در پنجه پنجاب است) مصمم شد - صادق خان و بیگ نورین خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودند این حدود نموده با آن صوب نهضت فرمودند ◎

### ذکر مجمله از احوال حضرت شیخ فرید شکرگنج قدس سره

شیخ از مرتاضان روزگار و از ممتازان سرشکن نفس امارة بود - گویند از اولاد فرخ شاه کابلی است که اورا شاه کابل گفته است - در زمان خان بزرگ و قاآن والا چنگیز خان یکی از اجداد ایشان قافی شعیب نام بلاهور آمد - و در قصبه قصور اقامست کرد - و سلطان ملین<sup>(۴)</sup> مقدم ایشان را گرامی داشته احترام نمود - شیخ بملقان شناخته علوم متعارفه دیارهند اشغال داشت - خواجه قطب الدین اوشی خلیفه خواجه معین الدین را (که از کتابت بمکتب و از نقش بنقاش روی آورده بود) گذر برو افتاد - و نصائح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و نیایش معارف حقیقی فرموده رو براه ساختند - شعله طلب افروخته و زبانه شوق افراخته گشت - دست از همه بار داشته دل در ملزمت خواجه بست - از میامن اخلاص و دوام خدمت مظہر شرائف کرامات و موره خوارق عادات شد - و خدیو خداشناسان (بظاهر نشاط شکار در سر - و بباطن شرق خداشناسی در دل) متوجه مقصد شدند ◎

در اثنای راه در حدود تلوندی رای علاء الدین نزدیک دریای ستلچ (که آنرا دران سوزمین هرهاری نامند) سانجه عبرت بخش روی داد - و مجمله ازان قصه آنست که قراولان خبر گله گورخر آوردند - شهریار هیر شکار با سه چهاره از شکاریان خاص متوجه صید انکنی شدند - چون آن صحرا نزدیک رسید پیاده شده توجّه فرمودند - و بخطا در اول بار یک گورخر را زدند - از صدمه صیت بندوق آن گله رمیده بدر دست شناخت - آن جهان پهلوان الٰهی بندوق در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحراى تفسیده ریگین گرم رنگ شدند - و باقدام همت در اندگ فرصت آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را با آن گله رسانیدند - و یکیک را به بندوق از هم میگذرانیدند

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) نسخه [ب] دولت (۴) نسخه [ای] نوری (۵) در نسخه  
[ج] [۵] این عنوان نیست (۶) در [بعضی نسخه] ملبن (۷) نسخه [ه] [تفصیل] ◎

چون موکب معلّی شاهنشاهی نظام بخش و معاذلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران این عجیب بفرق ادب شفافته بمسجد درگاه مقدس سربلندی یافتند - ازان جمله چند رسین پسر مالدیو (که از اعاظم زمینداران هندوستان است) باین دولت والا رسیده موره الطاف خسروانی کشت - و رای کلیان مل رای بیکانیر با پسر خود رای را منگ نیز از سعادتمندی که داشت ادراگ است این عطیه کبری نمود - و در ظلال عاطفت شاهنشاهی آسودگی و بزرگی یافت - و از بختوری بوسیله بار یانهای سخن معروض داشت که نظر بر عموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدتمندی خوبیش آزو آنست که صبیه برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای پادشاهی گردید - خدیب سلطنت برای انبعاط خاطر او و اطمینان گوش انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوستند - و آن هودج نشین عقت را بآنین بزرگان بسرادقات عصمت درآوردند \*

و از سوانح محتر افز آنکه باز بهادر بتارک اقبال شفافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید - و بتوجهات شاهنشاهی از گردآوری ادب ابار برآمد «پرتو سعادت یافت - بلکه او را ولادت تازه روی نمود - آزان باز که از مالو برآمد (چون روی از اقبال برافته بود) آبروی او ریخته آمد و عمره نز بدر شد - اول پیش بهرجی زمیندار بکانه رفت - و ازانجا پیش چنگیزخان شد بعد ازان بشیر خان فولادی ترسیل جمعت - و از پیش او بنظام الملک دکنی روی امید آورد و از همچنان خسروان زده برانا پناه برد - (چون سرگردانی و خاکساری این خسرو آلد باده دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید) عاطفت ذاتی بران داشت که یکی از ملتمدان عتبه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند - بنا بران حسن خان خزانچی باین خدمت مامور شد - و بنوید عاطف پادشاهی آمیدوار ساخته بدرگاه مقدس آورد - و محفوظ اندواع مراحم خسروانی گشت \*

و از سوانح آنکه یکی از بار یانهای محفوظ مقدس بعوقب عرق همایون رسانید که راول هر رای بزرگ جیسلمیور غایبانه نطاق ارادت بر میان جان بسته خواهش آن دارد که دختر او (که پرده لشین عقت است) در سلک خدمت گریان مشکوی اقبال سربلندی یابد - و (چون خود بواسطه موانع سعادت حضور را احراز نمی تواند نمود) خاطر عقیدت پیوند او آن میخواهد که یکی از منظوران بارگاه معلّی رخصت یابد - تا آن دیار رسیده او را بنوید توجّه و التفات کامروانی دولت گرداند - و آن خلوت گرین عصمت را بآنین بزرگی بدولت سرای تقدیس آورد - فرهنگ افزای اورنگ نشین را (از انجا که کامروانی حاجتمندان و گرگشائی بسته کاران خوی و عادت است) این ملتمس بدرجّه قبول رسید - و راجه بهگونت داس (که از ثابت قدمان بزم عقیدت بمزید

(۲) نسخه [و] بهجو (۲) در [چند نسخه] جلیلی \*

که در آئینه خیال مهندسان جادو کار تمثال آن صورت نتواند بست - و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح اساس این عمارت شرف بجهت مصلحت ملک و نیت معدلت و دریافت حقائی<sup>(۲)</sup> احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان و برآوردن مستعدان و معموری عالم (که خلاصه عبادات نشانه تعلق است) سیر و شکار را پردازه این کار ساخته روزگار بیست و یکم آبان ماه الهی موافق<sup>(۳)</sup> جمعه چهارم جمادی الآخری بدولت و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور گشته - و روز<sup>(۴)</sup> اردی بهشت سیوم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه شاردهم جمادی الآخری عرصه شهر ناگور را مخیّم اجال ساخته - و خان کلان حاکم آن ناحیت مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوارم خدمت و مراسم ضیافت پرداخت - و آنحضرت فوازش فرموده منزل او را به بورود مقدس سرپلندی دادند - و گنجینه مبارات دایمی در دامن آزوی او نهادند

و در همان روز نظر دریاگشای حضرت شاهنشاهی بر کولا به افتاد - بعض از اعیان شهر (که بدولت استقبال برآمده بودند) وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر بسه کولا ب باز بسته است - یعنی کیدانی نام دارد - و دیگرے شمس تلاو - و این بکوکر تلاو مشهور است و چون بمرور آیام اکثر بخاک انباشته شد در هنگام کمی آب بعیاره از اهل شهر مساکن خود گذاشته باطراف میورند - بنا بر عموم شفقت حکم مقدس بر حفر کوکر تلاو (که در اصل فسح<sup>(۵)</sup> تمام داشت) شرف نفاذ یافت - بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانی دولت پیوند مساحت آن فرموده باصراء و سایر ملزمان درگاه قسمت نمودند - و دانشوران جد آور با هتمام این کار تعین شدند و بدرا تووجه خاطر دریا مقاطر آن چشم سراب دریائی شد که اردی عظیم را سیراب تواند کرد و آن منبع عذب را شکر تلاو نام نهادند - و وجه تسمیه اول آنست که کوکر بزبان هندی سگ است و این حوض را باو نسبت کنند - و سرگذشت او چنین گویند که موداگرے از تنگی معیشت آن سگ را (که پیکر هوش بود) پیش یکی از دولتمندان گرو گذاشته قدم بغیرت نهاد تا بتکاپوی همت اسباب به روزی آمده و ابواب روزی گشاده گردد - فرمانه دراز بران گذشت - روزی آن سگ از مردمی که داشت بر سر راه رفت - و از اتفاقاتی حسنہ آنکه آن تاجر کامیاب نبوت گشته بدان سر زمین رسیده بود - آن سگ آکاهی یافته به کنان در قدم صاحب خود آمد - و از غایتی شوق جانشانی نمود - و بحقیقت و فنا مشهور آفاق گشت - و آن سوداگر از حقیقت مندی دران زمین حرفی اساس نهاده با آن منسوب گردانید ◎

(۲) در [ اکثر نسخه ] طرح و اساس (۲) نسخه [ د ] مغلوبان (۱۴) نسخه [ چ ۵ ] عرصه ناگور را

(۳) نسخه [ ۱ ] مساحت آن پیموده (۶) در [ چند نسخه ] دریاچه شد ◎

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه درین ایام منعم خان خانخانان از جونپور  
بطریق ایلغار دولت آستان بوس دریافت - و بلوازم عبودیت پرداخت .

### نہضت موكب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال مائز

[ چون در اواخر ایام بهار ( که هنوز رائج ریاحین در گردیان روزگار پیچیده بود - و نسائم  
بساتین ازدامان سپهر آرخته ) گلبن نواز سرابستان سلطنت شکفت - و سر بُنی تازه از بهارستان  
خلافت بردمید ] بجهت اتمام مراسم هنر گذاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه خواجه  
معین الدین ( قدس سرّه ) مضم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد - و روز آبان دهم مهر ماه الهی موافق  
شبیه بیصت و دوم ربیع الثاني بعزم دریافت این کرامت نہضت مركب معلی روی نمود  
و مرضع مند هاکر مخیم اقبال شد - و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات دیار شرقی  
رخصت یافت - و خدیو معلوی ازان منزل تا اچمیر کامیاب بدائی نشاط خصوصاً عشرت پدرای شکار  
بوده منزل بمنزل بوادی و مراحل بقدم شوق طی میفرمودند - چون عره اجمیر بظل چتر اقبال  
شاهنشاهی نور پذیر شد روزے چند آداب زیارت بتقدیم رسانیده معتکفان آن حواشی و منتصبان  
آن دیار را بجلائل ادرار و انعام توانگر ساختند - و صلای افضل چنان عام شد که هیچ فرد  
ازین سیاط احسان محروم نماند .

و در همین ایام سعادت انتظام حکم رفعت اساس بائیاد و احداث حصار شهر اجمیر از مکمن  
الهام شرف ارتفاع یافت - بنایان کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود  
در آوردند - و در ساعت مسعود ( که ثبات کار را شایسته باشد ) آن عمارت والا را از سنگ و چونه  
بنیاد نهادند - و تمام منازل و مساقن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصت کار بسیار  
پیش برده مورد آفرین شاهنشاهی گشتند - و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلك اساس ابداع  
یافت - و بهترخی و فیروزی در عرض سه سال جمیع عمارت قلعه و منازل شاهنشاهی صورت  
اتمام یافت - و در سال آینده ( که درین شهر نزول اجلال فرمودند ) آن منازل رفعت پیوند  
بورده مقدس شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد - و همچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان  
دولت و ارکان خلافت و سایر ملتزمان رکاب نصرت اعتماد بقدر انداده و دستگاه منازل و بساتین  
ساختند - و از میامن قدوم اشرف در فرصنے قلیل چنان شهرے عظیم صورت نمود پیدا کرد

## زاںچہ دیگر بطرز دیگر

خانہ دوم	خانہ اول	خانہ دوازدھم
جدی	قوس	عقرب
خانہ سیوم مشتری		خانہ یازدھم میزان
ذنب دلو		
خانہ چہارم حوت		خانہ دھم زحل
		سنبلہ
خانہ پنجم حمل	خانہ هفتم زهرہ شمس عطارد	خانہ نهم مریخ
خانہ ششم نور	جوزا	اسد
		خانہ هشتم قمر سلطان

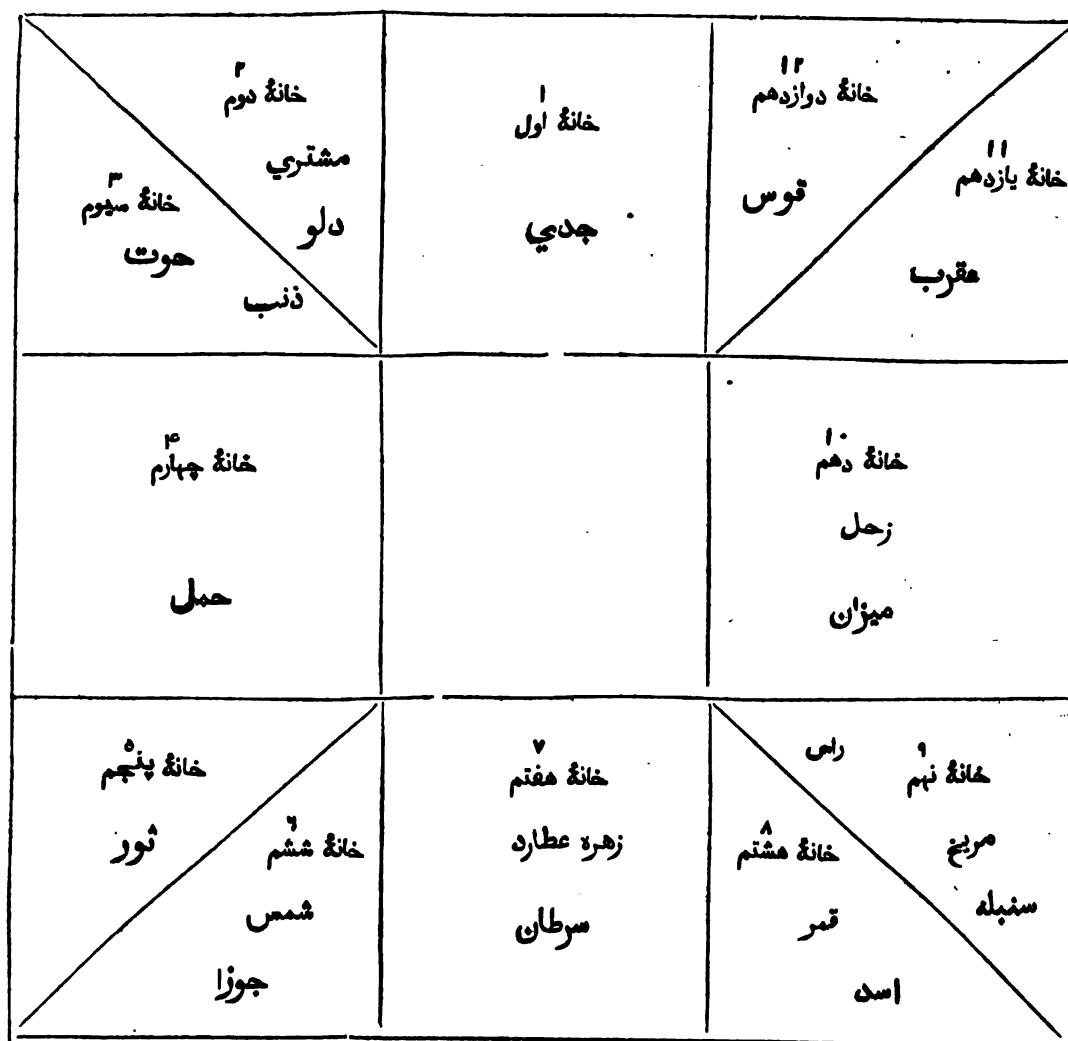
( ۲ ) نسخہ [ ۵ ] زاںچہ طالع بطور اہل هند ۔

(سنه ۹۷۸)

[۳۵۴]

(سال پانزدهم)

## زاچه طالع شاهزاده شاه مراد بطور یونانیان



و بر چهار رکن عالم و شش جهت کون اشعة این معنی تاثت که ایزد بیچون شاهنشاه ممالک بختیاری را بجمعیع سعادات و صنوف عطیات شرف اختصاص بخشید که هیچ فردے از اندر ایم<sup>(۱)</sup> اکمل سلطانین را در خواص اطوار و اوضاع از غور<sup>(۲)</sup> در حقائق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خداشناسی رتبه مشارکت و حد مشابهت نیست - از آنجمله درین سال خجسته بعد از گذشت پنجاه و دو پل از شب آسمان بیست و هفتم خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت هلالی مطابق بیست و نهم خرداد ماه سال (۱۴۹۲) چهارصد و نود و دو جلالی ملکی مصادق هفدهم آبان ماه سال (۹۳۹) نهصد و سی و نه قدیمی یزد جردنی مرابط هشتم حزیران سال (۱۸۸۱) یکهزار و هشتاد و هشتاد و یک رومی بطایع جدی بطوز حکمای یونان و قوس بطور دافایان هند فرزندے فرخنده اختیر نورگستر (که انوار بخت بلندی از لوحه پیشانی او هویدا بود) در منازل اقبال و روی جوار گرامی ولایت انتباہ شیخ سلیم در فتحپور شرف ولادت یافت - و گله تازه از بهارستان خلافت شکفت - و در ساعت سعادتپرتو نام نامع آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد بر صحیفه دولت منبت شد - و بشادمانی طلوع این کوکب اقبال جشننای عالی (که در آئینه خیال روزگار صورتمند نیابد) ترتیب یافت - و به نشاط عالم ملای عام در دادند - و بنقد مراد دامن ایام گراندیار ساختند \*

ازین عشت که دران را زسرشد \* طرب را روز بازاره دگر شد  
 بهار آمد بعشرت پای کوبان \* زبادِ صحگاهی جای رویان  
 بیفزوی آسمان را سور بر سور \* جهان زد سکنه نور علی نور  
 صبا بهر مبارکباد بر خاست \* که از جیب سمن شمشاد بر خاست  
 بهار شادمانی آبرو بانت \* که آب از چشمہ سار آزو یافت  
 امل از هفت دریا آب میخورد \* که قفل گنج گوهر تاب میخورد  
 زعطرافشان که هوش از دست میشد \* طرب میجست و عشرت میشد  
 سخن آفرینان نکته سنجه در تهنیت و تاریخ این مولود مسعود نظمهای دلکش گفته مورد هلات گشتند - و زایجه سعادت ارقام طلوع این اختیر اقبال برس یونانی و هندی رقم پذیر میگردد \*

(۱) در [اکثر نسخه] کمل (۳) نسخه [ج ۵] از غرر در حقائق - و در [چند نسخه] از غرر و در حقائق

(۲) در [بعض نسخه] نیست \*

است) توجه فرموده عبرت بدیر گشتند - و برخاکنشینان آن اطلاع زرفشانی کردند - و ازالجا بزیارت مرقد<sup>(۱)</sup> معطر<sup>(۲)</sup> حضرت جهانگرانی جنت آشیانی (که قبله‌گاه ارواح و اشباح پاکان است) عنان<sup>(۳)</sup> توجه تافته استفاده انوار ملک و ملکوت نمودند - و از همان منظر قدسی عزیمت دارالخلافة آگر نموده از دریای جون عبور دولت فرمودند - و ساحت قریات و قصبات آنروی آب جولانگاه مركب معلق شد - و چندین مرتبه دران راه نشاط پیرای در مهتاب شکار آهو فرمودند - و بهزاران شرق و انبساط قطع منازل میشد - تا آنکه روز باد بیست و دوم اردیبهشت ماه الهی موافق روز سدهشنه بیست و ششم ذیقعده دارالخلافه آگر مورد سریر اقبال گشت - و اهل شهر بظلال دولت بساط عشرت گسترند - و در مقتمع این سال فرخند آثار شجاعت خان (که از اعاظم امراء بشراحت قرب اختصاص داشت) وسائل دولت انگیخته داعیه ضیافت شاهنشاهی نمود و باین طریق طلبکار آئین بزرگی شده پایه اعتبار خود افزود - و چون آمنیت او بممایع اجلال رسید (از انجا که بند نوازی و کامپنخی سجیّه علیه شاهنشاهی است) قبول مصوّل فرموده در زمان مسعود منزل او را مطرح انوار اقبال ساختند - و او سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در آداب انجمن آرائی نهایت اهتمام نمود - و از فرط عقیدت و اخلاص چشم دلپذیر ترتیب داد - و آنحضرت یک شب و یک روز دران مجلس بهار آئین بعيش و عشرت صوری و معنوی کام سلطان بودند و به بخشش و نوازش پرداختند ۵

### ولادت سعادت‌افزای واسطه عقد دولت و رابطه

#### سلک اقبال شاهزاده شاه مراد

از انجا (که آبای علوی و آمهات سفلي در کامروانی حضرت شاهنشاهی اند) در هر باره گلے قازه از چمن اقبال می‌شکفت - و در هر دوره اختر سعادت‌گستر از افق خلانت طلوع میکند چون شهنشاه مفضل (که ابوالآبای دولت و اقبال است) خواهش فرزندان رفعت‌پیوند داشت ایزد بیچورون در این عطیه را گشوده راقت خاص بظهور آوردن گرفت - و توائر و توالی این نعمت روز افزون (که اعظم عطیات آسمانی است) بهجت پیرای باطن اقدس شد - و تازه بتازه اعتضاده قوی و استظهار عالی (که معین سلطنت و ظهیر خلانت تواند بود) از منظر قدس ارتفاع فرمود

(۱) نسخه [۵] عشرت (۲) نسخه [۶] مظہر (۳) نسخه [۷] ب ه امرا بود و بشراحت قرب (۴) نسخه

[۵] سلطان شاه مراد ۶

و استکشافِ احوالِ نفس‌الامر گماشته ثقافت و عدول را بران داشتند که از قرارِ واقع تحقیق نموده بعض اشرف رسانند - بعد از پیروی بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی نداشت - بنابران تولیدت آن محل مقدس بشیخ محمد بنخاری ( که از اکابر سادات هندوستان بدانش و عقیدت ممتاز بود ) تفویض فرمودند - و در تنسيقي مناظم بقعة متبرکه و تربیج مائز مراعات آینده و رونده اهتمام تمام فرموده عمارت عالی بنا از مسجد و خانقاہ دران حواشی طرح انداخته اساس عبادت نهادند - وبالجمله بعد از فراغ خاطر از مستودعات ندور قدم عزیمت در مسالک مراجعت نهاده بعزم طوف مراقد اولیای دهلي رایت نهضت افراختند - و عنان توجه بصوب آن دارالملک معطوف گردانیدند - و در اسفند ارمذ ماه الهي موافق رمضان این سال ظاهر دهلي مخیم سرادقات اردوی عالي گردید - و چند روز دران خطه دلکشا بزيارت اوليا و داد و دهش شغل فرموده مسرت پیرای خاطر خوش و بیگانه شدند \*

### آغاز سال پانزدهم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

#### يعني سال خرداد از دور دوم

درین هنکام فيض ارتسام ( که موکب مقدس شاهنشاهي در عرصه دهلي استفاضه انوار غيبي و استغفاره فيوض سماوي ميفمود ) بهار جانپور در رسيد - و نوروز فيض‌گستره پرده از چهره برانداخت - اعتدال‌ها روح تازه بکالبد خاک در دميد - قرّت ناميه نورسیدگان عالم نباتات را بیالش درآورد - باد صحاباهي چون دم روش ضمیران هدایت اثر بگره گشائی دلها جنبید - ابر بهاري چون سینه دریا دلی و لا گوهر بترشی فيض علوي غبار ساحت جانها فرو نشاند \* \* شعر \*

کدام گل بشکفت و چه مرغ ناله کشید \* که جان پچشم دريد و نظر بگوش آمد  
اسیر نشأه مرغم که در نظاره گل \* دمے زهوش برفت و دمے بهوش آمد  
معاشران چمن را چه جاي پيغام است \* که با هزار زيان وقت در خروش آمد

و با توار سعادت بعد از انقضايی دو ساعت و بیست و سه دقیقه از روز شنبه سیوم شوال ( ۹۷۷ ) نهضه و هفتاد و هفتم سلطان جهان آرای خادر ظل تحويل بر برج حمل انداخت - و سال پانزدهم الهي از مبداي جلوس شاهنشاهي ( که سال خرداد است از دور دوم ) آغاز شد - و اقبال را روز بازار دیگر بتازگي نمودار گشت - و درین عنفوان بهار بجهت تقدیم حق‌گذاري و ادائی سپاسداری بتفرج و نظاره منازل و مبانیه ( که در سوالف ازمنه اساس نهاده فرمانروایان خير اندیش

متبرکه خواجه معین الدین چشتی ( که از مقربان درگاه الهی اند ) رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسانند - و مقرب بود در رجب ( که ماه عرس گرامی ایشان است ) این نیت از مکام قوت ب فعل آید - و ( چون آنچنان گوهر شسبتاب در خلافت ساحل آمد ) ایغای نظر از شرائط حق گذاری و دعا بهم از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازده ماه شعبان از دارالخلافه آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمانی و بیابان نورده نهادند - و بادیه شوق را روزی ده دوازده کروه کم و زیاده قطع میفرمودند ۰

تفصیل منازل قدسیه شاهنشاهی باین تنسیق و ترتیب بود - از هزارالخانه آگره ( که کوچ رایات اقبال شد ) در ساحت موضع مندھاکر نزول اجلال فرمودند - و ازانجا به نفعه اتفاق منزل افتاد - و ازانجا از خانواده گذشته فردیک بجهونه مضرب خیام اقبال گشت - و ازانجا بمنزل (۱) کروه نزول رایات دولت شد - و ازانجا بقصبه پشاور ورود موکب جلال روی نمود - و ازانجا بمنزل تولد فرود آمدند - و ازانجا موضع کلاری محل اردوی معلی گشت - و ازانجا به کهارندی اتفاق نزول افتاد - و ازانجا بدیسه آمدند - و ازانجا از هنس محل گذشته فردیک پهلو محل مهیط رایات اجلال شد - و ازانجا سانگانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده فردیک نیوته نزول دولت شد - و ازانجا بموضع جهاگ فردیک معزآباد عساکر غیروزی مائن آسایش گردید - و ازانجا ساکنون مخیم سرادقات اقبال شد - و ازانجا بموضع کجیل درود موکب اقبال گشت - و ازانجا بیقوع قدسیه خواجه ( که در اجمیر واقع است ) توجہ فرموده هم از گرد راه بمرقد مذور رسیدند و هم جبین اخلاص بران سرزمین آسمانی رفعت رسانیده استعداد همت فرمودند - و روزی چند دران مقام کرامت شرائف اوقاف را بعثات و مبارکه معمور داشته بفیض تیقظ و انتباه مقترن بودند - و زمرة عاکفان زوابایی مرقد اطهر را بصلات و ادرازات بهرمه مذکور میگردانیدند - و [ چون همواره در اوقات تقسیم ندورات ( که مبلغ دافر بود ) جمع ( که دعوه فرزندی خواجه داشتند و عهده تولیت باشان مفوض بود - و ریاست این طایفه شیخ حسین داشت ) تمام زرهای ندر را منصرف میگشتند ] میان او و مجاوران آن رفیع مقام مفاتشه و نزاع بهم رسید - و منجر با آن شد که مشائیخ مزار را ( که منتصدی تولیت رضه و اوقاف بودند ) در دعوه فرزندی تکذیب کردند - و این گفت و شنید مدتی در میان بود - و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق حق

(۲) در [ چند نسخه ] فردیک به بجهونه (۳) در [ بعض نسخه ] کرد هه . و در [ بعض ] گدهه (۴) نسخه [ ج ] پشاور - و نسخه [ ای ] پشاور (۵) نسخه [ ابی ] کلاری (۶) نسخه [ ه ] ازانجا کهارندی (۷) در [ چند نسخه ] بیکانیر (۸) در [ چند نسخه ] کجیل . و در [ بعض ] کجیل (۹) نسخه [ د ] سالکان ۰

بعنادتِ حقیقی اشغال میفرمایند - از انجمله بشکار چیته بیشتر خاطر اقدس توجّه دارد - و بجهت صید کردن او اودیها ترتیب یافت - و روش چنان بود که (چون خبر افتادن چیته در اودی میرسید) در ساعت برگانگوں با سرعت سوار شده با آن سرمنزل شوق میرسیدند - و با آنین مناسب چیته را ازان مفاک برآورده بماهربن این فن می‌سپردند - درینوا ببساط نشاط خبر رسانیدند که اودینه (که در حدود گوالیار است) چینه زیردست دران انتاهه - روز اورمزد غرّه آذر ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الآخری پرسمند دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز نکشیدند - و بر سر چاه اودی رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم درینوا خبر رسید که در حرم‌سوانی مقدس دختره والا گوهر خجسته اختر روز دیباذر هشتم آذر ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الآخری از بارگاه کمون بفرزهت سرای ظهر آمد نام آن خجسته ورد را خاتم نهاده مسرّتها و شادیها فرمودند - آمید که آثار سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیبو عالم گردد - و بعد از چند روز (که انبساط شکار فرموده نشاط پیرای خواص و عوام شدند) رایت معاوتد بمحتقر سلطنت افراشتند - چون موکب مقدس بحوالی دارالخلافه آگه رسید بعرض اقدس رسانیدند - که دیو سلطان پسر دربار خان (که چون دیو و دد بخونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود - و همواره موره شرارت و فساد گشته بنصیحت و تدبیب صلاح پذیر نمی‌شد) در حدود قبر پدر خود (که میر رایات عالی بود) مسلح و مکمل در کمین نشسته اندیشه تباء در سرداره - بموجب حکم جهان مطاع در همان نواحی گرفتار ساخته بجمیل پنوار سپردند - و در محبس بعدم خانه شناقت - و عالیان از شر او نجات یافتد و بساعت مسعود دارالخلافه آگه موره نزول مقدس گشت - و اورنگ آرای جهان صورت و معنی بداد و دهش اشغال نموده در لوازم جهانبانی و آداب جهانداری اهتمام فرمودند <sup>(۲)</sup>

### توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پیاده از دارالخلافه با جمیر - و کامیاب شدن آن شہسوار عرصہ اقبال بطلب صوری و معنوی

چون شعاع اقدس پادشاهی استمداد همت از بزرگان است دران هنگام (که جویای فرزند ارجمند بودند) معامله با ایزد خود رفته بود که (چون این امنیت بحصول انجامد) از ابواب شکر عملی (که بنفس مقدس متعلق شود) آن بوده باشد که از دارالخلافه آگه پیاده بزیارت روضه

(۱) در [چند نسخه] گینی مطاع - و نسخه [ز] بموجب حکم مطاع (۲) نسخه [د] از شرارت او.

(۲) در [بعض نسخه] مشغول بوده \*

(سل چهاردهم)

مطابق این عطیه دولت بخش گردانید - و خواجه حسین مردی قصیده بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی انتظام تاریخ جلوس شاهنشاهی است - و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت - و با وجود التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودت نبود - بدینه چند ازان نوشته آمد \*

٩٧٧

٩٦٣

\* شعر \*

للہ الحمد از بی جا و جلال شهر بار ۰ گوهر مجد از محیط عدل آمد در کفار  
طایرس از آشیان جا و جود آمد فرود ۰ کوکب از اوچ عز و ناز گردید آشکار  
گلبن این گونه نعمونه بر دیر چمن ۰ اللہ زین گونه نگشود از میان لاله زار  
شاد شد دلها که بازار آسمان عدل وداد ۰ باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار  
آن هلال برج قدر و جود و جاه آمد بروان ۰ وان نهال آرزی جان شاه آمد ببار  
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا ۰ شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار  
عادل کامل محمد اکبر هاصل قران ۰ پادشاه نامدار کام جوی و کامگار  
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدھر ۰ عادل اعلیٰ عاقل بیعدیل روزگار  
سایه لطف الله آن لایق تاج و نگین ۰ پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار  
 مجلس دیرا سماء چارمین دان عود سوز ۰ موکب دیرا سماسک رامح آمد نیزه دار  
نیز برج وجودی گوهر دریای جود ۰ از هوای اوچ دلها شاه بازار و جان شکار  
پادشاما سلک لولوی نفیس آورده ام ۰ هدیه کان گرامی باز جویان گوشدار  
کس نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی ۰ هر که آرد گوبیا چیز که دارد گو بیار  
مصراع اول زوی سال جلوس پادشاه ۰ از دویم مولود نور دیده عالم برآر  
تا بود باقی حساب روزهای ماه سال ۰ وان حساب از سال و ماه و روز بوران پایدار  
شاه ما پاینده باد و بقی آن شهزاده هم ۰ روزهای بیحساب و سالهای بیشمار  
و از سوانح بهجت افزا توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است - گیتی خدابو  
همواره در مدارج مختلف و مشارب متنوع اگرچه بظاهر مسرت پیرای خاطر اقدس خود می باشدند  
لیکن بباطن پرستش ایزد را اسباب سرانجام می فرمایند - هم عیار گوهر مردم گرفته می شود - و هم  
خبایای ملک منکشف می گردد - و بجهت این نیت (شکار را وسیله چندین شناسائی ساخته )

(۲) در همین رسم خط تاریخ می برواید - اما املای صحیح بوقت اضافت چنین است (اعلیٰ) (۳)  
لین چنین رسم خط مساعدتی تاریخ می کند - اگرچه خلاف اختیار جمهور است (۴) لزین مصراع (۹۷۸) هراید - و در عمارت زیارتی یا کمیع بک یا دو جایز است نه در وفیات \*

## زایچه طالع مسعود بروش اهل هند

خانه دوم قرب خانه سیوم مشتری قوس	خانه اول میزان	خانه دوازدهم راس زحل سنبله شمس عطارد اسد
خانه چهارم جدی		خانه دهم زهره صریح سرطان
خانه پنجم دلو خانه ششم حوت ذنب	خانه هفتم قمر حمل	خانه نهم جوزا خانه هشتم ثور

و در تهذیت این عیش ابدی شعر اقصائی پرداخته ملات بزرگ یافتنند - یکی از دانشمندان <sup>۹۷۷</sup> \*

\* در شهوار لجه اکبر \* تاریخ این ولادت میمنت ابتسام یافت - و شخصی از فضلا (دری برج شاهنشاهی) را موافق این لایحه بهجت بخش اندیشید - و عزیزی (گوهر درج اکبر شاهی) را

- (۱) در [اکثر نسخه] زایچه دیگر بطری دیگر (۲) نسخه [ج ۵] انسام - و در [اکثر نسخه] انسام (۳) در [جملگی نسخه] چنین است - اما سنه ۹۷۷ (که مطلوب است) ازان نمی بروید - غالباً از کتاب محفوظ آنجلات راه یافته است - کاش چنین بودے (نوماه برج شہنشہی) تا تاریخ صحیح برآمدے
- (۴) نسخه [اب ح طی] زایچه \*

(سنه ۹۷۷)

[۳۴۶]

(سل چهاردهم)

و دانایان صداقت تنجیم (قوای آبای علوی و مواد امہات سفلی بروجه احتیاط ارتباط داده) زایچه طالع همایون بهوقف عرض مقدس رسانیدند - و (چون درمیان منجمان یونان و هندوستان بقدر اختلاف در اصول و فروع نجوم واقع است) بهردو روش زایچه سعادت امتزاج را رقم زده کلک سخن آرا می سازد - اگر وقت وفا کند و روزگار مهلت دهد و خاطر همچنان گرم نشأ تعقی باشد بفرمان مقدس شاهنشاهی و بقوت در بانت خود از سرنو استخراج زایچه مذکور نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام این دیباچه سعادت را سال بسال مرقوم سازد - تا دستورالعمل زایچه نویسان روزگار شود - و اکنون [که بفرض وقت واجب نظرت (که خدمت حضرت شاهنشاهی است) (با آنکه شباروزی اوقات خود مصروف آن دارد) چنانچه دل میخواهد نمی تواند پرداخت] کجا فرصت آنست که بمشاغل دیگر پردازد - و چون زایچه (که مولانا چاند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است) اعتماد را شایسته تر بود او را پیشتر ایراد نمود \*

### زایچه طالع مسعود بطور اهل یونان

خانه دوم عقرب قوس خانه سیوم	خانه اول زحل میزان	خانه دوازدهم شمی عطاره سنبله راس خانه یازدهم زهره اسد
خانه چهارم مشتری جدی		خانه دهم مریخ سرطان
خانه پنجم دلو ذنب حوت	خانه هفتم حمل	خانه نهم جوزا قمر ثور

(۲) در [اکثر نسخه] واعطف نیست \*

از بس که فشاند بر جهان در \* شد دامن و جیب آسمان پُر  
 از جمله مآثرِ شکر این نعمتِ ابد پیوند (که در روز تهنیت بظهور آمد) آن بود که جمیع زندانیان  
 ممالکِ محروسه (که بجلائلِ جرائم بحسبِ ابدی مسجون قلاع بودند) برای اطلق از سلاسلِ قیوه  
 باقی نداشتند - عشرت را روز بازارِ دیگر پدید آمد - اقبال را چشم و چراغِ تازه برآورده - و دانشِ  
 بزرگ آنست که با طبقاتِ ائم و طوائفِ عالم در خور فهم و دریافت هر کس سلوک واقع شود  
 تا عالم بنظام آید - و بلاغت (که رعایتِ مقتضای حالِ مخاطب است) ظهور گیرد - و هر که  
 از بالمنانی نامها آگاهی یافته میداند که بیشتر باعثِ شورشِ جهان آن بوده است که فرمانروایان  
 عالم و بزرگان روزگار اندازه دانشِ مخاطب را فراموش کردند فراخور عقلِ دور بین خود با جمهور عالم  
 سلوک فرموده اند - و عامه از تائیجِ عقلِ بزرگ این بزرگ‌مدشان خبر نداشته‌اند - و الحق آن بداعی را  
 کس کمتر می‌دریابد - و ازین جهت در نکال و وبالِ ابد گرفتار می‌گردد - و لله‌المنه که حضرت شاهنشاهی  
 بمحضِ تائیدِ الهی (در هجومِ کوتاه‌اندیشان ظاهر پرست بوده) ببدرنگ توفیقِ ازلی بر مقتضیاتِ دانشِ  
 خداداد خود نرفته با هر طایفه بل با هر فردی در خور دریافت او داد سخن داده باسط می‌آرایند  
 چنانچه بر تیز فهمان هر طبقه اشتباہ می‌شود چون گویم بلکه یقین آن گردد می‌گردد که خسرو جهان را  
 جز این دریافتی و معرفتی نیست - و لذا درینوا (که ایزدِ متعال چنین عطیهٔ والا کرامت فرمود)  
 پایانی که بسرعتِ هرچه تمامتر رفته بانوار دیدار فیض بخش خویش آن مولودِ مصعود را پذیرای  
 خوارانیتِ فطری (که ردیعت نهاده دستِ غیب است) گردانید - لیکن [ چون عمومِ خلائق  
 این دیار را رسیست قدیم که (هرگاه ایزدِ جان بخش بعد از تمامی انتظار چنین فرزند سعادت پیوند  
 کرامت فرماید) او را دیرتر بنظر گرامی پدر بزرگوار می‌آرند] آنحضرت اندازه دریافتِ عامه را  
 منظور داشته در توجه بفتح پر توقف فرمودند - و آن نوباتِ چمنِ اقبال را دران مولک شریف  
 داشته بزرگان با عقل و حوصله را بسرپراهی مهمات آن عاقبتِ محمود گذاشته - و بمناسباتِ  
 معنوی و صوری این گوهرِ والی بحرِ سعادت را سلطان سلیمان نام نهادند - آمید که سلامتِ صوری  
 و معنوی در گذفِ حضور اشرف شاهنشاهی یافته در رضامندی حضرت (که نشانِ خشنودی  
 الهی است) کامیاب باشدند - و ببرکاتِ انفالِ قدسی شاهنشاهی به پیری صوری و معنوی رسید،  
 در بهارستانِ دولت سرسیز و شاداب شوند - و بموجبِ اشارتِ عالی اخترشناسانِ حکمت گزین

(۲) در [بعض نسخه] محبوس (۳) در [اکثر نسخه] بر باستانی (۴) نسخه [ه] و لله الحمد والمنه  
 و در [بعض نسخه] و لله الحمد - و در [بعض نسخه] والمنه لله (۵) در [اکثر نسخه] نشاط - و نسخه [ب]  
 هنگامه نشاط می‌آرایند (۶) نسخه [ی] قدری است - و در [بعض نسخه] غایبی است \*

فروزگاهی چند مذایمت کرده برای هزاران حکمت (که یکی از آن قدره‌ایی و افزونی شرق در تحریصیل آن گوهر بیها باشد) برگرفته بود و عوام تهمت آنرا به مکان انداخته حرف‌سرایی و هزاره درائی میکردند [ آن پیشوای ملک صوری و معنوی خواست که بتغیر مقام و تبدیل مکان مهر خوشی بر راز خایان هنگامه عام نهاده آید - بنابرین اندیشه نظام بخش حق اسلام (چنانچه بخاطر اقدس رله یادته بود ) تحقیق پذیرفتا - و هماره از خدای بسیار بخش خود امیدوار بوده انتظار مقدم دریلت افزای آن گوهر یکنای خلافت می‌بردند - تا آنکه در دارالخلافه فتحپور بطائع بیست و چهار درجه میزان بعد از گذشتین هفت گهربی از روزِ رشن هیزدهم شهریور ماه‌الهی اهن سال فرخندۀ موافق غرّه ماه آب سال (۱۸۱۰) یکهزار و هشتاد و هشتاد و رومی مطابق یازدهم بهمن ماه سال (۹۳۸) نهصد و سی و هشت تدبیع بزکجردی مصادق روز دین بیست و چهارم شهریور ماه سال (۱۸۹۱) چهارمده و نود و یک جلالی و موافق ساله (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت جلالی (که روز بیجت‌الرُّوز غرّه غرای دولت و اقبال بود ) بسامع سعادت اندوز گوهر یکنای خلافت از نهان خانه مدف بطنی بساحل وجود قدم نهاد و اختی سعادت از افق اقبال طلوع نموده ۶ • شعره  
بیان مسجد و معلایی کل نشاط شکفت • نهال دولت و دین را برے پدید آمد  
تمهیل اقبال و مبشرین فریض ناله این نوین دولت افزا را در دارالخلافه آگه بمعاصی عز و جلال رسانیدند روزگار صلی نشاط عام در داد - و نعمت انبساط در مغز زمانه پیچید ۶ • شعره

هوان بنشاط مجلس آراسته • ساقی بنشست و شیشه برخاست

بنزمه زبانی عمر خوشتر • ساقی زحروف جرעה کش نر  
بستند بروزگار آئیسن • شد انجمنی بهار آئیسن  
گل سرzed و بوستان پر امروخت • شمع آمد و دودمان بر امروخت  
شد بخت چو مغز عقل هشیار • برخاست جهان به بخت بیدار  
جنبیده صبا بگل فشانیه • برخاست زمینه با سانیه  
شاه آمد و درستگم بنشست • هر بزم بمقبل و جام بنشست  
هر تاج هر آسمان بیفکند • هم نامیه کرد بر زمین بند  
در داد صلی کامرانیه • بر خوانه جهان بیمیمانی  
ساقی سر آبکینه بکشانه • گنجسور سر خزینه بکشان

(۶) در [چند نسخه] تحقیق (۳) نسخه [ج د ه] [گرجی بهجه فارسی (۲) نسخه [ج] با شیشه و رود و جام بنشست •

برای هایستگی خطاب خود ( که در ملک تعلق ازآن گزیر نباشد ) جویای فرد س از بنی نوع شد هرچند بیشتر جست و جوی نمود کمتر یافت - مبشران عالم باطن و مخبران جهان ظاهر هر کدام بزبان خاص در وقت مخصوص آکاه گردانیدند که این چنین شخص ( که همزبانی آن خلاصه مکونات را سزد ) از خود پدید باید آورد - و بتکلپی همت از ایزدِ جان بخش جهان آرا فرزند س التناس کرد - تا هم رمزدان بزم مقدس شاهنشاهی گشته خطاب مستطاب را در خور باشد و هم دریای فیض ایزدی ( که از چندین هزار ادوار تربیت یافته انتظار قدسیه الهی بذات اقدس پادشاهی رسیده است ) سر در ملک تکون نهاد - و این سلسال افضل چشم به چشم و جدول بجدول همواره روان باشد - و طبقات انام در خور استعداد خود از موائد فوائد صوری و معنوی بهره مند گشته در عادات و عبادات سرگرم باشند - پادشاه خدا پرست ( که از ایزد جزو مسالت ننموده ) در مقام خواهش این عطیه والا شد - دادار بزرگ ( که ناخواسته ملک صورت و معنی کرامت فرموده - و آنچه در حوصله روزگار نگنجد باین یکتا بند خود بخشیده است ) دانای دوربین داند که این چنین یکانه جهان اگر ازان همه دار مهریان خود طلب چگونه گوهرے والا کرامت خواهد فرمود در آنک زمانی دلائل حصول این مقصد بلند بظهور آمد - و از آنجا که شیمه کریمه این شاهنشاه حقائق بناء آنست [ که با وجود گنجوری خزانی بمنتهای معرفت ایزدی از درویشان و تجرد گزینان و خدا شناسان ( که دست از همه بازداشت عده مرضیات الهی را در نکوهش نفس خود دانسته در ریاضات و مجاهدات اعتماد دارند ) استعداد می فرمایند - و لوازم نیازمندی ( که از بزرگان گوهرے ست گرامی ) بجای آورده همواره گرد دلهای غبار آسود صحرا طلب گشته هنگامه تغافه و استفاضه را گرم دارند ] درینولا [ چون انوار خدا شناسی و ایزد پرستی و ریاضت کشی و حقیقت ورزی شیخ سليم در قصبه سیکری ( که از فرمقدم شاهنشاهی دارالحالانه گشته مسمی بفتحپور است ) می تاخت - و بوسیله شیخ محمد بخاری و حکیم عینالملک و جمع دیگر از مقربان سرپر خلافت ( که رله سخن داشتند ) بسامع اقبال رسیده بود ] رای جهان آرای برلن قرار گرفت که مطلع نیز اقبال را با بعضی از مفسوبان سزادقات عصمت در فتحپور برد در قرب و جوار شیخ آرامش دهنده - و دران نصابی رفیع محل پادشاهی اساس عالی باید - تا شیخ بزرگوار نیز همت چسته در حصول این دولت عظی متووجه مبدای فیاض شود - و برکات قرب و جوار او در ظهور لین مطلب معین گرد - و نیز [ چون حضرت واهب العطایا جلت آلوه پیشتر ازین شهریار داد گررا

(۱) نسخه [ د ] سو در ملک کمون نهاد - و نسخه [ ه ] سو در کمون نهاد ( ۲ ) نسخه [ ی ] کون

(۳) نسخه [ ی ] در عبادات و طاعات ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] کیشی ۰

آخرِ کار خواهی نخواهی آن سعادت‌مند بهزار گونه سعی رخصت گرفته متوجه شد - راجه گفت اگرچه بهترین مداعی عالم (که اخلاص حقیقی است) برل درگاه میرسانی لیکن ادائی حقوق نشانه تعلق ناگزیر است و اگر تمام جواهر و اموالِ مرا بدان درگاه بزند چه نماید - و چه قدر داشته باشد - خصوصاً آنچه (تو درینصورت تحفه تواني برداشت - و از مهالک و اخطار طریق محفوظ ماند) چه مقدار خواهد بود - لیکن پیش من کاردست ساخته حکمای پیشین این دیار که بطلسمات و نیزیجات کار پردازیها کرده آنرا بانجام رسانده اند - اگرچه بحسب ظاهر فموده و مالیتی ندارد اما خاصیت او آنست که هرگله اورا بآماس مساس نمایند دفع شود - این نادرّ وقت را به تو می‌سپارم که در جوف عصا مخفی کرده همراه ببری - تا وسیله پادگرد من گردد آن ایلچی حق‌گذار بآن راه آمد - و مدت‌ها دور در بساطِ عزت می‌بود - و راه عرض نمی‌یافت تا آنکه بوسیله راجه بی‌بر حقیقت او بعرضِ اقدس رسید - و آن مسکین نواز غریب پور اورا طلب‌داشته کامروسا ساخت - و او بعد از زمین‌بوس عبودیت و عرض اخلاص خود آن تحفه را بنظر اقدس درآورد - و محفوظ عاطفت گشت - و بعد ازان رخصت گرفته متوجه موطن شد - و آن کارد امریز در خزینه عامرة موجود است - و بارها از زیان اقدس شاهنشاهی شنیده‌ام که میفرمودند از دویست کس متجاوز اند (که کارشان بمعدن افتاده بود) بسبیب مساس این کار صحبت یافتند و مبدعِ جهان آرا چنین قدرت کامله خویش را بارقه ظهور بخشدید - کسی را (که نیست واد و همت عالی باشد) ایزد<sup>(۱۶)</sup> جهان‌بخش جان‌آفرین آزوئ (که در باطن نیض‌مانی‌لو نرسد) بے مدت کسی در کنار دولت او نهد - چه جای دولتی که خواهان آن باشد - دانا داند که چونه آن مراد را آراسته باین بزرگ صورت و معنی روزی گرداند - چنانچه وجود سعادت افزای فرزند گرامی است که شهریار<sup>(۱۷)</sup> گیتی آرا همواره به نیت نیازمندی از درگاه الهی دریوزه می‌نمود - و درین سال آن فرخند، امنیت بهظور آمد - و خدبو جهان و جهانیان کامیاب خرمی و شادکامی شدند ۵

### ولادت سعادت پرتو دری جهان‌افرود برج دولت و اقبال

#### گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال

شاهزاده هالمیان سلطان سلیم

خدبو جهان نکارند صورت برآرند معنی چون نشانه ظاهر و باطن را کامروسا گشت

(۱۶) در [چند نسخه] حق (۲) نسخه [د] اسباب و اموال (۴) نسخه [ب] ترکیبات (۵) در [بعضی نسخه]

وطن (۶) در [چند نسخه] جان بخش جهان‌آفرین (۷) در [بعضی نسخه] بهبیعت نیازمندی ۰

محاصره کردند - و کار بر قلعه نشینان تنگ گرفتند - چنانچه هیچ یک سر از قلعه بیرون نمی توانست کرد چون طنطنه نخم قلعه چیتور و رندهور در گوش گرن کشان آفاق پلچیده بود هر کرا دیده دور بین پتویی هوش قدرے بینائی داشت بغير ازانکه سر استکبار بر زمین اطامت نهاد گزیر نبود راجه رام چند ( که پرتو از جوهر شعور داشت ) خبر و صریح مركب مقدس بمحنت خافت شدیده امان طلبید - و قلعه را بملزم امن عتبه اقبال سپرد - و مقایل قلعه را با جائل پیشکش مصحوب دکلای معتمد با همان معلق ارسال داشته آداب مبارک باد فتوحات عالیه ( که بتازگی از مکمن غیب روی نموده بود ) بتقدیم رسانید - و این دور اندیشه و پیش بینی او بموضع استحصال پیوست دکلای راجه مشمول الطاف گشتند - و حکومت و حراسی آن قلعه بمجفون خان قاچال مقرر شد و بعیامی اقبال شاهنشاهی اینچنین قلعه ( که عقاب اندیشه فرمانروایان پیش هرگز بر فراز کنکه علو او نفسته ) به محنت نبرد و پیکار مسخر اولیای دولت شد •

و از سوانح آنکه رسول راجه کجای ( که در اقصای هندستان بنزدیک ولایت ملیبار است ) بزمین بوس درگاه والا سربلند شد - و انواع اخلاص مندی آن را بموقوف عرض مقدس شاهنشاهی رسانید - این راجه بمال و ملک در میان زمینداران آن ناحیت علم تفرد افرادش ( بواسطه آنکه وقتی از تجرد نژادان عالم انفراد بیکی از فرقه جوگیان سعادت یافته است ) در سالی یکبار بلباس آن گرده درآمد در احترام این طبقه اهتمام میکند - این راجه در عالم مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک مخلصان و معتقدان درآمده پیوسته از مساتران احوال گرامی پرسیده - و همواره در مقام آن بود که نفایس اسباب آن دیار و خلاصه اموال خویش را بدراگاه معلق فرستاده عرضی عقیدت نماید - لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط جزائر و جبال و سنگ راه شدن مدعیان و اعدا او را این امنیت دست نداده - و کسی از مردم او این سفر دور را ( که در میان دشمنان برآ آزار رود ) اختیار نکرده - درینوا وزیرزاده او از درست بینی و بتعلقی به هستی موغم خویش این خدمت را متکفل شد - که اگرچه بسامان و سراجام و اسباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی یابد اما مجردانه همت درین کار می گمارم و بتکلپی هرچه تمامتر خود را با آن درگاه میرسانم - هم حق خدمت صاحب خود گذارد شرح ارادت او میکنم - و هم خود را بنظر حقیقت اساس شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سراجام میدهم - چون وزیرزاده پیش پدر و مادر عزیز بود رخصت عزیمت نمیدادند

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] پرتوبه ( ۳ ) نسخه [ ۶ ] کچلی ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] ملیبار ( ۵ ) نسخه [ ۵ ]

به همی ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] رخصت غربت - و نسخه [ ۷ ] رخصت نمیدادند •

شاهنشاهی گشتند . آیزد سپهانه این شاهنشاه مخلص نواز اخلاص درست را بقرون و دهور برسند  
دولت و اقبال داشته غبار ملال پیرامون طبیر همیشه بهار او نگذارد <sup>(۲)</sup> • شعره  
خدایا تا مدار است آسمان را • مکن زین پادشاه خالی جهان را  
نلک چون خاتمش زیر نگین باد • کلید عالمش در آستین باد  
و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز سی و بیم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه  
بیست و چهارم ذی القعده بردار الاختلاف آگر ظالی جلال گستردنده - و در مرکز ایک شهر در بنکالی محل  
(که مجدداً اساسش بمعماری همت بلند سر بغلک کشیده) - و ارکانش بهندسی حکم معلق  
مرصوص البنا گشته بود ) نزول اقبال فرمودند . و ابواب معدلت و مکرمت بو عالمیان گشوده  
بهجهت آرای گشتند •

### تسخیر قلعه کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نائب نصرت ( که از مهبت اقبال وزیدن گیرد ) گلهای بساتین مراد در تبسیم آید  
و اغصان فتح بالمار افضل گران بار شود - و اذرای عشرت کامیاب گردد . از چهار رکن دولت <sup>(۳)</sup>  
منادی گند - و از شش جهت اقبال نوید شادی رماند - و مصادق این معنی آنکه در روز سی  
و دوم امرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم صفر ( ۹۷۷ ) نهد و هفتاد و هفت منیان  
اقبال نوید فتح قلعه کالنجر بسامع اجلال رسانیدند . و آن قلعه ایست برکوه اساس یافته  
در رفعت و میانت با نیایی حصار سپهر همسنگ • شعره

راه جوید اجابت از بی آن • بر فرازش اگر گند دعا

تا بیا ز رفتش بینند • همه امروزش از پس فردا

و این قلعه را راجه رام چند والی ولایت پنه متصرف بود - در آیام ادبی افغانان از بجلي خان  
پسرخوانده بهار خان بنقدے گران مند بدست آورده در تحت نلک و تسلی خود داشت  
درینو <sup>(۴)</sup> ( که افواج ظفر لوا بدستخیر قلعه رفته بور نهضت میفرمود ) فرمان گئی مقطاع بنام  
مجنون خان قاتشال و شاهم خان جلایر و دیگر آمرا ( که بحصت شرق جایگیر هار بودند ) رفعت  
نفاد یافت که باستظهار اقبال جهان گشای شاهنشاهی بهمنی عالی و خاطر خرسند تسخیر  
قلعه کالنجر نمایند - امرای دولت ابد پیوند امثال منشور مقدس نموده با هتمام عظیم قلعه را

(۲) نسخه [ ح ] نگره اند ( ۳ ) در [ چند نسخه ] صراحت است ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] سی و بیم

(۵) نسخه [ ط ] یکشنبه - و در [ چند نسخه ] شنبه ( ۶ ) در [ بعضی نسخه ] بهادر خاص •

میسر نشده بود - و سلطان علّا الدّین یکسال مشقّت عظیم بتقدیم رحانیده دست تصرف بران یافت ) حضرت شاهنشاهی را بتایید اقبال در عرض یک ماه مفتوح شد - لوز دیگر آنحضرت سوار دولت بران قلعه تصاعد فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند - و غلغل اللہ اکبر دران کوہ فلک شکوه پیچیدن و نواں مبارک بادی از مقدان عالم ملوی بلند شد \*

\* شعر \*

در هر طرف (که چشم گشائی) نشان فتح \* در هر طرف (که گوش نهی) مرد ظفر

( چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح و راست ظفر باوج عیوق رسید - و اذنظام مهمات قلعه رزنهپور و انتهاق آنخدود بر طبق مراد صورت بست ) بموجب حکم گیتی مطاع خواجه جهان و مظفر خان با اردوان بزرگ از راه راست روانه معتقد خلافت شدند - و حضرت شاهنشاهی خود بدرلت و اقبال با خامان رکاب قس روی توجه بخطه اجیر و زیارت روضه منوره <sup>(۲)</sup> فیض بخش معینیه آوردند - و هر روز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند - تا آنکه عرصه دلگشای آن شهر متبرگ بعیامن نزل اجلال مورد وفاد برکات شد - و آنحضرت بآداب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضه انوار فرمودند - و نقود گرامی در دامن احتیاج مجاوران آن بقعة شریفه ریختند و همچنین تایک هفته ( که موکب معلی دران دارالکرامت بود ) هر روز بزیارت و استمداد همت توجه میفروند - و در ذهاب و ایاب غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند - بعد از ادائی مراسم زیارت و لوازم داد و دهش عنان مراجعت بسمت دارالخلافه آگه تافتد \*

چون عرصه قصبه آنپیر مهبط انوار جلال شد راجه بهگزانت داس ( که آن قصبه موطن و مسکن او بود ) بقدم اخلاص پیش آمد - بقواعد فیاقات پرداخت - و بجالل پیشکش سربلندی سعادت گشت - و موکب معلی ازان منزل کوچ برکوج نهضت اقبال فرمود - در آنای راه خبر پدرود کردن دربار خان جهان گذران را بمسامع اجلال رسید - در هنکام توجه بصوب اجیر از اشتداد هیماری رخصت دارالخلافه گرفته بود - بسزوشت آسمانی دران مصر اقبال در گذشت <sup>و از آنجا</sup> ( که باطن اقدس آنحضرت معدن مروت و مردمی است - و فطرت اشرف بقدرتانی مراتب اخلاص مجبل ) ازین سانجه بغایت اندوهگلین شدند - و بر خاطر مهریان گران آمد و ( چنانچه در عالم تجربه و تفرد صبر و سکون در امثال این امور شایسته است ) همچنین ناشکیباتی و بآرامی در عالم تعلق پسندیده - آنکه از چنین پادشاه بسیار مخلص هر آئینه این معنی نیگ زدای جوهر عقیدت است <sup>(۳)</sup> - و آن مخلص وفاکیش نزدیک بهای سنگ پادشاهی ( که سابقاً گنبدے بر سر آن بنا یافته بود ) بموجب وصیتش مدفون شد - و فرزندان او مشمول عواطف

نحوه [ ج ] روضه متبرگه منوره ( ۳ ) در [ اثیر نسخه ] شد \*

درآمد که کار من سهل است - آشنایی پیداکریم - ازین شورش بگذر - که غلط دانسته - و کچ رفته آن عزیزه کار درین مرتبه باو مقید نشده بجانب دولتخانه پادشاهی دوید - و پورنل پسر کانته سجّارت را شمشیر رساند - و پک دو کعنی دیگر را نیز زخمی ساخته - و شیخ بهاءالدین مجددوب مدافی را (که دران حواشی از نظارگیان جمال اقدس بود) بزم شمشیر دونیم کرد - درین اتفاق پیش از نوکران مظفرخان رسیده اورا از هم گذراند - حضرت شاهنشاهی را سنوح این قضیه موجب تعجب شد - پسران سورجن اگرچه تقصری نداشتند و معاتب نشدند اما لختی در بارگواز خجالت فرو رفتهند - و همان زمان مشمول عواطف شاهنشاهی شده مبتهم و مصروف پذش پدر شناختند - و پیشارت اقبال گوش هوش اورا شاهزاده قوافل سرور ساختند - سورجن حوصله خواهش خود فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزت گردید معرض داشت که (اگر پیک از خاصان بساط قرب دست اطمینان بر فرق عبودیت من نهاده مرا بدولت آستان بوس سربلند سازد و کلاه گوش مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند) موجب افتخار روزگار من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمن او را بهموقب قبول بلندی بخشیدند و حسین قلی خان را باین خدمت مامور ساختند - حسین قلی خان چون نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شفاقت دریافت - و با آنین آداب بخانه خود بردۀ لوازم اکرام بجای آورد - و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز صاد نوازدهم فروردین ماه الهی موافق سه شنبه سیوم شوال از قلعه برآمدۀ ناصیۀ نهار باستان معلقی آورد - و پیشکش گران با کلیدهای قلعه (که از زر و سیم ساخته بود) نثار درگاه معلقی ساخت - و مشمول جلائی الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و اصل درآمد و بوسیله خاصان بساط عزت اللناس نمود که سه روز در قلعه بوده بندۀ و بار خود برآورد - آنگاه حصار را به لازمان هرگاه سهود، بسامان و سرانجام لیل تارک آمیده برای دارالخلافه گذارد - و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکابه مقدس باشند - آنحضرت بندۀ نوازی فرموده اراده او را بسیع رضا مقرون ساختند - و بتواعی تقدّمات دامن آرزوی اورا گران ساخته رخصت فرمودند - و حکم معلقی به برخاستن صاعک نصرت اعتقام ناند شد - و سورجن لبریز دعا و نما بقلعه درآمدۀ تاسه روز اموال و احیال و منتسبان خود را بیرون کشیده قلعه را با انبارها و جمیع آلات و اهواط قلعهداری پموجب حکم معلقی بهتر خان (که از خاصان عتبه عبودیت است - و در سلک امرای عظام انتظام دارد) سهود - و تعمیر چندین قلعه شهر ارتفاع (که فرمان روایی والا شکوه را بامتداد لیل و شهر

(۲) در [بعضی نسخه] سجّارت - و در [بعضی] نجات (۲) در [چند نسخه] کلاه گوش سعادت صرا

(۳) در [چند نسخه] احیال منتسبان.

محکوم حکم معلّی گشت - کار پردازان کارگاه دولت سایه رفیع نزدیک در رن بنیاد نهادند بنایان چابک دست و خارا تراشان سخت بازو و حدادان و نجاران و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت درین کار بستند - و در اندک فرصتی بدستیاری همت این دو اخلاص پیشنهاد سعادتگزین کار بسیار پیش رفت - و رعنیش بحصار دست و گریبان شد - و فرزنهای بزرگ ( که هر یک را بر زمین مقطوع بدوبست جفت کار بهزار جر ثغیل کشیدن مشکل بود - و هر کدام سنگ صفت منی و غلوة هفت جوش سی منی میخورد ) در چنین کوهستان پرشیب و فراز آن راههای مارپیچ ( که به پیچ و تاب سخن تعییر نمیخورد ) بهمّت عالی حضرت شاهنشاهی ( که عقده کشای صوری و معنوی است ) کهار آهنهای بازو و حمالین سنگین درش برد بربالی کوهچه رن ( که سورچل پادشاهی بود ) محاذی قلعه نگاه داشتند - و پموج حکم معلّی آغاز انداختن کردند - و عزیمت بنیاد بر انداختن نمودند - در هر انداختن مدا در کوه پیچیده صخره صبا را گوش باز میکرد و در هر مرتبه رخنه در دیوار قلعه می‌افتاد - و خانها بگز میرفت \*

سورجن را از همروت این حال در دود حیرت از دماغ برخاست - و گرد از دمار او سر بر زد آبروی غرور او ریخته شد - و آتش پندار او فرو نشست - و در سلخ ماه رمضان ( که غرّه فتح بود ) بر زبان مقدس شاهنشاهی گذشت که ( اگر اهل قلعه امروز بزمین بوس نیامدند ) فردا که عید است قبیق ما قلعه خواهد بود - سورجن از سطوت عظمت دل بای داد - و توسل بشفاعت مقربان بساط اقدس جمته پسران خود درده و بهوج را بدراگاه معلّی فرستاد - و اینها بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان مدق گذاشتند - و استدعای عفو جرائم پدر کرده التماس سجدہ درگاه نمودند - و آراجا ( که محیط بخشش شاهنشاهی همواره در جوش است ) گوش امید ایشان بجواهر مکارم گران شد - و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر شناختند - و از غرائب امور ( که دران روز بظهور آمد ) آنست که ( چون پسران سورجن را بخلعت پوشاندن از پرده سرای پادشاهی بیرون آوردند ) یکی از راجه‌پتوان خون گرفته ( که همراه آنها بود ) خیال تنگ ضمیمه سودای ذاتی او شده باندیشه باطل چنان دریافت که مکر پسران سورجن را حکم گرفتن نفاذ یافته است - از هواخواهی بشورش درآمده در مقام کشیدن شمشیر شد - بپاکداس سکروال نوکر راجه بهگونت داس نزدیک بود - در مقام منع و نصیحت شد - آن اجل رسیده شمشیر باو حواله کرد - آن سره مرد از جای نرفت - و بمعوظت

( ۲ ) نسخه [ د ] گوله ( ۳ ) نسخه [ ج ] بهودج - و نسخه [ ط ] بهوجراج ( ۴ ) نسخه [ ح ] خلعت پوشانده ( ۵ ) در [ بعض نسخه ] پیاکداس ( ۶ ) در [ بعض نسخه ] سکراول \*

و از سوانح آیام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است بدرگاه معلی از سفر حجاز - او از شورش دماغه که پیدا کرده بود نب رخصت عالی ازوایست گذه (که حکومت آنجا داشت) این سفر اختیار کرد - و خجلت زده از راه عراق بقندهار آمد - و ازانجا در حوالی رقه پور بدولت بساط بوس اعتماد یافت - و اسپل موافق و دیگر نفائی امتعه بنظر افس درآورد - و ازانجا (که شیخه کریمه حضرت شاهنشاهی آنس است که در برای گناهگاران خود شرمکین می باشد) آثار مرسوّت و فتوّت بظهور آورده بتقدیت گرامی خلعت امتیاز بخشیدند - و سرکار لکهنه و آنحضره بجایگیر او مقرر ساخته باز مرتبه امارت باو مفرض داشتند \*

### آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور دوم

درین هنکام (که رایا شرق پذیر شاهنشاهی در محاصره قلعه رقه پور بود) کوکله لشکر بهار بلند شد - و عطر نوروز عالم را فرو گرفت - دهن غنچه باز شد - و آتش کل شعله فشار گشت \*

نو بهارے چو طبع برنايان  
آتش افشار زگل حصار چمن \* تازه جولان سهاب سرو و سمن  
سنبلستان ز هر طرف انهبه \* طرب انگيز تر ز سایه کوه  
الله در دشت چون بدست لوا \* رعد در ابر چون بکوه صدا  
باد لبریز فیض صبحگهان \* عطر پیچیده در دماغ جهان

از میامن شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاہت عالم باطن گرفت - و نیز اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیحت و درم رمضان (۹۷۶) نهضد هفتاد و ششم شعشه شکفتگی بشرف کاه انداخت - و سال چهاردهم (که سال اردی بهشت الهی است از دور دوم) بخرمی و خجستگی آغاز شد - و نسیم بهار از شکفتگی کل اشارت نوبت فتح بعالیان درداد مرغان چمن بمرغوله نشاط فتحنامه اقبال برخواندند - چون بعد از تعیق و امعان نظر یقین شد که صعود بر مدار بفتح و عروج بر معراج نصرت جز بتوسل سبط (که سرکوب گردن کشان باشد) امکان پذیر نیست بازدیشه اقبال اساس قاسم خان میر برو بحر بتاسیس مبانع آن عمارت مامور شد و راجه تورمل (که حل و عقد وزارت باو مفرض بود) نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر

(۲) نسخه [۵] که در حل و عقد وزارت بود \*

روزِ انیلان سیمِ بهمن ماهِ الٰی موافقِ سه شنبه بیست و یکم شعبان ساحتِ ظاهر قلعه رتنبهور را مخیم سرادقاتِ اقبال ساختند - و این قلعه در میانِ کوهستان واقع شده - و باین تقریب میگویند که همه قلعها برهنه‌اند - و این جوش پوش - و نامِ اصلِ این قلعه رتنپور است - و رن نام کوچه ایست بلند سرکوب آن - و باین ترکیب نامزدِ زبانِ شهرت گشت - و این قلعه ایست در غایتِ رفعت و رصانت که کمی اندیشه بگذرگره ارتفاع او نرسیده - و منجذب وهم بدیوار تصاعد او کارگر نیفتاده • شعر \*

پکی کوه دیدند سربرسماک • نه از رنجِ دستِ کس و آب و خاک

برو بُر حصارے که از روزگار • نکرد • برو مرغ فکرت گزار

فریّا درو پایه اولین • ندیده بگیتی حصارے چنین

و دران ایام رای سرجن‌هادا بران قلعه دستِ تسلط داشت - و بانواعِ رجوه و جهاتِ اسلکام آن نموده و سامان و سراجام آن داده و از تبعه‌ای آماده جنگ شده مدارِ نخوت خود را بران سنگپاره نهاد، بود - حضرتِ شاهنشاهی روزِ دیگر از نزولِ اجلال از بیرونِ تنگی (که مضربِ خیام اقبال بود) برآمد، با معلومه از مقریانِ بساطِ قدس بتماشای کوهستان توجه فرمودند - و بر بالای آن شناخته فراز و نشیبِ قلعه را بچشمِ دوربین نظاره کردند - و صورتِ فتح آن را در آئینهِ خیال در آورده نطاقي همت بر تسبیحِ آن بستند • شعر \*

چنین گفت خاقانِ روش روان • که ای نامور یادگارِ جهان

بنوفیقِ یزدانِ جان آفرین • در اندازم این حصن را بزمین

و بموجبِ حکمِ گیتی گشای بخشیان کارآکاه دوره آن کوه را (که قلعه بر قله آن آساس یافته بود)

مورچل بمورچل بر عساکرِ فتح تقسیم نمودند - و دریای لشکرِ محیط وار آن دوره را گرد کرده موج خیزی •

و سیلا بریزی نمودن گرفت - و راهِ درآمد و برآمد بر اهلِ قلعه بحدّ سمعت شد که باد را دران تنگی ای مجالِ گذر نبود - متحضنان سرگرمِ توب‌اندازی شدند - هنگامه آتشبازی گرمی پذیرفت - و صواعقِ

قهر بر خرمی هستی مخالفانِ سیه‌نخست اشتعال گرفت •

(۲) نام این قلعه پیش ازین حسب تحقیق جناب بلخمن صاحب رتنبهور نوشته آمده اما از یافته‌ها معلوم میشود - که رتنپور است - زیرا که میگویید که رن نام کوچه است سرکوب آن قلعه - پس قلعه اسفل آن کوه واقع است - لهذا رتنپور میگویند - یعنی شهریکه ته کوه رن است - و بعد ازین هرجا که نذگره فام این قلعه خواهد آمد رتنپور نگاشته خواهد شد (۳) در [ بعضه نسخه ] بُد (۴) در [ اکثر نسخه ] جز این (۵) نسخه [ ی ] نصرف (۶) در [ چند نسخه ] بالای رن شناخته •

زمان زمان عرصه دلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدات تمرد پیشه صافتر جلوه می نماید (چون قلعه رفعت اساس چیتور بسطوت سلطنت مفتح شد - و شرکشان فتنه سرشت نیل مال عساکر اقبال گشتند) توجه اسفی بر تسبیح قلعه رتبه بپنجه که عدیل اوست پرتو انداخت - و [ چون مکرر آمرای نصرت اعتماد بقلم آن تعین شده بودند - و هر مرتبه امرے ( که سبب توقف این کار شکرف باشد ) پیش آمد - و همانا که مسببان کارگاه تقدیر عطیه فتح آنرا بهضت موکب مقس شاهنشاهی باز بسته بودند ] لاجرم بالهای دولت نیز این مطلب ارجمند درین هذکام سعادت پیوند از مطلع توجه آنحضرت سر بر زد - و روز آذر نهم دی ماه <sup>الهی</sup> موافق دوشنبه غرّه رجب نهضت رایات عالیه بتسخیر این حصار والا شکوه اتفاق افتاد - و بجهت استمداد همت از بواطن خلوتیان حظائر قدس مرور از راه دارالملک دهلي روی نمود - و دران امکنه متبرکه استفاده انوار فرمودند - خصوصاً بمرقد معطر سریر نشین سلطنت صوري و معنوی حضرت جهانباني جنت آشیانی مشرف شده معتقد حواشی آن مکان معلی را تقداد خسروانه فرمودند و همچنین مجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را بجزائل خیرات و مبارات امیاز بخشیدند - و دامان آمید تهی دستان شهر را بعطایای نبیله گرانبار ساختند - و در حوالع قصبه پالم ( که در نواحی شهر واقع است ) طرح شکر قمرغه فرموده بصید عشرت پردآختند - و دران عرصه نشاط مورد انواع انبساط گشته داد شکار صوري و معنوی دادند - و ازانجا شکار کنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند و در شهر الور ظالل معدالت کسر زده سمند نهضت پیشتر جوان دادند \*

و از قضایای عبرت بخش آنکه در حدود تصبه لال سوت نیل منسکه ( که از فیلان نامی حلقة خامه بود ) بر فیل شیخ محمد بخاری از روی مستقی دوید - و آن فیل را بدو دندان خود چنان برداشت که موجب تعجب نظارگیان شد - و اثر زور بسینه آن فیل نامی رسید - و بعد از دو روز رخت هستی بر بست - ماده فیل او تاسه روز آرین واتعه گرد آب و دانه و علف نگشت هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتد - تا آنکه روز سیوم از فرط اندوه جهائی مصاحب خود جان داد - رابطه را هرگاه در حیوانات این چنین تائیر باشد در آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسه قیاس بآدم صورتیان بیمعنی نکشد - که این گروه را پایه از جمادات فرود تراست و بالجمله ارباب معنی را از دید این سانجه چراج هوش افروخته شد - و ساده لوحان مکتب خانه اخلاص را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد - و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل وقطع مراحل

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] منسک ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] این روگرد ( ۴ ) در [ چند نسخه ] در چنین حیوانات این تائیر باشد \*

بجایگیر میر محمد خان اختصاص گرفت - و سرکار مالوہ بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار فتوح به شریف خان مخصوص گشت - و جمیع فرزندان رفعت پیوند و منتسبان این قبیله جلیله را بجایگیرهای شایسته ممتاز ساختند - و چون میرزا کوکه پروسنه ملازم بارگاه حضور بود جایگیر اورا در پنجاب بحال خود گذاشتند - و آن ولایت را بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخته از سرکار ناگور طلب فرمودند - دران هنکام ( که موکب جهانگشای بعزیمت فتح قلعه رتبه بور داعیه نهضت داشت ) از گرد راه رسیده غبار آستان معلی را سرمه دیده اقبال خود ساخت - و درین پورش دولت افزای بدروم خدمت همعنان سعادت بود - و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه و تعمیز آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسماعیل قلی خان بانتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند \*

و درین سال اقبال پیرای شهاب الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوہ رسیده دولت زمین بوس دریافت - و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که ( چون مظفر خان را اشتغال مهمات ملکی و مالی از اندازه اقتدار بیرون است ) بحالات شریفه چنانچه باید نمی تواند رسیده لایق دولت آنست که یکی از کارهای رعیت پرور و دیانت مند جد آور را مخصوص این خدمت عالی گرداند - که همگی همت را مصروف این کار ساخته انتظام شایسته نماید - بنا برین اندیشه دولت افزا شهاب الدین احمد خان را ( که از صفات مذکورة بهره عظیم داشت ) بخدمت خالصه نامزد فرمودند - او بسعی شایسته این خدمت را دخواه انتظام داد - و ( چون خالصات بسیار و دیانت کیشان بل عنان گرفته ای کم تصرف کم پیدا میشوند ) او ضبط هرساله را ( که متنضم اخراجات فزادن و مشتمل تصرفات مردم بود ) ہر طرف ساخته نمی قرار داد - و بجز و رسانیده متغلبان را از پای انداخت \*

### نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بتسخیر قلعه رتبه بور

مالش گرهی کشان عصیان مرشد ( که کلاه گوش استبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سردارند ) چون تربیت فرمان برد ازان اطاعت منش ( که زیر بار انقیاد خمیده قامت گرم رفتار اند ) بر ذمہ اقتدار سلاطین والا شکوه ( که در انتظام عالم کمر اجتهد بسته اند ) گزیده ترین عبادات نشانه تعلق است - و الملة که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن ستوده را همواره پیش نهاد همت جهانگشای دارد - چنانچه بیامن اقبال روز افزون آنحضرت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] آئین \*

واز سوانح آنست که امرای ائمه خیل را از حدود پنجاب تغیر داده دارائی آن دیار به حسین قلی خان (که از نیکو خدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود) تفویض فرمودند - بر همان‌دری دیده و زان دور بین مختلفی نماند که فخلبندان معانی پادشاهی را بیاغبانی نسبت داده اند چنانچه [باغبان آرایش باع را به پیرایش درخت و برداشتن آن از جانه و نشاندن بجائی دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنحو و نما بمقدار صالح واستیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان نا راست و تفرقی درحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و تینی گرفتن بعیوهای گناگون و گلهای رنگانگ و استناظل نمودن در هنکام حاجت و امثال آن (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام می‌بخشد [همچنان پادشاهان دوریین دادگر بتهذیب و تدبیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چرا غیر حکمت می‌افروزند - و لوای هدایت می‌افرازند - هرگاه (جمعی با هم یک‌دل و یک‌زیان بود) فراهم آیند - و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهرشود) اولاً بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنه ملک آن اجتماع را متفرق می‌سازند - هر چند امری نامایم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایه جمیعت است - چه از آشوب باده مرد افکن دنیا و بدمستقی تذک شرابان این خمخانه هوش ریا این نتوان نشست - خصوصاً وقتی که قته اندوزان و سخن‌سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بخابرین تمہید دانش تائید رای مملکت آرای شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش ائمه خیل را (که مدتی مددی در پنجاب فراهم‌آمد) انتظام بخش آنحدار بودند) تغیر محل نموده و بدولت بساط بوس سر بلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند - هرچند [در سوابق ایام (چه دران وقت که خان‌کلان بکابل رفته بود - و چه دران زمان که میرزا حکیم با معدود سحاصره لاهور نموده) سخنان غریب درباره این عقیدتمندان مذکور ساختند] در پیشکاره باطن مقدس (که جام جهان‌نمای اسرار کولی و اهی است) همی آن سخنان بفروع مدقق روشنایی نه پذیرفت - لیکن بمقتضای همان قانون (که واجب دین سلطنت است) قوار یافت که مجموع امرای پنجاب و جایگیر داران آن سرکار را طلبیده دارائی آن ولایت را بعده بعضی دیگر از مخصوصان بساط قرب تفویض فرمایند - دران هنکام (که موکب مقدس فتح قلمه چیتور کرد) بمستقر اورنگ سلطنت رسید) منشور اقبال بطلب امرای پنجاب شرف اهدار یافت و این سعادت اساسان بتاریک ادب شنانه در شهریور ماه الهی موافق ربیع الاول (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دارالخلافه آگر بمعادت زمین بوس کامیاب شدند - و بعد از اندگ فرمتن سرکار سنبل

عنان تاب گشتند - و در عین اشتداد باران عرصه پیمای همت شدن - و حضرت شاهنشاهی چندے از أمرای گرامی مثل قلیخ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی را (که بخشی گرفت جنود اقبال اختصاص یافته بود) از بساط حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قریب فرمودند •

چون افواج قاهره بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان (که جایگیردار آنجا بود) پسامان شایسته بامرا پیوست - و در سارنگپور شاه بداغ خان (که حکومت آنجا داشت) ملحق شد و میرزايان از استماع سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته بروزد روزگر سیاه مندو رویه فرار نمودند - مرادخان و میر عزیز الله دیوان و سایر امرای عظام عنان همت تعاقب مصروف داشتند - میرزايان از صیت قدوم لشکر منصور از مندو برآمده سراسیمه خود را با پی نزدیک زدند - و جمعی کثیر از همراهان آن گروه ادب از مندو رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند - و دران نواحی خبر قتل چنگیز خان بعد از ججهار خان حبسی و تفرقه گجرات شنیده آنرا مفری عظیم خیال کرده روی ادبار آن سمت آوردند - امرای نصرت پیوند تعاقب نموده بحر ساحل نزدیک رسیدند - و چون تسخیر گجرات در گرد وقت دیگر بود به حکم مقدس زیاده بربیں اقدام ننمود طریق مراجعت پیمودند - جایگیرداران مالوه بجاگیر خود ماندند - و دیگر امراء مثل اشرف خان و قلیخ خان و هادق خان و خواجه غیاث الدین علی) همعنان نصرت و اقبال متوجه آستان بوس مقدس شدند - و در دارالخلافه آگره هزمین بوس معلی سر بلندی یافتدند و بواسطه آنکه بسامع علیه رسانده بودند (که در رفت و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند) روزی چند معائب گشتند - و چون پرتو ظهور یافت (که سخن سازان فتنه اندوز خبر غیر واقع اشتخار داده بودند) مشمول مراحم خسروانی شدند - و میرزايان راند و مانده همعنان جوچ اویاش بگجرات رسیدند - و ولایت از حاکم خالی یافته قلعه جانپانیر و سورت را به چنگ و جدل گرفتند - و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروج رسید - رستم خان غلام ترک (که خواهر چنگیز خان در خانه او بود) قلعه را مضبوط ساخته متخصص شد - و اهل فتنه محاصرو کردند تا دو سال بر دور آن نشستند - و رستم خان همواره از قلعه برآمده می تاخت - و کارنامه های رستمی بجا می آورد - چون بسربود و از امداد و اعانت نامید در صلح زده قلعه داد - و بندر و مکر ارباب شوارت جانش نیز از حصار بدن برآمد - و ماجراي میرزايان و عاقبت کار این هرزو در ایان درین شکر فنامه اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت •

(۲) نسخه [۱] بروزگار میباشد (۳) نسخه [۱] مقری عظیم - و در [بعضی نسخه] فوز عظیم

(۴) در [بعضی نسخه] تکامل و تسامل •

نبوده اند - یا دیرتر رسیده) بتسخیر قلعه رتنهbor (که سنگ راه موکب امن بوده) نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب صادق خان و باباخان قاقشال و سماجی خان و صدرخان و بهادرخان و درستخان سهاری و دیگر امرای عظام را بسر کرد گوی اشرف خان باین خدمت دولت پیرای رخصت فرمودند - عساکر اقبال قدر راه طی کرد پیش و پس میرفت - معمرعان جهان نورد خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا جمعی کثیر از ایشان پراکنده را فراهم آورده از دیار گجرات بملکت مالو رسیده اند - و حصار آجین را (که معظم امصار آن ولایت است) در محاصره دارند - و ازین معر غبار تفرقه از ساحت جمعیت آن بلاد سر برکده \*

و سرگذشت این مشته شرات انگیز آنکه [ چون در هنگام نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه گاگرون شهاب الدین احمدخان را با بسیاره از امرای نظام (مثل مرادخان و شاه بداع خان) بر سر میرزایان فرستادند ] میرزایان نهیب کوکه اقبال شاهنشاهی شنیده و مصاف بافواج قاهره از حوصله طاقت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتابند - و بچنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جانپانیر و سورت و بروج کوس تسلط و استقلال میزد) پیوستند - و او در اوقت قصد گرفتن احمدآباد کرد بر سر اعتمادخان میخواست لشکر کشد - آمدن میرزایان را مغتنم دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت - و در حوالی شهر معركة نبرد گرم کرد - و اعتمادخان را شکست داده احمدآباد را متصرف شد - چون آزمیرزایان درین پیکار کارهای نمایان سر برزد چنگیز خان تقد نموده در حوالی بروج ایشان را بجا گیرهای مناسب ممتاز ساخت - و چون آب و گل اینها بغبار فتنه سرشه بود آنجا نیز دست تطاول دراز کردند - و از خود سری بعضی محال و مواضع تصرف نموده آن عرصه را بقدم به اعتدالی پیمودن گرفتند - چنگیز خان بدفع اینها لشکر گران فرستاد - در مصاف بر لشکر غله نمودند و چون تاب مقابله بچنگیز خان نداشتند گرد حوات انجیخته بولایت خاندیس رسیدند - و آنجا هم بساط امنیت نوردیده بقصد مالو برآمدند در حوالش آجین نطیغ فتنه گشترند - مرادخان جایگیردار آجین و میرزا عزیزالله دیوان سرکار مالو پیش ازان بدروز بر مفاصل خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه آجین اهتمام نموده پای نبات محکم کردند \*

چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از مکن عظمت انصاریافت که افواج قاهره (که بتسخیر قلعه رتنهbor پیش شتابه اند) دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالو شوند - آمرا کاربنده حکم پادشاهی شده بصوب مالو

(۲) در [اکثر نسخه] بروج \*

ملازمان رکاب معلّی شده - از عقب حضرت او هم تیر و کمان در دست روان شد - شیر متوجه عادل گشت - چون نزدیک رسید عادل به تیر درآمد - و بمقتضای سرنوشت خطاکرد - شیر آمده در پنجه خود برو انداخت - آن زیر دست توانا نیز حمله کرد - بشیر در آینخت - و دست چپ خود را در دهن او انداخته دست دیگر بخنجر برد - چون تقدیر در امرے دیگر رفته بود خنجر به بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن بند شیر دست عادل فرو خانید - بعد ازان خنجر کشیده در زخم برده شیر انداخت - باز درم دست راست او را بدھن گرفت - درین اثنا دلاران بساط حضور از هرجانب شناخته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - و درین میان بعادل هم زخم شمشیرے رسید - و آن بهادر شیردل مدت چهار ماه بربست رنجوری انقاده در جانکندن بود - عاقبت بهمان زخم‌های عذیف و سرایت سیّت باعضاً رئیسه دردار اخلاقه آگرہ در گذشت - و همانا که این مکافات<sup>(۲)</sup> بے ادبی است که با پدر خود کرده بود - و مجملی ازین سرگذشت آنکه آن بے حفاظ با زن دیوان پدر سروکار داشت - و آن عفت‌منش دل بمگ نهاده تن باو نمیداد - و پدر او را ازین کار ناشاخصه باز میداشت - روزی آن بے اعتدال از نصیحت پدر بشورش درآمده شمشیرے باو حواله کرد - فی الواقع اگر در باز پرس‌الهي و در انصاف کاه ایزدی عادل بهمین سزا ازو بال آن کردار برآید سود برد اشتباه شد - آنچنان جریمه عظیمه را کجا امثال این امور پاداش تواند شد \*

القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی معلّی را (که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود) روانه ساختند - و خود بدولت و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از انجا شکار کنان روزِ اسفند ارمذ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق چهار شنبه پانزدهم شوال ظلّل اجلال بردار اخلاقه آگرہ انداختند - و جهانیان بنشاط ابد و عشرت پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند - و درین سال فرخنده قدسی القاب حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین شریفین و ایصال خیرات و میراث عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بمالک محروسه فرموده بدیدار مقدس قبلهٔ جان و دل و پادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند \*

و از سوانح انتهاض عساکر منصورة است بتخیر قلعه رنتگنپور (که در رصانت و استحکام ثانی اثنین قلعه چیتور تواند بود) و بموجب حکم مقدس از میانه راه عنان تاب شدن و بدفع فتنه میرزاپان رو بولیت مالو آوردن - و تفصیل این سرگذشت اقبال طراز آنکه (چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور بمرکز خلافت رجوع فرمود) بر ضمیر مقدس شاهنشاهی بالهای دولت چنان پرتو انداخت که بعضی از سران و سرداران را (که در بورش چیتور بسعادت خدمت دولت پذیر

(۲) نسخه [ح] بے اعندالی است \*

(که سال اول است از دور دوم) شد - امید که هزاران دور و قرن بعدل این خدیو صورت و معنی خاصیت بهار داشته باشد - آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام لوازم طوف و انصرام جشن نوروزی روز اسندار مردم پنجم فروردین ماه الهی موافقی روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطه اجmir بمستقر ارمنگ سلطنت ارتفاع دادند - و از راه میوات بانبساط شکار فهشت فرمودند در آنای شکار قراولان رکاب اقبال نهان بیشه شیر دادند - سلسه شوق حضرت شاهنشاهی بشکار آن مفترس بجنیش درآمد - شیر شکارانه توجہ فرمودند - چون نزدیک نیستان رسیدند ناکاه شیرے مهیب بیرون دوید - مقربان بساط عزت عمان اختیار از دست داده بخدنگی جانستان بزمین درختند حضرت شاهنشاهی آن تیز دستی را نه پسندیدند - و حکم فرمودند که دیگر هر درنده (که از بیشه برآید) بحکم مقدس کس گرد او نگردد - حضرت درین حرف بودند که شیرے دیگر بهزار سهمگینیع شیر نخستین برآمده رو بروی حضرت خرامنده گشت - ملتزمان رکاب دولت را از مشاهده این حال موی برتن علم شد - اما بموجب حکم مقدس هیچکس پارای اقدام بردفع او نداشت و آنحضرت سولره بچشم شیر نگریسته تیرے برو زدن - و شیر از فوط تهر رخمي شده همچنان بصلاحت خرامان خرامان بر بلندی برآمده خشمگین نشست - آنحضرت از اسب فرود آمد ایستادند - و دلوران شیر افکن بر دور او دایره کشیدند - و حضرت بندوقی سر راست کرده بجانب او انداختند که بکنج دهان خود را از بذاگوش او پوست مال رفت - درین وقت شیر خشمگین شد، پیش آمد - آنحضرت در مدد آن شدند که تیرے دیگر حواله کنند - و قابو می طلبیدند و بهرجانب (که آنحضرت توجہ میفرمودند) شیر همان جانب نکاه میکرد - و قابو چنانچه باید دست نمی داد \*

از زیان مقدس شاهنشاهی شنیدم (که از حضرت جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند) که عادت ایزدی چنان رفته جمعی (که بشکار شیر برآمده اند) هرکس (که تقدیر بران رفته است که از دست او شیر شکار شود) پیوسته نکاه شیر بجانب او می بود - میفرمودند چندین مرتبه (که بنفس مقدس متوجه شکار شدیم) این معنی مشاهده شد - و بتجریه پیوست - القصه چون قابو بدست نمی افتد بدستم خان فرمودند که پیشتر رو - تابه نکاه کردن بجانب تو قابو بدست اند - عادل پسر شاه محمد قندهاری (که معتبر شده بود) دانست که همانا حکم پیش رفتن

(۲) در [ چند نسخه ] دوره (۳) در [ چند نسخه ] طوف (۴) در [ بعضی نسخه ] از شیر نخستین

(۵) در [ چند نسخه ] بچشم شیر شکار (۶) نسخه [ ۱ ] میگردیده (۷) نسخه [ ۷ ] حضرت شاهنشاهی

(۸) نسخه [ ۸ ] د معتبر بود \*

بفریب گرفت - و راجه آنجارا ببد عهدی کشت - و ابراهیم مذکور (که نه عقل درست داشت و نه بخت بلند - و سرکردان تیه حیرت گشته برایه مذکور پناده بود) اندیشه سروزی بخود می برد ) بقسم و تزویر او را بچنگ آورده بعدم خانه فرستاد - و منعم خان نیز بخاطر مطمئن بانتظام معلمات خود پرداخت ۵

### آغاز سال سیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

يعني سال فوروردین از دور دوم

• شعر •

ای دیده گشای دور بینان • سرمایه ده تهی نشیفان  
دستی که فناد نفس خود رای • در مطرح سیل بے سرو پای  
بیاری اقبال روز انزون سخن بدیلجا رسید - و لخته بار دل بسبکی روی آورد - امید که بفروع افزائی  
صبح سعادت دل را روشنی تازه و زبان را نیروی نو پدید آید - و نفس نفس فیوار دشوار  
آسانی و شایستگی پذیرد ۶

مرا چون هاتف دل دید دمسار • برآورده از راقی همت آواز  
بهار نو برآر از چشمۀ نوش • سخن را دست باف تازه درپوش  
درین هنگام عشرت ابتسام (که موکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه  
اجمیر نیض بخش عالمیان بود) موکب نو روز سعادت افروز رسید - و رایست جهان آرای نیز اعظم  
در شرفخانه حمل ارتفاع گرفت - و حصول غنچه بتیز دستی نسیم بهار گشوده شد - و عساکر  
نباتات چمن آرای رده اعتدال گشتند ۷

بگسترده فرشی ز دیباي چین • بر و پیکر هفت کشور زمین  
دران بزمگه شادی آراستند • مهان را بخواندند و می خواستند  
نمودند مهر و فزودند کام • گردند یار و گرفند جام

بعد از گذشتن سه ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان ( ۹۷۵ ) نهصد و هفتاد  
و پنج هلالی تحويل سعادت اکلیل روی نمود - و آغاز سال سیزدهم الهی يعني سال فوروردین

(۱) در [نسخه ز] این عنوان را بعد ( سخن را دست باف تازه درپوش ) آورده - و در [بعض نسخه]  
عبارت عنوان چنین است آغاز دور دوم از جلوس اقبال ابد پیونه شاهنشاهی يعني سال فوروردین سیزدهم  
سالین الهی (۲) فیوار بروزن مزاوار بمعنى کار و صنعت و پیشه (۳) در [بعض نسخه] بهاری (۴) نسخه  
[ح] جهان را - يعني همگی اهل دنیا را (۵) نسخه [ی] باره

(که رایاتِ جهانگها بتحمییر قلمه چیتور متوجه بود) بوسیلهٔ لوبدی محرّک سلسۀ یکجهتی شد که خاطر لارو جمع سازد - و طرح مصائب انداده - و بعد از مراسلات اتحاد و مغافلات پنکاه‌لی قرارداد که خانخانان بپیش لو آپد - تا در مواجهه اسلام رابطه را استحکام دهد - و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی هرزی گرداند - خانخانان را رای بران قرار گرفت که پیش سلیمانی رفته سرنشسته ظاهر را انتظام نمی‌نماید - هر چند خیرخواهی هزارین ازین اندیشه نا صواب ممانعت نمودند گوش نکرده با بیمه صد کس گزیده خود و محبت علی خان و لوهایم خلی اوزمک و لعل خان بدخشی و کوچک علی خان پسر میر سلطان و پس قبچاق و میر هاشم برادر ابوالعلاء و هاشم خان و متعلقان این مودم (که مجموع هزار کس باشد) به پننه روان شد - لوهی آمد رسم تعظیم و احترام بھای آورد - و بعد ازین بازیزد پسر کلان سلیمان آمد - و پنج شش کروه (که از پننه ماند) سلیمان باستقبال آمدیه با احترام دریافت - اول خانخانان چشم داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید - و مخفی آراسته ترتیب داد - روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجملی آورد و منبر را بنام مقدس سربلند گردانید - و نقود را بسته اقس افتخار بخشیده پیشکشی ایقونه داد و جمع از اعیان او هورانیه بوده تحریک گرفتی مفعم خان کردند - که رایات عالی بتحمییر چیتور مشغول است - و اکثر امراء بزرگ در خدمت حضورانه - خانخانان را (که کارش پانچام رسانیدم) تا پای تخت کمی (که مدانعه نماید) نیست - لوهی چون ازین غدر آکاهی یافت سخنان هوش افزا هر میان آورده گفت که با چنین صاحب‌اقبالی (که سال بسال لمعات دولت‌افزانی او بر ممالکی می‌تابد) در مخالفت زدن از عقل دوراندیش دور است - و دیگر آنکه خانخانان یک از بندهای تربیت‌کرده اوست - بزرگان تائید یافته ایزدی لمروز هر هر مسکین (که نظر عاطفی انداند) خانخانان می‌شود - از قبیل این مودم معهود چه گشاید - دیگر مثل ابراهیم مخالفه در کمین داریم - چونه این اراده تمشیت خواهد یافت - اگرچه سلیمان پنهانی نصیحت شده بود آما سایر افغانان (که مدهوش باد) جهل بودند). این سخن گوش نکرده در فتنه میزدند - مفعم خان این خبر شنیده بطائف الجیل اردوی خود گذاشته پنکش لوهی با معدودیتی جریده برآمد بعد از اینکه بسواری از راه طی شد افغانان نیره رای اطلاع یافتند - و چون کار از دست رفته بود بغیر از طرز ملائمت کاره دیگر پیش نگرفتند - بازیزد و لوبدی جریده پیش خانخانان آمد اعزاز و اکرام بجای آورده برو گشتند - و منعم خان از آب گذگ گشته دو سه منزل آمد بود که فتح نامه چیقرور رسید - و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد - و سلیمان با دل جمع روی بنهنگاه آورده در انصرام مهمات خود اشتغال نمود - و ملک آدیسه (که بخانه جلتانه در آنجاست)

حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام نامی حضرت شاهنشاهی خواند - و بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتبی کرد - و شرح این سرگذشت آنست که ازان باز [که مبارز خان (که بعد ای نامزد زبان شهرت است) کافر نعمتی نموده مدعی فرمان روانی شد] تاج خان کرانی با برادران گریخته به بهار آمد - و (چه دران ایام که محمدخان حاکم بنگاله سر شورش داشت - و چه بعد ازو در زمان بهادر) پیوسته گریزت و نفاق را رواج بخشید - تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر نیز بمرگ طبیعی در گذشت - و برادر خرد او جلال الدین دعوی ریاست بنگاله و بهار کرد - تاج خان و برادر او کا در مخالفت و کا در موافق بسرمی برندند - و طرح آشتبی و آشنایی بخان زمان انداخته نفاق آرای بودند - و بعد از سرگذشت بسیار جلال الدین نیز در گذشت - و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از اندک فرستی (که بفنون رنگ و ریو تاج خان بر لایت بنگ و بهار استیلا یافته بود) رخت هستی بربست - و سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و آنحدار استقلال یافت و با خان زمان طرح درستی انداخته در ثبات کار خود کوشید - و استقلال غریب بهم رساند افغانان بے سر همه گرد او فراهم آمدند - و خزینه جمع کرد - و فیلی فراوان بدهست آورده و (چون خان زمان بکدارهای خود گرفتار آمده بعزا رسید - و حضرت شاهنشاهی حکومت جونپور و آن نواحی بسنع خان خانخانان مكرمت نموده معادرت فرمودند - چنانچه پیش ازین نکاشته قلم وقائع فویض شده) زمانیه (که اساس فهاده خان زمان بود) اسد الله خان حراست آن از جانب خان زمان داشت - درینلا (که کرسی حیات او ریخته شد) اسد الله از سخافت رای کس پیش سلیمان فرستاده حاکم طلبداشت - که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود - خانخانان چون برین معنی اطلاع یافت کسان فرستاده او را مستعمل گردانید - و چون از سعادت ذاتی بهره داشت نصیحت پذیر گشته آنجا را بقاسم مشکی گماشته خانخانان سپرده و خود پیش خانخانان آمد - و لشکر افغانان (که بخیال زمانیه آمده بود) بے بهره بار گشت تودی (که بعقل و تدبیر و سعادت در زمرة افغانان مذکور امتحان داشت - و وکیل مطلق سلیمان در کنار آپ سون بود) چون خانخانان را مرد آهسته صلاح جوی مصالحة طلب دانست طرح دوستی افکنده اینئی ملک خود را از آسیب صدمات افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و معم خان بتحف و هدایا و رسائل مبانی رابطه رسمی استحکام گونه یافت و درین وقت (که رایات جهانگشا به تسخیر چیتور نهضت فرمود) سلیمان در مقام استیصال راجه آدیسه و ابراهیم شد - و چون از معم خان خانخانان خاطر جمع نداشت در چنین هنگام فرست

و گردن کشان هندستان را یکبارگی سودای نخست از سر بدرافت . و برداشی خاص بندگی از سر گرفتند - و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضریب علی تواجی هیچ بکه جام شهادت نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همذل نصرت و همکاب فتح بعد از نیمروز بارگوی مقدس متوجه شدند - و تاسه روز دیگر بتقریب انتظام بعضی امور توقف نموده تمامی آن سرکار را به خواجه عبدالمجید آمف خان مكرمت فرمودند . و چون در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند [ که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روهه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سرّه ( که در اجمیر نورگستر است ) توجه فرمایند ] زمانی ( که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند ) پرتوِ ضمیر آن شهسوار دولت بایفای نفرے ( که از صدقی عقیدت مرکوز خاطر اقدس بود ) نافت و تا ارد روی ظفر قریب پیاده آمدند - و روز فروردین نوزدهم اسفند ارمذ ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم شعبان کوس مراجعت بلند آوازه ساخته از ارد روی معلی همچنان پیاده قدم صدق در راه نهادند و منزل منزل در شدت حرارت هوا و تفصیدگی ریگ بیابان بقدم شوق راه قطع میشد - و با آنکه حکم عالی بود ( که عساکر اقبال سواره می آمدند باشند ) اما مقریان بساط اخلاص را از سعادت موافقت گزیر نبود - چندی از خاصان حرم عزت در سایه حضرت پیاده میرفتند - چون تقصیه ماندل مضرب خیام اقبال شد شگونه قزاول ( که پیشتر با جمیر رفته نوبت آمدند رایات اقبال را رسانیده بود ) بسرعت آمد - و از منزلیان تجرد گزین آن روضه مقدسه عرائض بدرگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب درآمده فرمودند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشه و خدابرستی حسن ظن بمن مسکین کرد، پیاده عزیمت زیارت دارد - بهر روشی ( که دانند ) آن قائله سالار راه حقیقت را ازین اندیشه بازدارند - که اگر او قدر بزرگ خود دانستی کجا نظر بر من خاکسخانی کوی طلب انداختی - چون این عرائض بمحامع اقبال رسید آنحضرت ازان منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم اسفند ارمذ ماه الهی موافق یکشنبه هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت - و از یک منزلی پیاده بدستور معهود متوجه زیارت شدند - و به آنکه بدولت سرای مخیم اقبال نزول فرمایند از گرد راه بطوف ار روحه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - و جمیع مجاوران و معتقدان آن حواشی قدس را بمراسم اشراق و افضل کامیاب ساختند . و تاده روز درن خطه نیض انتما متوجه مبدأ فیاض بوده باستغافله انوار سوری و معنوی استاذان داشتند \*

و از جمله سوانح اقبال ( که در آیام محاصره قلعه چیتور روی نمود ) آن بود که سلیمان

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] حرب علی ( ۲ ) در [ همگی نسخه ] مه شنبه - اما همه غلط مینماید \*

و تائیدِ اصنام قدم افسرده منظر جانفشنانی بودند - و بعضی در مساقن و منازل خود برسر جهل ایستاده ترصّد هلاک میبرند - و جمع شمشیرهای برهنه علم کرد و نیزهای کوتاه گرفته رو بغازیان نصرت پیوند می آورند - و این بهادران غزا پیشه بنارک دلدرز و تیغ معزکه سوز و سنان مف شکاف کار آن سیده بختان را تمام می ساختند - و جمع (که به بتکدها و خانها قدم جهل را ثبات داده بودند) غازیان اقبال مند را دیده بپای تهور پیرون میدریدند - و به بهادران فارسیده بصدمات قهر بخاک و خون برابر میدشند \*

## \* شعر \*

چنین رزمها در جهان کس ندیده \* نه از کاردانان گیتی شنید  
 چه گویی ازان جنگ و آن کازار \* که یک شمه نتوانم از صد هزار  
 و از اول صبح تا نصف النهار (که وقت زوال این بد اختران بود) بسطوت قهرمان کبریا ارواح  
 و اشباح این مُدبران میسوخت - و قریب سی هزار کس برخاک هلاک افتادند - و سبب  
 بسیار کشته هدن آن بود که در زمان پیش بتاریخ سیوم محرم هفتاد و سیوم هلایی (که سلطان  
 علّالدین در شش ماه و هفت روز گرفته بود) چون رعایا بجنگ نمی پرداختند از قتل این  
 مانده بودند - و درینولا نهایت ستیزه و پرخاش بتقدیم رسانیدند - بعد از ظهور تباشير استیلا و غلبه  
 معذرت این گروه فایده مند نیامد - حکم قتل عام شد - و جمع کثیر در بند هم افتادند \*

و از غرائب آنکه قهر شاهنشاهی به بندر قچیان قدر انداز کم خطای قلعه فراوان بود - هر چند تفّحص بسیار شد از آنها نشانه نیافتند - آخر چنان روش گشت که آن بد کاران بلباسِ مکرو تزییر از قلعه جان بسلامت برده اند - و طریق برآمدن چنان بود که (چون عساکر نصرت اعتماد دستِ غارت گشاده در بستن و تاراج کردن اهل حصار سرگرم شدند) این بندوقچیان (که تا هزار کس بودند) اهل و عیال خود را چون اسیران مقید ساخته روانه شدند - و بر جویندگان آنها حقیقتِ حال پوشیده ماند و چنان دانستند که پیاده های عساکر اقبال بند کرد - جمع را میبرند - و در چنان هنگام چنین تنبیه ره شایسته کرده فجات یافتند - اگرچه دران روز هیچ خانه و هیچ کوچه و هیچ گذرے نبود (که از کشتها پشتها نداشت) اما در سه جا مخالفان بسیار کشته شدند - جمع کثیر از راچپوتان درخانه رانا (که دران قلعه بود) گرد آمد و فرو شدند - و این بدنهایان دفعه دفعه دودو و سه سه کس برآمد - جانفشنانی میکردند - و جمع انبوی در بخانه مهادیو (که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود) اجتماع نموده تن بشمشیر سپردند - و در دروازه رام پوره نیز گردش انبوی شده، گرد هستی خود برباد دادند - و نتیجه عظیم (که طراز تکهای دولت افزای قواند شد) از مکمن اقبال بظهور آمد

( ۲ ) نسخه [ ح ] نه از رسم آمد نه اسفندیار \*

در گذشت - تاسی کس مرد نه نامی را پیشتر از شمشیر رمیدن انداخته بود - و پانزده کس را بعد از زخم رسیدن - و از فیل مدهکر نیز کارهای شگرف پدید آمد - و مردانهای غریب کرد و از غرائب امور آنکه فیل کادره<sup>(۲)</sup> چون درون قلعه درآمد اضطراب فرونه از شور و غوغای گریخت و از اتفاقات حسنہ آنکه رو بروی جمعی کثیر از خون گرفتها (که تن بهلاکت داده بجانب شکافکله می آمدند) دوید - کوجه تنگ بود - همه را بحال تباہ پایمال کرده متفرق ساخت - و بتائید غیبی چنین موهبتی عظیم روی داد - و عظمت خان (که برو سوار بود) رخمي شد - و بعد از چند روز ازان رخم در گذشت - حضرت میفرمودند که درین هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظارگی تائیدات ایزدی بودیم - فیل سبد لیه درون قلعه درآمد، در کشن و انداختن راجپوتان متوجه شد راجپوتی بجانب او دویده شمشیر انداخت - اندک بروی رسید - و او پروا نکرده اورا بخرطوم پیچیده انداخت - در همین اثنا دیگر رهبری او شد - و سبد لیه با روی آورد - و شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیره از عقب او انداخت - والحق بسیار خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که در عین زد و گیر از بهادران (که من او را نمی شناختم) بنظر درآمد که راجپوتی از مفاصله دیوار خود اورا بجنگ خود طلبید - و او نیز گشاده پیشانی متوجه او شد یکی از دلاران لشکر متصور (که آنرا هم نمی شناختم) بمعاونت و امداد آن بهادر دیگر روان شد - و او باهتمام منع کرد که رسم دلاری و آئین مررت نیست که او مرا به پیکار خواسته باشد - و توبمدد کاری من بیانی - بصد اهتمام او را از آمدن بازداشت - و خود کازار نموده کار او را تمام کرد - میفرمودند که هر چند ازین مردانه با مررت نشان جسم پدید نیامد - همانا که از مردان غیب بود که بتائید این بزرگ صورت و معنی پیکر جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت - اوائل فتح تا پنجاه فیل و اوخر تا سه صد فیل درون حصار درآمده اعدا را پایمال ساخت - میفرمودند که نزدیک به بخانه گویند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار شخص را پایمان فیل ساخته و در خرطوم پیچیده بحضور اقدس آورد - و بعرض اشرف رسانید که نام این را نمیدادم - اما از سران این حصار می نماید جمیع کنیز در گرد او جانفشانیها کردند - آخر ظاهر شد که پتا بود - که پایمال مذلت و هلاکت گشت - درین هنگام (که بعلازمت آورده بودند) رمحی باقی مانده بود - بعد از زمانه در گذشت راجپوتان جنگ جوی (که دران قلعه فراهم آمده بودند) قریب بهشت هزار کس بودند - اما از رعایا که آنها هم در مراسم نگاهبانی و خدمت گذاری دقیقه فروگذاشت نمیکردند) از چهل هزار کس زیاده بودند - زمانه (که رایات والا بقلعه درآمد) اهل قلعه بعضی در بتکدها بخيال شرافت مقام

و در خانه را تهوان ( که سردار صاحب خان بود ) و در منزل چوهانان بصرکردگی ایسرداس جوهر عظیم شد - و تاسه صد زن در آتش ادباز آن سرکشان سوخت - و ( هر چند آن شب در شکافگاه کسی نماند - و از کشته شدین چیمل هریک دل از دست داده خود را بکنج ادباز کشید ) اما لوارم احتیاط مرعی داشته بهادران مف شکن و غازیان جان بناموس ده را از هر طرف آماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور بوارق صبح باعتصاد چنود اقبال درون قلعه درآیند - و چون سفیده سحر دولت دمید از اطراف مورچلهای خود جوانان کارطلب و دلیران نبرد دوست درون قلعه درآمدۀ در کشتن و بستن کوشش نمودند - و راجپوتان سرنشتۀ تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته میشدند - و حکم معلّی بخفاش پیوست که از مقابل ساباط فیلان چاپک دست آزموده را درآورند - اول گردباز دهوكرتا سر دیوار آمده استاد - و بعد ازان مدهکر درآمد - و پس ازان فیل جنگیا و سبدلیه و کادره درآمدند و هر کدام کاره چند کرد که از خیال بیرون باشد \*

\* شعر \*

دو لشکر سنانها بر افراد ختند \* کمینها گرفتند و مف ساختند  
همه آهنین چنگ و نولاد خای \* همه نامداران آهن قبای  
بالانرا ز خون لعل تیغ ستیز \* یکی جان سهار و یکی در گریز  
بپاشهید خرطوه فیلان به تیغ \* تو گفتی همی مار بارد ز میغ  
سههدار بر ژنده پیل دمان \* همی تاخت آورد بر زه کمان  
به تیغ و سفانها یکی کینه توخت \* گهه دل درید و گهه سینه سوخت  
ز خنجرش لاله نگارنده بود \* ز درع یلان حلقه بارنده بود

و هنگام سفیده سحری ( که صبح اقبال اولیای دولت و شام ادباز اعدا بود ) حضرت شاهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار دولت متوجه قلعه شدند - و چندین هزار کس از جانفشانان دلور در رکاب عزت پیاده بودند - و از غرائب آنکه ایسرداس چوهان ( که از دلیران قلعه بود ) فیل مدهکر را دیده پرسید که این چه نام دارد - چون نامش گفتند در ساعت متہوانه تیزدستی نموده بیک دست دندان او گرفت - و بدست دیگر جمهور زد - و گفت مجرای من پیش آن قدر دان جهان آرای خواهید کرد - و از فیل جنگیا کارنامها بظهور آمد - از انجمله راجپوتی دویده شمشیر بخرطوم او انداخته قلم کرد - و او با وجود خرطوم برویده ( که زندگی دشوار است ) عربدهای آسمانی برانگیخته

( ۲ ) در [ چند نسخه ] کرده کرده ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] گرد باز و هکر - و در [ بعضی ] گردباز و هوکر ( ۴ ) نسخه [ ج و ] سپاره بکی - و نسخه [ ی ] سپاره دگر . و نسخه [ ب ط ] سپاره دگر ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] زه بر کمان - و در [ بعضی ] و بر زد کمان \*

خا کرده تماشای دلیران پُر دل و شیران زنجیر گسل میفرمودند - و درین درشب و پک روز این شجاعت‌مندان بمنابه مشغول پیکار بودند که خواب و خور پیرامون شان نمی‌گشت - و طاقت متعددان طرفین طاق شده بود - تا آنکه سحرِ دی پنهان پانزدهم اسفند ارمذ ماه الهی موافق صبح سدهشنبه بیضت و پنجم شعبان آن قلعه فلک اساس مفتوح شد - و شرح این سانحه بهجت بخش دولت افزا ( که فتح نامه اقبال تواند بود ) آنست که در شب گذشته ( که صبح نصرت در بی داشت ) از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند - و چندین جا رخنه در دیوار قلعه افتاد - و علامت شکست حصار ظاهر شدن گرفت - و نزدیک ساباط دلیران صف‌ئین از لشکر منصور پیش‌گشته کرده بعیاره از دیوار استوار قلعه را ویران ساختند - و دادِ جان‌فشنی<sup>(۲)</sup> و جان‌ستانی دادند - و نصفه از شب گذشته بود که متحصنهان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده پک‌ظرف جان بباد ندا می‌دادند - و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پُرمی ساختند که در حین رسیدن غازیان تند خوی آتش داده نگذارند که کسی عبور تواند کرد - درین آنها بنظر اقدس آمد که شخصی جیوه هزار میخی دربر ( که علامات سرداری باشی بود ) دران شکاف‌گاه آمده اهتمام می‌نمود اما معلوم نمیشد که یک‌حصت - دران هنکام حضرت شاهنشاهی بندوق سنگرام فام ( که از بندوقهای خاصه است ) گرفته بجانب او انداختند - و بشجاعت خان و راجه بهکوت داس فرمودند که من از شادی و سبکی دست ( که در حین زدن نخچیر ظهور می‌باشد ) در می‌باشم که غالباً بندوق من باین مرد رسیده باشد - خان‌جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر اینجا آمده اهتمام می‌کند - اگر باز امشب نیاید ظاهر می‌شود که از هم گشته است - ساعتی ازین واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که دران فرجه از مخالفان کم نمانده است و مقارن این حل از درون قلعه از چند جا آتش برخاست - ایستادهای پایه سریع اعلی دران باب خیال‌ها میکردند - راجه بهکوت داس معرفت داشت که این آتش جوهر است - چه رسی است در هندوستان که ( چون کاره چنین پیش می‌آید ) خرماني از صندل و عود و غیر آن در خور مکفت سرانجام میدهند - و اقسام هیمه خشک و روغن مهیا می‌سازند - و معتمدان سخن شفو و سفک‌دان دل بر جا را بر عورات خود میگذارند - هیین ( که شکست متیق می‌شود ) مردان کشته می‌شوند و آن سنگین جانان آن بے‌گناهان را در آتش آن آتشکده خاکستر می‌سازند - و آنچه آن صبح ( که نمیم فتح و دولت وزید ) مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجیمل سردار قلعه رسیده و کار او و قلعه ساخته بود - و آن آتش جوهر بود - و در خانه پتا از قوم سیسودیه از خاصان رانا

(۲) نسخه [ی] [جان سپاری] •

و از میان گوشت او گذشت - و چندان آسیب نرسید - بـرـزـبـان مقدـسـ حـضـرـت شـاهـنـشاـهـی گـذـشتـ کـهـ جـلـلـ خـانـ آـنـ قـدـرـ اـنـدـارـ خـودـ بـنـظـرـ درـنـمـیـ آـیـدـ . اـکـرـ خـودـ رـاـ بـنـمـایـدـ اـنـقـامـ تـراـ اـزوـ بـکـشـیـمـ . وـ بـجـانـبـ بـنـدـوقـ اوـ (ـ کـهـ اـزـ رـوزـنـهـ ظـاهـرـ بـودـ)ـ بـنـدـوقـ سـرـ رـاستـ کـرـدـهـ اـنـدـاخـتـنـدـ . وـ فـرمـودـنـدـ کـهـ عـجـالـةـ الـوقـتـ اـنـقـامـ تـراـ اـزـ بـنـدـوقـ اوـ مـیـگـیرـیـمـ . اـنـدـاخـتـنـ هـمـانـ بـودـ وـ اـزانـ رـوزـنـهـ گـذـشـتـهـ باـوـ رسـیدـنـ هـمـانـ . اـکـرـجـهـ دـرـانـ وـقـتـ بـیـقـینـ نـهـ پـیـوـسـتـ (ـ کـهـ آـنـ بـنـدـوقـ بـآنـ بـنـدـوقـچـیـ رسـیدـ)ـ لـیـکـنـ اـزـ طـرـیـ فـروـهـشـتـنـ بـنـدـوقـ رسـیدـنـ بـصـاحـبـ اوـ قـیـاسـ مـیـکـرـدـنـ . وـ بـعـدـ اـزـ کـلـشـ اـحـوالـ بـظـهـورـ پـیـوـسـتـ کـهـ بـنـدـوقـیـ پـادـشاـهـیـ کـارـ آـنـ تـدـبـرـ رـاـ سـاختـهـ بـودـ . وـ آـنـ بـنـدـوقـچـیـ اـسـعـیـلـ نـامـ سـرـدـارـ بـنـدـوقـچـیـانـ بـودـ . وـ بـاقـبـالـ رـوزـ اـفـزـنـ اـهـلـ آـنـ مـوـرـچـلـ اـزـ بـینـ کـارـنـامـهـ پـادـشاـهـیـ آـسـدـنـدـ . وـ هـمـچـنـینـ هـمـوـارـ آـنـ حـضـرـتـ بـسـیـارـهـ اـزـ نـامـدـارـانـ حـسـارـ رـاـ اـزـ پـایـ اـنـدـاخـتـهـ بـخـرـابـ آـبـادـ هـلـاـکـتـ مـیـ فـرـسـتـاـنـدـ . وـ رـوزـهـ درـ مـوـرـچـلـ جـانـبـ چـیـقـوـرـیـ (ـ کـهـ کـوـهـچـهـ اـیـسـتـ نـزـدـیـکـ بـقـلـعـهـ)ـ بـنـفـسـ مـقـدـسـ آـمـدـ اـهـتـمـامـ اـتـمـامـ کـارـ دـاشـتـنـدـ . وـ درـ مـحـالـ (ـ کـهـ بـنـدـوقـ وـ تـوـپـ کـلـانـ مـیـ آـمـدـ)ـ آـهـسـنـهـ آـهـسـتـهـ مـیـکـنـدـشـتـنـدـ . چـونـ اـعـتـمـادـ کـلـیـ بـرـ مـحـافظـتـ وـ مـعـاوـنـتـ اـیـزـدـیـ بـودـ غـبـارـ اـنـدـیـشـهـ بـخـاطـرـ اـقـدـسـ رـاهـ نـمـیـ بـأـنـتـ . نـاكـاـهـ تـوـپـ بـزـرـگـ نـزـدـیـکـ آـنـ حـضـرـتـ اـنـقـادـ کـهـ بـآنـ تـوـپـ بـیـعـتـ کـسـ اـزـ مـجـاهـدـانـ صـفـرـ اـقـبـالـ بـشـهـادـتـ رسـیدـنـدـ . رـوزـهـ بـنـدـرقـ بـخـانـ عـالـمـ (ـ کـهـ نـزـدـیـکـ آـنـ حـضـرـتـ اـیـسـتـادـهـ بـودـ)ـ رسـیدـ . وـ اـزـ جـبـیـهـ اوـ گـذـشـتـهـ چـونـ بـجـامـهـ پـایـانـ رسـیدـ بـصـیـانـتـ الـهـیـ اـزـ رـطـوبـتـ عـرـقـ سـرـدـ شـدـ . وـ مـوجـبـ تـقـوـیـتـ بـوـاطـنـ اـرـبـابـ جـهـادـ کـشـتـ . وـ رـوزـهـ بـنـدـرقـ بـسـظـفـرـخـانـ رسـیدـ . وـ بـخـیرـ اـنـجـامـیدـ . وـ درـ بـینـ شـغـلـ دـوـلـتـ بـیـرـایـ بـسـیـارـهـ اـزـ اـمـثـالـ اـیـنـ حـمـایـاتـ دـادـارـ جـهـاـنـ بـظـهـورـ آـمـدـ کـهـ بـاعـثـ هـدـایـتـ سـادـهـ لـوـحـانـ اـنـجـمـ ظـاهـرـ شـدـ . وـ سـرـمـایـهـ مـزـیدـ عـقـیدـتـ اـصـحـابـ اـخـلـاـصـ گـشـتـ .

چـونـ هـمـتـ عـالـیـ مـفـتـاحـ مـعـاـقـدـ مـقـصـودـ وـ مـصـبـاحـ مـکـامـ تـقـدـیرـاـسـتـ عـلـیـ الخـصـوصـ هـرـکـهـ چـنـینـ صـاحـبـ اـقـبـالـ دـلـ دـرـ کـارـےـ دـشـوارـ بـنـدـدـ هـرـچـنـدـ اـزـ اـنـدـیـشـهـ اـهـلـ رـوزـگـارـ بـیـرونـ باـشـدـ بـمـیـاصـنـ بـدـلـائـعـ قـضاـ وـ قـدـرـ آـنـ کـارـ بـآـسـانـیـ بـرـآـیدـ . اـزـ اـنـجـمـلـهـ بـمـقـتـضـایـ هـمـتـ وـالـیـ شـاهـنـشاـهـیـ (ـ کـهـ تـرـجـمـلـ تـائـیدـ اـلـیـ سـتـ)ـ کـارـ سـابـاطـ بـاـهـتـمـامـ رـاجـهـ تـوـدرـمـلـ وـ قـاسـ خـانـ مـیـرـ بـرـوـ بـحـرـ بـخـوبـتـرـینـ وجـهـ اـتـمـامـ یـاتـمـ . وـ بـرـ بـالـیـ سـلـبـاطـ مـنـازـلـ وـ مـوـاقـفـ دـلـکـشـاـ مـاـخـتـهـ شـدـ . آـنـ حـضـرـتـ پـیـشـ اـزـ اـتـمـامـ آـنـ دـوـ شـبـ وـ یـکـ رـوزـ دـرـ هـمـانـجـاـ بـوـدـهـ بـتـوـجـهـاتـ عـالـیـ اـهـتـمـامـ مـیـفـرـمـودـنـدـ . وـ مـجـاهـدـانـ اـقـبـلـ مـنـدـ دـلـ بـرـ قـلـعـهـ گـشـائـیـ بـسـتـهـ دـیـوارـ قـلـعـهـ رـاـ دـیـرانـ مـیـکـرـدـنـدـ . وـ اـنـجـانـبـ نـیـزـ دـلـیـرانـ دـلـارـیـهـ مـیـ فـمـودـنـدـ وـ آـنـ حـضـرـتـ بـنـفـسـ مـقـدـسـ دـلـ دـرـ بـیـکـلـ بـسـتـهـ دـادـ بـنـدـوقـ اـنـدـاـزـیـ مـیـ دـادـنـدـ . وـ بـنـشـیـمـ سـطـحـ سـابـاطـ

( ۲ ) در [ چـندـ نـسـخـهـ ] جـبـیـهـ جـامـهـ اوـ ( ۳ ) نـسـخـهـ [ حـ ] نـفـیـسـ . وـ نـسـخـهـ [ طـ ] نـفـیـسـ مـقـدـسـ .

گویی چهل کس (که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده) فرصت جوی بودند) خاک و خشت بسیار از قلعه جدا شد، آن تنگنای را گرفت - و بعد از فتح قلعه ظاهر شد که این بهادران چهین از هم گذشتند - و از جانب مخالف با آتش تهر ایزدی ساخته نزدیک چهل کس بخاکستری عدم برابر شدند - و چون بدیگر مبارزان نبرد آرای این سانجه معلوم شد خود را رسانده در زد و گیر گشادند - و مخالفان نیره را از یک طرف جان می سپردند - و از راه دیگر در برآوردن دیوار جهد مینمودند - تا آنکه در آنک فرصت دیوار سه عربش بهمن ارتفاع برآورده - و در همین روز در سورچل آهف خان نقب افروختند - آتش خوب در نگرفت - و از مخالفان تاسی کس بعدم فروشنده و بهادران لشکر اقبال را اگرچه آسیب نرسید اما کاره هم نتوانستند از پیش برو - هرچند جای آن بود (که قلعه نشینان ادبیار چشم عترت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند) لیکن [ چون در لشکر اقبال امره (که به ظاهر سرمایه شماتیت کوتاه بینان تواند شد) بوجود آمد، بود [ این معنی را دستاویز نخواست و استکبار ساختند - و همت خسروانی این را باعث مزید توجه دانسته بیشتر از پیشتر توجه فرمود - این طبقه اگرچه در نفس امر باجل خود فروشدند و پیشنه هستن این کوهه پُر شده بود اما پایه اخلاص و رتبه سعادت ایشان افزود - اگرچه اهل قلعه شماتتها بهظور آوردند اما توجه حضرت شاهنشاهی (که در گرفتن آن قلعه نه بتدبر و تدریج بود) اطمینان پذیرفت و نیز تیز جلوان معسکر اقبال را هدایت شد - که تیز دستی در امثال این امور بر تابد - صبره و سرانجامی باید - چه مضبوطی آن کوهه والا یک طرف - و محکم قلعه یک جانب - و آذوق یکسو و مردان جنگی جدا - رأی شاهنشاهی بانتظام مهام سباباط (که به قرین روشی قلمه گیری است) قرار گرفت - و بیشتر از پیشتر در اتمام آن کار شکرف اهتمام رفت - و آنحضرت بارها بسباباط و نزدیک بقلعه شناقته بقدوق اندازی فرموده - و نمایان نمایان زد - لآنچه روزی آن شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت - چون نزد سورچل اکوهه عبور اقدس افتاده غازیان نصرت اعتضاد پناهها ساخته لوازم محاصره هنقهیم میوسانیدند - آنحضرت در پناه دیوار سه ایستاده از روزنایی دیوار بندوق اندازی میفرمودند - و ملزمان عنبه دولت کم خدمت بسته شرف حضور داشتند - و بدو واسطه جلال خان ایستاده بود - و سه خود را بر دیوار پناه نهاده از زیر سپر فنگاه قدر اندازان قلعه میگرد و فدائیان درگاه (که درین سورچل اهتمام داشتند) از قدر اندازی و کم خطای بیک از تپیچیل قلعه (که در مقابل دلیرانه سرگرم کار خود بود) شکوه میگردند - که بسی از غازیان این سورچل را آسیب رسانده است - ناکه همان بندوق پیچ کم خطای سر جلال خان را پیش نظر داشته بندوق انداخت

(۲) در [ چند نسخه ] <sup>۱</sup> زمای (۲) در [ بعضی نسخه ] مرحود را (۲) نسخه [ ج ] نیست .

میکوشیدند - و از دیگر طرف نقیچیان نولاد چنگ کار پیش برد از دو جا نقب را بپایی حصار رسانیدند - و از قلعه دو جا را متصل باهم مجوف ساختند - در یک مجوفه صدوبیست من داروی تفنگ انداخته بودند - و در مجوفه دیگر هشتاد من - و حکم مقدس بنفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب مسلح و مکمل متصرف باشند - که ( چون آتش در دهنده - و دیوار از هم پاشد ) تیز دستی نموده قلعه را بتصرف درآرد - روز اسفند ارمذ پنجم دی ماه <sup>الهی</sup> موافق چهار شنبه پانزدهم جمادی الآخری بارتها را آتش دادند - آن برج از بینه و بنیاد گند با تمامی سپاه آن سیده بختان ( که بر سر آن بجنگ سرگرم بودند ) هواگرفته متفرق و متلاشی شد - و فتیله مجوفه دوم آتش نگرفته بود که انواع ظفر پناه دیوار قلعه را پراگنده دیده بے تشخیص و ملاحظه از پیش رو بروگرفته بر منفذ آن دو بند که خود را اندرون اندازند - بیکبار در مجوفه دوم نیز آتش درگرفت - و آن فوج سعادت پیوند ( که روی بدرآمدین قلعه داشت ) و گرمه از مخالفان تبه رای ( که آماده مدافعت بودند ) همه بکارگی دران صدمات در آمدند و از تند باد حادثه تفرقه در جمعیت آباد ارهاج و ابدان شان افتاد - و سرنشتۀ انتظام اعضا از پرگشته روزی در پراگندگی آورد - و سنگها بفرستنگها رفت - و آواز این قلع عنیف تا به پنجاه کرده و بیشتر رسیده موجب تعجب مستمعان شد - و منشای این خطاب آن بود که راه فتیله این دو جای مجوف بی ساخته از بکجا آتش دادن قرار داده بودند - و همچنان کردند - یک دیرتر آتش خود را بهادران نبرد سرنشتۀ ملاحظه از دست داده تاختند - و پیشتر ازان ( چون حقیقت مهیا شدن نقب بسامع علیه حضرت شاهنشاهی رسید ) بر زبان اقدس گذشت که مناسب آن بود که جای آتش دادن هم دوتا ساخته شود - مبادا فتیله بیکه دیرتر رسید - و آسیبی روی نماید - و همین قضیة مستقبله را بچشم دور بین دیده بودند - کبیرخان و سایر متصدیان این مهم اندیشیده خود را تصویر نمودند - و بسرعت از بکجا بدروم محل آتش دوید - لیکن در وقت کار چون تقدیر بین رفته بود تدبیر سود مند نیامد - و روی داد آنچه روی داد - قریب دویست کس از لشکر متصور عروج بملک تقدس نمودند - از این جمله مد کس نامی بوده باشدند - و ازین مد کس نزدیک بیهود کس پادشاه شناس نمودند - از ناموران این مردم سید جمال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود - که از منظوران و از ناموران جوانی در جرات شعله آتش بود - دیگر حیات سلطان و شاه علی ایشک آقا ویزدان قلی و میرزا بلوج و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یسائل باشی و میرک بهادر - و جمعی

قلعه را از نه برج و دیوار مجوّف سازند - و پُرداری تفنگ ساخته آتش در زند - و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان کار طلب در آیند - و از یک طرف به ثبات تدبیر اساس سایه نهند فرمان پذیران بارگاه سلطنت باین دو امر بدیع کمی همت بستند - اگرچه سورچل بسیار بود (چنانچه در آن را غازیان عقیدتمند جدا جدا پناه برای خود ساخته احاطه کرد، بودند) لیکن سه سورچل عمدت بود - اول سورچل خامه حضرت شاهنشاهی که محافظی در رازه (کوهه) بود و صاحب اهتمام این سورچل حسن خان چفتا رای پنداش و قاضی علی بغدادی و اختیارخان فوجدار و کبیرخان بودند - و نقابی خارا تراش ازین طرف بازی همت بتنقب قوی ساختند و سورچل دیگر بکارهای شجاعت خان و راجه تورمل و قاسم خان میر برو بحر مقرر بود - و درین سورچل از یک تیرانداز مسافت در عین بارندگی از کمر کوه (که قلعه بر قله آن بود) اساس سایه نهادند - و سورچل سیوم بعده اهتمام خواجه عبدالجیاد آصف خان و وزیرخان و جمعی دیگر از بهادران سعادتمنش نامزد بود - و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محل خود کار بطول میکشید (دیگر بزرگ (که نیم من غلوته او بود) بحضور اشرف ریختند - چون [اهل قلعه بران حال (که هرگز در وهم و خیال ایشان نگذشتند) مطلع شدند] در دیر حیرت در دماغ آشقتان ایشان پیچید - و دانستند که انس استیصال ایشان است - که روز بروز سامان می پذیرد - بنچار دست در حیله و تزویر زند دفعه ساندا سلاحدار و مرتبه صاحب خان را فرستاده آئین تضیع و زاری پیش گرفتند - که خود را در سلک فرمان برداران درگاه معلی دانسته پیشکش هرساله قرار میدهیم - بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمد، بعض اقدس رسانیدند - و باین قرارداد عنان ازین شغل تاقن ملاج دینند لیکن غیرت سلطنت قبول این معنی نفرموده خاصی را منحصر در آدمی رانا ساخت - هرچند (بزرگان اردوانی معلی از تردید دایمی بتنگ آمدند در برخاستن ازین مهله کوشش نمودند) فایده مند نیفتد - و آن بد نهادان قدر دولت ملازمت ندانسته با تمامی اسیران سجن قلعه بر بالی هرچ و باز جمع شده هنگامه نبرد گرم ساختند - توپچیان چاپک دست در میان ایشان فراوان بودند همواره بر سر گلکاران و مزدوران تیرباران میکردند - و کارگذاران سپرها از چرم خام تعیین پناه کردند در ساختن سایه نیزستی و پخته کاری می نمودند - و با این همه احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک فنا می افتاد - روز بروز سایه پیش می بردند - و نسب سرانجام میدادند - و فعله و عمله این انس نصرت را نقوی انعام در دامن آمید می ریختند - و زرسیم خاک بها شده بود - و از دو طرف بطوریکه توپ کار نکند دیوار گلین عرضی مار پیچ برآورده برای هلاک آن اناعی منشار عقاری سرشت

با جمیع از آمرها بر شهر رام پور تعین فرمودند - و او رفته آنرا بکلید تیغ بگشود - و مورد آفرین شاهنشاهی گشت - و چون رانا را بجانب آدیپور و کوملیز نشان میدادند حسین قلی خان را بالشکرے گران بدستگیر کردند او فرستادند - حسین قلی خان شهر آدیپور ( که دارالابالت رانا بود ) رسیده بقتل و نهب دمار از روزگار گردان کشان برآورد - و هرجا اندوه از متبردان در نواحی آدیپور و کوهستان کوملیز شنید بصاعقه شمشیر آتش بار سوخت - و غنیمت فراوان بدست آورد و در جست و جوی رانا تکاپوی عظیم نمود - چون ازان کم گشته تیه ادب نام و نشان نیافت بموجب حکم معلق مراجعت نموده بدواتی بساط بوس سربلند شد ۵

و درینلا ( که موکب والا به حاضره قلعه اهتمام داشت ) بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میوزایان شکست یافته بدونگر پور آمد ۶ - و مقارن آن حال عرضداشت اعتماد خان با پیشکشی‌ای لبی سری اعلی رسید - از انجمله فیل دریائی بود که گوشهای دراز مفترط داشت - و حرکات عجیب ازو سر میزد - حضرت شاهنشاهی آیندهارا بنوازش تلقی فرموده حسن خان خزانچی را با منشور استمالت همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند - و درینوقت او را سعادت راهبری نکرد که بدولت آستانبوس کامیاب گردد - و حسن خان در دارالخلافه آگه از گجرات رسید، بزمین بوس سعادت پذیر شد ۷

چون [ عزیمت خسروانی در گرفتن آن قلعه ( که در رفت و استحکام انشتمانی دور بینان است ) بیشتر شد ] بهادران عماکر اقبال پیوسته از راه به جلوی آن قلعه آسمانی شکوه رسیده می تاختند - و داده دلیری و دلاری میدادند - چون خان عالم و عادل خان - لیکن همان طور ( که زمینیان را دست آسمانیان نمیرسد ) سود مند نمی آمد - و آنحضرت پیوسته بقدغی تمام بهادران تیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند - بلکه داخل تهور است که ارباب دانش آنرا از اعتدال برگران دانسته از اخلاق ذمیمه می شمارند - لیکن این مردم ( که مغلوب تهور بودند ) گوش بر نصائح خود افزای نکرده پیوسته بر گرد قلعه میدویندند و بسیاره از مردان نبرد گلگونه زخم بر رخساره شجاعت میزند - و بسیاره درین انجمن مرد آزمائی جام خوشگوار شهادت میکشیدند - چه تیر و تفنگ ( که این صدران می انداختند ) سطح باره و کنگره خوشیده میگذشت - و آنچه ازان سیده بختان می آمد باسیپ و مردم میرسید و کاره ساخته نمیشد - بنا بران حکم معلق شریف نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده

( ۲ ) نسخه [ ح ] کوملیز ( ۳ ) نسخه [ ا ] بمسامع علیه رسید ( ۴ ) نسخه [ ح ] بدونگر پور - و در [ بعضی نسخه ] بدونگر پور ( ۵ ) نسخه [ د ] نهادنده ۸

منصورة کتر همراه بود) سرِ تائیدِ الهی دریانته و بجهودِ معفوی اکتفا نموده پیشتر نهضت فرمود که شاید رانا کمی عساکرِ اقبال شنیده از شعبِ جبال بیرون آید - و کار او باسانی ساخته گردید و آن سیه بخت چون دانسته بود (که از اسبابِ قلعه گیری همراهِ موکبِ معلّی کتر است) (بخیل آنکه پرتوِ توجیهِ مقدس بتسخیر قلاع نخواهد نافت) برین خیالِ فاسد اساس نهاده قلعه چیتوررا (که بگمانِ کوتاه بیغان کمندِ استیله بکنگره رفعت او نتواند رسید) مضبوط ساخته آذربای چند ساله ترتیب داد - و پنج هزار راچپوتو شجاعت سرشت را از نامورانِ ناموس پرسست دران قلعه گذاشت - و اطراف و نواحی را ویران کرد - تا آنکه گیاه در صحرا نماند - و خود را به تنگی کوهستان کشید - چون موکبِ معلّی بنواحی قلعه چیتور نزولِ اقبال فرمود رای جهان گشای درین<sup>(۲)</sup> (که سر بدنبل آن خون گرفته نهند - و بکوهستان قلب درآیند) صلاحِ دولت ندیده بالهم اقبال تسخیر قلعه چیتور را (که اساسِ قوت و مدارِ دولت او بود) پیش نهادِ همتِ والا ساختند و روزِ آبان دهم آبان ماهِ الهی موافقی روزِ پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر بحدودِ قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرمودند - و درین وقت شدتِ عواصف و ریاح و صدماتِ بوارق و صواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته بود - و غریبو ابر و رعد جوش و خروش در کون و مکان انداخته - و بعد از ساعتی هوا صاف شد - و عالم انکشاف یافت - و قلعه از دور نمودار گشت • شعره

یکی قلعه بر روی آن کوهسار هر آورده سر تا بچرخِ چهار

برو مرغِ اندیشه را راه نی • کس از کار و کردارش آگاه نی

رای گینی گشای بر محاصره آن قلعه آسانی ارتفاع و حصولِ موادِ تضییقِ متخصصان قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند روزِ دیگر ازان منزل بدولت و اقبال کوچ فرموده در فضای دامنِ کوه (که این قلعه والا شکوه بر قله آن اساس یافته) نزولِ اجلال فرمودند - و با چندی از مقربان بمعاطِ عزت سوارِ دولت شد، دوره کوه را بمنظیر بلند بین (که ادوارِ افق را احاطه نموده) نظارگی گشتند و اربابِ مساحت (که همیشه در رکابِ نصرت اعتصام می‌باشد) آنرا زیاده از دو کرده پیمودند و از مابینِ کوه (که آمد و شد خلائق می‌شد) به پنج کرده می‌کشید - توجهِ بتسخیر آن گماشته بخشیانِ عظام را حکم بر تقسیم مورچلها فرمودند - جمیع (که در رکابِ دولت رسیده بودند) بمورچلها خود فرود آمدند - و از عساکرِ اقبال آنکه از دنبال میرسید مورچلِ جدا می‌باشد و بدین اسلوب در مدتِ یک ماه تمامی دورِ قلعه را جنودِ نصرت فروگرفت - و در همین هنگام برعی از آمر را بنهب و غارتِ ولایت او و تادیب و تنبیه سرکشان آنکه در روانه ساختند - آصف خان را

(۲) در [اکثر نسخه] ازین که (۲) نسخه [طی] می‌ساخت.

نهضت عالي فرموده متوجه تنبیه و تادیب رانا شوند - و گروهه از آمرای ظفراعتصام را روانه ملک مالو ساخته عرصه آنرا از غبار بغي و عناد فرزندان محمد سلطان میرزا پاک گردانند قرعه اين خدمت بهنام شهاب الدین احمدخان افتاد - شاه بداغخان و مرادخان و حاجي محمدخان سیستانی و امثال ايشان را در صوبه مالو جایگير کرده سامان اين کار برذمت همت اين سعادت اسلامان مرجع داشتند - و اين مردم از حوالى قلعه کاگرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردن و بجهولان همت شفاته تا حوالى آجین عنان کش عزیمت نگشتند - و میرزابان پیشتر ازان (که عساکر فیروزی مند باآن حدود آيد) فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند - تفصیلش آنکه در وقتی (که خبر نهضت موکب عالي بایشلی<sup>(۲)</sup> رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آيد) الغ میرزا (که برادر مهدن بود - و سرتیجیرش میخارید) برخاسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا (که در آجین بودند) رفت - که یکجا شده در تدبیر ادباد خود کوشش نمایند - و (چون باآن شور بختان خبر وصول موکب مقدس به حوالى قلعه کاگرون رسید) از راه سراسیمگی درآمد؛ روی بمندو آوردن - و در آنجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس اقبال قالب تهی کرد - و دیگر برادران طاقت مقابله و مقاومت با عساکر منصورة از پایه همت خود برتر دیده بقدم ادباد بجانب گجرات فرار نمودند - و بچنگیز خان [که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا بر بعضی از قلاع گجرات (مثل جانپانیر و بروج و سورت) یافته حکومت رانی میکرد] متوقف شدند - و آنجا هم سلوک به هنگار نموده غبار انگیز تفرقه بودند تا آنکه بعد از فتح گجرات خاک هلاکت بر فرق خود بیختند - چنانچه شرح این کارنامه اقبال بهمفع خود نگاش خواهد یافت - و بالجمله اوج قاهره عرصه مالو را از غبار این سیه روزگاران مصقی یافته بجایگرهای خود رحل اقامت انداختند - و عرائض نصرت طراز متضمن ادباد لعل بغي و آوارگي آن طبقه از ممالک محروم بدرگاه مقدس ارسال داشتند ۵

### محاصره نمودن حضرت شاهنشاهی قلعه چیتور را

دران هنگام (که موکب مقدس را بتقریب سامان لشکر مالو در ظاهر کاگرون توقف افتاد) آصف خان و وزیرخان (که درین حدود جایگیر داشتند) بموجب حکم معنی پیش رفته قلعه ماندل را (که از قلاع مستحکم رانا بود - و بشجاعت راوت بلوي سولنگی اسلحکام داشت) بسطوت اقبال شاهنشاهی فتح کردند - و موکب مقدس بعد از سامان لشکر مالو (با آنکه بحسب ظاهر از عساکر

(۲) در [اکثر نسخه] تجییش (۲) نسخه [د] نیست.

بخاکِ نامیه آرای سجد های نیاز • که می برد ریاضت کشان لبناشی<sup>(۱۲)</sup>  
 بگرد راه سلامت روان منزل قدس • ببدرقان سلوک طربق اتفاقی<sup>(۱۳)</sup>  
 بنکته سنجه توحید پور اعرابی • بخرقه پوش تجربه پیر خرقانی  
 که معنکف نشد از همای مال و منال • بحضرت تو که باخت و تخت شایانی  
 خدای عز و جل بر رخت تجلی کرد • که قبله من درویش از بیه آنسی  
 عبادت سبت بروی تو سجد آوردن • که در سجود ادب قبله گاه گیهانی  
 خدا شناس کمال تو می شناسد و بس • که قبله گاه امید خدا شناسانی  
 سجود بنده گیت بر جهانیان فرض است • درین سخن نبود اختلاف ادیانی  
 چرا نه قبله اقبال من شود حرمت • که روی دل بتدارند قاصی و دانی  
 بشکر نعمت تو موبموی من گویاست • حدیث کفر مرا به که حرف کفرانی  
 دقائق نعمت شرح کی توان دادن • بقید حرف نیاید امور وجودانی  
 بعد از عدل تو از تار و پوی معنی و لفظ • بدش ماه نهادم لباس کنانی  
 بکعبه که من احرام طوف آن دارم • گل بهشت کند در رهش مغیلانی  
 ز شام تا بسحر می خلد به سینه من • عروس هجله خاطر بنار پستانی  
 پی خلیدن دلهای حاسدان دارد • خدنگ کلک مرا حرف تیر پیکانی  
 صفتی تدم برآید ز طایران خیال • چو خلله قلم بشکند بریانی  
 بجنیش قلم کلک همکنان فرسد • لوا شاه کجا و عصای چویانی  
 بنکته نمکین کز قلم برون ریزم • رسد دوات مرا دعوی نمکدانی  
 بمن رسید ز فیض نوال مجلس شاه • بروح آنچه رسد از شراب ریحانی  
 ز منتهای امل هد قدم نهم برتر • عنایت و کرمت گر کنند اعوانی  
 زبان خواهش من از ادب نمی چند • برآ آزوم آنچنان که خود دانی  
 \* فیا نهاية سولی علیک تکانی \*

کجا بودم - شادابی سخن سیرابی بکجا آورد - القصه (چون گیهان خدبو را درین یورش نیست<sup>(۱۴)</sup>  
 حق اسلام میتنی بر عموم عاطفت بود) بے آنکه اهتمام جمیع لشکرها شود آمرای والا شکرها  
 که خدمت را رأس الماء عبادات خود میدانسته اند) در ملازمت جمع آمدند - و اردوی معلّی  
 از هجوم عصاکر فیروزی مند عالمی دیگر گشت - غیر ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت بنفس اقدس

(۱۴) نسخه [ح] به پیشانی (۳) در [بعض نسخه] ایقانی (۱۰) در [چند نسخه] پیرایی \*

چه گويم آنکه زگنجينهای انعامش • سفید و سرخ چه اندوختم به میانی  
 چه گويم آنکه زلطفش چه طرف برستم • ز هرچه لازمه خانی ست و ترخانی  
 دو دولت از در اقبال تا بمن رو کرد • کشید طالع انکیسیم بلحیانی  
 یکی معلمی شاهزادهای عظام • که برنهال ادب میکنند اغصانی  
 نخست حضرت سلطان سلیم دریادل • که جلوه خردش موجه ایست عمانی  
 دگر طراز پرنده امید شاه مراد • که دامن فلکش میکند گریبانی  
 دگر جهان ادب دانیال کز شفت • کواكب شرفش میکنند اخوانی  
 ولی ز روی حقیقت به نزد شان بودم • چو پیش پیر ادب کودک دبستانی  
 ز ه فلک منشان کز کمال عقل کنند • در انتظام جهان با سپهر اقرازی  
 بلوح عقل کسی را که چشم دل باز است • خطاست دیده بسوی حروف بستانی  
 چرا بجای سویدا نهد سواد مداد • دلی که از لمعات هداست لمعانی  
 دوم سجود ارادت که از میامن آن • با نحطاط کشیدم قوای حیوانی  
 با آسمان کرم هر یکه ازان دو شرف • بفرق طالع من منتهی ست مدانی  
 جهان پناه شها آفتاب قدر مها • که جان عالمی امروز و عالم جانی  
 سخن درست بگویم که هفت قالب را • همین نه جانی و جانی که جان جانانی  
 بفر بخت و شکوه نهاد و رفعت قدر • ز هرچه عقل بسجد هزار چذانی  
 بسروز عید ظهور ولدت زیبد • که بختیان فلک را کنند قربانی  
 در التفات و کرم اختیار نیست ترا • ز آفتاب چه آید بجز درخشانی  
 زمامن درت آنکس که بار محمل بست • بفرق منت باز آردش پشمیانی  
 گران نیاید اگر بر مسامع اجلال • حدیث تازه کنم با و ترق ایمانی  
 پا آن خدای که در ذات شاه تعییه کرد • لطافت ملکی با کمال انسانی  
 با آسمان که ز روی ارادت حرکت • حکیم تیز نظر کیدش بحیوانی  
 بار تصام کواكب ر ثابت و سیار • همه به بحر فلک تظرهای امکانی  
 بانقطع امام زاده که بر صحیفة کون • همی کنند بنظمه وجود ارکانی  
 با جتنماع مواليد کز تقلب حال • همی کنند بهم انتقام ولدانی  
 به پیکل تن آدم که عالمه ست صغیر • کزان حواس و قوی را رسید بُلدانی  
 بگرمی نفس صادقان که ننمودند • به عهد روز ازل نا درست پیمانی

بجمعِ کلپ فرمانده در تک و در حرص • بخاک ریخته مد آبرو ز به نافی  
 بچشمِ خیره سیده کارِ نقشِ مطروهی • بنفسِ تیره گل انقدر چاه خذلانی  
 بپارسوي ملامت که خاکِ دهر هردو • اسیرِ بیع و شرای متاعِ خسروانی  
 که درشت ادانی ز لسب بروند کرده • که لفظ برتنِ معنی نموده خفتانی  
 که خیالِ خنک هردو در عبارتِ گرم • چو آبِ سرد بگرمابه ز محتانی  
 تراش کرده خزف ریزهای خام برو<sup>(۲)</sup> • نهاده قیمتِ فیسروزه بدخشانی  
 چنان درشت که هرگز بدل نه پیوندد • حدیثی شان بسریشم اگر بچسبانی  
 چوری گیخاک نشان همچنان برآید خشک • بهفت دریا گر نظم شان بجهنمانی  
 سخن ز غارتِ استاد کرده مده دفتر • که در شمار نیاید متاعِ تالانی  
 سوادِ نسخه گفتار شان بچشمِ خیال • سیده گلیمی خرسیرتانِ ملتانی  
 بکلکِ آهن فی نی بخمامه الماس • کشیده بر ررقِ حق خطوطِ بُلطانی  
 دلے که رنگِ حقیقت ز نظم شان جوید • ز خیززان طلبde للهای نعمانی  
 بروی شان در گلزار بسته به کین قوم • بخاک ریخته گلها ز چاکدامانی  
 چوکس نماند بعالمن من آنکسم امروز • که نازه کرد سخن را بتازه دیوانی  
 غریبِ ملکِ معانی درین رباط منم • ز کارولِ سخن با تمام سامانی  
 کفون کلیدِ سخن آسمان مهود بمن • ز دل کشایش و از من کلید جهنمانی  
 بهشتیانِ لطاقت سرای فکرت را • معانیم همه حوری کنند و غلامانی  
 ناگهداشته صورت نگارِ لوح و قلم • زیلی کلکِ مرا از صریبِ بهقانی  
 حدیثِ من بشهنشاش بندۀ پرور بود • چو باخدای کلامِ کلیمِ عسرانی  
 بگفت خیز و علم از قلم بکش کامروز • محلّم است ترا کشورِ سخن‌دانی  
 زبانِ بنتنه بجهنمیان که در بدائعِ نظم • فرزدقی بتو ارزانی است و حسانی  
 چه جادوئیست هرشی رشائۀ قلمت • که رنگ میدرده از کارنامه مانی  
 رسیده حکم که از نکته سنجی شعراء • بعرضِ ما هر سان آنقدر که بتوانی  
 زبان ورse که دگر با تو در سخن پیچد • سزد بدستِ ادب گردنش به پیچانی  
 چه گویم آنکه بزرگین لبلسِ دارانی • بزر گرفت سرپایی من ز عربانی  
 چه گویم آنکه چواز خاک برکشید مرا • سرم بلند شد از بادپای چوکانی

ز سحرکاری گنجور گنجه خیز مپرس \* که داشت کلکش بر گنج غیب ثعبانی  
 بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد \* مخیلِ متنبی بنص قرآنی  
 ز انوری چه نویسم که تا بچرخ رسید \* ز برق فکرت او شعلهای نیرانی  
 رسانده گرمی معنی حکمت آمیزش \* مزاج مدعیان را بجوش بحرانی  
 ظهیر چربازبان را نگر که بود ازو \* سماط عالم معنی بقازه الوانی  
 مگر نبود هویدا دقیقه‌ای کمال \* که شهره شد بجهان سرمه صفاهانی  
<sup>(۲)</sup> سخن شناسان خلاق معنیش خوانند \* به بین که معنی والاش ذیست خلقانی  
 تبارک الله ازان رمزدان که در ملکوت \* بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی  
 دوای در دل عاشقان ز عطار است \* کروست روح قدس <sup>(۳)</sup> با شکسته دکانی  
 شکرفشانی سعدی به بین که شهپر روح \* نموده بر شکر طبع او مکس رانی  
 نشاط خیز بود بلبلان معنی را \* بدوستان و گلستان او خوش الحانی  
 ز خسروان معنی جداست خسرو هند \* که بر ارائک معنی نموده سلطانی  
 ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن \* که ملک گیریش ایرانی است و تورانی  
 نکات حافظ معجز بیان چه برگویم \* لسان غیب بدانند انسی و جانی  
 دماغ سوخته را روح تازه می‌سازد \* طراوت سخن نخلبند کرامانی  
<sup>(۴)</sup> برتبه نیست کم از اسفرنجی و طبسی \* سخن سرای احسینکی و اومنانی  
 غرض شمار اساطین معنی است ارنه \* گذشته اند بسے چون رفیع لذبانی  
 پسند طبع حریفان حرف‌سنجه سزد \* بجودتی که بود در حدیث سلمانی  
 خوشانوی معارف طواز عارف جام \* که محو بود بچشمش نقوش اکوانی  
 ز بس لطافت الفاظ نکته آمیزش \* بود معانی صورت نما بروخانی  
 بجامعتی او بعد ازو کسے نگذشت \* ز نظم و نثر برو ختم شد سخن رانی  
 باو حدیث حریفان برابر آوردن \* بود حکایت شبدیز و گاو پالانی  
 یکان یکان همه بر ستر فدا خفتند \* کشیده بر سر خود طیلسان کتمانی  
 دران صیاخ که این نکتهای ژرف نشست \* چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی  
 کفون هم از شعراء اند ولی \* گزیده بر ملکی گیر و دار سگبانی

(۲) در [ چند نسخه ] نرسد (۳) این بیت را در نسخه [ وح ] بعد شکرفشانی معنی آورده

(۴) نسخه [ د ] را (۵) در [ بعض نسخه ] طلبی - و در [ بعض ] طلبی \*

بگونه گونه تفکد شهفشهم پنواخت • که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی  
 زبان پرسش من برگشود کای طوطی • ریاض نطق ترا از که بود رضوانی  
 سواد شهر خیال ترا که داد ضیدا • اساس نظم بلند ترا که شد بانی  
 پس از ادای زمین بوس بندگی گفتم • که ای سپهر مطیعت با مر اذعانی  
<sup>(۲)</sup> املک عهد تو استاد مهریان منست • که لوح ایج آداب اوست طولانی  
 و گرسبب طلبی اوستاد من پدر است • چه حق که نیست بمن زان بزرگ حقانی  
 زبان بذوق سخن تا مرا بجنبد، است • بنعمت پدرم بوده تیز دندانی  
 زمبدأ مرض جهل تا نقاھت طبع • بدروهای درونم نموده درمانی  
 ذکر بگفت کزین نظام معنی سنج • به پله که نهادند جنس رجحانی  
 کدام پی برو راست برد، است زنظم • که نیست در قدمش خطوهای حرمانی  
 کدام را نورد است ملک معنی را • که بینیش متغیر به تیه هیمانی  
 بعض شاه رساندم که ای پناه سخن • حدیث طایفة شعر نیست پایانی  
 سخنوران که ازین پیشتر سخن کردند • که سرزد از لب شان نکتهای امعانی  
 همه حکیم مزاجان پاک دل بودند • وجود داده طهارت ز لوث عصیانی  
 کشیده نقش حقائق بدور اندیشی • نموده درک دقائق به تیز اذهانی  
 همه بشهد جان حالم و بتی غایب • همه بذات خدا باقی و ز خود فانی  
 علی الحصوص سخن آنوبن خطه طوس • که در ریاض سخن بوده پیر دهقانی  
 قیاس کار زشنامه اش بگیر که نیست • بزور باروی او رستم سجمستانی  
 در جزاين نتوان یافت هیچ نقص که بود • بروزکار غلامان نوح سامانی  
 اگر بدور شهنخاه نکندان بودے • به تیرگی نشده روز او شبستانی  
<sup>(۳)</sup> دگرقدح کش غزی که میدهد جان را • شراب معرفتش نشیه ای ادمانی  
 مپرس ازان چمن آرای گلشن معنی • که در حدیقه او نقطه کرد، رمانی  
 حدیقه ایست ملون که گر بود امکن • بصد بهار گلے زان حدیقه بستانی  
 سزا بود بسویدای دل رقم کردن • لطیفهای حقائق نگار شروانی  
 نقاوه سخنش تحفة العارقین است • سزد که دست بدستش چرگل بگردانی

(۲) در [ بعضه نسخه [ زمان (۳) نسخه [ دح ] خطرهای (۴) نسخه [ ب ] اذهانی - و نسخه

[ ط ] بزدانی •

چو نوح گشتم طوفان نورد در بائیی • چو خضر بودم تنها رو ببابانی  
 ز فرط شرق چنان می شناشم که مکر • شدم چو روح مجرّد ز نقل جسمانی  
 روان چو شخص تمدن بشاه راه ادب • ز پای دل گهلانیده بند کسلانی  
 درینکه تا بچه صورت قرار گیرد کار • همه تصرّر و تصدیق من هیولانی  
 بنوک خامه اندیشه ام دران ره بقت • فسیح مدح شفشه طراز سجانی<sup>(۱)</sup>  
 سواد موکبیش از دور ناگهان بنمود • که گشت دیده من زان سواد نوارانی  
 خبر ببارگه شهریار شد کایفک • رسید بر در فردوس مرغ بستانی  
 خطاب شد که تلطیف کن رسانندش<sup>(۲)</sup> • با سمان سعادت ز تیه ظلمانی  
 کشید قاید دولت زمام طالع من • بسوی بارگه حضرت جهانگانی  
 نخست بوسه زدم خاک آستان یعنی • بچشمہ سار رساندم شفاه عطشانی  
 جبلین بسجده شکرانه بر زمین ماندم • همین نه باوضوی تن بغسل روحانی  
 چه گویم از در دولت سرای اقبالاش • نمونه عجب از بارگاه یزدانی  
 نه بارگاه جهانه که بود در شهرش • متع لطف و عنایت بصد فراوانی  
 مجاوار لحس حواسی آن رفیع مقام • بعافان سماوات کروه جیرانی  
 ز اهل دانش و بیانش ستاده گرد بگرد • نشسته خسر و لا به تخت یونانی  
 فروع بخش شبستان هند اکبر شاه • چراف بارگه دولت تمرخانی  
 تبارک الله ازان ملک کز لطاقت طبع<sup>(۳)</sup> • درخت و خاک در گرده عوی دبانی  
 اشاره رفت که در پیشکاه مجلس انس • شکفتodel بنشیفی و شوق بنشانی  
 به پیش پایه اورنگ شاه بنشتم • زبان ناطقه لبریز از ثنا خوانی  
 فشاند گوهر احسنست بر سر سخن • سخنوران چه عراقی و چه خوارانی  
 بکم ز روی تحریر که کیست این ساحر<sup>(۴)</sup> • که میکند سخنیش لولوی و مرجانی  
 پکیه برای تعجب که این شکرف گهر • پدید شد ز کدامین سحاب نیسانی  
 کدام مرغ نواگر بتارگی برخاست • که تازه کره صفیر هزار دستانی  
 زبان پست خیالان دیاز شد بر من • که داشت کاخ ضمیرم بلذذ بفیانی  
 طراوت نفس از گرمی جواب نرفت<sup>(۵)</sup> • که بود بر لب فیضی زل نیستانی

(۱) در [ اکثر نسخه ] سجانی (۲) نسخه [ ۱ ] بیانندش - و نسخه [ ب ] بیاریدش . و نسخه [ د ] رسانیدش (۳) نسخه [ ب ] کانی (۴) نسخه [ د ] شاعر (۵) در [ چند نسخه ] برفت .

کدام رو بریاضی که از ریاضت آن • شوم دقیقه شناس سپهر گردانی  
 چراست گنبد پنجم سربر بهرامی • چراست منظر هفتم رواق کیوانی  
 که گرفته بسنجدین جواهر نظم • زلفظ و معنی پر کفین میزانی  
 دماغ طبع معطر بعطر فردوسی • صاخ فهم مشرف بصیر خاقانی  
 که تامل انشای نثر رقصه فرو • بمغز جان زده گلستانه گلستانی  
 که، بفکرِ معماً باین گماش که مکر • کند بجهور فولاد طبع سوهانی  
 زبان پُر از سخنِ معرفت ولی یکدم • سرم تهی نه ز ماخولیای پنهانی  
 نمود جلد مرا عقل زهد طیفوری • نهاد مغز مرا داغ عشقِ صنعتی  
 نظر طایه فوستِ جناحِ صحنوی • خود مقدمه ساز قیاس برهانی  
 بوارق نظرِ عشق در ورق سوزی • نسامم گلِ دانش بصفحه گردانی  
 زجان چه گریم یک جان و صد گرفتاری • زدل چه لام یک عشق و صد پریشانی  
 خلید در جکرم همچو مروی شیر همان • که گرد چشم غزال کنند مرگانی  
 پدر که دیر بماناد ظلِ عاطفتش • نمیگذاشت مرا از سرِ سبق خرافی  
 دران مقام که از اهتمامِ تربیتش • چو او شوم مکر از عالمانِ ربانی  
 نصیحتش همه کای ناشنای صبی وجود • بکیر لقمه حکمت ز خوانِ لقمانی  
 مکن هوای پری پیکرانِ حسن مبارک • ز بازوی تو بروید جناح شیطانی  
 خوی از جبینِ مفشار دمدم کنین سیلاپ • بنای پنبه در آتش کشد بورانی  
 چه حالت است دلت از کجا و عشق کجا • جفا مکهن که نیاید ز شیشه سندانی  
 ز عشق هند نزادان دلِ ترا چه گشاه • کلید کعبه مجوری از صلیبِ رهبانی  
 میلِ عقل و جنون بوه سیروم القصه • که بود دانشم آمیخته بندانی  
 ز خوابِ غفلتم آرد رو به بیداری • ساعِ صیتِ قدمِ برید سلطانی  
 چه سحر بود ندام که از نتیجه آن • دلم برسست ز انديشه‌ی نادانی  
 تبارک الله از این جنبه که روح مرا • ز سنگلایخ غم انکنده در تن آسانی  
 بسوخت ایفهمه خارج‌های هوا و هوس • به نیم لمعه بارقات سبحانی  
 شدم سوارِ سبک گام تومن چالاک • که کردے از سرِ دانش سپهر جولانی

(۲) نسخه [د] ز آتش - و در [بعض نسخه] پنبه و آتش - و گمان برم که بسان پنبه الخ باشد (۳) در [اکثر نسخه] بجهونی صلیب \*

\* قصيدة \* و این قصيدة را در ان نزدیکی در ستایش نعمت رسیدگی انتظام داد، اند \*

سحر نوبه رسان قاصد سلیمانی \* رسید همچو سعادت گشاده پیشانی  
 رخه چو خلق عزیزان بخاطر افروزی \* لبی چودست کریمان بگهر افسانی  
 پسر گرفته چو همت بلند پروازی \* پبا گزیده چو دولت فراخ میدانی  
 هجوم کرد ببرو آشنا و بیکانه \* چو میزبان توانگر بروز مهمنی  
 کمر بچستی و چابک روی بسته چنان \* که دور مذطفه گرد سپهر درانی  
 نموده شهپر والی او ز طرف کلاه \* تدرو اوج عنایت ببال جنبانی  
 بفرق بسته ز دولت خجسته منشوره \* که همچو عقل بتارک نموده عنوانی  
 خطه که یافته در بارگاه جاه و جلال \* ز قهرمان خلافت خطاب فرمانی  
 مبشران سعادت ندا کنان که بخوان \* نجات نامه خوده ای حزین زندانی  
 مرا نظاره اش از دور بیقراری داد \* چه بیدواری با مسد قرار ارزانی  
 دام ز جنبش زنگش در اهتزاز آمد \* چو از تحرك نا تویس روح نصرانی  
 بپوسه کدم پایش فکار غافل ازین \* که کار گردد دشوار در قدم رانی  
 بذوقِ من طلب ناگهان او بنمود \* چو بهر سالک توفيقِ جذب رحمانی  
 ازان زمان چه ذویسم که بود بآرام \* سفینه دلم از موج خیز طوفانی  
 حدائقِ سخنم را بهار افزونی \* شقائقِ نفسم را صباح ریانی  
 چه چو هم سراسمه کزکدام دلیل \* برم ظدنون و شکوک علموم ایقانی  
 چرا بود مخالف رسم اسلامی \* چرا بود متشابه حروف فرقانی  
 زبان کشیده بدار القضا عجب و ریا \* شهودِ کذب ز دعوی گران ایمانی  
 اگر حقیقت اسلام در جهان اینست \* هزار خنده کفر است بر مسلمانی  
 که چو عقل فرو رفته کز چه دریابم \* رموز حکمت دانا دلان یونانی  
 چه کرده است تخیل معلم اول \* چه گفته است ز معنی مترجم ثانی  
 چه حکمت است الهی که مرتسم سازم \* ازو بلوجه باطن نقوش عرفانی  
 ول فراغ حقیقت چگونه بر تابد \* دلم نگشته بمشکات قدس نورانی  
 کدام ره بطبعی که طبع در یابد \* ز گرم و سرد و ترو خشک داشتی و کانی  
 چسبان شناخته دانا بلمس سبابه \* مزاج جوهر دل از عروق شربانی

(۲) در [ بعض نسخه ] بدار القضا عجب در هاند (۳) نسخه [ ز ] خشک و دشتی \*

بسیاره از هم پیشها به سیله آن گروه انبوی از تروتمندان صورت حسد بوده افتراها کرده - و شورشها اندرختی - و از مفوی دریافت شهریار حقیقت پژوه در گوناکامی نمود شد ) اما خاطر او باختلاط نیک‌اندیشان بارگاه تعلق مایل نشد - و در چاره این کار راه اسباب فرنیه \*

درینولا ( که خدبو جهان بتفسیر چیزی عزیمت داشت ) ذکر نور افزای چراغ بینش اشرف برادران بمسامع همایون رسید - اشارت عالی باحضور آن گلستانه هنرمندی شد - طبقه از بد نهادان کوتاه‌اندیش بر حقیقت حال آگاهی نیافته این طلب عاطفت را بعنوان مطالبه عتبی دانموده پر لیغ مطاع بحکم دارالخلافه ارسال داشتند - شب آبان ده مهر ماه <sup>(۲)</sup> موقعي شب چهارشنبه بیستم ربیع الاول ( برعه ازان نیلی قبا شهری شده بود - و آن دیده ور بتماشی نوخاستگان بزم چمن تشریف بود ) جمعی از ترکان آمده حوالی منزل که ما را قبل کردند و همانا طایفه از بدگوهران فرماید ( که تفسیده دلیل ریکستان حسد اند ) ضمیمه خبائث شده آن <sup>(۳)</sup> عوان نادان را بران داشت‌عبالشند - که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد ساخت - و در فرستادن معذرت خواهد جست - و همگی اندیشه این فرمایان آنکه زمانی آزار برسد - چون معلوم شد و از حقیقت کار آگاهی آمد - حیزت افزود - و از دیر حاضر شدن آن فیض پذیر مایه فیاض علی الطلق نزدیک بود که حیله اندوزی و شوارت افزائی صورت راستی گیرد - و رد به آزرمی آرد درین اثنا آن برادر گرامی رسید - و شورش تسکین پذیرفت - و آن گروه غرق خجالت شدند چون ابواب مکاسب مسدود بود سوانح سفر دشوار شد - و بسیعی تلمذه و اهل ارادت این دشوار نیز آسان گشت - و در همان دامن شب سنگ تفرقه افتاد - منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً در گرداب غم فرو شدند - و بدلهی آن روز دان آفرینش چاره ناشکیباتی دست داد - فرمودند که نخستین چهره خاطر من بمقتضای نشأه بشریت از سخن‌سازان بدگوهر غبار آلود گشت و گرنه خاطر حقیقت آمود شکنگی دارد - و جز فرخندگی و نشاط چیزی ازین سانجه غم نما متفرّع و متربّع نخواهد شد - عنقریب نویک سپلندی آید - و قفل شادمانی گهرده گدد نخستین جرعة دردست ( که بکام این <sup>(۴)</sup> نادل محفل داشت رسید ) این بود - و پس از شهری شدن روزیه چند مزد غریب نوازق خمرد آفاق رسید - و سرمایه نشاط جارید بدبست اتفاق

(۲) یا ( نور افزائی چراغ بینش اشرف برادران ) ( ۳ ) نسخه [ ۵ ] نوزدهم ( ۴ ) نسخه [ ب ] مویان نادان را - و نسخه [ ه ] آن عوان را - بهر حال بر تقدیر افراد مراد ازان حاکم دارالخلافه است و بر تقدیر جمع ترکان ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] این نادان محفل داشت - پس مراد ازان حاصل اس و سخن مجازی باشند - و بر تقدیر افراد مؤلف مراد است \*

بظهور پیوست که قلعه خالی است - پیش از نزولِ اجلال کسانِ سورجن حاکم قلعه رئیسه‌بهر متوحش شده با رعایا خود را برگزار کشیده‌اند - حضرت شاهنشاهی خلوٰ قلعه را تفاؤل برقوهات عظیمه گرفته در روز دران ساحتِ دلگشا نزولِ اجلال داشتند - و از نواحی و حوالی آذوقه با آن قلعه سامان فرموده نظر بهادر را بحکومت و حراست آن تعین فرمودند - و ازانجا بشش منزل قصبه کونه را (که از مواضعِ محکم آنحدار است) مخیّم سرادقاتِ فتح ساختند - و حکومت آن قلعه و ولایت بشاه محمد قندهاری مكرمت فرموده او را دران سوخد گذاشتند - و ازانجا بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه کاگرون نزول فرمودند <sup>۱</sup>

و از سوانح آنکه نکنطرازِ حکمت اندوز سحر پردازِ بداعنکار برادرِ سترگ عنصري و معنوی شیخ ابوالفیض نیضی از خلوتکده عزلت ببارگاهِ خدمتِ کیهان خدیبو بلندی گرای آمد - و بفنونِ عواطفِ شاهنشاهی اختصاص یافت - آن نوباره گلستانِ دانش پیوسته (در ملازمت قائم‌السالار قوافلِ ملکوت - نخلبندِ نکارستانِ کثرت در وحدت - پدرِ بزرگوار) تبحصلِ مراتبِ دانائی کرده در آنکه فرصتی در دبستانِ حقیقت آمود او (که مجمع بحیرین نظر و اشراق - و مرجع حکمت شناسان بارگاهِ علم و عمل است) بپایه والی آگهی جلوه ظهور فرمود - و از نتائج آن صحبت زبان او بسحر کاری سخن‌طرازی نظم‌پرداز گشایش یافت - و صیتِ کمالات او جهان صورت را چون عالمِ معنی فرو گرفت - و ازانجا (که سجیّه قدسی والد بزرگوار آن بود که پای در دامنِ عزلت کشیده در پاسِ انفاس همت گداشت) - و بجهتِ پرده نشینی درسِ علومِ عقلی و نقلي گزیده راهِ اختلاط بطبقاتِ مردم پسته داشت <sup>۲</sup> ) بیامنِ نفسِ گیرای او در شهرستانِ باطنِ فرزندان سعادت‌بیوند خواهشِ طبیعت و تمایزی رنگینی این عالمِ دانافریب آبروی نداشت - و همگی اوقاتِ گرامی به نفس پیرانی و دانش گزینی و آراستگی کردار گذشت - و آن پیر نورانی (با آنکه بر مکانِ مقدسِ خدیبو صورت و معنی بی برده از اعتقاد گزینان اخلاص‌گرای بود) گوهرِ یکنای محبّت را ببارگان نیارد - و با گران‌بهائی آن متعاعِ گزین و گرم بازاری این جنسِ باخر و ممیزی مشتری بجلوه‌گاهِ فروخت نیارد - و ازانجا (که دیگن او دیدنِ کثرت از روی وحدت بود) از کثرت و حشت گزیده - و منتسبان آن پکانه‌پرستان ایزدی را ازین چشم‌سازِ حقیقت راتبه رسیده - و ازین رو هرگز با اعیانِ دولت و ارکانِ درگاهِ مقدس راه آمد و شد نبود - و (با آنکه

(۱) نسخه [د] کونه . و در [چند نسخه] کونه (۲) نسخه [ی] [سخن پردازان نظم طراز (۴) نسخه

[ح] سجیّه رضیّه قدسی (۵) نسخه [ح] [کرامی او (۶) نسخه [ی] سعادت مند (۷) نسخه [ح]

آراستگی کردار و ارستگی از دام روزگار گذشت (۸) در [بعضی نسخه] آن بگانه پوسناران ایزدی را

و اگر بهادران پادشاه شناس جمع‌شوند احصای آنرا که تواند کرد - و هرگاه نوکر فوکر هم گرد آیند  
آندازه آنرا که تواند گرفت <sup>۴</sup>

چون دهول بور مخیّم سرادقاتِ عزت گشت سکت سنجه پسر رانا آدیستگه فر را که  
نصرت قباب ایستاده بود - آنحضرت ( چه از روی انبساط - و چه ازان رهگذر که مغوروان فتنه‌اند فر  
مالو بخواب غفلت روند ) خطاب کرده فرمودند رانا تا حال ( که اکثر زمینداران و هزارگان هند  
باستان پوس سرانراز شده‌اند ) آمد، احراز این دولت نعموده است - میخواهم که برسی لو ایلغار فرمائیم  
و سزای او را در کنار او فهم - تو چه خدمت خواهی کرد - زمانی امثال این مقدمات از روی  
شکفتگی به پسر رانا میفرمودند - و او مناقانه تقبلات میدمود - و آخر آن که فهم بیدولت بصر  
معامله نرسیده و هزل را چه فهمیده فرار اختیار نمود - و از بدانشی از بدناامی ظاهري گرفت  
و در رسوائی حقیقی اتفاد - چه آن نادان را این تصور شد که بندگان حضرت در پرده این شکار  
سزای رانا خواهند داد - و من بدناام میشوم که او رفته حضرت را بر سر پلر خود آورد - و ندانست  
که جز صورت مطابقه نیست - و این فولتمند خدا پوروز کی بدفع امثال این زمینداران بے سعادت  
خود مقوّجه شود - و در نیاقت که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از چنین اقبال خود را  
در هاویه الدبار انداختن و از بدناامی ببدناتی شناختن است - و چون خبر گریختن این مذکور  
بسیامع اقبال رسید غصب شاهنشاهی در حرکت آمد - و هزل صورت جد گرفت - و الحق  
چنین بایستی - که از آثار جلوس بر اونگ شاهنشاهی اکثر از سرانراز هندوستان ( که کله نخوت  
که نهاده سر اطاعت بهیج یکی از سلطانین فرود نیاورده‌اند ) تارک عبودیت بزمین پوس لقیاد آورده‌اند  
مگر رانا آدیستگه که درین ممالک رائی ازو تبدیلی تر و خود آرای تر نبود - آن تهور سرشت  
بے اعتدال ( که شوریدگی آبای او فسیمه بدمستی او شده بود ) بکوهستان محکم و قلعه متین  
مغورو گشته سر فرمان پردازی از درگاه معلقی نافت - و بفرونقی مال و ملک و بسیاری راجه‌توان ندادی  
و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت و استکبار گرم کرده راه سعادت گذاشت - همت جهان گشای  
بنادیب او مضم شد - و اوائل مهر ماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افاد  
و بتائید اقبال روی توجه بتخصیر وایت هندواره آورده بجهوتن نصرت بولایت او در آمدند  
[ چون عرصه ظاهر قلعه سیوی سپر ( که صیت شهرت او در اول ولایت بلند است ) مخیّم اقبال شده ]

(۱) نسخه [ ب ] مهل منکه (۲) نسخه [ ه ] بزمین انتیا نهاده (۳) در [ بعض نسخه ] مندوارة

ونسخه [ ب ] بندر ماره (۴) نسخه [ ا ] سوئی سورپر - و نسخه [ ج ] سوئی سورپر - و نسخه [ ح ]  
سوئی سورپر

از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده آواره ملک ادبار شده اند) بعد از درازی سرگردانی و کوهی سخن مالو را خالی یافته با تحدیر رفته اند - و ایش کوتاه اندیش را مغایب حال دیده در جمعیت خود و تفرقه رعیت میکوشند - خدیو زمان را (که دانای اسرار نهانی و معنی را بست و مهربانی است) بخاطر اقدس گشت که در دفع این فتنه اندران اگر بجهت ملاحظه حال سپاهی اغراض نظر کرد، آید خلاف رفای ایزدی باشد - و (اگر توجه باطفای نایره این فتنه نموده شود - و بذات اقدس عزیمت این پوشش اتفاق افتاد) خلاف قانون عقل بقوع آید چه آن طبقه را آن حالت نیست که بدفع ایشان آنحضرت را خود متوجه باید شد - و در آئین سلطنت مبهم است هر کاریکه بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت - و هر امریکه بدل اوری آمرای اوسط<sup>(۲)</sup> و ادنی کرده آید به نوینان بزرگ نباید حواله فرمود - و همواره در مدارج امور پاس آئین سلطنت نمودن (که عبارت از قدرت ایشان و پایه شناسی است) از لوازم اقبال است - و (اگر میگردند - اما بجهت گرد آمدن ریزه سپاهی (که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است) دیرتر صورت می بندند - و کارانه ک بسیار میشود - و آئین سلطنت تاخیر در امثال این امور بر نتابد - بنابران شاهنشاه عالم و دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چاره این کار فرمودند و توجه در ضمنی به توجیهی و پروائی در پرده سے پرآئی صورت داده بظاهر اغراض نظر فرموده بیطان هست در دفع این شورش بستند - و روز شن هیزدهم شهریور ماه الهی موافق بکشنبه بیست و پنجم مفر بشکار پرگنه باری<sup>(۳)</sup> (که اکثر اوقات با تحدیر بشکار چیزه را هم نشاط پیرا میگشند) روز توجه آوردند - تا ارباب اخلاص و خدمت دوستان یکجهت به غوغای طلب بطور خود حاضر شوند - و سایر مردم چه ملازمان اینها و چه مردم دیگر بددی ایشان (چون مفعع نباشد) هر آئینه باسانی جمع خواهند شد - و چون مردم بزرگی فراهم آید جمع را گزین کرده باین کار فرستاده خواهد شد - باین اندیشه صواب نما از مستقر خلافت برآمدند - و عرصه باری را مخیم اقبال ساخته بجانب دهول پور و گولیار (که مالو روبه است) شکار کنان عنان عزیمت مصروف داشتند و آمرا و سایر ملازمان عتبه اقبال روز آمید بجانب مخیم نصرت نهاده فوج فوج میرسیدند اگر رؤس مخلصان درگاه<sup>(۴)</sup> (که ملزمان عرصه شکار اند) فراهم آیند بتسخیر عالیه کفایت میکند

(۲) در [چند نسخه] اوسط و ادنی (۳) در [بعض نسخه] بازی (۴) نسخه [و] بدبند ایشان

(۴) نسخه [ز] ملزمان درگاه

بر ساحلِ دریا در میان آورده پیغمِ نا درست داد - چون لولیای دولت در یافتند (که بغیر از حیله‌سازی و روباه‌بازی ازین بیدولست امری دیگر بوقوع نمی‌آید) از دریا عبور نموده سر در دنبال آن به سعادت فهادند - و او از خلابها و سیلابها گذشته خود را بقصبهٔ گورکپور رسانید - و اینجا سلیمان قلی نامه از اویکان (که از علیٰ قلی خان گریخته پیش افغانان رفتند بود) - و از قبل افغانان حکومت آی گفر داشت) کشتیها را فراهم آورده اسکندر را با مردم او بسرعتی هرچه تمامتر گذرانید - و از مرج خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی او را نجات داد - أمرای عظام بسرحدِ ولایت افغانان رسیده (چون حکم در آمدن با آن ولایت از بارگاه مقدس اصدار نیافرته بود) ترقیت نمودند و عرضداشته متضمن ظهور سواعط اقبال و التماس در آمدن با آن ولایت بدراگاه معلی ارسال نمودند و روزی (که دارالخلافه آگه مهبط انوار نزول اجلال شده بود) عرضداشت لولیای دولت رسیده بمحاجع لقبل پیوست - و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون آن بقیة السیف را از ممالک محروسه برآورده اند درین هنگام بر همین اتفاق کرده در انتظام پراکندگیهای آن ولایت کردند - و سرکار اورده وا بجا یکیر محمد قلی خان بر لاس تفرض نموده دیگر آمرا متوجه آستانه بوس کردند - چون مثال عالی پارلیای دولت رسیده محمد قلی خان را بدارائی آن سوکار فصب کرد روی توجّه بمستقر خلافت آوردهند و در درالخلافه ادراک زمین بوس نموده کلمای سعادت گشتد \*

### نهضت موکب گیتبی‌گشای شاهنشاهی بفتح قلعهٔ چپتو

صرکشان گوئن غراز را لرپای در انداختن وحدتِ لنظامی را (که گویدهٔ قرین عبادت پیشگاهِ کثُر تواند بود) رملق بخشیدن و نقد آسودگی و آسایش را رواج دادن است - و خدیو زمان را تونیق این معنی یافتن پایهٔ خلقت الهی بظهور آمدن<sup>(۱)</sup> - و سرمایه سعادت طبقات اقام عطا فرمودن و الله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفيق عذایت ازلی و مساحت جنود غیبی راحبت خوشش تبر آسایش عالیان دانسته همواره در معالجه مالیخولیانی سورجی گوئن کشلی فاسد دماغ اهتمام روز افزون دارند - و تأثیرهٔ الهی قرین ذات مقدس بوده بلندازه حق پرستی و خدا اندیشه خوشش کامیلیب صورت و معنی میگرفته - درینها (که سلطنت دارالخلافه بنور عدلیت شاهنشاهی فریغ ایسمانی یافت) هنوز عساکر اقبال لرگرد راه و تردد کند و بیکار نیاسوده بود که خبر طغیانی پسرانی محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگشتمن در صونهٔ مالو بسامع اجلال رسید - که لرلن باز (که سر

(۱) نهضت [ی] خبر طغیانی پسرانی محمد سلطان میرزا - و غبار فساد برانگشتمن در صونهٔ مالو (۲)  
نسخه [ب] آورده \*

علومِ خلق ( از بسکه این بیدرلتان را سرِ خرمی پنداشتند ) این خبر را ساختگی میدانستند - و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندر همچنان مخفی داشته و از راهِ مکر و تزویر درآمد، رحمان قلی، قوش بیکی را طلب کرد که بعض سخنان میخواهم که بگویم - اولیای دولت قبول این معنی نکردند - آخر حاجی اوغلان را ( که از معتبران او بود ) پیش آمرا فرستاد - آمرا رد و بدل نموده دریافتند - و قرار یافت که رحمان قلی همراه حاجی اوغلان رفته و قرار داد او را خاطر نشان کرد، بیاید - و همان روز هر دو با تفاوت رفته باز گشته آمدند - و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد و متوجه است که بوسیله اولیای دولت احراز سعادت آستان بوس نماید - و میخواهد که اول تنها در جائیکه قرار یابد یکدیگر را دیده سر رشته پیمان را بسوگند محاکم گرداند - و قرار یافت که صباح روز عیدِ قربان است - این امنیت به حصول انجامد ۰

و بالجمله اسکندر متذبذب گشته اولیای دولت را بحرف و حکایت باز داشت - و خود شبانگاه از دروازه قلعه ( که بجانب دریا بود ) بدر رفته بکشته چند ( که برای روزِ ادباء خود آمده داشت ) از دریا عبور کرد - و نیم جانه ازان گرداب خطر بیرون برد - چون صبح اولیای دولت از فوار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر درآمده کوس نصرت بلند آواز کردند - و چون کشتهها را سکندر این طرف نگذاشته بود بتقریبِ جمع کرد کشتی از دیگر کندها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد - درین اثنا اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر همان عهد ایستاده ام - و عبورِ من از آب بتقریبِ ترسِ مردم بود - اکنون استدعا آنست که محمد قلی خان و مظفر خان و راجه تورمل بکشته نشسته در میان آب آیند - و من هم با ده کس آمده در پایم و آنچه قرار یابد خود بشنوم - و خاطر خود را مطمئن ساخته روی بد رگاه عالم پناه آورم - این سه بزرگ ملتمس او را بقبول مقرر ساختند - و از انجانب اسکندر خان با چهار پنج کس از معتمدان خود بکشته درآمده صور ملاقات را نقشے برآب و گره برشد - و اولیای دولت سوگندان خوردند و آنچه لوازم استمالت باشد در میان آورند - اما اسکندر بر قول خود نایستاد - و گفت درینها چون مصدرِ تقصیرات شده ام دلیری در بساط بوس درگاهِ معلى نمیتوانم کرد - مناسب آنست که بوسیله استغای جرائم جایگیر مرا بحال خود گذارند - و بخدمتی درین صوبه نامزد سازند تا بدست آویز نیکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور گردانم - چون زیان او با دل موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذراند با وجود بارندگی برای ادب دو منزل دورتر رفت - و عذر طغیان آب

( ۱ ) صرخر بمعنى بجهة - و نسخه [ ح ] شرخیز ( ۲ ) در همگی نسخها ممای نسخه [ ب ]

روی دل نموده ۰

منع خان خافخانان به موجب حکم اقدس از دارالخلافه آگر به مخیّم اقبال ( که در حواشی قصبه کُرد بود ) رسیده بزمین بوس سر بلند شد - و از فرط عنایت تمامی محل جایگیر علی قلی و بهادر ( از جونپور و بنارس و غازی پور تا کنار آب چوسا ) باو تفویض یافت - و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور و آنحداد شد - و موکب معلقی بدولت و اقبال روز مهر شزاده تیر ماه <sup>۱۳۰</sup> الهی موافق شنبه بیستم ذی الحجه به متفرق خلافت توجه فرموده کوچ بکوچ نهضت عالی میشد و آنحضرت شکار کنان و داد دهان قطع منازل میفرمودند - و بهر شهر ولایت ( که متر موکب مقدس میشد ) پاناصت علی و احسان مورد سوره میگشت - و در قصبه کُرد <sup>۱۳۱</sup> ( که در جایگیر فرحت خان بود ) بالتماس او جشن عالی ترتیب یافت - و در قصبه اتاره شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند - و همچنین جا بجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتدند - تا آنکه روز خرداد ششم امرداد ماه <sup>۱۳۲</sup> الهی موافق شنبه یازدهم محرم ( ۹۷۵ ) نهضه و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدارالخلافه آگر اندادخته کام بخش عالمیان شدند - جهان طراوت خاص گرفت - و جهانیان نشاط مخصوص از سرگرفتند - و عالم مورد امن و معدلت گشت <sup>۱۳۳</sup>

و احوال افواج قاهره ( که بر سر اسکندر بصر کردگی محمد قلی خان براس رفته بود ) بزین منوال است که کوچ بکوچ رفته روز اردی بهشت سیوم تیر ماه <sup>۱۳۴</sup> الهی موافق یکشنبه هفتم ذی الحجه بحاحت شهر اوده رسید - اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه اوده متخصص شد آمرا محاصره آن کرد - مورچلها تعمیم نموده بجنگ پیش آمدند - در بهلوی شهر تله بلند ( که سرگداری نام دارد - و سرکوب شهر و قلعه است ) اسکندر جمعی از هواخواهان خود را با انبوی از پندوقچیان بران بلندی داشته بود - که بضریب تیر و تفنگ هیچکس را پیرامون شهر نگذارند محمد قلی خان براس نخستین همت برگرفتی آن سرکوب بسته چندی از بهادران را تعیین کرد که بحملهای مردانه بران بلندی دست یافتد - و پهایمردی جلدات آن گروه خود سررا پست کردند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد - چنانچه احمد سر از روزن نمیتوانست برآورد راوز بکل خون گرفته سراسمه دست و پای میزدند - درین اثنا خبر فتح موکب عالی و قتل علی قلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت - و این معنی موجب استظهار لولیانی دولت شد و کم اعدا شکست - آگرچه [ پیشتر ازانکه ( بجدود اوده لشکر فیروزی اثر رسد ) نوشته رای پنجم <sup>۱۳۵</sup> مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علی قلی و بهادر برایه تو درمل رسیده بود ] اما

( ۱ ) در [ بعضی نسخه ] کور - و در [ بعضی ] کور ( ۲ ) نسخه [ ی ] پنج ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ]

بنود اس - یا تبردا اس باشد .

بخشنده فرمودند - و شهاب خان و جمعی را بحراست و حکومتِ جونپور فرستادند - و قلیچ خان و طایفہ را به مرہ پور تعین کردند کہ ہنہ و بار بعض از اوزیکان آنجا بود - و بعد ازانکہ سہ روز بنا رس مخیمِ مرادقاتِ اقبال گشت عنانِ توجہ را بجونپور انعطاف دادند - روز دوم صاحت آن شهر مورہ مسکبِ معلیٰ شد - و مردم علیٰ قلی ( کہ دران بلده فراہم بودند ) انوارِ سلامت بر صاحتِ لحوال آنها تافت - و در ظلالِ عاطف شاهنشاہی در آمدند - و سه روز جونپور مهبطِ لمعاتِ اقبال بود و رعایاں آنحدود ( کہ لکدکوبِ آشوب بودند ) مستمالِ عواطف شاهنشاہی شدہ سر بغار غبالی بروداشتند - و ازانجا آن شہسوارِ رخشِ اقبال بطريقِ ایلغار ببلده کڑہ نہضت فرمودند - اردیوی بزرگ آنجا بود - بدھ روز این را طی فرمودہ بر ساحلِ گنگ بگذر کڑہ رسیدند - دران هنگام بیش از چہار پنج کس در رکابِ نصرت اعتماد فرسیدہ بودند - بدھلات و اقبال بکشتنی عبور فرمودہ درون قلعہ کڑہ را بفرینزولِ اجلال رفعتِ آسمانی بخشیدند - نزدیکِ مانکپور خواجہ عالم گریخت - و باز بدست افتاد - و دران شهر منشورِ طلبِ منعم خان خانخانان از پیشکارِ عاطفت امداد ریاقت و جایگیرداران آنحدود بجایگیری خود رخصت یافتند - و بر عیت پروری نصیحت پذیر گشتند و چند سے از بد نہادانِ فتنہ سریشت [ کہ از آستانِ مقدس گریختہ پیش این مدد برانِ نخوت مذکور رفته هموارہ در شورش میزدند - و بکمک اقبال گرفتار شده بودند - مثلِ خان قلی اوزبک - و یار علی و خوشحال بیگ ( کہ یک چند در سلکِ قورچیانِ حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت )<sup>(۱)</sup> و عالم شاہ بدھشی - و میر شاہ بدھشی - و بھی بخشی - و چلمہ خان کوکہ میرزا عسکری ]<sup>(۲)</sup> همه این فتنہ جویلن عُرضہ عرصہ قهر شده پایمال فیلانِ مسٹ گشتند - و میرزا میرک مشهدی را ( کہ فر مخصوصاً علیٰ قلی انسلاک داشت - و از اردوی مقدس گریختہ در کڑہ گرفتار شده بود ) با مجرمانِ دیگر با کنڈہ و دوشاخہ در میدانِ معدالت آورده تمامی آن فتنہ اندازان را بحضور او<sup>(۳)</sup> با مجرمانِ دیگر با کنڈہ و دوشاخہ در میدانِ معدالت آورده تمامی آن فتنہ اندازان را بحضور او سیاست فرمودند - بعد ازان فیلے را باو سردادند - فیل او را بخرطوم پیچیدہ با کنڈہ و دوشاخہ نرزہ دستاویا مالش گونه میداد - و ازین سو بآن مو می انداخت - و چون اشارہ صریح بسیاست او نرفتہ بود فیل بمساہله و ملاعیہ میگذرانید - و تا پنج روز ہر روز اور آورده در سیاست کا تعذیب میداشتند - آخر بتقریبِ انتسابِ سیادت و شفاعتِ مقویان بسلطِ عزت رقمِ جان بخشی بر حال او کشیدند - و در همان ایام جی تواجی شاہ ناصر خواجہ را ( کہ سوآمد سے دولتان بود ) بدرگاہِ معلیٰ آورہ - و بیلسار رسید ۔

( ۱ ) دو [ چند نسخہ ] علم شاہ ( ۲ ) در [ اکثر فصحی ] با کنڈہ دوشاخہ اما بالعطاف صحیح می فاہد زیرا کہ کنڈہ چوبے بزری باشد کہ بربادی مجرمان گزارند - و دوشاخہ را بر گردن گنہگاران می نہند ۔

( سال دوازدهم )

جهانباني جنت آشيانی بود ) بجانب دارالخلافه آگه و دهلي و ملنان و دیگر ممالک محروسه با فتح نامها فرستادند - هم سرمایه مزید شکر اولیاى دولت قاهره شد - و هم پیرایه عبرت و هدایت واقعه طلبان گمراه گشت - و این فتح شکرف ( که کارنامه اقبال روز انزوں تواند بود ) در عرصه قریه شکراول از مضافات الهاباس روی نمود - و آنرا مصر جامع ساخته فتح پور نام نهادند - و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این فتح دولت آئین است ۵

و از شرائف سوانح آنکه ( چون رایات اقبال بدین این حرام نمکن نهضت فرمود - و منعم خان را بحکومت دارالخلافه آگه گذاشتند ) بازار هرزا گویان تهی مغز گرم شد - و متمندان مفسد از حدود سرکشیدند - منعم خان ( که به پدر و استاد و مرشد را تم این شگرفنامه ابوالفضل عقیدت داشت ) آمدند استمداد همت نمود - آن معدن شهود سخنان بلند در بزرگ خدیو زمان فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشاره بدین فرمودند - و بموجب استدعای او مقرر شد که امشب بطريق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود - و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرد آید - صد آن بشاشت غریب در جبهه شریف ایشان ظاهر بود - و فرمودند که سر علی قلی و بهادر را بزودی آورند که امشب چنان نموده اند - منعم خان از استماع این مزاده دلگشا خوشقت شده آداب شکر بجای آورد - و اندک فرصت نگذشته بود که سر این دو حرام نمک شورانگیز آورند آرے از متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب ظهور این معنی چه دور ۶

و [ چون بیدلنان تائیدات سواری ( که در سفر و حضر قربین جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است ) چنین فتح دولت پیرای روی نمود ] همان روز موسک معلی بصوب الهاباس ( که بعضی بیدلنان در اینحدرو غبارانگیز فتنه بودند ) نهضت والا فرمود - شامگاهان ساحت آن سرزمین ( بورود مقدس گیتی خدیو همچ دولت دریافت - شب دران عرصه دلگشا منزل فرمودند - بعضی مطرودان دولت ( که گریخته بعلی قلی پیوسته بودند ) مثل شیخ یوسف چولی دستگیر شدند و دو روز به بعضی مهمات آنجا پرداخته روز سیوم روی توجه بجانب بنارس آورند - و آنجا بسیارے لر لشکریان علی قلی و بهادر مثل مرتضی قلی زمین بوس والا نمودند - و از فرط مکارم ذاتی جرائم این جماعت طراز عفو یافت - وزنان و پاتریان بهادر خان بدست اولیاى دولت در آمدند و خواجه عالم خواجہ سرا آنجا اسیر فنراک سعادت شده بمدارج قرب ترقی نمود - و چون مردم بنارس از نادانی و بیدلنتی دروازه بسته بودند از سطوات غصب حکم تاراج شد - و بزودی

( ۲ ) در [ چند نسخه ] شکراول - و نسخه [ ح ] شکرولی از مضافات الهاباد ( ۳ ) نسخه [ ح ] الهاباد

( ۴ ) نسخه [ د ] میر مرتضی قلی ۷

با وجود چندین فتنه و آشوب او نمی خواستند که به نشیب نیستی فرستند - بعد از شدت التماش و کثرت الحاج اولیای دولت قاهره شهارخان و بنی داس کنبو مامور شدند تا بدم شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند - و مقابله این حال بهادران نصرت قریب شهربار کل را (که از معتبران علی قلی بود) گرفته آوردند - و بسعی ملازمان را بمعلى سر آشته لو نیز بخاک افتداد - و حضرت شاهنشاهی از ماجراهی علی قلی خان می پرسیدند - جمیع میگفتند که از عرصه نبرد بدر رفته است - و طایفه برلن بودند که خرمی هسته او سوخته شد - درین اثنا باتو فوجدار آن سیده بخت را آوردند - چون کارش احوال او شد بزبان آمد که من دیدم اورا فیل یک دندان پادشاهی کشت - و نشانهای فیل و فیلبان را بیان کرد - بعوجب حکم معلى تمامی فیلان فوج هرادل حاضر ساختند - و آن شخص فیل یک دندان نیشکه نام را دیده گفت این فیل است که علی قلی را کشت - آنکه حکم مقدس شد که هر که سر منعله از حرام نمکان بیارد یک مهر طلا بپاید - و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بگیرد - عوام از پی سرها بسر دریدند - سرها می آورند - و زرها میگرفندند - و چهره شناسان ملاحظه میکردند - تا آنکه یک سر علی قلی را (که در پائی درخته افتاده بود) آورد - و با این طایفه شبه و شک میگردند - درین میدان ازالي نام هندیه (که صاحب اختیار علی قلی بود - و در خیل اسیران حبل قهرمانی اقبال سراسیمکی داشت) چشمیش که بر سر آن تیره بخت افتاد آشی سرد از سریدر برآشید - و پیش آمده آن سر را برگرفت - و سختا بر سر خود زد - و چنان بوضوح پیوست که با آن مدبیر بخت برگشته تیره از غیب رسید - و میرزا بیگ فاقشال مدعی آن بود که تیر من بعلی قلی رسید - القصه از رسیدن تیر آن مدبیر بحال تبله در جان گذشته بود که سومانیه فیلبان فیل نیشکه را بقصد او راند علی قلی فیلبان را گفت که من از اعیان سهام - مرا زنده بحضور بندگان حضرت ببر - که ترا رعایت خواهند گرد - فیلبان حرف اورا از ژاژ خانی دانسته فیل برو راند - و اورا در زیر دست و پائی فیل (بلکه در تیره بار عصیان او - و کفران نعمت پادشاهی) پایمال ساخت - یکه از پاچیان بگرفتی اشرفی سر اورا جدا کرد - می آورد - در راه آن سر را غلام غالب ازو کشیده خود بظاهر اقدس در آورد و انعام گرفت - آنکه حضرت شاهنشاهی بدولت و سعادت از خانه زین فرد آمده روی نیاز هر زمین شکر نهادند - و آمرای عظام و دیگر دلیران و دلوران را (که دران مصائب مرد آزمائی جان سهاری و حق گذاری کرد) بازدید مناسب و اعقلای مرائب سر بلند و کامیاب ساختند و سر علی قلی و بهادر را مصححوب عبد الله پسر خواجه مراد بیگ قزوینی (که وقتی دیوان حضرت

(۲) نسخه [ه] به نشیب آباد نهستی (۳) در [بعض نسخه] بینی داعی (۴) نسخه [ج] می یافته.

از دنبال شفاقت خود را تا مجذون خان رسانید - و درین میان اسپش تیرے خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بروزمنی انداخت - دلورلن عساکر اقبال بر سر او ریختند - وزیر چمیل او را گرفت و از بد ذاتی و آزمونی چیزی گرفته رها کرد - درین آنرا نظر بهادرخان نام دولتمند از ملازمین مجذون خان خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد - و افواج قاهره همراهان بهادرخان را در میان گرفته تیر دوز کردند \*

و درین زمان ابتهاج (که گیتی خدیبو بر رخش نصرت سوار شده گرم رفق بودند - و مبارزان دست بگریبان رسانیده جانستاني میگردند - و علی قلی خان مغزیر ادب ابر بر جای خود ایستاده از محل بهادرخان میپرسید) فیل مست چتراند نام از فیلان پادشاهی بر فیل گنج بهنور از فیلان خامه (که از مستی قرود آمده بود) درید - گنج بهنور طاقت صدمه او فیاورده رو بگزین نهاد و چتراند از دنبال درآمد - فیلین گنج بهنور فیل خود را در میان صفوی مخالفان کشید - و مخالفان فیل او دیده نام را بر اهر چتراند دوانیدند - چتراند گنج بهنور را گذاشت هر لودیه دوید - و بیک صدمه گو شک آنرا برخاک ھلاکت انداخت - و شکسته عظیم هرل مددوبان نمک حرام روی آوره اکثر اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بروزمنی ادب افتادند - و خس و خلاک هستی ایشان با آتش قبر الهی و برق سطوت شاهنشاهی سوخته خلاسته آن بباد غذا رفت و گردش (که گریخته ازان نبردگاه اقبال بد رفتند) در راهها بدست رعایای زیون (که با آتش تعقی این نمک حرامی جکر کباب بودند) بخاک و خون افتادند - و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت - و ابر نیسان ظفر هر حدیقته دولت بگوهر افشاری درآمد - و عمره ناورد از غبار فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت - و از تلقی عواطف الهی پدرگفت و نصرت هر ساحت اعتلا جلوه گشت و حضرت شاهنشاهی پدولت و اقبال سواره از سرگذشت علی قلی و بهادر میپرسیدند که درین هنگام نظر بهادر بهادرخان را دستگیر کرد ردیف خود سوار ساخته به بسط حضور انتص آمد حضرت شاهنشاهی زبان تقدیر برگشادند - که بهادر ما بشما چه بد کرد بودیم - که این «مه باعث» گتفته و نساد شدید - او را دعهت و خجالت فرو گرفته بود - سردر پیش انداخته زبان عرض ندادست - و بیان غفر نبود - بعد از پرسش بسیار هر زبان ناحق شناس او گذشت که الحمد لله علی مک حمل - همانا آن بدولت را در نفس اخیر حقیقت حرام نمکی و سیده بخفع خود معلوم فشدند بود - و آلا بایستی حرف ندامست بروزیان او گذشتند - و هر که (از چنین بزرگ کردند خدا روی گرداند) هر لئینه دین و دنیا ازو پشت دهد - و خراب ظاهر و باطن گردند - و حضرت شاهنشاهی

در درعِ تائیدِ غیبی درآمدند - و مغفرِ اقبالِ آسمانی بر فرقِ عظمت نهادند - و تمامی بهادران و کابِ معلّی آماده جنگ شدند - قول بوجودِ اقدس شاهنشاهی رفت آسمانی یافت - و در برانغار مجنون خان قاچشال مقرر گشت - و در جرانغار آمف خان قرار گرفت - و محبت علی خان و طایفه از بهادران از پیش قدماً هراول شدند - آنحضرت بر فیل بال سند نام سوار شده نهضت فرمودند - و میرزا کوکه را در عمارت همین فیل جاداده تارک عزت او از آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیز اعظم رایات اقبال بمحل اردوی خان زمان رسید - ظاهر شد که مخالفان تیره رای بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند - یرلیخ مطاع عزیز نفاد یافت که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید - و نگذارد که این شوریده بختان از میان بدر روند - و این فوج باعتضاد چنین قوی پشت شده طبلکار نبرد گشت - و بمدم عقب بقدر جنگ شدن گرفت - و بعد از زمانه آمف خان را نیز حکم شد که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود - و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفق ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از فیل بر باره نصرت سواری فرمود - و آن بیدرلتان باور نداشتند که حضرت شاهنشاهی بنفس مقدس دران لشکر ورده اقبال دارند - و مقدمات جنگ را بر تهور آمف خان و مجنون خان فروه می آوردند - چون مجازیه بسیار شد و شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت در بانتند که موکب اقبال شاهنشاهی ست - و خود بدولت پایی ظفر در رکاب نصرت آورده اند - علی قلی خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند - و بخدال ابدی قرار بجنگ دادند - و باین خیال ناسد صفا راست کرده جمیع از پُرده<sup>۱</sup> معرکه ادب را بر هراول و اوقیع<sup>۲</sup> لشکر نصرت پیوند فرستادند - و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب بپانصد کعن هموار موکب شاهنشاهی شدند - و تا پانصد فیل هم رسید - و مفاصله در میان فوج پیش و موکب مقدس کمتر ماند - بباباخان قاچشال ( که سردار مردم اوقیع بود ) پا آن جماعت پیوست - و معرکه تیغ و تیر گرم شد - و بتائید اقبال شاهنشاهی لشکر مخالفان را از جا برداشته برد - و افواج قاهره از پی درآمد - این مددگران را تاصف علی قلی خان رسانید و اهل ادب در گریختن سراسیمه گشته سرازرن و پیش از پس نمی شناختند - و از شواهد اقبال آنکه دران گریختن اسب بکه ازان مخدولان چنان بر اسب علی قلی خان خوره که دستار از سر شوریده او بر زمین افتاد - علی قلی خان حیران کار شده بهادر خان را در برابر بباباخان قاچشال فرستاد و بهادرخان خود را بصفه اوقیع رسانیده سرگرم کازار شد - و زمان زمان علی قلی از بهادر خبر گرفته نازه بتازه کومک روانه میکرد - و بباباخان غنیم را پُر زور دیده عنان گردانید - و بهادرخان

( ۲ ) اوقیع بمعنى تیر انداز - از لغت ترکی .

و ( چون موکب معلّی از آب گذشته بحرام خواران نزدیک رسید ) فیل خدا بخش از مستی فرود آمد و روی بهشیاری نهاد . فیلبانان و فوجداران ازین حالت ملول گشتند . و حضرت شاهنشاهی بالهای اقبال فرمودند که هوشیار شدن چنین فیل محت مبشر فتح و نصرت است - که فتح و نصرت هم عنان هوشیاران و کارآگهان وقت است - و دیگر آنکه از هوشیار شلن فیل مارا اعتماد بر فیل و مستی او نماید - و منحصر شد توکل ما بر عون الهی - و هر کرا توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود کار او بر فتح الحصار یابد - و الحق ازان مظہر کرامات دونکته بلند بوجود آمد که عنوان نامه الهام تواند بود - و چون شب درآمد بر کنار دریا با بخت بیدار آسایش گرفتند - و مخالفان تیره رای بمحاقبت یک کرده فتنه گستر بودند - آنحضرت تکیه بر تائید آسمانی فرموده در همانجا توقف ملاح دیدند - و همان زمان مجذون خان و آصف خان بزمیں بوس سعادت پذیر گشتند مجذون خان و جمیع بریں بودند که بے توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها باید شناخت آصف خان معرض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرد ، اند - درین هنگام رفتن لیق نیست و نیز در روز مردم بشرم چشم و آزرم رو بیشتر کار میکنند - رای او پسندیده خسرو کامیاب شد و نصائح بلند فرموده آمدها را رخصت دادند - و حکم شد که در پاسه دوبار خبر بیما برسانند - و در لوازم قراولی اهتمام نمایند - که مبارا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال شود - و از انجا بدرورند •

علی قلی و بهادر ( که مغور خود کامی و مغلوب ادبیار بودند ) در عین غفلت بود از خود خبر نداشتند - و آن شب ( که موکب مقدس نزدیک رسیده بود ) بیدار پیمانی و شاهد پرستی و بازی بشکن بشکن سرگرم بودند - و باین لفظ صریح بر شکست خود فال میزدند - و عجب تر آنکه دران شب مردے نزدیک چادرهای این مستان رفته فریاد برداشت که ای جمع بد سرانجام وقف شوید که حضرت پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گنك گذشته بالشکرے بے پایان رمیده ، اند - و چون پیمانه هستیع آنها پرشده بود آوازه رایات اقبال را از تدبیرات آصف خان و مجذون خان دانسته در غرور افزودند - و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود - اندیشه آن داشت که ( چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند - و غنیم هاسه چهار هزار سوار مشخص است ) باین تدبیر سذگ تفرقه دران گرده اند از - تا کاربه پیکار نکشد - و نمیدانست که جنود غبی هم رکاب گیتی خدیو است •

و بالجمله صبح روز مار اسفند بیست و نهم بخرداد ماه الهی موافق دوشنبه غرّه ذی الحجه ( که در حقیقت غرّه نصرت پادشاهی - و سایع عمر سید بختان بود ) آنحضرت جیبه طلبیده

( ۱ ) نسخه [ ۵ ] کرم الهی ( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بشکن بازی ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تا منه چهاره

آن راه نزدیک بود) با وجود آنکه بآب نشان میدادند اختیار فرمودند - و از چشمۀ سار تائیدات غایبی (که فیض بخش موکب شاهنشاهی است) آب غواص در راهها پیش آمد - چه پیشتر ازان بالا رحمت باریده کولابها پُر ساخته بود - تمام شب و نیم روز راه رفته بمانکپور نزد اقبال فرمودند و محبّ علی خان جایگیر دار آنجا بلوازم خدمت پرداخت - و عساکر فیروزیمند بواسطه آنکه (اول شب کوچ شد - و کم کس را ازین ایلغار آگاهی بود - و درخت زار هر میان آمد) متفرق شده از راه راست بر کرانه افتادند - و قلیله در رکاب نصرت اعتصام توانستند رسید - آنکس را (که ایذه تعالی تائیه بخش باشد) او را از کمی ملازم چه اندیشه - و در آنای راه نزدیکی مانکپور آصف خان بسجده عبدیت نورانی ناصیه گشت - و همان زمان رخصت پیش یافت - تا باردوی خود (که در برابر خان زمان است) شتابد - زمان نگذشته بود که نتهوا میوره<sup>(۱)</sup> (که از قاصدای تیزرو و مسرعان اعتباری بود) خبر آورد که علی قلای و بهادر در حدود پرگنه سنکرور دریای گنگ را پُل بسته گذشتند چون این خبر بسامع اجلال رسید در ساعت سوار دلت شده (با آنکه معدود بملزمت رسیده بودند) تکیه هرجنود الطاف ایزدی نموده پیشتر متوجه شدند - راجه بهگونت داس و خواجه چهان و جمعی را بر سر اردوان معلّی گذاشتند - که بعرضه قصبه کره هرده نگاه دارند - و از ده شیخان (که از مضافات مانکپور است) آمده آخرهای روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سواره گذشتند - و (چون اوائل موسی باران و فصل طغیان آب بود) دران هنگام (که بندگان حضرت فیل در آب راندند) جوش و خروش غریب از عالمیان بر خاست - چه گذر از چنین آب خونخوار از محالات بود - و بمحض کرامت شاهنشاهی این بحر زخّار آن معدن ولایت را گذرداد - و بے دغدغه از پایاب گذشتند و مستبصران این معنی را از دلائل نصرت و مقدمات اقبال دانستند - دران زمان (که موکب معلّی لز دریا عبور فرمود) زیاده از یارده کس از مقربان بساط اقدس در رکاب مقدس فبودند - میرزا کوکه سیف خان کوکه - دستم خان - شجاعت خان - خان عالم - خواجه عبدالله - دریار خان - شه بار خان سید جمال الدین - عادل خان - دلار خان - و چند حلقة فیل همراه رسیده - و درین روز (که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود - و قعر دریا با قدام فیلان پیموده شد) از فیلان نامی خدا بخش و بال سفر با طوفان مستی در رکاب دولت جوشان و خروشان بودند - و این دوفیل در پژوهی و تیزروی و جنگ آوری و صفات شکنی انگشت نمای دیده و ران بودند \*

(۱) نسخه [۱] نتهوا میوره (۲) در [بعض نسخه] سکرور (۴) نسخه [ح] و بمحض کرامت شاهنشاهی بود که این بحر - نسخه [ط] و از ممحض (۵) نسخه [ب] بالسمندر - و گمان برم که با ممندر باشد \*

منعم خان خانخانان را بدارالخلافه آگره و حراست آنحداده مقرر فرمودند - و دو هزار فیل جنگی بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند - و پیشتر ازانکه موکب مقدس نهضت فرماید تیاخان و مظفر مغل و میرزا قلی و تلیخ خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را فرمان شد که بسرعت شفته معاونت میرزا یوسف ( که در تفوج متخصص است ) تعاوند - و خود بدلت و اقبال روز اشتاد بیست و ششم اردیبهشت ماه الهی موافق سه شنبه بیست و ششم شوال پایی عزیمت در رکاب دولت آوردند - و بدرست اقبال هنین نصرت گرفته سینه همت جهان گشا را جرلان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان را فروگرفت .

و چون ساخت قصبه سکونت مخیم موکب نصرت شد علی قلی خان ( که بر ساحل گنك بالکن تدویج غباری بگی و عصیان انگیخته وبشقاق و علوان آربخته بود ) باستماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجانب مانکپور ( که برادر او بهادرخان در برابر آصف خان و مجذون خان نکنده انگیز بود ) آورد - موکب نصرت از سکونت بکنار گنك پیوست - و روز دیگر ازان دریای زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود - و چون عرصه قصبه موهان مضرب خیام ظفر بیکر گردید ( محمد قلی خان بولاس را سردار ساخته و مظفر خان و راجه تورمل و شاه بداغ خان و پسرش عبدالمطلب خان و حسن خان و قیاخان و حاجی محمد خان سیستانی و عادل خان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران کارگه را همراه او کرده روز دیگران بیست و سیم خرداد ماه الهی موافق روز سه شنبه بیست و چهارم ذی القعده از همین منزل بر سر اسکندر خان ( که در اوده دست نکنده گشاده بود ) فرستادند - و خود بدلت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانکپور آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرائض آصف خان و مجذون خان بعتبه مقدس رسید باین مضمون که علی قلی و برادرش عزیمت حدود گواليار دارند - و میخواهند که از آب گنك عبور کنند - بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای برایلغار قرار گرفت - و پیشتر از حاضران موکب معلی ( چه از روی پحمت فطری - و چه از جهت کسالت - و چه بواسطه تن پرستی و چه بجهت آنکه کار آن تبدیل رایان یافجام فرسد - تا بازار خود فروشی آن بسعادتان گرم باشد ) باین ایلغار راضی نبودند - و شاهنشاه دانادل پرده از کار هیچکس برنداشته عنان توجه بدست توکل سپرده شب زمیاد بیست و هشت خوداد ماه الهی موافق شب یکشنبه بیست و نهم شهر ذی القعده از قصبه مذکور ایلغار فرمودند .

و از غرائب آنکه از رای بریلی راه متعارف را بواسطه بعد گذاشته راه میانه ( که به نسبت

(۱) در [ چند نسخه ] مظفر خان ( ۳ ) نسخه [ ه ] نوهان - و نسخه [ ح ] مهان .

خیالاتِ فاسد برانگیختند - علی قلی خان از جونپور روانه قصبه سرهرپور ( که بجایگیر ابراهیم خان مقرر بود ) شد - و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این با غم طاغی از شهر اوده برا آمد - و جمیع فتنه سرستان دران قصبه فراهم آمد که علی قلی خان با جمعیت خود از راه لکهنه تا ساحل گنج تمامی ولایت را تصرف نماید - و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصف خان و مجذون خان رود - و اسکندرخان و ابراهیم خان سرکار اوده و آنحدود را متصرف گردند - و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند - علی قلی خان بدایعه شورافزاری بسرکار قنوج روان شد - چون جایگیر داران آنحدود را سودارے ( که با اتفاق نموده مقاومت با آن فتنه انگیز توانند کرد ) نبود خود را بقنوج کشیدند - و علی قلی خان گرد حادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان ( که جایگیر دار قنوج بود ) در قلعه شیرگذه متخصص شد - و خلاائق غبار آلود تفرقه گشتند - و عرائض دولتخواهان متواتر و متوالی بدراگاه گیتی بناه رسید - و اقبال بکار خود درآمد \*

### نہضت موکب اقبال شاهنشاهی از دارالخلافه، آگرہ بجونپور

#### و قتل خان زمان و بهادرخان در معركة فتح

چون منصب رالی جهانبانی در معنی پاسبانی و نگاهبانی سرت حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس برخلاف اکثر از فرمان روایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند - و شادمانی خوبیش را در رفاهیت خلاقق میدانند - آرسه گوهریکنای خلافت سزاوار افسردوایت چنین تاجدارست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیازمند درگاه صدیقت داشته در لوازم داد و دهش تکاپو نماید - و راحت جهانیان را آسایش خوبیش داند - و هر که ( از فرمان برداری اینچنین سریر آرای اقبال سرباز کشد ) هر آئینه بدست سعی خود در هلاک خود اهتمام نموده باشد - خصوصاً کسیکه ( بپرورد ) نعمت این دودمان والا باشد - و اسباب دنیوی و بزرگی ظاهري بوسیله این خاندان فراهم آورده ) چه نامردانگی و نامعامله نهی باشد که آن اسباب بزرگی را در بغي و اي نعمت خود صرف نماید - هرگاه ( فرمان روای روزگار چنین - و مخالف دوایت این طرز ) لاجرم عنایت الهي مقارن و معارن گشته در هر نهضت نصرتی کرامت فرماید - و نمودار این معنی واقعه علی قلی خان و بهادرخان است و استیصال این در مخدول مغورو - و تفصیل این مجمل آنکه ( چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش پنجاب مراجعت فرموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد - و شرح بغي و عصیان علی قلی خان و بهادرخان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست ) بورش ممالک شرقی و اطفاعی نوادرین قلن وجهه همت علیا شد

و چون دارالملک دهایی مخیّم اقبال شد آنجا میرزا میرک رضوی (که از لاهور اورا بجان باقی خان سپرده بودند - و در کمین غفلت و فرصت میبود) از حبس فرار نمود - و جان باقی از دنبال او بگام جست و جو شناخت - و چون بدست نیارود از بیم تقصیر بدرگاه معلی رو سفید نتوانست شد - و حضرت شاهنشاهی با آئین مقرر بزیارت مراقد اولیای آن مقام فیض انتما توجه فرموده همت خواستند - و افاضه خیرات بمنزویان حواشی آن بقاع شریفه فرمودند - و نثار خان (که حکومت شهرداشت) معروف بساط اقدس گردانید که محمد امین دیوانه (که از لاهور فرار نموده بود) بقصبه بوجبور رسیده - و شهاب الدین خان ترکمان جایگیر دار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده بمساعدت اسپ و خرج پیش ارباب بغي و عصیان روانه ساخته است از اسقام این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی (که نوادر سطوعش جز بر آنقدر عدالت نتابد) بلندی گرفت - و شاه فخر الدین مشهدی باحضور آن بیدولت دربارگاه عدالت مامور امر عالی شد - و روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ فرمود - و چون عرصه پلول مخیّم اجلال شد شاه فخر الدین بزمیں بوس سر بلندی یافت - و آن بے سعادت را بموقیع جلال آورد - او را بحسن چندی سپردنده - و در همان منزل بیاسا رسیده

و (چون طنطنه نویه قدم موکب معلی درگوش منتظران دارالخلافه آگره پیچیده - و شعشه مهجه رایات والا هر آنحداد تافت) خانخانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس سر بلند شد - و با آداب شکر و دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک محروسه معرض بساط اقدس ساخت - و طومار عصیان علی قلی خان و بهادر خان و دیگر مخالفان (که بتازگی سربرزده بودند) فرو خواند - کسیکه در مبدای فطرت بدنهاد و بجهور افتاد او را مرحمت و نصیحت سودمند چون گویم که زیان کار آید - و مدارا و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آورده در شورش افزاید - و لهذا بزرگان دانش منش علاج بدکاران بد درون را جز حبس و ضرب چاره ندیده اند - و چون این علاج هم دران خراب باطنان بیدولت کار نکند بعدم خانه فرستادن رحم بر حال خلق بلکه مهربانی باحوال آنها میدانند - متکفان اشغال سلطنت و باریاندان حريم قرب بسر این معنی فرسیده خدیو زمان را در مرتبه اول نگذاشتن که چاره آن بیدولتان بظهور آید و باطن مقدس را بر سر مدارا آورده برداشتن پرده کار را در توقف ماندند - و درین هنگام (که موکب معلی باطفای نایره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود) چون (این خبر بعلی قلی خان و دیگر ارباب بغي و طنبلان رسید) این بے دولتان بخيال فاسد خود این چنین وقته را فرصت انکاشد

(۲) نسخه [ طی ] دانش و پیش (۳) در [ چند نسخه ] در نقاب توقف

پشت داده است - نه ایشان ازو دل سرد گشته اند و لهذا پیوسته آزمند بوده مغلوب شهوت و غصه و مقوی حرص و قهر میگردند - و باعث نزاع آنکه طبقه پوری در کنار آن کول مکن متعین داشتند که درین مجمع نشسته دام گدائی میگسترند - وزایران اکناف ولایت هندستان ( که بقصد غسل دران کول میآمدند ) بآن گروه تصدق گویان چیزی میدادند - درین روز گروه کُر بتسلط در آمده جای پوریان گرفته بودند - و این جماعت را تاب مقاومت کُران نبود که جای خود را استخلاص توانند نمود - سرحلقه ایشان کیسو پوری نام در قصد انباله باستان معلی آمده دادخواهی نمود - که طایفه کُران بتغلب آمده جای مارا گرفته اند - اگرچه تاب مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان میبندیم - یا خون خود را بر خاک میریزیم - یا این قطعه خاک ازینها میگیریم - و گروه کُران بعرض اقدس رساندند که این جای موروئی اینها نیست چند کاه ایشان مینشستند - دیگر ما مینشینیم - و تا جان بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود - چون موكب معلی بتپانیسر نزول اجلال فرمود در معركة آنها رفته هر چند ( جواهر نصائح و مواضع برین نفووس معطله افسانند ) حکم لایی انداختن بر خاک داشت جوهر بطالات و فلالت ایشان بیشتر ظاهر شد - و بیشتر در غایبت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاج و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند - چون ( هر در گروه پایمال نفس و هوا بوده سالک بیراهه شقارت بودند ) رخصت مجادله یافتدند - تا باین روش سزای اعمال نکرهیده خود یافته متنبّه هوند - و اتفاقاً دران روز ازان گروه گمراه جمیع کنیر فراهم آمده بودند - و از جانبین مفها راست کرده اول از هر طرف یک مرد لافزن پیش آمد - و جنگ شمشیر کرد - و باز بتپانیسر کیان دست برده بر بکدیگر تیرباران کردند - بعد ازان گروه پوریان بر کُران بسنگ زنی پیش آمدند - چون پوریان کم بودند حضرت بچند نفر از مردم ( که جنگ سنگ دانند ) و پنجهای توران و چروهای هندستان ( که همراه ازان طبقه چون سایر طبقات در حواشی موكب معلی میباشند ) اشارت فرمودند که کومک پوریان باشند - ایشان در حمله پوریان بر کُران موافق نموده آنچنان زور آوردند که کُران تاب مصادمه نیاورده روی گردان شدند - و پوریان از دنبال درآمده جمیع کنیر ازان خاکستریان را برباد عدم دادند - و به بتپانیسر ساختند - و دیگران پراگنده شدند - و خاطر اقدس را رسیده آن سوخته را بخاک تیره یکسان ساختند - ( که رنگ آمیز کارگاه تقدير است ) از تفرق آن بسطه عظیم روی نمود - فرهای آن روز از عمره تهانیسر نهضت رایات عالی آتفاق افتاد \*

( ۲ ) نسخه [ دی ] می نشینند ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] بسنگ دوی \*

آن سلسله حقیقت کیش - و سایر سپاهیان جان سهار) تقصیم نمودند - و مهماتِ کلی و جزوی آن سرحد را برای رزین میر محمد خان مفروض داشته روز تیر سیزدهم فوروردین ماه <sup>الهی</sup> موافق روز دوشنبه دوازدهم رمضان رایت مراجعت بجانب دارالخلافه ارتفاع فرمودند - عرصه سرای دولت خان مخیم سرادقات اقبال شده بود که فیل گچکجن و فیل پنجچایه (که فیلان نامی بودند) در یک روز سقط شدند - جمعی از ظاهر پرستان را دل گزیده شد - آنحضرت بزرگان مقدس گذرانیدند که ما ازین ساقه فال نیک گرفتیم - که آن دو برادر بخت برگشته درین پورش بگو نیستی خواهند شناقت - سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دید است \*

و (چون رایت اقبال بحدود سه روز نزول اجلال فرمود) از مظفر خان بیحوصلگی چه گوییم بیخبردی بظهور آمد که موجب حیرت همگنان گشت - و شرح این سرگشت آنست که حضرت شاهنشاهی پیروسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده در اصلاح اطوار و اوضاع مردم بر مسدۀ جهان آرائی عطفت پدری و رافت اتالیقی بظهور می آزند - و مردم را از امور ناشایسته نگاهداشته در ارتفاع مدارج احوال جهانیان کوشش میفرمایند - درینلا بمحاسن علیه رسید که مظفر خان بساده روح قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده است - آنحضرت بموجب عاطفت فطری او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند - که مبادا مظفر خان ازین دام غریب در بلیه عظیم افتاد - آن فریغته خرد از کوتاه حوصلگی و معامله ناهمی لبیس فقر پوشیده راه صحرا پدش گرفت - و قبل مرحومت و تربیت پادشاهی ندانست - و حضرت شاهنشاهی (که میزان تمیز و قدرانی بدست قدرت کامله خود دارند) این همه نادانی و بے تمیزی اور امظور نداشته بتقدّمات خسروانی امتیاز بخشیدند - و آن خدمتکار را پیش او فرستادند - و بنصائح گرامی هدایت فرمودند - و تمامی این راه بنشاط شکار پرداخته صریح پیرای عالمیان بودند \*

و چون عرصه قصبه تهانیسر مخیم موکب اقبال شد دران منزل مذارعه و مجادله طایفه سنّاسیان بخونریز انجامید - و تفصیلش آنکه نزدیک با آن قصبه کولاپست که دریاچه توان گفت سابقاً آنجا فضای بود وسیع کورکه بیت نام - که مرتابان هندوستان از زمان قدیم آنرا بزرگ میدانند و طوائف این طبقه از اقصای هند در اوقات معین می آیند - و تصدّقات بظهور می آزند - و مجمع عظیم انتظام می یابد - و درین سال بیش از ورود رایت اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و درمیان سنّاسیان دو طایفه اند - یکی را <sup>(۱۴)</sup> کر نامند - و دیگر را پوری - بر سر جای نشستن درمیان این دو طایفه گفت و گو شد؛ بود - تجرد گزینی اکثر این مردم بواسطه آنست که دنیا از ایشان

(۱۴) در بعضی نسخه عرصه دولتخان (۳) در بعضی نسخه گچکنچن (۴) نسخه [د] و تصدّقات و نذر می آزند \*

و از مطابق فحاوى آن بوضوح پيوست که علی قلی خان و بهادرخان و اسكندر خان باز سراز خست  
بغذگي پيشپايده باعاليٰ آعلام بغي و طغيان گردن برافراشته اند - و غبار انگيزه ميرزا حكيم ماده  
ازدياد مالبخولیای آن فاسد مزاجان گشته از بيخودي و بيدولتی خطبه (که هر نامه طراز آنرا نزبید)  
بنام ميرزا خوانده اند - اين بيخبران بخت برگشته از شواهدِ ضيا افزای اقبال شاهنشاهي چشم پوشیده  
برای اغراضِ فاسدَ خود ميرزا ساده لوح را در گردابِ ضلالت می‌اندازند \*

پادشاهي عظيم است الهي که چندين هزار شرط گرامي تادرفردے فراهمن نيايد آن موهبت  
عظمى از درگاه ايزدي عطا نميشود - محضِ نسب و جمع شدنِ مال و فراهمن آمدن او باش درين کارشگرف  
کفایت نکند - و بر هوشمندان پيدا ست که نبند ازان صفاتِ قدسي فطرتے والا و عطفونه عالي  
و حوصله فراخ و برداشت فراوان و دريائنت بلند و کرم ذاتي و شجاعته اصلی و عدلی وافر و نيتی  
درست وجده عظيم و عمل شايسته و فكره عميق و تغافل مستحسن و عندر پذيرينه لائق است  
(۵) و با اين مائنِ کمال (که از بسیار اندک در باستانی نامهای حکمت پروران بالغ نظر بيسط مذکور است)  
مادام (که موصوف اين فعرور جلال را دانش برخواهش نابايسته و غصب نابايسته غالباً نباشد)  
سزاوار اين منصب ارجمند نتواند شد - و با رسيدن اين پايه بلند (مادام که بصله کل نگراید  
وطوائفِ امام و طبقاتِ ملل را مادر و مایندر نبوده بيك نظر تربیت و عاطفت نگاه نکند)  
در خور اين رياستِ عظمى نگردد - لله الحمد که ذاتِ مقدس شاهنشاهي منبعِ صفاتِ کمال  
و معدن ملکاتِ قدسية است - شرحِ جائع خدیو عالم را دفترها تفایت نکند - ذکرِ تقریبی چگونه  
(۶) ایغای آن تواند کرد - هرچه داري بد - و دیده بخر - و شمائيل جهان آرای پادشاه صورت و معنی مارا  
نظارة کن - تا بداني که پادشاهي چيست - و سلطنت چه معنی دارد \*

القصه چون شرح بيدولتی اين گروه بعرضِ اقدس رسید بر ضمير اعتدال گزین گران آمد  
ميرزا ميرك رضوي را (که در هنگام رجوعِ موکبِ مقدس بجهتِ مهم ساري جايگيرهای علی قلی  
و بهادر بدراگاه معلمی آمده بود) بجان باقی خان سپردند - و خاطرِ فيض مظاهر اراده توجه  
بدار الخلاقه نمود - که سزاي ارباب بغي و فساد فرمایند - بسرعت تمام در نظم و نسقِ ولایت  
پنجاب (که در میان بود) اهتمام فرمودند - و پرگنهای آن ممالک را با آئین شايسته به امرای عظام  
(مثلِ مير محمد خان کلان - و قطب الدین خان - و دیگر برادران و فرزندانِ سعادتمند و منتسبان

(۱) در [ بعضى نسخه ] از مطابق و فحاوى آن (۳) در [ اکثر نسخه ] باعلا و اعلم بغي و طغيان

(۲) در [ اکثر نسخه ] نسبت (۵) در [ بعضى نسخه ] با اين صفات جليله (۶) نسخه [ ی ] اداری آن

(۳) نسخه [ ب ] اعتدال پسند (۸) در [ اکثر نسخه ] بخان باتی خان \*

موکب اقبال بمستقر اوزنگ سلطنت مراجعت فرماید) دولت زمین بوس دریافت معمور عوارف  
به مقتبای شاهنشاهی گردید \*

و باجمله موکب معلقی بعد از لصرام مهی عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریابی  
راوی (که لاھور بر ساحل آن واقع است - و بهابیت عملیه میگذرد) رسید - حضرت شاهنشاهی  
رخش هامون گرد جیھون فورد را عنان توکل بدست داشته پدریا سروادند - و آن باد پای آتش خروی  
چون نسیم (که برآب بگذرد) سبک بگذشت - و متزمان موکب والا و متزمان رکاب مقدس  
(که ناگزیر حواشی رایات اقبال بودند) اسب سواره خود را بآب زدند - و همه عبور فرموده بساحل  
سلامت رسیدند - مگر خوشخبر خان یصاول و فور محمد ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند  
و چون رایست کرامت آیت در عرصه لاھور منتصب شد شرائط اوقات بانظام مهام و قویی قواعده  
معدلت (که وجود اقدس بآن مفظور است) مصروف بود \*

و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است - و تفصیل این اجمال آنکه او از یکه جوانان  
موکب معلقی ببسالت و تهور علم امتیاز می افراحت - و پیمانه بدمعتمی برداشته بعنه لانه  
معاشرت میگرد - درین ایام (که عرصه لاھور معاشر اقبال بود) در عالم بیخودی بیکری از فوجداران  
(که بر قبیل خاصه سوار بود) دو چار شه - و تیرے از کمان خانه بعنه اعدالتی پرکش گردد بجانب او  
انداخت - چون این جرأت معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم قتل او صادر شد  
مقربان حريم قدس در موقف شفاعت آمد زبان تصریع برگشادند - و حضرت شاهنشاهی  
بموجب استدعای اباب اخلاص جان بخشی فرموده بچوب ادب تنبیه آن بیخره فرمودند - و او  
از ادب بخت خویش بپراهم سعادت همان شب فرار فرموده پیش علی قلی خان (که پیشوای  
فتنه اندوزان بود) رفت \*

و از سوانح آنست که جنید کورانی (که سعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی  
بود) از هندرن (که بجایگیر او مقرر بود) بتوهیم باطل فرار نموده بگجرات رفت - آنانکه (درنهاد  
بیهودت آمد) هر اینکه بارگاه دولت و اقبال دری گزینند - بزعم خود در افزایش خویش  
میگوشند - و بمعنی بر کاهش خود افزده خود را بچاه بیدولتی می آزادند - درین هنکام (که  
هست جهانشای از تنظیم مهمات پنجاب پرداخته پرتو توجه اقصی بر مراجعت میباشد)  
عوائض دولتخواهان خصوصاً عرضداشت منع خان خانخانان از دارالخلافه آگه بدارگاه معلقی رسید  
؟

(۱) در [اکثر نسخه] ادوی معلقی (۳) در [چند نسخه] مسقی (۴۰) نسخه [ذ] مندون  
و نسخه [ح] هندرن \*

و از سوانح ایام شکار رسیدن مظفرخان است - و آوردن وزیرخان برادر آصف خان را در بساط مقدس و درخواست گذاهان او و برادرش نمودن - و بذرگ قبول پیوستن - و تفصیل این اجمال آنست که ( چون آصف خان باضال بخت در کمین خدیعت و دام صحبت علی قلی خان و بهادرخان افتاد ) آصف خان را صحبت او خوش نیامد - و از تکبیر بیجا و ترتعه معنی خاطر او رسیده شد و با اینحال علی قلی در اموال او چشم طمع داشت - آصف خان منتهی وقت بود، فرصت میجست که ازوی جدا شود - درین اثنا علی قلی آصف خان را همراه بهادرخان فرستاد - و وزیرخان را پیش خود نگاهداشت - وزیرخان حقیقت را به برادر خود نوشتند موعد فرار قرارداد - آصف خان بمحب قرارداد شبه از بهادرخان جدا شده راه کره و مانکپور پیش گرفت - و وزیرخان نیز از چونپور برآمد، بهمان راه شتابه بود - بهادرخان از حال آصف خان آگاه شده تعاقب کرد - و نزدیک بقلعه چنانچه با آصف خان رسید - و میان ایشان جنگ در پیوست - آصف خان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان او را بر فیلی عماری دار انداخته روان شد - و مردم بهادرخان از پی آله و غنیمت متفرق شده بودند که وزیرخان و بهادرخان پسراو میرسند - و خبر گرفتاری آصف خان شفوده خود را راست کردند - و درین هنگام ( که مردم بهادرخان پراگند شده بودند ) رسیده داد جلادت دادند بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود - و اشارت کرد که آصف خان را ( که بر فیل می آوردند ) از هم بگذرانند - نگاهبان یکاد و شمشیر حواله او کرد - سرانگشت دست او جدا شد - و سر بینی او را زخمه رسید - که فاگاه مردم وزیرخان زور آورد، آصف خان را خلاص کردند - و بحدود کره آمده آرام گرفتند - و درین کارزار بهادرخان پسر وزیرخان داد مردانگی داد - و باین لقب گرامی بهمین تقریب اتفاقیافت - آصف خان از زمان گذشته ندامت کشیده و این همه حواتر و نکات را از مائیر حرمان آستان معلی پانسته با گرد خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرد - و وزیرخان برادر خود را پیش مظفرخان ( وقتیکه بمحب اشارت عالی از دارالخلافه آگه متوجه پنجاب میشد ) فرستاد - وزیرخان بدھلی آمد - و مظفرخان او را بعواطف خسروانی مستمال گردانیده همراه خود آورد - و در محله ( که حضرت شاهنشاهی بشغل صید انکنی مندرج و منبعط بودند ) مجال عرض یافته در خواست تقصیرات آصف خان نمود - آنحضرت ذیل عفو بر زلت او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصف خان امدادار فرمودند - که کمر است ظهار بسته در حدود مانکپور باتفاق مجفون خان قاچقال در آداب دولتخواهی ثابت قدم باشد - و ( چون

( ۱ ) نسخه [ د ] آراسته کردند ( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] سرو بینی او را ( ۳ ) نسخه [ د ] اختصاص و اتفاقی ( ۴ ) با تکابت .

بودند ) آنحضرت در لاهور اکثر اوقات گرامی بعموری ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدالت را بلند اساس می ساختند - تا آنکه بروجہ دخواہ جمیعت شکارگاه جرگہ و انبوهی جانوران قمرغه بهم رسیده - و صیدگاه دست اجتماع نراهم داد - اول حضرت شاهنشاهی با آئین شایسته بشکارگاه رسیده بردار جرگه گردیدند - و بنظر شمول آن دایره انبساط را از محیط تا مرکز نظارة فرمودند و هر کس از بزرگان دولت و سایر ملازمان بساط عزت ( که درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام شفافته بود ) نوازش آفرین یافته کله گوشة مباراکات بر اوج اعزاز رسانید - آنگاه پای دولت در رکاب سعادت آورده تو سن شیر مید آهو خرام را در نخچیرگاه جلوه دادند - و بزم تیر و دم شیشور و نوک سنان و هرب بندوق بنیاد شکار کردند - در آغاز عزیمت شکار دور جرگه پنج کروه بود - روز بروز قمرغه پیش می آمد - و دایره تنگ تر میشد - درین میان کاه بجوان رخش گرم رو شکار را از زمین می ریودند - و گاه بگند اندازی آهوان برق پای را بند میکردند - و از انبساط طبیعت نشاط پیوای انواع شکار افکنی بظهور آوردند - از خاصان بساط قرب میرزا عزیز کوللتاش در میان قمرغه درآمد - در رکاب سعادت بود - و آمرا در پیش سورچهای خود سرپردها کشیده ( روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای عالمتاب ) پام شکار میداشتند - و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامه طرب گرم بود - بعد ازان ( که حضرت شاهنشاهی پنج روز متولی خود بدولت و اقبال باقسام شکار کامیاب عشت کشند ) پامرا عظام و مقربان حرم قدس پرتو اشارت تافت که در صیدگاه درآمده شکار مراد نند - و مرتبه برتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بعد رسید که آحاد و افراد از پیاده و سوار درآمده کامستان عرصه شکار کشند \*

و از عجائب سوانح ( که در ایام شکار بوقوع پیوست ) آن بود که حمپه بکری از عساکران بارگاه مقدس بدستی کرد <sup>(۱)</sup> بیکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده پرکش کرد <sup>(۲)</sup> بود - و آن کس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معرفه داشت - سطوت <sup>(۳)</sup> جالی پادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غصب شمشیر خاصه را بقلیع خان دادند - که این خود سریع اعتدال را از بارگردان نجات دهد - مشار الیه دو مرتبه آن الماس پاره را برو انداخت - و سر موئی آزده نشد - و بر زبان تقدیر بیان گذشت \*

اگر تیغ عالم بجنبد زجائی \* نبرد رعی تا نخواهد خدای

و ازین معنی سر قضا در یافته جان بخشی فرمودند - اما بجهت تنبیه و عبرت سے اعتدال ان سرش تراشیده خرسوار برگرد صیدگاه گردانیدند \*

برگشته می‌آمد - بستتواس رسیده بود که غوغای میرزايان بظهور آمد - او نیز در سنتواس پناه برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت - درین اثنا محمد حسین میرزا هندیه را متصرف شده قدم خان را کشت - و چون سراورا کنار قلعه سنتواس آوردند مقرب خان بیدست و پاشده آمد - و حسین خان نیز بدرآمد - ابراهیم حسین میرزا هرچند تکلیف نوگری کرد حسین خان قبیل ننمود - و در هنگامیکه (حضرت شاهنشاهی متوجه استیصال علی قلی خان بودند) آمده بشرف ملزم استسعاد یافت - القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد که محمد سلطان میرزا را از اعظم پور بقلعه بیانه بره محافظت نمایند \*

### آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور اول

درین هنگام (که عمره لاهور بورو<sup>د</sup> موکب معلی<sup>گ</sup> لستان اقبال بود - و حضرت شاهنشاهی بگرد آوری خواطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند) نیوض بهار احاطه روی زمین کرد - و نسائم اعتدال از کران تا کران وزیدن گرفت - حدائق و بساتین چولان کاه نظارگیان بدائی منع شد - و شفائق و ریاحین بجلوهای مستانه کمند بر انتظار دیده دران انداختند \*

برخیز که جلوه کرد طائرین بهار \* برخاست زطرف باغ گلبانگ هزار  
بر سبزه ترفتاد هرسو گل سرخ \* یا بر پر خود نهاد طوطی منقار

بعد از هشت ساعت و پانزده دقیقه از روز سدهشنبه بیست و نهم شعبان (۹۷۶) نهد و هفتاد و چهارم تحويل نیز اعظم و منور عالم روی نمود - و سال دوازدهم الهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی (یعنی سال اسفندارمذ از دور اول) آغاز شد - و رغبت خاطر اعتدال سرشت شاهنشاهی بشکارجرگه و صید قمرغه (که دلکش ترین انواع شکار است) بظهور آمد - حکم معلی نفاه یافت که از اطراف سواد لاهور بکطرف متصل بکوه و جانب دیگر کنار دریای بهت و حوش و طیور براند - و هر ضلعی بیکی از آمرای عظام سپرند - و بخشیان و تواچیان و سزاولان آگهی انزو<sup>(۱)</sup> بهر جانب سزاولای میدرده باشدند - و چندین هزار پیاده از قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکار معین ساختند - و در پنج کروهی لاهور صحرائی وسیع (چون ساحت دل شهریاران) بجهت آوردن شکار انتخاب کردند - در مدت یک ماه (که آمرا و دیگر خلائق از خواص و عوام سرگرم راندن شکار

(۱) نسخه [۱] از اطراف سواد لاهور از هر ضلع هفتاد کروه از بکطرف منصل بکوه (۲) نسخه [۱]

از اطراف وقف بوده بهر جانب \*

میرزا - چهارم عاقل حسین میرزا - و ازنجا (که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی از بدو نظرت از دور و نزدیک کامل مهام طبقات عالمیان است) هر کدام ازین میرزایان را بقدر قابلیت جایگیرهای آین مکرمت فرموده بودند - و در جمیع پورشها قرین موکب معلّی کامیاب سعادت میگشند - خصوصاً در پورش جونهور ملتزم رکاب مقدس بودند - بعد ازانکه رجوع رایات والا ازان پورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرد بجایگیرهای خود (که در سرکار سنبل بود) رفتهند - و درین هنگام (که موکب معلّی بجهت اطفای نایره شورا فرازائی میرزا حکیم از دارالخلافة آگه، بمالک پنجاب نهضت فرمود) الخ میرزا و شاه میرزا با تفاوت ابراهیم حسین میرزا و محمد حمین میرزا لوای بغی و طغیان انزواشند و گروهی از ایشان تیره بخت را با خود متفق کرد در ولایت سنبل و آن نواحی دست بتاراج دراز کردند - جایگیر داران آنحدود جمعیت نموده بر سر ایشان رفتهند - و چون ایشان را طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان نهادند - و صحبت این خود سران کج رو با آن به نهادان شورش طلب راست نیامد - چه از فساد چوهر عقل هر کدام را سری و سوری درد سر میداد - ازنجا باز گشته قصد میانِ دوآب نمودند - گنریشان بپرگننه نیمکار افتاد - پارشاهی خواهرزاده حاجی خان سیستانی (که جایگیر دار آنجا بود) بمدافعه آن تیره بختان پیش آمد تقاضای ایزدی چون در مقام سختگیری ایشان بود هلاکت این گروه در گرو وقت دیگر شد و پارشاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت - و اسباب فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این پیدولتاری سے راهه رو افتاد - و همچنان تاراج کنان بحدود دهلي آمدند - تاتارخان دهلي را مضبوط کرد - و منع خان از آگه بمدافعه برآمد - آن بخت برگشتگان مالو را خالی داشته بآن صوب شناختند - در حدود قصبه سنپتہ بمیر معزالملک (که به پنجاب لحرام ملزمت بحقه میرفت) دوچار شدند - و اسباب او را غارت نمودند - و منع خان تعاقب را ملاح وقت ندید - بر گشته بدأو الخلافة آگه آمد - و این جماعت رفته مالو را متصرف شدند - و دران وقت مالو به محمد قلی خان برلاس مقرر شده بود - و او بجهت بعضی مهمات در سلک متعصمان رکاب دولت انتظام داشت - داماد او خواجه هادی (که بخواجه کلن اشتهر داشت) آجین را استحکام داد - اما یه حقیقت چند (که همراه او بودند) برآمده بمیرزایان ملحق شدند - و آنچه در بساط خواجه بود بغارت رفت - و خواجه بلاحظه بزرگزادگی بسلامت ماند - و در هندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود - محمد حمین میرزا رفته آنرا محاصره نمود - و مقرّب خان دکنی در قلعه ستواس بود و حمین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از مشایعت مهدی قاسم خان (که بسفر حجاز میرفت)

که قدم از حد خود بیرون نفهاد - و از حدود متعلقه باقی خان عنان خیال کشیده دارد - و ایلچیان کامیاب عنايت شاهنشاهی شده قرین رخصت گشتند <sup>(۱)</sup>

و از سوانح آنست که همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضداشت منعم خان خانخانان از دارالخلافه آگه بدرگاه معلی رسید - باين مضمون که پسران محمد سلطان میرزا و آنخ میرزا (که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند - و در سرکار سفیل جایگیردادند) راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قبایات حواشی دهلي درازدستی نمودند - و بنده بهقصد استیصال آن گروه تا دهلي برآمد که آن مددبران را بدست آورد - کوتاه بینان این معنی را شنیده بواه مذدو فرار اختیار کردند - این محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا بن بایقرا بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور کورگان است و والده محمد سلطان میرزا دختر سلطان حسین میرزا است - و میرزا در زمان فرمائروائی خود محمد سلطان میرزا را (که نبیره او بود) در ظل تربیت میداشت - بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان راه یافت محمد سلطان میرزا بلازمت حضرت گئی ستانی نرسوس مکانی پیوست - و منظور نظر عنايت و رعایت شد - و چون اکلیل سریر آرائی بحضرت جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف میداشتند و اورا دو پسر بودند - یکی آنخ میرزا و دیگر شاه میرزا - و هردو در سلک ملازمان آنحضرت کامیاب دولت بودند - باوجود آن چند دفعه آثار خلاف و عصیان ظاهر کردند - و آنحضرت بموجب مکار ذاتی رقم اغراض کشیدند - تا آنکه الغ میرزا در تاخت لشکر هزاره مکافات یافت - و ازو دو پسر ماندند - سکندر میرزا - و محمد سلطان میرزا - و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی سایه تربیت بر پسران او اندخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا را شاه میرزا خطاب عنايت فرمودند - و چون اورنگ خلاقت بشکوه جلوس بقاپیوند حضرت شاهنشاهی مملکت آرای شد ) آنحضرت بر محمد سلطان میرزا بانباشر و عشاائر او نظر عنايت اندخته کامروائی فرمودند - چون محمد سلطان میرزا را پیری در یافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سفیل بخرج معیشت او مكرمت فرمودند - که در همانجا آسوده بوده باشغال دعا مشغول باشد و ازو در کبر سن چند پسرشد - اول ابراهیم حسین میرزا - دوم محمد حسین میرزا - سیوم مسعود حسین

(۱) نسخه [ج] سوانح این ایام (۳) نسخه [ا] قبایات حوالی دهلي - و در [بعض نسخه] قبایات و حواشی دهلي (۴) یا باسنفر در هر دوجا (۵) نسخه [د] فرمان فرمائی خود (۶) در [بعض نسخه] سنبهل .

بود ) درآورده خود را مضبوط ساخت . و اهل کابل مسحّد قلی را گرد کرده خبر بمعصوم خان فرستادند - که اگر گرم می شتابی و مدد میرسانی اینها را (که در شکنجه کرده ایم ) دستگیر کردن آسان است - او در جواب نوشت که چون دختران میرزا سلیمان اند این سلوک باشان از آنین ادب بعید است - و کسان خود را طلبداشت - میرزا سلیمان از سنجد در از غدره (که به میرزا حکیم اندیشیده بود ) محروم و مایوس باز بحوالی قلعه کابل آمده در مقام محاصره شد - و معصوم هر روز فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد - و با بدخشیان از روی غلبه چنگ میکرد - در میان نبره سپاه بود برخاست - و با گونه در مردم و اسپ نیز افتاد - ناگزیر میرزا سلیمان در صلح زد \* بوسیله قاضی خان بدخشی محققر چیزه ( که دست آوینز مراجعت و روکش معاودت باشد ) گرفته اول حرم مختار خود را ببدخشان روانه ساخت . و از عقبی او خود هم بشتابت - و مقابله این حل میرزا حکیم از هندوستان فرار نموده بکابل آمد . و کوتاه اندیشان آنجا سردر گردیان فرو برد شرمند خیالاتِ فاسد نشستند - و موكب معلق کوکبه ایهت و اجلال در لاهور برافراشته سایه عدل و رافت بر اطرافِ ممالک انداخت - و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شد - و جشن ولای وزیر مقدس نیز در همان ایام بمسعودی ترتیب یافت - و بزر و سیم و دیگر نفائس بدستور معبود وزیر عالی شد - و خیرات و میراث بخرد و بزرگ رسید - و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصاً حکمرانان و زمینداران سمت شمالي فرق ضراعت و جبهه اطاعت برخاک آستان نهاده بقدیر حالت خود نثارهای گرامی می انشاندند - و گروهه ( که دران فرستت سعادت آستان بوس ادراک نتوانستند کرد ) فرزندان و خویشان را با ایلچیان کارдан فرستاده عرض اطاعت می نمودند \* و در همین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی تنه عرضداشته متضمن بر وفیر بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته مصحوب معمتمان ارسال داشت - و خلاصه مضمون آنکه پدر من از حلقه بگوشان دورگاه معلق بوده برعهاظ اخلاص و اطاعت جان سپرد - اکنون من بر آستان عبودیت تارک ادب نهاده از ثابت گدمان ذرمه انقیادم - درینولا سلطان محمود بکری بخلاف توره و حکم معلق باستظهار میرزا یان قند هار سپاه بجانب بند کشید - و بواسطه وثيق اعتماد بفتراس دولت ابد قریب دهتی برین حدود نتوانست یافت - و پراگنده برگردید - آمید و ارم که بیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان هوا خواه ممتاز باشم - چنانچه غبار تفرقه بیگانه بر ساحت جمیعت من نه نشیند - عرضداشته او بواسطه مقربان بساط اقدس بمحامع اجلال رسید - و موافقی اراده و التماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان از مکمن سطوت و اجلال صادر شد

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] مایوس شده ( ۳ ) نسخه [ ۲ ] فرزندان و فرزند زادها و خویشان را \*

زیارت مراقبه سنیه فرو شدگان ملک معنی فرموده مجاواران و معتقدان آن حواشی را بادرارات گرامی و مکار ارجمند خوشقت ساخته روی توجه بروضه غایض الانوار حضرت جنت آشیانی آوردند و دران حریم مکرم مراعات آداب نموده عزیمت پیش وجه همت علیا ساختند - میرزا حکیم ( که باغوای کوتاه اندیشان خیال خام در سر می پخت - و فکر بیهوده داشت ) بمجرد صیت طنطنه نهضت موکب معلق سراسیمه روی بفار آورده تاساحل نیاب باز پس ندید - و آنروز ( که موکب معلق بکفار آب سنج چرخ داد فرمود ) مذهبیان دولت خبر گزین میرزا آوردند - و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور آورد - و أمرای پنجاب بتارک ادب شناخته دولت زمین بوس دریافتند - و بساعت سعادت اشاعت منتصف بهمن ماه الهی موافق اوسط رجب نزول اجلال دران شهر نیپس ورد اتفاق افتاد - و منازل مهدی قاسم خان بظال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت و مطالع کواکب افصال شد - و فروع امن و امان از کران تابکران رسید - و دولتخواهان ( که در ایام محاصره و مقاومت با جنود اصحاب طعنان آداب جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند ) به پیشگاه تحسین درآمدند بپائمه ترقی تصاعد نمودند - اگرچه اولیای دولت برین بودند ( که تعاقب کابلیان نموده سرای لایق در کنار شان نهاده آید ) اما از انجا ( که ذات مقدس شاهنشاهی معدن عاطفت و رافت است ) بر کوهه خرد حکیم میرزا بخشوده تعائب در توقف افتاد و قطب الدین خان و کمال خان و جمعی دیگر از امرا را نامزد فرمودند که تا اقصای ممالک محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا ( که از آشوب کابلیان آسیب یافته بودند ) بیفزایند - که درین صورت اخراج میرزا بروجہ احسن میشود - این دولت اساسان حکم عالی را کار بند شده متوجه خدمت شدند - و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمات عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند - و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات احوال رعایا نمودند - و آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه شده است \*

و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه دران هنگام ( که بقصد میرزا حکیم ایلغار کرد ) محمد قلی شغالی را با جمیع کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت - معصوم خان چند س از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کار نامه تهور بنمایند - این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی دستبرد نمایان نموده اورا هزیمت دادند - و اشیای بد خشیان بغذیمت بودند - و تفرقه عظیم در اهل محاصره افتاد محمد قلی دختران میرزا سلیمان را ( که درین بورش همراه بودند ) بچار دیوار بانجع ( که دران نواحی

(۱) در [ چند نسخه ] مقدس (۲) در [ اکثر نسخه ] معسکر اقبال (۳) در [ بعض نسخه ] انساب

(۴) در [ بعض نسخه ] منصف \*

اقبال جاودانی بود) دولت پذیر شد، آداب تسلیم و ارکان تعظیم بجای آورد - و بعد از چند روز فریدون (که پیش از خوشخبرخان بمحض رخصت عالی آمده بود) رسید - آن کوتاه فکر بیندها می‌دور از کار (که در واهه هیچ خرد صندے راه نیابد) میرزا را (که رانده و مانده بآنچا آمده بود) ممالک پنجاب در چشم اعتیار بلباس غیر واقع جلوه داد - و سبیل گرفتن لاهور باسانی خاطر نشان کرد - و باین قدر اتفاق نموده میرزا خود سل را بگرفتن خوشخبرخان اغوا نمود میرزا اگرچه از حرمان دولت داشت خیال فاسد فریدون را دانست (که راه بجائی دارد) اما رضا بگرفتن خوشخبرخان نداد - و شیب طلبداشت وداع کرد - و دران هنگام یک از نوبت‌های بیدولت سلطان علی نام (که از مستقر خلافت مردود شده بقابل رفته بود - و آن نامزاد را لشکرخان خطب داده بودند) و حبیب خانو از برادران شهاب الدین احمد خان (که قبل ازین فرار نموده در کابل بسر می‌برد) آن دوی سعادت سخنان شور افزای فتنه انگیز گفته در فساد و افساد بفریدون شرکت می‌جستند تا آنکه میرزا حکیم (که نه عقلی دور بین داشت - و نه دل حقیقت گزین) از سخنان این گزارگران از نوایاب گذشته بای حیرت و روی عصیان بسمت لاهور آورد - و مردم میرزا در بهتر و آن نواحی دستو اندازی کردند - و چون این خبر بامری پنجاب رسید میرزا خان و قطب الدین خلیل و هریف خان در لاهور آتفاق نموده در مرمت حصار کمر همت بسته شهر را استحکم دادند و صورت حال را بعتبه مقدس عرض داشتند - و نایره غصه حضرت شاهنشاهی از استمام این سانجه بیان زدن گرفت - و با جتماع بعضی از عساکر اقبال پرتو اشارت نمی‌نمود - و میرزا حکیم پاندیشه ناصواب (که شاید بفرید و فسون امری پنجاب را تواند بجهات خود کشید) از بهتر روز بالهور آورد - و بهرون شهر در باغ صهلی قاسم خان فرود آمد - و روزی هنگر بکفار قلعه رسیده صوف ترتیب داد - آمری پنجاب اقبال اید پیوند شاهنشاهی را حصار خود ساخته داد جلالت هاده از فرط پیوی بضرب توپ و تفنگ هیچ منفی را پیرامون قلعه گشتن ندادند - و هر روز بهمین نسخه آنکه قلعه داری استحکم داده کمال شجاعت و حقیقت بجا می‌آورند - و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانه‌تان را بحکومت دارالخلافه آورد (که مرکز دایره سلطنت بود) تعیین فرموده مظفر خلی را بانتظام مصالح دیوانی گذاشتند - و در روز شهربیور چهارم آذر ماه الهی موافق شنبه سیوم چندی اولی (۹۴۴) نهض و هفتاد و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت‌اعتصام آوردند سمند اقبال را جوان دادند - و تمامی آن راه بنشاط شکار پرداخته انسساط بهار می‌نمودند بعد از ده روز دارالملک دهلي بظال رایات اقبال نور پذیر شد - و بطريق معقاد و آنکه معهد

(۲) در [بعض نسخه] راه بجائی (۳) در [چند نسخه] داد جلالت و جلالت داده

و برادران او بپای مردمی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه غدر بدر برداشتند - و میرزا سلیمان تا سرحد سنجد دره تعاقب کرد - چون دافعت که میرزا حکیم بدر رفت بنناچار توقف نمود - و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افقاد - میرزا حکیم چون شب در آمد در یکی از درهای غوریند بصر برد کسان را بغوریند فرستاد تا بعضی اسباب (که در غوریند گذاشته بود) پیش او آوردند - وازانجا کوچ کرده نزدیک بکتل هندو کوه قرار گرفت - روز دیگر از کتل گذشته بمزرع اشرف (که بتصرف اوزیکان بود) رسید - وازانجا یک دو منزل پیشتر رفت - خواجه حسن و مردمی (که با متفق بودند) اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ ببرند - و ازو کک طلبند - لیکن باقی قاچال (که رایش درست بود) راضی نشد - و گفت من میرزا را بدرگاه معلی می برم - خواجه حسن با جماعت بلخ رفت و باقی قاچال با برادران و جمیع (که با ایشان اتفاق داشتند) ازانجا بازگشته میرزا را گرفته بغوریند آمد - و ازانجا برای ایسا و بحرا بجلال آباد عبور افتاد - و ازانجا به پیشاور و ازانجا بکنار آب نیلا بآمد از آب گذشتند - و عرضداشت تضرع طراز متضمن شرح تفرقه (که روی نموده بود) مصحرب معتمدان روانه آستان اقبال ساخت - و در معموره نگرچین (که بنزول اجلال غیرت افزای عالم قدس بود) ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس در یافتند - و عرضداشت میرزا بذرگ عرض اقدس رسید - و ازانجا (که دولت بیدار پاسبان اقبال این دودمان دلاست) خبر فتوح کابل عرضه انجام شده بود - و دران هنگام فریدون خال میرزا در ملازمت اندس کامیاب سعادت بود آنحضرت او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داد بودند - که چون میرزا خرد سال دیگر است او رفته منقطع مهمات باشد - و میرزا را بر شاهراه خلوص واردت ثابت قدم دارد و ملاحظت نماید که مردم فتنه اندوز مجلس میرزا راه سخن پیدا نکنند - و پیش از وصول به میرزا آمدن میرزا سلیمان بکابل اتفاق افتاد - و آنوقایع پیش آمد - و درینقوت (که ایلچیان میرزا حکیم آمدند) آنحضرت بمقتضای عطوفت نظری و شفقت رحمی خوشخبر خان را (که از بساوان بارگاه قرب بود) با نقد و افراد اجنامی و افی و خلعت و اسب خاص فرستادند - و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که آمرای پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوشخبر خان چون قریب برادری میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور عالی (که دیباچه

(۱) در [اکثر نسخه] تا سر سنجد دره - و نسخه [ح] تا سنجد دره (۲) در [اکثر نسخه] بمعنی و اصرف - و نسخه [د] بمعنی واصرف - و نسخه [ز] بمعنی و اصرف - و در [حاشیه] بمعنی و مصرف (۳) نسخه [ه] ایسا و بخرا (۴) در [بعض نسخه] و ازانجا عرضداشت \*

(سال باردهم)

و چون عزیمت ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شروط و عهد بے شایبۀ مکر و فریب در میان آرند - چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند بیکم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد - و زیان با دل بکه دارد - و عمل بقول موافق گرداند - مردم میرزا (که از بیکم سوگندان شنیدند) از کوته اندیشی مقرر ساختند که میرزا را بقرابغ تحربیض نموده به بیکم ملاقات دهند - و عقد فرزندی و عهده یکانکی را بکمال وثوق بر بندند \*

بیکم ثبات خداع را دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد - که من با کسان میرزا حکیم قرار آوردن او بقرابغ داده ام - صلاح آنست که شما اردو و بعضی سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدود از سپاه بایلغار خود را در حوالی قراباغ رسانیده در کمین گاه باشید - که چون میرزا بر سد شما ازان جا برآمده دستگیر کنید - میرزا سلیمان از استمام این خبر محمد قلی شغالی را (که از آمرای معتبر او بود) با جمیع بر سر اردو بمحاصره کابل گذاشته شباشب خود را رسانید - و فریب قراباغ در پس پشتۀ کمین کرده استاد - و فرستادهای میرزا حکیم (که از پیش بیکم سوگندان غلاظ شنیده بازگشتند) نظر بر ظاهر اندخته و از غدر باطن غالب شده احوال حسن عهد و ماجراي مجلس او را بشرح خاطر نشان میرزا نمودند - و تمام کسان میرزا بر قتن پیش بیکم بجد شدند مگر باقی قاتشال که از رفتن مانع بود - و این سوگندان را بر مکر و فریب حمل میکرد - و صریح میگفت که بیکم میخواهد که شما را باین بهانه بچنگ میرزا سلیمان درآرد - و بسوگندان دروغ (که دام فریب است) در کمین دشمن اندازد - و آنچه آن غدر اندیش اندیشیده بود باقی قاتشال پوست کنده میگفت - و با وجود این حال میرزا حکیم غالب شده با چند ساز ملازمان معتمد خود روانه قراباغ شد - در اثنای راه یکی از کابلیان (که باتفاق بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان آمد) از ایشان جدا شده خود را بکسان میرزا حکیم رسانیده - و کیفیت واقعه بیان کرد که میرزا سلیمان با لشکر گزین در پناه فلان پشته در کمین فرصت متوجه ایستاده است - و من امشب به مرأه ایشان آمد - میرزا پشنیدن این سخن روی توجه گردانیده راه کابل پیش فهاد عزیمت ساخت - و چون میرزا سلیمان خبر یافت (که میرزا حکیم برین خیال مطلع شده خود را بر کناره کشید) تعاقب نموده ببعضی از مردم میرزا رسیده چند ساز را دستگیر کرد - و آنچه در دنبال ایشان بود گرفت - باقی قاتشال با برادران عقب سر میرزا داشته بتعجیل میراند - و کار بجهان رسید که بعضی بدخشیان بمیرزا نزدیک میشدند - و ملاحظه آن بود که دست یابند - باقی قاتشال

(۲) در [ اکثر نسخه ] در کمین گاه وقت باشید (۳) نسخه [ ح ] ازان کمین گاه برآمده (۴) نسخه

[ ا ] مقتب میرزا داشته \*

چنین صاحب اقبال ضمیمه حال او باشد - و چون این معذی بموقفِ هرچهار مقدس رسید بر بی خردی او بخشوده فکر آن ملک فرمودند - و شاه قلی خان نارنجی و کاکر علی خان را با جمع از بهادران اخلاص گزین با تحدید تعیین نمودند - و فرستادها رفته پراکنده گیهای آن ملک را نظام دادند - و مورد مراحی خسروانی گشتند ۵

### نهمت موکب والای شاهنشاهی بدفع فتنه میرزا محمد حکیم

#### و دیگر رقائع اقبال

درینولا (که نگرچین نشاطگاهِ موکب شاهنشاهی بود) بمسامع اقبال رسید که محمد حکیم میرزا با غواصی کوتاه اندیشان حقوق نعمت را بعقرق مبدل ساخته متوجه لاهور است - و شرح آمدن او بین نمط است که میرزا سلیمان ازان باز (که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی فوار اختیار کرد) به دخشنان مراجعت نمود) همیشه اندیشه آمدن کابل داشت - درینولا چون یقین میرزا سلیمان شد (که از آمرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل نیست) قابو دادته با حرم بیکم بار چهارم لشکرها را فراهم آورد - روی آمید بهمان آزو بجانب کابل نهاد - و چون خبر آمدن او بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را به مقصوم (که از معتمدان میرزا بمردانگی و فرزانگی ممتاز بود) سپرده خود باتفاق خواجه حسن نقشبندی (که وکیل کُل بود) از کابل برآمد - بشکرده و غوریند رفت - و میرزا سلیمان بکابل آمد - قلعه را محاصره کرد - و بعد از چند روز کمک قدرت خود را از کنگره تسخیر قلعه کوتاه دید - و بر حال میرزا اطلاع یافت که در غوریند و آن نواحی است - خواست که بوسیله تلبیس حرم بیکم کاره توافد ساخت - باین رای نامواب حرم بیکم میرزا سلیمان را بر حوالی کابل گذاشتند خود بجانب غوریند متوجه شد - و مردم سخن سنجه را پیش میرزا حکیم برسالت تعیین کرده پیغام داد که شما همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر بودیه - خصوصاً که نسبتِ ولات ضمیمه آن شده باشد - همگی خاطر متوجه آنست که کمال یکانگی و یکجهتی ظهور یابد - و اساس روابط اختصاص تشیید پذیرد - درین مرتباً غرض از آمدن ما آنست که ملاقات شما روی نماید - و بذیان ارتباط استحکام یابد - و عهد و میثاق (که از اختلال و انحلال مصنون باشد) در میان آید - میرزا حکیم از نیرنگ بیکم فریب خورد و مقرر ساخت که در قریه قراباغ (که در دوازده کوهی کابل امت) او را در یافته قواعد ارتباط محکم سازد

(۱) نسخه [۱] آمدن میرزا سلیمان و محاصره نمودن قلعه کابل و کناره کشیدن میرزا حکیم

(۲) نسخه [۲] سوانح ۶

بے خود از راه رفته با تفاوتِ هرادر خود وزیرخان بجونپور شناخته علی قلی خان را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم اشتات<sup>(۱)</sup> ولایت<sup>(۲)</sup> گذه شد ۰

و از سوانح آنکه ( اگرچه حضرت شاهنشاهی در پرده<sup>(۳)</sup> بے توجّهی سیر میفرمایند - و هر زمان برای خود پرده لطیف سوانح میدهند ) درینلا ( که معموره نگرچین نخستنشین دولت و اقبال شد ) هم بجهت مصالح ملکی ( که دانا داند ) و هم برای نشاط صوری ( که عامه فهمد ) رای جهان آرای بچوکان بازی ( که در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانی است ) اشتغال فرمود - و در هنگام انبساط خاطر گوی عشت از عرصه روزگار می‌بودند - بظاهر بزم نشاط و هنگامه بازی آراستن بود و بیاض مشغول حق بودن - و کار جهان ساختن - و درین کار شکرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط آرای بودند - از الجمله گوی آتشین بود - بوسیله امعان انوار آن در شبها تاریک بفراغت چوکان بازی دست میداد - و بچوکان هلالی گوی از کواكب می‌بودند - بظاهر اسباب بازی بکمال میرسید - و بمعنی اسبان را دست و پا راست میشد - و مردم را توانائی قطره و تردید ( که ناگزیر نشانه سپاهی گری است ) بهم میرسید ۰

و از سوانح در گذشتن یوسف محمد خان کوکلتاش است برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران - از فروط باده پیمانی روز خور پانزدهم خورداد ماه الهی موافق پنج ذیقعده پنج روز مزاج او از پایه اعتدال انحراف نموده بخلونگدۀ فنا شناخت - و از غرائب آنکه روز دیگر ( که نعش او را از نگرچین بدارالخلاف آگه آردند ) بدین او گرم بود - حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مررت و مردمی متناسف شده بفنون نصائح و اقسام مهربانیها چاره‌گر ناشکیبائی ماتمیان دل بای داده شدند - و لوازم رافت و عاطفت بظهور آوردند ۰

و از سوانح رفتن مهدی قاسم خان است بسفر حجار - و شرح این واقعه آنکه پیشتر سمت تحریر یافت که او بحراست و حکومت گذه تعین شده بود - که آمف خان را ازان حدود برآورده بران دیار متصرف شود - چون آن ملک بمنتهٔ سعی بدست او افتاد از درازی ملک و خرابی آن نتوانست سامان کرد - و حشت بر مزاج او غالب آمد - تا آنکه در اواسط این سال بے رضای پادشاهی برخاسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شد - هرگاه [ ] بمناسبت معنی قرب بزرگان دین ( که صاحبان نفوس قدسیه اند ) سودمند نیامد [ ] نزدیکی اماکن شریفه ( که بوسیله آن بزرگان معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند ) چه گشاید - سیما که با این بمناسبتی فارغ‌امندی

(۱) در [ بعضی نسخه ] خود (۲) نسخه [ ب ] مهیا (۳) نسخه [ دح ط ] فهمند (۴) نسخه

[ اج ۵ ] معنی و صورت ۰

بمقتضای قوارداد (که مصحوب حکیم عینالملک معرض داشته بود) عمل نموده اورا از پیش خود راند - و او از بیدولتی متنبی نشدۀ سرگردان بادیه ضلالت شد - و باز بحدود مالوۀ آمده سربشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازین سرانجام مهام ولایت مالوۀ نامزد شده بود) لشکر شایسته سرانجام نموده برسی او رفت - و نزدیک بود که آن شوربخت را دستگیر سازد - بهزار کلفت خود را بعلی قلی خان و سکندر خان رسانید - و ازانجا بدستیاری ادبار بگونیستی فرو رفت \*

و از سوانح فرار نمودن جلال خان توزیعی است - و شرح این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شاهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است <sup>(۲)</sup> جمیع طوائف عالم خصوصاً مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت نصیبۀ داشته باشد - چون بسامع اقبال رسید (که جلال خان جوانۀ صاحب حسن نگاه داشته در مقام بے اعتمادی است) این معنی برمزاوج اقدس گران آمد لورا ازو جدا ساختند - و آن سبک سر از جاده خرد رفته شیئ آن جوان را همراه گرفته راه فرار پیش گرفت - میرزا یوسف خان و جمیع کثیر بتعاقب او نامزد شدند - و آن گرفتار هوا و هوس را با جوان مقید کرده بدرگاه مغلی آوردند - و تادیب لایق بحال او فرمودند - مدتی در جلوخانه افتداده لکد کوب خرد و بزرگ بود - و باز بمقتضای عواطف خمروانی ندیمی او را (که دران وادی بے بدل بود) یاد کرده بنوازش سرافراز ساختند \*

و از سوانح تعیین نمودن مهدی قاسم خان است بحراست ملک گذهه - پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یوقت که آصف خان در هنگام خدمت وقتی کار کفران نعمت ورزیده سالک مسالک بے حقیقتی شد - و درین ایام (که موكب عالی از جو تهر مراجعت نموده بسرپرگاه خلافت رسید) ضمیر مسالک آرای اقتضای آن کرد که مهدی قاسم خان را (که از کبرای آمرا و قدیمان صاحب اعتبار این دودمان عالی بود) بحکومت ولایت گذهه فرستادند - که انتظام آن ولایت نموده آصف خان را (که مرتكب چنان قباحتی گشته بود) بدست آورد - مهدی قاسم خان با آنکه شایسته کمزیمت بسته قدم همت در راه نهاد - و پیشتر ازانکه عساکر اقبال رسد آصف خان خبردار شده بچندین تحسّر و تاسف دل ازان ولایت برکند - و آواره صحرای بیدولتی شده چون وحشیان پناه بعیشه برد - و مهدی قاسم خان بآن ولایت معمورة درآمد - و باستقلال متصرف شده بدنبل آصف خان شناخت - و علی قلی خان (که همیشه در تدبیر موافق ساختن آصف خان بخود بود) این فرست را غنیمت دانسته خطوط نوشت - و شروع در نقض عهد نمود - و آن ساده لوح

(۲) در [اکثر نسخه] نصیب (۳) در [اکثر نسخه] تصرف نموده \*

(سلیمان)

و بالجمله چون حضور شاهنشاهی خاطر برکشیدهای خود منظور داشته بدارالخلافه قوجه فرمودند منعم خان و مظفرخان در کره تا آمدن فرستادها توقف کردند - آن مردم چون نزدیک بعلی قلی رسیدند او مراسم استقبال و لوازم تعظیم بجای آورده بزبان تزویر پیش آمد - و روش (که مخلصان در صت را سزد) پیش گرفته نسلی اینها فمو - و بعد و قسم (که دست آذین ارباب نفاق و ذمودار دوریان سیاه درون است) بر جاده دوام عبودیت آورده مراجعت نمودند - و منعم خان و مظفرخان از مهمات آنحدود پرداخته کوچ بکوچ متوجه استلام عتبه علیه شدند - و چون بقصبه آثاره آمدند مظفرخان بعطفه (که از جانب منعم خان در راه یافته بود) ایلغار نموده پیشتر باستانبوی استمعاد یافت - و منظور نظر عاطفت گشت - و شرح دورنی لین بزرگان زملن را به بیان واضح خاطرنشان ساخت - بعده ازان منعم خان و سایر آسمرا بدرگاه معلق پیوستند - لشکر خان را از بخشی کوی معزول گردانیدند - و خواجه جهان مقابله شد - و مهر مقدس کلان (که حواله او بود) از گرفته رخصت سفر حجاز فرمودند - و تنبیه ایشان (که مکانات اعمال شان بود) سرمایه مزید هشیاری منعم خان شد - و پایه اعتبار مظفرخان بلند گشت - و بوسیله مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد - و حضرت شاهنشاهی خود بذاه اتهس متوجه انتظام مهمات و انتساب مهاملات شدند - و بیامن توجیه عالی و اضافه انوار عالم طراوتی دیگر پیدا کرد \*

(۲) و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی هافظت جهان آرا را بنسبت ملازمین هنیه اقبال ظاهر ساخته توجه در جمع پرگنات انداختند - و بحکم ولا مظفرخان جمع رفیق قلمی را (که در زمان بیرام خان بواسطه کشته مردم و قلیک ولایت بنام انزواه برای مزید اعتبار میدادند - و آن همه در وقتی علیاً مثبت ماند بود) - و دست افزار تغلیبت متفلبان زربند شده ببر طرف ساخت - و قاتل گویان و دشایان جمیع ممالک مخدوشه بزم خود حال حاصل ولایات را خاطرنشان کرده جمیع دیگر قراردادند اگرچه هر نفس امر حال حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر آنرا حال حاصل نام نهند دور نیستند - و [چون] سر رشته داغ (که در آخرین غفرانی دیباچه اقبال بشرح سمت تحریر یافته) بظهور نیامد بود [دریندا] بجمعی امرا و ملزمی عتبه اقبال تعین نوکر مقرر گردانیدند - که هوکدام چند کس را نگاه داشته مختار خدمت باشد - و عوام سپاهی که بامرها مقرر شد سه قسم بود قسم اول را پجهل و هشت هزار دام عالی تعین شد - و قسم دوم را سی و دو هزار دام قرار یافس و قسم سیم را بیمهست و پهار هزار دهم مقرر گشت \*

و از سوانح آنست که عبد الله خان اوزبک (که ادب ایشان رفته بگجرات بود) چنگیز خان

(۲) نسخه [ج] و از وقایع این مال فرخنده فال آنکه (۳) در [چند نسخه] و چون رشته داغ

بآنین لایق عبور فرمود - و درین ایام (که رایاتِ اقبال مراجعت فرموده متوجه دارالخلافه بود) جنید کرانی برادر زاده سلیمان پسرِ عمد بشرفِ عنبه بوسی استسعاد یافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانی گشت ۵

### آغاز سال یازدهم الهی از مبدای جلوس مقدس شاهنشاهی

#### یعنی سال بهمن از دور اول

هزار شکر که بهار دولت تازه شد - و کوکب نوروز بلند آوازه گشت - مزاج عالم بتازگی روی باعتdal آورد - و طبیعتِ عنصری قوتِ نو گرفت \*  
\* شعر \*

خاکِ چمن شد ز ابرمشکِ تواری \* آتشِ گل تیز کرد بادِ بهاری  
قرصه کافور بست شاخِ شگوفه \* سنبلِ مشگین بسوخت عودِ قماری  
از پی دوشیزگانِ حجله گلش \* آب صفت خاک کرد آئینه‌داری  
دورِ نظر بازی است و حسن پرستی \* وقتِ گل انسانی است و باده گساری  
غذچه و نرگس رسیده آند فراهم \* کوش که دل را بدستِ دیده سپاری

نسیم بهار چون سروشِ غیب نوبدِ جدید از نصرت و اقبال داد - درهای فیضِ یزدانی بر زمان و زمانیان باز شد - و بمزادهای فتح آسمانی اوکیای دولت ممتاز شدند - و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روزِ دوشنبه هیزدهم شعبان (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم قمری تحويلِ نیر اعظم و منور عالم ببرجِ حمل سعادتِ ظهور یافت - و آغازِ سالِ بهمن یعنی سال یازدهم از مبدای جلوس شاهنشاهی از دور اول بوقوع پیوست - و تا دو سه روز عرصه شهرِ کرد جوانگاهِ موکبِ اقبال بود - و دران فضای جان‌فزا مراسمِ جشنِ نوروزی و آدابِ عشرت بهار زنگ زدای طبائع شد - آنجا خانخانان منعم‌خان و مظفر‌خان و دیگر اعیانِ دولت و ارکانِ اقبال را بجهتِ اهتمامِ مهمِ خان‌زمان و آمدنِ جمعی (که پیشِ خان زمان رفت‌بودند) گذاشته بکالپی نهضتِ موکبِ اقبال اتفاق افتاد - و ازانجا بر هنمونی عذایتِ الهی روزِ عظمت و اقبال بمستقرِ جاه و جلال آوردند - و بخیری و خوشحالی روزِ فروردین نوزدهمِ فروردین ماهِ الهی موافقِ جمعه هفتم رمضان ظلالِ چتر والا بردارالخلافه آگره نزولِ اجلال گسترده پایه آن زمینِ معادت رهین را از آسمان گذرانیدند - و چندگاه دران مرکزِ عدل کامیابِ عشرت گشته بمعموره نگوچین (که دران ایام بتوجهِ نشاط اساس تعمیر یافته بود) روى توجه آوردند و آن منزلِ عشرت‌بنیان را بپرتو نظرِ سعادت پیرای جلی سپهر بخشیده زنگ‌زدای روزگار گشتد

(۲) نسخه [ج] عثمان (۳) نسخه [ج] تازه و کوکب \*

تابیع و بنیاد طبقه با غیه برآید - و آسودگی در عالمیان شدید یابد - و بمحب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس و عمارت عالی بنیان انداختند - و بر زبان اقدس گذشت که (تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن اینحدود برخیزد) پای تخت اقبال همین شهر خواهد بود - و بجمع آن امر (که مخصوص شده در محل جایگیر خود بفراغت گذرانده اند) چار رسانیدند که ببلجیک<sup>(۱)</sup> معهود داخل موکب معلی گردند - و بتازگی افواج تاره زور بتعاقب مدبران تعین فرمودند - و حکم معلی شد که تا علی قلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند.

چون حقیقت احوال بعلی قلی خان رسید میرزا میرک رضوی را (که از همنشینان خاص او بود) با استان معلی فرستاده اظهار عجز و درماندگی خود نمود - و برای هر کدام از تقسیمات خود مادرت گفته بهزار زبان مکر و چاپلوسی منعم خان خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع شود - خانخانان (که مزاجدان بساط اقدس بود) جراحت برین امر عظیم نتوانست کرد بفا برین جمعی از ارباب عزت را (که حضرت شاهنشاهی از وفور خدا پرستی احترام آن طبقه می فرمودند - مثل میر مرتضی شریفی - و ملا عبد الله سلطانپوری - و شیخ عبد النبی مدر) بخود متفق ساخته پیش آورد - و این جماعت بفا بر ثوق بر عاطفت شاهنشاهی در پایه سریر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند - و در بخشش و بخشایش دستانها خواندند - و آن معدن مررت هر چند میدانست (که باطن ایشان صاف نشده است - و ازین مقدمات مقصود اصلی این ارباب بغي وقت گذراندن است) خاطر این معامله نافهمان را رعایت فرموده مجدداً تقسیرات ایشان بخشش یافت - بشرطیکه از قبل اعمال و ذمام افعال خود توبه نصوح نموده من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند - و همواره بر شاهزاده دولتخواهی و جانسازی ثابت قدم باشند - و چون آثار آن ظاهر گردد محل جایگیرهای ایشان بدستور سابق مکومت شود خانخانان و سایر اکابر آداب شکر بتقدیم رسانیدند - و حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبد الله و معین خان فرنخودی فرزد علی قلی خان رفته ندادست اورا بقوه استحکام دهند - و بنوید بخشش و بخشایش اطمینان بخشدند - و خود بالهای دولت و اقبال فرع عزیمت هئامت جونپور فرموده موکب دولت را بعزیمت معاودت مصمم گردانیدند - و روز دین بیست و چهارم اسفند از مردم ماه الهی موافق دو شنبه یازده شعبان نهضت رایات والا از جونپور بدرا الخلافه آگره اتفاق افتاد - و اردوی معلی بیک هفته از جونپور ببلد مانکپور آمد ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت - کارگزاران هارگاه سلطنت بحکم مقدس در یک روز بر آنچنان دریای عظیم پُل بستند - تا اردوی معلی

(۲) چار بمعنى منادي (۳) بلجیک بضمها با بمعنى وعدة

مادرِ خود را خلاص کرده است . و اشرف‌خان را مقید ساخته قصد آن دارد که باره‌وی معلّی رفته دستگردے نماید . - بنا بران موکب مقدس از ساحل آب سوار بجانب عسکر اقبال عطف عنان فرمود \*

و تفصیل این مجمل آنکه چون ( طنطنه ایلغار موکب عالی بتعاقب علی قلی خان بسکندر خان و بهادر خان رسید - و قضیّه گرفتاری والدۀ علی قلی در جونپور بدبست اشرف خان معلوم کردند - و دانستند که اشرف خان لشکرے چندان ندارد - و گرفتن قلعه جونپور بغايت آسلن است ) از جای خود گرم‌روی کرده بجونپور رسیدند - و ( چون اشرف خان در استحکام مبانع قلعه‌داری اهتمام ننموده بود ) دروازه را سوخته درون شدند - و طایفه نردبانها بر دیوار قلعه نهاده برآمدند - اشرف خان وقت خبردار شد که مخالفان بقلعه درآمده بودند - بهادر خان اشرف‌خان را گرفته مقید ساخت - و والدۀ خود را خلاص کرده همراه برد - و ( باوجود آنکه جونپور عمره در جایگیر او و برادرش بود - و چندین روابط باهله شهر و حقوق خدمات ایشان ) همه را پایمال افساد کرده دست انداز غریب نمود - و بسیاره از تاجران را تاراج کرده به بنارس شتافت - و آنجا هم قدره دست بغارت برد - و ازانجا بدین بنارس ( که بزمانيه مشهور بود ) رفت - و دران حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علی قلی معاودت نمود - سکندر و بهادر راه گذر نرهن ( که مفر معهود ایشان بود ) پیش گرفته از آب گنك عبور کردند - چون ( علی قلی از صدمات عساکر اقبال بدروفت و شوش سکندر و برادر او چنانچه گذارش یافته بمسامع اقبال رسید ) موکب مقدس از کنار آب سوار عنان معاودت منعطف گردانیده متوجه اردبی معلّی شد - که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیه بساط جمعیت آن رسد - و شور بختان باستماع توجّه رایات اقبال فرار نموده بودند - اهل اردبی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید - و ازانجا پرتو توجّه بجانب جونپور تافت - و روزه ( که قصبه نظام‌آباد مستقر موکب جلال بود ) محفل وزن اشرف اقدس ترتیب یافت - و جشن دلکش فراهم آمد - و نقود گرامی برداش امید ریخته شد - و جهانیان از فیض عام شاهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلوه دولت سیراب زبان شدند - و بعد از تقدیم مراسم جشن معلّی ازان منزل نهضت فرمودند - و عرصه جونپور از فیضول موکب والا پایه بلند یافت - چون ( این شهر فیض بهر از مقدم شاهنشاهی زیب و زینت گرفت - و تمامل عظیم از ملازمان عتبه اقبال در استیصال ارباب بغي بظهور آمد ) رای عالم آرای درین شهر طرح اقامست انداخت

(۱) نسخه [۱] عسکر اقبال - و نسخه [۲] اردبی معلّی (۲) در [ چند نسخه ] وقت (۴) در

[ بعض نسخه ] دلگشا \*

شده - قدرے از روز گذشته بود که باردوی او پیوستند - آن بدنهاد خیمه و اسباب را گذاشتند راه گریز پیش گرفته بود - تا پهرينیم راه میرنگند - فیل بخت بلند او منست بود - بدست درآمد و ازانجا مجلون خان قاتشال و میرزا نجات خان و جمعه را پیشفرخست فرموند - روز بیگانه شده بود که ازین پیش فرستاهها خبر رسید که علی قلی در مقام گذشتن از آب سروار است - چون راه بعید از آمد بودند و روز آنکه مانده بود سواری موقوف شد - سمر بدست شیدیز اقبال را تیز راندند هرین روز آواز خان پسر اسلام خان و برادر فرشح حسین خان از غنیم جدا شده بمکتب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال آن مدبیر بصالح آب رسید - کشتهای پراز اشیا و اموال ( که علی قلی خان و کسان او روانه ساخته بودند ) از مفاسد فتح دانسته گرفتند - و از اهل کشتی سرگذشت ملی قلی خان تحقیق کرده موکب معلق ساحل آب سروار گرفته نهضت فرمود - و عساکر نصرت همکی بودی و برای را فرنوردید - و ازان گم گشته صحارت ادبار نشانه پیدا نشد - و چنان از نفات استقام افقاد که علی قلی خان بی خبر در محمد آباد بود - اگر [ همان شب ( که رایست اقبال با آن حدود رسیده بود ) راست راند به محمد آباد میرفت ] آن مدبیر بدست می افتد - و همان که مفعم خان این نرد دغل باخت - و برای رواج بازار خود نخواست که او بدست افتد - اول نگذاشت که همان شب بر سر او بروند - نانیا اورا خبردار ملاخته گیراند - و معلوم شد که علی قلی از راههای پُر درخت بقلعه جلوپاره رفته فرود آمد است - شهریار داش پژوه اغماض فنظر فرموده بر روی نیاورهند - و روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه ( کشی پیدا نشد - و گذرگاه معلوم نبود - که آن دریای زخار را عبور توان کرد ) ازین روی آب در برابر جلوپاره نزول اجلال فرمود - و بندهوقها از طرفین سردادند چون علی قلی دانست ( که گئی خدیو خود بدولت پرتو اقبال انداخته اند ) بودن را بخود قرار نداشته پیشتر روان نکند - و روز دیگر موکب اقبال ازان منزل کوچ نمود - و کنار دریا گرفته بقصبه مژ نزول اجلال فرمود - درین راه غریب دریخته زاره بی شهر موکب چهان نورد شد - انواع سبع و وحوش از برق بحر نمایان میشدند - و جوانان ماحب قبضه مید میکردند - و اقسام جانور بمنظیر اشرف می درآمد - و بمعایین سخت انداز اشارت عالی میکرد که بخندگ سنهان دوز و سنان شعله کردار از پا می انداختند - و در وقت مرور از دی میکردند - و چون از دور گرد عساکر بر میخاست نهنج از آب بیرون آمدند بر ساحل بیریا نمایان میشدند - و چون از دور گرد عساکر بر میخاست با آب میخزیدند - و بعضی جانوران ازان قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کار گرفتی آمد - بالجهله موکب معلق در حدود آن قصبه بود که خبر آوردنده که بهادر خان درین فرصت بجهلهور رسیده

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] رنجیت ( ۳ ) نسخه [ ح ] سدارخان ( ۴ ) نسخه [ ا ] جلوپاره

جرائم علی قلی خان میکرد) بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود عفو میفرمائیم - اما عجب که او برآداب عبودیت ثابت قدم ماند - و همچنان در اندک فرصت بظهور آمد - چه دران هنگام (که بموجب استدعای خانخانان علی قلی خان و بهادرخان جایگیر مکرمت میشد) قبول التیاس او مشروط باین بود که تا موکب اقدس درین حدود باشد خان زمان از آب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اوزنگ خلافت رسد وکلا بدرگاه معلی آمده مناشیز دولت از دفاتر عالیه بگذرانند - و بر جایگیرهای خود متصرف گردند - درین وقت (که رایات عالی بجانب بنارس و چنانچه ظلال ارتفاع بر سمت معاودت انداخت) علی قلی خان همان روز از آب گذشته به محمدآباد رسید - و کسان را به غازی پور و جونپور روانه کرد - موکب معلی از شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود که بعرفن مقدس رسید که آن به سعادت برخلاف شرط رفته عدول از جاده حکم اشرف نموده از آب گنج گذشته است - قهرمان قهر جهانگداز شاهنشاهی بجوش درآمد - و رقم بیدولتی این سیه بختان (که اغماض نظر ازان شده بود) بر پیشگاه باطن اقدس (که آئینه گیتی نمای دولت است) جلوه گردید - و در مقام سطوت منع خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی آن تیره روزگاران را بر زبان اقدس آوردند - خانخانان از کمال انفعال سر در پیش نهاد - و زبان گفتار بسته و رشته جواب گسته یافت - و خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونه اس و جمعی دیگر از آمرای حقیقت اساس را براردوی نصرت طراز گذاشتند - که آهسته آهسته منزل بمنزل بیانند - و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علی قلی خان شب دیبا دین بیست و سیوم بهمن ماه الهی موافق شب شفیع یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت آورده بطريق ایلغار راه نور نصرت شدند - و قرب گزینان بساط اقدس و سایر فدائیان موکب معلی (گرد و پیش چتر والا بوده - و بر یکدیگر مسابقت نموده) گوی سرعت از شمال و صبا رسودند - جعفرخان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی پور تعیین فرمودند - این بهادران چون بدروازه قلعه غازی پور رسیدند بیدولتان آنجا آگاه گشته از برجه (که متصل بدریانی گنج بود) خود را در آب انداختند - و به محمدآباد رسیده علی قلی خان را ازین واقعه آگاه ساختند علی قلی خان دست و پا گرفته از کمال سراسیمگی گریخته چون بر لب آب سوار رسید بکشتن چند (که بر کنار آب برای چنین روز آمده میداشت) با جمیع (که با او بودند) درآمد - چنان میواسیمه را بساحل سلامت برد - و موکب مقدس آن شب که روان شد از دریانی جونپور بر نیل سواره عبور فرمودند - و آخرهای شب زمانی بر نیل توقف نمودند - و سحر باز گرم رفتند

(۱) نسخه [د] و [سر] و در [بعض نسخه] سروا (۳) نسخه [ب] نگاه \*

بعشرت مشغیل بود - و سیدن ملا نورالدین شنوده و لزان اعتبار نکرته بهامعده منوجه او شد و هفوج ملة تاخت - در الغای تاختن اسپش بتنه درخت رسید - و افتاد - و جمیع پیاده رفقه او را دستگیر کردند - و ملا آن دیوانه بیدولت را بقتل رسانید - و جوید عنایات خسروانی شد -

<sup>(۱۲)</sup> و از سوانح آنکه رایات همایون باز چونپور بسیر قلمه چنانه نهضت فرمود - از آنجا (که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بر عفو جرائم و صفحه رؤالت کوتاه بینان مجهول نسبت) بوصیله العاج و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفحه بر ارقام جرائم و آنام علی قلی خان و سایر ارباع عصیان کشیده هوای سیر بدارس و تملاشی قلعه چنانه (که از قلمهای مشهور هندستان است) از خاطر چهانگشانی سرزد - و بموجب این عزیمت دولت افزا روز دیمehr پلنریم بهمن ماه الهی مولفه روز جمعه سیوم رجب اشرف خان را بحراست چونپور گذشته موکب ولا نهضت فرمود - و [چون] پسنه مفریع شهر بدارس (که بر ساحل دریای گنگ جلوه نما است) نزدی اجلال پرتو اندیخت

<sup>(۱۳)</sup> افلاطونوار عالمت برخواص و عوای آن-نلخیده سعادت سورود واقع شد - و از دری مظفر را حکم توقف هر آنجانموده با خاصان رکاب مقدس بتقریج چنانه توجه فرمودند - و هر دو و بیرون قلعه را نظر اصلاح لنداخته مصروف پیمانی ظاهر و بطن گشته - درین میان قرللان نشاط پیام نوید حشرت آورده از بیشهای فیل (که در نواحی قلبه بود) خبر دادند - حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت لقبال مید ماخته با بعضی از ملتزمان رکاب دولت و مخصوصاً موکب معلی دران بیشهای آنجو نکاپو فرمودند - و قریب دو کروه جست و جو کرد بکله فیل رسیدند - و پرتو اشارت عالی بران تائت که ملازمان بمحاط حضور از هرجات درآمده لین که مفظوان را گرد کردند - و بدستوریکه (دستورالعمل صیدگاه اقبال بود) ده فیل رلا شکوه را در میان گرفتند - و گونهای لبی وحشی طبیعتان را بظایاب مندارا بستند - و با فیلان تهایی هم تک ساخته بحصار چنانه مراجعت نمودند - و از آنجا بجانب بغارس کنگنه عزیمت بلند کرد پارهی معلی (که متناسب است از هفت اقلیم) درود سعادت بفرجوبند

<sup>(۱۴)</sup> مو از سوانح نلهغار فرسودن حضرت شاهنشاهی است بر سر خان زمان - از آنجا (که وجود مقدس حضرت شاهنشاهی طلس دوام آلهی است - و از مبدای خطرت لسانی تقدیر و بیان مشیت آمدند) هرچند (از حقائق کوئی و الهی است) پیش لزانکه (جلوه ظهور بلند) انوار اشارت و ظلال عبارت بران پرتوی می اندازد - چنانچه دران وقت (که منعم خان زبان نصرع گشوده شفاعت

(۱۵) نسخه [ح طی] میوان حبرت بخش (۲) نسخه [ح] چثار گهه (۲۴) در [بعض نسخه] معلی مظفر را

(۱۶) نسخه [ح] سوانح دولت افزا

محظوي بر حفائق سرگذشت باستان معلى رانه ساختند - آنحضرت (که معده مروت و مردمي اند) چون بر حقیقت حال مطلع شدند ازنجا (که مجدداً از جرام ایشان گذشته بودند) جرمي عظيمه چنین را ناشد انكاشته أمرارا طلب داشتند - جمع (که آثار نفاق از حرکات ناسزاي ایشان ظهور يافته بود) در حجاب خجالت ماند، از سعادت کورنش محروم گشتند - و يكجهتان اخلاص مذد باوجود ظهور چنین حالتي بعنایات خاص مخصوص شدند \*

و از سوانح اين آیام آنست که درین هنگام (که رايات جلال در جونپور انتظام بخش جهانيان بود) شير محمد ديوانه در حدود سامانه سريپيغز خود را برداشت در مقام تاخت و تراج شد و زود سزاى كردار خودرا يافت - اين مذبر به سعادت از خدمتکاران خواجه معظم بود - و بعدازان به بيرام خان پيوست - و بيرام خان بواسطه حسن صورت اين بيخورد را (که از زمرة ادائی بود) بتقریب خود امتياز داد - و در زمان اقبال او اعتبار يافت - و در آیام ادب اسلامک مصالك به حقيقتي گشت . چنانچه مجلمه ازان درجای خود گذارش يافت - و چون ذات مقدس شاهنشاهي مصدر افوار عدالت است هر چند آن به حقيقتي دولتخواهی آنحضرت بود اما چون اين سجیه دنیه در آدمي نکوهيده ترين صفات است پسند طبع حق پسند نیامد - و منظوري رعایت نگشت چند در قصبه سامانه بسرمي برد - درین آیام (که علي قلي خان و جمعي کافر نعمتي نموده بغي وزيدند - و رايات اقبال متوجه اطفالی نايره افساد شد) اين خون گرفته بيدهانت جمي از او باش فتنه اندوز را فراهم آورده دست فتنه بکشاد - ملا نورالدين محمد ترخان (که فوجدار آنحلود بود) مير دوست محمد نام شخص را در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه مي نموده باشد - روزه آن بخت برگشته نا هموار اين دوست محمد را برس مهمني بخانه خود آورده در اندی صحبت پيکان را سوهان ميگرد - و مجلس ميداشت که ناگهاني تيررا درخانه کمان نهاده برسينه آن به گناه زد - و کاري او تمام کرد - و اسباب و اموال او که دران پرگنه بود بدبست آورده بجانب پرگنه ماليز شفاقت - و شقدار آن پرگنه را (که بحاله شريفه منسوب بود) نيز گشته از اموال آنچه دران پرگنه بود بدبست آورده - و ارياشان حاده دوست واقعه طلب گرد او بيشتر شدند و در ميان ولبيت محروسه تاخت ميگرد - تا آنکه ملا نورالدين جمع را با خود متفق ساخته کمر همت بدفع او بست - در موضوع ونهوري (که در حدود سامانه است) آن ديوانه به سامان

(۱) در [ بعض نسخه ] در دولتخواهی (۲) نسخه [ ۵ ] عنایت و رعایت - و نسخه [ طي ] عنایت

(۲) نسخه [ ۵ ] مالنيير - و در [ بعض نسخه ] مالبر (۵) نسخه [ ۱ ] دستوري - و در [ چند نسخه ] دهوري - و نسخه [ ۴ ] دنهوري \*

و چندے از دلیران نظام پذیرفت - و هراول بمحمّد امین دیوانه و معصوم خان فرنخودی و قتل<sup>(۱)</sup> قدم خان و شاه فنا<sup>(۲)</sup> و مدرحتم اوزبک و قلماق بهادر و طایفه از مردان<sup>(۳)</sup> کار رونق گرفت و القمش بخان عالم و هندوبیگ مغل دزای سال درباری و رای پترداس و داؤدخان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت - و ازانجانب باعیان سه فوج شده بودند - فوجی باهتمام بهادرخان و فوجی بسرداری اسکندر خان - و فوجی بسرپراهم محمد بار برادرزاده سکندر در هراول متّر ساخته آماده جنگ شدند - در میان هردو هراول هنگامه جنگ گرم شد - قادره هراول مخالف غلبه<sup>(۴)</sup> کرد جسته بود که مردم القمش داد دلوری داده هراول را برداشتند - محمد بار (که پیشانی لشکر ظلمانی او بود) بشمشیر برق لمعان برخاک هلاک افتاد - و بسیاره از مخالفان پایمال فنا شدند - و سکندر (که با فوجی گزیده از دنبال این فوج آماده عربیده بود) گرد ادبیار بروی دولت خود بیخته و پشت بر عماکر منصورة داده رو بهزیمت آورد - و افواج قاهره کامیاب نصرت و اقبال از دنبال هزیمتیان درآمد - بهرگز از تیغه روزگاران بخت برگشته میرسیدند خونش بخاک میریختند - تا بر لب سیده آیه رسیدند - سکندر از بیمِ جان خود را در سیده آب زده از خاک سیاه سر ببرون کرد - و بسیاره از سیاه کار آمدنی او دران ظلست آباد فرو شدند - و افواج قاهره (که سکندر را هزیمت دادند) بهقصد غارت و تاراج لشکر ایبار پراکنده شدند - بهادرخان (که با جمیع در کیان بود) درین زد و گیر بفوج جرانغار لشکر اقبال رسید - و جنگ در پیوست - شاه بداغخان از اسپ جدا شد - و بقید مخالف درآمد - و عبدالمطلب پرش توفیق نیکو خدمتی نیافت و ناصرقلی و جمعی از کافرنعمانی تباہ خرد خاک<sup>(۵)</sup> به حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بگذیم پیوستند بهادر این افواج را برداشته متوجه قول شد - و قول پی جنگ سرشنسته نبرد را از دست داده عار نرار اختیار نمود - محمد باقی خان ببهانه حفظ اسباب و ابقام اموال خود را بکناره کشید و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ نکرد، پشت بمعركه دادند - و از شومن اینها لشکر فتح کرد را شکست افتاد - راجه توکرمل و قیاخان و اعتمادخان و مردم القمش جمع شده در میدان ایستادند چون لشکر برهم خورده بود کاره بسرا فجام نشد - غرور را این نتیجه است - این معامله ناقه‌مان نمی‌بینند که خدپیزمان با علم یقینی چگونه مدارا میفرمایند - هر کرا کرد از چنین باشد آنچه بینند از خود بینند - و روز دیگر سهاه پراکنده فراهم آمده بجانب قنوج متوجه شد - و سری لشکر عرضداشته

(۱) در [ چند نسخه ] قل قدم خان - و نسخه [ ۱ ] کل قدم خان (۲) در [ بعضی نسخه ] تبرداس

(۲) در [ بعضی نسخه ] داد خان - و در [ بعضی ] دادن خان (۳) در [ اکثر نسخه ] غلبه گونه جسته بود

(۴) در [ بعضی نسخه ] جدا شده

پیغام دادند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر منصورة آمد، خیالِ محال جنگ داشته باشیم استناداً آنست که واسطه شفاعتِ زلات و جرائم ما گردید - و فیلان نامی ( که باتبال پادشاهی بدست آمد - و طبع اقدس بدان رغبت دارد ) روانه درگاه معلق میسازیم - و چون بظهور رسد ( که از دریای مکرمت زلات ما بلال عفو پاک شده است ) ما هم بدرگاه جهان پناه رفته سجدهات عذرخواهی بتقدیم خواهیم رسانید - میر معز‌الملک و سایر امراء ( چون رنگ آمیزی و تزییر این گروه علیقت نامحمد میدانستند ) داغِ رد بر پیشانی خواهش آن مُدبران نهاده جواب نوشتهند که رقام آنام و جرائم شما از این قبیل نیست که جز بطوفان خونی شمشیر آبدار از جریده روزگار محو توان ساخت بهادرخان باز بمیر معز‌الملک پیغام داده در خواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخن چند مناسب وقت بمشافه گفته شود - میر معز‌الملک قبیل این اراده نموده با محدوده از ارعو برآمدۀ رفت - و بهادرخان از انجانب با چندے پیش آمدۀ میر را دریافت - و مقدمات از جانبین در میان آمد - چون آثار حیاه در پیشانی معاندان ظاهر بود صورتِ صلح قرار نگرفت - لیکن بحروف و حکایت روزگار میگذرانیدند ۰

چون سرگذشت حال بسامعِ اجلال رسید حکم والا بشرفِ نفاد پیوست که لشکرخان و راجه توپرمل با مردم خود در لشکرِ منصور رفته اگر صلاح حال در جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند - و اگر صلاح در قبولِ التماس آن جماعت باشد از فضل و رحمت بیقيايس ما ناممید نسازند - این دورانخواه بسپاه نصرت‌ترین پیوسته با آن بیدولتان پیغام فرستادند که آنچه از حرفِ عقیدت و اخلاص بوزیان شما میدرود اگر از لومعِ صدق ضیائی دارد بعزم درست و خاطرِ مطمئن متوجه آستانه‌پوس گردید - و اگرنه وقت گذراندن و دست در حیله زدن کارِ مردان نیست و چون دل شان با زبان موافقت نداشت سعادت رهمنوں شان نشد - و دولت یاوری نکرد از مُدبری خود در نواحی خیرآباد پای ضلالت‌پیمای جرأت را در دلیری افسرددند - و عساکرِ دولت را چون ( حقیقت الحاج علی قلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نبود - و لشکر پیش در مبارزت مساهلت نموده بود ) راجه و لشکرخان قرارِ جنگ داده بهترینی صفور و تسویه افواج همت کمالشند - قول بمیر معز‌الملک و اعتماد خان خواجه‌سرا و میر علی اکبر و راجه توپرمل و لشکرخان و دولتخان فوجدار و جمعی از بهادران نامور انتظام گرفت - و بوانغار بجلادت قیاخان و حسن آخنه و شیر سلطان و راجه مترسین و کرمی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی از جان‌سپاران دیگر ترتیب یافته - و جرانغار بباشی خان و شاه بداغخان و مطلب خان و فتو و ناصرقلای اویک

( ۲ ) در [ بعضه نسخه ] حسن خان آخنه ( ۲ ) نسخه [ ح ] آخنه بیگی ۰

هاستان بوسی قرار نتوانسته است - و گفت چون از من نشایع چنین بظهور آمده بکبارگی باین دلیری  
اقدام نمیتوانم کرد - درین مرتبه والده خود ابراهیم خان را (که ریش سفید ماست) میفرستم  
و بعد از تقدیم خدمات لایقه باسلام عتبه علیه مشرف خواهم شد - بعد از گفت و گوی بسیار  
هیعنی معنی قرار یافت <sup>۵</sup>

روز دیگر علی قلی والده خود ابراهیم خان را با فیلهای نامع خود مثل بالسندر و اچله  
(که از فیلهای مست زبردست مشهور بودند) با دیگر فیلان برس پیشکش همراه میرهادی و نظام آقا  
فرستاد - حاجی خان سیستانی را (که مقید طور بود) نیز فرستاد - خانخانان و خواجه جهان اعواج  
قاهره را برکنار آب در مقابله گذاشته والده علی قلی ابراهیم خان را با پیشکش همراه گرفته رو بدرگاه معلقی  
نمودند و ببارگله مقتض رسیده خانخانان ابراهیم خان را (تیغ و کفن در گردن انداخته و سروپا بر هند  
ساخته) در بهشت حضور آوره و بوسیله شفاعت او بر جراحت گوگری این شور بختان قلم غفو کشیده آمد  
و بر زبان اقدس گفت که اگرچه ظاهر آنست (که این واگردن طالعان بهده خود ونا ننمایند)  
اما چون خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده آمد - و جایگزیرهای ایشان بدستور پیش  
مرحمت شد - باید که تازمانه (که رایات اجل شاهنشاهی درین حدود بسیر و شکار مسرت پیرای  
حاطر باشد) علی قلی از آب گنك باین طرف عبور نکند - و چون دارالحکومه آگه مستقر رایات  
اتبال شود وکلای اینها آمد - آسناد جلیکر خود را درست نمایند - و بموجب آن مناسیب اقبال محل  
جایگزیر خود را منصرف شوند - خانخانان از ظهور عنایات پادشاهانه تاریخ مفاخرت باوج عزت رسانید  
و حکم معلق شد که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آورند - و مرده عفو کذاهان را بوالده  
علی قلی خان (که در حرم حرم سرای شاهنشاهی روی برخاک تصرّع و زلزی نهاده منتظر نبود  
بخشنیش بود) رسانید <sup>۶</sup> - و (چون معامله این فا برخورداران بدولت بر تلبیس بود چنانچه برآکدابه  
معامله‌رس پوشیده نیست) ایزد چهل آرا خواست که حقیقتی بدر ونی این طایفه کفرنعت  
بر ساده لوحان زمان خاطرزشان شود - بعد از چندی بروز (که اینها بسعادت زمین بوس عزیز امنیا پانجه بودند)  
خبر چنگ میر معز المک و امرای کبار ببار یافتگان درگاه معلق رسید - و تفصیل این سرگفتست  
آنکه (چون بهادرخان و سکندرخان باغوا و صلاح‌دیده علی قلی خان گرد خلاف و عزاد بسوکار سروار  
انگیختند) - و در مقام بغی و عصیان ایستاده هست بفتحه و فساد کشادند) ناکه درین اثنا پاکین  
شایسته فوجه بزرگ از موکب عالی رسید - از استماع شکر این فوج دست و پا گم کرده خود را  
مرده این میدان نیافتدند - و ب اختیار شده در مکروه تزویر زدند - از روی ظاهر بیر معز المک و امرا

(۲) در [ چند نسخه ] اجبله (۳) در [ بعضی نسخه ] رسانیدند <sup>۶</sup>

و یک قورچی او ( که آهوی حرم نام کرد بود ) سوار شد، متوجه اردوی خانخانان شد - و ازین طرف خانخانان نیز برکشته سوار شده با سه کس میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمد رفیق ( که پیش مفعم خان اعتبار داشت ) متوجه ملاقات علی قلی خان شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون قشون ایستاده معزکه آرای بودند - چون کشتهها در میان جزیره آب نزدیک بهم رسید علی قلی خان برخاست - و گفت کیفیت لیغ سلام علیکم - و جسته تنها خود را بکشته مفعم خان انداخت - و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده نشستند - زمانی صحبت بگردید سالوس گذشت - و پاره در ذکر خدمت فروشی گذراند - و لخته در عهود و ایمان زبانی صرف شد - بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت شاهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضداشت نماید - که آنحضرت خواجه جهان را ( که مدار مهمات سلطنت برای رزین او بود ) نیز فرستند - تا خاطر علی قلی خان بالکلیه جمع شده پیمان دولتخواهی را از صمیم <sup>(۱)</sup> جان استحکام دهد - و باین قرارداد از یکدیگر جدا شده هر کدام بازدید خود آمد - و این واقعه در اوائل <sup>(۲)</sup> ماه آهی بهظور پیوست - میرزا غیاث الدین علی بشرف ملازمت رسیده سرگذشت را بموقف عرض ایستادهای بارگاه مقدس رسانید - حضرت شاهنشاهی بموجب التماس مفعم خان خواجه جهان را فرستادند - بعد از ملاقات علی قلی خان روز دیگر مفعم خان بجمع مخصوص از آب گذشته بخانه علی قلی خان رفت - شاهم خان جلایر و میرمنشی و حیدر محمد خان آخنه بیگی و کوچک علی خان و تیمور پیکه و جمعی همراه بودند - علی قلی خان جشن بزرگانه داشت - و مراسم مهمانی بجای آورد - بعد از تقدیم لوازم ضیافت مفعم خان بمنزل خود آمد - و بعد ازان خواجه جهان آمد مفعم خان خواست که باتفاق خواجه جهان باز بمنزل علی قلی خان رود - خواجه جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علی قلی جوان بے اعتماد است - و بن ناخوش - رفتن خود را بمنزل او مصلحت نمیدانم - اگر بسیار بجدید گزینی برای ما بگیرید - تا بهم برویم - مفعم خان ابراهیم خان اویزک را بگزینی از علی قلی خان طلبیده آورد - روز دیگر مفعم خان و خواجه جهان رفته در منزل علی قلی خان صحبت داشتند - و روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند - و مجنون خان قاقشال و باباخان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس حاضر شدند - و میان ایشان و علی قلی خان آشتبی دادند هرچند سخن در رفتن علی قلی خان دراز کشید فایده نکرد - و از حیله و تلبیس ( که در سرداشت )

(۱) در [ اکثر نسخه ] قبق (۲) در [ اکثر نسخه ] همچندین است - یعنی کیفیت چیست ای صاحب چه لیغ بهعنی صاحب آمده - و نسخه [ ح ] کیف اخی - و شاید کیف لیغ باشد - یعنی کیف یا صاحب

(۲) نسخه [ اح ] دل \*

عُدوان گرفته نکناره که گردد فتنه این تبهکاران بر دامن آشود و بنشینند - افواج قاهره همت بدفع اعادی گماشته تا پرگنه خیرآباد عنان مساعت باز نکشیدند - و حضرت شاهنشاهی سودای فاسد علی قلی خان را چنین<sup>(۱۲)</sup> علاج فرموده بخاطر مطمئن متوجه آله آباد شدند - علی قلی خان (که در فرستادن و جدا کردن آن مردم بخاطر آورده بود که قتوس در عساکر نصرت مأثر راه خواهد یافت) ازان داعیه واهیه نامید گشت - و بخیال ناصواب دست در مکرو تزویر زده او<sup>(۱۳)</sup> بی سرو قد نام عورتی را (که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتحان داشت) پیش منعم خان فرستاده تذکار آشناقی تدبیر نمود - و بعد ازان دیگر مردم کاران روان ساخته دم مصالحت زد منعم خان خانخانان از ساده لوحی بکنگش کهنه عملها از استیصال معاندان دست کشیده و سخنان مزدرا را باور داشته بدرگاه جهان پناه عرضداشت فرستاد - و بفرط الحاج التماس قبول این داعیه نمود و حضرت شاهنشاهی بمقتضای کمال مررت و فتوت (هرچند بعضیان بد درونی و فتنه اندوزی علی قلی خان را میدیدند) ملتمن خانخانان را بموافقت قبول داشته خواجه غیاث الدین ملی قزبرینی را فرستادند که مراحم خمروانی را خاطر نشان نماید - و بر حقیقت اسرار صحبت آگاهی یافته دقائق آنرا معرض پایه سریر اعلی دارد ۶

چون منعم خان باین عاطفت کبری اختصاص یافت بعلی قلی خان نوشت که مناسب آنست که بایکدیگر بے قاصد و پیغام صحبت داشته در تاسیع مبانی عقیدت و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید - چون دران آیام شهرت یافته بود [ که بعضی از بهادران اخلاص مند شاهنشاهی (چون عادل خان و جمال خان بلوج) قرارداده اند که در کمین بوده کار آن مذبر را بانجام رسانند ] علی قلی خان در آمدن و دیدن منعم خان ملاحظه عظیم داشت - و میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد - منعم خان قبل این معنی نمیکرد - تا آنکه مقرر شد که در میان دریا با دو سه کم فراهم آمده قرار صلح نمایند - بذابران علی قلی خان این مرد را فرز عظیم دانسته اهل و عیال خود را در همان محکمه گذاشته بالشکر و کشته متوجه گذر چوسا شد و به قام بکسر (که آنطرف آب گنك بود) رو بروی ارقوی خانخانان خیمه زد - حسن خان پتنی و سلیمان منکلی و کلاپهار از آمرای افغانان همراه او بودند - و بارسالِ رُسل و رسائل تجدید لوازم یکجهتی از طرفین بظهور آمد - بمقتضای قرارداد روز دیگر ازان طرف علی قلی خان با سه کس خود یک شهربار کل (که از طبقه گردنان بمزید شجاعت اختصاص داشت) دیگر سلطان محمد میر آب

(۱۲) نسخه [د] چنان (۲) نسخه [۱] پیش . و نسخه [ب] در [البابش . و در [بعضی نسخه] البابش

(۱۳) در [چند نسخه] جوسا ۶

راسخ گرداند - و مقرر سازد که (چون رایات عالی بحدود جو پهور نزول اقبال فرماید) متوجه ملازمت گردد - و فیل بخت بلند را همراه آورد - درینولا (که جو پهور مقرر رایات اجلا شد) بجهت مهم مذکور باز قلیخ خان را فرستادند که او را بشاهزاده سعادت رهنمونی نماید - و باعث مجده آنکه قبل ازانکه (رایات والا از دارالخلافه بنهضت درآید) سلیمان فوجی بقلعه رهقان فرستاده بود - تا به معاهدت و مساعدة علی قلی خان تواند بدست آورد - لشکر سلیمان با استظهار علی قلی خان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجہ موکب والا بلشکر سلیمان (که بمحابه مشغول بود) رسید - دست از محاصره بار داشته پا از دایره قلعه گیری باز کشید - فتح خان (که جزو دورگی و تزویر کار نداشت) چون حوالی قلعه را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی بافت در گرد آوری ذخیره و آنوق اهتمام نموده کام روا شد - و مخفی کس پیش برادر خود حسن خان (که همراه قلیخ خان بهار روشی (که میسر شود) خود را بقلعه برسان که وقت است - حسن خان را چون بظاهر رفتن دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخت - و بعضی واقعیان بساط اقدس رسانید که پکی از خاصان درگاه معلقی بمن همراه سازند - که آنجارفته باستمالت پادشاهی برادر را با کلیدهای قلعه باستان عالی آدم بنابران قلیخ خان را باین خدمت اختصاص بخشیدند - قلیخ خان حکم والا را کاربرد شده بر هنر پیوست - فتح خان اگرچه از روی ظاهر ملائمهای مذاقهانه بتقدیم آورد اماً بمقتضای شقادتی (که در سرداشت) بمواعید کاذبه وقت میگذرانید - قلیخ خان حرف ناصواب از پیشانی احوال او خوانده مراجعت نمود - چون (فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت) درلن هنگام توجہ بر تسبیح آن پرتو نینداخت \*

واز سوانح این پورش آنکه (چون مدته مددی علی قلی خان حق ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشست - و چز خاک خدالن بر سر خود نه بینخت) درین وقت (که زمان پشیمانی و شرمندگی است) آن مدیر مخدول در بغي و عناد (که سرمایه بیدولتی است) بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعه را از خود جدا ساخته بولایت سروار فرستاد - که ازان طرف این شریختان فتحه اندوز در میان ولایت درآمده بناخت و تاراج غبار انگیز گردند - چون این خبر پیم اقدس رسید شاهداغ خان و سعید خان و تیاخان و حسین خان و باتی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخونی و چلمخان و محمد امین دیوانه و بیک نور الدین و سلیمان خان و فتو افغان را بسر کرد گم میر معز الملک تعیین فرمودند - و پرتو حکم معلقی بران تافت که لشکر منصور سر راه بر ایاب

رشوتها فرستاده) امّا از انجا (که معدّه طمع این حربیان را جز خاک پُرسازد) سودمند نیامد - همواره سخنان تباہ معانی برمز و اینا میگفتند - درینفو<sup>(۱)</sup> (که لشکر شایسته بنظر اقدس آورده منظور انتظار عاطفت شاهنشاهی گشت) حسنه بزرگان بیدعفی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات اهتمام میگردند - و دوستان ناقص درگ معامله‌نافهم و فتنه اندوزان سخن ساز در رویه یک را هزار ساخته باصف خان بیدل میرسانیدند - تادر شب سیوم مهر ماه<sup>(۲)</sup> موقت یکشنبه بیستم صفر (۹۷۳) نهضد و هفتاد و سه بخیال فاسد و رهمنوی مالیخولیا با برادرش زیر خان و بعضی از مردم موافق بقصد ولایت گذه (که پناهی است قوی) خیمه و اسباب گذاشته فرار نمود - و یکسر تا بمقصد عنان باز نتفافت - صباح دولتخواهانه (که همراه او نامزد بودند) از صورت حال مطّاع شده معرض درگاه<sup>(۳)</sup> والا ساختند - و عرض داشت این مردم در صحرای دلگشای چونپور و قنیکه (حضرت شاهنشاهی با نشراح شکار کامستان بودند) بوسیله ملازمان را کب دولت بذرگ عرض رسید - حضرت باقتضای رای ممالک آرای منعم خان خانخانان را بباشیقی آن لشکر نامزد ساختند - و شجاعت خان را با چند سه از بهادران کارطلب بتعاقب آصف خان تعیین فرمودند - شجاعت خان بمانپور رسیده متخصص احوال آصف خان شد - آنجا خبر یافت که بقصبه کوه رسیده در صدد آنست که خود را بگذه رساند - شجاعت خان کشته‌هارا گرد آورده خواست که از آب بگذرد - سپاه مخصوص برگشتنیها برآمد و از جانب آصف خان از آمدین شجاعت خان خبردار شد بالشکرے (که همراه داشت) بروگشت که برلیب آب سرراه بر شجاعت خان بگیرد - کشته‌ها نزدیک بساحل رسیده بودند - آصف خان راه میافعت پیش گرفت - در میان او و جمیع (که در کشته بودند) هنگامه نبرد گرم شد - و آنروز تا شب سخن با تیر و تفنگ بود - و چون حجاب ظلمائی شب پرده کش عالمیان شد آصف خان فرصت هزیمت را غنیمت شد؛ شباشب راه گزین‌گریز پیش گرفت - و بامداد پگاه (که شجاعت خان خبر گریختن آصف خان شنید) برعیت تمام در کشته نشسته از آب عبور نمود و جلو و پیز دری<sup>(۴)</sup> او تاخت - و بگردش از عقب مانده‌های آصف خان رسیده دانست که رسیدن باو در کمال تعسر است - عنان مراجعت تائفه متوجه زمین بوس<sup>(۵)</sup> والا شد - و در چونپور باستلام عنجه قدسیّه سرپلندی یافت<sup>(۶)</sup>

و از سوانح فرستادن قلیچ خان است بار دیگر بر هنایس - سابقاً سمت تحریر یافت که بندگان<sup>(۷)</sup> حضرت شاهنشاهی بجهیت استعمالیت فتح خان قلیچ خان را فرستادند که او را بر لوازم بندگی

(۱) در [ بعضی نسخه ] طمع حربیان (۲) نسخه [ د ] عالم آرای (۳) نسخه [ ح ] سوانح این اهام

(۲) نسخه [ ه ] سابقًا گذارش یافته بود که

گشتند - راجه بعجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی بتاریخ ادب سعادت استقبال فرستادها دریافت و بمراسم تعظیم و تکریم واردان دولت را به شهر برده بمنازل شایسته فرود آورد - و بخدمات لیقه اقدام نمود و کمر بندگی بر میان جان بسته معرض داشت که سلیمان (اگر حلقة غلامی آن درگاه والا در گوش هوش نکشد - و پایه آداب عبودیت نگاه ندارد - و اساس ارتباط و اسعاد بعلی قلی خان در میان نهد) من با جمعیت خود ابراهیم را (که خصم دعوی دار اوست) پیش کرد و روی به بنکاله می آرم و کار پردازیها بروزگار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شور بختان فتنه انگیز شود - راجه بعد از سه ماه (که با حسن خان پاتر آداب خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده بود) فیلان نامور و دیگر پیشکش‌های گران‌مایه انتخاب کرد، روانه درگاه معلق ساخت - و دران هنگام (که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معموره نگرچین معدلت آرای بود) حسن خان و مهاپ مر همراه ایلچی راجه مکف دیو (که رای پرمانند نام داشت) بسعادت زمین بوس سریلند شدند •

و لر سوانح (در هنگامیکه رایات اقبال در جونپور استقرار داشت) گریختن خواجه عبدالمجید آصف خان است - سبحان الله مستان دنیا (که خود صلاح بین ندارند) بسعی خود در علاک خود میکوشند - و آنرا تدبیر می نامند - و یکی از اعظم بذیات آنست که (با وجود مستی و مدھوشی و قدر نعمت ناشناسی) بر دولت خود چون بید می لرزند - و باندک توهی از جای رغته کاره (که هزار دشمن برای شان تواند اندیشید) بیک چشم‌زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه آصف خان را از شتاب‌زدگی و سبکسری واقعه پیش آمد که رفع خجالت آنرا تدبیر مدبران روزگار مفید نیاید - و اگر مکارم شاهنشاهی بعفو آن زلات رخساره خجالت او را از غبار جرائم پاک سازد نشان انفعال باقی ماند - غرض از تمهید این مقدمه هواب مشحون آنکه آصف خان (که از درگاه والا شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایه عالی اختصاص یافته مجدداً بباشیلیق علیشکر ظفر پیکر معزز و مقرر شده بود) ازانجا (که خیانت گزینان را خوف دامن گیر میباشد) بعرف و حکایت فتنه‌اندرزبان تهی مغز از جای رغته و محافظت رتبه خود نموده بتوهی واهی گریخته بجایی رفت - و مجمل این قضیه آنکه ازان هنگام [که آصف خان ولاست گذره محشر ساخته بر خزانی چوراگذهه متصرف شده و از کوتاه خرد و خست نفس و کفران نعمت از پادشاه و مرتبی و ولی نعمت (که بدوات او از قلم بعلم رسیده بود) پوشیده آنرا ذخیره ادبار خود ساخته بود] همیشه بخود توهی راه میداد - و هرچند (آن معامله ثانهم بتصدیل اشغال سلطنت

(۱) نسخه [د] و مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده (۳) نسخه [اح] سوانح این سال فرخنده

(۲) نسخه [ی] باقی عمرها ماند (۵) در [اکثر نسخه] نیست •

اورا از رفقن بنگاله مانع آمده پیش علی قلی خان روانه ساختند - و چون حاجی محمد خان را با علی قلی خان سوابق روابط بود بمقتضای رابطه قدیم و بطبع آنکه از موافقان باشد یا نباشد بعزم و حرمت پیغام آمد - چون آثار نامیدی از نقوش پیشانی او خواند از فجا ( که بیدولتی داشت گیر او بود ) اورا مقید طور گردانید - و حاجی محمد خان سرشنۀ حقیقت و بندهگی از دست نداده پیوسته نصیحتهای سودمند بگوش هوش او زد - و انصاف آنکه توّقف حاجی محمد خان در میان بافیان بجهت تخریف و تجدیر از ارتکاب امور محظوظ و دلالت بر جاده مستقیم اطاعت دخل عظیم داشت - چنانچه عاقبت کار اورا بوالد خود همراه ساخته بعتبه والا روان ساخت چنانچه بعد ازین نکشته خامه عرض گردد \*

و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی سع برایت آدیسه که در اقصی سمت شرقی و جنوبی سواحل اعظم هندوستان واقع شده - از این هنکام ( که هندوستان فتح شده ) پرتو لواح هیچ یک لر سلاطین بران سوانح فتحته - و همواره فرمانروایان ولایت آدیسه باعتبار اقتدار ممتاز بوده اند خصوصاً راجه که درین هنکام فرمانروای آدیسه بود - و از این مدت ( که فرقه افغانان دست استیلا بر بنگاله دراز داشتند ) پیوسته نخلین تمدنی فتح آدیسه در ریاض هست خود می نشاندند - ولیکن درخت امیدی شان بارز نمیگشت - چه در حواشی آن عقبات خطناک و کوهای بلند و پست و شکفتنهای به حد و مر و بیشهای سخت دشوار چندانست که دست تصرف پادشاهان آن مملکت رسیلس متغیر - و خاک آن زمین بی سهر عساکر شدن متعرسر است - بلکه هرگله کسی از معارضان ولایت بنگاله پنهان برآجه جگنات میبرد والی بنگاله را برو دسته نمی بود - چنانچه ابراهیم سور ( که در وقایع سابق نام او مذکور است ) برآجه جگنات پنهان آورد - و آن راجه ناحیته از آدیسه را بطريق مساعدت داد - هر چند سلیمان کرمانی با آن تسلط جهد نمود دفع او نتوانست کرد - بلکه پیوسته از هراس مند می بود - و درین هنکام ( که بلده جونهور موردن موکب والا گردید ) فمیر صواب فمای حضرت شاهنشاهی ( که نهاد حساب فردا را از روزنامیه امروز استخراج مینماید ) چنان اتفاقاً فرمود که یکی از طرز دانان پایه قرب را پیش راجه آدیسه فوستاده آید - تا بجلائل الطاف مستظر گردانیده در سلک حلقوگوشان درگاه والا انتظام دهد - حسن خان خزانچی ( که چوهر اخلاص از ناصیه احوال او پیدا بود ) باین خدمت اختصاص یافت -  ( که در نهاد شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت ) با رفیق ساختند - و این هردو باتفاق هازم آدیسه

(۱) نسخه [د] و انصاف حق آنکه (۲) در [چند نسخه] شرقی جنوبی (۳) در [آخر نسخه] شکننهای

(۴) در [بعضی نسخه] باید فرموداد \*

از انجمله پیشکش آصف خان (که مشتمل بر نفاذ آن ولایت بود) با فیلان مست و اسپان عراقی و ترکی مذکور نظر قبول و استحسان شد - و شعشعه توجہ شاهنشاهی بر ساحت امید او تافت و ازان وقت (که آصف خان به نیروی اقبال شاهنشاهی تمحیر ولایت گذه کرد) - و برخزائی و دفائی چورا گذه متصرف شده) سپاهی گزین ترتیب داده بود که توجہ اشرف را شاید - بجهت عرض خدمت التماس نمود که آن سپاه رزمخواه بنظر اقدس درآرد - و آرانجا (که اجابت ملتمنسات ارباب ارادت شیوه مرضیه حضرت است) استدعای او پایه قبول گرفت - و انوار افضل بر ساحت حال و عرصه آمال او بخوبترین صورتے تافت •

روز دیگر (که خسره خار بر سریز چهارم نور افزای عرصه غبرا شد - و سپاه ظلمت شباشب راه گریز گرفت) آصف خان لشکر خود را قریب پنجهزار سوار (در عرصه چون کف همت صاحبدلان فراخ - و چون پیشانی دولت ارباب کرم گشاده) بنظر جهان افروز جلوه داد - و مورد الطاف شاهنشاهی شد - و فرای آن روز (که سی و دوم تیر ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی الحجه بود) لوای موکب والا ظلال سعادت بر ساحت جونپور انداخت - و منازل رفت اساس درین ارک بورود اقدس در لتخانهای سعادت و اقبال شد - و توجہ عالی بر اصلاح آن ممالک (که از دستبرد ظلم آن مفسدان بے اعتدال خراب آباد فتن شده بود) پرتو انداخت - و (چون علی قلی خان و دیگر اهل بغي و عصیان از صدمات سطوات موکب والا روی بفرار آورد) از آب گنك گذشتند) آصف خان را با بعضی از امرای فامدار و سپاه کارطلب (چون مجذون خان - و شاه محمد خان قندھاری) بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند - و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت سلطنت قور پادشاهی با هقام وزیر جمیل مقرر گشت - که تأیید بخش عساکر منصره باشد - تا آمرا لوازم کورنش و آداب تسليم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت باشد - علی قلی خان و امرای ادبیات بانه فزد بک حاجی پور روبروی آب جای قلب رفته مستحکم شدند - و باغانان سیمه بخت [چون سلیمان کرراوی (که حکمران بنگاله باو رسیده بود) و فتح خان پتنی<sup>(۱)</sup> و حسن خان برادر او که ایالت رهنس داشتند] امتحان نمودند - و این طبقه سیه روز در مقام استمداد شده برگزینه عناد و طغیان ایستادند - رای دولت افزا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت را فزد سلیمان کرراوی به بنگاله فرستاده اورا از معاهدت و مظاهرت علی قلی خان تحریف نمایند - لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند که بکارداشی و سخن پردازی آتصاف داشت چون او بنوایح قلعه رهنس رسید جمعی از خود سران افغان (که با این طاغیان دم بکجهتی میزدند)

(۱) در [بعض نسخه] پنی (۲) نسخه [ج ی] سیه روزگاره

ازان بیدرلتان روی گردانید ) بوسیله شفاعت خانخان ببساط بوس پایه سرپر والا استسعاد یافت ازانجا ( که شیره جانبخشی نظری آنحضرت است ) جرانه چرام او بکرداب عفو انداخته پرسشهای تفقد آمیز نوازش فرمودند - و ازبارگاه تفضل دل داده بهای اعتبار سابت رسانیدند و ازانجا بعرمه ساحل گنج فرود آمده ده روز بتقیب گذشن اردی معلق از آب مقام شد - درینوقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیده بخت ( با آنکه طنطنه نهضت موکب والا در گوش او پیچیده ) همچنان قدم شقاوت افسرده در لکهنه بر جای خود است - از استماع این جرأت و جسارت قهرمان قهر شاهنشاهی وسطع سطوت ظل الله بربین داشت که ایلغار فرموده سزا آن خون گرفتارا خود بنفس نفیس در کنار او نهند - بنا برین اندیشه صواب خواجه جهان و مظفر خان و معین خان و جمهی دیگر از امرا را بر سر اردی معلق گذاشته نیم شب بجونی اشتبه جهان نورد گیتی خرام ایلغار فرمودند - و یک شبانه روز بدولت و اقبال در راه نوردي گذشت - و روز آینده ( که سپیده صبح از آنچ شرقی برآمد ) غبار موکب والا از عرصه لکهنه بر خاسته تویای دیده اقبال شد - و حکم والا شرف ارتفاع یافت که یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخ از بهادران اخلاص گزین بمنزله هراول بوده پیشتر میرفته باشدند - و اسکندر خان ( که از تهی مغزی و پردی پر لکهنه پای ثبات افسرده بود ) از خبر ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبه موکب والا خاک ادب ابر بر غرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت - بندگان حضرت شاهنشاهی بر سواد لکهنه ظلال اقبال انداخته سرپر آسایش گزیدند - و چند سر از بهادران کار طلب را بتکامشی نامزد فرمودند - و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته بهر که ازان مدبران برگشته بخت می پیوستند بشمشیر آبدار خاک در کاسه سر او میگردند - سکندر خان نیم جانه بسلامت برده رانده و مانده خود را بعلی قلی خان و بهادر خان رسانید - و بهادران را ماندگی اسپان باعث برایستاد شد علی قلی خان و بهادر خان ( که با مجذون خان و آمف خان مقابله داشتند ) ازین واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافتند - از محاصره مانکپور بر خاسته از کمال اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند - و بنده و بار خود پیش انداخته از گذر فرهن از دریا گنج عبور کردند - و آنروی آب بزمیفهای قلب پنجه برندند - و موکب موبیه آن قدر در عرصه لکهنه قرار گرفت که اردی معاٹی رسید - و جنبش موکب منصور مقار آن اتفاق افتاد - رایات نصرت طراز تا جونپور آهسته و پیوسته طی مراحل مینمود - آمف خان و مجذون خان و دیگر امرا ( که با علی قلی خان و دیگر مخدولان مقابله و مقابله داشتند ) چون سنگ راه از میان بر خاست در شاهزاده ارادت بتاری اخلاص شتافته در دو منزلی جونپور بمسجد درگاه سر بلندی یافتند - و پیشکشی شایسته بمنظرا قدس در آوردند

تا بافواج علی قلی خان نبرد مردانه میگردند - و درین اثنا مجنوون خان و آصف خان فیز حقیقت احوال بوسیلهٔ قاصد این چاپک رفتار معروض بعماط اقدس گردانیدند - و در هنگامی که موکب مقصور از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود) عرائض دولتخواهان متواتر و متوالی رسید - چون (دفع نتنه و فسان شور بختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش کافهٔ خلائق است) هرائینه عزیمت این کار شگرف و آنرا بعمل مقرر داشتن برذمہ والی فرمان روایان عالی شکوه بموجب فرموده سلطان خود (که نایب دارالقدر الہی است) امریست از جمیع فرائض مفروضتر - و منوبات این عبادت کُبری از جمیع ثوابها گزیده تر \*

چون مضمون عرائض آمرا متضمن بر طغیان عصیان این سید بختان پریشان روزگار بذرگه عرض مقدس رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی (که کلید جهانگشائی است) چنان اقتضا فرمود که درخت خاردار اهل بغي و عصیان را پیش ازانکه (سر بهوا کشد - و پای استحکام فرو برد) بصدمة نند باد بطنش و مرصیر طیش از بینه و بن باید برکند - بنابرین حکم عالم مطاع باحضور و اجتماع عساکر اقبال هزار اسدار یائس - و بمقتضای آنکه (تا خیر در امثال این امور نکنجد) پیش ازانکه (سامان پوش مقدس شاهنشاهی انتظام یابد) منعم خان خانخانان را با بسیاری از بهادران بوسیمه متفق تعیین فرمودند - و خود بدولت و اقبال آنحضرت دران چند روز از آول صبح تا آخر بنفس مقدس سامان مهمات سهاد ظفر تائید داده تهیه حشم نصرت پیوند می نمودند در اندک فرصت لشکر آراسته شد که شب دیز تیز گام اندیشه در میدان تعداد آن جوان نتواند کرد و چون خیل خیل لشکر در سایه سنجه گردن سای فراهم آمد توجه اقدس چنان پرتو انداخت که فیلان سومیست چنگی و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض در آمدند - و بنظر درین از انجمله (۴۰) هوهزار زنجری نیل بجهت همراهی موکب عالی گزیدند \*

و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ بانت حکومت دارالخلافه آگر بترسون خان تقویض فرموده روز تیر سیزدهم خورداد ماه الہی موافق پنجشنبه بیست و سیم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرمودند - و چون موسم گرمای مفرط بود عساکر گیلان پوی شبهای کوچ میگردند - تا آنکه مرحله بمرحله طی نموده سواد تقویج مخیم اقبال شد - و منعم خان خانخانان (که بطريق متفقا پیشاپیش میرفت) دران منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی پائی - و قیا خان (که از طالع ناجیسته در زمرة عصیان در آمده بود) درین هنگام (چون دولت

(۴۰) نسخه [ح] شگرف را بعمل (۴۱) نسخه [د] حکم عالی باحضور - و در [اکثر نسخه] حکم عالم مطبع

(۴۱) نسخه [ز] ده هزار \*

فاقت و رای علیل این بخت برگشتنگان را بهین سودای فاسد آورد اشرف خان را در میان خوه با آئین مجرمان پاس میداشتند - و با این راه و روش ابراهیم خان و سکندرخان سمت لکهنه و علی قلی خان و بهادرخان بجانب<sup>(۱)</sup> کرد و مانکپور شناختند ۰

و [ چون صیغهٔ حصیان حرام نمکان و آتفق این شوره‌بختان با یکدیگر امرای آن سرحد ( مثل شاهم خان جلایر - و شاه بداغ خان - و امیر خان - و محمد امین دیوانه - و سلطان قلی خالدار - و چلمه تواجی - و شاه طاهر بدخشی - و برادرش شاه خلیل الله - و کشا علی توکچی و خان قلی ساریان - و یوسف تغائی - و دیگران ) شنیدند ] سامان جمعیت نموده سرراه بر باغیان گرفتند - و میان ایشان و سکندرخان و ابراهیم خان در فواحی قصبهٔ نیمکار آنها کازار بلا گرفت و محمد امین دیوانه بر قول سپاه بپراحته تاخته چندست را بر زمین ادبار انداخت - و در عین تاخت و باخت اسپش سکندری<sup>(۲)</sup> خوره - و او از پشت زین بوروک زمین افتاد - و مخدولان ازدحام نموده او را دستگیر ساختند - و شاهم خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینه حمل محمد امین تغرسه دل بیاد داده بودند اما چاره کار آن بود که فدائیانه قدم جلادت پیش نهند - و کوشش و کشش نمایند - بی اختیار پیش آمدند نبرده می‌آمدند - چنانچه در این کار طلب از جانبین در جنگ افتادند - و چون نمک حرامان در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه تلعه نیمکار گشته بدان تحسن جهتند - و صورتِ ماجرا را معروف عتبه والا داشتند - و علی قلی خان و بهادرخان عذای عفاد بصوب مانکپور تافته دست فتنه در انجدید بنهیب و فارت دراز کروند و مجذون خان قاتل ( که مرد معزکه دیده تجربه کار بود ) جنگی صفت با مخدولان لیقی حال ندیده بقلعه مانکپور متخصص شد - و قاصدان نزد آصف خان فرستاده اورا طلب داشت - آصف خان بعد از اطلاع بین قضیه گروش از سپاهیان خود را بحراسیت ولایت گذه ماند و بسیاره را از مردم کار کرد همراه گرفته در کره رسید - و در آنجا از اموال و اشیا ( که در چوراگه بخنیمت یافته بود ) بر سپاهیان بخش کرد - و مجذون خان را نیز بنده گرانمایه محاصلت نمود - چون مجذون خان باعانت آصف خان قوی دل گشی بیهتر اوقات مردم چنگی را از قله بیرون میفرستاد

(۱) در [ چند نسخه ] کرد مانکپور (۲) نسخه [ ح ] سرراه باغیان (۳) نسخه [ د ] نیمکار (۴) در [ همگی نسخه ] چنین است اما در برهان آورده که سکندر بمعنی منکون و اسپیکه بسر در آید گویند سگلدر خورده - والله اعلم (۵) نسخه [ ۵ ] خورده اورا از پشت زین بروی زمین انداخت (۶) در [ اکثر نسخه ] کوشش در کشش (۷) در [ بعضی نسخه ] فبرد آزمائی نمودند (۸) در [ بعضی نسخه ] چنانکه (۹) در [ بعضی نسخه ] گراندند ۰

ولی نعمت داند - در خور حالت کاہ در مکر و تزییر روزگار گذراند - و کاہ پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم بغي و طغیان زند - <sup>(۲)</sup> مصادق این حال احوال خسروان مآل علی قلی خان زمان است از آغاز درآمد هندوستان و زنگ زدائی این سواد اعظم ( که بنور اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع یافت ) بمجرد اعتبار یافتن صوری پیوسته مصدر حرکات شنیع گشته - و از تنگ ظرفی آثار بدمستی بظهور آورده - چنانچه نبدے ازان رقم زده کلک و قائع نکار شد - و همواره حضرت شاهنشاهی بفراری حوصله گذرانده از صفوت ذات رقم رلاط ملالت اورا با آب عفو و صفح شسته - و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت را ندانسته اسباب شورش و آشوب سرانجام داده \*

چون بمسامع اقبال رسید ( که اسکندر خان ازبک سر بیمغز بغي و طغیان را میخارد ) ازان اغماس فرموده در هنگامه ( که رایات منصور بتقریب شکار فیل بسمت نور نهضت والا میفرمود ) اشرف خان را مصحوب فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تعقد نزد اسکندر خان فرستادند - تا او را بشرط الطاف شاهنشاهی آمیدوار ساخته باستان بوس والا سر بلند سازد و از اندیشه تباہ بازداشته سالک شاهزاده سعادت گرداند - اشرف خان چون بنواحی اوده ( که جایگیر اسکندر خان بود ) رسیده اسکندر خان باستقبال منشور مطاع مباردت نموده اشرف خان را بمراسم اکرام دریافت - و با آداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برد - و چون بر حوالی مثالی عالی وقوف یافت در مقام فرمان برداری آمد، از روی ظاهر در استعداد دریافت ملازمت شد و مدتی ممتد بدین حیله گذرانید - و در باطن با نفاق پیشها خیال دیگر می پخت - عاقبت کار باشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان آق سقال <sup>(۳)</sup> یعنی ریش سفید ماست - و قرب و جوار دارد - رفته او را می بیفم - و باتفاق او بدرخانه متوجه میشوم - و بدین عزیمت از اوده بصره رپور ( که جایگیر ابراهیم خان بود ) رسیدند - و از انجا پیش علی قلی خان شتافتند - و مجموع این جماعت <sup>(۴)</sup> تیره باطن خیالات دور از کار پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعثان عصیان خفی و اظهار طغیان ضمیر مباردت نموده از حجاب حیا و پرده شرم بیرون آمدند - و با خود در میان آورند که درین آیام موکب معلق مساقط بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد - ما دوچوک میشویم - اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکھنؤ بقتوچ شناخته در انحدار خلل می انگیزند و علی قلی خان و بهادر خان برا دریش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال ( که جایگیر دار آنجا سست ) رفته نایره شرارت اشتعال میدهند - و با این تدبیر شاید کاره از پیش رود - چون فکر

(۲) نسخه [ ح ی ] که از (۳) در [ اکثر نسخه ] آق مقالو (۴) در [ بعض نسخه ] قرب جوار

(۵) در [ بعض نسخه ] رسید \*

واقع نشود - و هر کدام در خود استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد - سیوم میرزا طبیعت نباشد - تا اوقات شریف را بیطلت و کمالت گذراند - و مهمات فُقرا در پرده توفّق افتاد - بلکه جد آرس باشد که روز از شبها نشناخته انجام مهام مسکینان و محتاجان را گزیده ترین عبادت شناسد چون [ این اندیشه حق اسلام پیرامون خاطر مقدس گذشت و جویای اینچنین شخص (که بصفات مذکورة آراسته باشد - یا آهنگ آراستگی داشته در نکابوی اهلیت بیقرار باشد) شدند ] مظفرخان (که حل و عقد مهمات سلطنت باستصواب او میشد) از سخنان مذاهله نادرست و حرف سرایان ظاهر بین از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبد التّبی را مقرر ماخته بموقف عرض مقدس رسانید - و آن خدمت شریف را برای او التماس نمود - خدیبو زمان از حسن نیت و نیک ذاتی (که در حق مردم بغیر از گمان نیک نمیفرمایند) بر دانش مظفرخان اعتماد فرموده این خدمت را باور نامزد کردند - و او دکان خود را بقلبیس و تزییر آراست - و خدیبو زمان (که بدراalarm حسنه ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند) توجّه فرمودند <sup>(۲)</sup> - و در اندک فرصتی به جویام خوشامد گویان غرض آلود و استیلای نادانان کرتا بین طالب العلم او بملائی فروخته آمد - و علم ظاهر او بعلم باطن تبدیل یافت - او بیت واسطه پمیر شیخ عبد القدوس است که اهل هند را باو گمان ولایت بود و (چون ایزد جهان آرا ذات مقدس شاهنشاهی را محک جوهر عالمیان ساخته است) عیار این مرد نیز گرفته آمد - و پرده از کارش بوداشته شد - چنانچه در جای خود گذارش پاید •

نهضت موکب موید شاهنشاهی بدفع فتنه بغي خان زمان علي قلي - و دیگر

سوانح اقبال که دران یورش عالي روی نمود

هر درد کشان خمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد •

• مضرعه • کانچستان را آنچنان <sup>(۳)</sup> ترمیکند •

اگر آدمی سعادتمند است فراهم آملی امور دنیوی در دی موجی افزایش سعادت و مورث آرایش ذات او شده همواره اسباب دنیوی را سرمایه هزار نیکی میسازد - و برای زینت حال و ذخیره سفر آخرین اسباب ترتیب میدهد - و اگر (پیشانی بخت یکم سیاه باشد - و در فطرت بدگوهر و تیره درون) هر آئینه دنیاداری او سبب هزاران خسaran و نکال گردد - و آن بدنهاد مذکور پیوسته ذخائر دنیا را سرمایه هزار وبال گرداند - و ترفع صوری را باعث چندین آزار جهانیان سازد روز بوز دل تیره اش تیره تر شود - و پای ھلالتش انشوده قرگردد - نه قدر نعمت شناسد - و نه حق

(۲) نسخه [ ب ] نفرمودند (۳) نسخه [ د ] پرمیکنند •

که قلعه پیشین (که بر ساحل دریای چون در سمت شرقی شهر واقع بود - و بواسطه توالی نوائب زمان و تصادم حواض ریزکار ارکان آن باختلال انجامیده) بردارند - و دران محل منبع حصن حصین و حصار رمین از سنگ تراشیده اساس نهند - که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار - و چون اساس رفت این اقبال موبد پایدار باشد - بنا برین در ساعتی (که ثبات کار و اساس حصار را مختار بود) مهندسان علوی قیاس و معماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده و کار حفر از هفت طبقه زمین گذرانیده پنیاد نهادند - عرض دیوار سه گز پادشاهی مقرر شد - و ارتفاع آن بشدت گز رسید - مشتمل بر چهار دروازه که بیانی آن درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سههزار و چهار هزار کس از بنایان چابک دست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت برداش کار میکردند - و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آتشین (که هر یکی در صفا آئینه گیتی نما و در رنگ گلگونه رخسار اقبال - تواند بود) چنان باهم وصل یافت - که سرمهی را در درز آن راه نبود - و این حصار عالی (که مثال آن مهندس خیال ندیده) در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز بااهتمام مخلص حقیقت پیوند قاسم خان میربر و بحر بفرخی و نیروزی صورت ارتفاع و نقش اختتام گرفت •

و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که منصب جلیل القدر مدارت شخصی (که بدانش و بینش و راستی و درستی و معامله دانی ممتاز و بعقیدت و اخلاص و رافت مخصوص باشد) نامزد گردد - تا همواره بوسیله او اصحاب فقر و فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باسلام عتبه علیه استسعاد یافته در خور حالت و استعداد بوظائف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طبق خواطر این طبقه قناعت گزین (که لشکر دعا اند) بجمعیت گراید - و بد جمعی در اطوار عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند - و در تحصیل مطالب حقیقی نتویس در راه ایشان نیفتند - اگرچه (این گروه در هر ملک باشند - و هیچ اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد) آنها در بلاد هندوستان از همچنان بیشتر اند - ناگزیر کسیکه (متصدی مهمات این طبقه باشد) اول باید که سیر چشم بود - تا این منصب عالی را وسیله اخذ و جر نسازد - و در مال فقیران دل نه بندد چه برحق هر کس نظر آزاداشت خود را سخره هام و خاص گردانیدن است - و چه بسعادتی که ازین راه معداً حرص خود را خواهد که سیر کند - درم باید که کاردان مردم شناس و شناسای هراتسب دانش باشد - تا بسفارش ستمگران و مشاطن مردم و نافهمیدگی خود ترجیح مرجوح

(۱) سخنه [ی] گویند (۳) در [بعض نسخه] میر بحر و بر (۴) در [بعض نسخه] الطوار و عادات

(۵) نسخه [و] پر چشم •

صید فرموده چندست را بطرفِ فرور و چندست را بطرفِ گوالیار و بسیاره را باردوی معنی روان ساختند و بتقویتِ انتظام این کار دو روز ظاهرِ حصارِ بهانه مخیّم بازکاره اقبال بود - و الحق از سنوح این ساخته نشاط افزای (که درین عرصه دلکشای هندوستان نزدیک با آن نشان نمیدهد) انواعِ شگفتگی و فتوی تعجب بر ناظران این هزمِ مقدس روی داد - پیه تدبیر ولاست - و چه رایی عالی - که خدبو عالم این مقدار و حشیان کوه پیکر آسمان سیر را در قیدِ درآورد - و آنجا بجانبِ اردی مقدس (که در حوالی کره مقام داشت) هنان تاب گشتند - و توییب بیست روز آن سرزمین چولان کاه موکب عالی بود - و (چون ایامِ امتحانِ فصلین بود - و هوا روی بحرارت داشتا - و خامه آب و هوای آن ولایت گرم سیر فیل خیز موافقِ امزجه و طبائعِ آدمیان نبود) اکثر اهل اردو را قادرست تغییرِ مزاج و تکسرِ طبیعت بهم رسید - آنحضرت نظرِ مرحمت بر همومِ خلائق اندخته کوسِ مراجعت بلند آواره ساختند - و بعضی از ملازمانِ عتبه اقبال را بشکار بقیه نیلان گذاشتند - و بدلوت و اقبال شکار افغانان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزولِ اجلال فرمودند - و آنجا بواسطهِ مخالفت هوا و کثرب قدره بقدر حرارتِ طاری مزاج اقدس شد - و در اندک زمانی احوالِ صحبت و عافیت از مطالع عنصرِ قدسی سرشنست تافت - و اعتلال باعندال مبدل شد - و نبغ اقبال باستقامه گرایید - و مزاج نشاط با انتظام پیوست - بعد از پنج شش روز از حصولِ شفا موکب عالی متوجهِ دارالخلافه آگه شد و بصاعتِ سعادت پدرای پائینه (که گزینِ انهم و اولاد بود) ظلیِ رود و فور نزول بران مضر اقبال اندخت

واز سوافی اوائل این سال میمنت افزایی بنای قلعه رفت اساس دارالخلافه آگه است  
پائیدِ معمار اقبال - بر همان رقم سنجان هندسه ادراگ و جدول شناسان مقرنسِ انلاک مخفی فماده که (چون ایند چله آرا وجودِ مقدس شاهنشاهی را بجهت تکمیلِ طبقاتِ موجودات ابداع فرموده آرایشِ زمین و زمان میفرماید) پیوسته ضمیمِ خود دان دران اهتمام دارد که هر فردست از افراد موجودات از مکانی قوت بظاهرِ فعل آمده رنگِ امیزِ دولت گردد - دفعه برای حیاتِ جانداران زمین را باصلاحِ زراعت و تخم ریزی و آبدهی بکمال آن وسائده اسبابِ امپریو شرایح امیده دفعه جهتِ حفظِ اموال و اقوات و حزاستِ نام و ناموس و نگاهبانی بقای افرادِ انسانی قلامِ مستخدم ترتیب داده - مولادِ دولت صوری و معنوی تحصیل میفرماید - بنابران درینها دارالخلافه آگه را (که بمنزله مرکزِ هندوستان است) بجهتِ مصالحِ ملکی و مالیی باساس قلعه عالی (که در خور آن باشد - و لایقِ حال این سلطنت تواند بود) اشارت فرمودند - و امرِ مطامع بنفاذ پیوست

## آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین شاهنشاهی - یعنی سال دی از دور اول

درین شکفته زمان و خجسته زمین (که هوای شرق در مغزِ اقبال پیچیده بود) نشاطِ بهاری در دماغِ روزگار افتاد - و مقدم نوروزِ جهان افروز به خجستگی فیض بخش عالم و عالیان گشت چار چمنِ عالم بعالیان در آمد - و گلهای صد برگ انبساطِ شکفتگی گرفت \* \* شعر \*

گل بران شد که پراز برگ برون آرد باز \* تا کند بال فشان همه بلبل پرواز  
غنجهای سحری نیم شکفت از سرِ شاخ \* بهر دل برد مرغانِ چمن چنگل باز  
از تماشگری سبزه و گل می‌یابند \* که رهِ عشق بهرگام نشیب است و فراز  
بندۀ حوصله غنچه این باغ شوم \* صد زبان در لب و آنگه بخموشی دمساز  
گوئیا مقدم شاه است که اندخته‌اند \* از پرندِ گل و دیباي سمن پای انداز

بعد از گذشتگی نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شبِ یکشنبه هشتم شعبان (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دوم هلالی تحويل نیزِ اعظم و منورِ عالم بیت الشرف روی نمود - و آغاز سال دهم از جلوسِ سعادت پیوند (یعنی سالِ دی از دور اول) بخرمی و شکفتگی شد - و بر بهار طبع اعتماد سرشت شاهنشاهی بهار دیگر افزود - و آنحضرت در همان مرغزارِ دلگشا (که نقشبنده‌اند بدائع نگار بهار آنین بسته بودند) کامیابِ سور و حضورِ صوری و معذوبی بودند که روزِ دیگر قراولان بیشه نوره هامون پیما رسیده مزنۀ عشرت رسانیدند که در فلان جانب بیشه‌ایست بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی ازین خبرِ مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان آنین و دستور شناخته صیدِ آزو فرمودند - و فیلان را شکار کرده بمعسکرِ والا فرستادند - و خرد بدولت و اقبال آن شب دران بیشه کامستان شوق بودند - و فردای آن روز باره‌وی معلی نهضت فرمودند - در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در هشت کروهی موکب عالی بیشه‌ایست که زیاده بردویست و پنجاه فیل بخود کامی دران میگردد - بندگان حضرت انبساط تمام فرموده همان وقت بجانب آن صیدگاه عنان تاب گشته آخرِ روز بچراکه آن کوه بیکران رسیدند - بموجب اشارت عالی جمیع ملازمانِ رکاب دولت آن فیلان را گرد کرده بحصت بیانو راندند - و نیمه از شب گذشته بود که درون حصار رسانیدند - و بحکم اقدس (که بطريق عموم جریان یافت) عامه موکب عالی حوضه بزرگ (که این سحاب نهادان را سیراب تواند کرد) کنده از آبِ زلال ملامال ساختند - و آن گرم خویان دریا آشامرا از چشم‌های سار فیض (که از پیش تا فیل را افغان او کفیل است) شاداب گردانیدند - و این وحشی نهادان را بطنابِ رفق و کندِ مدارا

(۲) نسخه [ز] آید (۳) نسخه [ب ه] شاهی سرت (۴) نسخه [ج] پیاوه - و نسخه [د] بیانو -

و نسخه [ح] مانو - و نسخه [ی] مالو - و در [چند نسخه] بیانو \*

اپشان بر کنفی ظهور آمد بود ) به موجب رخصت شریفه متوجه طوف حرمین شریفین شدند و آنحضرت با نوع احترام لوازم این هفتر را بر وجه احمن ترتیب داده داع فرمودند - هرچند خاطر اقدس مغارقت از ان قدسی سرشیت نمیخواست اما اراده باطن گرامی اپشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند - و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این آمنیت شدند \*

**نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بصوب فرور عزیمت شکار نیل**

خدیو عالم (که همواره با قسم شکار و انواع محتله است و اقام مشاغل ظاهري می پردازند) بیننده چنان خیال میکند که مگر چنان کار اندیشه هیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد - و آنحضرت پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بود منظم سلسله ظاهر و باطن انه - همیشه ظاهر را (چون ظاهر برستان هورت بین) و باطن را (چون خرد منشای معنی قبله) آراسته میدارند - هر چند نقاب آرائی خوش را در شکار نیل اندیشه هر اسفه ارمذ ملا الهی موافق رجب رایات عالیه را بجانب فرور و کره نهضت دادند - و بجاذبه سلطانی شوق بجهانی پور شتابان گشتد - چون در آب و هوا اعتدال بود نیل سولار از دریانی چندر با موکب عالی بسعادت و اقبال عمور نموده و رایات منصورة از راه گواهی کرد - چون عرصه حواشی فرور جوانکار موکب نصرت شد قراولان فرید عشرت آوردن که هر پیشنه فرور چند کله نیل میگردد - امر عالی شرف مدور یافت که از همی معلق در همان ساعت دلکشا معلم نماید - و حضرت شاهنشاهی با بعضی از ملت زمان رکب عزت آن پیشنه دیر آمدند و دو روز دران پیشنه به سر و بُن تکاب نموده بکله نیل رسیدند - و آنرا با گئین سابق از اطراف و چوانیب احاطه نموده و فیلانی وحشی را در میان گرفته بارزوی عالی در آوردند - و از پیرایه شکار نشاط قریب آنستیه که روزی در مفاوز حده فرور بشکل اشتغال داشتند که نظر مقدس بر اراده های (که قریب به هفت گز اکبر شاهی بود) افتاد که بعضی از چندر را (که نزدیک میده آهو باشد) فرود برد - و مابقی را در فتو بردند بود - از بین صورت بعیض نظاره کارگاه تقدیر فرموده آن مودی را از هم گذرانیدند - و در زمان آن شرارت سریت مکالمت خود را باز یافتند - و دو روز دران عرصه دلکشا منظم امور جهانی بوده لشکر خان میر بخشی را بولایت گده پیش آمد خان فرستادند تا از فیلان جنگی و هیگر نفاذیت نفعه (که به نیروی اقبالی پادشاهی در جنگ رانی بدست او افتاده بود) آنچه لیق درگاه معلقی پاشد بیارد - و فرمان عالی شد که خواجه غیاث الدین علی قزوینی تا آمدن لشکر خان خدمت او بتفکیم رساند - و خود بسعادت سرگرم شکار شدند - و بساط شکرگاه را بورود نشاط پیرای آنین بختند \*

که از روی مزاج دانی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن و پار محمد آخوند و فیروز و چندے دیگر را مصحوب آمرا بهندوستان میفرستاد - تا هم کار میرزا بفعاد نمیرسید - و هم خود بچنین حال معاوتد نمیکرد - لیکن چون مشیت الهی بر امرے میرود پیشتر ازان عقلای دوراندیش را بنادانی منسوب میکردند - و آن مکنون عالم مشیت در جلوه کاه ظهور می شتابد - والحق پیش بینان ملک دانائی را در امثال این امور جز تماشائی بودن و بر فنون تقادیر الهی آگاه شدن چه کار باید کرد ۰

و از سوانح فرستادن قلیع خان است بر هناتس باستمالت فتح خان - مجتمش آنکه در صربه بهار از قلاع و ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدائع صنائع آفریدگار رهناش نام - مصون از وهم اختلال بر زیر کوهی بغايت بلند واقع - عرض و طول آن از پنج کروه زیاده است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه بک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و از غرائب آنکه بالای قلعه با آن بلندی هرجا که دوگز بکارند آب شیرین می برآید - و از مبادی بنای این قلعه هیچ فرد از فرمان روایان بران استیلا نیافته - مگر شیر خان - که بتزییر در لباس زنان جمعه را در آورده متصرف شد - چنانچه مجمله پیش ازین گذارش یافت - و ازان باز بدست فتح خان پتنی (که از هرداران بزرگ شیر خان و سلیمان خان بود) افتاد - و به پشت گرمی آنچنان قلعه با همیمان (که حکومت بنکاله یافته بود) دم معاهمت و مخازعت میزد - و از دور بینی پیوسته بارسال عرائض خود را از دولتخواهان این دولت می شمرد درینولا (که آثار بسعادتی از احوال علی قلی خان زمان بدور و نزدیک معلوم میشد) آنحضرت قلیع خان را پیش فتح خان (که پیوسته بارسال عرائض فیاض اظهار بندگی میکرد) فرستادند - که برچگونگی احوال او آکاهی یافته اورا بر جاده اطاعت و خدمت راسخ گرداند - و مقرر سازد که چون رابات اقبال بحدود چونپور رسد احراز دولت ملازمت نموده نقد عقیدت خود را بعيار حضور اشرف رسانده سرگئ جوهر خود را خاطرنشان دور و نزدیک نماید - قلیع خان بسرعت هرچه تمامتر بر هناتس رفت - و او را بر جاده مستقیم بندگی راسخ گردانید - و حسن خان پتنی برادر خرد او را بلازمت آورد که برای العین جلائل مراحم خسروانی را در باید - دران ایام [ که موکب مقدس از شکار نیل از کره و نرور (که شرح آن عنقریب گذارش یابد) مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بود ] بزمین بوس معلق سرافراز شدند - و حسن خان مشمول عواطف شاهنشاهی گردید - و در اوائل این سال عفت قباب حاجی بیگم (که از ازواج مظہر حضرت جهانبانی جنت آشیانی - و دختر تغائی والدۀ حضرت ایشان بودند - و الامان میرزا از بطن مظہر مقدس

(۲) نسخه [۱] حسین (۳) نسخه [۲] فیروز خلیفه . و در [۱] اکثر نسخه [۳] فیروزه (۱۵) نسخه [۴]

برگویه (۵) نسخه [۵] دولتخانه .

برگشت - و بعد از انتظام مهماتِ کابل خان کلان از تبارائی وکالتِ میرزا را بخود ملاح اندیشیده در کابل توقف نمود - و باقی آمرا را وداع کرد - و بهندوستان معادلت نمودند - و سکینه بانو بیگم همشیره خرد میرزا محمد حکیم بجهت ادائی شکر الطاف شاهنشاهی و استیعاد ملازمت اقدس متوجه هندوستان شد - و بدرقه قطب الدین محمد خان باستلام عتبه علیه سعادت پذیر شد ۰

و (چون سعادت ذاتی در طینت میرزا محمد حکیم ننهاده بودند) نه اورا عقل مصلحت بین می‌افزود - و نه ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم میررسیدند - درینوا (که بیامن توجهات نظام بخش شاهنشاهی مهیم کابل انتظام یافت - و خان کلان بسر برای مهام آنجا اشتغال داشت) متفتنان<sup>(۱۴)</sup> کابل بمقتضای خروی بد خود در مقام فته انگیزی شدند - و محمد حکیم میرزا (که باز جو حداخت سی از عقل معامله رس بهره واند نداشت) همواره گوش بر سخنان داهی میکرد - و میر محمد خان (که بحدت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود) براه مدارا نمیرفت و باندک چیزی طبیعتش متغیر میشد - و کاربشدت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابیان نقش سازگاری ننشست - و میرزا محمد حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیت گونه میکرد اما بعیاره از مهمات بزرگ بی استصواب خان کلان سرانجام میداد - ازین قسم یکه آن بود که خواجه حسن نقشبندي در کابل بسر میبرد - میرزا همشیره خود را (که سابقاً والده اش در عقد ازدواج شاه ابوالمعالی آورده بود) بی استصواب حضرت شاهنشاهی و بگفت و مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه چون بچنین نسبت عالی افتخار یافت مهمات درخانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و اموره که باو مناسب نبود میساخت - و اکثر مردم درخانه میرزا سخنانی (که ملایم طبع خان کلان نبود) میگفتند - و میر محمد خان (که با وجود شورش طبع مردی مزاجدانی دقیق‌سنج باریک‌اغور بود - و در روز نامچه امروز فهرست روز آینده مطالعه میکرد) از نامساعدی بخت برای آسایش خود چون خلاف حکم شاهنشاهی را مصلحت دید دولت دانست آنچنان وزیر بد پیش او آمد - و چون دانست که عاقبت بناخوشی خواهد کشید نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبها بآنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده شاه راه هندوستان پیش گرفت - و عرضداشته متضمن حلال دار و گیر درخانه میرزا و رقائی هست و نیست کبل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده بذرگاه معلو ارسال داشت - خان کلان اگر برای آسودگی خویش چنان بپراهه رفت بایستی

(۱) در [اکثر نسخه] و بلقی امرا وداع کرده بهندوستان (۲) در [بعضی نسخه] نهاد (۳) نسخه

[ج ه] متفتنان - و نسخه [د] متفتنان (۴) در [اکثر نسخه] اندوزی (۵) نسخه [ط] بصلاحیت

(۶) نسخه [ه] بگفتگو و مصلحت ۰

( که همراه او بودند ) هدف سهام سیاست و علوف تیغ هلاکت گشت - و دو نفر از آن اجل رسیده را بر رهگذر مفر سر دادند - تا واقعه احوال قنیر و تمام بلا رسید کان بے دولت را یک بیک چنانچه دیده اند <sup>(۲)</sup> بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند - و سر قنبر را بار مغانی کنگره قلعه کابل فرستادند - و بیانی قاچال و مردم کابل استمالت نامها روانه ساخته بوصول لشکر اقبال خوش وقت گردانیدند - و (چون خبر غایت دستگیری حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مردۀ فتح حصار جلال آباد بکابل رسید ) غلغله شادی بلند آوازه شد - و سر قنبر را زیب کنگره قلعه کابل ساختند - و از آوازه فتح جلال آباد و میت طنطنه وصول سپاه ظفر آئین میرزا سلیمان را اگرچه پای قرار از جای رفت آما بتکذیب این خبر دلایی برهمندۀ مردم خود را تسلی میداد - که این حرف و صوت کابلیان است - املع ندارد - تا آنکه آن دو بدخشی آمده از حقیقت استیلای افواج قاهره خاطر نشان نمودند - میرزا سلیمان و حرم پیغمرا از آن خبر سرشنۀ صبر از دست رفت - و سلک جمعیت از هم گستت - پرشان و بد حال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین یا مراجعت بصوب بدخشان کنکش نموده بعد از رده و بدل قرار بر فوار دادند \*

روز دیگر میرزا سلیمان نعل واژگون زده از گرد حصار کابل برخاست - و بجانب قلعه جلال آباد رو نهاده بخواجه ریواج آمد - و شهرت داد که بجنگ میرزا میردم - و چون شب درآمد سراسیمه بحال غریب روی عزیمت بدخشان آورد - و در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی عظیم آمد و بسیاره از اسباب و پرتال بدخشیان را برد - و بهزاران محدث بحال ( که کس مییناد ) خود را بدخشان رسانید - عساکر نصرت اعتماد بگذلک رسیده بود که خبر گریختن میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم هاتقی آمرای اقبال قرین بکلب درآمد - و اهالی آن خطنه سعادت کامیاب دولت از مضيق قلعه بنده و محاصره خلص گشته غلغله شادی و طنطنه آزادی بعض پهروا رسانیدند - و عموم خلائق و جمهور رعایا آئین بیغمی تازه کرد - بعد از چند روز قطب الدین خان بسییر غزنیین ( که وطن مانوس او نزول نموده کامستان عیش شدند - بعد از چند روز قطب الدین خان بسییر غزنیین ( که وطن مانوس او بود ) رفت - و کمال خان را همراه خود برد - و دران خطه ( که مولده و منشای او و تمام قبیله سعادت نزد او بود ) بخوشی و خرمی بصر آورد - و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را تقداد کرد - و از منزل و باغ و دیگر بقاع خیر ( که از آثار سعادت و اسباب ذکر جمیل امت ) طرح انداخته

( ۲ ) در [ بعضه نسخه ] قنبر کوتوال را ( ۳ ) نسخه [ و ] حرف صوت ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] باران - و نسخه

[ ۵ ] روان ( ۵ ) نسخه [ ۵ ] که نصب کس مباده

یافت - که گرم شفافته برقنار آبِ نیلاب بمیرزا ملحق شوند - و بهمراهی او برسرِ میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل دفع نمایند - و عاطفت شاهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقله وانی<sup>(۲)</sup> از خزانه عامره با دیگر اسباب شرکت و اجناس غراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ماخته<sup>۵</sup>

چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت قربن متوجه ملازمت میرزا شدند - قطب الدین خان و کمال خان و فاضل محمد خان و محمد قلی خان و جمعی پیشتر آمدند بمیرزا پیوستند - و بوصول تقدّمات پادشاهی و مراحم خسروانی احوال میرزا زیب و فردیگر یافت - و از گذر ائک بنارس گذشته متوجه کابل شدند - و میرمحمد خان و سایر آمرا با سامان شایعه نزدیک دولت آباد پیشاور بمیرزا رسیدند - و هریک از آمرا فراخور حالت خود پیشکشی مناسب بمیرزا گذرانید - و از انوار تقدّمات پادشاهانه ( که بر وجنات احوال میرزا تافته بود ) مهمات میرزا رونق و طراوت ( که هرگز میرزا را در خواب و خیال در نیامده بود ) پذیرفت و از روی قدرت و استقلال بعزم درست روی آمید بجانب کابل آورد - و تا جلال آباد عنان مباروت بازنشید - و ( چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقنبرنامی از کسان خود سهده بود ) میرمحمد خان آلاً صاقی توانی و عارف بیگ را به نصیحت فرستاد - او از بیدولتی گردن از طرق اطاعت پیچید - و چون آن خون گرفته جاهل بر جان خود نبخشود بهادران لشکر متصور بتسخیر حصار متوجه شدند - یعنی قلعه کیر بفتح آپ قلعه کمر بستند - و بقوت سرپنجه مردی و زور بازدی مردانگی این عقد مشکل آسان بگشودند - و از هر طرف داد مردانگی دادند - و بقدم همت و علم نهیت بر معراج قلعه گشائی طریقه عروج پیش گرفته فردانهای وسیع رفیع مرتب ساختند - و بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع در برآمدن کردند - اگرچه ( بدخشیان بقدر قوت و توانایی در مقام مدافعت شده دقیقه از دفاتری قلعه داری نامری نگذاشتند - و بضریت تیر و تفنگ و دیگر ادوات بر کمر بستگی قلعه گشا حمله می آوردند - و خاک و خاکستر عزاد بر سر صاعدهای ذر را فتح می رینخند ) اما آن پردهان را غباره برآیند دل نمی نشست - و احیاناً اگر عارج این مناهج را زخمی ساخته پایان می انداختند آن چنان شوق قلعه گشائی نداشتند که از ملاحظه حل آن منوه کشته ممتنع شوند - بلکه جرأت بر عزیمت خود بیشتر از اول نموده و پای همت بر سر او نهاده بالا میدریدند - و با تبلیغ شاهنشاهی آن قلعه در فرستی یک ساعت نجومی مفتوح شد - و قنبر مذکور با سهند جوان

( ۲ ) نسخه [ج] نقد و اثر - و نسخه [ی] نقد و افر وانی ( ۳ ) نسخه [ی] بوصول رایات تقدّمات پادشاهی ولای مراحم<sup>۶</sup>

با ستعجال از آب سند عبور نموده عرضداشته مشتمل بر اظهار انکسار و افتخار مصروف حاجی غالب بیگ و طوفان اوچی<sup>(۲)</sup> بدرگاه گینه<sup>(۳)</sup> بناء حضرت شاهنشاهی فرستاد - و سرگذشت کابل و مستمندی خود را معروف داشته استمداد توجه و هرگونه استعانت نمود - و خود بر کنار سند ساگر توقف کرد - و ( چون دران ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهد اخلاص میر محمد خان برادر<sup>(۴)</sup> کلان اتکه خان مفرض بود ) میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و مقصد جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید - میر محمد خان قاضی عمام را با تحف و هدايا فرستاده دلهی نمود - و همچنین آمرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند - میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا محمد حکیم را از آب سند شنود مایوس گشته از پیشاور برگشت - و از راه کریه متوجه جلال آباد شد - و در اتفاقی راه بافغانان شغواری جنگ روی نمود - جمع از بد خشیان معاشر ملک نیستی شدند - و بعضی اسباب ارد و بازاری بتاراج رفت - و هارون شغواری ( که کلانتر این قوم بود ) بعدم خانه شناخت - و در جلال آباد قنبر و جمع را گذاشته متوجه کابل شد - و از روی استیلا رفته محاصره کابل کرد - متحصنان قلعه کابل لوازم حقیقت و مراسم کار آگاهی بجای آورد در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند - و در هنگامی ( که نگر چین از فرورد حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ) ایلچیان میرزا محمد حکیم رسیده بوسیله واقفان پایه سرپر سلطنت بسعادت آستانبوس سریلندي یافتند و عرضداشت میرزا بسامع علیه رسید - و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشة نظر غایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد - و ( چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا نابود اتالیق خرد منش خیراندیش بود ) حضرت شاهنشاهی از فرط دانش ( که انتظام بخش شهرستان مررت و مردمی است ) نکر اتالیق فرموده . قطب الدین خان را ( که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت ) باین منصب والا اختصاص بخشیدند - و حکم مقدس شرف نفاذ یافت که خلاصه اشکر پنجاب بسرگردگی میر محمد خان بمیرزا محمد حکیم رسیده او را بکابل رسانیده برسند حکومت آن ممالک ممکن<sup>(۵)</sup> میر محمد خان - و بعد از تمکن واستقرار میرزا قطب الدین خان در کابل توقف نماید - و آمرا بجایگیرهای سازنده - و بعد از تمکن و نشانه مطالعه ( بنام میر محمد خان و آمرای کرام مثل محمد قلی خان براس خود باز گردند - و مناسیب مطالعه ) ( بنام میر محمد خان و آمرای کرام مثل محمد قلی خان براس حاکم ملتنا - و قطب الدین خان - و مهدی قاسم خان - و حسن صوفی سلطان - و جان محمد بهسودی - و کمال خان گکه - و فاضل محمد خان - و محمد قلی خان - و کلانتران آن دیار ) عز امداد

(۲) نسخه [ ا ] اوجی - و نسخه [ د ] اودجی ( ۳ ) نسخه [ ی ] نیست ( ۴ ) نسخه [ و ] پرشاور

(۵) نسخه [ ح ] کریه . و نسخه [ ط ] کهنه . و نسخه [ ی ] کهنه ( ۶ ) نسخه [ ی ] ولایت ( ۷ ) در

[ چند نسخه ] قطب الدین محمد خان ( ۸ ) در [ چند نسخه ] فاضل خان \*

در معالجه کار اهتمام نمودند - و عدمه ارباب اهتمام خواجه حسن نقشبندي و باقی قاچال و سیوندک  
و علی محمد اسپ و بندۀ علی میدانی با سایر میدانیان و خواجه خضریان و پار محمد آخرند  
و فیروز و خلیفه عبده الله بودند - حقیقت معامله را بمیرزا حکیم (که بعنوان تمیز رسیده بود) رسانیدند  
میرزا (که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان بتنگ بود) این اندیشه را مستحسن دانسته  
در اخراج بدخشیان اهتمام نمود - ولایت غزنیان (که میرزا سلیمان بقرا پنیم و ابن حسین کلبی  
داده بود) آنرا تغیرداده بقاسم بیگ پروانچی داد - و بنگش و آنحدار را از مراد خواجه کشیده تنخواه  
ملازمان خود نمود - و جلال آباد و آنحدار را تا نیلاب (که میرزا سلیمان بقاضی خان و سعید خان  
و مبارز خان و بهادر الدین خان داده بود) گرفته بخالصه خود مقرر ساخت - و بتدبریم کمند نسلط  
بخشیان از ولایت کابل گستته همه را ازان ولایت بیرون آورد - و اهل بدخشان منکوب و مخدول  
گشته بخدمت میرزا سلیمان رفتند - و غازی خان در کتل هندو کوه بمیرزا سلیمان (که متوجه تدارک  
کار کابل بود) ملاقات نموده پشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت - میرزا سلیمان سرعت نموده متوجه  
کابل شد - و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا محمد حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاچال سپرد  
و طایفه از مردم کار کرده تجربت یافته (که محل اعتماد بودند) همراه او ساخت - و خود با جمیع  
از هواخواهان بطرف جلال آباد و پیشاور روی هزیمت نهاد - میرزا سلیمان چون بکنار آب باران رسید  
سه چهار روز دران منزل مقام کرد - که لشکر از تردید سفر برآساید - و چون معلوم او شد (که میرزا  
بجلال آباد رفته) فکر گرفتن کابل بوقتی دیگر موقوف داشته از ده منار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف  
جلال آباد حرکت نمود - و چون میرزا محمد حکیم بد که رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان  
از عقب نمی آید - میرزا حکیم برگشته بکوه باران شناخت - و دختر میرزا سلیمان (که در جلال آباد  
بمقتضای نقصان مقل مانده بود) پشیمان شده متوجه همراهی میرزا محمد حکیم شد - و در حدود  
بسار آمده ملاقات کرد - و عذر تقصیر خواست - و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان  
متوجه اینحدار است - و آن خبر غلط بود - میرزا بسرعت تمام بغريب خانه رسید - و از انجا به  
علی مسجد و از انجا به پیشاور در نواحی قبیله حبیب فرود آمد - و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان  
پیش میرزا حکیم رسید - که شاید دام فربیم تواند سرانجام نمود - میرزا سرسواری او را دیده وداع کرد  
و خواجه حسن را پیش میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود نیلاب شد - درین اثنا خاکی  
گله بان (که بجهت آوردن حقیقت حال مانده بود) آمد - و خبر رسانید که میرزا سلیمان بجلال آباد  
رسیده حرم بیکم را با جمیع در جلال آباد گذاشته خود متوجه اینحدار است - میرزا محمد حکیم

(۲) در [اکثر نسخه] مخدول روساخته (۲) نسخه [ی] بدوکی (۵) در [چند نسخه] تقصیرات

بنایان چاک دست و معماران کارگزار بطوریکه ( مرکوز نگارخانه ضمیر انور بود ) تمام کردند - و همچنین جمیع اعیان مملکت و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبه علیه بمقدار حال و فراخور رتبه منازل و بساتین ترتیب داده عشرت آرای گشتند - و در آیام محدوده معموره جلوه نمود که حال رخسار شهرهای آفاق تواند شد - و حضرت شاهنشاهی آن معموره قدسی و باکوشه غیبی را نگرچین نام نهادند یعنی شهر آرامش و آسودگی - و بیشتر دران آیام بچوکان بازی گوی عشرت از اقبال میربودند و بسیرو شکار داد خوشگلی و کام ستانی میدادند \*

و درین سال ایلچی فرمان رای ایران شاه طهماسب با گلستانه یکجهتی در رسید - و تنسوقات آن دیار برسم ارمغانی آورد - سلطان محمود بکری ( که همواره اظهار بندگی کرده ) در آرزوی آن افتاد که منصب خان لار خانی ( که خانخانانی باشد ) از درگاه معالی یابد - و چون آمرای کلانتر ازوبودند ( که از مرتبه شناسی و دید حال پیش قدمان خود آرزوی این پایه را بخاطر نرسانیدند ) کامروای این آمنیت نکشت - مبلغهای زر برسم پیشکش بشاه غفران بناء فرستاد - که شاید بوسیله سفارش شریف ایشان این دولت روزی گردد - شاه ملتمنس او را قبول فرموده اشارت گوذه بدان رقم پذیر کلک محبت ساخته بودند - لیکن ( چون خدیو عالم بر مسند مرتبه دانی و معبدلت آرائی بودند ) روانی اسلحه ایشان رواج سفارش - خصوصاً که مثل منع خان باین منصب والا اختصاص داشت بغايران استدعای شاهی را معذرت خجسته فرموده آمده را با آنین بزرگان رخصت فرمودند \*

### التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی بناء شاهنشاهی - واستخلاص کابل از میرزا سلیمان - و دیگر سوانح اقبال

در مطابق احوال فرخنده مآل پیشتر صورت گذارش یافت که میرزا سلیمان کار ابوالمعالع تبره بخت خسروان عاقبت را با نجام رسانیده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت - و قدر حقوق نعمت این دودمان مقدس ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را ترتیت میداد - و همواره در مقام آن بود که کابل را بتصوّف خود در آورد - و میرزا محمد حکیم را در یکی از محل بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه ( بقدری پی بر اراده میرزا سلیمان می بردند ) اماً چون امرے دور از کار بود یقین شان نمیشد - تا آنکه میرزا سلیمان بهمان مردم پیش اکتفا نکرد برعی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت - دفعه عبد الرحمن بیگ پسر میر تولک قدیمی را با جمیع فرستاد و دفعه تنگری بردی قوش بیگی را با جماعتی روان ساخت - کابلیان گمان خود را یقین دانسته

( ۱ ) نسخه [ ۱ ] از میدان اقبال ( ۲ ) نسخه [ ۴ ] که منصب ترخانی ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] التجا آوردن

( ۴ ) نسخه [ ۶ ] خسروان زده عاقبت را ( ۵ ) نسخه [ ۷ ] مآل را \*

و آنحضرت شنگفتن این دو گابن باع عشرت را تفائل بر سعادت دو جهانی گرفته آداب شکرگذاری بتقدیم رساییدند - یکه را میرزا حسن و دیگرے را میرزا حسین تسبیه فرمودند - قاسم ارسلان در تاریخ ولادت اهن دو گوهر شاهوار گفت •  
• شعره

شده شاه بکانه را دو نوزن خلف • آمد دو گهر ز درج مقصود بکف  
۹۷۲

دوران پیغمبر تاریخ ولادت بنوشت • بنمود دو ماه روی از اوچ شرف

و این دو گوهر یکتای دریا قدس بعد یک ماه از ولادت باز بفسحتم سرای عالم قدس و نزهت آباد مقام غیب خرامیدند - و نقد حیات خود را نثار پدر والا قدر کردند - و آنحضرت از رحلت این دو با کوره قدسی سرشت قدرت قریون هموم و احزان گشته گلکشت بهارستان رها و تسلیم فرمودند چه دور بیهنان بارگاه کبریا را در قضای میرم ربانی و احکام محکم پزدانی بغیر از تسلیم و رها چاره دیگر متصور نیست •

و از سوانح طرح معمور نگرچین انداختن و چوگان نشاط بدستیاری اقبال باختن است معمار کارخانه بداعم عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبیری وجود اندس اعلیٰ حضرت شاهنشاهی را بمشیت کامل و قدرت جامع چنان خواسته است که در هر آنی مظہر کمال آسمانی گرداند و در هر مکان خیال جمله را مطرح ایجاد آثار ممالک آرائی سازد - بنا برین مقدمه حقیقت اساس خاطر جهان آرای آنحضرت باستان و پیراستن موضع عالی ککرا (۱) توجہ فرمود - آن کل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر به بسیاره از سر زمینهای دلکش امتیاز دارد - و ازان مقام تا دارالخلافة آگر یک فرسنگ راه است - و درینلا بیشتر چنان بود که ( هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از شهر بصره می برآمد ) دل صفا منزل آنحضرت اکثره بآن ناحیه دلکشا میکشدند - و دران سر زمین بـ غـمـی بـصـاطـ شـکـلـ کـسـتـرـهـ مـیـشـدـ - وـ بـصـیدـ وـ حـشـ وـ طـیـرـ درـانـ مرـغـزارـ (۲) فـیـضـ بـخـشـ خـاطـرـ اـشـرـفـ مـیـ پـرـدـ اـخـتـ - درین هنگام ( که رایات اقبال از سیر ممالک مندو مراجعت فرموده بـ مستـقـرـ خـلـافـتـ مـتـمـکـنـ شـدـ ) مـعـارـ هـمـتـ عـالـیـ اـسـاسـ اـقـضـایـ آـنـ فـرـمـودـ کـهـ درـانـ فـضـایـ دولـتـ فـرـزـ عـمـارـتـ دـلـکـشـ وـ بـسـانـیـنـ جـانـ پـرـورـ طـرـحـ اـنـداـزـنـ - بـنـابرـانـ درـ ساعـتـ مـسـعـودـ وـ طـالـعـ ثـابـعـ ( کـهـ اـسـاسـ عـشـرـتـ وـ بـنـيـانـ نـشـاطـ رـاـ زـيـدـ ) مـهـنـدـسـانـ سـحـرـپـرـكـارـ وـ طـرـاحـانـ جـادـوـ خـيـالـ منـازـلـ دـلـبـسـندـ وـ عـسـارـتـ خـاطـرـ نـشـينـ ( کـهـ قـوـالـبـ اـرـاجـ شـوقـ تـوانـدـ شـدـ ) طـرـحـ اـنـداـختـنـ - وـ درـ اـنـدـکـ فـرـصـتـ

(۱) نسخه [ح] دو تازه گوهر (۲) نسخه [ج] میر گلکشت (۳) نسخه [ا] کارگاه (۴) نسخه [ح]

سوانح این ایام دلکشا (۵) نسخه [ج و ط] ککرانی - و نسخه [ه] ککران - و نسخه [ز] گلکرانی -

ونسخه [ی] علی ککرانی (۶) در [اکثر نسخه] بقیده •

که آن فیل را ( که مانده شده است ) مقید گردانند - و خود بنفسِ نفیس توجه عالی بربرستن . گله فیل کماشند - و فیلبانان قوی دست از هر جانب فیل صحرائی در آمدند - و اشارت عالی بران تافت که فیل رن بهیرون را ( که از فیلان مست زبردست بود - و در حلقه فیلان خامه اختصاص داشت ) برده سر راه بران فیل بگیرند - باز این دو کوه پیکر بجای شده درهم آویختند - و چون فیل صحرائی جنگ عظیم کرد ببود نزدیک با آن شد که مغلوب شود - فیلبانان هجوم آورده او را بهای درختی بزرگ رسانیدند - و از هر طرف طنابهای زنجیر قویتر را بستوهای دست و پای او حلقة ساخته بستند - و با هستگی رام کردند - و رفته رفته در حلقه فیلان خامه انتظام یافت - و گچ پتی نام او شد و بعد از فراغ خاطر از شغل شکار و استیفاده انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ارتسام بمستقر خلافت گرمتر فرمودند - و ممیر موکب والا بر سمت نرور و گوالیار اتفاق افتاد - و تمام عظما و کبرای دارالخلافه طنطنه قرب موکب عالی را ( که نوای ارغون عشت ابدی است ) شنیده مسرت کنان بلوازم استقبال شتافتند - و بقواعد اکرام و اجلال ادراک ملازمت نمودند - و بانتظار عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادت صوری و معنوی گشتند - و بندگان حضرت شاهنشاهی بسعادت واقبال روز زمیاد بیست و هشتم مهر ماه الهی موافق سه شنبه سیم ربیع الاول ظالی ورود بر دارالخلافه آگره گستردند - و از مقدم اقدس اشاعت انوارِ نصل و افضال بر عالمیان فرمودند - و خلاائق را بشکر این نعمتِ عظمی ابتهاج و استبشار روی نمود \*

و از سوانح آنست که درین هنگام عشت ارتسام ( که مقدم سعادت توأم حضرت شاهنشاهی بدارالخلافه اشاعت انوارِ عدالت فرمود - و آنحضرت بر وساده عیش و منکای حضور بدرافت و اقبال انتظام بخش عالم صورت و معنی و پایه افزای دین و دولت بودند ) از مائمه الطاف دادر جان بخش جهان آفرین دو گوهرِ نایاب از یک منبع ظهور کرد - و دو اخترِ جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود - دو چشمِ سورج جایست - و دو گوشواره اقبال اعتلا گرفت - دو عقدِ ثمین درخشید و دو بازی قوت پدید گشت - و دو یاره مقصود ظهور نمود - دو ابروی حسن باشارت درآمد و دو گوش بشارت باز شد - یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر روحانی منظر بطريق توأمان هعادت ولادت یافتند - جهان جهان شگونه دولت شکفت - و چمن چمن گل عشت خندان شد - بساط انبساط از کران تا کران کشیده عالمیان را بصدای نشاط خواندند - آوازِ کوه شادی در نه گنبد گردان پیچید و نوای ارغون کامرانی در شش جهت عالم افتاد \*

چنان گلبانگ نوشانوش برخاست \* که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست

(۲) در [ چند نسخه ] فیل بهیرون را (۳) در [ اکثر نسخه ] قوت - و نسخه [ ط ] نیست \*

دلاوران اقبال مند میگردند - درین اثنا ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سعید بدخشی را از اسم پ و انداخت - و زبردستانه زیر کرد، برو نشسته مالش داد - نظارگیان را یقین شد که استخوانش سرمه شده باشد - درین اثنا دید که سواران رسیده آمدند - آن ماده فیل او را بدنه و خرطوم گرفته دوید - چون سواران نزدیکتر شدنک او را انداخته تیزتر شد - انداختن همان بود و برخاستن و دریدن او همان - این معنی باعث تعجب همگنان شد - اما چون نظر بر فنون قدرت الهی انداخته شود تعجب را گنجایش نمی ماند - و با جمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف بود حکم مقدس بنفاذ پیوست که فیل مست جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده با آن جنگ اندازند و او را ازین سرکشی فرود آورند - بهیرون نام فیلی (که قرین آن فیل بود) آورده بجنگ انداختنده حیلهای عظیم و صدمهای قوی در میان آمد - بهیرون چون ترد بعیار کرد بود ری خود گردانید و بصد تدبیر آن فیل صحرائی را ازو بازداشتند - درین اثنا بخاطر الهام پذیر طرز عجیب و طریق اینق رسید که باسه وجوه شکار فیل توان کرد - و آن چنین بود که هرگاه گله فیل نمایان شود سواران تیز دست از دور گرد کند - چنانکه فیلان را بوان مردم نظر نیافتد - و با از طبل می آکاهانیده باشند که جمیع در عقب اند - و دو فیل آنس گرفته را فیلبان ایشان بطوریکه فمایان نشوند سوار شده بمحیل (که میخواسته باشند) برده آن فیلان را در قید آورند - آهسته آهسته میراند، باشند - تا از تقليید - (که در طبیعت جانداران سرشنه اند) هرگاهی آن گله فیل آن دو فیل را دیده راهی میشود - و بمعی خوش درانجا درآمد، پای بند میگردد - و [ چون چنین تدبیر شایسته (که تا حال بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود) مخطوب باطن اقدس شد ] باعث انتشار عظیم گشت - و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف و جوانب درآیند - و آن فیل صحرائی را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی سپرند - آمر فرمان پذیر گشته دامن خدمت بر زندند - چون بقلعه سیپری رسیدند گله را بدرون قلعه راندند - چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه درآمد آن فیل سرکش باز بنیاد بدمستی کردن گرفت - آحضرت بجهت تادیب او فیل کهاندی را (که عدیل او بود) آورده با آن بدمست صحرائی رو برو ساختند - این دو کوه متخرک بصدمات جنگ درهم آوریختند - و تا یکپرس بعریده و ستیزه سرگرم بودند - و قریب آن رسید که کهاندی را غرور فیل وحشی را بشکند - بموجب اشارت عالی بمشاغل صواعق کردار کهاندی را از جنگ بازداشتند - و فیل صحرائی بصدمة کوهشکن دیوار سنگین حصار را شکسته راه صدرا پیش گرفت - آحضرت یوسف خان برادر بزرگ میرزا عزیز کولتاش را با جمیع فرستادند

(۲) نسخه [۱] بخرطوم در دهن گرفته (۳) نسخه [۱] پیروز (۴) در [اکثر نسخه] بحکمه.

حاصل گردد - چون نزدیک با آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند - ازانجهمه یک فیل کلان خوش شبح پدید آمد - شیران عرصه شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در راند آن گله بجانب اردوی ظفر قریب اشارت عالی رفت - پاره راه راند آمدند - ماده فیل ازان میان از گله برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت - و متوجه اسپ شد - و میرزا افتاده گذاشت - درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند - میر از غایت اضطراب سرشنه عقل از دست داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدتی این ادای میر موجی انبساط طبائع بود - آن روز گله فیل از میان بدرفت - و همگی توجه مقدس بگرفتن فیل مذکور شد - تا آنکه اورا بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار ننموده بران فیل سرکش تازه شکار سور شدند - صحّر این کارنامه قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحراًی نبود ارجحات آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرت شاهنشاهی نام آنرا کهیری سنگ نهادند - روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند - ناگاه پنج ماده فیل نمودار شد - و متوجه صید و قید آن همدمند - و بتوجه عالی سه ماده فیل را ازان میان بروش معهود بسته مسرت پیرای خاطر مقدس شدند - چون ساحت قصبه سپری مستقر اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولن گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری بجائی آورده در پیدا کرد آن گله فیل (که باین حدود بی آن گرفته اند) کمال اهتمام نمایند - آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا (که بزبان آنجا بهیل گویند) نزدیک دولتخانه مقدس آمده ازان گله فیل نشان داد - و این کس راجه جگمن راجه دهدۀ هیره بود - بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او نیفتند آن گله را ازانجا راند، بود و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر گند که جگن از روی دولتخواهی قراولن بتقریب شکار گذاشته است - چون این خبر بهجت بخش رسیده حضرت شاهنشاهی در ساعت سورِ دولت شده روی بقطع مسافت آنحدود آوردند - تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس درآمدند - قریب بهفتاد فیل در رفتار بود - دران میان فیله مصمت در غایت شوخي و عنائي خرامان میرفت - بهادران سحاب هجوم هرق کودار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایت مستقی و غرور نگاه نمیکرد - و ماده فیلان از گله جدا شده قصد

(۱) در [بعض نسخه] سپنجي - و در [بعض] سنجي - و منج رنگ باشد - یاستنخ - و ستیخ به معنی بلندی راستي - یا شنج - و شنج به معنی سرین (۲) نسخه [ای] میرزا را (۳) نسخه [ای] کهیری سنگ . و نسخه [ب] اکهیری سنگ (۴) در [اکثر نسخه] دندبره - و در [چند نسخه] دهنبره .

موافق باشد - یعنی اواسط شهر پور ماه <sup>الهی</sup> موافق لواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دارالخلافة آگه عذان توجه نافتد - چون ساحت قصبة نعلچه مخیم موکب عالی شد قرا بهادر خان را با دیگر أمرای عظام و ملازمان اخلاص پوره بحکومت مندو مقرر ساختند - و فرمان اقبال مطاع شرف صدور بانت که از ملازمان بارگاه والا هر کس ( که درین ایلگار از همراهی موکب اقدس محرم و مقاعد بوده غبار تقدیر بر چهره خدمت پسندیده است ) مجازات و مکافات او همان است که در مندر همراه قرا بهادر خان بوده بخدمت آنجلو قیام نماید - و چندگاه از بساط حضور محرم ماند - و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم دران منزل توقف اتفاق افتاد - و روز سیوم در عین بارندگی بدولت و اقبال کوس مراجعت بست دارالخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سیلهایا میر موکب عالی شد و در آنی راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثره بر فیلان مست سوار میشدند - و این کوه پیکران چیره دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند - روزی بر فیل کهانی رای ( که در بد مصتی و زبردستی و خودسری و بد خوبی سهیم و عدیل نداشت ) سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند - و آن فیل آسمان شکوه را ( که نیبلانی قوی دست را در هنگام سرکشی و گردان فرازی پای ثبات بر جای نمی ماند ) از روی اختراع عالی کجک <sup>(۱)</sup> بر سر زده نوک آنرا در سرمه و بردند و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند - و کجک دیگر بر دست تائید یافته خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند - و باین دو تعبیه قدرت او را از عملهای بد مصتی بازداشت روح برآ می آوردند - و باین نفو شکوه قطع معاشرت نموده منزل نزول اقبال فرمودند - و حاضران صفوی عزت ( که ناظران بداعی قدرت بودند ) در مقام حیرت آمدند و این معنی را محسب تائید <sup>الهی</sup> ( که آن فیل نامور فرمان پذیر تقدیر اوست ) دانسته زیبا اخلاص بد عای دوام دولت ابد قرین گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیاباریز عرصه آجین مخیم عساکر فتح شد و ازانجا چهار منزل کرده بغار تپه نزول اجل فرمودند - و یک هفته دران بساط نشاط بخش کامیابی عیش و عشرت بوده ازانجا ساحت قصبة کهبرار را مورد موکب کهنه نورد ساختند - و در دو منزل آن کوهستان غریب و بیشه البو پیش آمد - و دو روز آن هر زیر جهان شکر را دران بیشه ماده فیله چند مقصود درآمد - و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبة سیهري نهضت موکب عالی فرمودند - و دران منزل شرق نزا قراولی عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه است هظیم - و دران گله فیل میگرد - حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در هنگام ( که خسرو خاوران بخطیط ابیض صبح در پیچید ) متوجه این صید شدند - تا هم اسباب سلطنت افزون شود - و هم انبعاط طبیعت

(۲) در [ اکثر نسخه ] گنجای.

حاصل گردد - چون نزدیک با آن بیشه رسیدند تا هفتاد فیل بنظر اقدس در آمدند - از جمله یک فیل کلان خوش شبح پدید آمد - شیران عرصه شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و بدستور مقرر و آئین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قریں اشارت عالی رفت - پاره راه رانده آمدند - ماده فیل ازان میان از گله برآمده روی بسواران کرد - و بشاه فخر الدین رسیده او را از اسپ انداخت - و متوجه اسپ شد - و میر را افتاده گذاشت - درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند - میر از غایت اضطراب سرشته عقل از دست داده انگشت بردهان نهاده اشارت بخاموشی نمود - و مدتی این ادای میر موجب انبساط طبائع بود - آن روز گله فیل از میان بدرفت - و همی توجه مقدس بکرفتن فیل مذکور شد - تا آنکه اورا بکمند در آوردند - و همان زمان بعظمت خداداد شکوه فیل را اعتبار ننموده بران فیل سرکش تازه شکار سوار شدند - محترم این کارنامه قدرت ایزدی ابوالفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحرائی نبود از حکام آن ممالک سرکشیده برآمده بود - حضرت شاهنشاهی نام آنرا کهیری سنگ نهادند - روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند - ناگاه پنج ماده فیل نمودار شد - و متوجه مید و قید آن شدند - و متوجه عالی سه ماده فیل را ازان میان بروش معهود بسته مسرت پیرای خاطر مقدس شدند - چون ساحت قصبه سپهی مختار اردوی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولن گرم رو لوازم تکاپو و دیده و روی بجائی آورده در پیدا کوئن آن گله فیل ( که باین حدود بی آن گرفته اند ) کمال اهتمام نمایند - اخر روز بود که یکم از وحشی نزادار آن صحراء ( که بزبان آنجا بهیل گویند ) نزدیک دولتخانه مقدس آمده ازان گله فیل نشان داد - و این کم راجه جگمن راجه دهندۀ بود - بجهت آنکه اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او نیقند آن گله را از انجا راند، بود و نیز مقرر ساخته که اگر بحسب تقدیر گذر موکب عالی دران نزدیکی واقع شود ناگزیر رفته خبر گند که جگمن از روی دولتخواهی قراولن بتقریب شکار گذشته است - چون این خبر بجهت بخش رسیده حضرت شاهنشاهی در ساعت سوار دلت شد، روی بقطع مسافت آنحدار آوردند - تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس درآمدند - قریب به هفتاد فیل در رفتار بود - دران میان فیل مسافت در غایت شوخي و رعنای خرامان میرفت - بهادران سحاب هجوم بر قرار از اطراف درآمده راندن گرفتند - و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه نمیکرد - و ماده فیلان از گله جدا شد، قصد

(۱) در [بعض نسخه] سنجی - و در [بعض] سنجی - و سنج رنگ باشد - یاستیغ - و سنج بمعنی بلندی راستی - یا شنجی - و شنج بمعنی سرین (۲) نسخه [۱] میرزا را (۳) نسخه [۱] کهیری سنگ - و نسخه [۴] اکهیری سنگ (۵) در [اکثر نسخه] دندریه - و در [چند نسخه] دهندۀ \*

موافق باشد - یعنی او سط شهروور ماه الهی موافق اواخر محرم بدولت و اقبال بجانب دارالخلافه آگه  
عنان توجه نافتنند - چون ساحت قصبه نعلچه مخيم موکب عالي شد قرابهادرخان را با دیگر أمراء  
عظام و ملازمان اخلاص پروره به حکومت مندو مقرر ساختند - و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت  
که از ملازمان بارگاه والا هر کس ( که درین ایلگار از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده  
غبار تقدیر بر چهره خدمت پسندیده است ) مجازات و مکافات او همان است که در مندور همراه  
قرابهادرخان بوده بخدمت آنجلود قیام نماید - و چند کله از بساط حضور محروم ماند - و روز دیگر  
بتقریب انتظام این مهم دران منزل توقف اتفاق افتاد - و روز سیم در عین بارندگی بدولت  
و اقبال کوس مراجعت بست دارالخلافه بلند آوازه ساختند - و همان سیلاها میر موکب عالي شد  
و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثره بر فیلان مست سوار میشدند - و این کوه پیغمبران  
چیزه دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی میداشتند - روزی بر فیل کهاندی رای ( که  
در بد مصتی و زیرستی و خود سری و بد خوئی سهیم و عدیل نداشت ) سوار شده عزیمت منزل  
پیش فرمودند - و آن فیل آسمان شکوه را ( که فیلبانان قوی دست را در هنگام سرکشی و گردان فرازی  
پای ثبات بر جای نمی ماند ) از روی اختراع عالي کجک بر سر زده نیک آنرا در سرفو بردند  
و دسته اش بر پشت فیل استحکام دادند - و کجک دیگر بر دست تائید یافته خود داشته در وقت  
سرکشی بر سر او میزدند - و باین دو تعیین قدرت او را از عملهای بد مصتی باز داشته روی براه  
می آوردند - و باین نفو شکوه قطع معماقت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند - و حاضران صفوی عزت  
( که ناظران بدانع قدرت بودند ) در مقام حیرت آمدند و این معنی را مخصوص تائید الهی ( که  
آن فیل نامور فرمان پذیر تقدیر اوست ) دانسته زیارت اخلاص بد عایی دوام دولت ابد قربان گشودند  
بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز و طی جبال سیلا بریز عرصه آجین مخیم عساکر فتح شد  
و ازانجا چهار منزل کرده بغارنگیر نزول اجلال فرمودند - و یک هفته دران بساط نشاط بخش کامیاب  
عیش و عشرت بوده ازانجا ساحت قصبه کهبرار را مورد موکب کهنه نورد ساختند - و در دو منزل  
آن کوهستان غریب و بیشه البره پیش آمد - و دو روز آن هزیر جهان شکار را دران پیشه - ماده فیل  
چند در کمند مقصود درآمد - و ازانجا کوچ بر کوچ تا حدود قصبه سیه روی نهضت موکب عالي  
فرمودند - و دران منزل شوق فرا قراولن عرصه شکار خبر رساییدند که درین نزدیکی بیشه است  
عظیم - و دران گله فیل میگرد - حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در هنگام ( که خسرو خلواران بخطیط  
اینچه در پیچید ) متوجه این صید شدند - تا هم اسباب سلطنت افزون شود - و هم انبعاط طبیعت

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] گنجای .

حوادثِ ابدی سازد - ازنجا ( که کام بخشی شیوه حضرت شاهنشاهی است ) ملتمن میران را درجه قبول داده فرمان عذایت نشان اصدار فرمودند - و اعتمادخان خواجه سرا را ( که از معتمدان بارگاه قرب بود ) همراه ایلچیان میران باین خدمت خاص نامزد فرموده با جلائل تشریف و شرافت انعام روانه آنحدو کردند - اعتماد خان چون قریب بقلعه آسیر ( که نشیمن میران بود ) فرود آمد میران بتارک ادب شناخته بمساعدت استقبال منشور عالی بیرون آمد - و اعتماد خان را باعزا و اکرام بدروی قلعه برد - و این عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازیع خود دانسته صبیغه عفیفه خود را با آنین گزین و آرایش شایسته روازه سرادق عظمت ساخت - و جمع از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرد و آداب فرمان پذیری و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید - اعتماد خان در هنگامه ( که موکب والا از مندو نهضت فرموده بیک منزل نزول اقدس نموده بود ) بزمین بوس عتبه علیه سربلندی یافت و آن صبیغه قدسیه را بسرادقات عصمت رسانید - و شرح اطاعت و عبودیت میران معروض داشت و حسن نیت و صفات عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد \*

و از جمله سوانح آنکه ازنجا ( که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی مفظور بر جرم بخشی و غریب نوازی است ) حسن خان خزانچی و پاینده محمد پنج بهیه و خدا بردی یکنیم را با منشور عاطفت بحدود دونگرپور فرستادند - که باز بهادر حاکم مالو را ( که دران نواحی سرگردان بادیه حیرت و غربت است ) معمتمال ساخته بدرگاه معلی آورند - چون فرستادها نزد بخش نواش پادشاهی شدند باز بهادر این معنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود - و کم سعادت چست کرد که متوجه آستان بوس گردد - درین اثنا خواجه سوای بے عقل او از دارالخلافه آگه آمد و بعض سخنان دور از کار ( که شعار هر زگوین بے دولت است ) گفته اورا از شاهراه دولت بازداشت و ( چون سواد سیه گلیمی هنوز از طالع او برنداشته بودند ) بے اختیار شده بمعدتره چند نامسروع از احرار سعادت زمین بوس محرومی اختیار کرد - و میعاد حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر بازبست - و واردان اقبال را با عرضداشته مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و این فرستادها در دارالخلافه آگه بشرف آستان بوس استسعاد یافتند \*

القصه قریب یکماهه قلعه مندو در ظلال رایات عالی مهیط انوار جاره اني گشت - و ( چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از عده ضوابط و روابط این ممالک مطمئن شد - و بیامن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت ) در ساعت مسعود ( که سعادت معاودت را

( ۲ ) نسخه [ ح ] احترام ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] و بحسن نیت ( ۴ ) نسخه [ وح ] مقصور ( ۵ ) نسخه [ و ] بیگ را ( ۶ ) نسخه [ ی ] هر زه مرابیان \*

اطاعت آوردند - و جمیع رایان و زمینداران بزمین بوس والا تارک سعادت خود را انصر دولت دادند و دران مقرر جلال معروض بارگاه معلی شد که عبدالله خان مفہوم شده پیش چنگیز خان ( که در احوال در گجرات سربازگی برداشته بود ) رفته است - رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که یکی از کارهای بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده شود - تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه معلی فرستد - یا ازان ملک نیز آواره ساره - لاجرم حکیم عینالملک را با منشور جهان مطاع فرستادند - چنگیز خان منشور عالی را <sup>(۱)</sup> تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی بجای آورده و پیشکش لایق با عرضداشت تذلل مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال داشت - مضمون آنکه من بنده پادشاهم - و از فرمان پذیری گزیر ندارم - از انجا ( که حضرت خطاب پوش عطا پائی اند ) اگر ( درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند - تا اورا بدرگاه عالی فرستم ) از بنده نوازی دور نیست - و اگر این التماش پایه قبول نیاید آن زمان ناگزیر آن بے سعادت را ازین ولایت بدرخواهم کرد - بعد از یک روز ( که رایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی مراجعت فرموده - بدارالخلافه آگر نزول اجلال فرمود ) حکیم عینالملک با پیشکش چنگیز خان ادراک زمین بوس والا نمود \*

و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبدالله خان ( که اورا در سرکار هندیه گذاشته بود ) معروض شد که هنوز همانجا در ورطه امید و بیم مانده است - اگر بنویسد جان بخشی سریلنگی یانه در سلک غلامان درگاه درآید موجب سعادت اوست - لاجرم فرمان استیالت از مکمن افضل صادر شد - و او آن منشور دولت را حرز حیات و تعزیز نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستان بوس شد - و سعادت پذیر بندگی گشت \*

و از جمله وقائع آنکه مقرب خان ( که یکی از آمرای دکن بود ) از راه ولایت برار کمر بندگی بر میان جان بسته و بفرق اخلاق شناخته سعادت زمین بوس دریافت - و با نظار عواظف شاهنشاهی اختصاص گرفت - و سرکار هندیه بجایگیر او مقرر شد \*

و از جمله سوانح آنکه میران مبارک شاه ولایت خاندیس ( که از قدیم ایام با منداد سفین و ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند ) از کمال اطاعت و اخلاق عرضداشته مصحوب ایلچیان کارдан فرستاده شرائف پیشکش را نثار موکب عالی ساخت - و بوسیله مقریان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب و مقصد میران آنست که مبنیه رضیه خود را در سلک پرستاران حرم سرای اقدس درآورده بسعادت این نسبت ظل عنایت آنحضرت را مامن

(۱) نسخه [ ب ج ط ] تا جانپانیر (۲) نسخه [ ح ] سوانح این ایام \*

مینمود ) براردوی عبد‌الله خان میرزا زند - و آن سیه‌روی بے حیّت سراسیمه شدہ زنان خود را در صحراء گذاشت<sup>(۱)</sup> - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت - امرای عظام تمامی بند و بار خصوماً حرمها و نیلان او را گرد آورده، دران منزل توقف نمودند - و میر معزّ الملک با تقاضی جمعی از آمرا ازین فوج جدا شده تا پنج کرده دیگر این بیدارلشان را تعاقب نمود - و این مویدان اقبال چست و چابک شناخته باورسیدند - و بسیاره از مردم او را جدا ساختند - و میر معزّ الملک و چندی رخمي شده سرخ روی گشتند - و آن بے سعادت خایب و خاسر نیم جانه ازان مهلهکه مورد آزمائی بیرون برد - و چون هنوز نفعی چند ازان تیره بخت باقی بود بروز سیاه و روزگار تباہ خود را بسرحد گجرات انداخت - و چون حکم گینتی مطاع نبود ( که آن عرصه جوانگاه جنود اقبال گردید ) ( جرم عسکر منصور بفتح و اقبال دران نصرت‌گاه توقف نمود - چون این بشارت بمسامع علیه رسید به معنانی اقبال و همکابع نصرت متوجه پیش شد، با آن سرزمین ( که موادِ نفع بود ) رسیده شکر الهی بجای آوردند - و آمرای اخلاص اندیش به بساط بوس حضور سرپلندی یافتند - و غنائم فراوان از حرم و فیل و اسپ و دیگر نقوش و اجناس و نفائس اسباب و اشیا ( که بدست اولیائی دولت قاهره افتاده بود ) بتمام و کمال از نظر اشرف گذشت - از انجمله فیل آپ ریس و گنجین و سمن بود که هر کدام منشای کمال توجہ عالی شد - و الحق هر یکی کارنامه آفرینش بود \*

**حضرت شاهنشاهی شکر مواهی ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب مندو بلند آوازه کردند - و آن مسافت را سه منزل کرد، بتاریخ روز مارسفندر بیست و فهی امرداد ماه الهی موافق روز پنجم شنبه دوم محرم ( ۹۷۲ ) نهصد و هفتاد و دو قمری منزل دلکشای قلعه مندر را بیامن فرزل عالی مورد فتوح سعادت ساختند - و از انجا فتحنامها بمالک محروسه خصوماً بدارالخلافه آگره ( که خواجه جهان و مظفرخان آنجا بانتظام کارگاه سلطنت اشغال داشتند ) فرستادند و قریب یک ماه دران مصر سعادت دوستکام بوده انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال فرمودند و ملازمان درگاه معلی را بقدر تردد و خدمت پایه قدر افزوده کامیاب دولت ساختند - از انجمله مقیم خان ( که درین یورش اقبال تردد های پسندیده کرد ) بخطاب شجاعت خانی خلعت افتخار پوشید - و چون طنطنه انتصاف رایات نصرت آیات در ولایت مالو بلند شد - و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد ) تمامی سران و سوران آنحدرو جبین ضراعت بسجده کار**

( ۱ ) در [ اکثر نسخه ] پرتافت - و در [ بعضی ] بر تافت ( ۲ ) نسخه [ ی ] اسپ و نقود و دیگر اجناس

( ۳ ) نسخه [ ۱ ] کهنجن - و نسخه [ ج ] کچهن - و نسخه [ ه ] کهن - و نسخه [ و ] کچهن ( ۵ ) نسخه

[ ی ] پایه افزوده ( ۶ ) نسخه [ ۱ ] انتهائی و نسخه [ ی ] مبوره \*

و خان عالم - و آصفه خان - و لشکر خان - و شاه قلی خان محرم - و دستم خان - و معصوم خان  
فرنگوی - و قلیخ خان - و رحمن قلی خان قوش بیکی - و خرم خان - و قتلق قدم خان - و خواجه  
عبد الله - و حاجی محمد خان سیستانی - و عادل پسر شاه محمد قندھاری - و مطلب خان  
و چنتی خان - و راجه تودرمل - و رای پترداس - و خاکسار - و وزیر جمیل - و صراط بیک - و بارجود  
آنکه ( لشکر منصور در غایبی کمی چنان راه در چنین وقت قطع کرد ) بر سر مبارزت آمد - و لشکر  
غنیم آنچه رو برو باستعداد تمام آمد بود از هزار سوار زیاده بود ) به نیروی تئید ایزدی فیروزمندی  
روی داد - چائیکه اقبال بکار خود در آید کفرت عدد <sup>(۳)</sup> را درجه اعتبار نماند - و زمانیکه کار فرمایان ابداع  
در امداد باشند خاکیان خاکساز را چه یازا که در برابر توانند درآمد \*

القصه بعد از انهزام آن مذکوب الی و استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدراست  
شب دران مفزل اقبال قرار گرفته چندی از سرداران جان سپار را بسر کرد گئی قاسم خان نیشاپوری  
بنعلیب آن مدبر گمراه فرستادند - چون دران شب باران ظلم بارید جمع ( که نامزد این خدمت  
شده بودند ) نتوانستند که بیش از چهار پنج کروز را قطع نمایند - در هنگام ظهور نور صبحگاهی  
خود بدولت کوچ فرموده کسان پمردم پیش فرستادند - که هر نوع که باشد دست جلادت از آستین  
جرأت کشیده بمحابیه بیش آیند - جانسپاران کام سرعت زده روی همت بشاهراه اطاعت آوردند  
و صباح روز اشقاد بیست و ششم ماه امرداد موفق دو شنبه بیست و هشتم ذی الحجه رایات همایون  
در مبادی پهرسیوم با آنی رسید - حکیم علی‌الملک ( که هرچه آنی معرفت داشت ) رنمه او را  
بشرف ملازمت آورد - او مستعمال شده به مبارزان حقیقت‌مند پیش ملحق شد - و درین روز  
( که زمان ظهور عیار کارانی و مردانگی و حقیقت‌مندی مردم بود ) تیمور یکه شترهای نمود  
خدیو جهان او را اسپ خامه مرحومت فرموده بخبر آوردن پیش تعین کردند - آن بجهور را  
همت یاری نکرد - و بیمامی دروغ را عذر نامسمو خویش گردانید - پس از شب مانده خدیو جهان  
سوار دولت شدند - و چون هوا گرمی بدیرفت زمانه در زیر درخته ژولی رحمت فرمودند  
و خوش خبر خان را تعین نمودند که بزودی رفته از مردم پیش خبر آورد - همانجا بدولت  
نهریف داشتند که خوش خبر خان مزده نصرت مندی اولیای دولت رسانید \*

و خلامه سخن آنکه زمینه اران آن ناحیه از روی دولتخراهی ضمیمه لشکر فیروزی مند شده  
دل در خدمت بستند - و دلارلن اقوای قاهره سوون می‌اندازند - و تزدیک گریده ( که جانهای نیز از اسما

(۲) در [ بعضی نسخه ] پترداس - با تهر داس (۳) در [ چند نسخه ] عدو را (۴) نسخه [ ح ] [ ب ] بمارزان  
حقیقت منش ملحق شد . و نسخه [ ب ] بمارزان مقویت مند ملحق شد (۵) نسخه [ ب ] نسخه [ ب ] تیمور بندوقه \*

حضور را در خور بود لایق بساط عزت نداشت - و هر که سزاوار بساط اقبال باشد در خور نشست نتواند بود - و هر که بدولت مجالست امتنیار پابد رخصت سخن ندارد - و آنگاه بخدیو عالم - و هر که رخصت حرف مرأی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب پادشاهی مخالفت نماید - مجملًا <sup>(۱۲)</sup> جرأت در نقیض مقام ارجمند پادشاهان و خلاف رای این بزرگان رفتن ناستوده خود و ناپسندیده خردمندان است - مکر و قته (که این بزرگان عالی نهاد یکی از دوربینان بساط عزت را بدراحت خویش این پایه عالی داده اورا در ملازمان خود ممتاز فرموده باشند) آن زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض رساند هر آئینه حق خدمت بجای آورده باشد \*

وبالجمله حضرت شاهنشاهی رایات اقبال را (که طراز فتح و نصرت بران معقود و مربوط بود) <sup>(۱۳)</sup> حرکت داده ظلای اقبال بر مبارزان اخلاص پیشه گستردن - و خود بدولت و سعادت بجهان گاه نصرت درآمد، بجای رسیدن که تیر مخالف از بالای سر حضرت میگذشت - و محافظت ایزدی از سهام حوادث سهی میکرد - بدست راست حضرت خانخانان منعم خان و بدست دیگر اعتماد خان پای ثبات افسرده بودند - و درین هنگام (که ذایر پیکار اشتعال داشت) بالهای غیبی حکم عالی شد که نقارة فتح بلند آوازه سازند - و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست - بر مرغ نیم باید تاخت - و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند - خانخانان بزیان عجز عرضداشت که خوب بخاطر اقدس رسیده است - اما جای یکه تازی نیست - اینک مجموع ملازمان فدائی یکجا شد، می تازیم - درین اثناء حضرت خشم آلوه در مقام تاختن شدند - اعتماد خان از فرط اخلاص جلو حضرت گرفت - و حضرت برو اعتراضی شده پیشتر توجه فرمودند - درین وقت غنیم شکوه پادشاهی و حمله معرکه ریای شاهنشاهی (که کوه تاب آن نیارد) برای العین دیده پای از جای و دل از دست داد - فرالهی و شکوه ایزدی (که هم عنان این شهسواران میدان همت بود) آن پر دولتان سیده گلیم را برداشته زیر و زیر کرد - و چند سے از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند - و بسیار سه ازان تیره بختان بهزاران خواری و نگونساري دستگیر قوی دستان معرکه اقبال شدند - و فتح (که کارنامه ازمان و ادوار است) بمحض جنبش اقبال بهظور پیوست - درین روز فتح معلق آنچه (از ملازمان عتبه اقبال و اعیان عقیدت گرین همیانی کرد) همراه موکب منصور رسیده بودند) از سه صد کس زیاده نبود - مثل منعم خان خانخانان - و میرزا عزیز کوللتاش - و سیف خان کوکلتاش - و مقیم خان - و محمد قاسم خان نیشاپوری - و میر عزیز الملک - و میر علی اکبر - و شاه فخر الدین - و اشرف خان - و اعتماد خان

فرنخودی و قتلق قدم خان و خرم خان و قلیخ خان و اعتماد خان و چفتی خان و چندے دیگر را  
برسم هراول پیشتر روان فرمودند - تا گم شتانته سر راه آن گمراه بگیرند - و خود نیز به ذات انس  
با چندے از مقربان سریر اعلی در ایغار شتابنده تر گشتند - و آخر روز دین بیست و چهارم امرداد  
ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذی الحجه وقت شام بوضع لواني نزول اجل فرمودند  
آن بخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود - شب بدولت و اقبال در آنجا توقف فرمودند - و در  
انهای راه اعتماد خان و دربار خان (که برای رهنمونی آن گمراه نامزد شده بودند) رخصت یافتد  
که آن کم شده بیابان نادانی را بنصایب هوش افزا سالک مسلک شاهراه سعادت گردانند - و صبح آن  
از لواني پیشتر نهضت واقع شد - در انہای راه فرستادها برگشته آمدند - و بموقف عرض رسانیدند  
که ازانجا که روز ادب اواست حرف موعظت را خدیعت خیال کرده از اقبال روی گردانیده است - آنفا  
قايد فتح و نصرت نام برده را (که برسم منقل نامزد شده بودند) بمرفع باع هدایت نمود - و ازانجا  
معلوم شد که آن شوریده بخت بنه و بار خود را پیشتر فرستاده - و خود توقف نموده است - قضا را مردم  
هراول بواسطه فشیب و فراز زمین از پیش یکسو افتدند - و معدوده (مثل محمد قاسم خان  
نیشابوری - و خان عالم - و شاه قلی خان محرم - و سانجی خان - و خواجه عبدالله - و میرزاده  
علی خان - و سید عبدالله ) پیش رفته کار طلب نبردند - و غنیم را بشهه تیر گرفتند  
و عبدالله خان تیره رای غالب از جنود غیبی از بخت برگشته برگشته بجنگ آمد - و با همراهان  
خود گفت که موكب عالی در چنین وقته از راه دور ایلغار کرده - و بکس کم رسیده است - و ما  
مردم بسیاریم و پُر زر - همت پسته متوجه پیکار شوید - و باین اندیشه ناصواب روی بجنگ آورد  
و باین جماعت راه ستیزه و کازار پیش گرفت - و این مویدان اقبال داد دلاوري و جانبهاري داده  
معركة نبود آراسته بودند که منهیان چاپک دست حقیقت حال بعرف اقدس رسانیدند - و رایات  
اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود - درین روز خاکسار سلطان از نامعامله فهی و غرور دانش  
ناقص خود حرف باز ایستادن از ایلغار بموقف عرض رسانید - قهر پادشاهی در جوش آمده  
دست بشمشیر گردند - و از کمال غصب بجانب او متوجه شدند - و آن پی عقل از اسب پیاد شده  
در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد - و حضرت نیز بدولت از اسب فرود آمده باور سیدند  
و شمشیر برو انداختند - چون آن تیغ کهانده هندی بود تا بدم نرسید - و مهر پادشاهی چون او را  
بر خاک مذلت افتداد دید دیگر مجانظمت فرمود - و دست از بارداشت - و الحق این غصب  
لطف سرشت پادشاهی بر جای خود بود - تا هر کس رتبه خود دانسته در خور آن عرض نماید  
چه مقرر خرد دور اندیش است - هر که نوکری را شایسته باشد خدمت حضور را نصزد - و هر که ملزمت

موکب والا ( که درین یورش نصرت فرجام بتدربیج میرسیدند ) قسمت نموده سعادت پذیرشد - و هنگام ظهور سفیده صبح ( که محل اشراق نور - و رفع حجاب ظلمت است ) بدولت سوار شده متوجه آجین ( که در سوالف ایام تختکله ملوک مالوه بود ) گشتند - و عرصه آن شهر بمیامن قدیم موکب عالی غیرت افزای آسمان شد - و چون هوی دهار بورد موکب والا عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرا او معرض داشتند - و بهظور پیوست که هرچند این مخلصان دانشور گرم نفسی کردند بباطن نفاق رای او در نگرفت - و بهیچ گوشه تسلي نیافت و بدنه و بار خود از قلعه بیرون فریختاد - و تا شام توفّف نموده از دنبال مردم خود شافت - و از روی ظاهر بعضی ملتمسات واھی گفته ایشان را از سر خود وا کرد - مثُل آنکه ضرر مالی و جانی باو فرسد و لایت مندو بدستور سابق باو مفرض بشد - و تکریتی و خان تلی و انسان<sup>۱۳</sup> بخشی را باو همراه گذارند - منعم خان خانخانان و ثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده التماس عفو تقسیرات او کرد حضرت شاهنشاهی از فرط عاطفت رقم عفو بر جرئت جرائم او کشیده ملتمسات او را بمقابل قبول داشتند - و دانشور عالی متضمن میثاق و عهد<sup>۱۴</sup> انجام مقاعد و مطالب او باز مصروف اعتماد خان و دربار خان مقرر ساختند ۵

- و درین هنگام ( که ظلای جلال بر متوطدان قصبه دهار گستردند - و ظاهر این قصبه معسکر والا گشت ) یکی از عورات ستم سیده بفریاد آمد که محمد حسین قور بیگم عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرد و خانه مرا بتاراج برد است - حضرت بزبان قضا ترجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش - که عنقریب اورا بسیاست عظیم خواهیم رسانید - از فرائی دور بینی حضرت شاهنشاهی آنکه اول کسی ( که گرفتار شد - و بسیاستگاه عدالت سزا خود یافت ) او بود - و درین شهر به موقوف عرض معلی رسید که چون خبر ایلغار موکب عالی بعد عبدالله خان رسید ازانجا ( که خابن خایف است ) هلاک خود را یقین پنداشت - و خوبشتن را مغلول و مقید شحنة قهرمان غصب شاهنشاهی دیده روی برا گریز آورد - و از مندر بجانب<sup>۱۵</sup> لوانی شناست - و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال توجه اقدس از هوب مندر مصروف فرموده همت بر تعاقب آن مدبر گماشتند - جمع از امرای اخلاص نهاد مثل میر معزّ الملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و شاه فخر الدین و شاه قلی خان محروم و دستم خان و معصوم خان

( ۲ ) نسخه [ ط ی ] آن دیبار ( ۳ ) نسخه [ ه ] نفاق اندوز ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] انسان بخشی .

و در [ اکثر نسخه ] انسان عتی - یا ایسا باشد - که نام پیغمبر بود ( ۵ ) در [ اکثر نسخه ] عهد و انجام

( ۶ ) نسخه [ ی ] نوابی - و در آئین اکبری لوابی ۶

(سال نهم)

و کثافت<sup>(۱)</sup> کو و منگاک (که در زمین مالوہ می باشد) کار بر گرم روان شاهزاده اقبال دشوار شده بود اسهان چون اسهان آبی شنا کرده می آمدند - و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردي می گردند تا آنکه بصد دشواری ساحت ظاهر قصبه<sup>(۲)</sup> رنود مخیم اردوی معلی گشت - و بسبیب کثرت بارندگی دو روز متواتی دران سرزمین (که مهیط نیوپن آسمانی بود) مقام شد - و ازان منزل براه سارنگهور نهضت عالی اتفاق افتاد - و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب بادپایان آتش خوی را پای تاسینه در وحل فرو میشد - و شتران سبک پای را هم موی شان گرانی میگردید و بهزار جر<sup>(۳)</sup> نقلیل جنبش میگردند - درین روز خیام موکب منصوره (که بیابانها را از ازدحام تنگ داشت) در عقب ماند - بغیر از خیمه و سراپرد پادشاهی و یک خیمه خان خانان و خیمه میرزا عزیز کوکنایش و چندست دیگر از اعاظم آمزا خیمه هیچ یک از بندگان درگاه نتوانست رسید - لجرم یک روز در انجا نیز مقام فرمودند - و روز دیگر علم عزیز است بجانب مذدو افراحتند - و فضای ظاهر قصبه کهیرار به پنج منزل مخیم سوادقات جلال شد - اگرچه درین مراحل چاروا دانه نیاتنده بود اما سبزهای تازه و تر (که دران مرغزارهای روح پرور از نیض هوا کمال نشوونما داشت) از فرط طراوت و حلاوت فعم البدل شده شوق دانه را از طبائع حیوانات برد - همه سر در سبزه زار فروبرده ازان علげای خوشگوار سیر میشدند - و دران سبزه زار شوق گستر مختاره کام میزدند ۵

حضرت شاهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته اردوی معلی را دران منزل نشاط آرای گذاشتند - و چندست از آمرا را بران گماشته خود همعنان دولت و همکاب اقبال بر تومن سبک خرام بصوب مذدو (که مقر آن خود سر بود) ایلغار فرمودند - و در آنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند - تا عبدالله خان را (که از اعمال ناشایسته خود متوجه و خایف است) نوید عذایات پادشاهی داده بملازمت آورده - و نگذارند که آواره صحرای بیدولتی شود - و بجهات تعجیل از قصبه کهیرار ببلده سارنگهور (که نخستین شهر مالوہ است - و بیست و پنج کروه معمولی دهلي زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل نهضت والا فرمودند - و بحدود سارنگهور محمد قاسم خان نیشاپوری (که حکومت آن نواحی باو تعلق داشت) بتاری ادب شناخته دولت استقبال دریافت - و از حضرت التماس سعادت نزول منزل خود نموده بلوار نثار و ایثار پرداخت و قریب به قصد اسپ و استراز خود و ملازمان خود از نظر اشرف گفراشید - و آنرا بر آمرا و ملازمان

(۱) نسخه [ابج] کوه و منگاک (۲) نسخه [ا] رنوده - و نسخه [ح] کوار (۳) نسخه [ا] و بهزار

شده (۴) در [هیگی نسخه] مسوی نسخه [ی] چندست دیگر (۵) نسخه [ی] و بکمال تعجیل

(۶) نسخه [اح] شتره

گشت - حضرت از نظاره آن عشتر عید را تازه کرده با آئین معمود مجتمع آنرا (که نه فیل بود) صید اقبال فرمودند - و روز دیگر در سرادرِ اجلال بود، با قطام بخشی ملک (که صید معنوی است) پرداختند - و صبح سیوم با شرقِ صبح دوم سوارِ دولت شده دران بیشه (که از تراکم اشجار و تشابک اغصان تکابوی شمال و صبا ازان مشکل بود) تا آخر روز سیر فرمودند - ناگهان بلکه فیل (که از هفتاد زنجیر زیاده بود) عبورِ اقدس افتاد - انبساط عظیم فرموده تفاؤل بر صید مقاصد عظیمه گرفتند - بموجب حکم اشرف مجموع فیلان را به بیشه پُردرخت راند، پای هر فیله بدرخته بستند - و بر هر فیل چند کس دیده باشند - و طنابها از اردی معلق طلبیدند و آن بیشه (که هرگز بی سپر آدمی نشد، بود - و چابک روان وهم و خیال ازان عبور ننموده بودند) دران شب پورود موکب عالی غیرت افزای مصر جامع و بغداد خلافت شد<sup>(۱۲)</sup> بود - فراشان کارдан باعانت نجاران را کب سعادت بجهت استراحت عنصر اقدس تخته بلند از چوب ساخته بسفر لاطهنی رنگارنگ در گرفتند - و آنحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر عشتر آرام گرفتند - و خاصان بساطِ قرب [ مثل یوسف محمد خان کوکلتاش - و عزیز محمد کوکلتاش - و سیف خان کوکلتاش و میر معزالملک - و میر علی اکبر - و چلمه خان (که بخان عالم مخاطب شد) و میر غیاث الدین علی (که اکنون بخطاب نقیب‌خانی شرف افتخار دارد) و دیگر مقربان و مخصوصان ] در حواشی آن نشیمن قدس دوره زدند \*

روز دیگر (که خورشیدِ جهانتاب بطلعاتِ عالم افروز بر سریر افق جلوه نمود) حضرت شاهنشاهی (صید مقصود بدام - و ساغر مراد بکام) بران تخت سعادت بدولت نشستند و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصه امیر حمزه از دربار خان استیاع نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند - درین اثنا چند حلقة فیل با طناب بسیار از اردی معلق رسید - اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان بدخو (که شدت سرکشی و صوات زور از داشتن) هر فیل را در میان دو فیل پادشاهی بطنابهای محکم بر بستند و با آئین شایسته راند، تا شامکاه بحوالی اردی معلق آردنده - و طنابها چون کم‌قدر عیاری بوان کوهیکلان اند اخته با آئین شایسته مقید ساختند - و بجهت سامان این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب عالی بود - و (چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود) عنان توجه بجانب ولایت مالو تافتند - و از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و فوریکل و لای لوج <sup>(۱۳)</sup> <sup>(۱۴)</sup>

(۱۵) نسخه [ د ] اعدس (۲) نسخه [ ه ] عیاران (۳) در [ چند نسخه ] بجانب مالو تافتند (۵) در

[ بعض نسخه ] نیست \*

ضرور شد - تا تمامی خلاصه بکشتب گذشتند - و دران هنگام ( که حلقه‌ای فیلان خاصه ازان دریای طوفان خیز میگذشتند ) فیل لکنه نام از فیلان نامی در عین ممتدی با آب نورفت - و از انجا عرصه گوالیار مخیتم موکب اقبال شد - و از انجا نصلی جان پرور حوالی قلعه نور مصرب خیام فلک ارتسام گشت - و چون بیشه فیل ازان مقام قریب بهود ترتیب شکار فیل نموده مازمان عنبه اقبال را چند فرج اعتبار فرمودند - و برهنوجیه یکه از آمرا را سودار ساخته چند زنجیر فیل مطیع و منقاد را همراه کردند - و طغابهای سطبر استوار ( که زور کشیدن این کوه پیکران داشته باشد - بلکه کمند فیلان افلاک تواند شد ) تعبدیه فرمودند - و حکم اقدس بنفاذ پیوست که هرجا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد اهلی را از دنبال او چندان برانند که فیل صحراوی از ماندگی دست و پا گم کند آنگاه از دو جانب فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی یکسر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب بگردن فیل اهلی مضبوط سازند - و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برانند - و آن فیل را کشان ببرند - و هر روز بتدریج یق بفیل صحراوی از راه ملائم قریبتر شوند - و علف پیش او اندازند - تا رفته رفته بران سوار شوند - و در کم فرصتی باین اسلوب رام سازند و منشای اصلی رام شدن هر وحشی ملائمت و احضار آنچه ملائم طبع اوست ( از کاه و دانه و آب ) تواند بود - و از روی قیاس این قسم شکار اسهله اوضاع شکار فیل است - که فیل وحشی عظیم جتنه قوی هیکل را بفیل قوی ترازو یا مثل او مامور و منقاد خود سازند - و شریلو را از خود دوردارند - و باین تعبیر بر مراد خاطر و کام دل ظفر پابند \*

و بالجمله آنحضرت بتوجه فیل بند شیر شکار در بیشه نور ترتیب آئین شکار فرموده مردم را گروه گروه بهر چانبه روانه ساختند - و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب شیرانه دران بیشه نشاط افزای درآمدند - آنروز بعد از تکاپوی عظیم و چستوجوی تمام ماده فیلی از دور سیاهی کرد از دنبال او شناخته و مانده ساخته بفیل دیگر بستند - و هنگام بستن ادهم پصر ملا کتابدار در زیر دست و پائی فیل آمده بقدر مالشی یافت اما افتان و خیزان بسلامت برآمد - فردانی آن روز عید قربان بود - منعم خان خانان ( که درین شکار دلکشا فتراک وار قرین رکاب سعادت بود ) با اعیان دولت و ارکان خلالت ( که دران نهضت نصرت ملازم موکب عالی بودند ) روحی با آن کعبه اقبال آورده زمین بوس مبارکیاد بجای آورد - و حضرت شاهنشاهی جهان را بسعادت التفات عید بر عید انفوذه بعزم شکار پای توجه در رکاب شرق درآوردند - و هرنوجیه بهر ناحیه ( که مقرر شده بود ) روان شد - آنروز بعد از سعی تمام کله فیل ماده ( که دو سه فیل نر هم داشت ) نمودار

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] بشنا می گذشتند ( ۳ ) نسخه [ ۱ ب ] حوالی نور ( ۴ ) در [ چند نسخه ] انفس \*

بے کلفتح معود و نزول فرموده ) مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگرداند - از آنجله سیدِ اجل امیر مرتضی (که از اسباب علامه جرجانی بود - و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت) طوافِ حرمین شریفین نموده محمل اقامات بعتبه علیه ( که کعبه و قوف<sup>(۲)</sup> برکات - و مشعر قوافل سعادات است ) گشود - و با آنین لایق ادراکِ محفل عالی نموده سعادت پذیر شد - و خدیو زمان (که قدر شناسِ جوهر انسانی اند ) آمدن میر را مغتنم دانسته بجلائلِ مراحم و جزائلِ عطایا اختصاص بخشیدند ◦

نهضت موكب مقدس حضرت شاهنشاهي بجانب مالوه - و شكار فيل نمودن

و بر سر عبدالله خان ايلغار فرمودن - و بفتح و نصرت بازگشته بشكار فيل

پرداختن - و ظل مراجعت بر مستقر خلافت انداختن

چون [ بر ذمه والى سلطنت فرض وقت است ( که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان درلت مستخبر باشد - بتخصیص خود سران تنگ حوصله - که کامیاب دولت شده از حواشی سربر دور رفته باشند ) تا پیشتر ازانه کارشان و حال آن ملک بفساد انجامد بفروع تدبیر و لمعان رای چاره آن نموده آید ] المنة لله که این شیمه عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بروجه اتم و اکمل شرف ظهور دارد - چنانچه دانایان در دریافت آن عاجز اند - پیروسته استطلاع خفایای ملک میفرمایند و هرچند بشکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما آنرا پرده احوال خود ساخته لحظه وقت گرامی را از مهمات دین و دولت فارغ نمیگذرند - و همواره در لوازم خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند - و لهذا چون درینولا بمسامع اقبال رسید [ که عبدالله خان او زیک ( که نمک پرورد این مایده اقبال است ) در مالوه سر شورش دارد - و از تنگی ظرف بار عاطفت کبری را میخواهد برانداخته کفران نعمت ورزد ] بذابوان شکار فیل را پیش نهاد عزیمت ساخته بورش مالوه بخاطر اقدس مضم ساختند - و بتائید الهی روز بهرام بیست و تیر ماه الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذیقعده در موسیه ( که فیلان کج خرام ابر از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند - و زمان زمان از مستی چکیده و سیلاها روان ساخته نشیب از فراز نمیدانستند - و از سرگشی و گردن فرازی فرمان پذیر کجک برق نمیشدند ) رایات عالی بجانب نور و سپهري ( که بیشهای فیل دارد ) نهضت فرمود - چون ساحل دریا چنبل مخیم اردوی نصرت قربن گشت از کثیر پارندگی آب دریا در طغیان بود - بجهت عبور اردوی معلق قریب دوهفته سرادقات عظمت را اقامت

(۲) نسخه (۱) جنود (۳) نسخه (۴) سلطان (۴) نسخه (۵) سپهري \*

و بیجرد آمدن افواج خان زمان را برداشته در هم نوره بند - و لشکر تمام گریخت - و افغانان بتاراج منازل و محلی ایشان مشغول شدند - درین هنگام ( که کار برین نخوت مندان دشوار گشته بود ) اقبال روز افزون شاهنشاهی حفظ انتساب صورت این گروه بدرگاه معلق فرموده در بدائع نکاری درآمد • و مجملے ازین نادره کاری آنست که خان زمان با ملعودس در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرست بود که کاره بسازد - و یا گوشة گیرد - حسن پتنی بر فیل بخت بلند نام سوار شده با جمیع رو بروی شد - مردم فرار نمودند - او با چند ( که مانده بودند ) قوار مزدن بخود داده بیکم از بروج آن قلعه رفت - و دیگر ( که دران تعییه کرد ) چاق کرد پیش آن فوج مغدر ( که چون فیل مست عربده کنان می آمد ) توب را سر داد - سر دادن توب همان بود - و رسیدن بر سر فیل همان - فیل را گردانه بر زمین هلاکت انداخت - و این فوج رو بگریز نهاد - و از تائید ایزدی مقابله این عطیه الهی کوهپلار نام فیل [ که بیرام خان در حینه ( که بهادر خان را بمالو تعیین میکرد ) داده بود ] هر انحداره مست طاقع مقید بحال سل عربده جمیع بود - در انسای انہرام فوج خان زمان فیلبانان افغان آنرا گشاده سوار میشدند که لو در مقام بد مستی درآمد - و یکی از فیلان افغان را ( که دران نزد بکی بود ) بر خاک هلاک اندلخت - و شورشی غریب پدید آمد - افواج افغانان این را شور عساکر اقبال دانسته غواص نمودند - و افغانان ( که دست بقاراج برداشته بودند ) یکبارگی هر رشته تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند - و باستماع این تائید غیبی غواص نموده از پی هم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نمودند - و غذای را فر و فیلان نامی بدست افتد - و بمحض اقبال شاهنشاهی اینچنین نقیع عظیم روی داد - و بعد از ظهور چنین نصرتی خان زمان مراجعت نموده روی بجهوپور آورد و از زمانیه فرستاده لی شاهنشاهی را باحترام تمام روانه ملت ساخت •

(۲) و از سوانح قلم کرامی امیر مرتضی سمت - چون ( درگاه جهان پناه شاهنشاهی مجمع نادر کارلو روی زمین است - چه ایزد تعالی ذات مقدس پادشاهی را مستحب جمیع کمالات - و جامیع مندوں فضائل - و حارث اقسام فوایل ساخته است ) متفردان هفت الیم ترکی اوطان و بلدان کرد روحی توجه باین درگاه مقدس آورده کامیاب سرور میکردند - و از عجائب آنکه دانش اساس هر حکمت و صنعتی لز حکمت الهی تا درود گری ( که در کار خود یکانه عصر باشد ) چون بصحبت غیض منقبت حضرت شاهنشاهی میرسک چندان سخن دقیق دران هنر و پیشه می شنود که از استادان این فن بکوش او فرسیده باشد - و یقین خود میکند که پیوسته اوقات کرامی مصروف همین است - و پس از غرایق حوصله و بزرگی حال دران پایه ( که از مرتبه اعلی تا بدرجۀ اسفل در خود مخاطب

(۲) نسخه [ ح ی ] سوانح این سال مقدس •

و آن بـدـکـرـهـارـبـیدـولـت رـا هـرـچـنـد درـآـب غـوـطـه دـادـه مـیـآـمـدـند سـخـتـجـانـی نـمـودـه اـزـهـرـهـ گـوـئـی باـزـنـمـیـ آـمـدـ و سـبـتـ بـزـرـگـانـ دـین رـا سـرـمـایـهـ آـزـارـخـاطـرـپـادـشـاهـی دـانـسـتـه درـانـ اـهـتـامـ مـیـنـمـودـ هـرـچـنـد یـقـینـ هـمـهـ بـودـ (کـهـ درـبـینـ وـرـطـاتـ قـهـرـ بـلـطـمـهـ مـوـجـ فـنـاـ هـلاـکـ خـواـهـدـشـدـ) اـمـاـ اوـ اـزـسـنـگـلـیـ وـ سـخـتـجـانـی زـنـدـهـ مـانـدـ بـمـقـبـلـ خـانـ يـسـاـولـ سـپـرـدـنـدـ وـ اوـ آـشـفـتـهـ مـغـزـ رـا بـقـلـعـهـ گـوـالـیـارـ فـرـسـتـادـهـ مـحـبـوسـ سـاخـتـ - وـ درـانـ مـحـبـوسـ مـالـيـخـرـلـیـا بـرـوـ زـورـ آـورـدـ وـ بـفـسـادـ دـمـاغـ اـزـ عـالـمـ رـفـتـ وـ درـظـاهـرـ قـلـعـهـ پـشـتـهـ اـیـسـتـ آـنجـاـ مـدـفـونـ شـدـ وـ اـزـانـجـاـ بـدـهـلـیـ آـورـدـ سـبـحـانـ اللـهـ زـهـ اـقـبـالـ فـتـنـهـ سـوـزـ وـ عـدـالـتـ آـشـوبـ گـدـارـ اـزـانـجـاـ (کـهـ مـنـتـهـایـ نـیـتـ حـقـ اـسـاسـ جـزـ ظـهـورـ اـفـوـارـ عـدـلـ وـ نـصـفـ وـ مـحـوـ آـثـارـ ظـلـمـ وـ عـدـوـانـ اـمـرـهـ دـیـگـرـ نـیـسـتـ) بـمـیـامـنـ اـبـنـ مـعـنـیـ هـمـوـارـهـ دـوـلـتـ دـرـ رـوزـ اـفـزـنـیـ وـ بـخـتـ دـرـ دـوـلـتـ اـفـزـائـیـ سـتـ \*

وـ اـزـ سـوـانـحـ دـوـلـتـ اـفـزـائـیـ اـبـنـ سـالـ مـسـمـعـودـ ظـفـرـ یـاـنـقـنـیـ عـلـیـ قـلـیـ خـانـ زـمـانـ اـسـتـ بـرـ فـتحـ خـانـ پـنـتـنـیـ وـ شـرـحـ اـبـنـ دـاـسـتـانـ آـنـسـتـ کـهـ فـتـحـ خـانـ وـ حـمـنـ خـانـ بـرـادـرـ اوـ وـ مـلـوـخـانـ وـ جـمـعـ کـثـیرـ باـ لـشـکـرـ آـرـاسـتـهـ اـزـ قـلـعـهـ رـهـتـاـسـ فـوـرـدـ آـمـدـهـ وـ لـاـبـتـ بـهـارـ وـ بـعـضـ اـزـ مـحـالـ مـتـعـلـقـهـ خـانـ زـمـانـ رـاـ درـ تـصـرـفـ دـرـ آـورـدـنـدـ وـ پـسـرـ سـلـیـمـ خـانـ رـاـ (کـهـ آـواـرـخـانـ نـامـ دـاشـتـ) بـسـرـورـیـ گـزـیدـهـ سـرـشـورـشـ بـرـدـاشـتـنـدـ خـانـ زـمـانـ وـ دـیـگـرـ آـمـرـایـ آـنـحدـودـ (مـنـلـ بـهـادرـ خـانـ وـ مـجـنـوـنـ خـانـ وـ اـبـرـاهـیـمـ خـانـ) مـتـرـجـمـهـ اـطـفـالـ نـایـرـ فـتـنـهـ شـدـنـدـ چـونـ اـنـغـانـانـ پـرـ زـورـ بـوـنـدـ خـانـ زـمـانـ جـنـکـ رـاـ صـلاحـ نـدـیدـهـ کـنـارـ دـرـبـایـ سـوـنـ مـحـلـ اـنـدـهـیـارـیـ بـارـیـ قـلـعـهـ اـسـاسـ نـهـادـهـ اـسـتـحـکـامـ دـادـهـ بـوـدـ دـرـ بـنـوـلاـ مـوـلـانـاـ عـلـوـالـدـینـ لـارـیـ وـ مـلـاـ عـبـدـالـلـهـ سـلـطـانـ پـورـیـ وـ شـهـابـالـدـینـ خـانـ وـ وزـیرـ خـانـ اـزـ دـرـگـاهـ مـعـلـیـ آـمـدـنـدـ چـهـ رـایـ جـهـانـ آـرـایـ شـاهـنـشاـهـیـ اـقـتـصـایـ آـنـ فـرـمـودـ کـهـ بـنـصـائـحـ اـرـجـمـنـدـ رـهـنـمـوـنـیـ خـانـ زـمـانـ بـشـاهـرـ سـعـادـتـ نـمـوـدـهـ وـ بـعـوـاطـفـ خـسـرـوـانـیـ اـخـتـصـاصـ بـخـشـیدـهـ دـرـ مـسـلـکـ عـقـیدـتـ رـاسـخـ گـردـانـدـ وـ سـلـیـمـانـ کـوـرـانـیـ حـاـکـمـ بـنـگـالـهـ (کـهـ خـودـ رـاـ اـزـ مـنـسـوـبـانـ اـبـنـ دـرـگـاهـ سـاختـهـ مـصـلـحـتـ وـقـتـ باـشـدـ بـآـسـتـانـ بـوـسـ اـبـنـ دـرـگـاهـ (کـهـ اـکـسـیرـ اـهـلـیـتـ صـورـیـ وـ مـعـنـوـیـ سـتـ) رـسانـنـدـ اـبـنـ فـرـسـتـادـهـ دـرـبـینـ قـلـعـهـ بـخـانـ زـمـانـ رـفـتـهـ نـوـیـ عـقـایـتـ رـسـانـیـدـنـدـ وـ بـصـورـتـ وـ مـعـنـیـ تـقوـیـتـ اوـ نـمـوـدـ اوـرـاـ دـرـ چـنـیـنـ اـفـطـارـ بـقـتـمـ وـ نـصـرـتـ مـقـرـونـ گـردـانـدـنـدـ رـوـزـهـ اـبـنـ فـرـسـتـادـهـ بـپـیـشـ خـانـ زـمـانـ نـشـستـهـ بـوـنـدـ کـهـ اـنـغـانـانـ تـیرـهـ رـایـ لـشـکـرـ آـرـاسـتـهـ وـ فـیـلـانـ مـسـتـ مـعـرـکـهـ بـرـهـمـ زـنـ رـاـ اـعـتـضـادـ خـودـ سـاختـهـ مـتـوـجـهـ قـلـعـهـ خـانـ زـمـانـ شـدـنـدـ وـ اوـ فـوـجـهـاـ آـرـاسـتـهـ مـعـرـکـهـ آـرـائـیـ مـیـکـرـدـ کـهـ تـهـوـرـ نـهـادـاـنـ بـدـ سـرـشـتـ مـذـکـورـ دـرـ رـسـیدـنـدـ

(۲) نـسـخـهـ [ بـ] آـشـفـتـهـ مـغـزـ مـغـرـرـوـرـ رـاـ (۳) نـسـخـهـ [ دـ] پـنـیـ (۴) نـسـخـهـ [ حـ] اـنـدـیـارـیـ وـ نـسـخـهـ [ بـ] اـنـدـرـمـارـیـ (۵) دـرـ [ بـعـضـ نـسـخـهـ] شـهـابـالـدـینـ اـحـمـدـ خـانـ \*

عبور فرمودند - و بجانب خانه خواجه معظم با مخصوصی چند ( که از بیعت کس زیاده نبود ) روان شدند - از الجمله دستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلخ خان و مقبل خان و شمال خان و پیشو خان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بودند - چون نامهواری خواجه معلوم بود میر فراغت و پیشو خان را پیشتر فرستادند - که خواجه را از مقدم عالی آکاه ساخته بشاهزاد استقامت آورند - و دستم خان و مقبل خان نیز بعد از این روان شدند که اگر خواجه بعادت خود در مقام دیوانگی باشد معاون طاهر محمد خان شوند - آن دیوانه بع اعدل از طاهر محمد خان و پیشو خان شنوده ( که حضرت باین روی آب گذشته اینها را فرستاده اند ) بشورش درآمدند میگوید که من پیش حضرت نمی آیم - و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود - زهره آغا از حمام برآمدند در جامه خانه لباس تازه می پوشید که خنجر کشیده کار آن عاجزه حیا سرشت را تمام میکند و سرمایه خسران ابدی خود سرانجام میدهد - و سر از روز خانه برآورده جائیکه دستم خان ایستاده بود خنجر خون آلود می اندازد - و بدانگ بلند میگوید که من خون او ریختم - رفته بگو - دستم خان خنجر خونین را برداشته بحضور اشرف آورد - حضرت شاهنشاهی چون بین ستیز آکاه شدند بسطوت قهر و صولت غصب جوشیده بدرین خانه آن بع اعدل درآمدند - و آن دیوانه شمشیر حمایل کرد و دست در قبضه شمشیر زده رد برو پیدا شد - بلند گلن حضرت از قهرمان عناب فرمودند که این چه روش است - دستی بر قبضه شمشیر داری - اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بر سر تو خواهم زد که بپرواژ آید - آن دیوانه صولت و عظمت شاهنشاهی را دیده دست و پا گم کرده و در سطوت پادشاهی فرو رفت - حاضران بساط معلی آن دیوانه را مقید ساختند - و یک از گجراتیان شمشیره در کمر عقب خواجه ایستاده در کمین نشنه بود - آنحضرت از چشم و روی او در یافته بقتلخ قدم خان فرمودند که هزن - آن دقیقه شناس بیک حرف مکثون ضمیر اقدس وا در یافته تیغه بسبک دستی زد که سرش از تن جدا شده بپای او هم آغوش شد - و آن قامت بس سرمانه بر سر پا ایستاده بود - و خون سیاه از عورق گردش تیزک میزد - آنکه از خواجه بع اعدل پرسیدند که خون این عاجزه را بچه گناه ریختی - آن سقاک بے باک زبان<sup>(۳)</sup> بسفاهت و هذیان برگشاد - تا آنکه بلکه و مشت اورا خاموش گردانیدند - و موی کشان ولک زنان دریا رویه روان کردند - و در پای غصب آن محیط عدالت در جوشش آمد - بموجب حکم معلی ملزم او را ( که همولة در بدمعنی و آشفتگی هم کاسه بودند ) دست و گردن بسته غرفة گرداب مجازات ساختند

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] که مرغ روح تو بپرواژ آید ( ۳ ) نسخه [ د ] زبان سفاهت بیان برگشاد - و عبارت نیک چنین است - زبان سفاهت بهذیان برگشاد \*

بود آنحضرت مراعات مهد مقدس فرموده ازد میگذرانیدند - چنانچه در سال بورشی بدخشنان تصد خواجه رشیدی دیوان آنحضرت کرد - و به تیغ بـاعتدالی خون آن طور عزیزی رخت - و بعد از ارتکاب این حرکت شنبع فوار نموده بکابل آمد - و باز بشفاعت مقریان بساط اقدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناپسندیده شد - تا آنکه اورا اخراج کردند - و بمصر حجج شناقت - و شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بـبر روی کار آورد - روزی در دولتسرای شاهنشاهی (که اعیان مملکت و ارکان سلطنت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام منسلک بود) به جهت جنگ کرد - و بتقریب حکایتی بر سر او دوید - و اورا در مشت و لکد گرفت - و مرتبه دیگر به بیرام خان بدرشتی پیش آمد - دست بکار برد - و باز اورا اخراج کردند - و خواجه بـگجرات رفته بـدست خوی بـخود روز و روزگار بد میگذرانید - و از بـدخوئی و پـرشان حالي آنجا نتوانست بود - روی توجه بـدرگاه گینی پـناه آورد - و در اول مرتبه (که دارالخلافه آگه مستقر اورنگ خلافت شد) بـدولت ملازمت سـبلندی یافت - و بـعنایت و رعایت مختار آغاز شد - و از انجا (که نهاد او به بـاعتدالی سـرشته بـودند) بـصد بـباکی و بـمالحظه سابق پـرد گـشای جوهر فـطـرـت خـود گـشت - بـیرام خـان درـین مقـام بـود (که اورا بـولـی بـیـگ بـسـپـارـد که از راه بـکـرـ بـگـجـرـات رـوانـه سـازـه) درـین اـنـذا تـفرـقـه او روـی نـمـود - و خـواجه بـوسـیـلـه اـنـتسـاب اـین دـوـدان قـدـسـیـ / رـعـایـتـهـایـ مـظـیـمـ یـافتـ - اـمـا بـدـسـتـ خـوـی بـخـود گـرفـتـارـ بـودـ - و بـصدـ بـاعـتدـالـیـ بـیـشـ زـیـسـتـ مـیـگـردـ - تـاـ آـنـکـهـ رـوـزـهـ بـیـ بـیـ فـاطـمـهـ (کـهـ اـرـدـ بـیـگـیـ حـضـرـتـ جـهـانـبـانـیـ جـنـتـ آـشـیـانـیـ بـودـ و در سـرـادـقـ آـسـیـانـ مـکـانـ حـضـرـتـ شـاهـنـشـاهـیـ نـیـزـ پـایـهـ اـعـتـبارـ دـاشـتـ - و زـهـرـهـ آـغاـ دـخـترـ اوـ درـ خـانـهـ خـواجهـ بـودـ - و پـیـوـسـتـهـ اـزـ نـاجـفـسـیـ و بـدـخـوـئـیـ درـ زـنـدـانـ بـلاـ بـودـ آـزارـ مـیـکـشـیدـ) بـهزـارـ اـضـطـرـابـ آـمـدـ بـسـتـغـاثـهـ نـمـودـ کـهـ خـواجهـ مـیـخـواـهـدـ کـهـ بـپـرـگـنـهـ روـدـ - و دـخـترـ مـراـ هـمـراـ بـرـدـ - و اـزـ بـدـخـوـئـیـ و بـدـگـمـانـیـ (کـهـ دـرـ طـیـنـتـ اوـستـ) تـصـدـ آـنـ عـفـیـفـهـ بـیـگـنـهـ کـنـدـ - و مـکـرـ اـینـ حـرـفـ بـرـ زـیـانـ آـورـدـ درـ دـارـالـخـالـهـ اـزـ مـعـدـلـتـ شـاهـنـشـاهـیـ اـنـدـیـشـهـ مـنـدـ بـوـهـ مـرـتـمـبـ اـینـ اـمـرـ نـمـیـشـدـ - اـکـنـونـ (کـهـ اـورـاـ بـجـایـگـیرـ بـرـدـ) حـالـ چـهـ خـواـهـدـ بـودـ - آـنـحـضـرـتـ بـرـ زـارـیـ آـنـ عـورـتـ قـدـیـمـ الخـدـمـتـ تـرـحـمـ فـرمـودـهـ تـسـلـیـ بـخـشـ خـاطـرـ بـیـقـرـارـ اـدـ شـدـنـهـ - و بـرـ زـیـانـ اـقـدـسـ گـذـشتـ کـهـ ماـ بـدـولـتـ عـزـیـمـتـ شـکـارـ دـارـمـ - بـخـاطـرـ توـ اـزـ رـاهـ خـانـهـ خـواجهـ خـواـهـیـمـ گـذـشتـ - و چـونـ اوـ بـرـ سـوـرـاهـ آـمـدـ مـلـازـمـتـ کـنـدـ نـصـیـحـتـ کـرـدـ عـاجـزـهـ تـراـ اـزـ بـرـدنـ مـانـعـ خـواـهـیـمـ آـمـدـ - بـعـدـ اـزـ زـمـانـهـ آـنـحـضـرـتـ اـزـ اـرـکـ شـهـرـ بـنـهـضـتـ اـجـلـالـ بـرـ کـشـتـیـ سـوارـ شـدـهـ اـزـ آـبـ جـونـ

(۲) هـر [اـکـثـرـ نـسـخـهـ] بـاعـتدـالـ (۳) نـسـخـهـ [یـ طـ] بـهـکـرـ (۴) در [اـکـثـرـ نـسـخـهـ] پـیـشـ زـیـسـتـ

(۵) در [چـندـ نـسـخـهـ] نـصـیـحـتـ اوـ کـرـدـهـ (۶) نـسـخـهـ [یـ] نـهـضـتـ اـجـلـالـ فـرمـودـهـ بـرـ کـشـتـیـ \*

<sup>(۲)</sup> خود را در میان دیده غبار ادبی بر فرق عزت خود بیخت - و آن تیره بخت نادان (که لوح خاطر ش از نقش اخلاص ساده بود - بلکه از رقوم انصاف حرفی بلکه نقطه بران نهاده) از جمله یکهزار زنجیر فیل (که بدستش افتاده بود) همین دویست فیل برسم پیشکش بدرگاه معالی فرستاد - دیگر همه نفائس و لطائف را خاک پوش کرد و بروزاده حکومت<sup>(۳)</sup> کرد و گذله تکیه زده عمرے بغلت میگذرانید - حضرت شاهنشاهی بموجب همت جهان بخش نظر بران اسباب فرموده از خیانت او اغماف عین فرمودند - و (چون نهضت رایات جلال مرتبه سیوم بهقصد تادیب علی قلی خان زمان بصری چونپور آتفق افتاد) آمف خان را بحضور اقدس طلب فرمودند - و او منشور عالی را امثال نموده متوجه آستان بوس شد - و در حینه (که عرصه چونپور مخیم موکب منصور بود) سعادت استلام صبغه قدسیه دریافت - و تفصیل آن سانجه بجای خود رقم پنیر خواهد شد ۵

### <sup>(۴)</sup> اظهار انوار عدالت از قهرمان سطوت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتصای منصب والای سلطنت در باز پرسی معاملات آنست که درست و دشمن و خوبش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم دهنده - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصاً دولت مُظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایه ستم و ستیره نگردانند - و اگر میادا بالله از بدمعتی چنین امرے بظهور آید راست کرداران در رسانیدن آن مظلمه اندیشه مند نبوده در عرض احوال ستم رسیدها دلیری نمایند - الله الحمد که این سجیّه علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بدان گونه است که قوت بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید - و این خصلت جهان پرور بے شایه تصنّع و مداخله ریا در نهاد اقدس و دیعت نهاده دست تدریت است و طبقات عالم بـه پشت گرمی این شیمه کریمه همواره در عاقیت آباد مسرت بوده در مهادت و عبادات و قضایا و معاملات خود کامیاب امن و امان اند - در اوائل این سال الهی و اواسط<sup>(۵)</sup> ۹۷۱ نهضه و هفتاد و یکم (که عنقول زمانی عدالت روانی - و عنوان دیباچه داد دهی بود) خواجه معظم (که برادر اختیار مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود) چون از نسبت معنوی رائجه نداشت این نسبت صوری داروی بیهشیع آن بد مصیت بـه اعتدال شده بارها خود را مصدر حرکات ناشایسته میساخت - در زمانی سعادت آئین حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون وقت مقتضی مدارا

(۲) نسخه [۱] از کمال حرس و آژ خود را (۳) در [بعض نسخه] حکومت گذله تکیه زده (۴) نسخه [ح] ذکر بـه اعتدالیع خواجه معظم بولدر مهد مقدس حضرت مریم مکانی و ظفریانقان علی قلی خان زمان است بـه فتح خان پنجه هروایت بهار (۵) نسخه [۶] پروری ۰

عمرهای دراز راجه‌های پیشین در جمیع آن سعیها نموده بودند - و آنرا سرمایه سلامت خیال کرده عاقبت همه باعث هلاکت و خامست ایشان شد - سپاه نصرت آیات<sup>(۲)</sup> بعزم تسخیر آن حصار زین کمر همت بست - و در هوای آن خزانه دست از جان شسته در خدمتِ آصف خان شناقت پسر رانی (که از جنگا برآمد) بود - و دران قلعه تمکن داشت) با آمدن عساکر اقبال بجنگ پیش آمد و باندک جنگ قلعه مفتوح گشت - و راجه مردانه فرو رفت - و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایته و میان بهیکاری رومی را مقرر ساخته بود - چه رسم راجه‌های هندوستان است که در چنین وقایع از چوب و پنبه و خس و روغن و امثال آن جائی تعییه میکنند - و عورات را خواهی نخواهی آورده میسوزند - و آنرا جوهر نامند - این دو نوکر مخلص (که پاسبان ناموس بودند) این خدمت بتقدیم رسانیدند - و هر که از کوتاه عقلی تقاعد مینمود بمحب رسم ایشان بهرج مذکور از هم میگذرانید - و از عجائب قدرت آنکه بعد از چهار روز (که دران محوطه آتش زده بودند) و آن خرم<sup>(۳)</sup> کل همه خاکستر شده بود ) چون در آنرا گشادند دو کس زنده برآمد - که چوبه بزرگ حایل آنها گشته از آتش و قایت کرده بود - کمال<sup>(۴)</sup> نام خواه رانی - و دختر راجه پراکده که برای راجه آورده بودند و هنوز باور نرسیده بود - این دو زن ( که ازان طوفان آتش زنده برآمده بودند) بزمیں بوس عنبه شاهنشاهی آبروی دولت یافتد <sup>۵</sup>

القصه چون قلعه مفتوح شد از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لایی و هیاکل و تماثیل و اصنام مرصع و مکلل و صور جانوران (که بدمام از زر ساخته بودند) و دیگر نفائس و اجناس خارج از اندازه حساب و تیاس بدمست آصف خان و مردم او افتاد - و از رادیان ثفات معموع گشته که از جمله اموال و خزانه چوراگده (که آمف خان تنها بران دست تصرف یافته بود) مددیگ پُرشرفی علایی<sup>(۶)</sup> بود - و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیطه احصا و احصار بیرون بود - و چون [ آصف خان را بمساعدت بخت بلند (که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت شاهنشاهی بود) چندین دولتی روی نمود - و آنچنان مکنته میسر آمد - که ماحب خزانه و جواهر بیقیاس شد ] رتبه اعتبارش زیاده از اینچه در تصور گنجید بهم رسید - چون عقل درست نداشت این باده هوش ربا حوصله او را ظاهر ساخت - یکبارگی راه صواب گذاشته هیچ ازان نفائس اجناس و شرائف جواهر (که لایق قبول نظر گوهر سنج شاهنشاهی تواند بود) بمعرض ارسال نرسانید - و ندانست که این جواهر و لایی را اقبال نثار تاریک دولت و افسر سعادت که ساخته

(۲) در [اکثر نسخه] استفاده است (۳) در [کثر نسخه] رایات (۴) نسخه [ه] مهتم (۵) نسخه [ه] میمین

(۶) نسخه [د] به کهاری - و نسخه [ط] به کناری (۷) نسخه [د] پراگده (۸) در [بعض نسخه] اعلایی \*

برداشته در مرتبه سیوم زخمی شد - رانی چون بر حال پسر آگاهی یافت بمزدم اعتمادی خود فرمود که اورا از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند - فرمان پذیران او امتنان اصر نموده اورا بگوشة بردند - و بدین سبب جمعی کثیر از معركه برآمدند - و قبورے عظیم بشکر رانی راه یافت - و زیاده از سه صد کس پیش او فماد - آما در عزیمت رانی وهنی پدید نیامد - و همچنان بهادران خود را بجنگ سرگرم داشته اهتمام میدارد که تیرے از کمان خانه تقاضا بر شقيقة راست او آمد - و او از روی جرأت آنرا بوزار کشیده بپرون انداخت - و پیکان آن در درون ماند - و بر نیامد - و مقارن آن تیرست دیگر بر گردین او رسید - آنرا نیز بدست همت خود کشید - و از افراط درد غشی برو استیلا یافت - چون رفته بهوش آمد ادهار (که از قوم بکهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز داشت) در پیش فیل او سوار بود او را مخاطب ساخته گفت همگی نیت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که بکار رز بکار آنی اصراف آن روز است که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب ناموس و ننگ گردم - و بدست مخالف در آیم حق نمک بجای آر - و باین خنجر آبدار کار من بساز - دل یکجهت او بزین سندلی قرار نداد - و گفت دست مرا کجا توانائی آنست که باین کار پردازد - دسته (که عطا یابی ترا برداشته) چنین کاره دور از کار چون تواند کرد - از من این قدر میشود که ترا از معركه جانکه بپرون برم - چه بزین فیل باد رفتار اعتماد فراوان دارم - رانی از استیاع این سخن (که از نرم دلی خیزد) برهم شده دشnam داد که بر من چنین عار می پسندی - و خنجر کشیده کار خود ساخت و مردانه رخت هستی بر بست - و جمعی کثیر از یکجهتی او درین وفاداری فرو شدند - خصوصاً<sup>(۲)</sup> کشور کلیان بکهیلا و چکرمان کهرچانی و خان جهان تکیت و مهارکه برهمن بوفاداری نقد حیات را در کار ماحب خود صرف نموده بجهلو عدم شناختند - و نفعی بزرگ (که طراز نفعهای شکرف تواند شد) بظهور پیوست - و تا هزار فیل با غذا نامحصور بدست اولیای دولت انتقاد - هم مالی معرفور بدست آمد - و هم ملک وسیع داخلی ممالک محروم شد - مدت حکومت رانی مذکور

شازده سال بود \*

چون (برق حکومت رانی فرو نشست - و در عین حکومت رانی دست ادبی خاک فدا

<sup>(۳)</sup> بر سر آن عورت والا نژاد بیخت) آمف خان بعد از دو ماه (که خاطر از میانه ولیت جمع نمود) روی بتسخیر قلعه چوراگده آورد - و آن حصار مملو بشرائی دفائن و نفائس جواهر بود - که

(۲) نسخه [ج] در مرتبه آخر (۲) نسخه [ج] کیسکلیان و چکرمان گرجی (۴) نسخه [ج د ۵]

چکرمان (۵) نسخه [ج د] دکمث - و نسخه [ز] دکمث (۶) در [اکثر نسخه] مهارک (۷) در

[بعضی نسخه] بر سر آن والا نژاد \*

میخواسته باشد برود - رخصت است - که جنگِ من شقّ ثالث ندارد - یا بعدم فرو رفتن است یا نصرت ممند شدن : آخر همه مردم او (که تا پنج هزار کس جمع شده بودند) دل بر جنگ نهادند روزِ دیگر خبر رسید که سرگریوہ را (که محل درآمد است) نظر محمد و آق محمد و جمیع کثیر از بهادران بزور گرفتند - و ارجن داس بیس که فوجدار فیلان بود در آنجا بمردا انگی سفر عدم پیش گرفت رانی سلاح در برابر مغفر برسر کرد، بر فیل سوار شد، با بهادران مستعد جنگ با آئین لایق آهسته آهسته می آمد - و بدلهران و دلاوران سپاه خود میگفت که تیز جلوی نکنید - و بگذارید که حرف در میان آید - تا از هر طرف آماده جنگ شده لشکر را برداریم - همچنانکه اندیشیده بود به شهر آمد و جنگ عظیم در پیوست - و از طرفین بسیاری بخاک افتادند - تا سه صد مغل شربت خوشگوار شهادت مردانه در کشیدند - و رانی غلبه کرد، تعاقب گریختها نمود - و از گریوہ برآمد - روز آخر شد؛ بود اعیان ملک خود را طلبداشت مشورت نمود که ملاج چیست - هر کس در خود را یافت و مقدار مردانگی خود سخن در میان نهاد - رانی گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شیخون آوریم - و کار او بسازیم - و اگر این را قبول نمی کنید همینجا که آمد؛ این شب بروز آورده آماده جنگ باشیم - و گزنه صباح این سرگریوہ را آصف خان خود آمده خواهد گرفت - و به توپخانه استحکام خواهد داد - و کار آسان شده مشکل خواهد شد - رای هیچ کس بران قرار نگرفت - آخر موافقت جمهور گزیده از همان منزل که آمده بود برگشته رفت - و پرسش ماتم رسیدهای خود پرداخت - و چون بخانه آمد به بعضی از یکجهنای خود اندیشه شیخون در میان نهاد - هیچ کس را همسر همت خود نیافت - چون صبح شد همان طور (که رانی برای صایب خود در یافته بود) به شهر آمد - و آصف خان با توپخانه خود آمده سرگریوہ را محکم کرد - عساکر مخصوصه در کوه درآمد رانی باستعداد جنگ بر فیل گران سرسبک پای سارمان نام (که سرآمد فیلان او بود) سوار شده برآمد - و با رایش صرف پرداخت - و فیلان مصتا را به هجا در مقام خود بازداشت آماده پیکار گشت - بعد از التقای انجوکه کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید - راجه بیرساه پسر رانی (که اسم راجگی برو بود) حملهای مردانه نمود - و کارنامهای غریب بجای آورد - و شمس خان میانه و مبارک خان بلوچ دستبردهای دلیرانه کردند - تا سه پاس روز بازار زد و خورد بنوعی گرم بود که اگر بشیخ وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود - سه بار راجه بیرساه فوج فیروزی مأثر را

(۲) در [بعض نسخه] تگذارید (۲) نسخه [ی] سراین گریوہ را (۴) نسخه [ی] [۵] آورد (۵) نسخه

[۶] رصمان - و در [بعض نسخه] ساریان (۶) در [بعض نسخه] پرساه - و نسخه [ح] هرماده (۷) در

[۸] اکثر نسخه [ نوع ]

که عساکر قاهره پادشاهی بدموه رسیده - و آن از شهرهای معتبر ولایت اوست - سنگ تفرقه در هنگام غرور او افتاد - و لشکر او بجهت گردآوری و بمامن رساندن عیال خود متفرق شد - و زیاده از پانصد کس پیش او نماند - بمحروم استماع این واقعه رانی از جرأت که داشت متوجه عساکر منصوره شد - و از راه تهور که بیشتر از غرور خیزد کاizar را استقبال کرد - آدمار (که متکفل اشغال حکومت او بود) از متفرق شدن لشکر خود و فزونی لشکر پادشاهی (چنانچه خیر اندیش دولت گردید) پرسیده از چهره سخن برداشته گفت - رانی جواب داد که این برهمندگی لشکر از بیوقوفی نیست - و من (که سالها ریاست این دیار کرده باشم) در حوصله فطرت من گریختن کی گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بغار است - پادشاه دادگر اگر خود میبود دیدن من صورتی داشت - اکنون آنمردم قادر مرا چه دانند - همان بهتر که بسوانگی فرو شوم - و تا چهار منزل روبروی لشکر منصور آمد - آصف خان (که بآن تندی و تیزی میرسید) در دمروه توقف کرد - با رانی هم تا دو هزار کس فراهم آمد - اعیان دولت لو متفق شده گفتند که قرارداد جنگ مستحسن است - اما سرشنه تدبیر از دست دادن نه از آئین شجاعت و فرزانگی است - روزی چند در جاهای محکم بسر بوده چندان انتظار باید کشید که تفرقه لشکر ما بجمعیت گراید - رانی این سخن را استماع نموده متوجه درختزار شده مغرب روبیه گذه برآمد - و بحسن تدبیر شمال روبیه گذه بدرخت زار دیگر در آمده آهسته آهسته دران مغایر میرفت - تا آنکه بموضع نرهی که مشرق روبیه گذه است رسید - و آن جائی است که راه برآمد و درآمد او بصر دشوار - از چهار طرف او کوهها سر بغلک کشیده - و آبے در پیش خود دارد گور نام - و یک جانب او دریای خونخوار نربده میرود - و گریو (که از گذشت آن آب واقع است - که بعد از عبور ازان گریو بآن موضع رسیده میشود) بس تنگ و هولناک است آصف خان (که خبر آی آی رانی شنیده در دمروه توقف کرد بود) یکبارگنی از رانی بیخبر شد و هر چند بجست و جو کمان را فرستاد چون ملک غریب بود اطلاع بر احوال او نیافت - آخر خود را پنجه رسانیده موضع و قریات را بعمل در آوردن گرفت - و چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گذه گذاشته خود بدنبال او شناخت - چون خبر به رانی رسید (که لشکر آمد) سران لشکر خود را طلبداشته مشورت نمود - که اگر جای دیگر مصلحت میدانید تا فراهم آمدن لشکر آنچه بصر برد شود - و خاطر من خود خواهان جنگ است - تا چند پناه بدرخت خواهم برد - هر که

(۲) در [بعض نسخه] مستحکم - و نسخه [ج] محکم که داریم بسر باید برد و چندان (۳) در [بعض نسخه]

مغایر (۴) نسخه [د] نزی - و نسخه [ی] بدھی (۵) نسخه [و] دهه (۶) نسخه [ه] حامل شد -

شمندگی ظاهر می‌ساخت - چون به نیستی خانه شناخت نوبت حکومت به دلپت پسر او رسید - او هفت سال سری کرده جهان را پدرود کرد - چنان مجموع شد که سنگرام را پسر نمی‌شد از گویند داس کچهواهه (که از ملازمان او بود) خواهش نمود که زن تو چون حامله شود وضع حمل درون حرم من بکند - اگر دختر شود ازان تو - و اگر پسر شود آنرا بنام خود منسوب گردانم - و کسے برین سر اطلاع نیابد - گویند داس مذکور فرمان بذیر گشت - و چون از زن او پسر بظهور آمد آنرا راجه به پسری خود برداشت - نام ادرا دلپت نهاد - و رانی درگارتی را باین دلپت نسبت کردند و چون دلپت را عمر سپری شد پسر او بیرون نارایین پنج ساله بود - رانی درگارتی با تفاوت ادھار کایته و مان برهمن اسم راجگی برو بسته معنی بزرگی را خود متنکفل شد - و در لوازم شجاعت و تدبیر و قیقهه مهم نمیداشت - و بعقلی دوراندیش خود کارهای غریب کرد - با باز بهادر و میانها اورا محاربات عظیم دست داد - و همه‌جا غالب آمد - تا بیست هزار سوار خوب در جنگ‌ها همراه داشته - و تا هزار فیل نامی پیش او جمع بود - و خزانه راجه‌ای آن ملک بدهست او افتاد - تیر و بندوق خوب انداخته - و پیوسته بشکار رفته - و جانوران شکاری را به بندوق زد - و عادت او بود که هرگاه شفیده که شیره نمودار شده آب نخورد - تا او را به بندوق نزدی - و در بزم و زم ازو در هندوستان داستانها است - لیکن عین بزرگ داشت که از هجوم خوشامد گویان بکامرانی صوری مغفور بوده لوازم اطاعت بعتبه شاهنشاهی بجا نیاورده •

چون آصف خان ملک پنه را فتح کرد درگارتی مذکوره برشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه‌مند نبود - آصف خان در ایام قرب و جوار ابواب ملائمت و موافقت مفتوح داشته حریفان جاسوس نهاد و تاجران هوشمند بولایت او می‌فرستاد - و استکشاف مداخل و مخارج آنرا بواقعی می‌نمود - و چون برحقیقت وفور جمعیت از خزانه و دفائن آن عورت اطلاع یافت هرای کدخدائی آن مملکت دز خیالش افتاد - و میل آغوش عروس آن بلاد در خاطرش جنبید - در بدایت حال بله و لعب پیش آمد، دست بخط و خال شاهد ملک دراز میکرد و شروع در تاخت و تاراج موضع و قریات سرحد مینمود - تا درین سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده نواوان بعزم تسخیر گدهه کم‌عزیمت چست کرد - و محب علی خان و محمد مراد خان و وزیر خان و بابای قاقشال و نظر بهادر و آق محمد و جمیع کثیر از جایگیر داران آنحدود با امر عالی همراه او شدند - و رانی مسست باد غفلت بود، بکامرانی بسر میبرد - ناگهان خبر رسید

(۲) نسخه [و] مرداری (۳) نسخه [ح] محل من (۴) نسخه [حی] هر نارایین (۵) نسخه

[۱] میانها که از قوم افغان اند او را •

ذات پرهار - و بفروع عقل شان ریاست عظیم آن ملک یافت - و بعد ازو حکومت آنجا به پسر او ارجمن داس در چهل سالگی رسیده - و بعد ازو با من داس مذکور کلانی آنجا قرار گرفت - این امن داس بد ذات بد کردار حبیله اندوز بود - همواره خلاف رضای پدر رفت - و برای خود خسروان ابدی سرانجام داده - پدر بمقتضای حسن عطوفت اورا چند گاه محبوس داشت - و باز بهد و پیمان هر آورد - و آن بسعادت باز بر عادت خود رفت کارهای ناشایسته پیش گرفت - و گریخته پیش برستگه دیو جد راجه رامچند راجه پنه رفت - و راجه اورا پسر خواند - و برستگه دیو بملازمت سلطان سکندر لودی می آمد - اورا پیش بیرون پدر راجه رامچند (که خرد سال بود) گذاشت متوّجه شد - او در آنجا رشد ظاهري بهم رساند - پدر او ارجمن داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولی عهدت خود را به پسر میانی خود جوگی داس مقرر ساخت - ولو نسبت برادر کلان را منظور داشته قبول این معنی نمیکرد - که با وجود برادر کلان این مهم بنام من شایسته سعادت نیست •

امن داس بیدولت تیره رای از شنیدن آنکه (پدر پسر میانی را اعتبار میدهد) ایلغار کرد - بدزدی در خانه مادر خود آمد، پنهان شد - و با تفاوت بکه از خواصی راجه (که از قدیم باو نسبت داشت) شیء فرصت جمعته قصد او کرد - و مردم هجوم کرده اورا مقید ساختند - و کس پیش آن پسر میانی فرستادند - او قبول این معنی نکرد - که قصد برادر کلان خود (که بجای پدر است) از من نمی آید - و چون او خسروان ابدی برای خود سرانجام داد روی اورا چه بینم - هرچند مبالغه کردند سودمند نیامد - و تجربه گردیده راه صحرا گرفت - و آن دو مصاحب حقیقت اندیش برجاده وفا ثابت بوده اختیار ملزمت او نکردند - بلکه حقیقت حال را برایه برستگه دیو نوشته تحریض گرفتند این ملک کردند - راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام با آن ملک رفت - و امن داس در شعاب جبال متخصص شد - اگرچه تاب مقاومت راجه نداشت اما چنان ظاهر ساخت که از نادانستگی و خطی دماغ قصد یک پدر کرد - اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم - چون (راجه آن ملک را تسبیح نموده و کسان خود گذاشته مراجعت نموده) امن داس مذکور در اثنای راه با محدوده آمده ملازمت راجه کرد - و بعد از زارت بعیار راجه گناه اورا بخشش نموده همان ملک را باو سپرد - او همیشه گریسته - و از کار بد خود برخود نفرین کرده - و معلوم نیست که این معنی از ابله طرازی او بود - یا فی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خدا و خلق <sup>(۴)</sup>

(۲) در [چند نسخه] پر بیان (۳) نسخه [ی] و او چون (۴) در [بعض نسخه] نرسنگ دیو - و نسخه [ط] هرستگه دیو (۵) در [بعض نسخه] پیش خلق •

با آن نظم و نسق نمانده) چندیں راجه اند - مثل راجه گدھه - و راجه کرولا<sup>(۳)</sup> - و راجه هریا<sup>(۴)</sup> - و راجه سلوانی  
و راجه دانکی<sup>(۵)</sup> - و راجه کتهلا<sup>(۶)</sup> - و راجه مگدھه - و راجه مندلا<sup>(۷)</sup> - و راجه دیوهار - و راجه لانجی - و بیشترے  
دران ملک پیداده جنگی باشد - سوار کمتر - و از اول ظهور اسلام ( که فرمان روایان والا شکوه تسخیر  
هندوستان کرده اند ) با وجود امتداد عهد دولت ایشان طایر فتح هیچ یک ازین تخت نشینان برگرد  
شرفات آن قلاع متین و حصون رصین نتوانست پرورد - و نعال سمند خیال این جهان گشایان در فضای  
تسخیر آن ممالک نتوانست زمین سای شد - درینوا (که آمف خان جایگیردار سرکار گدھه گشت  
و فتح ولایت پنه نمود ) ایالت آن ملک بدرا کوتی نام زنے (که مشهور برانی بود ) رسیده بود  
در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت - و بوسیله این صفات گزیده تمام آن ملک یک قلمه  
ساخته بود - از مردم باد توف (که آنجا بوده اند ) شنیده ام که بیست و سه هزار موضع آبادان  
در تصرف او بود - از نجمله شقدار نشین او دوازده هزار موضع بود - بقیه ایل و مطیع بودند - و کلانتران  
الوس غاشیه داری او میگردند - او دختر راجه سالباهن راجه رائه و مهربه از قوم چندیل است  
و راجه مذکور آنرا به پسر امن داس دلپیت نام نسبت کرد - هرچند او از قوم اصیل نبود لیکن  
(چون دولت صوری داشت و راجه سالباهن را روز بد پیش آمد ) ناگزیر این نسبت تحقیق گرفت  
این امن داس را سلطان بهادر گجراتی (چون در نقیح رای سین معارف انت شایسته بجای آورده بود )  
مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاهی امتیاز بخشیده بود - او پسر ارجمن داس - و او پسر  
سنگین داس - و او پسر کهرجی است - اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم گدھه بود لیکن جز اعتبارے  
نبود - این کهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان دیگر آن ملک پیشکش گویان چیز میگرفت - و تا صد سوار  
و ده هزار پیاده او را فراهم آمد - و پسر او سنگین داس تدبیرات پدر را بکار برد رتبه خود افزود  
و پانصد سوار و شصت هزار پیاده اورا جمع شد - و از قوم راجپوت بسیارے از سوار و پیاده نگاه داشت  
و او را دو مصاحب کارگزار دانشور بهم رسید - یکی از ذات کهرچای از سکان همیربور - دوم از

(۲) نسخه [ د ] کرولا - و در [ بعضی نسخه ] کرولا (۳) نسخه [ ی ] هریا - و در [ بعضی کتاب ] هریا

(۴) نسخه [ ی ] دامکی (۵) نسخه [ ی ] کهولا - و در [ بعضی کتاب ] کهوله (۶) نسخه [ ی ] دیوها

(۷) در [ چند نسخه ] حصبین (۸) نسخه [ د ] چندیله - و در [ بعضی نسخه ] چندیل (۹) در

[ بعضی نسخه ] آمن داس بالمد (۱۰) نسخه [ ۵ ] دلیب (۱۱) در [ بعضی نسخه ] سنگرام - و در [ بعضی ]

شکرام (۱۲) در [ بعضی نسخه ] مکهین (۱۳) در [ اکثر نسخه ] او پسر گورک داس - و او پسر کهرجی است

(۱۴) نسخه [ ی ] کرجی (۱۵) در [ بعضی نسخه ] کهرجی \*

برآرند - بعد ازان میرزا سلیمان در مقام سرانجام صیانت کابل و تربیت میرزا محمد حکیم شاه کسای بپدخشان فرسناد - و صینه خود را بکابل طلبیده، بعده ازدواج میرزا درآورده - و اکثر ولایت کابل و پردم بدخشان جایگیر کرد - و امیدعلی را (که از اعیان آموی او بوه) بوكالش میرزا محمد حکیم تعین نموده محل اعتماد خود ساخت - و خود به بدخشن مراجعت نمود - حوم بیکم بجد بود که میرزا حکیم را همراه بپدخشان برده - و کابل را به بدخشان سهارده - میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد - که عجاله وقت صورت نیکنامی ندارد - بمرور ایام صورت داده خواهد شد - سه حصه ولایت کابل را پردم خود جایگیر کرد - و چاهارد چیده را با آنها داد - و یک حصه زیون بپهلو زیر حکیم و کابلیان مقرر ساخت - و این معنی را توطیه گرفته کابل دانست \*

### فتح ولایت گذهه کنگه به تبع همت خواجه عبدالمجید آشف خان

خواجه عبدالمجید آشف خان اکرجه تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما بمقتضای لعن دولت ابد قرین کارها لزویظه و آمد که توکان پیش لو پشت نسخه فهادند - آن هوشمند آنها (که تصویب ذات بسلسله فعایند) بکار عامه آیند - خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حال می نگزند - و بمقتضای اعمل شایسته نیک ذات میگردند - و بالجمله آشف خان را از حسن خدمت و لطف عقیده و اعتماد بدولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گذهه باندک جوان اهتمام او میسر شد - و تفصیل این مجلس آنکه در ممالک نسیم هندستان ملک است که آنرا گوندوانه گویند - یعنی جلی آبدان شدن قوم گوند - و آن گروه بیشمار آنده - بیشتر در صحرابسر برند - و همانجا توطن گردیده در مأكل و مشارب و منابع سرگرم باشدند - و آن قوم است فروتن - اهل هند آن جمیعت را زیون شمند - و بیرون از قوانین و آداب دین و دنیا خود دانند مشرق آن ولایت متصل است بر تن پور که داخلی ولایت جهار گهند است - و مغرب آن اتصال دارد به رای سین که از مضافات هوبه مالو است - و طول آن صد و پنجاه کروه باشدند - و شمال آن ولایت ملک پنه ام است - و جنوب آن دیاره کن است - عرض آن هشتاد کروه باشدند - و این ملک را ولایت گذهه کنگه گویند - مملکتی است وسیع - مشتمل بر حضون و قلام منیع - سختی بر بلاد و قصبات صصور - چنانچه ناقلن صحیح القول روایت کردند که هفتاد هزار قریب در ولایت گذهه آبدان بوده - از آنچه ملکه شهر کلان است - و کنگه نام مرضیع بوده است - و آن ملکه باین دو اسم مشهور گشته - و دارالحاکمیت آن بلاد قلعه چهار گذهه است - والی آن ولایت هرزان بہاستلی بکنی بود بلکه چندین راجها و رایل آنچا بسر می بودند - و اصرز (که آن ملکه بواسطه حواهش روزگار

(۲) در [چند نسخه] تاجک - و تاجک مخفف تاجیک که غیر عرب و تردد باشد \*

آبوالمعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شفیده از جای رفت - و لشکر و احشام کابل جمع ساخت و میرزا محمد حکیم را از بی خردی بخود متفق انگاشته و دست آبیز خود دانسته تبیه پیش رفتن نمود و پیش ازانکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی کرد، از شهر برآمد - و بگنار آب غوریند رفته و سرپل را گرفته بر ساحت انتظار نشست - و ازان طرف میرزا سلیمان با لشکر بد خشان چلوریز بر سرپل رسید - و فریقین مقابله هم دیگر فوجها ترتیب داده صفاها آراستند - در خلال این حال فوج از جماعت کولابیان از جانب میمنه سیاهی کرد - آبوالمعالی از سپاه کابل جمع را بمدافعت آن فوج روان ساخت - و بعد از در آمیختن مبارزان طرفین خبر شکست کابلیان با بوالمعالی رسید - او میرزا محمد حکیم را در قول مقابله میرزا سلیمان نصب کرده خود بکمک هزینه ایان رفت - در چندین قابو مردم میرزا محمد حکیم وقت را غنیمت دانسته جلو اسپ میرزا را گرفته با آب زند - و گرم شناخته بسیار سلیمان رسانیدند - و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراگند شده هر کدام رو بجانب نهاد آبوالمعالی چون باز آمد و بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و اضطرار دل از معامله چنگ برکنده راه هزینه پیش گرفت - و بد خشیان بپایمودی همت تعاقب او نموده در حوالی موضع چارکاران با آن مکنده به باک پیوستند - و او را دستگیر کرد - پیش میرزا سلیمان آوردند - میرزا سلیمان با استبسار تمام با میرزا محمد حکیم بکابل درآمد - و بعد از دو روز آن به اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد - میرزا فرمود تا آن حرام نمک حق ناشناس را روز آرمذ غرّه خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بهمند مکافات از حلق برکشیده قصاص فرمودند •

بچشم خوش دیدم در گذرگاه \* که زد مرغه بجان مورکه راه  
هنوز از صید منقارش نبرداخت \* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت  
چو بدکردی مبانی این ز آفات \* که واجب شد طبیعت رامکافات

در هنگام حلق کشیدن جوهر ذات نپاک او بظهور آمد - و عجز و زاری پیش آورد که شاید بهزاران خواری و نکونساری بچند روزه زندگانی ( که بد تراز مردن باشد ) کامیاب گردد - اما بغير از ظهور جوهر به جوهری امری دیگر بران متربّ نگشت - و قالب نپاک او را بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران قباب خانزاده بیکم و مهدی خواجه مدفون ساختند - لله الحمد که عالم از وجود خبیث او پاک شد - و بهای سعی و اهتمام خود بگو هلاکت شناخت - هر که قدر نعمت نداند و کفرانی نعمت کند اورا باین مذلت و هوان نیست و نابود گردند - اگر از چنگل اولیانی دولت بدر رود متصدیان اقبال مخالفان را برو گمارند - تا بجهت عبور هشمندان دمار از روزگار او

بیکم آورد - ابوالمعالی از راهی دآن دو بے سعادت از راهی دیگر بدرور خانه درآمدند - جماعت از عورات دران خانه بودند - بغلطی بانوئ را خون ناحق ریختند - و چون ظاهر شد ( که خطأ کردند ) و بقصص اقسام مقصود ساعی شدند - بیکم برحقیقت حال آگاهی یافته در خانه بروی ظالمان بر بست - ابوالمعالی بااتفاق این دو بے سعادت در را شکست - و باندرون درآمدند بیکم را بشهادت رسانید - و باین تیور را <sup>(۳)</sup> رایت ظلم بر افرشت - و این سانجه عبرت بخش در اواسط فروردین ماه <sup>اللهی</sup> موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد - و بعد از خونریزی بیکم بتفحیص میرزا محمد حکیم شفاقت - و او را از میان خرد سالان <sup>(۴)</sup> آورده در دیوانخانه پهلوی خود جای داد - و مردم درخانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند - روز دیگر حیدر قاسم کوه بر را ( که پدر برادر درین دودمان عالی از امرای بزرگ بود - و درینلا بر درخانه میرزا منصب وکالت یافته کارگذار مهارت ملکی بود ) و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید - و برادرش محمد قاسم را مقید کرد - تردی محمد میدانی و باقی قاقشان و حسن خان و محسن خان برادر شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیکم آتفاق بر کشتن ابوالمعالی کردند - عیدی سرمست از میان این جماعت خبر با ابوالمعالی رسانید او با موافقان و ملازمان خود سلاح پوشیده آمده قتال شد - و آن غیرت مندان از روی تدرت و استیلا از راه راست بقلعه درآمدند - و ازین جانب ابوالمعالی پیش رفت - و در میان نقش جنگ نشست کشش و کوشش بسیار شد - و از جانبین خلق بقتل رسیدند - و جماعت ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بدر کردند - و شب پرده ظلمت را بین الفرقین فرو هشته هر کدام را بجانبی متفرق ساخت - قاقشان بخوبینه شناختند - و میدانیان طریق میدان سهندند - و حسن خان و محسن خان روی بجالل آباد آوردند - محمد قاسم برادر حیدر قاسم ( که در میان بود ) نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و نتنه انگیزی آن بے دولت بمیرزا سلیمان رسانیده او را با آمدن کابل برانگشت و میرزا محمد حکیم با وجود خود سالی از واقعه والده خود سراسمه و غماک گشته بتعلیم دولتخواهان پنهانی کسان پیش بمیرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد - و استدعای آمنین او کرد \*

میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حواله کابل گمی شریعت بسته سامان رفتن آن نشاط آباد ( که همواره گری طمع آن برآباد میرزه و آزوی حکومت آنجا بی شهر اوهام و خیالات او بزد ) پیش دید همت خود ساخت \* و لشکر و حشیم بدخشان جمع گرده بااتفاق حرم بیکم روی بکل نهاد

(۱) نسخه [ ح ] به دولت (۲) در [ چند نسخه ] رایت ظلمت ظالم (۳) نسخه [ ه ] برآورده

(۴) در [ اکثر نسخه ] حشو (۵) نسخه [ ا ] حزم بیکم - و نسخه [ ی ] خرم بیکم \*

پهان سلسله پیوند کرده اند - لایق دولت آنست که چون او پنله باین دودمان عالي اورد است اساس <sup>ل</sup> التجا او را استحکام تمام بخشد - و سرفتش باوج عزت و احترام رسانند بحدیکه در نظرها همیز و گرامقدر شود - و صبیه شریفه خود را ( که همشیره میرزا محمد حکیم است ) باو نسبت کنند - تا او این خانه را از خود دانسته رونق و رواج بخشد - و کارها را بر وظیه خیراندیشی و مصلحت گزینی از دغدغه تفرقه فارغ ساخته بجانب جمعیت و رفاهیت آورد - دل ساده بیکم از سخنان فوبندگ این مردم بروی اندیشه نادرست مایل گشت - و کلمات ملائمه ترجمان در جواب شله ابوالعالی فوشه باعذار و احترام تمام بکلیل آوردن - و به آنکه حقیقت حال بدراگه حضرت شاهنشاهی عرضداشت نمایند از پیش خود با فخر نسا بیکم عقد نکاح صورت دادند - و آن سلاطه دودمان بین و دولت را با آن نادرست خوی بداندیش بیوند کردند - و به نتائج و نمرات آن در انداز فرمتنے گرفتار شدند - و در کمتر زمانه بیکم از شامت آن دصلت ناعاقیت بخیر نقد جیات خود را از جیب بقا کم کردند \*

و تفصیل این مقال آنست که ابوالعالی ( که همواره آثار کوتاه خردی و تنگ حوصلگی و سایر خصائی ناستوده از قسم شمازل او ظاهر بود ) چون دران خانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیراهن حوصله خود نگنجید - و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طیفت اصلی و فطرت جبلی خود خبیث برخیست افزود - از بیکم و منتسبان آن سلسله اصلا حساب نمیگرفت - و از نصائح گران مایه بیکم پند پذیر نمیشد - و رائحة حق شناسی و حقیقت ورزی ازو بظهور نمی آمد - و بعضی مقننان تیره رای مبنی شگون پسر قراچه خان و شادمان ( که ساپقاً از بیکم رنجش داشتند ) درینولا با ابوالعالی پیوستند - و چنان وانمودند که تا بیکم در قید حیات باشد ترا در امور ملک و تمیت کار استقلال صورت نخواهد بست - و در انداز فرصتی مثل فضیل بیک و پسرش ابوالفتح و شاه ولی انگه ترا فایع خواهند کرد - ملاح کار تو آنست که پای جرأت در میان نهاده پیش دستی کنی - و میرزا محمد حکیم را ( که هنوز خرد سال است ) موافق اراده خود نشو و نمادهی - تا همه کلیان سر اطاعتی برخط متابعت تو نهند - آن تکوهیده سرشت نا عاقبت اندیش گوش بسخنان بدآموز داشته باهی چنین کاری نا پسندیده اقدام نمود - و کلید عقلی که نداشت در تیه جهالت کم کرد - و خرم حقری این دودمان را بیاد عقوق داد - و احسانهای تازه بیکم را پشت پا زده بقصد خون ( که بدنزونه نوع عوق است ) در کمین نشست \*

الحاصل آن بیدولت شگون و قاضی زاده لقب خبینه ماوراء التّہر را با خود یار کرده روی بمنزل

از نامعامله‌فهم این فرمان معلقی تمشیت یافت - و ازین عطیه کبری هزاران مهار و گند برگردان کشان روزگار سراج‌جام پدیدرفت - در زمان پیش (که منتظم سلسله صور تجویز این نمودند) بواسطه آن بود که از معادلات صمیمی دل دراهانت و قتل گروه مخالف بسته بودند - و برای انتظام ظاهري و برآمد حاجات خویش معارضه آن مبلغ قرار داده جزویه نام نهادند - نا کامراei مقصود خویش گردند - و هم منفعته حامل شود - امروز (که از میان فرط خیر اندیشه و فتوح عاطفت والای فرمان روای زمان آنکه در کیش دیگر اند چون یکجهان یکدین ازته دل کمر خدمت و عقیدت بر میان چنان بسته در ارتقای مدارج علیاً دولت اهتمام دارند) چگونه این اصحاب تباین را (که اساس آن بمحض تقلید است - و ارادت و عقیدت در آنها نقد) بران گروه سابق (که عداوت جانی در میان بود) قیاس نموده در قتل و اهانت این طایفه کوشیده آید - و نیز باعث عده بر اخون و چه در زمان پیش فرط احتیاج منتظمان و معاونان بمصالح و اسباب دنیوی بود - تا بدین روش و سعی در معامل پدید آید - امروز (که هزاران گنج در خزینه انتظام بخشی جهان پدید است - و هریک از ملازم عتبه اقبال را غذائی و یسرے عظیم حامل) چگونه منصب دانای ممیز دل برگرفتی این مال نهد - وبصلاح موهم بر فساد مجزوم اقدام نماید \*

واز جلائل وقائع سزا یافتن ابوالمعالی است - و شرح این واقعه عبرت بخش دولت آرام آنست که [ چون ابوالمعالی به نیت تباہ کابل روانه رفت - و عسکر منصور (که بتعاتب و اخراج او از ممالک محروسه متعین بود) از پنجاہ گذرانده مرأجعت نمود ] این پی سعادت از حوالی سند عرفداشتی (متضمن نسبت توجهات قدسیه حضرت جهانیانی جنت آشیانی) بمه چوچک بیکم والده میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل برای زمین او تمیت می یافت) فرستاد - و شرح خسروان احوال خود را ضمیمه آن ساخته عرضه را باین بیت معنوی گردانید \* شعر \*

ما بیان درنه بی عزت و چاه آمدۀ ایم \* ازید حادثه اینجا به پناه آمدۀ ایم

ماه چوچک بیکم بعد از اطلاع برخواهی عرضه در وادی او با مردم اعتمادی خود کنکاش نمودند جمیع کوتاه اندیشان ناتص تدبیر و ماحب غرضان بیدولت خیانت در مشورت نموده خاطر نشان بیکم کردند که شاه ابوالمعالی از سادات کرام ترمذ است - و فرمان روایان مغولستان و سلطانی کاشغر

(۱) نسخه [ ی ] نموده اند - و در [ چند نسخه ] نموده بودند (۲) نسخه [ ح ] نهاده بودند (۳) در [ بعض نسخه ] و منفعته نیز حامل شود (۴) نسخه [ ح ] م کیش (۵) نسخه [ ی ] درینها (۶) در [ بعض نسخه ] بدان (۷) نسخه [ ب د ح ] جهانیان (۸) نسخه [ ح ] چون او به نیت (۹) نسخه [ د ] معاودت (۱۰) نسخه [ ۵ ] حشت \*

حرکت مواری اسب نداشت) بیشتر سه در سکس که کشته بر است آرام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نور پرورد بر ساحت حدود دارالخلافه آگاه شعشه افزای شد عالمیان بفر قدم سعادت پیوند شاهنشاهی بتازگی جان تازه یافته بفرق اخلاص شناختند - و بدولت استقبال فایز شده نثارها بر حواشی موكب عالی ریختند - و بر سلامت ذات معدلت سمات شکر مواعظ الهی بقدیم رسانیدند - و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم جمادی الآخری بدولتخانه مقدس نزول سعادت فرمودند - و بداد و دهش اشتغال نموده و در مبانی سلطنت و رعیت پروری قوانین متفقہ نهاد؛ جهان آرای بودند - و مستعدان هفت اقلیم در نظر سعادت بخش شاهنشاهی از مکام قوت بموارد فعل ظهور فرموده از اسباب دولت افزایی میگشتدند - و سیده روزگاران مدبر سزای خود یافته بکنم فنا می شناختند - و جهان از خس و خاشاک به اعتدالان پاک شد؛ اعتدال طبیعت بهار یافته بود \*

### آغاز سال نهم الهی از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی

#### یعنی سال آذر از دور اول

در قرب این هنگام (که از درین موكب اقبال شاهنشاهی بهسته خلافت گلستان روزگار بتازگی برگ و نوا یافته بود - و مزاج اقدس بر مرکز اعتدال آمد) در نشو و نمای بهارستان عدالت توجّه داشت) بهار نشاط افزای در آمد؛ تهنیت صحیح عنصر مقدس رسانید - و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه از شب شنبه بیست و هفتم رجب (۹۷۱) نهضه و هفتاد و یکم نیز مالتاب به بیت الشرف حمل با هزاران معادت تحویل نمود - و طبیعت عالم بطرافت تازه گراندید \*

#### \* شعر \*

دوران بهار رنگ و بو داد \* گلستانه بدست آزو داد  
گل کرد بهار عشوه سازان \* جوشید دماغ عشق باران  
سیراب هوا چو مغز دانا \* دوران چو مزاج دل توانا  
زان گونه در ابر در چگانی \* کزمغز خرد چک معانی

و از چالی خشنهای والی حضرت شاهنشاهی (که در عنوان این سال دولت افزای بظهور آمد) اخشدین جزیه است در وسعت آباد هندوستان - اندازه مقدار آن مبلغ را که تواند گرفت - چون نظر دورین شاهنشاهی بر نظام عالم بود در امضای این حکم (که سرمایه انتظام عالمیان تواند بود) توجّه موفور فرمودند - و با عدم خواهش اعیان روزگار و ظهور چندین منانع و گفتگوی بسیار

(\*) نسخه [ی] از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی \*

سنگ انداخته باشد - و بارجود چنین زخم کمال نباشد ورزیده بدرستور سابق بر سمند گران رکاب سواره بدولتخانه توجه فرمودند - و (چون حراست ایزدی و دعای مقبولان الهی حافظ و حارس بود) زخم کارگر نیامد - و جراحت قوی نیفقاده - حادثه عیسی دم بچاره سازی و مرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص خضرخواجه خان و حکیم عین الملک باهم آتفاق نموده آن جراحت تازه را بخشکبند قرار دادند - هر روز فتیله تازه می نهادند - تا آنکه در یک هفته روی باندمل و التیام نهاد و صحتِ کامل بعنصر قدسی روی نمود \*

و از غرائب امور قصه سگ پادشاهی است - و آن ماده سگ بود مهره نام - درین برآمدن از دارالخلافه آگه در محل مقدس میبود - از تاریخ سنوح این قضیه هایله آثار ملال و وحشت ازو بظهور می آمد - و هنوز ازین قضیه خبر نفرمیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردان و آشامیدن باز داشته بود - و مظہر چنین حقیقت و دنا گشته - آرسه هر کرا نظر بر جمال جهان آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور ازو بدیع نیعت - علی الخصوص از سگ (که بحقیقت و دنا مشهور آفاق است) چه درر باشد \*

اگرچه (حضرت شاهنشاهی بمقتضای دوربینی و پرده پوشی فرمی آن ندادند که تشخیص حال این تبه کار نموده آید) اما این قدر مشخص شد که این به باک آهنه دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود - و قتلن فولاد نام داشت - و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشه تباه همراه شاه ابوالمعالی ساخته بود - و چون او از هندستان فرار نموده روانه کابل رویه میشد این بے سعادت را باین کار فرستاد - و برای هلاک خود ناک فتنه بر کمال قضا نهاده اسباب شقاوت اهدی سرانجام داد غافل ازین معنی که هر کرا ایزو بند نواز نواز اندیشه تباه بیدولتان را در سرافی صیانت او چه مجاز گذار باشد - بلکه هر چه از بداندیشی بخاطر شان راه پابد ویال و نکل آن هم درین نشأه بآنها رسد و چگونه رسد که نه اثری از ناموس و عرض گذارد - و نه قدری از جان و مال و خان و مان را فرستد دهد - چنانچه دیده دران انصاف مند (که روزنامه سلطنتی بگزند این خدیبو مقدس مستبصرانه مطالعه کردند) حال مخالفان این دولت خدا داد را نیکو دانند - که چگونه مورد هزار گونه بلا کشته بیگانه هلاک فرو رفته اند - اگر یک یک بشمارم درلن باب کتابه علیحده باید پرداخت اگرچه درین شکوفه در هرجا ایمانی بحال این کور باطنان و مکانات اعمال شان رفته

چون صحتِ کامل وارد مزاج اقدس شد یاردهم بهمن ماه الهی موافق جمعه ششم جمادی الآخری موکب عالی بدارالخلافه آگه ذپخت فرمود - و با هستگی ممتاز قطع میشد - تا آنکه جراحت اندمل یافته التیام تمام حاصل شده بود بملحظه آنکه (هنوز قدری روزی زخم تازه بود - و تایم

بیست و نهم دی ماه مزبور موافق بیست و پنجم شهر مذکور آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی گروغ آسمانی یافت و ابوالمعالی از فریسطوت شاهنشاهی و علو اقبال روز افزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده بزین قرار بفتنه انگلیزی نتوانست داد - بار ادبیار بکل کشید - و فتنه ( که برمه چشم بیدار شده بود ) بخواب گران رفت - و جهانیان بدعاوی دوام دولت روز افزون دست بدامان نلک زدنه - چون ( روزگار کاج چشم در رواج باطل و رونق نا حق شناسان کمین جوی و فرصت طلب است ) پیوسته بزرگان پاک سرشت و پاکان خدا شناس را ازان بداندیش چشم زخم رسد - و بحفظ الهی از مکاره آن محفوظ بوده سعادت ازی در ترویج حق برغم بداندیشان اهتمام فرماید - و سفت الهی بران رفته که هرگاه خواهند ( یک را بشادیهای بمنتها اختصاص دهند و بدولتهای بلند و مرتبهای ارجمند ارتفاع بخشنده ) نخستین او را مورد اندوه و مظهر دردے گردانند - تا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید - و آن غم سپند جمال جهان آرای او باشد و از ظلی این معانی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دارالملک دهلي نزول اجلال فرموده مسیر پیرای خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق چهار شنبه بیست و هفتم جمادی الاولی بزیارت مرتد مفتوح شیخ نظام الدین اولیا ( قدس سرّه ) توجه فرموده بودند - از انجامراجعت نموده روی بمخیم اقبال داشتند - چون بچهار سوی شهر آن شهسوار دولت رسید یکی از خون گرفتهای کافر نعمت نزدیک مدرسه مادم انگه ایستاده بود - چون ازان بدخواه بداندیش پیشتر توجه فرمودند تیر غدر از کمان فتنه پُر کش کرد - بجاذب آن قبله عالم ( که پشت و پناه دولت و اقبال است ) انداخت - چنانچه بر کتف راست آنحضرت رسید - و قریب بیک وجوب نشست - و غریبو از نهاد زمین و آسمان برخاست - جانسپاران بر سر آن خطابین کج نظر ریختند - و میخواستند که تشخیص حال او نموده آن بیدولت را بخاک فنا نشانند - اشاره عالی بنفاذ پیوست که اورا زود از هم گذرانند که مبادا جمع از خانواده اخلاص را درین امر متهم گرداند - در ساعت آن خون گرفته را پاره پاره ساختند - هرچند ( خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلهای معامله دانان ظاهر بین شرحه شده در چاره سازی اضطراب داشتند ) اما آن پادشاه صورت و معنی بر مصدی وقار و تمکین بوده تسلیع بواطین اخلاص نهادان میفرمودند - و مقربان رکاب جاه و جلال باشارت معلی تیر را برآوردن - و از زیان اشرف شنیده ام که میفرمودند که نخست چنان متخیل شد که مگر از بام نداسته شخصه ریزه

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] مذکور - و در [ بعض ] الهی ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] مزبور ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] پاک میبرت ( ۶ ) نسخه [ چ ] مشیت ( ۷ ) در [ چند نسخه ] شیخ نظام اولیا ( ۸ ) نسخه [ ح ] بچهار سوی شهر رسیدند یکی ( ۹ ) نسخه [ ح ] همین که ازان ( ۱۰ ) نسخه [ ح ط ] پر کشش \*

ماریجه حقیقتی و ننگت بیو فانی را از تهدیرانی گزیده اندوشه غدرے بخود راه دادند - و دلناقلی نام حرام نمک جدا شده بتعجیل پیش رفت - و خود را با ابوالمعالی رسانیده کیفیت حال را خاطر نشان کرد - ابوالمعالی در میان درخت زاره توقف نموده انصرار فرمود میچشت - بمجرد رسیدن لعن دلوران حقیقت گزین لز کمیں کله برآمده تاخت - و آن نغان پیشه‌ای بیوشا به موجب قرار داد خود بهم متفق شده بروی صاحبی خود مشیر کشیدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمع کثیر را از مخالفان بدندیش بر خاک هلاک انداختند - و خود نیز شریعت و اپسین شهادت کشیده نیکنام ازل و ابد شدند - و شاه ابوالمعالی ترا آی آی عساکر قاهره رو بکریز نهاد شوین در پرگذشته جهنجرون رسیده شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمعاریه پیش آمد - و قدری راه نمک‌خانی شد - ابوالمعالی ازانجا بحصار نیروزه آمد - بایزید بیگ متزم منم خان در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجای آورد - و آن سگ دیوانه ازانجا هم خایب و خاس شده بپراهم کابل رویه روان شد - درین آنها موکب عالی حضرت شاهنشاهی برسم شکر در صحرای متبره (که در پاتزده شازه کروهع دارالخلافه آگره است) نشاط آرابوده که حقیقت آمدین شاه ابوالمعالی و کچ روی و بد کردلری او بعرفن مقدس رسید - در ساعت جمعی از أمرای عقیدتمند مثل شاه بداع خان و تاتار خان و رومی خان را حکم فرمودند که سر در دنبالی این بیدولت نهاده تا ابرا بحسبت نیازنده پای از تکابوی بارندارند - تاغبار فتنه یکبارگی بنشینند - و عالمیان با آسایش گرایند •

### نهضت موکب اقبال شاهنشاهی بصوب دهلي - و پیغمبر معاذت صلح انداختن

بر سلامت آن شهر - و رسیدن خار چشم زخم بگلبرگ عصر شاهنشاهی

و بسم سعادت اقران گذراند - و قرین صیافت ایزدی بون  
چون [فر جمیع اطوار آرامش عالم و آسایش عالمیان پیش دیده ضمیر الهام پذیر حضرت شاهنشاهی سمعه - و خلاصه نیت در معاملات عرفیه (مثل شکر و غیره) آنکه برحقائق احوال خلائق به مداخل اصحاب غریب و شوائب ارباب کند و ریا آگهی یابند - و بمقتضای دولت بیدار لوازم پاسبانی جهانیان بروجهه لخراه صورت بنده ] درینه (که فبل انتیزی شاه ابوالمعالی بصلیح اقبال رسید) روز آستانه بیست و هفت می ماه آبی موافق شنبه بیست و سیم جمادی الارکی موکب گئی کشانی بجانب هارالملک دهلي نهضت فرمود - روز مار امسنند

(۱) نسخه [اب طی] جیجرون - و نسخه [ه] جیجرون - و نسخه [ح] جهنجرون (۲) نسخه [د]

بخار و سعادت - و نسخه [ط] و ملأه سعادت انداختن (۳) در [اکثر نسخه] پیوند (۴) نسخه

[ح] پاسجانی و چهانبانی بروجهه •

خود را میرسانم - و اگر اینجا کاره از پیش نرود خود را بکل بل رساند - و آن حلب را مامن خوبیش دانسته فرصت جوی شود \*

شاه ابوالمعالی ببطلنِ ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد - که عیالِ حسین قلی خان و سایر امرا آنجا بود - چون بحوالی حاجی پور رسید قابوی دستبرد نیانت چه احمد بیگ و اسکندر بیگ خوبیشانِ حسین قلی خان بموجیب رخصت درگاهِ معلی از عقب آنجا رسیده بودند - و این جوان پوشان دماغ بخت برگشته چون از حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نازنل تافت - و دران هنگام فارنل از تغییر خالصه شریفه بشجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان پسر او حکومت آنجا داشت - و میرگیسو عامل خالصه در صد آن بود که جزوی خزانه پادشاهی را (که آنجا بود) برداشته بدرگاهِ معلی آید - و بواسطه اختلاف گماشتنکارِ معیبل و معزول لوارم احتیاط از دست داده بعقلت میگذرانیدند - تا آنکه صبح (که ناظمانِ مهمات آنجا در خواب غفات بودند) آن کار نعمت با چند از ایشان رسیده آمد - قویم را همت یاوری نکرد - و عاری گریختن بر خود پسندید - و میرگیسو توفیقِ جان نثاری نیافته گرفتار شد - جزوی از نقود بدست آن مدبران قلاب افتاد - و شهر را نیز غارت کردند - و حسین قلی خان چون از آمدن این بد محبت آگاه شد صادق خان و اسمعیل قلی خان و جمیع را باستعجال روانه ساخت - که مباداً آسیبه با غرق او (که در حاجی پور است) رسد - فرستادها با هنمام خود را چون بحدود حاجی پور رسانیدند ظاهر شد که آن بخت برگشته بجانب نازنل شناخته ام است - با آن صوب متوجه شدند - احمد بیگ و اسکندر بیگ خبر فوج منصور شنیده خود را بمعسکر اقبال رسانیدند - و چون بدوازده کروهی نازنل رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی (که اورا بزیانِ عامه شاه لوندان میگفتند - و از جایگیر خود برآمد - بدیدن برادر میرفت) در چار شد - و این طور میدے در قید اولیای دولت درآمد \*

شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده لز نازنل فرار نمود - دلوران باد مولت کوه صلات تیزتر راندند - چون بمقام دهرسو رسیدند دو شتر بار زر سفید (که از مقب آن سیده بخت میبردند) بدست مردم اسمعیل قلی خان و احمد بیگ افتاد - و میان قلچپان زر دوست بر سر آن نزاع شد - و با آن کشید که میان ماحبای ایشان گفت و گوئی پدید آمد - و چون درین روز راه بسیار رفته بودند در قصبه دهرسو فرود آمدند - و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه غبار خاطرے (که طاری شده بود) پیشتر رفته منزل گرفتند - وقتی سحر قدرے پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلی خان بهمراهی ایشان مقید نشدند ایلغار کردند - بعضی از بد خشیان و جمیع از معاویه النہریان

خواجه را مقید ساخته بپایه سری اعلی فرستاد - هرچند (کوتاه بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدائل و برای هم اهتمام داشتند) اما آنحضرت (که جوهر شناس نقوه انسانی اند) در خواجه استعداد کار در یافته جان بخشی فرمودند - و چند کاه عمل داری پرگنه پرسور با مفرض شد - و از حعن کفایت برتبه دیوان بیوتات رسید - و ازنجا باین مرتبه عالی استسعاد یافت - بنام جوهر شناسی ناق در بین را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آرد - و آنرا پیرایه بخت

دولت میسازد •

### آمدن شاه ابوالمعالی باور دیگر - و فتنه انگیزی نمودن و آواره صحرای ادب از دشمن

چون ایزد جهان آرا میخواهد (که عظمت موری و شوکت معنوی خدبو زمان را خاطر نشان خود و بزرگ گرداند - و پایه اعتلای اعلام دولت روز افزون او را ارتفاع آسمانی بخشد - تا هم نشأ ظاهر سرانجام دلپذیر یابد - و هم گمراهان بادیه ضلالت اهتما بشاهزاده سعادت یابند) لجرم پیشتر ازان بدخواهان این دولت را بگوئیستی و نشیب زیونی درآورد - و چون (افسر آرای سلطنت را معدن مررت و مردمی گردانیده از استلذا عفو جرائم خوش وقت دارد) ناگزیر بمقتضای قدرت کامله بداندیشان دولت خدا داد را باهتمام خود شان در گرداب هلاکت و موج خیز شقارت اندازد - و مصادق این سربدیع (که جز دانابان بی نبرد) حال خسروان مآل شاه ابوالمعالی است - که نه حد مرتبه خود می شناخت و نه قدر عفو پادشاهی میدانست - نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان •

در وقایع سابق گذارش یافت که این بدمست تیوه رای مکرراً مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذاتی شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشت - و بجهت اصلاح حال او و آراصش خلائق او را بهمکه معظمه فرستادند - درین‌لازما مکن شریفه (که بایستی حسنات تحصیل کرده) شراره شرارت را در خرم اعمال اندرخته و مورد سیاست گشته باز پاندیشهای نادرست بمالک مخصوصه (که بتوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود) روی آورد - و بخیال فتنه انگیزی و غساد طرازی هر گجرات توقف ناکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت - و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین را (که ادبار یافته دین و دولت بود) در یافته در فنا خود تیزتر شد - و در تختیل باطل سری و سرکشی بیشتر اهتمام نمود - و شرف الدین حسین میرزا با او هم مهد و پیمان گشته تا سهمد کس خوب خود را همراه او ساخت (مثل یار علی بلوج و میر علی کوالبی) که رفته در میان ولایت شورے و آشوبه انداخته فتنه بریانکند - و قرار داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم

چون (خاطر اولیای دولت ابدپیوند فخر) از کار میزرا شرف الدین حمین جمع شد) همت  
در سخیر قلعة جوده پور (که مستحکم ترین قلاع آن ملک است) بستند - پوشیده نماند که رای مالدیو  
(که از اعاظم راجهای هند بمرتبه وجاه و افزونی نوکر و بعیاری دایت ممتاز بود) جای نشست او این قلعه  
بود - و بعد از انتقال او از حصار همتي چندار سین پسر خرد جانشین او شده، این قلعه را داشت  
آمرا رفته بمحاصره او پرداختند - و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمد، داخل معسکر اقبال شد  
و ازنجا باسلام عتبه علیه (که بوسه گاه سرافرازان آفاق است) سربلندی یافت - و معین الدین احمد خان  
فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر را همراه ساخته بکیک حمین قلی خان فرستادند - بتائید غبی  
در اندک فرمی آن قلعه مفتوح شد \*

و از سوانح آنست که پایه قدر خواجه مظفر علی ترتیب بخطاب مظفر خانی و خلعت  
وزارت دیوان کل ارتفاع یافت - تفصیلش آنکه چون (بمیامن معدالت دولت افزای سعادت مقریز  
و حسن توجه و رزانست رای و متناسب تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابدپیوند سلطنت انتظام تازه  
گرفت - و خلامه امور جهانگرانی و نقاوه مهام جهانگشائی سامان و سرانجام یافت) با وجود کمال  
دریافت مزاج روزگار و جامعیت مراتب کوئی دلیلی و عدم ملال در اشتغال بهمیات صوری و معفوی  
و نا احتیاج مندی بوزیر و وکیل بجهت پرده گوینی و اختیار رسم پیشینیان (که سرمه چشم عوام  
است) و بجهت دوربینی و مزید احتیاط رای جهانگشائی ممالک آرا مقتضی آن گشت که مسد  
والای دیوان بوجود مردم اخلاص نهاد خدمت درست معامله دان مزین گردد - تا ذات مقدس  
همچنان در نقاط بروجی (که بهین طرز عبار گرفتی جهانیان است) بود، مهمات ملکی و مالی  
و تصریفات فعلی و قولی بر میان حق و سبات صواب نیصل یابد - و ساحت ریاض ممالک محروم  
از رشحات کلک کفایت رتش طراوت پذیرد - و توجیه اقبال اساس حضرت شاهنشاهی در اوازی  
این سال الهی برای این کار بزرگ خواجه مظفر علی ترتیب را برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او  
شد - خواجه برجوم این خدمت سربلندی یافت - و متنکای دیوان بوجود او آرایش گرفت - و خطاب  
مظفر خانی نیز پیرایه این منصبی والا گشت - و او شکر این نعمت جلیل را در خور استعداد خود  
آماده گشته هر لوازم درایت و کفایت کار پردازیهای نمایان بظهور آورد - و در ترویج معمور آباد خزانه  
(که راس المال سلطنت است) و ترقیه احوال رعیت و اقتظام سپاهی (چنانچه مکنون ضمیر قدسی  
بود) اهتمام شایسته بتنقیب رسانید - و از نیکو خدمتی مهم وزارت او برگزینه امارات کشید - و بوفور درایت  
و شجاعت صاحب سيف و قلم شد - خواجه ملازم بیرام خان بود - در هنگام تفرقه او درویش اوزیک

(۲) نسخه [ ح ] و از سوانح دولت افزای این مال معادت طراز آنست (۳) نسخه [ ب ح ] دیوانی \*

بیهی ازین داشتیم - اما حوصله ننگ او تاب برد اشت آن نیارده زود از هم رفت - و عیار جوهر حقیقت او گرفته آمد - آنکه ملاح دید ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی چنان قرار یافت که یکی از خاصان بساط اعتماد را بر سرکار ناگور تعیین فرمایند - که مبادا خواجهزاده بدست بے جوهر بهجوم خوشامد گویان خانه براندار فتنه دران ملک برباکند - و غبار انگیز تفرقه خواطر سکنه آن ولایت گردد - و [ چون پایه قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است - و برانداختن سلسله کافر نعمتیان فتنه اندوز پائی جمهور رعایا ( که بدائع وداع ایزدی اند ) داشتن - بلکه آن سیده درونان تیره رای را شمع هدایت در شاهزاده گذاشت ] حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ ذوالقدر را ( که در پیشگاه بساط قرب معزز بود - و بدقاائق مزاج دانی و آداب خدمتکاری امتیاز داشت ) پایه اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساختند - و جایگیر میرزا شرف الدین حسین را باو مکرمت فرموده گوش نصیحت نیوش او را بنصائح دولت آور خود افزای پرساخته بجانب ناگور ( که مقرو و مقر میرزا بود ) وداع فرمودهند - و جمیع از مخلصان صفاکیش مثل اسعیل قلی خان برادرش و محمد صادق خان و محمد قلی توقبای و میرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان سپار را بکمک او نامزد ساختند - و حکم معلی شرف نفاذ یافت که سهو و خط لازم نشأ بشريست - اگر میرزا از خواب غفلت بیدار شده از کودار ناهنجار خود خجلت زده باشد اورا مستمال الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه مقدس آورند - و اگر داعیهای مدبرانه کافر نعمتیان داشته در خیال افساد باشد سزا اورا در کنار او نهند - تا این معنی عبرت افزای سایر کوتاه اندیشان گردد - حسین قلی خان اهل و عیال خود را بقلعه حاجی پور فرستاده آماده این خدمت عالی شد - و با آینه شایسته متوجه ناگور گشت چون لشکر موبیک باقبال رسیده آمد میرزای ادبایانه را فرصت سرانجام فتنه ( که اندیشیده بود ) بدست نیفتاد - ناگزیر قلعه اجمیر را به ترخان<sup>(۲)</sup> دیوانه ( که از معمتمدان او بود ) سهرهه بجانب جالور ( که در تصرف خود آورده بود ) رفته انتهاز فرصت می جست - جنود دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده پیشمر متوجه شوند - ترخان دیوانه عاقلانه پیش آمد - و بعهد و قول داخل عماکر منصورة شد - حسین قلی خان قلعه را بمردم معتقد خود سپرد پیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا ( که دین و دنیا را پشت داده بود ) رو برو ایستادن را بخود قرار نداده از میالک محروسه بدرفت - و ساحت آن ولایت از غبار او صاف شد - و قلعه میرته ( که مسکن قریب قلاع آنجاست - و جمل باستصواب میرزا آنجا می بود ) نیز بدست حبیین قلی خان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه بجمال سپرد \*

(۲) نسخه [ب] و فاکیش (۳) نسخه [ج] بشیرخان (۴) نسخه [اج] جمیل . و نسخه [ب] جمیل بیگ .

درین سال عزیمت حج را وسیلهٔ زیارتِ کعبه آستان مقدس ساخته متوجهِ ممالک هندستان شد و میرزا شرف‌الدین حسین از ناگور (که از جملهٔ جایگیر او بود) باستقبال شفاقت - و همراه پدر بدرگاه معلی متوجه گشت - و چون بحوالی دارالخلافه آگرہ رسید بموجب اشاره والا اکثر آمرا باستقبال خواجه رفتند - و چون شهرنژدیک آمد حضرت شاهنشاهی نیز بنفس نفیس بقصد پیشواز برآمدند - و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساختند - و بعزم تمام بدارالخلافه آورده بورو منازل احترام فرمودند - و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسید - و خواجه نفائس امتعه خطأ و کاشغرنظر اقدس درآورده مدتی پدر و پسر بشمول عواطف قرب کامران بودند \* و از سوانح عبور افزا فرار نمودن میرزا شرف‌الدین حسین است از درگاه گیتی پناه - قاعده ایست قدیم که بزرگان الهی و فرمان فرمایان دیده دور دل درویشان و درویش نژادان را بانواع تفقدات بدست آورده‌اند - و این قسم سلوک را (که هم بیهوش داروی مرد افکن است - و هم نوش داروی اهلیت) کاه بلاحظه انتساب آبای کرام این مردم و کاه بواسطه عیار گرفتن جوهري حقیقت خود شان نسبت باين طایفه ظاهر ساخته‌اند - و اگر بدیده انصاف نظارگی شوند بر هوشمندان آکاه دل هریدا گردد که عنایات و مراحم شاهنشاهی (که به نسبت این پدر و پسر بظهور آمد) هردو امر مذکور منتظر نظر دور بین بوده است - ولهذا در اندک فرستمی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف‌الدین حسین بود اهنتند - و حقیقت به حقیقتی و به جوهري او بر عالمیان بظهور پیوست - و چون ایزد جهان پرور میخواهد (که ساحت این دولت ابدی بین را از تیره درونان بد نیت پاک ساخته بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد) نقشه (که بهزار تدبیر نکاشته لوح وجود نشود) خود باسانی همورت می‌بندد - و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبه اقبال رفته در ادب این میزند - ازانچمه حائل خسروان مآل میرزا شرف‌الدین حسین است که از باده مرد افکن دنیا ثبات پائی نوزیده ارجای رفت - و خیالات جنون و اندیشهای مالی‌خولیا در سریش افتاده - و بتاریخ بیست و سیم مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبیث باطن (که طینتش بدان مجبول بود) از عتبه قدسیه (که ملاطف بزرگان هفت اقلیم است) گریخته هجانی اجمیر و ناگور (که بجاگیر او مقرر بود) شفاقت

بعضی تاریخ این سانجه را شش صفر یافته بودند \*

و چون این حرکت شنیع مععرض بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند - و هرچند منشاء این توهش و ترقب از همدمان و همسفینان او استئشاف فرمودند) غیر از خبیث درون و خبیث دماغ امر دیگر از پرده بیرون نیامد - مکرر بر زبان حقیقت‌گذار گذشت ما اراده تربیت او

(\*) در [بعضی نسخه] مشمول (۲) نسخه [ج] جهان آرا (۳) نسخه [ج] الهی موافق سه شنبه ششم صفر \*

با استقلال ممکن ساختند - و سلطان آدم و پسرش را با وسیله برگشتند - کمال خان از آنجا (که در ثبات عقیدت و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان بود) بدرلت (که در خیال او نمی‌دانست) کامیاب شد لشکری را به جانه (که قدم بارپس آمدن نبود) فرستاد - و سلطان آدم را مقید نگاه میداشت تا حیات طبیعی سپری کرد - اگر حکم پادشاهی را (که هر آئینه از واردات سماوی است) گرفت می‌نمادند پلیس روزی به گرفتار نمی‌گشتد - و اگر بنصفی از ولایت قناعت می‌گردند بدلی حرمانی کل مبتلا نمی‌شدند از شامت آن ناقرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی (که مرآت حکم الٰی است) اسلی زندگانی خود و خان و مان برباد دادند •

(۳) و از موانع آنکه خواجه معین بن خواجه خاوند معمول از کاشفر آمده به بساط پرس شاهنشاهی استسعاد یافت - آنچه لله که بیدام اقبال روز افزای شاهنشاهی سال بسال و ماه بهما و هفته بهفته و روز بروز (چنانچه آثار افزونی دولت و گشادی ملکها و معمورت ولیتها و ایمنی راهها و ازانی نرخها بظهور می‌اید) طبقات طوائف (از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و ملا و درویش و سایر اقسام ادام) از هفت اقلیم پیشانی نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کامروانی صورت و معنی می‌گردند - توانجه مدنی از حدود کاشفر ملاکه اصیفی خواجه معین آمده بوصولی بساط اقدس مشرف شد - خواجه پسر خواجه خاوند معمول است - و خواجه خلزند معمول پسر خواجه عبد الله که بخواجهان خواجه انتهار دارند - و پسر ب بواسطه هدایت مأباب ناصر الدین خواجه عبد الله اند - و خواجه خاوند معمول از بواهران و سایر اقوام بمعزیت کمالات و تهدیت اخلاق صفاتی بود - و در آیام شباب بعد از آشنائی علوم متعارفه قدم هر غریب نهاده بپای همت سیر عراق و خراسان نموده بشیراز رفت - و بعد از استفاده علم حکیمه در حوزه دروس علامه الزماني مولانا جلال الدین محمد دوانی بصیرت معاشرت نمود و در نترات مادراء الامر بجانب ترکستان و مغاهستان رفت - و در زمانی طیع نیز اقبال حضرت کیمی ستانی فردوس مکانی از طرفان بکاشفر آمد - و از آنجا بقصد دریافت مجازات آنحضرت بدبار العذالة آگر رسد - و بتوقیر و تعظیم پادشاهی صدرنشیین محلات قدس گشت - و در آیام تفرقه هندوستان بقابل آمده اقامست فرمود - خواجه را دو پسر بوده است - یکی خواجه قاسم - و دیگری خواجه معین - و خواجه معین در آیام حیات پدر بزرگوار خود بکاشفر رفته معزز و موقر بود - و عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان رود خانه سنگ یشب (که بسنگ یشم مشهور است) بخواجه تکلف نموده بودند - و خواجه (چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین حسین از الاداره بیرون شنید)

(۲) نسخه [ح] و از موانع آن بام آنکه (۲) در [بعضی نسخه] معین الدین (۳) نسخه [وحى] می‌آمد (۴) نسخه [وى] می‌گردیدند (۵) در [بعضی نسخه] استفاده (۶) در [الثغر نسخه] تکلیف •

و اکنون سلطان آدم دارد ) در بخش ساخته یک بخش باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و باین مضمون متأثیر سعادت بخان کلان و میر محمد خان و مهدی قاسم خان و قطب الدین محمد خان و شریف خان و جان محمد خان بهسودی و راجه کپوردیو و راجه رام چند (که جایگیر در پنجاب داشتند) شرف ارتفاع یافت - که اگر سلطان آدم درین حکم نایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار آن بیدولت نهند - تا عبرت جمیع صحرا پروردان وحشی سرشت گردد - کمال خان به نیز منتهای آمال از عنبه علیه به پنجاب آمد امرای عظام بر طبق نرمان اقدس بسلطان آدم گذارش حکم عالی نمودند - آدم و پسرش لشکری نام (که حل و مقد کار و بار پدر بدست او بود) سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرهاي بدتر از گناه در میان آوردنده - و راضی نشدنند که ازین تسلط معمتعار اند که فرود آیند - و کمال خان نیز بملک موزوفی خود کامیاب گردد - امرا از فرط احتیاط صورت حال بدرگاه گئی پناه معروف داشتند مجدها منشور عدالت معمون بطنگای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم در مرتبه اول رابطه عبودیت گسته انقیاد ننموده بود باوجود آن ازانجا که مشمول عنایت پادشاهی سنت اگر نیمه از ولایت را به برادرزاده خود گذاره نیمه دیگر را باوگذارند - و اگر همچنین بر فارمانی ثابت قدم باشد تادیب او نموده کمال خان را بر تمامی آن ولایت متینک سازند - چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت کهران درآمد - آدم همچنان هرسرجهل ایستاده در مقام مدافعت عساکر اقبال شد - و در حوالی قصبه هیلان جنگ عظیم در پیوست - و همچنانکه (جرأت و جلاست در سرقت طبقه کهران مرگوز است) قتل و جدال دست داد - اما ازانجا (که همراه تائیدات از لی قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است) شعشهه تیغ نصرت نیام زنگ زدای معركة ظلام گشت و آن وحشی نزادان سبعاً منش صحراي هزیمت طی کردند - و باقبال شاهنشاهی فتحه (که طراز فتوحات عظیمه تواند بود) روی داد - سلطان آدم بدست هزیران عساکر والا دستگیر شد - و لشکری پسرش گرخته پکوهستان کشمیر رفت - و چند کاه از خیل کم گشتگان بود - در اندک فرصنی او را نیز اسیر ساخته آورندند - و تمامی ولایت کهران (که هیچ یک از فرمانروایان هندوستان تسخیر ننموده بود) بهمت والی قلیلی از اولیای دولت قاهره مسخر شد - و بموجب منشور اقبال (که بتازگی رسیده بود) امرای عظام تمامی ولایت کهران را به کمال خان داده اورا در تمامی آن ولایت

(۲) نسخه [ج] بکه باو (۳) در [بعضی نسخه] بخان کلان میر محمد خان (۴) نسخه [ب ی]

خان محمد خان (۵) نسخه [ی ط] کنور (۶) در [اکثر نسخه] بایستد (۷) در [اکثر نسخه] شمول عنایت

(۸) نسخه [ح] و اگذارند (۹) در [چند نسخه] مذکور است \*

(سل هشتم) برو تانه جایگیرهای لیق یافت - هفتکام محاشره خان زمان (که با پسر عدلي روی داد) در سوکار لکهنه پرگنه هنسو و نتچور و دیگر محال جایگیر او بود - و نیز بمحجوب حکم معنی جمعیت شایسته همراه بوده شریک خدمت شد - و دران جنگ مرد آزمای ازو کارنامها بظهور آمد - و چون حقیقت حال از رامت گفتاران درست کردار بعضی اقدس رسید موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت - چنانچه از فروغ التفات فرمودند که کمال خان خدمت خود را بجای آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مقصد که داشته باشد کامیاب خواهد شد - درین وقت سعادت پرتو بوسائل واقعی بساط قرب معرض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی در باره من زیارت از حالت من بظهور آمده است - اکنون از عوایط پادشاهی بمقتضای حب وطن امید وایت پدر خود فارم - که (تاقصیه ناکامی مرا در پیش آمد - و در بند سلیمان خان افتادم) ملک موردنی مرا عَمِ من آدم متصرف است - و ازین عم هزاران عقد غم در دل دارم ۵

و شرح این تقصیه مجلی آنست که سلطان سارنگ با شیرخان جنگهای مردانه کرد - آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی او و پسرش کمال خان بدست افتادند - سارنگ را بقتل رسانید - و کمال خان را در قلعه گوالیار محبوس ساخت - و با وجود چنین فترت <sup>(۳)</sup> ملک اینها را بدست نتوانست آورد و حکومت الوس که بر سلطان آدم ہوادر سلطان سارنگ داشت - و چون کار شیرخان سپری شد و نوبت بسلم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود - و سودمند نیامد و از غرائب آنکه نوبت سلیمان خان زندانیان قلعه گوالیار را حکم سیاست عام کرد که نه زندان خانه را کاوک کرده و پُر از داروی تفنگ ساخته آتش دادند - قوت آتش باریت زور آورد که خانه را از جای کنده و با زندانیان بهوا برد - جزو جزو و عضو عضو پرگفته ساخت - کمال خان دران میان بود قادر پرکمال او را ازین آسیب محفوظ داشت - و در گوش خانه که او بود بودے ازان آتش نرسید و چون سلیمان خان برین حراسی ایزدی آنکه شد عهد گرفته اورا خلاص ساخت - و ازان وقت سلطان آدم عَمِ او استیلای مطلق در دایت خود یافت - و او روزگار بناکامی میگذراند - تا در اولین اورنگ آزادی حضرت شاهنشاهی خود را بسته فتوح دلت ابد پیوند ساخت - و عمرے کمرا خلاص بسته عرصه جان سهاری پیمود ۶

چون شرح ناکامی خود معرض داشته التماس موطن قدیم خود نمود حکم گیتی مُطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که دایت کهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته

(۲) در [ چند نسخه ] عوارف (۳) نسخه [ ۱ ] فتوح - و نسخه [ ب ] قرب - و در [ بعض نسخه ] قوت و نسخه [ ط ] قدرت (۴) در [ بعض نسخه ] بارود - و هر دو آمدند است ۷

فروبرند - و هر کرا [ شهرستان باطن ( که نمونه ملک سماوی است ) باندیشهای تبا هوا و هوس خراب باشد ] هر آینده بخلاف آن نتیجه بخشد - چرا غ دلت او چون شعله خس کم بقا - و نهال اقبال او چون سایه درخت زود زوال باشد - آگرچه ( هوشمغد دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای دولت بخش احتیاج به تمثیل نیست ) لیکن ( چون مقصود ازین محمد بن نامه الہی رهنمونی عالم است ) بجهت تربیت سرمه بینائی غبار آلود، چشمان کوتاه بین ( که همیشه بجهت مصالح گوناگون عالم از ایشان پُر باشد ) <sup>(۲)</sup> بجای دور و زمان گذشته نمیورود - واقعات قدسیه خدیو زمان خود را رقمزده کلک تمثیل میگرداند <sup>(۳)</sup>

و مجدداً آنچه ( درین سال مبارک بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وزیر کوتاه نظران گشت ) تسلیحه ملک تهران است - که میان دریای سند و بہت در شعب جبال و اقلال و اغوار واقع است - چه در زمان پیش سلاطین هند بالشکرگران و استعداد فراوان زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند - چون ( جز ظاهر آرایی پیش نداشته اند - و نیات ایشان بصحت نه پیوسته بود ) مراد شان بر نیامد - و این عقدة باهتمام شان گشوده نشد - چنانچه ایمان بدمین در پیش رفته است - و اکنون ( که عالم بحسن نیت و صفات عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است - و از وجود جهان آرا افلاکیان مقدس و خاکیان فیاضمند کامروای صورت و معنی اند ) این کاربزرگ ( که از فرمان فرمایان هند پیش فرته بود ) بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی بروجه دخواه صورت گرفت - و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و شرح این عظیمه کبری آنست که چون الوس کهر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزند آن معدن مروت و فتوت جز چشم التفات بران ملک نمی انداخت - هر چند ( در آداب خدمت انساب آنست که بزرگان دیوار پیوسته اگر در ملازمت نباشند گاه گاه بسعادت زمین بوس استسعاد پابند ) سلطان آدم و کلانتران آن ملک ( که مشمول مراحم شاهنشاهی شده بودند ) اصلاً لوازم خدمت بجای نمی آورند - لیکن آنحضرت پاس اندک خدمتی ( که در وقتی از سلطان آدم بظهور آمده بود ) داشته چندین تقصیرات ازین طوائف میگذرانیدند - و ازان باز ( که ارزنگ جهانبانی بفرزاد اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت ) کمال خان بمقتصای سبق خدمت و سابقه عبودیت این دودمان عالی ( که نقش ضمیر این مردم بود ) روی ضراعت بدراگاه معلی آرد، ارکان عبودیت موروثی را بوسیله زمین بوس والا مجدداً تاسیس داده دوام اعتصام رکاب نصرت قرین نمود - و پرتو عنایت

(۲) در [ بعض نسخه ] احتیاج تمثیل ( ۳ ) نسخه [ ط ] بجای دور فرمان روایان گذشته ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] آمدند ( ۵ ) نسخه [ ط ] هر چند آداب خدمت شایسته آنست .

انتخار دلوران و دلیران بدست خویش زنده گرفت - و باعث هزاران تعجب گشت - و دیگر را جمیع از بهادران پُردم اتفاق نموده بدست آوردند - و در همین شکار عبادت را با عشرت یکنگ ساخته معدلت آرای بودند که بموقعت عرض مقدس رسید که از دپرباز است که در هندوستان رسم شده که ازین طبقات ( که در معابد بجهت اقسام عبادات و تقریبات می آیند ) حکم آن سرمیان باندازه حالت و ثروت مبلغ مخصوص میگیرند - و کرمی نامند بفتح کاف و سکون را - شاهنشاه خود پژوه از فراخ حوصلگی و دوربینی و حق اندیشه تمامی آن نقود را ( که کوروها میشد ) بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انکاشه بمنع آن برای مقدس بمالک محروسه اصدار فرمودند - در زمان باستانی از نارسانی بعضی و حرص اندیزی طایفه بمحض تقلید از دادار پرستان چنین خواهش بیجا می نمودند - و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند بطلاً گردگی مشخص گردد چون به راهه رفتن بران جماعت مشخص نیست در هرچه ( آنرا وجه توجه بعنده کبریاتی احادیث ساخته پرستش ایزد جهان آفرین می نمایند ) چیز خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده خود خرد دان است - که هرائینه آن نشان نا رضامندی ایزدی خواهد بود - و چون خاطر اقدس از شکار و اپرداخت عزیمت آن شد که این هیزاده کرده مسافت پیاده شناخته در یک روز خود را بدارالخلافه آگه رسانند - این عشرت پرور اقبال با مخصوصان قدم همت در راه نهاده یوسف محمد خان کولکناش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میرعلی اکبر و حکیم الملک و دستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص را همراه گرفته - ازین راه نوردار اخلاق گزین غیر از میرعلی اکبر و حکیم الملک و شمال خان کسی دیگر همه‌ای نتوانست کرد ۵

### فتح ولایت گهران به نیری همت عساکر اقبال

چون [ عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علوی است - و نمونه ازین بواسطه کار آنست که انتظام مهمات ملکی و مالی پادشاهی والا شکوه به نیت درست و اندیشه راست ( که تلوی عالم علوی است ) منوط و مربوط می باشد ] هر اقبال پناهی ( که از شوکت ظاهري و عظمت صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید - و همترا برقا همی خود و بزرگ گمارد - و همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطلبی نیت بعمل آورده خود را پاسبان جهانیان داند ) ایزد دان کارهای او را برآورده خیرگراندیه روز بروز آثار افزونی دولت و عظمت او بر همگان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دوستان خود آزارها کشیده و با تهمام نکبت و انواع بليت گرفتار گشته سردر کتم عدم

( ۲ ) در [ بعضه نسخه ] بفتح کاف عربی و سکون رای غیر منقوطة ( ۳ ) نسخه [ ج ۶ ی ] بدان

نسخه [ ج ] که پرتو عالم ۶

بعتبه علیه ندارم - امید که رخصتِ مکه معظمه یابم - که گردِ تقصیراتِ خود را دران ارضِ مقدس پاک ساخته شایسته آستان بوس گردم - چون از بے طالعی قدرِ عنایتِ پادشاهی ندانستم دردم آفچه دیدم - و اگر از بندۀ پروری رخصت نشود امیددارم که چون در من بے سامانی راه یافته چندگاه در پنجاب قدرے جایگیر مرحمت شود - تا سامان کرد تو انم شرفِ زمین بوس دریانت و چون عرضداشت را روانه درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود - ازانجا بکفار سند رسید - و از اندیشناگی غنیم از سند عبور کرد در حدود ولایت کهران آمد نفس راست کرد - و روزی چند دران حدود توقف نمود - سلطان آدم لوازم آدمی<sup>(۲)</sup> گری بجای آورد - خان خانان در مقام حیرت آمد - نه روی رفت و نه رای بودن داشت - سراسیمه روزگار میگذراند - حضرت شاهنشاهی را چون پرتو اطلاع برحقیقت احوال او تافت ابرخلاف عقلهای کوتاه اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصائح گرامی و مراحم گران مایه او را از کلفت برآوردند - و در جواب عرضداشت او در بابِ جایگیر پنجاب حکم مقدس بنفاذ پیوست که از روی عواطفِ پادشاهی جایگیرهای سابق ( که کنتر از جایگیر پنجاب نیست - از سرکار حصار فیروزه - و سرکار آناوه - و خیرآباد - و شاه پور - و کلانور و جالندهر - و اندري - و غير آن ) تغیر نداده ایم - و اگر معامله یورش کهران در میان نمی بود در لاهورهم هیچ مضائقه نمی رفت - اکنون بمجرد رسیدن فرمان متوجه ملازمت گردد - منعم خان بعنایات پادشاهی مستظر شده متوجه استلام درگاه معلی شد - چنانچه در اواسط سال هشتم الهی واخر ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد قمری بشرف بساط بوس استمتعاد یافت - و عاطفت شاهنشاهی او را معمور بحرِ مرحمت و معمور بر امتنان ساخت - و از چهرا حالش گرد خجالت و غبارِ ملامت پاک ساخته بنوازشهاي پادشاهانه اختصاص بخشید - منعم خان شناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه خردانه رفتگ<sup>(۳)</sup> کابل از سویدای دل برآورد - و یکدل و یکروی گشته کم رهمت بخدمت والی شاهنشاهی بست - خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را میخواست - و او از ناشناسی و ناسپاسی دل نهاد اینجا نمی شد - آخر پیرایه صلاح خود دریانته بصد نیازمندی معتقد عتبه اقبال شد - و سعادت کوک بختش روزافزون گشت - و بدرجات دولت عظمی ارتقا نمود <sup>(۴)</sup> و از سوانح آنست که خاطر عشرت پیرای حضوت شاهنشاهی متوجه شکار جانب مُهرآ شد با جمع از خاصان با آن موب نهضت فرمودند - و فنوں شکار دخواه شد - ازانجله روزی هفت شیر شکار آن شیر شکار شد - پنج تارا به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند - و یک را آن سرمایه

(۲) در [ چند نسخه ] آدم گری ( ۲ ) نسخه [ د ] آخر آنرا پیروایه ( ۴ ) در [ اکثر نسخه ] ارتفاع

(۵) در [ چند نسخه ] متهره \*

متوجه پیش شویم - که در لیخانات جنگ صورت بندد - اگر در هصافت غالب شدیم ازان چه بهتر و اگرله گریخته خود را بقبائل مهمله و خلیل میرسانیم - و از انجا روی توجہ سازمان حضرت شاهنشاهی هی آریم - و خود را بحمایت درگاه والا می سپاریم - و اگرله خان خانان بسیاستهای گوناگون انتظام بردار و بصر و برادر را زده خواهد کشیده <sup>۵</sup>

چون منعم خان به غلامان رسید خبر آمد که عیدی سرمهست بجلال آباد آمد، در استحکام آنچاست: تیموریکه و خواجه کلان و جمعی را پرسیر عیدی فرسناد - عیدی قلعه را محروم کرده بجلگ پیش آمد - روز دیگر خان خانان ملوچه همامره جلال آباد شد - درین اثنا خبر رسیدن میرزا محمد حکیم و لشکر کابل رسید - جبار بردی بیگ پرا (که در زمرة نامداران حضرت فردوس مثنی انسلاک داشت) و درویش شده عمرے میدراند - و درین سفر همراه شده بود) پیش میرزا فرسناه - که شاید بجهلگ مهم صورت پابد - و اگر صورت نیابد قرار دهد که جنگ روز دیگر باشد که مقاومه رو بروست - تیموریکه از فوج هزارل جدا شده آمد که غلیم الک است - بفردا نینه ازند که شاید غنیم شب بجانبی بد رود - و کار دراز شود - خان خانان بکوشش خود و اهتمام حیدر محمد خان (که هردو هاشقی کابل و مغدر شجاعه خود بودن) راه جنگ پیش گرفت - درین اثنا خواجه کلان (که سردار شراؤل بود) گشته شد - میرزا حسن (که در جرانغار بود) از جای خود نجلبید و قاتلان و جمعی (که در برانغار بودند) لیز گوفیق خدمت نیافتند - و ابوالعالی تویجی (که کابیان باو خطاب زومی شانی ۵اده بودند) در گره اسی خود تعبد آتشباری کرده بود - تیره ازان بچشم خواری رسید - و از هم گذشت - چون از گشته شدن خواجه کلان دل بای داده بودند درین مرتبه غلنان از دست داده پای نبات دزركاب نماند - و نزدیک چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد - و بجهت مسازات و مکانات نا انمن قدر چنان نعمت و بادخرا غرور (که نکوهیده قریب خصلت انصالی است) شکست بر منعم خان بتفراج رفت - با یزد بیگ (که پیر فمویه بکابیان ملحق شدند) - و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتفراج رفت - با یزد بیگ از معتدیان منعم خان است <sup>(۶)</sup> تقریر میکرد که مقدار سی لک تنگه از نقد و جنس همراه من بود که بغارت رفت - و اگر هردم بتفراج مشغول نمی شدند منعم خان هم گرفتار میشه <sup>۷</sup>

منعم خان بمال و پر ریخته به بکرام آمد - و چند روز در انجا بوده ملاع کار خود می جمی <sup>(۸)</sup> آخر پاری توچی باشی را با عرض امشت بدرگاه کیتی پناه خرسناه، التفاص نمود که روی آمدن

(۲) در [بعضی نسخه] منعم خان خانخانان (۳) در [اکثر نسخه] تعریکه (۴) در [اکثر نسخه] نماندند

(۵) نسخه [۵] می هزا، و پیده از نقد و جنس (۶) در [بعضی نسخه] بازی

چون سرگذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از سر افطراب اسباب و اموال خود بمدد میرزا سنجر پسر خضرخان هزاره (که پسر این سنجر سکندر نام باو نسبت دامادی داشت) بارگرد خواست که خود را بالوس هزاره رساند - و باین اندیشه برآمد - بعضی از ملازمان میرزا خبر فوار او شنیده از دنبال شناختند - و دستگیر کرده بقلعه آورده آواره صحراى عدم ساختند - و بعد ازین واقعه شاه ولی انکه کامل حل و عقد مهمات کابل گشت - و خود را از بیخردی عادل شاه خلن خطاب کرد و حیدر قاسم خان کوه بر را منصب خانخانانی داد - و خواجه خاص ملک خواجه سرا را اخلاص خان لقب کرد - و از خود سری و بیخردی نقبهای (که پادشاهان به بندھای خود مكرمت فرمایند) دادن گرفت - و بعضی خوش در فناخ خود اهتمام نمود - و در انداز فرستن بیکم قصد غدره ازو فهمیده بعدم آباد فرستادند - و به رای زین خود مهمات کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوه بر را (که آبا و اجداد او در سلک امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند) و کیل میرزا اندیشیده برای انتظام مهمات مقرر ساختند - بجهت سیرابی سخن بدرازی کشید •

وبالجمله چون (شرح برآوردن غنی خان و کیفیت بے سروسامانی مهمات کابل معروض بارگاه معلق شد) بخاطر نکته دان دور بین حضرت شاهنشاهی رسید که منم خان بودن کابل را بسیار میخواهد - مناسب آنست که او را اتالیقی میرزا محمد حکیم ساخته روانه کابل باید نمود که هم انتقام پسر خود را بکشد - و هم تدارک پرشانع احوال کابلیان نماید - و هم قدر عنایت و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد - بنابرین اندیشه هواب انتقام منم خان را (که بر سر راجه مذکور تعین فرموده بودند) از آنها باز گردانیده باین خدمت عالی رخصت فرمودند - و چندی از آمرا (مثل محمدقلی خان برالس - و حیدر محمد خان آخره بیگی - و شاه حسین خان نکدری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان - و تیمور خان یکه - و جمعی دیگر از بهادران و یکه جوانان) نیز تعین شدند - منم خان چون (از تبیه رأیی قدر دولت حضور نمی شناخت - و پایه عنایات شاهنشاهی نیک در نمی یافت - و از کابلیان اعتبار نمیگرفت) این نقش را فوزے عظیم دانست و به مجرد رخصت بسرعت تمام متوّجه کابل شد - و از روی استقبال طی منازل و قطع مراحل نموده بلال آباد رسید - و چندان توقف نکرد که آمرای کمک بتمام باو ملحق شوند - و محمد قلی خان برالس حاکم ملتان (که جمیعت تمام داشت) گرده ازو پیدا نبود - بیکم باستمایع آمدن منم خان باهیان کابل کنکاش کرده قراردادند که اهل کابل را از سپاهی و اویماق فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته

نمی تواند برد - و اگر نزدیکتر آید بحتمل که همراهان او ( که عیال ایشان در شهر است ) او را تنها گذاشته بروند - بلکه دستگیر کرده ببرند - حیران و مضطرب بر پشتۀ سیاستگران شامیانه زده ایستاد اهل قلعه توپ بجانب او انداختند - بحسب تقدیر تیران بشامیانه رسید - غنی خان از مشاهده آن هراسان شده بصد داعف حسرت و حرمان و هزاران درد آزو و ارمان دل از خان و ملن و حکومت کابل برکنده روی بجانب هندستان آورد - بعد از رفت غنی خان مقت قباب مهد علیا ماه چوچک بینک مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا محمد حکیم را نامزد فضیل بیگ نمودند - و چون نظرش از سرمه بینائی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش به نیابت پدر مهمات و معاملات فیصل میداد و او را هم چون ( شایستگی بزرگی نبود - و عقل دوراندیش معامله دان نداشت ) در تقدیم جایگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشته بخراونه بسر میدارد - و از همه بدتر آنکه جایگیرهای چیده را برای خود و موافقان خود مقرر ساخت - و چاهای زبون را برای سرکار میرزا نامزد کرده مظالم غریب برای خود سامان نمود - از اجمله غزنه را بمیرزا خضرخان ( که از سرداران هزاره است ) داد - و باهوس بیگ را مقید ساخته باو سپرد - و او تمام اموال و اسباب باقی مانده او را گرفته بناکامی کشت - و هر که نه عقل ملاج بین داشته باشد ( که بفروغ آن در ممالک اعمال رود ) و نه دیده بینا ( که از دید احوال دیگران عبرت گزین شود ) و نه مصاحبه خیراندیش در بین ( که بسخن او اقتدا نماید ) هر اینه درین سبای مکافات سزا لیق در کنار او نهاده آید - و لهذا چون دوماه ازین معامله گذشت والده ماجده میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستم شریکی و ستیزه کاری فیاورده کمر عربده بستند - و جماعت ازان مردم ( مثل شاه ولی ائمه و علی محتد اسپ و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سیوندوک و عیدی سرمست و جمعه دیگر ) در قصده پسر فضیل بیگ همداستان شده مترصد فرمودند - تا شنبه بهمین داعیه او را بدرخانه طلبیده در خرگاهه ( که در صحن دیوان خانه چهل ستون نصب کرده بودند ) مجلس شراب منعقد ساختند و پیاله را بکردش در آوردند - از شام تانیم شب بانگ نوشانوش بود - درین آنچند نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفت کرد - اهل مجلس بتملی مستانه از مجلس برآمدن نگذاشتند - و این پدمست خون گرفته بخبر از سنگ اندازی دوران - چون ( وقت بدردی شب کشید - و کیفیت شراب زور آورد - و فوراً فتن خواب با هم آغوش شد ) چمیع ( که خون ریزی او بخود مخمر ساخته بودند ) شمشیرها کشیده بخرگاه درآمدند - و بضربات تیغ جان ستان کار اورا تمام ساختند - و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بزیده بر سر نیزه علم کرد - و جسدش را از بالی حصان پایان انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد \*

(که در دو کروهی کابل است) فرود آمد - فضیل بیگ و ابوالفتح پسرِ او و مردم غنی خان در استعدادِ جنگ شدند - تولک خان دریافت که قصدِ او بجائی نمیکشد - و دستِ او به شهر نمیرسد - بحصه قانع شده حرفِ ملح و تقسیم ولایت در میان آورد - فضیل بیگ نیز به عیب استخلاصِ برادرزاده خود این معنی را غنیمت شمرده اکبر شهر را فرستاد - و از معمرة پای مغار تا حدِ ضحاک و بامیان (که قریب بخمس کابل است) باو مسلم داشت - و اطفای نایره آشوب کرد - غنی خان را از چنگ او خلاص کرد \*

دراندیش ای حکیم از کارِ ایام \* که پاداشِ عمل پایی سرانجام  
سلامت بایدست کس را میازار \* ادب را در عرض نیز است بازار

غنی خان بکابل جای گرم ناکرد \* دفترِ عهد و پیمان را بر طاقِ نسیان گذاشت - و بجمعیت تمام بقصدِ انتقام بر سرِ او روانه شد - تولک خان ملاج وقت در بودنِ خود فدا نشته با خویشان و مردم خود رو بدرگاهِ جهان پناه نهاده شاهزاده هندوستان پیش گرفت - غنی خان با لشکرے گران تعاقب نمود - چون تولک خان تابِ ستیزه فدا شت راه گزین پیش گرفت - و قریب بموضعِ ژاله (که از گزنهای آب غوربند است) لشکرِ کابل با رسید - و جنگ در پیوست - آخر تولک خان تاب نیارده با پسرِ خود اسفندیار و معدوده از خویشان و نوکران مردانه از میان چندین لشکر برآمد - و ببابی قولچین و مسکین قولچین و چندی دیگر از ملازمین او بقتل رسیدند - و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد - و بساطِ تحکم و ترقی مخصوص ساخت - و دستِ نطاول بر رعایا و سایرِ اهلِ شهر دراز کرد - و بخود رائی و خود آرائی پڑا خست - و با آنکه (حقیقتی بیسامانی سرکار میرزا محمد حکیم معلوم او بود) پروای آن نکرد - مردم میرزا و سایر اهلِ کابل ازین ممر تذکل شده با اتفاقی فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح کم رهمت بدفع او بستند - اتفاقاً در همان ایام در قریبِ معمرة فالیزه‌ما بکمال رسیده بود - هوای سیر فالیز از خاطرِ او سر برزد - غافل ازینکه گفته اند \* مصروع \*

\* تو خریزه خور ترا بفالیز چه کار \*

چون هنگام ادبیات او رسیده بوث بسیر فالیز رول شد - و شب آنجا توقف کرد - ابوالفتح بیگ و دیگر نامزدِ شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازه آهینه آورد - نقاره و نغیر بلند آوازه کردند - و غلغله عظیم ازوضیع و شریف برخاست - غنی خان از استقماع این خبر سراسیمه با معذوبیت (که همراه او بودند) بجانبِ شهر شناخت - چون بآن حوالی رسید دید که مخصوصه طوری دیگر نشسته - ابولی موانقت محدود است - و مداخل مخالفت مفتوح - و کاره از پیش

کوتول را به سالت فرستاد که شاید بمکرو تزویر کاره بسازد - نام برد ها جواب دادند که تو از جانب حضرت شاهنشاهی بنگوست اینجا متعین نبودی - مردم از سنتکاری و بے اعتقدالی تو بتنگ آمدند - اکنون مناسب آنست که بسلامت بدر روی - و اگر میخواهی ( که باز برپاست این ولایت بررسی ) بدرگاه جهان پناه رفته عیار خود را درست کن - و منشور دلا از دیوان خلافت گرفته بیا - تا بموجب آن عمل نموده آید - درین گفت و گویی که مردم ازو جدا شدن گرفتند - و چون ایستادن او بامتداد کشید و دانست ( که رفتن درین شهر صورت نمی بندد - و نزدیک است که گرفتار شود ) آخرهای روز برهمنوع حمزه عرب و میر مغیث الدین نیشاپوری بجانبی جلال آباد رفت - و تمام اسباب و اموال اورا در شهر غارت کردند - و باعث دلیری کابلیان بین امر سرگذشت تولک خان قوچین است \*

و شرح این تقصیه برسم اجمال آنکه غنی خان ( که مستقی جوانی و اعتبار او را همیمه شقاوت ذاتی شده بود ) سود خود را در زبان دیگران دانسته - و بستیزه کاری و هرزه درانی بسر برده و پایه قدر مردم ندانسته - و بد مستانه سلوک کرده - از انجمله تولک خان قوچین را ( که از دلاران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود ) به سبیله گرفته با جمیع از خوبیشان او در بند کرد \*

بد با تو نکرد هر که بد کرد \* آن بد بیقین بجای خود کرد

تا آنکه بعضی از ارباب ملاح در میان آمدند خلاص کردند - و تولک خان ازین به آبروئی ( که روی داد ) بموضع ماما خاتون ( که بجایگیر او مقرر بود ) رفته و پای جرأت در دامن میر پیچیده فرست انتقام می جست - در خلال این حال قائل از جانب بلخ می آمد - غنی خان خبر قاتله به چارپکاران شنیده با معذوبه بامتنبل قاتله و انتخاب اسباب [ سیر خواجه مسیاران را ( که سرمنزل است خاطر فریب ) بهانه ساخته ] از شهر بیرون رفت - و آنجا بزم بدمعنی ترتیب داد و ترانه خود پرستی ساز کرد - چون [ تولک خان ( که کله و بیگانه در کمین انتقام بود ) از هر آمدن او آگاه شد ] فرسترا غنیمت دانسته با جمیع از خوبیشان و فوکران از پی شناخت - نیم شبی بر سر غنی خان ( که خرد بشراب و تن بخواب داده بود ) رسیده بخت بکام و صید بدام یافت - او را و شگون پسر قراچه خان را دستگیر کرد - در بند کشید - و بصرزنش زیانی دل شوریده خود را ( که از آشوب غم و غصه پُر بود ) خالی ساخت - و بگمان آنکه ( چون حاکم را بقید در آرده شاید شهر هم تواند گرفت ) از انجا عنان تاب شده و احشام کابل را بخود متفق ساخته در موضع خواجه رواش

( ۲ ) نسخه [ ب ] میر عرب ( ۳ ) نسخه [ ی ] روا مس . و در [ بعضی نسخه ] روش \*

دلیران به تیرو کمان تاختند • همه نیزه و تیغ انداختند  
 جهان گشت پُر ز ابرالماس ریز • شد از خاک و خون باد شنگرف بیز  
 و بعد از زده و گیزه اندازه آصف خان غالب آمد - و غازی خان تنوری را بابسیاره از سرداران نبرد  
 طعمه شمشیر خون آشام ساخت - و راجه رامچند شکست یافته بقلعه باندهو ( که مستحکم توپین  
 قلاع آن ولایت بود ) متحصن گشت - و غنائم بے پایان بدست اولیای دولت قاهره در آمد - درین اثنا  
 بوسیله استدعا واستشفاع راجهای نامور ( که بدوان خدمت حضور در بساط قرب پایه قبول  
 داشتند ) فرمان چهان مطاع از درگاه معلق صدور یافت که راجه رامچند حلقة بندگی در گوش کرده  
 قرار بدریاقت دولت زمین بوس داده است - او را از زمرة بندگان عتبه مقدسه شموده پیرامون ولایت او  
 نگردند - بموجب منشور اقبال آصف خان ازانجا مراجعت فموده بجایگیر خود آمد ◎

### ذکر تعیین نمودن منعم خان خانخانان بکابل - و سوانح که روی نمود

چون ( باطن جهان آرای شاهنشاهی همواره توجّه اقدس بانتظام کابل و آنحداد و استخبار  
 سوانح آن داشت ) درینلا به مسامع علیه رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر بابوس  
 و شاه ولی ائمه و علی محمد اسپ و سیونج سیدی ماهی و خواجه خاص ملک و جمعه دیگر  
<sup>(۱۴)</sup> عفت قباب ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم را بر سر اعتدال غذی خان اطلاع پخشیده  
 در برآوردن او از عشوت سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برآورده - منعم خان را اتالیقی  
 میرزا محمد حکیم ساخته بکابل رخصت فرمودند - و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه  
 چشم از بینش بهرگ نداشت اما در گویزت و شوارت همه تن چشم بود - و از حکومت هرادرزاده خود  
 پیوسته پیچ و تاب داشت - و غذی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندی و سعادت منشی  
 بے نصیب بود - و با این همه سرمنته ریاست او را از پایه اعتدال انداخته بود - و بد مقابله  
 ( که بدرین آفات آدمی زاد است ) بگند ادب اور لورا از غرائز سعادت به نشیب شقاوت میکشد  
 ازانجله میرلامانی و کل بابا بهرزا گوئی و ژاژ خانی سنگ راه معادت لو بودند - تا آنکه آن جماعت  
 مهدی علیا بیگم را با خود متفق ساختند - و در اوائل شهریور ماه الهی سال هفتم غذی خان بسیر فالیز  
<sup>(۱۵)</sup> بجانب زمه رفته بود - شهر را استحکام فموده در حصار را بر روی او بستند - و او یسل آراسته  
 در برابر دروازه دهلي آمده بر پشت سیاه سنج ایستاد - و کاره نتوانست کرد - پهلوان عیدی

(۱) نسخه [ ح ] بسیار - و نسخه [ ط ] بآندازه ( ۲ ) نسخه [ ح ] آستانبوس ( ۴ ) نسخه [ ه ] باقی -  
 و نسخه [ ی ] نامی ( ۵ ) نسخه [ ج ] و [ جوچک ] ( ۶ ) نسخه [ ه ] رمه ( ۷ ) نسخه [ ی ] لشکر ،

گلهای بهار پیچید - ساقیلین وقت جرعم شوق بتازگی هر کام روزگار ریختند - عندهای بیان نیم میست  
بضراب منقار بربط نوازی آغاز نهادند \* شعره

بهر شاخ مرغ ارغون ساخته \* بهر نعمة گلبن سرافراخته<sup>(۱)</sup>

از ان نعمة کو غلت هوش کرد \* مغتی ترّم فراموش کرد

نیز اعظم بهزاران غیض و افضل بعد از انقضای نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه  
پانزدهم رجب (۹۷۰) نهد و هفتاد بیرون شرف تحويل نمود - و آغاز سال آبلان الهی (که سال  
هشتم از مبدأ تاریخ جلوس شاهنشاهی است) بصلوات و اقبال اتفاق افتاد - و عالم و عالیان را  
طراوتے تازه و نضارتے به اندازه پدید آمد \*

و در مفتخر این سل خنده بتائید لیزد جهان آفرین (که چراغ افروز دولت ابد قریب است)  
خواجه عبدالمجید آصف خان را در جنگ راجه رامچند و غازی خان تذویر<sup>(۲)</sup> نصرت روی داد  
و ملک پنه بدبست تائید یافته او مفترح گشت - و شرح این خصیّه دلگشا آنست که خواجه  
عبدالمجید دیوان را (که از وفور کاردانی بخطاب آصف خانی خلمت امتیاز یافته بود - و از علم  
بعیض قصادر نموده در سلک جامعی سیف و قلم و ماحبیان طبل و علم لنتظام داشت)  
سرکار<sup>(۳)</sup> (که ولایتی است وسیع) جایگیر فرموده بودند - تو بمقتضای کاردانی و کارطلبی خود  
در مقام آن شد که ملک پنه را (که ملکه است وسیع بسر خود) بتصرف درآورد - نخستین بر انصند  
(که لر راجه‌ای خاصه ممالک هندوستان است - و پدربر پدر فومن وائی آن ملک کرده‌اند)  
بنصائح ارجمند پیغام داد - که کلا خود سری را لرنارک نخوت نهاده حلقة عبودیت در گوش  
اطاعت افکند - و در سلک خراج گذاران ممالک محروسه درآمده کامیاب امن و امان گردد  
و غازی خان تذویر را (که برهمنوی اثبار مملک بقیه پیموده پناه بلو برد؛ است) بدرگاه گیتی پناه  
(که ماسن عالیان است) فرستد - رامچند چون (هنوز پرتو سعادت برنامیه بخت او نتائجه بود)  
نصائح آصف خان را (که گوشوارگی گوئی دولت او را شایستگی داشت) پنجه غلبت ساخت - و حرف  
اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت - و از بخت برگشتنی آمده جنگ شد  
آصف خان (که تائید یافته سطوت دوهمانی این دولت بود) با سلامی شایسته برس او رفت  
و او باتفاق غازی خان تذویر با لشکریه انبیه لر راجه‌وت و افغان بجنگ پیش آمد - و دلیران  
و بهادران جلنیان عست لر جان شسته قل در ناموس بسته هنگامه کازار گرم کردند \* شعره

(۱) نسخه [ا] صرفه اخته (۲) در [اکثر نسخه] تذویر (۳) نسخه [ب] ملکه است عظیم بسر خود -

و در [اکثر نسخه] ملکه است بسر خود (۴) یا کرده آید \*

و از سوانح آمدن تان سین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی - و تفصیل این اجمال آنکه چون ( ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری و معنوی و حارمه مدارج کوئی و الٰهی است - چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان هرن را گمان آن میدشود که ذات مقدس غیر این فن بامرے دیگر توجه نفرموده - و همگی نظرت عالی صرف این کار شکرف شده ) آنحضرت در دقائق موسیقی چون سایر فنون دانش ( چه از اقسام نغمات و شعب فارس - و چه از اصناف سرود هندستان ) از روی علم و عمل یکانه ادوار اند - چون [ صیت نغمه پردازی تان سین ( که از کلانوتان گوالیار در صوت و عمل منفرد زمان بود ) بمحامع علیه میرسید - و مذکور مجلس اقدس میشد که او زاویه آسایش خیال کرد در پیش رامچند راجه پنه بسر میدرد ] خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنتیان عشرت سوی اقبال باشد - جلال خان قورچی را ( که از مقبولان بساط قرب بود ) بهجهت آوردن تان سین با مفسور استعمالت پیش راجه فرستادند راجه از التفات شاهنشاهی سرافتخار باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب لو پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گینی پناه روانه ساخت و با آنین پسندیده تان سین را سامان لایق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرد - و درین سال بسعادت زمین بوس افتخار یافته کامروا شد - و حضرت شاهنشاهی خوشوقت شده نقوی انعام در دامن آمید او ریختند - و کلا عزت او از همگنان برآراختند - چون نظرت مستقیم و جوهر قابل داشت بدوان ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافت - و در نغمه سرائی و مضامین بستن ترقیات عظیم اورا روی داد \*

### آغاز سال هشتم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی - یعنی سال آبان از دور اول

درینولا ( که خاطر همیشه بهار حضرت شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته دوستداران این مشرب را انبساط بخش بود ) نغمه مقدم نوروزی بدگشائی و جان افروزی بلند آوازه شد - و عشرت بزیان حال ترانه زن این مقال گشت \*

وقت است که بوستان دم از نوش زند \* مدد نگمه تر بهار بر گوش زند  
از آتش گل که باد صبح افزوده \* خون در رگ مرغان چمن جوش زند  
طبائع مرگبات بفیض جان پرور بساط در اهتزاز نشو و نما آمد - سرود مرغان چمن در گوش

(۲) در [ چند نسخه ] کلاندان (۳) نسخه [ ی ] حضرت شاهنشاهی (۴) در [ بعضی نسخه ] مسرت

(۵) در [ چند نسخه ] جهان افروزی \*

با خود قرار بودن نمی توانست داشت - چنانچه دران روز هم فریز فرموده بود - اگرچه عمدت آن بود که بعد از من واقعه از معامله ناتهمی برخود این معنی را بحثه برد که حل و عقوه کارکاه این درمان عالی و رتق و فتق جمیع مهارت ملکیت و مالی ب شرکت احمد بهیطه اختیار و اقتدار لر بالله و این معنی صورت نمی بست - لاجرم همواره سود ای خام می پخت - و عزمت ناصوب مقصوم می ساخت - که از درکاه گیتی پناه ( که وطن کاه سعادتمندان هفت اخایم است ) گرفته خود را بعهرت آباد کابل ( که پسرش غنی خان در آنجا حاکم بود ) مساند - و دران به استان عائب باستقلال کامیاب نراخ پانه - تا آنکه در مرداد ماه <sup>(۱)</sup> الهی باین نیت نادرست از قاتل خانه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت - و محمد قاسم خان میرزحیر همراه او بود - چون این قضیه بمسامع خلیه وسید آنرا وقع نداده فرمودند که مفعتم خان جائی نمی بود - زود خواهد آمد - و هر چند ( ساحیان ) فرضت جو وقت یافته در ضبط اسباب و اموال او بایما و تصریح عرضه اشتف نمودند ) از بزرگ مذهبی و نراخ حوصلگی و قدر دانی خلبانی جهان خواهش از ایاب معایبت صورت نمی بست - و بدولت فرمودند که اگر بفرض مفعتم خان بکلی رود آن هم ملک ماست - و او ملازم این درکاه - تنگ دلی او را بین داشته نه قادر تخریبی - اگر نیاید اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که هیچ یکی پیرامون خانه او نگردد - قصارا بعد از تکلیف شش و نیزه چندین کوه و بیان نورده در <sup>(۲)</sup> حوالی پرگنه سروت ( که در جایگیر میر محمد منشی بود ) اتفاق عبور ایشان افتاد - قاسم علی میستانی فوکر میر محمد ( که شقدار آن پرگنه بود ) خبر یافعت که هو کس از امراء پادشاهی میگذرند - و آثار خوف از ناصیه حال ایشان بیدا سفت - هاتقان بعضی از اهل تصرفه سرراه گرفته ایشان را خواهی متفکد ساخت - و سید محمود بارده ( که از میامن خدمات پسندیده در جوگاه امرای عظام اتفاقاً یافته از بزرگان بساط عریت بود - و دران نواسی جایگیر داشت ) ازین قضیه آگاهی یافته آمد - و مفعتم خان را بخانه خود برد - و وقترا غنیمت دانسته در آفاب مردمی و خیرواندیشی کوشید - و باعزار و احترام همراه خود بهترین ملازمت حضرت شاهنشاهی آورد - آنحضرت برخلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بدانشیان ( که هرگز زمانه ازان نیره عقال خالی نپاشد ) او را بعطف بیکران اتفاقاً بخشیدند - و بهمان نعط بینه سب والی و کالت و خطاب خان خانانی اختصاص داده نوازشی سی اندازه فرمودند - دلی برهم خورد او را اطمینان حاصل شد - و نتنه اندوزیان بداندیش کفار و گزندند - و عالمیان را آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشد - بر تاریک کیم ( که تبعی سیاست متوجه جهانیان بود ) ثابع ریاست نهادند »

(۱) در [ بعضی نسخه ] میربر (۲) در [ چند نسخه ] میر محمد

شاهنشاهی دریافت مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحریص خزانه و تعمیر آن بمقدمات معقول معرض داشت - و آنحضرت پایه شناخت او را دریافت کلمات هوش افزای فرمودند - و او را بخطاب اعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی (که بدست ارباب تغلب بود) بر روی مسلم داشتند - و چنانکه (رای جهان آرای شاهنشاهی در بهمن رساندن خزانه معهوده اندیشیده بود) اعتماد خان بحسن ترد و لطف کفايت بجای آورد - و آغاز این کار در اواسط این سال بهظور آمد - نقد رایان نادرست دست کوتاه کردند - و تیره رایان خود خواه کناره گرفته پای در دامن عزلت کشیدند - و صافی ضمیر کفايت اندیش در میان آمدند - و خزانه (که اساس سلطنت و بنیاد دولت و قوت بازی سپاه است) بروجهه (که لا بقی دولت ابد پیوند باشد) انتظام یافت - چه بداعی قوانین و غرائب احکام (که هر کدام دستور العمل رفاهیت عالمیان باشد) روز بروز از خدیو زمان بهظور می آمد - و اندک از بسیار (که در رواج و روفی خزینه عالیه بخاطر اقدس گشته بود) اعتماد خان بعمل آورد - چه کارهای شگرف که بهظور نیامد - و چگونه این مهم اهم از پیش رفت - اگر همچنین فرمان پذیران عتبه خلاف مقامات علیای شاهنشاهی را دریافت در عمل آن بگوشنده در اندک فرصت ساحت این ربع مسکون (که عبارت از معهوده عالم است) بنصرت اولیای دولت در آید - لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جائیست بس محقر - شایسته کمال توجه ندادسته همراه دل در مرضیات الهی بعثه میدارند - و مخاطبان فرمان پذیر را اگر هزار حesse دریافت شاهنشاهی بوده هم این کار مختصر (که در پیش ظاهر بیان از اعاظم امور است) باندک توجه صورت دخواه بسته - و همانا حکمت الهی را درین کار نظرهاست \*

و از سوانح گریختن منعم خان است و دستگیر کرده آورده او بدرگاه شاهنشاهی - آدمی زاد را دو امر غریب در نهاد است - اول طبیعت که نه تمیز دارد - و نه چشم - دوم عقل دور بین کار شناس و بیشتر آدمی از پردازی گرفتار اندیشه تباہ شده خود را (که کار فرمای ملاح اندیش است) معزول ساخته فرمان برداری طبیعت میکند - و کاره (که دشمن بصد تکاپوی تزییر نتواند سامان داد) او بیک بے فکری برای خود بهم میرساند - و تمثال این حال تباہ رائی خانخانان منعم خان است - که با وجود جلائل عنایات پادشاهی (که پایه افزای منزلت او بود - از انجمله طلب او از کابل بعنوان چندین اعزاز و احترام - و تشریف خطاب خانخانانی - و دیگر التفات عالی - و منصب وکالت - و حکمرت کل ) قدر این همه نعمتی های گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بخارخار این بیم (که در واقعه خان اعظم و ادهم خان او را بشعله افزوخت این آتش متهم میداشتند)

تمامی قبیله - و تربیت این طبقه عقیدت طراز - و ارتفاع مدارج این سلسله اخلاص گزین (۳) توجّهات عظیم فرمودند • شعر ۵

اگر زینسان عزاداری کنم را • بمدن میل خواهد شد بسی را  
و روزِ دیگر از سنوح واقعه خان اعظم و ادهم خان خبر فرارِ منعم خان و شهاب الدین احمد خان  
بسماعِ جلال رسید - بندگان حضرت شاهنشاهی حمل بر سبک رانی و کوتاه اندیشه آنها فرموده  
شرف خان را با مثالِ عاطفت و منشور استمالات فرستادند - تا این مغلوبانِ سلطان واهمه را  
مطمئن ساخته باستلام قوائم سریر عالی سرپلند ساخت - و بافاضه غایبت شاهنشاهی عرقِ خجالت  
اینها با آبروی کونین بدل شد •

### تربیت فرمودن اعتماد خان - و انتظام ممالک خالصات باو تقویض نمودن

حضرت شاهنشاهی ازان هنگام (که سنوح این سانجه ناگوار بحسب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود) بمحبِ شناخت طبیعت زمان و دریافت مراجِ زمانیان با انتظام مهماتِ ملکی پرداخته عالم و مالیان را رواج دیگر بخشیدند - اگرچه (پیش آمد های بخود مغورو را روز بازارِ کساد پیدا شد) اما متعبدان اخلاص مند (که از بیان انصافی بزرگان دنیا در کنجِ خمول بودند) بفروع دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند - از آنچه اعتبار پائی اعتماد خان خواجه سراسرت و شرح این عاطفت عظمی آنکه متصلیان اشغال سلطنت از بیوقوفی یا بدمعتی یا بد نیتی در معموری خانه خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان می نمودند - و در تحصیل خزانه معمور شاهنشاهی (تا به تعمیر و تکثیر آن چه رسد) اهیل میگردند - و حضرت شاهنشاهی (چه بواسطه آنکه در پرد پوشی بودند - و چه بجهت آنکه مخاطب بدبست نمی افتد) ازین مقوله حرفي نمی فرمودند و در ان باب قانونه انتظام نمی یافت - و با وجود آنکه (منسوبان بیوتات عالی را منقصتها و شدتها میرسید) گرو گشائی این کار را بوقت دیگر حواله فرموده با پیشانی گشاده و خاطر شگفتہ تماشی فنون تقادیر مینمودند - درینوا (که سنگی بر شیشه اعتبار بزرگان آمد - و بعضی از ایوان درایت و اصحاب خدمت پیش آمدند) خواجه بهلول ملک خواجه سرا (که در ایام حکومت سلیمان خان پسر شیرخان افغان بجهه رشدے که داشت با اسم محمد خان ممتاز گشته بود و پیشتر ازین واقعه در سلک ملازمان عقبه اقبال منسلک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته بندقیم میرسانید) بمقتضای کاردانی پرتو غایبت شاهنشاهی بحال او افتاد - او مراج اقدس

(۲) در [ چند نسخه ] ارتقای (۳) در [ چند نسخه ] پهلو - و در [ بعضی ] پهلو •

سرمه نور - هم لذگان عرصه عقیدت را پای طلب است - و هم سست قدمان راه ارادت را عصای همت - هم لشکر شکسته دلان را حصار آهنهن است - و هم خاندان ناشکیبائی را پاسبان بیدار - و بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدله درون حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انگه ( که در منزل خود بر بستر بیماری افتاده بود ) می شنود که ادهم خان چنین به اعتدالی کریه است - و حضرت او را مقید فرموده اند - مهر مادری اورا برداشته بعلازمیت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد - آنحضرت ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم انگه ما را کشت ما هم از اقصاص فرمودیم - آن عاقله روزگار معروف داشت که خوب کردید - لیکن ماهم انگه را یقین نبود که پرسش بسیاست رسیده باشد - دران حال بی بی نجیبه بیگم مادر دستم خان از خانه ادهم خان آمده صورت واقعه را بعاهم انگه گفت - ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشتن گفت نشان زخم گزے بر روی او پیداست - دیگر فمیدام - و آن اثر مشتی حضرت شاهنشاهی بود که بقرت تایید غیبی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود - ماهم انگه را چون بتحقیق پیوست ( که پرسش بسیاست رسیده ) اگرچه ( بمقتضای عقلی که داشت حفظ آداب حضور اقدس نموده جزع و نزع نکرد ) اما درون او بهزار زخم جان ستان میخواهد - و رنگ از رویش رفعت - و خواست که بر سر فرزند رود - حضرت شاهنشاهی نظر برداش خدمت او فرموده بسخان دل آویز تسلی بخش قدره تسگین نموده اجازت رفتن نفرمودند - تا فرزند بعثت خود را با آن نمط نهییند - و بموجب حکم عالی همان روز آن دو نعش را بدھایی روانه ساختند - و حضرت شاهنشاهی در گرد آوری خاطر آن عجز دانش سرشت نصائح بلند و مواعظ دلنشیں فرموده روز دیگر رخصت خانه اش فرمودند - آن عاقله ماتم رسیده تسلیم و رها گونه ظاهر ساخته تن بقضای ایزدی در داد - و بخانه خود آمده بموکواری نشست - و فاله و شیون آغاز نهاد - و مرضی که داشت روی در تزايد آورد - و ارکان عانیت در تولزل آمد - و بعد ازین واقعه بچهل روز در تیر ماه الهی موافق شهر شوال مقدس سرای نیستی شناخت - و خاطر مهر پور مهرابی گزین حضرت شاهنشاهی از قضیه آن عفت قباب بغايت اندوهگين شد - و عظيم رقت فرمودند - و با آنکي اعزاز و اكرام نعش او را نيز بدھاي فرستادند و بسعادت خود هم قدم چند برقی تمام مشایعت این نعش فرمودند - و تعامی اعیان سلطنت و بزرگان این درمان عالی بلوارم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند - و بموجب اشارت اقدس عمارت عالی اساس بر سر مزار ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند - و همچنین ( در ماتم داری خان اعظم ائمه خان ) و تسکین خواطر فرزندان سعادت پیوند او و برادران گرامی - و التیام جراحات قلوب

(۲) در [بعض نسخه] نخت بیگم - و در [اکثر نسخه] نخته بیگی - و در [بعض نسخه] مائز الاموا [نجیبه بیگم]

لیق باشد نینداختند - نیم جانے باقی بود - باز حکم عالی شد که آن سرگشته بخت برگشته را باز بالا آورند - درین مرتبه چون مسوی کشان آوردند بمحروم امیر ناقذ باهتمام تمام سرنگون انداختند چنانچه گردن آن خود سر شکست - و مغز آن فاسد دماغ پریشان شد - و باین طرز آن سقاک هنگ از روی عدالت بقصاص مکافات یافت - مشت آن جهان پهلوان الهی چنان رسیده بود که جمیع (که این آکاه نبودند) بزخم گزاشتباه داشتند - متعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان (که در آنجا بودند) از صولت غصب شاهنشاهی یکسو شده راه فرار اختیار کردند - و یوسف محمد خان پسر بزرگ ائمه خان از واقعه پدر گرامی آکاه گشته بائمه خیل مسلح شده سررا راه ادهم خان و ماهم ائمه گرفت - ازین غافل که خدیبو صورت و معنی (داد معدلت داد - و نسبت ماهم ائمه را منظور نداشت ) آن خون گرفته را در سیاستکاه قهرمان سلطنت بجز رسانیده است \*

[چون حقیقت عدالت علیایی حضرت شاهنشاهی (که برتر از فشای بشری بود) خاطر نشان عالمیان شد ] جهانیان را اعتضاده عظیم بهم رسید - ستم پیشها در شیستان خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روز بازار خوش پدید آمد - نادانی بادیه ضلال را چراغی دانایی پیش راه فهاده آمد تا به بزرگی صوری و معنوی ماحب عالم و عالمیان اعتراف کرده بشاه راه اخلاص مهتدی شدند و ائمه خیل هنوز نسبت ادهم خان و قرب و قرابت ماهم ائمه در برایر داشته و این سخن را از ارجیف پنداشته در کمین انقام بودند - آماچون بر زبانها اتفاقade بود بوسیله مقربان بساط خحضور التماس نمودند که (چون این عدالت بظهور آمد) آن سیه روی دین و دنیا را همچنان مرد بمنایند تا خاطر بشری از دغدغه برآمد مرهم پذیر جراحت گردد - آن دانای رمز آفرینش ملتمنس ایشان را بمقضی قبول داشتند - ذشیح محمد غزنوی از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دید و شورش خواطر این طبقه دولتخواه و سلسله سعادت منش فرونشست - و هزاران هزار سپاسداری و شکرگذاری بجای آوردند - و عالمیان بکبارگی از شور شرات انگیزان کور باطن نجات یافته در مامن آسودگی و راحت رحل بیغمی گشادند - الحق برای این معدلت عظمی اگر آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان پیوند اند که از حقوق آن ادا باید - و الا ذرات خانوارده انسانی را کجا توانایی که شکر این عدالت عظمی توانند کرد - هم سیاست کبری سست که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا میکند - و هم هدایت عامه که از برکات آن ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشه اخلاص فرآنی میگردد - هم کور باطن سبل رسیده را داروی بینش است - و هم تیره بینشان رمد پذیرفت را

(۲) در [ اکثر نسخه ] عدالت علیایی شاهنشاهی (۳) در [ اکثر نسخه ] صاحب عالمیان (۴) در [ بعض نسخه ] تیره بینان \*

کرد ) سزای کار او را در کنایا و نهند - و بازار بیهوشی و بدلکی حاضران آن بساط چه گویم که درین هنگام ( که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون سرادقات اقبال دارد ) چرا خونش نمی‌ریزند - و بخاک مذلت برابر نمی‌سازند - و اگر آن همت در نهاد شان نیست چرا هجوم عام نموده نمی‌گیرند - این خود چون گمان برم که در حاضران بارگاه ولا از ارباب عقیدت کسے نبوده باشد همانا که حکمت در به توفیقی این گروه آنست که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطر نشان خرد و بزرگ و دانا و نادان شود \*

و بالجمله آنحضرت ازین غوغای موحش بیدار شده استفسار فرمودند - چون ( هیچ یکی از پردهگیان سراپرده دولت اطلاع نداشت ) آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده استکشاف احوال نمودند - رفیق صاحب چهار منصب ( که از قدیمان درگاه ولا بود ) حقیقت ماجرا معروض داشت حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند - رفیق اشارت بقالب خون آلوه آن مرحوم نموده باز همان حرف مکرر ساخته است - حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده بقهمان جلال برآورده اند - و از الہامات ریانی از جانب دروازه ( که آن بخت برگشته ایستاده خیلات ناسد بخود راه میداد ) بر نیامده از راه دیگر برآمدند - و در هنگام بیرون شدن ( بے آنکه طلب فرمایند ) یکی از خدمتگاران سراپرده عزت شمشیر خامه را بدست اقدس داد - آنحضرت شمشیر گرفته روان شدند - چون فلایه ازان صفة سیر فرموده رو بطری دیگر آوردند آن حق ناشناس بددولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت - و گفت تفحص کنید - و غور رسی فرمائید - و اندک تلاش شد - ناظران حراجت دریانه را چه نکوهش کنم - که هیچ نکوهش در خور شان نیست - آخر حضرت شاهنشاهی ( دست از شمشیر خود بازداشته - و دست را از چنگ آن بد نهاد کشیده ) دست بشمشیر او دراز فرمودند - درین اثنا آن مسدود ازل و ابد دست از آنحضرت بازداشته متوجه شمشیر خود شد - حضرت دست از شمشیر بازداشته مشتعل برزوی او زندگ که آن عادی غفریت پیکر معلق زنان افتاد - واژ هوش رفت - درین لا فرحت خان و سنگرام هوسناک درانجا سعادت حضور داشتند - حضرت از روی غصب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید - این دیوانه سررا به بندیده - آن دوکس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته اورا بستند - حکم عدالت آئین شرف اجرا یافت که آن پا از اندازه خود بیرون نهاده را از بالای صفة سرنگون ساخته بیندازند - این مردم از کوتاه اندیشی و ملاحظه ( که بے ملاحظگی ازان هزار بار بهتر ) چنانچه

(۱) نسخه [۱] رفیق منصب دار و نسخه [۲] رفیق حاجب چهار منصب دار

ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند - و تمثالت این معنی اظهار جلالت و اخلاقه عدالت حضرت شاهنشاهی است - که با تکیه عقلی کامل و صلاح ملک و دولت در دارالخلافه آگه بواقع پیوست .

و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خود عفت قباب مامن آنکه ( که نه عقل درست داشت - و نه بخت سعادتمند ) مست جوانی و مدھوش دولت شده همواره بر شمس الدین محمد آنکه خان حسد بود - و منعم خان خانخانه ( که نیز ازین بیماری دردمدینی عظیم داشت ) پیوسته مقدمات دور بطوره ( که کس کمتر پی برد ) در میان آورد - و ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک نمود - تا آنکه روز اسفند از مردم پنجم خود اد ماه الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان ( که هنوز اعتدال اودی بهشت در بسیط زمین سریان داشت ) غریب امری از اعتدال دور سر بر زد - روز دیوان در دولتخانه پادشاهی منعم خان و آنکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات کارگاه سلطنت بودند - ادهم خان به اعتدال الله با جمعی ازو به اعتدال قر ناگهان دران بارگاه دولت در رسید - و حاضران مجلس پنتظیم او برخاستند - و آنکه خان نیز نیم قیام نمود - بمحض رسیدن به محابا دست بخنجر کرده متوجه آنکه خان شد - و بخوشم از بیک ( که از ملازمان او بود ) و دیگر بے بگان ( که باین خیال کمر فتنه چست بسته بودند ) خشم آورد اشارت کرد که چه ایستاده اید - خوش بیدولت خنجر کشیده زخم کاری بصینه آن صدرنشین و ساده سعادت رسانید - آنکه خان از کمال اضطراب سراسیده بجانب دروازه دولتسرای پادشاهی شناخت - و متصل آن خدمت بر دی رسیده دو مرتبه ششیر انداخت - و آن بزرگ دولت در محن دولتخانه بدرجه شهادت رسید - ازین غایله هایله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست و وحشته غریب دران فضلی آسمانی شکوه ظاهر گشت - و آن مدبر خون گرفته باوجود چنین به باکی کستاخانه باندیشه تباہ ( که بد مستان را با آن راهگذر فیاشد ) متوجه حرم سراج مقدس شد و حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اسلس بدولت بیدار خواب گردد بودند - آن سید بخت تیره را از دولتخانه ببالی صفعه ( که از بیرون قصر از هر چهار طرف بارتفاع یک و نیم قد آدمی اسلس یافته بود ) شمشیر در دست برآمد - و قصد درون نمود - نعمت خواجه سرا ( که نزد بیک دربار ایستاده بود ) در سامت در را بسته مغل ساخت - و آن مفتر بمندانگی و متعجل متوجه هر چند با آن خواجه سرا درستی نمود ( که در بخشید ) صورت نبصت - و ایستادگان حواشی عتبه سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن کستاخ بدمست را در مرتبه اول ( که با تئه خان آن معامله

تا سیادت‌مآب مشارالیه درانجا باشد بنظر عطفت و اشفاع متوّجه حال او بوده در مراعاتِ جانبِ او شایبۀ توجه مبدول دارند - و زیاده توقف او تجویز نفرموده بزودی مرخص ساخته روانۀ این صوب گردانند - و همواره ریاضی محبت و مودت قدیمی را از رشحات سحاب اقلام غیرفام سیراب ساخته من بعد در ارسال رسال و رسائل و اظهار خصوصیات و حالات و حکایات ( چنانچه مقتضای علاقه محبت است ) مساهله نوزند • نظم •

اَهْيٰ اَيْنِ نَهَالِ بَاغِ دُولَتْ \* فَرُوزَانِ نَيْرِ بَرْجِ سَعَادَتْ  
مَمْتَعْ بَادِ اَزْعَمْرِ وَ جَوَانِيْ \* مَمْكُنْ بَرِ سَرِيرِ كَامِرَانِي  
مَرَادِ دَلِ زَدُورَانِ حَاصِلَشْ بَادْ \* بَرَاؤِجِ كَامِكَارِي مَنْزِلَشْ بَادْ  
مَرَادِ بَخْتِ وَ تَخْتَشِ يَارِبَادَا \* زَبَخْتِ وَ تَخْتِ بَرَخُورَدِ اَرَبَادَا

### سیاست ادهم خان بمعدلت شاهنشاهی

ایزدِ جهان آرا چون خواهد ( که یکی از یگانهای بساطِ عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصبِ والای سلطنتِ علیا رساند ) نخستین او را عقلِ دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح بے غنج او باشد - آنکه حوصلۀ فراخ ( که تابِ برداشت چندین ناملام روزگار داشته باشد ) کرامت میکند - تا بمعاونتِ فراخ حوصلگی از دیدِ ناملام سرشته تدبیر از دست ندهد پس گوهر بے بهای معدلت میبخشد - تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بے گرانباری اغراضِ نفسانی معاملات کارخانه ایجاد دریافتنه باطنِ مقدس را دارالعلم سازد - بساند ایمان ( که در عیارِ دانش قصوره نداشته اند ) در هنکام حوادث از کوتاه حوصلگی تنگدل شده عنان فکر از دست داده اند - و در جوانگاه تمیز از پای افتاده - و ( چون شناخت و برداشت بروجه لایق صورت بست ) آثارِ عدالت از قوتِ اعتدال ( که ودیعت نهاده دست قدرت است ) بے تفتر و تأمل بظهور آمدن میگیرد - و لله الحمد که این جلائیل نعوت و شرائی صفاتِ فطی و جلیلی حضرتِ شاهنشاهی است - که بے آلایشِ تعلم ظاهري و آرایشِ استفاده بشري از دانش خانه افاضه‌الهي فایض شده - لیکن آن دانای رموز آفرینش بصالح و حکم خود را در نقابِ اختفا داشته بلباس بـ تعینی زیست می‌نماید - و بچندین نفایق اکتفا نفرموده همواره در سرانجام پرده چند دیگر است - که دیده و رانِ دوربین بآن پی نتوانند برد - اما مشیت الهي غالب است چون خدا خواهد ( که عالمیان را از حسنِ معنوی او آگاهی بخشد ) نقاب آرائی چه سود کند هرائینه او را چهره گشای جمال عالم آرای گرداند - تا دورماندگانِ قرباً گله سعادت بدولت‌سرای

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] اعمال عالم آرای •

هریک در وقت فرمت از قوت بفعل می‌آید - اما [ چون بحسب تقدیر ملک قدیر (جلت قدرته) که مقادیر آم بیواسطه ارادت او منظم و میسر نیست - و نظام کارخانه عالم به شرائط حکم و مشیت او میکن و متصرّف نه ) پادشاه غفران دستگاه مشارالیه رخت بقا از تنگی های عالم فانی به فسحت سرای جاردنی کشیدند - و مدعیات و آرزو در پوده غیب محجوب ماند ] بعد از اینکه (بعنایت اللہ سبحانه تعالیٰ چراخ دیده امیدواران سلسله علیه بالعوم بهشت احباب و دوستان آن خانواده کریمه بنور طلعت آن نقاوه خاندان سلطنت و شهریاری روشنی یافته - و تخت سلطنت و کامکاری بفر و جرد آن فرزند ارجمند مشرف شده ) بعزة اللہ و کفی بالله شهیدا که ازان تاریخ بر حسب مورد ای (الحکم پتوارث) نسبت با آن فوراً دیده خلافت نیز همواره جاذبه عهد محبت مایین و عقد اخوت جانبین موید و محکم آن نسبت قدیم و آن قاعده مستقیم می‌بود - و پیوسته مرکوز خاطر بود که یکی از اعیان کارخانه سلطنت را روانه آنصوب صواب انجام نرمائیم - تا بمراسم تعزیت پادشاه مغفرت دثار و لوازم تهنیت و مبارکباد سلطنت و پادشاهی آن سعادتمند کامکار قیام نماید اتفاقاً در خلال این مدت بعضی موانع متعاقب یکدیگر روی نمود - که باعث توقف و تاخیر دران باب شد - بعد از فراغ موانع مذکوره امضای آن نیت نموده همدران چند روز <sup>(۳)</sup> کس روانه میفرمودیم که سعادت مآب حکومت نصاب شاه غازی سلطان فرستاده ایالت و نصفت پناه حکومت دستگاه افتخار الامراء العظام والحكام الكرام جلال النصفة والحكومة والاقبال بپرامخان وفادار بدرگاه عالم پناه رسید - و عرضی وظائف اخلاص و اختصاص خان مشارالیه نموده و از جانب آن نور دیده خلافت جلیس اورنگ پادشاهی تجدید قواعد محبت موروثی کرده مراسیم مخالفت و موافقت بتقدیم رسانید - چند کاه ( که در بساط سور توقف داشت ) در اعلیٰ مجالس و اسنی محاذل بمحاجست و مخالفت ما استسعاد یافته بانواع تقدّمات و تعظیمات ممتاز بود - تا درین اوقات تعظیم لشانکم اورا برتبه اعلیٰ امارت و سلطانی سرافراز فرموده بوفور تقدّمات و انعامات پادشاهانه روانه ساختیم و خلف السادات والحكام الكرام سید بیک ولد سعادت مآب اقبال پناه حکومت دستگاه اعتماد الدّولة العلییه العالیه موتمن الحضرة البهیة السلطانیه جلال السیاده و الامامة والدّین معصوم بیگ صفوي میردیوان را ( که بحسب نسب از امراء عظام و مقربان خاص ممتاز است ) برسم ایلچی گری فرستادیم که بمراسیم تعزیت پادشاه مرحوم و قواعد تهنیت جلوس آن سلطنت پناه قیام نموده بنیان محبت و دوستی موروثی بنوع مستحکم سازد - که بعد ایام دست تصاریف زمان پیرامون ساحت آن نتواند گشت - و اندیشه نقص و فقر در سویدای خاطر هیچ آفریده نتواند رسید - ترقی که

گدروت زدا چون گل بوستان • مسّرت فزا چون ریخ دوستان  
 شمیمش چوبانچنان معتمد • هم آسایش جان هم آرام دل  
 تحف سلامی ( که از کمال وفا و دعا عهد محبت و مودت موروثی را نازه ساره ) و هدیه ندا  
 و دعا ( که از غایبیت صدق و صفا رابطه خصوصیت جانبهین و علاقه داد و لاء مابین را میدان عالم  
 و عالمیان بلند آوازه گرداند ) از دیگر محبت و پیگانگی متصور ب قول شوق و آرزمندی ( باعی جذاب  
 سلطنت و جلالت پناه - خلافت و معاملات دستگاه - نور حدقه سلطنت و کامرانی - چراغ افروز  
 دودمانی عالیشان تیمور خانی - در درج دولت و اقبال - دری برج عظمت و اجلال - فو باره ریاض  
 عظمت و تمکین - دوچه حدائق آمال سلطانی عدالت آئین - زینه اورنگ سلطنت و پادشاهی  
 مظہر اسرار نامتناهی الهی - خاقان کامبخش کامگار - پادشاه ذی شوکت عالی تبار • رباعی •  
 آخر برج سعادت نیز اوج شرف • بر سریر پادشاهی کامبخش و کامیاب  
 با وجود طول هد از خسروان کم رانشد • آنجه او را شد میسر اولی عهد شباب  
 المورد بالتأییدات العلیة من عند الله - جلال السلطنة و الشوكة و العزة و النصفة و الخلافة و المودة  
 و الصولة والاجلال ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر پادشاه - مکننه اللہ تعالیٰ علی سریر السلطنة المورونة  
 بكمال العز و التمکین • و نقہ لاعلاء کلمة الله و دفع آثار المشرکین ) مبلغ و تمهیل داشته - حقا  
 که به واسطه اتحاد و خصوصیت ذاتی و نهایت رابطه صوری [ که میدان اینجانب و حضرت پادشاه  
 فخران دستگاه ( اسکنه اللہ تعالیٰ فی اعلیٰ فرادیس الجنان ) ثابت و محقق - و آثار آن بر عالمیان  
 وافم و ظاهر بود ] درین مدت آثار نصرت و اقبال و اخبار فیروزی و اجلال آن کامیاب کامگار ( که  
 از واردان آنچه استماع نمود ) موجب انواع انتعاشی خاطر و باعث ابتهاج و انبساط باطن میشود  
 و ازانجا ( که مقتضای علاقه ممیمی است ) همراه در استدعای حصول اسباب کامگاری و کامرانی  
 آن سلطنت و حشمت بناه می افزود - رجای وائق که روز بروز انوار آثار آن سمیت تضاعف و ترقی یافته  
 بر همگان پرتو ظهور اندازد - و بر مرأت ضمیر مذیر مخفی و مستور نخواهد بود که از تاریخ  
 ( که فیمایین اینجانب و حضرت پادشاه مرحوم عهد محبت و درستی و عقد یکجهتی و برادری  
 توجه خاطر محبت مظاہر باعتالی شان آن پادشاه عالیشان گماشته - و امضای  
 اتفاق افتاده ) همراه ( توجه خاطر محبت مظاہر باعتالی شان آن پادشاه عالیشان گماشته - و امضای  
 رای همت بلند بارتفاع منزلت و مکان آنحضرت میں کل الوجہ مصروف داشته - چنانچه بر عالمیان  
 ظاهر است ) به تکلف ( ازانجا که مقتضای همت اخوت و اقتصادی عزیز سلطنت است )  
 نسبت با خوت پناه مرحومی نسبتها بخاطر منظور داشته بر مقتضای ( الامر مرهون با رقاتها )

( ۲ ) پاپور حدقه باشد ( ۳ ) نسخه [ ب ] همت و اتنضای - و در [ بعض نسخه ] سمت اخوت و اتنضای •

(سال هفتم)

بوسيله راجه تورمل بدار الخاله شتافت - و مشمول عاطفت گشت - و در نیکو خدمتی کارش سپری شد \*

و از سوانح آمدنی ايلچی فرمان روای ایران شاه طهماسب صفوی است - چون رسخست قدیم <sup>(۲)</sup> که بزرگان دولت منش از برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حوصل مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبال مند بختاور انتساب جسته مبانع یدلی و یکچه قی را استحکام میکند هند و اگر بحص طالع خداداد انتساب متحقق است در تشیید قواعد آن انتساب میکوشند - و سرمایه نظام دولت خود باین طرز بدیع سرانجام میکند (لهذا شاه رفیع مکان شاه طهماسب (که ایران بیامن معدلت او دل افزور است) بموجب ارتباط صمیمی (که از زمان سابق در میان این دو دمای علوی ارکان و آن طبقه قدسی نژاد سعادت و ثروت داشت) پسر عزیز خود سید بیگ بن معصوم بیگ را (که در بساط عزت او چمنصب وکالت مستشار بود) بهجهت پرسش واقعه ناگزیر حضور جهانباني جنت آشیانی و مبارکباد جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی بوسی رسالت فرستاده تصرف و هدایا (از آتش نهادان هری - و باد پایان عراقی و رومی - و نفائس اقیشه - و بدانع اشیا) مخصوص او ساخته بودند - چون ايلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس چندی از آمرای عالیشان باستقبال رفته اورا باعزار و اکرام در منزل (یق فرد آوردند - و مبلغ چهارده لک دام فقد (که هوازی هفتند تو میان عراق باشد) با پیغاجناس بوسی اقامت فرستادند - و بعد از چند روز (که از ماندگی راه برآسود) رخصت بار و شرف کورش یافته بعزم بساط بوس معزز و محترم شد آنکه دعای شاه رسانیده مکتوبه (که از فاتحه تا خاتمه هارقام محبت و اخلاص نکلش یافته بود) بهدو دستی ادب پیش آورده برگشته تخت نهاد - و تحف و هدایا بتزییب (یق از فظر اقیس کدرانید - و ايلچی را بنوازشهاي باندازه مخصوص ساختند \*

### \* نقل مكتوب شاه والا جله \*

سلام کاظف الله المجد \* سلام کاخلاق النبي محمد  
سلام منور بنور صفا \* سلام معطر بعطر ونا  
سلام چو باران که برگل چند \* زکل بر ورقهای سنبيل چند

- ) نسخه [ ب ] دل مسوانح این سال فرخنده آمدن ( ۲ ) صوابی نسخه [ ب ط ب ] در هیچ نسخه این مكتوب را نیازد ( ۳ ) در [ همکی سه نسخه ] بجهانی محمد المرید نوشته \*

و قاب مقاومت از حوصله هست خود بیرون یافت - پیش ازانکه (لوای جنود دولت سایه امن و امان بران بلاد اندازد) ولایت مالو را بچندین حسرت گذاشته بگریزگاه عائیت شناخت \*

رعی صولت دولت شاهنشاهی و مهابت شوکت عساکر اقبال و شهامت موکب عالی نه چنان بلند آواز است که از نهیب آن سلطانی عظمت آئین در هراس آمده بیقرار نگردند از په نباتی امثال این حکام چه عجب - بآنکه (تبیغ صاعقه ریز بلا گرد) - و تیر باران فتنه ببارد) لشکر ظفر قریب بولايت مالو درآمد - جمع از جوانان کار طلب از روی پیش بینی باز بهادر را تعاقب نموده بسیاره از لشکر او را بقتل آوردند - و باز بهادر خود را در پناه تنگاهای پُر درخت انداخته عمرے باوارگی بسربرد - چندگاه التجا برانا ادیسنگ بوده روزگاره میگردانید چون (طنطنه غریب پروری و هیبت تربیت خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی در اکناف ممالک انتشار یافت) عاقبت کار برهمنوع سعادت از تفرقه سرای سرگشتهای بجمعیت آباد آستان معلی رسید - و بنوازشها خسروانه سر بلندی یافت - چنانچه در محل خود معروض مستمعان این روز نامچه اقبال خواهد شد - و بالجمله ولایت مالو بتازگی در قبضه تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت - و عبدالله خان بموجب حکم اقدس پشهر مندو (که پای تخت سلطانی مالو بود) بر وساده حکومت بطريق استقلال ممکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامر تقسیم یافت - و اولیای دولت باجین و سارنگپور و دیگر محال جایگیر رفته رحل آرام گشودند - و معین خان بعد از سرانجام ولایت و انقسام جایگیر روی توجه آستان بوس عالی آورد - و بشاهزاده ارادت شناخته بادرآک ملازمت کامیاب سعادت شد - و مورد مزیت قدر و عاوی حال گشت \*

و از سوانح آنکه راجه گنیش زمیندار نندون (که از ولایت پنجاب در کوهستان میان دریای بیاه و ستلج است) بر سر جان محمد بهسودی (که جایگیردار پرگنه بیرکه دران نواحی بود) از تبه رانی آمد - و او چون در اصل بد نهاد بود توفیق نیکوکرداری نیافت - بلکه مال و ناموس خود درین کار برباد داد - و اسباب و اشیای او بتاراج رفت - و زن او (که بحسن اشتهر داشت) بدست آن مردم درآمد - و چون حلی و حلل داشت اثرے ازو پدید نیامد - غالباً تنگ چشمان بے سعادت بطبع مال او را بنهان خانه عدم فرستاده باشدند - و همانا که ایزد بیچون نزل بجهت مكافات اعمال آینده فرستاده است - چون بامرای پنجاب این خبر رسید خان کلان و نقطب الدین محمد خان و جمیع دیگر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند - و او آواره شده

(۲) نسخه [ی] [ب] تابع (۲) نسخه [ج] [گذرانید (۱۴) نسخه [ج د ه] [پرکه] - و [پ] [مرکه] \*

نزویک رسیده باسپ او پهلو زده - اسپ نیز چون عقل او از جای رفت - پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد - جمیع (که باو نزویک رسیده بودند) از بدروزی در برآوردن او ازان و رطه هلاک دست و پای نزدند - بمجازات ستمهانی (که درین پوش کرده بود) یا بسکافات اعمال (که در محاربه تردی بیگ خان بظهور آورد بود) یا بواسطه امر دیگر (که هم غیببا دان داند) غریقی بحر فنا شد - و بمرنوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی چوان مردی عالی همت را این واقعه پیش آمد \*

\* شعر

بی‌ثیمه تدبیر روز آور است \* توانا قرے نا توانا تر است

چو رو آورد روز در تیرگی \* دوچشم جهان بین کند خیرگی

ولهذا باوجودِ مکفت و اسبابِ شوکت بپراهم تدبیر رفته بپلی خویش در گردابِ هلاکت افتاد قیا خان کنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمیع از آمرا (که دران صوبه جایگیرداشتند) دل از دست داده متوجه درگاه گئی پناه شدند - و هر کدام جدا جدا فراخور تقصیر خود سزا یافت - و باز بهادر بر مالو دست تصرف یافت - اقبال جهانشاهی شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که بیک از آمرای عالی قدر را (که با وفور شجاعت حسین تدبیر و با کمال شهامت شمول عدالت داشته باشد) بضبط و ربط آن ولایت نامزد فرمایند - بنا بران عبد الله خان از بیک (که در سلک چان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - و پیشتر هم آنجا رفت و بود - و بطری آنجا آشنا شده) بتسخیر مالو مامور شد - و حکم عدالت پیرای قرار یافت که امور سیاست و دارو گیر برای او مفروض باشد - و خواجه معین الدین احمد فرخودی را (که برشد و کاردانی از وزرای دیوان بیوقات ممتاز بود) بخطاب خانی سرافراز نموده نیز همراه ساختند - که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جایگیرداران و تعیین محل خالصه شریقه نماید - و جمیع کثیر همراه او ساخته باین خدمت والا رخصت فرمودند - و حکم عالی شد که بعد از آنکه (عساکر اقبال عرصه دلنشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک سازند) عبد الله خان همانجا بوده در ملک گشائی کمربند - و معین خان [رعایا و دهاقین و سایر ساکنان آن ملک را (از وضیع و شریف) باستمالت عاطفت شاهنشاهی قوی دل ساخته - و بتلافی تفرقه (که از میر مژر موکب جهان نورد راه یافته باشد) پرداخته] بامرا و سایر ملازمان پادشاهی (که باین خدمت تعین یافته اند) بآنینه (که صلاح در است ابد قرین باشد) تقسیم جایگیر نماید - و بعد از غراغ این کار باستلام عنبه علیه متوجه شود - بموجب حکم معلی عبد الله خان با آمرای عظام بسامان شایسته در اوائل این سل روی عزیست بتسخیر مالو نهاد - باز بهادر از نهضت عساکر اقبال آگاه شده پای نبات از دست داد

زواند اسباب لشکر را در قلعه مصبوط کرد، تا هزار جوان کار طلب همراه گرفته ایلغار نمود - که نائیانی باسیر و برهان پور رفته کار آن جماعتے با نجام رساند - از آب فریده گذشته چهل کروه یکشنب راند در دو کروهی آسیر قلعچه بود - و درانجا فیل مسٹے بسته بودند - آن قلعچه را در ساعت بدست آورد - و فیل را از ضمائم غنائم گردانید - میران از قلعه آسیر جمع را بهجهت محااظت قلعچه فرستاده بود - در وقتیکه ( پیر محمد خان قلعچه را فتح کرده متوجه برهان پور بود ) در خاندیس ( که جای نشین حاکم است ) ناگاه لشکر غنیم از دور سیاهی کرد - پیر محمد خان خسرو شاه و یار علی بلوج را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم فرستاد - نام برده باندک فرصت آن جمیعت را پراکنده ساخته و بسیار سه را از تیغ گذرانده مراجعت نمودند - صبح آن روز به برهان پور درآمد، دران شهر عظیم نهبا و تاراج کردند - و نقد و جنس فراوان بدست هر کس افتاد میران در قلعه آسیر محکم بود - پیر محمد خان بموجب ملاح وقت معافود اختیار کرد •

درین هنگام خبر رسید که بار بهادر با لشکر خاندیس نزدیک رسید - چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد پیکار بیجاگذه رفته بود - چون دران حدود رسید خبر یافت که پیر محمد خان با محدوده تیز دستی نموده بسخیر آسیر و برهان پور رفته است - در اندیشه دراز مانده متوجه آنضوب شد - و در چنین وقتی ( که مردم غنائم موفور بدست آورده معاورده نموده بودند - و جمع متفرق شده ) خبر قرب باز بهادر شایع گشت - پیر محمد خان ارباب خبرت را طلب داشته مجلس آراء کنکاش شد - اکثر مردم متفق شده گفتند درین وقت جنگ ملاج نیست - چه قطره عظیم کرد، ایم - و فتوحات روی داده - و همه کس گرانبار غنیمت شده است - مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب فریده بگذریم - و بهذیه رفته نفس راست کنیم - و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم - چون تقدیر رسیده بود پیر محمد خان سخنان صدق آئین ارباب خبرت را گوش نکرده دل در جنگ بخت - همراهان لوازم همراهی بجای نیاردند - و باندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند - یار علی بلوج جلو پیر محمد خان را گرفته از جنگ، یعنف برآرد که دیگر چه جای توقف است - چون بکفار نزدیک رسید نزدیک شام شده بود - هر چند ( همراهان گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا باید بود ) اما چون وقت ناگزیر رسیده بود مصرعان اجل بیقرار ساخته اورا بران داشتند که از آب فریده باسپ شنا کرد، بگذرد - هم اورا هنین تدبیر از دست رفت - و هم سخن حسابی خیر اندیشان بگوش هوش او جایگیر نشد - همچنان سواره بسرا سیمگی خود را بعربده در آب فریده انداخت - اتفاقاً در میان آب قطار استرے تیز میگذشت

اعتراف نمایند - و مصداق این معنی مجدها غرق شدن پیر محمد خان و استیلا پائتن باز بهادر و منتظم ساختن صوبه ماله است بار دیگر - و شرح این ساخته اقبال آنست که (چون ادهم خان بمحض اشاره شاهنشاهی روی توجّه بدارالخلافه آگه آورد) مسرعان اقبال خبر آوردند که باز بهادر در حدود آواس آمدۀ جمعیت سرانجام میدهد - پیر محمد خان (که نشانه تهور داشت - و شجاعت بر عقل و تدبیر او غالب بود) فوجی آراسته روی عزیمت آنجا آورد - باز بهادر پیر محمد خان را کم خیال کرده در برابر آمد - و پیکار در گرفت - باندک زد و گیر شکست یافت - و غنائم فراوان بدست لشکر منصور افتاد - و پیر محمد خان از انجا متوجه تسخیر قلعه بیجاگانه شد - در انجا اعتماد خان نامه از ملازمان باز بهادر بود - همت در استحکام قلعه گماشت - چون (آن قلعه در حد ذات خود برفعت و متأنت علم است) محاصره آن بامداد کشید - جوانان کار طلب (مثلی) جی دیوانه و پارعلی بلوج و دایم کوکلناش و مولانا محتشم و ملک محمد و نیز آفاق تهورها می وزردند - و خود را بدروازه رسانده داد جلادت میدادند - روزی محمد میر کاتب هم چست و چلپک تاخت - و موجب تحسین همگان گشت - تا آنکه سحرے خسرو شاه (که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود) کمندے چند تعبید کرده بر قلعه فراز شد - و دریخت جوان دیگر بذریعه تا طلوع صبح مادق برآمدند - مخصوصاً قلعه را چون (شام ادبار رسیده بود) مصیت خواب غفلت بودند - آغاز دمین صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده رو بجنگ آوردند - و صحبت نبرد در میان آمد - و جوانان نبرد آزمی آذیزشای پسندیده بتقدیم رساییدند - چون کار بر اهل قلعه دشوار شد فریاد الامان برداشته متفرق شدند - درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند - تیری باورسید - و بعدم شناخت همراه او چون حال اعتماد خان را چنین دید شمشیر کشیده تا توانست جان پاری کرد - و مردانه فرو رفت - و جمعی کثیر علف تیغ شدند - و بقیه السیف امان یافته ازان و رطه جان گذار برآمدند و غنائم فراوان بدست اولیانی دولت درآمد - و پیر محمد خان روزی چند بجهت سرافجام قلعه اقامست نموده بجانب سلطان پور روی عزیمت آورد - و باندک چنگ آنرا داخل ممالک محروسه ساخت - و از انجا معاورت نموده باز بقلعه بیجاگانه آمد - و دران قلعه خبر یافت که باز بهادر بحوالی خانه میان مبارک شاه پناه برد؛ است - و میران لشکر خود را با همراه میزارد - پیر محمد خان

(۲) در [بعض نسخه] اواس - بالمه (۳) نسخه [ی] [حسین دیوانه (۵)] در [اکثر نسخه] الـ کوکلناش

(۴) نسخه [او] [میر محمد کاتب (۶)] نسخه [ح] بر قلعه برآمد - و نسخه [ط] بر فراز قلعه شه

(۵) نسخه [ح] کارهای - و نسخه [ط] کوششای \*

و راجه بدیچند<sup>(۲)</sup> - تا در هنگام استیلای تشکیی راجه به گونت داس آب خود را بملزمت آورد  
تضا را در همان کوچه ( که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند ) هندرئ شمشیر کشیده انداخت  
صدمه آن بر حلقه آهن ( که دندان فیل را بجهت نمود و استحکام می پوشانند ) رسید - و از اصطکاک  
شمشیر برآهن شرارة جست - و فیل از روی خشمگینی شمشیر اندازرا درهم کشیده پایمال ساخت  
و درین اثنا از بالای بام پسر پانزده ساله از اضطراب خود را بر فیل پادشاهی انداخت - ججهار خان  
مذکور میخواست که از هم گذراند - حضرت بعطفت ذاتی او را نگاهداشتند - چون نزدیک بحوالی  
رسیدند دیدند که نوجداران خاصه دران حدود رسیده از بسیاری کار متختیر ایستاده اند - ازانجا  
نهضت فرموده بقصد دیواره فیل راندند - راجپوت تیراندازی میکرد - هفت تیر بر سپر خاصه  
شاهنشاهی رسید - میفرمودند که پنج تیر از سپر گذشت - پنج انگشت ومه انششت - و دو تیر  
در سپر بندشد - و نگذشت - حراست ایزدی سپر دیگر بود که نگاهبانی میکرد - علاوه خان نوجدار  
حضرت را نشناخته از دور تعریف کنان فریاد میزد که تو لیستی که مجرای تو پیش حضرت بکنم  
حضرت روی خود را از نقاب برآورد او را نمودند - و آن سعادت مند را شکرگزار آدیب بندگی ساختند  
و مقارن این حال تاتار خان فریاد برکشید که پادشاهم درین تیرباران کجا میروند - ججهار خان  
باو اعتراض کرد که چه وقت فریاد کردن و نام بردن است - آخر حضرت شاهنشاهی همچنان  
فیل سوار دیوار را انداخته درون حوالی درآمدند - و سه چهار فیل دیگر نیز باین خدمت پیوستند  
و جمعی کثیر ازان سرکشان بے باک بقتل رسیدند - و بسیاره در خانه مضبوط شدند - بموجب حکم  
قضانفاذ سقف خانه را شکانته آتش زدند - و دود از دمار آن تیز بختان برآوردند - و نزدیک هزار کس  
بغرغ شعشمه آتش قهر الی بعدم خانه شتافتند - و یکهاس روز نمانده بود که این عبادت کُبری  
غراج دست داد - و جمعی کثیر از ارباب بغي و فساد را دیده عبرت باز گشت \*

### تعین فرمودن عبدالله خان اوزبک بانتظام ولايت مالوه

دادار جهان آفرین چون خواهد [ که جمال عالم<sup>(۳)</sup> آرای یکی از برگزیدهای خود را خاطر نشان  
جمهور عالمیان ساخته هم اسباب دولت روز افزون او را ترتیب دهد - و هم مفیض رحمت عامه  
شده کانه خلائق را ( که نه عقل دور اندیش دارند - و نه دیده دور بین ) برای راست آورد ]  
در بعضی از ناحیتهای ممالک محروسه تفرقه گونه پدید آرد - و آنرا بحسن تدبیر و لطف سرانجام لو  
انتظام بخشد - لاجرم جهانیان آنرا بر رسم و عادت و اتفاق محمول نساخته بر بداع عقل دور اندیش

(۲) نسخه [ ج دی ] بدھچند (۲) نسخه [ د ] بازده ساله (۲) نسخه [ ب د ] جهان آرای \*

هرگز موکب عالی در شکارها بیشتر از هزار کس نمی‌باشد - و امشب ( که حکم بر تعاقب گریختها شرف صدر را یافته بود ) بهادران جان سهار هر طرف رفته متفرق شده بودند - و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور داشتند - و تا دویست فیل هم متتعاقب رسیده آمد - و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود - حضرت شاهنشاهی اشارت فرمودند که مبارزان دولت داد جان‌ستانی و جان‌فشنی داده کامیاب صورت و معنی گردند - معنکه زد و خورد گرم شد - لیکن ( چون مخالفان بسیار بودند - و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کمتر سعادت حضور داشتند ) کار پیش نمیرفت ناگاه ببنظر اقدس درآمد که از شدت هوا و آتش ( که در اطراف موضع افتاده بود ) جمع از سپاهیان رکاب اقبال پناه بدرختان برده طلبکار گوشة عایت اند - قهر پادشاهی بجوش آمد - جائیده ( آن گروه را شدت با یسته نمود ) بمقتضای عطوفت ذاتی اغماص نظر فرموده خود دران وقت ( که بدولت و اقبال بر فیل دلسنجار نام سوار دولت بودند - ) متوجه شدند - چون ( پیش موضع آتش بسیار بود و در آمدن فیل دشوار ) از عقب آن موضع فیل کوه شکوه راندند ه

از زبان مقدس شاهنشاهی سامعه افزون گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند - که چون فیل در تذگنای ده رانده شد بنظر درآمد که جیبه زردے بالای بام برآمد - چون رستم‌خان هم همان طور جیبه داشت بخاطر اقدس چنان گذشت که مگراو باشد - فیل را تیز تر راندم - و خود را نزدیک بآن بام رسانیدم - درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می‌بارید - و حمایت ایزدی ( که جوشین معارک شاهنشاهی سرت - و همراه نگاهبانی میفرماید ) بیشتر از بیشتر محاظت میفرمود - چون نزدیک رسیدم ظاهر شد که آن جیبه پوش مقبل خان بود - که بالا رفته بیک از گردن کشان کشتبی میگرفت - و می‌خواست که اورا از بام بزمین اندازد - و جمع از به اعتدال بمند او دویده بودند که کار مقبل خان را تمام سازند - درین اثنا حضرت شاهنشاهی سرعت در راندن فیل فرمودند - و بمقدم هم آواز دادند که بالا بر شوید - بندۀ علی قوربیگ منعم خان برادر کلان سلطان علی خالدار بالا دویده بر بام برآمد - و آن به دولتان فرار نمودند - و بچستی کار غنیم را تمام کرد - و درین وقت دست فیل پادشاهی در چاه غله فرو رفت - چنانچه ججهار خان فوجدار ( که عقب حضرت بر فیل سوار بود ) آمدند بر بالی حضرت افتاد - و آن حضرت بزرگ بازی بدهالی فیل را از این مفاک برآورده سعی داشتند که خود را بآن حربی ( که متمردان مضبوط شده بودند ) رسانند - درین زمان همچکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود - غیر از راجه بهگفت داس

(۱) نسخه [ ا ] از شدت گرمی هوا و آتش که در اطراف افتاده بود ( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] دهنم خان

(۲) در [ اکثر نسخه ] بیشتر از همه - و نسخه [ ب ] بیشتر از پیشتره

پست فطرتان کوتاه همت بوم صفت بوده در پرده کم بینی میگرداند - و کوته‌ی سخن سکنه قربات  
قصجه سکیته<sup>(۲)</sup> (که از دارالخلافه آگه قریب سی کروه باشد) در تمود و فاسپاسی عدیل ندارند  
علی‌الخصوص هشت موضع آن پرگنه (که مشهور باهی<sup>(۳)</sup> اند) در سرکشی و دزدی و آدم کشی  
و بے باکی و بے اعتدالی چشم روزگار مثل ایشان ندیده - که هم خود قلب اند - و هم محال و مساکن  
قلب دارند - و بتهرگونه (که نادان آنرا مردانگی شمارد) زیست میگنند - همواره حکام و عمال  
آخذده را از بیدادی در فریاد داشتند - تا آنکه درینولا رایات جهانگشای شاهنشاهی برس شکار  
متوجه سمت آن قصبه شد - و دران هنگام آن پرگنه در جایگیر خواجه ابوالحیم بدخشی مقرر بود  
هایه نام برهمیه بوسیله قرارلان باریافتند شرح بیدادی آن مقمردان بعضی مقدس رسانید که بیگناه  
پسرِ مرا کشته - و اسباب و اموال بغارت برده اند - پادشاه صورت و معنی (که شکار را برای دریافت  
امثال این امور لازم وقت گردانید) باستماع ناله مظلوم بقهرمان جلال درجوش آمد از فرط عدالت  
فرمودند که صباح بتادیب آن فرقه متمنده متوجه میشون - سحرگاه بهین مردم معدود شکار  
توجه فرمودند - و جمعه را پیشتر روانه ساختند - وقت دمیدن صباح اقبال موکب عالی بحوالی آن قریه  
رسید - جمع که پیشتر متوجه شده بودند آمد بعض اقدس رسانیدند که مقمردان خبر آمدند  
موکب شاهنشاهی شفیده فرار نموده اند - آتش سطوت معلم برا فرخته شد - و حکم مقدس  
بنفاذ پیوست که جان سپاران تعاقب نموده بهر تنگی (که مقمردان پناه برند) دست بارندادته  
از پی شتابان باشند - که ما نیز بتوفيق ایزدی رسیدیم - و آنحضرت نیز پی آنها گرفته رخش توجه  
بجوان در آوردند - در اثنای راه قراتاق میرشکار رسید - که من از پی ایشان رسیدم - یک (که به پیکار من  
ایستاد) به تبع آبدار برخاک فدا نشست - و دیگر را بفترای دولت پادشاهی مقید ساخته  
آورده ام - چون مرا حکم عالی نبود که پیشتر روم برگشته بعلازمت آمد - حضرت ازانجا گرم تر رخش  
سعادت راندند - یک و نیم پاس روز گذشته بود که بحوالی موضع دیگر (که پرونکه نام داشت) رسیدند  
قرارلان خبر آوردند که مردم آن موضع فوار نموده پناه باین موضع آورده اند - آنحضرت چون با آن قریه  
نزدیک رسیدند یک ازان موضع آمد ملازمت نمود - و آمدن آن مقمردان را انکار کرد - حضرت  
شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود بازکس فرستادند که این گروه تبه رای را برای راست رهنمونی نماید  
چون (پیمانه غم این بدستان جام خودسری پُرشده بود - و دور مکافات اعمال چندین ساله  
در رسیده) موضع خود را محکم ساخته بجذگ و عربده ایستادند - مقرر است که از پیاده و سوار

(۲) در [بعض نسخه] سکیت - و در [بعض سکیته] (۳) نسخه [ی] [بانهیکره] - و در [بعض نسخه]  
باهیکنه (۴) نسخه [اطی] هایه - و در [بعض نسخه] هاما (۵) در [اکثر نسخه] یک ازن مردم آمد.

(که در سهاه منصور بودند - و با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند) بهیرزا شرف‌الدین حسین گفتند که این صردم نقپی عهد نموده اسباب خود را سوخته اند - قوارداد آن بود که اسباب را گذاشته بدر روند و چون پیمان آنان ثابت نماند این طور بد درون آن تیره جان را بسلامت گذاشتند در چنین وقتیکه مغلوب شده باشند از دوراندیشی دور است - میرزا شرف‌الدین حسین را این رای پسندیده افتاد و صفهار آراسته کرد - در قول خود ایستاد - و جرافغار بشاه بداع خان و عبدالمطلب پسرش و محمد حسین شیخ مقرر شد - و برانگار بجیمل و لونکرن و سوجه و دیگر راجه‌وتان معین ساخته از عقب دیوداس درآمدند - دیوداس چون برنهضت عساکر اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زد - و چنگه بهم پیوست که از داستان رستم نشانه بر روی کار آورد بلکه آن کهنه اوراق را در هم پیچیده بر طاق نسیان نهاد - و پایان کار از اسب خطاشده بر زمین افتاد و گروهه انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره ساختند - و عساکر منصورة بفتح و فیروزی مراجعت نمودند - و بعضی گفتند که دیوداس ازین جنگا زخمی بدرافت - و بعد از دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوگیان ظاهر شده این نام بر خود بست - بعضی او را قبول کردند - و برخی قلم رد کشیدند - و مدتی در حیات بوده در بعضی از حوادث کشته شد - القصه بانی راجه‌وتان نیم‌جانه ازان معزکه بیرون برده خود را بهادیو رسانیدند - و قلعه میرته با تمامی آن ولایت بهترین اولیای دولت ابد پیوند درآمد « داخل ممالک محروس شد »

چشم فلک ندید و نه بیند بعمر خویش <sup>(۳)</sup> این فتحها که شاه جهان را میسر است

هر فتح کاسمان نهادش منتهای کار <sup>(۴)</sup> چون بنگری مقدمه فتح دیگر است

### جنگ پرونکه که حضرت شاهنشاهی بنفس نفس خود فرمودند

دادار دادگر سزای هر بددارے را بمقتضای حکمت بالغه خود بر قته خاص و تقریبی مخصوص موقوف ساخته جهان آراست - دانادل دور بین بصر این معنی قدرے وارسیده در افزایش دانائی می باشد - و نادان تیره خاطر در شورستان صحرای ملالت افتاده بخیالات باطل سرگردان گشته نادان تر میگردد - چنانچه حال روز جهان افروز ام است - که چشم صحیح المزاج را مورث مزید بینائی گشته اولاً بانواع نعم ایزدی شناسائی می بخشد - و ثانیاً بمراسم شکرگذاری شیفته گردانیده بیوندۀ تر و جویندۀ تر میگرداند - و بوم نهادن شوم را ( که بیمار دیده اند ) باعث مزید ناینائی گشته گمنام خمول نادانی و نابینائی میسارد - و شب ( که نقیضی روز است ) معین دیده دری

(۲) در [ چند نسخه ] برونه (۳) در [ چند نسخه ] هر کرد ارسه را (۴) در [ اکثر نسخه ] بیمار دیده اند .

افواج قاهره قریب با آن قصبه رسیده همچنان (گرد راه بر جبین - و بادپایان دور آب و آتش عرق) سلاح تردد پوشیده و علم تهور بر افراد خته بے محابا پیاوی قلعه رسیدند - اهل قلعه در حصار بیم خزینه مجال سر برآوردن نداشتند - درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکه تار بجنگش همت پای جرأت پیش نهاده تیرے چند برد روازه قلعه زدند - ناگاه راجپوتان از صدمه تیر بیدار شده بر دیوار حصار برآمدند - و کنگره را سپرخود ساخته سراسیده دار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند و روغن جوشان از بالا ریختند - ازان میان دو سوار سعادت شهادت در یافتند - و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند - میرزا شرف الدین حسین و دیگر آمرا صلاح در آهستگی دیده بشهر میرته مقام کردند و جا بجا منازل گرفتند - و بتدبیر و تأمل در مقام استعداد مواد قلعه گیری شدند - و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند - و مورچهها را با آئین شایسته تقسیم نمودند - و از اطراف قلعه نقیباً زدند - قلعه نشینان در مقام مدافعت بوده هر روز هنگامه پیکار را گرم داشتند - و گاهه در کمین فرصت پای جلاعت از دروازه بیرون می نهادند - و بقدر همت دستبرد نموده باز خود را بدرین می انداختند - تا آنکه نقیه (که تا به برج رفته بود) از داروی تفنگ پُرساخته آتش در دادند برج چون پنبه حلاج از هم ریخته شد - و رخنه عظیم در حصار افتاد - بهادران عساکر اقبال راه کازار گشاده یافته پیش دریدند - و راجپوتان سنجیزه خوی دست از جان شسته گرم قتل گشتند - مصادمه عظیم و مقاتله قوی اتفاق افتاد - و تمام آن روز بازار جنگ گرم بود - و از دو جانب دلاران داد شجاعت میدارند - مجاهدان غازی جرعة شهادت کشیده حیات ابد یافتد - و جمعی کثیر از ارباب خلاف خونبائمه ممات چشیده مست جام فنا گشتند - و چون پرده شب در میان آمد هر کس بمورچل خود بازگشت - و مخالفان شباشب آن رخنه را محکم ساختند - اما حصار را (که به نیروی دولت گشاده باشد) بحیله مدبران نتروان بست - در آنک فرستنی کار بر اهل قلعه تنگ شد - و قلعه برایشان زدن گشت - هر چند (جمع پایان آمده از روی عجز زنبار میخواستند - و راه بیرون شدن می جستند) میرزا شرف الدین حسین راضی نمیشد - و بعد از آمد و رفت بسیار و ملاع دید آمرا قراردادند که اسباب را اشیای خود گذاشته تنها بدر روند - چون قبول عجز زنباریان از آداب ملک گیری سرت بموجب قرارداد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند - روز دیگر جگمال نیم جانه گرفته بدر رفت - و دیوداس از سیه بختی و تیره رائی دل بمردن خود نهاده از روی عناد صمیمی اسباب خود را سوخت - و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون برآفروخته از قلعه برآمد - و متهرانه با چهارصد پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت - جمعی از راجپوتان مثل جیمل و لونکرن

(۲) در [بعض نسخه] عرق (۳) در [بعض نسخه] سنجیزه جوی ۰

راجه بهگونت داس خلیف راجه بهاریم دربین مرتبه بپرتو نظر سعادت اثر سرافرازی یافته بشرف خدمتِ دائمی ممتاز شد - راجه بهاریم آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل او را بسقدم اقدس سر بلندی بخشنده - تا سرمایه مزید انتخار خاندان او سرانجام یابد - چون (آنحضرت عزیمت وصل بدارالخلافه مصمم داشتند - و کمال سرعت پیش دید خاطر اقدس بود) اضافه این سعادت را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول امناف عنایت ساخته رخصت دادند و راجه بهگونت داس و مانسته و جمیع کنیه اعزه و اقیای او را قرین رکاب دولت اعتظام ساخته روی توجه مستقر خلافت آوردند - و بقايد اقبال آن راه دور و دراز را در کمتر از سه روز قطع فرموده منفرد در روز اسفند اردیه پنجم اسفند اردیه ماه الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی الخری بدارالخلافه آگره نزول اجلال فرمودند - ساخت شهر بفرمقدم عالی ارتفاع آسمانی گرفت - و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال فروغ انجم یافت - و اردیه معلی باکین شایسته منزل بنیل قطع نموده از بی رسید - و جمهور خواص و عوام تهنیت قدوم موکب عالی نموده سپاس گذاری الهی بجای آوردن و خدیو زمان بر مسند فرمانروائی نشسته دقائق ملک آرائی بظهور آوردن گرفت - عالم را فراخی دیگر پدید آمد - آزانجا (که اقبال روز افزون رونق افزای سلطنت عظمی است) هر روز (که نو میشود) دولت خاص روی میدهد - و نظایر بدیع پدید می آید - چون نیت فرمان فرمای زمان نیک اندیشه است نتائج آن عاید روزگار سعادت پذیرش میشود - هر طبقه در خور قابلیت رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب استعداد میگردند \*

**آغاز سال هفتم الهی از مبدأ جلوس شاهنشاهی - یعنی مال مهر از دور اول**  
درین اثنا (که آغاز بهار ملک معنی است) ابتدای<sup>(۲)</sup> ربیع شد - و صورت چون معنی  
بزم افروز شادمانی گشت - و تحويل نیز اعظم و منور عالم به بیت الشرف بهزاران میمنت و سعادت  
(بعد از گذشتی سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه پنجم رجب سال ۹۶۹) نهصد  
وشصت و نه) اتفاق افتاد - قوت نامیه در اهتزاز آمد - در فیض بر روع عالم بتازگی بازشد - موکب  
خسرو گل از گرد راه رسیده بر تختگاه چمن جلوه نمود - مرغان با غ راغ نوای باریدی و سرود نگیسانی  
بلند ساختند - ابر بهاری نور رسید گلن عساکر ریاحین را شست و شوی تازه داد \* شعر \*

شکر عدلی بهار پیش الله \* دلی گل داد بر زبان گیاه

در پی نقشهای جان آریز \* اختران نقشبند و رنگ آمیز  
شاخ مانند عقد پر لولو \* غنچه مانند نافه آهو

(۲) نسخه [۲] ابتدای ابداع ربیع شد (۳) در [اکثر نسخه] درین \*

گرفته آوردند - و حکم بربدین پای او نفاذ یافت - و این معنی باعث عبرت جهانیان گشت و وحشت‌ناهادان صحرای غفلت را سرمایه‌هوش بست افتاد - و این معنی دران دیار شهرت گرفت و دیگر کسی را گریختن و آواره شدن بخاطر نرسید - و آسایش و آرامش دران مملکت پدید آمد - و چون قصبه سانبهر مقرر رایات اقبال شد شرف‌الدین حسین میرزا دولت ملازمت هریافت - و پیشکش‌های لایق گذرانید - حضرت شاهنشاهی جگنّاته و راجستانه و کنکار را (که میرزا بگرو نگاهداشته بود) طلبیدند که یکبارگی خاطر راجه بهاریم از دغدغه برآید - میرزا قبول این معنی نمود - اما وقت را بهانه میگذرانید - و حضرت آنرا راست پنداشته متوجه آمدن آنها بودند - و هم درین منزل ادهم خان از عقب آمده باردوی معلمی ملحق شد - و از فجا موکب عالی بurreت هرچه تمامتر متوجه لجیل گشت - و بساعت معمود دران شهر فیض بخش نزول رحمت فرمود - و زیارت روضه منوره حضرت خواجه بتقدیم آمد - و منسوبان آن شهر مقدس کامیاب دولت گشتند - و مأتم انگه محل اقدس را با آئین لایق از راه میوات در اجمیر آورد؛ بحسن خدمت کرامت توفیق یافت - و رای جهان آرا تقاضای آن فرمود که باستعمال معاودت واقع شود - شرف‌الدین حسین میرزا (که خدمت تسبیح میرته با مفتوح شده بود) برای انصرام مهم مذکور نادانانه استدعای آن نمود که حضرت بشکار آنحدود نهضت فرمایند - و چون ناسرگی این اندیشه خاطر نشان او شد درین خیال افتاد که روزه چند عرصه اجمیر مخیم سرادقات اجلال باشد - و چون خاطر قدسی میل رجوع مستقر خلافت داشت جمعی از آمرا (که در انحدار جایگیر داشتند) مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبدالطلب پسراد و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بكمک او مقرر ساخته متوجه دارالخلافه آگرا شدند - و حکم عالی باهتمام تمام صادر شد که میرزا شرف‌الدین حسین گرو گرفتهای مذکور را حاضر سازد - چون رایات اقبال بurreت سانبهر نزول اجلال فرمود میرزا جگنّاته و راجستانه و کنکار را بعلائم اقدس آورد - و راجه بهاریم بصدق نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج را بخوبترین وجه سامان نموده آن صبیّه سعادت سرشت را محفوف سرادقات محقق عفاف درین منزل گراسی بدولت سرای عالی بقصد اغفار روزگار خود با آئین بزرگانه رسانید و بجهت اتمام مراسم این جشن دلکش یک روز در سانبهر توقف موکب عالی آتفان افتاد - و همانجا میرزا شرف‌الدین حسین را شرف رخصت ارزانی داشته خود بدولت و اقبال بر بادپای سبک خرم گران قدر سوار شده ایلغار فرمودند - و چون عبور موکب عالی نزدیک بسواد رنتبهور افتاد راجه بهاریم با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سرپلند شد - و مان سنگه پسر

حقیقت اساس آنکه بسا حرص مفادان کوردل بمحض تخلیه واهی یا بمجرد افتراق بداندیشی پایاب سبب طبع خالص قصد مواضع و محل مردم ایل نموده دست تاراج میگشایند - و در هنگام باز پرس هزار سخن ساخته در مقام اهمال و تعطیل میشوند - پس هرگاه (حکم علی الاطلاق برترک این عمل نفاذ یابد) دیگر ایل بگمان سرکشی پایمال ستم بذاتان نشود - چون (نیت والی شاهنشاهی محسن حقانیت و معدالت بود) بمناسن و برکات آن جمیع وحشیان و متمردان اقصای هندستان حلقة ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب نظام عالم کشند - هم کار دین منتظم شد که خلاصه آن معدالت آرائی است - و هم مهم دنیا نظام یافت - که عمدآ آن منقاد شدن جهانیان است \*

و از شرائف سوانح فتح قلعه میرته است به نیروی عساکر اقبال - لله الحمد که اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان آرا نیت کرامت فرموده است که حسن آن در کالبد خیال نمیگرد - و در مقیاس تیاس نماید - دولتمد [ که نسبت معنوی را (که عبارت از اخلاص درست است) تقویت بخشد ] هر کاره (که پیش نهاد همت عقیدت گزین خود سازد) بخوبترین وجه انجام یابد - و کاره (که فرماندهان روزگار را بدشواری دست ندهد) او را باسانی میسر گردد - نمی بینی که منسوبان ظاهري (که از دولت سرای اخلاص بهره ندارند) چون بکاره قدم بر میدارند ایزو توانا (محافظت نسبت صریع این برگزیده خود فرموده) ایشان را کامروا میگرداند - و مصداق این حال تقصه فتح نمودن شرف الدین حسین میرزا است لعله میرته را که در آغاز این سل فتوح فل صورت بعثت و صورت این واقعه دلکشا آنکه سابقاً رقمذه خامه و قائم نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی در رقت مراجعت از بلده قدیمه اجمیر میرزا شرف الدین حسین را بفتح قلعه میرته و تحریر آن ولیت نرساند - و جمعی از آمرای عظام را بکمک او همرا ساختند - و دران هنگام قلعه میرته در تصرف رای مالکیو بود - که از رایان و راجها باسم و رسم هندستان بمزیت اعتبار و قدر اقتدار امتنیار داشت - و او این قلعه را بجهنم نامی (که از سوداران بزرگ او بود) سپرده دیو داس نام راجبرت را (که در جرأت و همت پیشست این طبقه بود) با پانصد رجپوت چیده بکمک جمل کذاشت بود که پاس این خدمت میداشت - چون (رایات عالی از دارالبرکت اجمیر مراجعت نموده هر ساحت هر اخلاقه اگر سایه نزول اجل اندافت) میرزا شرف الدین حسین (که مجدداً هر اندیده بشرف رکاب بوس معادت پذیر گشته بود - و پشتی همت او با تبلیغ ابد پیوند شاهنشاهی گرم شده) بامرای دیگر با آن سمت لشکر گشید - و تحریر آن ولیت پیش نهاد همت خود ساخت

(۱) نسخه [ ح ] وصی (۲) نسخه [ ی ] اهل هند (۳) نسخه [ ی ] احمد (۴) نسخه [ ح ] قتبیه

(۵) نسخه [ ب ] پرتو نزول اجلال \*

و ازین تحويل بجهت افزا و فزول سعادت بخش عالم عنصر را چون ملک معنی فیض خاص رسید و ظاهر همزگ باطن گشت - عنوان دانش و آگاهی انتظام یافت - و سال مهر ( که سال هفت  
الهي است ) آغاز شد - و دست قدرت از چهرا اقبال پرده برانداز گشت - امید راست بینان درست کردار کارخانه ایجاد آنست که ایزد متعال ذات قدسی سمات شاهنشاهی را زمان دراز کامروای صورت و معنی گردانیده سال بسال سرمایه افزونی عمر و دولت سرانجام دهد - تا عالم از تناقض و تذارع رئیسان متفرقه روزگار مصون مانده بعدل و داد این بگانه آفاق و شایسته خلافت کل  
<sup>(۲)</sup> افراط و افراط یابد - و حقیقت انتظام اسباب سلسله کوئی و الهي بظهور آید - و عبادت کبوتری ( که کثرات ربع مسکون در رشته وحدت کشیدن است ) بتقدیم رسد - هم ملک ببالد - و هم معرفت افزاید - یکجهتی روی دهد - اخلاص رواج یابد - گرد آلودگان صحرای بے تمیزی ( که در اکناف عالم در نقاط اختفا اند ) بظهور عرصه تمیز بیرون خرامند - استعداد را روز بازار گرم شود - و مستعدان بمناع بیغش اخلاص نقد مقصود بدست آزند \*

و از جلائل عواطف حضرت شاهنشاهی ( که درین سال سعادت پیوند لمعه ظهورداد ) منع بند بود - عساکر اقبال ( که در وسعت آباد هندوستان درآمد بودند ) از روی تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل هند را اسیر میکردند - و بفروخت و تصرف آن اشتغال مینمودند حضرت شاهنشاهی از کمال ایزد شناسی و یزدان پرستی و از فرط دور بینی و نیک اندیشه حکم فرمودند که در تمام ممالک صحرسه هیچ یکی از مبارزان عساکر فیروزی مند پیرامون این معنی نگردد و هر چند ( جمیع ازوحشی مزاجان معامله نافهم محکمی جای خوش را ضمیمه نخوت خود ساخته بجنگ پیش آید ) - و بمقتضای اقبال روزانه شکست یابند ) اهل و عیال این گروه از صدمات احوال گیتی گشا محفوظ باشد - و هیچ کدام از سپاهی از خرد و بزرگ بند نکنند - و بگذراند که آنها بفراغ خاطر بخانه خویشان و اتریای خود روند - و از اجله بوعاث برین معدلت آنکه خرد پژوهی سریر آرای فرماندهی درین معامله امعان نظر فرمود - و نگاه ژرف انداخت - که هر چند ( کشتن و بستن و زدن مستکبران نخوت مند و تادیب و تنبیه گردن کشان نا فرمان شنو از لوازم دارو گیر ملک تعلق است - و حکمی انصاف گزین و صاحبان نوائین دران اتفاق دارند ) لیکن تعذیب زنان و اطفال بیگناه را تادیب آن مستکبران اندیشیدن بیرون شلن از قانون معدلت است - اگر شوهران راه شقاوت گرفتند زنان را چه تقصیر - و اگر پدران طریق مخالفت گزینند فرزندان را چه گناه علی الخصوص که طفان معصوم و عورات این گروه از اسباب پیکار نیستند - و ضمیمه این اندیشه حق فهاد

علیای شاهنشاهی رخصت آوردین راجه داد - و چون موکب اقبال بدیوسة نزول اجلال فرمود از صدیت موکب جهانگشای شاهنشاهی اکثر مردم این قصبه فرار اخذیار نموده بودند - آنحضرت فرمودند که ما را بجز عذیبت و رافت نسبت بهمپر عالمیان امری دیگر متصور نیست - باعث ویرانی این گرده چه تواند بود - همانا که این صحرا نشینان وادی توحش از آزاره ( که از میرزا شرف الدین حسین کشیده بودند ) بران قیاس نموده هراسان شده اند - آخرهای روز جیل پسر روپسی برادر راجه بهاریل ( که کلانتر این سرزمین است ) آمد و بوسیله مقربان بارگاه اعلی دولت زمین بوس دریافت - و بعرفن اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در می یابد حضرت فرمودند که آمدن او محسوب نیست - باید که روپسی مقدم گرامی ما را عظیه عظمی الهی دانسته خود لحراب استلام عتبه علیه نماید - ناچار روپسی خود آمده خاک آستانه اقبال را توتیای چشم سعادت خود گردانید - و بنوازش پادشاهی سرپلندی یافت و روز دیگر چون قصبه سانگانیز ضرب خیام اجلال شد چفتی خان راجه بهاریل را با اکثره از خوشان و اعیان قوم بغیر راجه بهگونت داش پسر بزرگ راجه ( که بر سر عیال گذاشته بود ) آورد و بساط بوس عالی سرافراز گردانید - و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص از چهاره احوال راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر سنجه مشاهده فرموده بلطف اتفاق صید خاطر او کرده پایه قدرش انفرادند - و راجه از درست اندیشه خرد و سرپلندی بخت چنان اندیشید که خود را از زمرة زمینداران برآورده از مخصوصان این درگاه سازد - برای تمہید این معنی نسبتی خاص بخاطر آرد که صدیقه بزرگ خود را ( که فروع عقت و دانش از ناصیه او می درخشید ) بوسیله مجرمان عتبه خافت داخل پرستاران سرادق اجلال سازد و ازانجا ( که غریب نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهی است ) ملتمنی او بسوق قبول رسید و آنحضرت او را از همان منزل با چفتی خان رخصت فرمودند - که رفته سرانجام این نسبت ( که سرمایه مباراک جاودانی خاندان ایست ) نموده زود به لازمت آورد ۰

و بکی از سوانح دولت افزا و آثار معدلت روز افرون شاهنشاهی ( که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهوری متوجه شان آن دیار شد ) سزا دادن چیته بان است - و هرچه آن برسی اجمل آنکه ( چون حضرت شاهنشاهی شکار چیته را بکی از نقلهای جمال جهان آرای خود ساخته فرط میل ظاهر ساخته - و اکثر بفشار شکار انبساط فرموده ) بکی از چیته بان از نادانی مغدور شده پای افزار بزرگ شد که گرفته بود - و ماحب آن فریاد میکرد - اتفاقاً آواز او بگوش بندگان حضرت رسید و حقیقت حال ظهور یافت - آن دادگر بیدارگان از استیاع این ظلم در ساعت حکم فرمود که او را

( که پیر امیر خسرو اند ) دست <sup>ت</sup> ارادت بشیخ فرید داده اند - سخن <sup>کوتاه</sup> که بعیاره از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند - قدس الله اسرارهم \*

و بالجمله ( چون باعن قدسي مواعظ شاهنشاهي جويای مراتب حق شناسان و طلباگر مدارج حقیقت اساسان است ) در عین شکارگاه عزیمت صید معنوی مضم شد - و هر چند ( معتقدان رکاب اقبال در نارفتن بعده راه و نا اینمنی آن حدود بعید و فراوانی اریاب تمرد مذکور ساختند ) چون شوق قاید راه بود گوش قبول بران نینداخته بیشتر توجہ عالي مرعي داشتند - روز شهریور چهارم بهمن ماه الهي موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاول با معدوده از مقربان بساط حضور ( که در شکار همعنان بودند ) متوجه اجمير شدند - و حکم مقدس نفاذ یافت که سزادقات عقت را از راه میوات ماه ماه انگه سرکرد باجمير آورد - بموجب فرمان معلی ماه ماه انگه بطیر مامور بجانب اجمير شافت - چون موضع کلاهی مخیم موکب اقبال شد چفتی خان ( که در بساط قرب راه سخن داشت ) حقیقت دولتخواهی راجه بهاريمل [ که در الوس کچواهه ( که گوش عظیم از راجپوتان اند ) ریاست داشت ] بعرض اقدس رسانيد - که راجه بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است - و پیوسته در آداب دولتخواهی این دردمان عالي بوده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده است - و در دهلي ادراك آستان بوس نموده خود را از پا بستگان فتراي علوی اعتقام میداند - و مذتے ست که از بدسلوکی شرف الدین حسين ميرزا متوجه شده بشاعر جمال متخصص است - اگر ( پرتو نير التفات شاهنشاهي بر ساحت احوال او افتاد - و او را از خاک برداشته از شداند روزگار نجات بخشند ) شاید خدمات او بنظر اقدس ( که اکسیر سعادت است ) پسندیده آيد \* و مجمل از قصه ستمدگی او آنکه ( چون میوات و آنحدار بجا گیر ميرزا شرف الدین حسين مقرر شد ) ميرزا قصبه انبار را ( که در ولایت مازوار جای بودن بزرگان راجه بهاريمل بود ) خواست که بتصرف خود در آورد - درین اثنا سوچا پسر پورنمل برادر کلان راجه بهاريمل از شرات ذاتي و طلب ریاست خود ميرزا را دیده مقدمات شور انگيز در ميان آورد - ميرزا بر سري ايشان لشکر کشید و ( چون وقت مقتضي نبود - و جمعیت چندان نداشت ) صلح گونه کرد - و مبلغ بر سري ايشان مقرر ساخته پسر راجه بهاريمل جگته و راجه سنه به پسر اسکرن و کنگار پسر جگمال برادر زاده هاي راجه را گروگفته ( که بزيان هند اول گويند ) ازانجا متوجه اجمير و ناگور شد - و درین سال عزم مضم داشت که لشکرها فراهם آورده استیصال این جماعت نماید \*

چون ( حکایت دولتخواهی این گروه قدیم الاخلاص ب موقف عرض مقدس رسید ) عاطفت

نگارش پابد - پس همان بهترکه ازین عالم بازآمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم - شیخ موسکب مقدس بقصد شکار از دارالخلافه آگر عزیمت تتحپور رویه داشت - نزدیک منتهاکر (که ده سنت در میان راه آگر و تتحپور) عبور اشرف اتفاق افتاد - و جمعی از فمه پردازان هندی اشعار دلفریب را در مفاخر و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قنس سر العزيز (که در حضرت اجمیر آسوده اند - و بارها ذکر جلائل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود) خواندن گرفتند - آنحضرت را (که جویای حق و حقیقت اند - و از فرط طلب بمحافل ملک تقدس نیز توسل جست - و استمداد همت نمود) شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد - و جاذبه توجّه گردیدن گیرشد ۰

### ذکر مجمل از احوال خواجه معین الدین چشتی قدس سر

خواجه از سیستان است - و او را سنجری نویسنده - که معرب سنگری است - در پانزده سالگی پدر بزرگوارش (که خواجه حسن نام داشت - و بزراعات و قناعت مشغول بود) درگذشت شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی را گذر برو افتاد - و از میامن نظر او در طلب دامن گیر همت خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بسم قند و بخارا شناخت - و قدرت بعلوم کسبی اشتغال نمود - و از آنجا بخراسان رفت - و نشوونما در آنجا یافت - و در هارون (که از توابع نیشابور است) ادراک صحبت شیخ عثمان هارونی نمود - و دست ارادت بازد - و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات شاشه کشید و سفرها و غریبها پیش گرفت - و بسیار از بزرگان وقت را (مثل شیخ نجم الدین کبری) دریافت و بالجمله از اکابر سلسله چشتی است - بدرو واسطه بخواجه مددود چشتی میرسد - و بهشت واسطه بابر ایم ادهم می پیوندد - و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنهین بهندوستان برخاست پیر خوه بهند آمد - و در اجمیر (که رای پتھورا فرمانروای هندوستان آنجا اقامت داشت) منزل گرفت خواجه از ارباب ریاضت و مجاهده بودند - و با نفس ایشان را مجاهدات عظیم روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقول است - اما کدام خارق عادت روشن تراز مخالفت خواهش این نفس بovalfusl خواهد بود - و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی [ در بغداد در ماه رب سال ٥٢٤ ] پانصد و بیست و در در مسجد امام ابواللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین سهورلی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان ] بارادت خواجه معین الدین افسعاد یافت و شیخ فرید شکرگنج (که در پن آسوده اند) مرید خواجه قطب الدین مذکور اند - و شیخ نظام اولیا

(۲) در [ بعضی نسخه ] (که جویای حق و حقیقت اند) از فرط طلب ۰

و بیاطن با خدا بوده صید قلوب فرموده - و اساسهای عالی در هر کار نهاده - و آئینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب داده - و با وجود غفوان شباب (که بیشتر از بزرگان سابق درین سن پدروری طبیعت کرده فرصت محاسبه احوال نفس نیافته اند) آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خداشناسی گردانیده لحظه ازان ذاهل نبوده - و کامروانی و سربر آرائی و دوست نوازی و دشمن گذازی (که هر یکی در بزرگان گذشته ساغر هوش ریایی بل جرعة بد مسئی بوده) در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و از دیگر خردمندی و فرزندی هوشیاری و فراوانی حاضر دلی میشود - و بجهت مصالح الهی و حکم نامتناهی از دیگران بسا از فنون جمال جهان آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دور بین خودش پوشیده میدارد - چنانچه بارها این معنی در زمان خردی (که بدرس علوم اشتغال داشتم) از پدر بزرگوار خود (که منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بوده زاره اختبار فرموده بسر برده) - شنیده ام - و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت (که اکسیر اهلیت ارباب فطرت است) خود نیز دریافت - و بجهت این معنی (که حسن جهان افزون معنی این خدیو زمان برو پوشیده بود) آنچه (از خودش بایستی جست - و بکار اهل عالم بوده هدایت سرسیمه گردان بادیه ضلالت نمود) از دیگران طلب فرموده و پیوسته در طلب الهی (که صحبت کامل همان تواند بود) پیرامون خاطر مقدس گشته باطن اقدس را بیقرار داشته - و شکار را (که پیرایبند ساعد نشاط است) از اسباب در طلب ساخته تنها راه شهر و صحرا گرفته - و از افزون احتیاط [ چنانچه حق را در گردآوردن صحرای به تمیزی (که بیشتر از بزرگان معنی درین لباس تماشایی اند) جسته - و با هر ژنده پوش (از جوگی و سنتی اسی و قلندر - و سایر مفردات خاک نشین - و تجرد گریان بتعیین) صحبت داشته - و از پیشانی اطوار و فاصیه کلمات او مغز معامله حاصل او دریافته ] همان طور از اصحاب عالم و ارباب تقدّم (که پای بندان سلسله علم وجاه - و دکانچه آرایان مدرسه و خانقاہ اند) طلبگار حق بوده و با آنکه (ناسرگی و قلبی مزوران این طبقات دانسته) آنرا بحواله فراخ خود سپرده - و تلبیس این اهلیسان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبان حق را نبرده - و با وجود این امور هرگز وهن و فتویه در طلب آن شهریار جهان نرفته - بلکه در تکلیف افروده درجست و جوی طبیبان نفوس (که راه فمایان طریق یافت مقصد اند) بیقرار قر شد \* \* بیت \*

سالها دل طلب جام جم از ما میگرد \* آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میگرد

اگر شرح همین باب کرده آید کتابے علیحده باید نوشت - تا آنچه (من از ابتدای ملازمت دریافته ام)

و خاطرهای پریشان بتارگی جمع شد - و دلهای برهمنزد، اطمینان یافت - بعضی کوتاه اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمانروای زمان و زمین را مگر نشان در سر است - و این کار از نتائج آن تواند بود - در ساعت ازین خیال دور از کار بازآمد دریافتند که از فنون عقل بداع نکار آنحضرت است - که نمونه از اعجمیة نمائیهای نگارخانه باطن بهظور آورده بیداران تیه نادانی را بشاهرا دانائی میخواند - نایبنايان را چشم میبخشد - و دیدهوران را سرمه جواهر در چشم میکشد - بازها در خلوت انس ( که این راقم سعادت باریانه بدولت خطاب استسعاد داشت ) از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که ایده ( دیده و دانسته بر فیلان مست خون خوار سوار میشريم - با آنکه پیش از این ساعت فیلان خود را بیان آورده کشته - و باعث خرابیع بسا بنای انسانی شده اند ) وجه نیت و تبله همت آنست که ( اگر در نارضامندی ایزدی دانسته قدمه نهاده باشیم - یا بدانستگی نفسے در اینچه مرضی او نباشد برآورده ) آن فیل کار ما تمام سازد که در بی رضای الهی بار هستی نمی توانیم برداشت - سبحان الله این چه دیده است - و چه محاسبه با خود میرود - باره در جمیع اوقات ( چه هنگام خلوت مقدسه - و چه در زمان مشاغل کثرات چه در وقت رزم - و چه در زمان بزم ) پیوسته نگاهیان سرشنجه معنوی بود، بظاهر با خلق و بیاطن با خالق در یک زمان ناظم اشتات هرورت و معنی گشته پیشوائی این درگرده والا میفرماپند و عشرتگزین این دو نشانگارا شده ارنگ آرای عالم ظاهر و باطن میگردند <sup>۱۲</sup>

و از سوانح رسیدن ادھم خان است بزمین بوس درگاه مقدس - درین هنگام ( که دارالخلافه آگر بفروغ معدالت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود ) در آئینه رای جهان آرا چنین صورت بست که ریاست ممالک مالو، به پیر محمد خان شروانی باستقلال باشد - و ادھم خان بخدمت حضور استسعاد یابد - منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاد یافت - ادھم خان امتنان فرمان پادشاهی ( که ترجمان حکم الهی است ) فموده و ممالک مالو را به پیر محمد خان سپرده روی عزیمت باستان بوس آورد - و در اندک زمانه برسی استعمال رسیده استلام عنبه علیه نمود - و محفوظ عواطف شاهنشاهی گشت - هم خاطر ماهم انگه ( که از مفارقت فرزند گرامی خود تفرقه مند بود ) نواهم آمد، انبساط یافت - و هم پیر محمد خان از ستم شریکی خلاص شده کامیاب آمید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالو از بیدادی نجات یافته کامروای امن و امان گشتند - و هم ادھم خان را از اسباب بی خردی بازداشته اولاً از چندین ولای نگاهبانی فرمودند - و ثانیاً عزم اصلاح حال او مرکوز خاطر مقدس گشت - و درینلا خدبو عالم بمقتضای شیمه کیمه خود پیوسته بظاهر بشکار پرداختی

(۱۲) نسخه [ح] از سوانح این ایام رسیدن

تا بجنگ انداختن چه رسد - آن شهسوار عرصه دلبری و شیرشکار بیشهه دلبری روزے در میدان چوگان (که بیرون قلعه دارالخلافه آگه) برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند) بران فیل مهیب پیکر در عین طفیان مستی و غلیان آشوب بمحابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کارپدازیهای <sup>(۲)</sup> حیرت‌بخش بظهور آوردند - و بعد ازان بفیل رن باگهه (که آن هم در صفات نزدیک با آن فیل بود) جنگ انداختند - و بر مخلصان و معامله دانان حاضر حالت گذشت که بر هیچ کس نگذرد <sup>(۳)</sup> \*

چون ناظران بارگاه حضور از امتداد این حالت جانکه مضطرب شده مجال عرض نداشتند بیتابانه از روی حیرت‌زدگی خاطر چاره این کار دران دانستند که انگه خان را (که صدرنشین بارگاه اقبال است) آورده بالتماس واستدعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک (که از تصور آن زهره شیردalan آب میشد) بگذرانند - انگه خان سراسیمه رسیده چون صورت حال را مشاهده کرد سرشنۀ هبر از دست داده سر خود را برخene ساخت - و چون داد خواهان ستم‌رسیده زاری والحاج میکرد و خرد و بزرگ از اطراف و جوانب دست دعا برداشته سلامتی ذات مقدس را (که سرمایه امن و امان عالمیان است) از جهان آفرین میخواستند - چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب انگه خان افتاد فرمودند که این همه تنک‌دلی نباید کرد - اگر ازین طرز باز نمی‌آئی همین زمان خود را از بالای فیل می‌اندازم - انگه خان کمال توجّه شاهنشاهی درین امر دیده در ساعت فرمان پذیرگشت - و از روی ملاحظه باطن شورش زده را با ظاهر آرمیده، فراهم آورد - و شاهنشاه شیردل بتمکین دولت با آن کار عبرت افزایش عبورش داشتند - تا آنکه بزر باروی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم خود غالب آمد - و رن باگهه حبل‌المتین تماسک را از دست داده روی بگریز نهاد - هوائی پس و پیش را در نظر نیاورد، و نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را گرفته باد آسا میرفت - و آن کوه وقار بر همان ثبات نشینی تماشاگر فنون مشیت ایزدی بود - آخر فیل مذکور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای جون افتاد - و بر سر آن دریای عظیم جسرے بکشته سرانجام یافته بود رن باگهه از سراسیمگی بر سر آن جسر گذشت - و فیل هوائی (که آن شیر بیشهه اقبال برو سوار بود) از بی او بران جسر برآمده دوید - و کشتهای جسر ازان گران سنگی آن دو کوه پیکر گاه در آب فرومیدفت و گاه بالا میشد - و از دو جانب جسر ملازم انتبه اقبال خود را در آب انداخته شذواری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آنروی آب رسیدند - درین زمان (که امر غریب را ظاهر بینان تماشا کردند) در ساعت خدیو زمان فیل هوائی را (که با آتش هم خو - و با باش هم تگ بود) نگاه داشتند - و فیل رن باگهه جان خود را پتک و دو بدر برد - و عالم را جان نوبت درآمد

( ۲ ) نسخه [ ۲ ] عبدیت بخش ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] نگذراه \*

نشود - و مجتبی ازین سانچه دولت افزا آنست که چون پسر عدلی آواره بادیه ادبار شد قلعه چنانه (که مسکن و ملوای او بود) بنسنست فتو نامی از خاصه خیلان او درآمد - و او آن حصار منبع را مامن خود دانسته در استحکام آن میگوشید - درینولا (که رایات اقبال از قصبه کره مراجعت فرموده بدار الخلافه نزول اجلال نمود) خواجه عبدالمجید آصف خان بتسبیح آن نامزد شد - فتو (چون از سعادت بهره داشت - وقدرے بحساب و معامله میرسید) دانست که روز ادبار اغاثان رسیده است ناگزیر جمعه را فرستاده اظهار عجز و انكسار نمود - و از روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معرفت داشت که (اگر شیخ محمد دستِ مرا گرفته بزمین بوس عنبه اقبال رساند) هرائینه بد لجمعي قلعه را با ولیای دولت سپرد، خود را بسته فتراک قدسی اعتضاد دولت شاهنشاهی میگردانم ملتمنس او بموقیف قبل پوست - و بموجب حکم معلق شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی بملازمت آورده - و پیشانع سعادت او را بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنائی بخشید آنحضرت پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند - و بحراسی آن قلعه حسن علی خان ترکمان مقرر شد \*

و از سوانح (که درینولا بظهور آمد) سواری حضرت شاهنشاهی ست بر فیل هوانی و جنگ انداختن او - دادار جان بخش جهان آرا روز بروز بروشنه نو و طرزه تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت ابد قرین میفرماید - و مراتب کمال صوری و معنوی این یکانه بارگاه احديت را خاطرنشان ظاهر بینان کوتاه نظر میسازد - و خدبو زمان بشکرانه معنوی اکتفا فرموده پرده آرائی صورت بکار می برد - چون بمشیت ایزدی پرده از جمال جهان آرای برداشته میشود بفروع تدبیر دوراندیش خود پرده چند لطیف ترو بدیع ترتیب میدهد - هم تماسای فنون تقادیر ایزدی میفرماید - و هم انتظام جهان بخوبیتر آئینه میدهد - بیان عبار اخلاص و فراخی حوصله و معامله دانیع جهانیان میگیرد - و در ظاهر بشکار و جنگ فیل (که نادان آنرا از قسم بے توجی باصور سلطنت انکارد - و دانا آنرا زیده حکمت عماي شناسد) متوجه میباشد - و در همان نشاط غلط انداز ظاهر بینان مصدر امرے چند میشود که عادتیان صورت پرست را بے اختیار بشاهراه عقیدت آورده سالک مصالک دریافت حقائق معنوی میگرداند - از اجمله قضیه بدیعه مذکور است - و شرح این واقعه عبرت بخش گوش هوش گشا آنست که هوانی نام فیل والا شکوه (که در فیلان خاصه انتظام داشت) در تیز گردی و تند روی و بدمستی و بدخوی بروزگار هم باشد - فیلیان زبردست تجهیه کار (که در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذراند) بدشواری مواردند

(\*) نسخه [ج] مربانی عبرت بخش حیرت افزایی که (۳) در [اکثر نسخه] نشای \*

لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند - و هر کدام در خود استعداد خود کامیاب سعادت گشت - عدالت را روز بازاره دیگر پیدا شد - جهان را بهاره تازه روی داد - زمان و زمانیان را نشاطه خاص در سر افتاد اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت سر خدمتگذاری پدید آمد - از هر طرف احرازم حريم عزت بسته مترججه استلام آستانه اقبال شدند \*

و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوائل ربیع الاول سال (۹۴۹) نهضت و شصت و نهم هلالی شمس الدین محمد خان انگه (که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود) از پنجاهمه زمین بوس عبدیت بتقدیم رسانید - و عبادات قصاصه را در ضمن ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد - و شرافت پیشکش بازداره اخلاص خود گذرانید - و بجلال تقدیمات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت - و تنظیم معادل مالی و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای زین خود گرفته محفل آرای عتبه اقبال شد - و منهم انگه (که بحسن خدمات و فرزنی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت) ازین معنی آزده خاطر گشت - و در منعم خان خان خاذان (که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت مینمود) نیز برهمندگی باطن راه یافت آن انصاف و فارغی خاطر و ناچسبانی مشاغل دنیوی کجاست - که وجود این چنین شخصی (که بار مشاغل گیتی را برداشته برس خود نهد - و متکفل اشغال مهمات گردد) از اعظم عطیات الهی دانسته شکر بجای آزده - تا درین هنگام (که خان اعظم برشد و اخلاص خود خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت) منعم خان و ماهم انگه این را از امدادات غیبی دانسته از همیم دل آداب شکر بجای می آوردند - نه چنین افکار درون و آزده دل میگشند - چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار آنست که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوزان حق پرور است که دیگرے (که ناظم این کار تواند شد) بظهور نیامده باشد - و رضای ولی نعمت در سربراهمی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مفروض بار باشد - و چون بلسان معنوی دریابد (که آن خدمت بدیگرے مفروض شد و خدمت گذاره سرکن کارها به مرید) دیگر آزده بودن بیراهه رفتن - و خود را مغلوب خواهش داشتن است - باکه خویشتن را از پای انداختن - و بدرست خود خراب ساختن \*

و از سوانح ازتفاع اعلام دولت شاهنشاهی (که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان مستعد سعادت کشید) آنست که چنان (که حصنه سرت حصین) بتصرف اولیای دولت درآمد و الحق فرماندهان گیتی آرای را بزرگ شکر و فرزنی تدبیر کمتر بدست افتاد - چه بیرونیان را از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسد - و درونیان را از بسیاری مأكل و مشارب احتیاج به بیرون

(۲) در [اکثر نسخه] کسر (۲) در [چند نسخه] ارتفای \*

بدرود قبول رسانیده منزل او را با نوار تکسيده روشنائی سپه بروين بخشیدند - و او آداب عبودیت بتقدیم آورده تمام آن روز آنحضرت در منزل او ( که بر کفار دریای جون واقع شده بود ) جشن آرای بوده بخرمی و خوشدلي گذرانیدند - و ازانجا عذاب توجه بصر ب شهر کره ( که بر کفار آب کنك واقع است ) منعطف ساختند - و چون ساحت بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت بشکر آن نواحي توجه فرمودند - و روزه چند دران گل زمین طرح اقامست اتفاق افتاد - خان زمان و برادرش بهادرخان ( چون هنوز زمان پود دریث ایشان نرسیده بود ) از خواب غفلت بیدار شده متوجه استلام عنبه عرش ارتفاع شدند - و دران منزل بدولت آستان بوس سریلنگ گشته نفائس آنحدود را بطريق پیشکش بنظر اقدس در آورند - و فیلان محت نامور مثل دلسکار و پلنه و دلیل و سبدلیا و جک مومن ( که هریک ازانها آسمانی بود در عالم خود ) از ضمائم پیشکش ساخته نداشت کشیده و خجلت زده خاک آستانه اقبال را نویای دیده سعادت خود ساختند - و حضرت شاهنشاهی بمقتضای نیت حق اسلام اعمال نا شایسته گذشته او را ناکرد، انکشته بعنایات خاص تدارک فرمودند - و بر زبان حقائق ترجمان گذشت که شجره بدیعه انسانی نهال برومند ایزدی است - در برانداختن اشجار نباتی چه ناخوشیها که روی نمیدهد - پیدا سنت که از پا انداختن چنین درختی چه نمرة خواهد داد همان شراعت و خجالت نقد او را شفیع اعمل او دانسته همان بخشش خود را بجوش آوردند <sup>(۲)</sup> . و هم درینلا عبدالمجيد آمف خان را با بسیارے از مبارزان بصوب پنه برسر راجه رامضند فرستادن که [ اگر او را سعادت پاوری نماید : و غازی خان تنوری و جمع از ادبایانها را ( که پانصدرو رفته اند ) گرفته بدرگاه والا فرستد - و خود فنطاق اطاعت و نیکوبندگی بندد ] او را مستمال ساخته معاودت نمایند - چون موسی بر سرات در میان دامد راجه در مقام نخوت ایستاد - و مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند - و بعد ازانکه ( بیحثت روز در کره معدلت آرای بودند - و خاطر انتظام بخش از مهمات آنحدود جمع شد ) طنطنه رجوع بسرپرکاه خلافت پلند ساختند - و این دو برادر قاسه منزل در رکاب معنی سعادت افزای خود بوده مشمول مراجعت بآندازه مرخص شدند - و حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال خود بسرعت ده روز قطع مسانت دور و دراز فرموده روز مهر شاهدهم شهرپور ماه الهی موافق جمعه هفدهم ذی الحجه ( ۹۶۸ ) نهصد و هشت و هشت قمری بدارالخلافه آگه نزول اجلال فرمودند - دریک ماه و چهارده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسیده = در رفقن چهارده روز و بودن بیست روز - دامن ده روز - و ( چون سایه چتر والی حضرت شاهنشاهی بر عرصه دارالخلافه مبسوط گشت ) عالی همتان مذابت طلب بعزم اظهار عقیدت واستفاده اثار اختصاص

( ۲ ) نسخه [ ز ] دلسکار ( ۳ ) نسخه [ ه ] دلبل ( ۴ ) نسخه [ د ] پنه . و نسخه [ ز ] پلنه .

با ولی نعمت و صاحب خود (که خدای مجازی است) طرز تکبر و تردد پیش گرفته اندیشهای تباہ بخاطر میگذراند - و سیوم با همراهان و همنشینان خود راه تعظیم پیش گرفته مسنانه میخراشد - و چهارم با جمهور اقام از روی ستم و عنف سلوک میکند - آن پیداوت بزعم باطل خود اسباب بزرگی خود را ترتیب میدهد - و دانا دارد که برای ادباء و هلاک خود معركه می آراید - و مصدق این معنی مجدها حال علی قلی خان است - که بخطاب خان زمانی اشتهرادارد - چه شجاعت صوری (که هزاران دید پیخرد دران شریک غالب لند) آنرا سرمایه تردد و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شد و استیلای خود را (که پرتوی از اقبال خدیو زمان بود) بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت ساخت - چنانچه سابقاً اینها از بد مستیهای او رفقه است \*

درینه [ که پسر عذی را ( که جمع کثیر از اواباش اغان بروگرد آمده بودند ) چند کرد ] شکست داد [ غرور آن بد کوهر افزید - و نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگی برواشته آید ] عقل کامل و عطوفت والی شاهنشاهی مقتضی آن شد که پرس شکار با آنحداد توجه فرمایند - و بر زبان اقدس گفت که ( اگر بهره از سعادت دران بد سرشت مانده باشد - و از خواب غفلت پیدار شده بهزین بوس موكب عالی مبارزه نماید ) رقم عفو بر جرائم او کشیده مراجعت فرمائیم - که نهایت که ما کاشته ایم - و گزیده ترین صفات هزارگان عذر پذیرفتند و گذاه بخشیدن است - که آدمی زاد معجون است از مستی و هشیاری سرشته - و اگر سعادت رهنمایی او نکند و احراز دولت ملازمت ننماید پیش ازانه ( مرض مزمن شود - و معالجه او پدشواری کشد ) کار او ساخته آید - و ساکنان آن موز و بوم را از دست ستمکاره چند خلاص کرده شود - بنابرین اندیشه انتظام بخش روز شهرباز چهارم اصرداد ماد الهی موافق پنچشنبه چهارم ذی القعده ( ۹۶۸ ) نهض و شصت و هشت قمری ببدرنۀ چند تائید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد - حراست دارالخلافة آگرہ بمعین الدین احمد خان فتحودی قرار یافت - و مخعم خان خان خاتان و خواجه جهان و اکثر از ملازمین عتبه اقبال در رکاب نصرت قباب نطاق خدمت بر میان همت بسته بودند - و آنحضرت بظاهر بشکار و بباطن با کرد کار افاضه انوار معدالت فرموده با آئین شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند \*

چون حدوده کالهی مضری خیام معلی گشت عبد الله خان از پیک بوسیله مقریان بساط اقبال انتماں نموده - که سرافرازان ملک صورت نو معنی پرتو التفات بحال فرومایکان انداخته کلبغ این طایفه را بفر مقدم عالی عزت دایمی و فخر ابدی - کرامت فرموده اند - اگر آنحضرت مرا لون سرافرازی بخشنده از نیزه پوری آن نیز اقبال چه دور باشد - آن جهان مردمی ملتمنس او را

( ۲ ) نسخه [ ز ] اهلکه [ ] .

برآمده بمحلى مقدس آمدم - و آن طرز را در حین نقل این حکایت نقل بالعمل فرموده تعجب افزای شدند - و الحق چنین کارت شگرف بغايت بدیع بود <sup>۵</sup> و از برکات خدیو معلق آنکه دوچر ایام در نواحی آگو بهشت شکار مشغول بودند - باکه شغاله هزار را تصد کرد - و نزدیک بود که تویی ضعیف را آسمب رساند - مادر آهوره بره حقیقت کل آگاهی پنهانه در شبکه اصطلاحه درآمد - و هست کیاشنه بچلب او درید - و بکرات حملهای شیرانه برو آرد - شغال را روز تیره شد - و خود را در کولا به انداخته آب را حصار نجات خود ساخته چون پرتو توجیه مقدس براز تائمه بون غریو از حلفه این بارگاه حضور برآمد - و درخوا (که ریاست اقبال حضرت شاهنشاهی بدارالخلافه آگه نزول اجلال فرمود) اکرچه [اظاهر باقسام شکار (خصوصاً شکار چیته که از بدائع الہی است) میل فرموده - و آنرا پرده جمال خود شاخته که امّا پیوسته خدا سر انجام هلک و تمیخیر ولادت و براورد و بلند سلطنت محتعدان اخلاص منش و برانداختن <sup>(۲)</sup> بد کوه ران نفات پیشه و عیار هر یک گرفتن و افزودن و کاسنی غدر مردم فراخور حمل هست گماشته بودقیقه از دقائق کلیات معامله فروگذشت نشد - تدانکه خبر بد مستثنی خان زمان رعنیگن گرفت همان فرمیت بشکر آن دیار منطف دلسته توجه با تحدیر صلح فریبت فرمود <sup>(۳)</sup>

### پوش موكب مقدس شاهنشاهي بجانب مالک شرقیه - و زمین بوس نمودن

#### خان زمان - و مراجعت بدارالخلافه آگه

هر دیده و زان دور بین (که نبض زمانه ذرا تائمه و شناسای مزاج روزگار متلوں شده تمایل این بزم دلکش می نمایند) پوشیده نیست که کامرانی و نصرت بزمخالفان و فراهم آمدهن معاونانه کاردهن و جمع شدی اسباب دنیا در ذاته (که باصالت معنوی اتصاف دارد) - و به نیکاذاتی و خیر اندیشی موصوف بوده پیوسته روز نایمچه احوال خود مطالعه می نماید). باعث افزونی فیاض مندی میشود - و سرمایه مزده آگاهی گشته هر لوازم شکر دلی نعمت بوده حسین عقیدت و لطف خدمت را از منتممات شکر دانسته در مراسم یکجهتی می افزاید - هم با خالق متنفس تر میگردد و هم با خلق متوافق تر میشود - هم با صاحب دریندگی و اخلاص می افزاید - و هم با نوکر از رعیت قدر اینی جسی سلوک بیشتر می نماید - اما شخصی (که از آدمیت جز صورت بروه ندارد - و از امثالی چواسم نصیبه او نیست) خلاف این همه نتیجه میگهند - و باندک اعتبر و برآمد کار پایه خود را بی طلاق نمیگان نهاده اول روش سلوک خود را بای هستی بخش خود فراموش میگند - و دوم

(۱) نسخه [ج] [یون انظالم ملک] (س) نسخه [ج] [هدکرۀ ایشان] [ج] [یون ایشان شاهنشاه] (۲)

لر بزرگانِ معامله‌فهم نظر بعطفِ تجویزِ نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار جهانیان را بدیگران گذاشتند [ حضرت شاهنشاهی از فورِ دانائی و عمومِ عاطفت و شمولِ مهربانی زیاده از اینچه ( در حوصلهٔ بشری گنجایش داشته باشد ) خرسندي خوبیش را در آسایشِ عالمیان دانسته در اکثرِ معاملات خود بذاتِ مقدس میرساند ] چون یکی از عمدۀ مهماتِ سلطنت خبرداری و آگاهی از احوالِ خلائق است - و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین<sup>(۲)</sup> کار فساد بیشتر ظهور دارد چه این شغل اکثر باراذل و اسائل و ادانی ( که بیشتر بخیانت و طمع و کذب سرشته اند ) قرار یافته - و راستی و درستی و بطبعی ( که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد ) درین خبر آوران<sup>(۳)</sup> دون همت کجا چشم داشته آید [ آنحضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته خود توجه میفرمایند ] و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست ( که ذاتِ اقدس فرمان روایان جهان آرای در هزار حصار آهین بود ) ناظمِ معاملات باشند ) خدیو زمان ما ( تکیه بر حفظِ الهی کرده و همت از تجریح گزینان خدا پرست خواسته ) بسا اوقات بطریز ( که احد نشناشد ) و بلباس ( که کس نداند ) برآمده سیر میفرمایند - و برخباری احوال آگاهی یافته در انتظامِ مهمات عالمیان اهتمام دارند - و بتوجه خداشناسان صحراء نوره ( که نشانِ حمایتِ الهی است ) از خطرهای این راه چون سایر مواقع خوف محفوظ و مصون می‌باشند \*

### حمایت را کمن دامان درویش \* زصد سد سکندر قوش بیش

چون این مقدمه تمدید یافت اکنون بخاطرِ ناغبارآلود اعتراض گوش بمن دار که در قصبهٔ بهراجم مرقد سلاط مسعود غازی ( که از شهدای عساکر غزنویه است ) واقع شده - رسیست در هندوستان که خلائق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته با نفور فراوان با آن موطن میبرند - و همچنان خلقی کثیر از دارالخلافة آگر دران موعد برآمده نزد آن شهر احیایی چند شب میکنند - و از دحام عظیم میشود - و مردم از صالح و طالع فراهم می‌آیند - محترم این دفتر سعادت ابوالفضل روزی از زبانِ اقدس حضرت شاهنشاهی شنید که شیع ( که در فتوح دارالخلافة آگر این هنگامه گرم بود ) بموجب شیعه کریمه بطریح خاص عبور بآنچا اتفاق افتاد - و بر شیوه احوال مردم خاطر تماشائی بود که نکاه یکی از اویاش مرا شناخته بدیگرے گفت - چون من برین معنی مطلع شدم بے شایعه مکث و تائی چشم خود را گردانیده کاج نما ساختم - و تغیرِ روی بوضع غریب کردم - و بطوری ( که آنها نفهمند ) تماشائی بوده نظارگی فنون تقادیر بودم - چون آن مردم نیک بمن نکاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته با یکدیگر گفتند که این چنین چشم و روپادشاه را نیست - و من با هستگی ازان معرکه

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] درین صورت ( ۳ ) در [ چند نسخه ] خفایی ( ۴ ) نسخه [ د ] زصد سد سکندر \*

(سال ششم)

بدولت و اقبال بحتمت مرکز سلطنت و مستقر خلانت مراجعت نمود - و گیتی خدیو کوچ بکوچ صیدکنان و شکار اعکنان برسم ایلغار نهضت عالی فرمودند - چون (ماهچه رایات عالیات پرتو جلال بر ساخت حوالی قلعه نور انداخت) در ائمای راه شیرے (که پلنگ گردان از مهابت آن در هراس تواند بود) با پنج بچه از بیشه خود برآمده سرراه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت شاهنشاهی (که قوت اسد اللہی در بازو و دفع حرastت ربانی در بر دارند) به محابا تنها پیش شتابه با آن سبع آهندین موی آتشین خوی مقابل شدند - و از مشاهده این حال موی از قن نظارگیان بر خاسته بود - و عرق از مسام بینندگان روان شد - و آنحضرت بچابکپانی و سبک دستی بر سر او رفته بیک حمله شیر شکارانه بشمشیر آبدار کار او تمام ساختند •

کسی را که ایند کند یاوری \* که یار که با او کند داری

اگر حمله بر شیر و دد آورد \* با آسانیش پوست برتن درد

و سبعه آن شدت و مولت و درنده آن عظمت و هیبت بقوت دل و نیروی باره بخاک و خون افناه و غریو از چهار طرف برخاست - و آن اول سبع بود (که آنحضرت بنفس فیض بجنگ آن توجه فرمودند) و بچهای آن شیر را جمعی از جوانان و دلاوران (که قریب رکاب عالی بودند) به نیغ و تیر از هم گذرانیدند •

واز جمله سوانح افضل پادشاهی (که دران راه بظهور رسید) آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی پایه قدر افزیدند - القصه جهان آرای دادگر بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دیبا دین بیست و سیوم خداداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان (۹۶۸) نهضه و شصت و هشت کامیاب دولت و اقبال دارالخلافه آگره را ببورود موکب سعادت عشرتسرای مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار گشادند - و این یورش عالی در یک ماه و هفت روز با نجام رسید - شازده روز در رفتن - و چهار روز در سارانه بور توقف فرمودن - و هفده روز هر بازگشتن بتختگاه - درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد - و هم مدارج عقل بظهور رسید هم لوازم مهریانی و مردمی فرمودند - و هم فراخ حوصلگی و بزرگ منشی ظاهر ساختند •

شرح قصه بدیع و مافحه منبع که حضرت شاهنشاهی روی نمود

چون خلافت بُری اقتضای آن میکند [که فرمان روایان دادگر هر قدر (که قدرت بشری وفا کند) بے مداخله ریا و اغراض نفس خود متکل مهّمات شده بدبیری نگذارند - چه خرد خرد، بین تعجب نایب و دکیل در مهمات خلائق جائی میفرماید که با آن کار خود نتوانند رسید - و بیشترے

(۲) در [بعض نسخه] ببره (۳) نسخه [ی] روی داد •

و چهار روز در سارنگپور توقف نموده روز خرداد ششم خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه بمراجعةت آورده علم نهضت بجانب دارالخلافه آگه برادرختند - و در منزل اول (۲) که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود - و به پنانچه موسوم بود ) ادهم خان اندیشه فاصواب بخود راه داده خجلت زده ازل و ابد گشت - و ( چون خاطر ماهم آنکه پیش آن قدردان خدمت و جوهرشناس عقیدت عزیز بود ) اغماس عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگراندند و تفصیل این اجمال آنست که ازانجا ( که نادانی و کورباتنی ادهم خان مقرر بود ) با جمعی از خدمتکاران والده خود ( که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند ) در ساخته وقت کوچ دو جمیله نادره از حرمها باز بهادر ( که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود ) از سراپرده شاهنشاهی گردانده چنین نقش برآب زد که در چنین وقتی ( که هر کس بردار و کوچ سرگرم است ) هیچ یک پی بسر رشته این کار نخواهد برد - باین خیال بیخردانه چنین خال بیحیائی بر ناصیه دولت خود پسندید - و داغدار لعنت ابدی بوده شرمذه جاوه اني گشت - چون این حرکت شنیع بسیع اقدس رسید حکم عالی شد که اصرار کوچ موقوف داشته چاپک روان بجست و جوی گم شد گان بشتابند - طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند - و تیز روان خدمت دوست تکلپی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند - ماهم آنکه بلاحظه آنکه ( هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانند پو ) از روی کار او برداشته خواهد شد - و نفاق پسرش از پرده بیرون خواهد افتاد ) بفرمود که آن در بینگاه را کشند - که سر بریده آوار نکند - و خدیو زمان ( که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز برداشته بود ) ازان طور جریمه عظیمه تغافل فرموده کرده را ناگردد انگاشت - بفازم حوصله دریا آشام را که بموجب فراوانی عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناگردد انگارد ۵

ازان وقت ( که نوید نزول موكب عالي بامرائي ممالک مالوه رسیده بود ) هر یکي از محل خود روی اخلاص باستان سلاطین مطاف آورد - و درین روز ( که عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود ) پير محمد خان و قیاخان و حبیب علی خان و دیگر آمرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سر بلندی یافتند - و حضرت شاهنشاهی همه را بشرائی مراحم و جلائل الطاف اختصاص بخشیده پایه سعادت آنها را بلندی دادند - و ادهم خان و پير محمد خان با سایر امراء مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز گشته بجایگرهای خود متوجه شدند - و موكب شاهنشاهی

(۲) در [ بعض نسخه ] بیتانجور و نسخه [ی] نیسانجور (۳) در [ بعض نسخه ] خال خیانتی (۴) نسخه [ح] باصراء که در ممالک مالوه چابجا منفرق بودند رسیده بود \*

و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد . و خواهش خود را در رضای ولی نعمت محوسازه من چه میگویم - اخلاص گوهرست بے بها - بهر سر نباشد - و بهر دل نسپارند - حساب دانی کجا رفت - و طرز سوداگری چه شد - در برابر چندین تربیت و عاطفت دکانچه تزییر و تلبیس آراستن کدام معامله گذرانست - هر که ( از تبه رائی فرد دغا در بساط پاکبازان پاخت ) هرائینه خاک ادبی در کاسه سر عرضی و ناموس خود کرد - چون ادهم خان تمکنات مرأیانه میکرد خاطر نکنندان شاهنشاهی انبساط نمی یافتد - و هر کاره که میکرد پسندیده باطن اقیس نمی آمد - از جمله لباسها حاضر ساخته بود - که آنحضرت چون از گرد راه رسیده‌اند لباس تازه پوشند - و ( چون اندک غباره بود امن ضمیر مقدس مصنفی از بیکندر او نشسته بود ) برو لباس تلبیس او برتو توجه نمی‌افتاد - ادهم خان ازین مرد را اضطراب و اضطرار می‌طبید - و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قوب توسل جسته تصرع و تبتل مینموده - آخر کار آنحضرت ( که معدن مردم می‌و آزم اند ) بر پوشانی حال او بخشوده و بزرگی خود را کار فرموده از روی بندانوازی تباسهای تازه ( که آورده بود ) پوشیدند - و اظهار شکنگی فرمودند - و ( چون دران روز پوکیان سراهق عقت عقب مانده قریب موکب اقدس فرسیده بودند ) آنحضرت دران شب برپشتی بام خانه ادهم خان تکیه فرمودند - و آن بی‌سعادت بکنیت در کمین بوده منتظر فرصت می‌بود - که شاید آن قفسی نظر را نظره بر حرم خانه او افتد - و آن مثابر این معنی را بهانه ساخته قصد نماید - و خاطر مقدس حضرت ( که گاشن سوای معنی است ) ازین خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند برو بمنیر راحت استراحت ممکن فرمودند - و آن خود پرور عقت سرش را چیزی ( که بخاطر راه قمی یافتد ) حرم خانه شوم او بود - و ( چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله کله صورت و معنی است ) آن بیگشته بخت تیر رای قدرت و فرصت فیاقت - و در باش سلطنت صوری و معنوی دران تنهایی محقق‌گشت فرموده ۵

روز دیگر ماهماںگه محل قدسی را ( که عقب مانده بود ) آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد - و ادهم خان برهنموفی آن کنیانوی کاردان از خواب غفلت بیدار شد و قدم خدیو جهان را شرف روزگار دانسته در آداب پیشکش و لوازم ضیافت اهتمام نمود و مجموع آنچه ( از سرکار باز بهادر بدست آورده بود - از صامت و ناطق ) با تمام حرمها و پاتران و لولیان بنظر اشرف گذرانید - و آنحضرت بموجب مرحمت عامه قبول نموده بعضی را با عنایت فرمودند

(۲) نسخه [ هج ] معامله گذاری است (۳) در [ بعضی نسخه ] در کاسه عرض و ناموس (۴) نسخه [ ی ] ریخت ۶

فیض اجلال فرمودند - و چندین راه دور و دراز با چندین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شازده روز قطع فرموده روز بھن دوم خرد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال رایات اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد ۵

و از غرائب آنکه در همین روز ادهم خان بعزیمت تسخیر قلمه کاگون از سارنگپور برآمد<sup>۶</sup> دو سه کروه راه قطع کرد، بود - و از نهضت موکب شاهنشاهی اطلاع نداشت - هرچند ماهم آنکه قاصدان تیز رو فرستاده بود ( که از نهضت اعلام ظفر اتسام شاهنشاهی خیردار ساخته آمده ) خدمات شایسته کردند ) اما ایلغار آنحضرت آنچنان نبود که مسر عان خیال هم تگ آن توانند کشت تا بقادان چابک رفتار چه رسد - ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کاگرون رویه می آمد که از درر موکب جهان تاب موکب عالی نمایان شد - با آنکه ( معدوده از عساکر اقبال آن شب در رکاب ظفر اعتماد رسیده بودند ) اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان جمعیت و انبوهی روداده بود که در نظر همگنان از اندازه و شمار بیرون مینموده - و چندے از لشکر گزین ادهم خان ( که پیش پیش او می آمدند ) فاکه موکب والا نزدیک رسیدند - چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد به اختیار خود را از اسپ انداخته روی ادب بزمین خاک بوس نهادند - ادهم خان ( که مردم خود را چنان دست و پا گم کرد ) دید - که سراسیمه خود را از اسپ انداختند ) حیران شد - که یارب چندین اعزاز و اکرام ملازم ای او بکیست - و درین تعجب اسپ تجزیه راند - تا قدر س قریب شد - و نظرش در شعشعة جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره گشته و خود را ذره مثال مضطرب یانته از مرکب بزمین ادب فروع آمد - و رزی بندگی برخاک نیاز نهاده برگاب بوس عالی سریلنگ شد - و ازانجا ( که آئین بندگی نوازی و پرده پوشی مجبری عنصر اقدس است ) او را بفوازهای گرامی اختصاص بخشیده ساعتی همانجا بدولت و اقبال فروع آمدند - تا هم او استعمالت تمام یابد - و هم دیگر مقریان بساط اقدس ( که با او شریک خدمت بودند ) سعادت زمین بوس دریابند - و ازانجا برخنگ اقبال سوار دولت شده روی توجه بسارنگپور آوردند - و دران مصر سرور منزل ادهم خان را بسعادت درود اقدس غیرت پیشطاق سپهر ساختند - ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس نفائس و لطائف بنظر اقدس می درآورد - لیکن ( چون قدر تربیت و عذایت نشناخته پا از اندازه حال بیرون نهاده بود ) باطن انور ( که جام حقائق نمای الهی است ) با او نمی شنگفت ۷

آنین اخلاص آنست که در زمان خیبت صوری حاضر مغزی روحانی بوده در اکدام

(۲) در [ چند نسخه ] گردانند (۳) در [ چند نسخه ] از انداده شماره

( که هدیه‌الهی بود ) بدرگاه معلق نفرستاد - خاطر جهانگشای شاهنشاهی میخواست ( که موکب عالی بدبیر شرقیه نهضت فرماید ) تا مستعی او بدیوانگی نکشد - لیکن اصلاح احوال ادهم خان ( که از فتح مالو روزی در فساد داشت ) اهم دانسته بورش آن ممالک و انتظام آن دیار ( که از موهاب جلیله ایزدی بود ) بخاطر مقدس مصمم شد - و حسن تدبیر پادشاهانه ( که در مبارزه حال نظر برخواتیم هر کار میدارد ) و نظر دور بین ( که در بدایت فکرت حسن خاتمت و نقش نهایت را می‌اندیشد ) اقتضای آن فرمود که نخستین یکران عزیمت را بسمت مالو جولان باید داد - تا کار آن تباهرای از چاره نگذرد - لخته درین اندیشه صوابنای بودند که صادق خان خود را بعقبه دولت پنهان رسانیده از حقیقت کار آگاهی بخشید - و آن عزم مسعود مصمم تر گشت - و متنکفل اشغال سلطنت بصرانجام این بورش اقبال مامور شدند - و خاطر جهان‌آرای بمقتضای عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجّه فرمود - و تماسای آن ملک دلکشا و انتظام مهمات آنحدود دلنشیین آن بخت بلند دور بین گشت - منعم خان خان خانان و خواجه جهان و جمع را در دارالخلافه آگه گذاشته بے آنکه ( بامرای کبار و اعیان خلافت خبر فرمایند ) با جمع از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت اساس روز سروش هفدهم اردیبهشت ماه‌الهی موافق روز یکشنبه یازدهم شعبان ( ۹۶۸ ) نهضت و شصت و هشت قمری از نشیمن لجال و تختگاه خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده این بورش دلکش را پیش‌نهاد همت علیا ساختند •

چون نزدیک بقلعه رنتنپور ( که رای سرجن حاکم آنجا بود ) عبور موکب گینی نورد اتفاق افتاد نظر جهان‌گشای بتسبیح آن نینداخته پیشتر نهضت فرمودند - رای سرجن قرب موکب نصرت‌قرین شنیده پیشکش‌های لایق مصحوب مردم کارдан فرستاده آداب بندگی بجائی آورد - و چون ساحت حواشی قلعه گاگرون ( که از قلاع حصینه ملک مالو است ) محل درود موکب عالی شد بهظور پیوست که بازبهادر آنرا بیکم از معتمدان خود سپرده - و عساکر اقبال هنوز دست بتسبیح آن نکرده اند - و چنان بعرض اقدس رسید که ادهم خان خود قصد فتح آن دارد - روزی که موکب سعادت صحیط آن قلعه شد - و بهادران ملک‌گشا فرمان پذیر گشته آن نگین ممتاز را خلقه شدند ) چون حاکم قلعه دانست ( که رایات شاهنشاهی باقبال روز افزون ظلای جلال بر تسبیح آن انداده ) ازانجا ( که کاردان و دوربین بود ) بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز سلامتی حال خود ساخته بزمین بوس عالی سر بلند دولت شد - و بنوازش شاهنشاهی افتخار یافت و آنحضرت خالدین را بحرارت آن حصن حصین گذاشته در آخر همان روز متوجه پیش شدند و همه شب قطره فرموده صبحکاه ( که هنگام گشايش دلها و افزایش جانهاست ) بنواحی سارنپور

مدھوش باده غرور شد، با فوجهای آراسته از آب گذشتند - شیرخان و قاتم خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند - و بدست راست خوده یعقربخان و فتو و سید سلیمان و سلیم خان کبروار و جوهرخان و جمعی کثیر را مقرب ساخته بجانب دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچگوتی و آدم پسر فتح خان را با بسیارے از اویاشان زیاد سر بدست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند - خان زمان بتزک و یاسامش لشکر مصور پرداخته آماده پیکار شد و با تین شایسته هنگامه رزم آراسته کرد - جوانان دل برکف جان بناموس ده از هر طرف برآمد چیقلشهای مردانه بجای آوردن گرفتند - بهادران والا شکوه پیشستی نموده بر سر حسن خان بچگوتی رسیدند - و او از مدمات تیراندازان موشکاف عار گریختن را بر خود پسندید - درین آنلا شیرخان با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیده نبرد میگرداند - واین گروه نصرت یافته را برداشته تابکوچهای شهر در آرد - و افغانان تیورهای آنرا فتح شموده روی گردان متوجه طرف دیگر شدند - که درین میدان خان زمان جمعی از یکجهان کارزار را پیش گرفته کار از دست شده را پیش برد - و از عقب غنیم تیرزده درآمد - و هنگامه بطالت افغانان را پریشان ساخت - و بتائید الهی (که موده این دولت ابدقیرین است) در اندک فرمتی فتحی بزرگ روی داد - و غنائم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت درآمد - هرگاه [ مذسویان دولت ارجمند (که بپاک باطنی و درست نیتی مشرف نیستند) بمحض انتساب چنین لواح فیرزی مرتفع گردانند ] انداره فتوحات اخلاص نهادان عقیدت گزین که شداسد - که تا پچه درجه خواهد بود \*

### ایلغار نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولايت مالوه - و ظل معدامت

#### گستردن بران ساحت نشاط - و رجوع بمساق خلافت

ایزد جهان آرا (هرگاه قوائم دولتی را بتائید آسمانی استحکام دهد) بداند بشان او را بهر طریق از پای درآورد - نخستین گندم نمایان جو فروش را باعهای ظاهر و باطن دراندازد - تا قاعده (الاهم فالاهم) مرهی گردد - اول بسعادتی صورت و معنی را پایمال خاک مذلت ساخته آواره خراب آباد عدم گرداند و ثانیا بیدولقان معنوی را (که از رویه بازی در لباس دولتیان اخلاصمند درآمده کار دشمنی سرانجام دهنده) در غبارستان مغایق خسروان فرستاده عالم را صفا بخشید - و بالجمله چون ایزد جهان آرا چنین فتح روزی کرد علی قلی خان و سرمایه بدستی افزود - و غنائم این فتح آسمانی را

(۲) نسخه [ ح ] کروار (۳) نسخه [ ا ] آرایش (۴) نسخه [ ذ ] تیرزده تیرزده (۵) نسخه [ ح ] باطل

(۶) نسخه [ ح ] جو فروش را که اعدهای باطن اند باعهای ظاهر و باطن \*

بے غرض او بود ) هرچند در مقام نصیحت شد سودمند نیقنا د - و خود در پاداش اینچنان فتح بزرگ در مقام سپاهداری درآمد - و لوازم شکرگذاری باندازه قدرت بتقدیم آوردن گرفت - و بجهت نشاط خواطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد - و بمقتضای هست خود بجمعیت ملازمان عتبه اقبال ( که همراه بودند ) بخششها کرد - آنکه جمیع آن ولایت مفتوح شده قسمت یافت سارنپور با چند پرنده گزین بادهم خان ( که سوداری صوری داشت ) اختصاص یافت - و مندو و لجین به پیر محمدخان ( که سوداری معنوی او بود ) مقرر شد - و هر کار هندیه بقیاخان مفروض گشت و مند سور و آنحدار بصادق خان نامزد کردند - و عبدالله خان بکالپی ( که جایگیر او بود ) مراجعت نموده ادهم خان جمیع شراف و نفائس اشیا و ذخایر و دفاتر آن ولایت را ( که گرد کرده روزگاران بود ) و چندین پاتر ان و لوبلان مشهور ( که در نه گنبه گردان آوازه خوبی و صیغت رقصی آن لعنان پری طلعت پیچیده بود ) و چندین سازنده و نوازنده نادر کار را پیش خود نکاهداشته بعیش و عشرت مشغله گشت و چند زنجیر فیل از غنائم اقبال جدا کرده با عرائض فتح بدرگاه گینی پناه فرستاد •

و از جلائل فتوحات ( که درین سال شرف ظهور یافت ) نصرت یافتن خان زمان و منزم شلن افغانان است - اگرچه ( علی قلی خان خان زمان از مشرب عذب اخلاص بے نصیب بود - بلکه از معامله دافع رسمي و فهمیدن سود و زیان ظاهري آکاهی نداشت - و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده از گرمروان گریوه بے راهی بود ) لیکن ( چون پرده از کار او بر نداشته بودند و خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر میساخت ) بیامن اقبال روز افزون بهرناحیتی ( که عزیمت مصمم میداشت ) کاموا میشد - و درینلا ( که بیرام خان از میان رفت ) افغانان تیره رای کوتاهندیش فرصت خیال کرده پسر مبارز خان را ( که بعد ای اشتخار داشت ) بصری و سروری برداشته شیرخان نام نهادند - و باهم اتفاق نموده قواردادند که بر سر خان زمان رفته اورا از میان بردارند - خان زمان اراده مخالفان و خیم العاقبت را دانسته دو سرانجام استحکام قلعه جونپور شد و آمرای آنحدود را از حقیقت کار آکاهی بخشیده غیر از سکندر خان اویزک جمیع آمرای آن ناحیت را ( مثل بهادرخان و ابراهیم خان اویزک و مجفون خان قاچشل و شاهمن خان جلایر و میرعلی اکبر و کمال خان گهر و دیگر جایگیر داران آنحدود ) فراهم آورد - چون ( غنیم بسیار زور بود - و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت ) پیش رفت و جنگ انداختن مصلحت وقت نمیدیدند - افغانان تیره بخت فرصت را غنیمت و انسنة با لشکر گران و استعداده تمام بر سر جونپور آمدند بر کنار دریای گومتی<sup>۱۲</sup> ( که شهر بر ساحل آن واقع شده ) منزل گرفتند - و روز سیوم

پائی ثبات انشودنده - و افواج نصرت پی هم رسیده هنگامه مخالفان را برهم زدند - و میان قیاخان و سلیمان خان چپقلش شد - قیاخان مظفر و مذصور برگشت - و صادق خان و قیاخان باهم ملحق گشته باز بهادر را (که فوج رو بروی خود را برداشته صفات آرایی میکرد) برداشته \*

یکپاس و چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهم اقبال وزیدن گرفت - و غنچه نصرت لر گلین امید شگفتی آغاز نهاد - و با تبال شاهنشاهی و حسن نیت خدیو زمان چنین فتح شکرف (که طراز فتوحات گرامی تواندشد) بظهور آمد - و باز بهادر خمارآلود مذلت روی بجانب خاندیس آرده بطرف برهان پور شناخت - و جمیع اسباب و اموال و حرم خانه او با اکثر لولی زنان و پاتر ان (که سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بودند) بدست مردان کارزار افتاد - آن بیدولت در حین عزم مقابله عساکر نصرت (چنانچه رسم هندوستان است) چند کس اعتمادی خود را بر سر زنان و پاتر ان داشته بود - و قرارداده که اگر خبر شکست من شمارا تحقیق شود تمام زنان و پاتر ان مرا بتیغ بیدربیغ گذرانید - تا بدست بیگانها اسیر نشوند - و (چون صورت هزیمت باز بهادر در آئینه مراد نمودار گشت) آن دیوونزادان بموجب قرارداد نقش چندی ازان لعبتیان پری پیکر با پیغامه هستی پاک شستند - و رقم وجود آن بیگناهان از درق جهان بکزالک بیداد محروم ساختند - و چندی زخمی شده رمی از حیات برداشت - و جمیع را نیت رسیده بود که افواج قاهره شناخته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت نشد که بران بیگناهان دست تواند یافت - و سردفتر آن زنان روپ متی نام نازنینی بود که بحسن و دلال انتشتنمای عالم نظر بود - و باز بهادر با علاقه غریب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دل خالی کرده - و بیداد گرے (که بر روپ متی گذاشته بود) تیغ بیداد علم کرد - بر سر آن جمیله آمد - و زخم چند کاری بروزد - در انوقت عساکر اقبال درآمد و آن طارس نیم بسم نیم جانے بدر بود \*

بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم خان بقصد دفاتر و خزانه و حرم خانه و پاتر ان و لولی زنان (که نعمه حسن و حسن نعمه ایشان در آفاق انتشار داشت - و داستانهای ناز و کوشمه این دلایل ایان را در کوچه و بازار بستان میگفتند) خود را سراسیمه و شتابان بشهر سارنگبور رسانید - و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر و لولی زنان و پاتر ان و کنیزان منصرف شد - و کسان بجست و جوی روپ متی فرستاد - چون این نعمه بگوش او رسید خون وفا بجوش آمد - و پیاله زهر هلاهل بدوسنکامی باز بهادر مردانه در کشید - و ناموس او را بنهان خانه عدم همراه برد - و ادهم خان چون باقبال شاهنشاهی کامیاب فتح شد نشانستی ذاتی او افزود - و از باد غرور (که منشای آن نادانی و بی خردی است) کلا نخوت او کج شد - و دماغ او روی پیروشانی آرده - پیر محمد خان (که واعظ

هرانگار بمردانگی عبدالله خان و جمیع دیگر آراسته شد - و جرانگار بشاهامت قیاخان گذگ و دیگر بهادران کارگردان رونق گرفت - و هر اهل بشاه محمد خان قندهاری و صادق خان استحکام پذیرفت •  
و لعن باز بهادر از بخوردگی ذاتی و سے جوهری فطری بهمیلت ملکی نهاد اختیه - و بلده را (که حکم مقامات اسلام قدر سه معین و زمانه مشخص قرار داده بهلاحته ترتیب و ترکیب عذری نسبی ببعضی طبائع و امزجه تجویز فرموده اند) آن مستغیری لذاعت بهیمی (از اسباب مزید غلالت ساخته و شب از روز و روز از شب نشناخته) پیوسته با آن اشغال نموده - و بنفشه و اسباب طربه [ که دانش پروران در هنگام کالالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط مشغولی بکرو بار خلق) به مردم) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند] این مفاد مدیر آنرا از مقاصد عظمی اند پیشیده همواره اوقات گرامی (که بدل ندارد) با آن گفراند - و بخوبی متنی و تکبر متنه اسباب بسعادتی را سرانجام داده - غفل ازینکه گفته اند • بیت •

درین مجلس چنان کن پرده سازی • که ناید شحفه در شمشیر بازی  
و چون موکب اقبال در حوالی سارنگهور (که غفلت سرای این بزم است بود) رسید آن زمان لز خواب گران مدهوشی قدر سه بیدار گشته با خمار آلودگی و سیه روئی از سارنگهور برآمده سکرمه پیشتر منزل کرد - و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت - قلب را بمس نلسه وجود خود زلندرو ساخت سلیم خان خاصه خیل (که حاکم ران سین و چندیزی بود) کارفرمائی دست راست بلو مقرر کرد و آدم را سردار دست چپ گردانید - و تاج خان خاصه خیل و صوفی را (کددود تهور در دماغ داشتند) هراول کرد - و لشکرها از طرفین بمقابلة دو سکرمه آمده هر ابرهیم نشستند - و پیوسته دلوران رزم آزموده از جانبین برآمده لوانم نبرد بجالی می آوردند - و مراسم احتیاط بر ذمّه خرد کاردن فرم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند - هر روز جوئی از بهادران کارشناس بااهتمام یکی از طرز دافان اخلاصمند (که بفرزمع عقل و فراوانی شجاعت امتیاز داشت) باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد و شد متربّدان علی الخصوم نقله فله (که برویان هندوستان این طبقه را بنچاره گویید) بسته - و کاربر لشکر مخالف تنگ ساخته - لوزه نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فناei و مهر علی سلیز و سماجی خان و محمد خواجه کشتی گیر بود - پاسه از شب شنبه متوجه این کار بودند که راه غلط کرده عبور این گرده نزدیک منازل مخالف افتاد - و بالصروری جنگ در پیوست - و چهقلش عظیم دست داد - و چون خبر باریوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیاخان گذگ و جمیع کثیر چلوریز رسیده شریک جنگ شدند - اگرچه (اول بار آدم برآمده جنگ رسمنانه کرد و لشکر منصور را هدایت) آنها صادق خان و جمیع سنتضای کارانی و فرایح حوصلکی چریه را گرفته

و میرک بهادر و سمانجی خان و پایند، محمدخان مغل و محمد خواجه کشتی<sup>(۲۳)</sup> گیر و مهرعلی سلیمان و میرم ارغون و شاه فنا<sup>(۲۴)</sup> و دیگر بهادران اخلاص اندیش و یکهای عقیدت گرین را بسرکردگی ادهم خان تعین فرمودند - که بجانب جنوب پوش نموده افاضه داد و دش نمایند - و مره جراحات ستمرسیدگان مالو<sup>(۲۵)</sup> شوند - اگر ( والی آنجا از خواب گران بیخبری بیدار شده در مقام اطاعت و تدارک ایام بیهوشی شود) او را امیدرار مراحم خسروانی ساخته باستان بوس عالی سرپلند سازند تا بدآنچه ( لایق حال او باشد ) مخصوص گردد - و اگر پا لغز باده بیخبری او را نکارد ( که بشاهراه اطاعت و خدمت شتابد ) سزا او را در کنار او نهاده حال او را سرمایه هبرت سایر گردانشان خود سرگردانند - عساکر منصره نطا<sup>(۲۶)</sup> همت بآداب خدمت تنگ بسته متوجه فتح و نصرت شدند و با آنین شایسته قدم درین شاهراه نهادند - نه چنان تیز میرنند که ارد و بازار نتواند رسید - و چنان مدت هم نمیگردند که کسی را در حق این طایفه گمان خویشتن داری بخطاطر رسد \* \* شعر \*

رهرو آن نیست که گه نند و گه آهسته رود \* رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

### آغاز سال ششم از جلوس مقدس شاهنشاهی - یعنی سال شهریور الهی از دوراول

درین ایام دولت ابتسام کوکبه مركب نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شه - و علم میخ نوبهاری آئینه نمای چهره دولت و اقبال گشت - و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب سهشنبه عرفی و دوشنبه حقيقی بیست و چهارم جمادی الآخری سال<sup>(۲۷)</sup> ( نهمد و شصت و هشت قمری نیز اعظم و مذور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل اندخته در مملکت افزای شاهنشاهی درآمد - و سال ششم از جلوس اقدس ( یعنی سال شهریور الهی ) آغاز شد عساکر ریاحین جلوه ابصاط نمود - و شمامیں بساتین در دماغ عشرت پیچید \* \* شعر \*

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار \* ابیر نوروزی علم بفراخت باز از کوهسار

این چو پیکان بشارت بر شتابان درهوا \* وان چو پیلان جواهرکش خرامان درقطار

مرحبا بونی که عطاش نباشد در میان \* حبذا نقشه که نقاشش نباشد آشکار

اجرام علوي کون و مکان را بامتداد ظلال سلطنت روزافزون بشارت امن و امان دادند - و ادوار سماوي زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید اقبال آرائی رسانیدند - عساکر منصره ( که بتسخیر ممالک مالو کمراهتمام بسته بودند ) چون [ نزدیک با آن ولایت رسیدند - و مدهوشی و بدمستی باز بهادر ( که بتفلک و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بود ) بتحقیق پیوست ] ترتیب صفوی نبرد و تزئین افراج وغا برنمی لیق قرار یافت - ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای قول شدند

(۲) در [ اکثر نسخه ] کفار (۲) در [ بعض نسخه ] یکجهان (۲) نسخه [ ج ] خود بین \*

در اندیشه آسودگی رعایا بود، همکی همت خسروانی را صرف ترقیه حال زیرستان و شکسته پایان سازند - و بارگران<sup>۱۲۱</sup> سایه ستمکاران و فتنه سازان از سر این سوختگان بردازند - اول بتدبیرات لایقه تعیین مفهیان درست گفتار نیک اندیش نمودن - و اگر چنین گردد دیر بهم رسند افراد مختلف را به تعاریف یکدیگر بهنیروی خود دربین مقرر داشتن - و باین طرق اتفاق احوال خود و بزرگ جهانیان دانستن - و ثانیاً نظر تفسیس را (که فروغ الهی دارد) بکاربردن - و در لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن - و ثالثاً به روش (که خود والی شان فرماید) به نیروی نظر دربین و حروصله فراخ بعمل آوردن و اریاب استعداد را (که از مشرب عذب اخلاص بهره مند باشد) قوت و قدرت دادن - و پایه اعتبار شان افزودن - و پاسبانی اعتبار خود کردن - و در هنگام بزرگی بچشم خردی ندیدن - و با گرده بخلاص در خور حالت هر کدام پیش آمدن - و اریاب فتنه و فساد را (که سرآشوب برداشته بمقتضای هوا و هوی خود انساد را اصلاح دانند) بعد از نصیحت تدبیر مناسب وقت فرمودن و فرماندهان<sup>۱۲۲</sup> والا (چنانچه این سجیّه عالی اسلس دز معموری اُلکی خود مصروف دارند) همان طور در ولایات دیگر همت معدلتپرورد گمارند - و بنای تحریر ملک و جهان گشائی را برین بساط آگاهی اساس نهند - تاروز بروز از نتایج این ملکات<sup>۱۲۳</sup> والاقدر در عمر دولت و نشاط و فراخی مملکت افزونی پدید آید - و (چون این صفات جهان آرائی در ذات مقیس شاهنشاهی فطی است نه کسبی) درین آیام سعادت انوار (که صحبت مزاج روی داد - و در ابتهاج بر عالمیان گشود) قدری روی توجه بانتظام کارگاه سلطنت آوردند - و بداد و دید عالم نیز را روشنی بخشیدن گرفتند • و چون حقیقت ستمرسیدگان ممالک مالو و بیدادگریهای باز بهادر (که حقیقت احوال او مجمل پیشتر گذارش بانت) بعرض مقدس رسید معدلت شاهنشاهی مقتضی آن شد که لشکر<sup>۱۲۴</sup> آراسته بر سر آن بدمست<sup>۱۲۵</sup> حق ناشناس فرستاده شود - و طبقات خلائق آن دیار را (که وداع بداع الهی اند) از آسیب حوادث روزگار استخلاص نموده آید - بمنطق<sup>۱۲۶</sup> اشغال سلطنت پریبغ مطاع نفاد یافت که لشکر گران از امرای ارادتکیش شجاعت پیوند باین خدمت علیا کم<sup>۱۲۷</sup> همت برپندند - و در اندک فرصت بمقتضای اندیشه صواب اساس کار پردازان سلطنت سراج<sup>۱۲۸</sup> این لشکر اقبال نمودند - و در اواخر سال پنجم الهی میادی (۹۶۸) نهض و شصت و هشت پیر محمد خان و عبد الله خان و قیاخان کنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل خان پمرش و مادق خان و حبینب علی خان و حیدرقلی خان و محمدقلی توقیانی و قیاخان صاحب حسن

(۱۲۱) نسخه [ط] [صلیبر (۲)] در [چند نسخه] فساد را ملاح دانند (۲) نسخه [ب] شایسته - و نسخه

[ی] [شایسته و آراسته]

منسوب گرداند - و بزمیه دلکش اججهتِ قدوم اشرف الدس ترتیب دهد - برین داعیه از درگاه معلّی رخصت حاصل کرد، پانتظام این جشن مسرت آرای پرداخت - و چنانچه آئین بزرگ همّان و لاظهرت باشد سامان این طوی داد - و هنرمندان چابک دست آستین خدمت بلا گرفته در ترتیب منزل و ترکین مجالس چابکستی و هنرنمایی بجای آوردن - و بموجب التماس این دولتمند پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور خود آن نگارستان عشت را فیا و بها بخشیدند لوازم و مراسم این جشن دل اوروز هر روز بطرز خاص مرتب میشد - و مواد بهاجت و خرمی بخاص و عام مهیا میگشت -

و از سوانح غم انزا آنست که درین ایام ثبره چند از جُدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد - و مخلصان حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتد - بر بالغ نظران دورین پوشیده نماند که حکیم قدیر (که تندرستی و بیماری مائن مشیت اوست - و اندوه و هادی مظاهر مدل و سریت او) بمقتضای مصالح و حکم بند را (که خواهد بپایه والی بزرگی رسانده بکلشون سرای سوری جلوانی کامروای صورت و معنی گرداند) پیشتر ازان اججهت مزید آگاهی یا اججهت دفع چشم بد او را صوره منافقی طبیعت سارد - تا بهاداش آن تصاعد بر مدارج آمال نموده بمسرت ابدی فایز گردد - بنا برین مقدمه خرد پسند درین ایام بدن اعتدال سرشت حضرت شاهنشاهی قدرے گرم شد - و مزاج مقدس از مرکز اعتدال میل نمود - و اهل اخلاص را چه گویم که چون دلها خون شد - و جگرها گداخت - سوداگر طبیعتانی معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزده گشت - و بعد از چند روز آبله چند (که سپند گزند را ماند) بر سطح جلد برآمد و ایزد تعالی حراست آن بزرگ ساخته خود (چنانچه باید) فرمود - و در آنکه فرصت آن جویش فرو نشست - و آن نقاط گزند محو شد - و صحبتِ کامل روی داد - عالم بیمار تندرستی پلکت - خواطر افسرده نیکذاتان جهان را طراوت پدید آمد - بجهت سپاسداری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید - احتیاج از ملک درویشان برخاست - آزو از دلهای نیازمندان فرو نشست - اولیاً دولت ابد پیوند بقدر حالت و مقیدت نثار و ایثار کرده نهاد بخش عالمیان شدند -

### فتح ولایت مالوہ بشمشیر همت عساکر اقبال

هر طبقه از افراد بني نوح آدم را عبادت لازم و طاعته واجب است - و عبادت (که بر ذمّه گرامی خانواده سلطنت لازم است) و شکر (که فرمانروایان دادگر با آن مأمورند) آنست که پیوسته

(۲) در [ بعضه نسخه ] متأخر طبیعت -

<sup>(۱۲)</sup> بیرام بطوفِ کعبه چون بست احرام در راه شد از شهادتش کار تمام

در واقعه هاتفے پی تاریخش \* گفتا که شهید شد محمد بیرام

و بعد ازان بصعی حسین قلی خان خان جهان بمشهده مقدس مدفن گشت - و دران حادثه غریب او باشان پن و بے اعتدال فتن دست تاراج باردوی بیرام خان دراز کرد <sup>ه</sup> در تطارل چیز نهادنند و از هول این حادثه آشوب عظیم در مردم آن مرحوم مظلوم روی داد - محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک عبدالرحیم را ( که خلف صدق بیرام خان است - و دران هنگام چهارساله بود ) با والده و بعض خدمتکاران ازان حادثه کاه برگزار برد باحمدآباد روان شدند - و جماعت افغانان بیدولت از دنبال شتافتند - و مصیبت زدگان تمام آن راه جنگ کنان باحمدآباد رسیدند - مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند - محمد امین دیوانه و بعض خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته بدرگاه خلائق پناه روان شدند - و پیش ازانکه باستان بوس رسند خبر حادثه بیرام خان بعض اندس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب عبدالرحیم از مکمن اعزاز عز درود یافته بود - در هنگام بینوائی و ماتم زدگی و بیکسی در حدود جالور فرمان مرحمت غمگساری نموده گستاخ امیدان را چاره گر آمد - و حاصل منشور عاطفت آنکه از روی امیدواری بدرگاه معلی باید که بتربیت شاهنشاهی شرف اختصاص خواهد یافت - و چند سه از حقیقت کیشان ( چون بابای زنبور - و بادگار حسین ) آن نوباره اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق اوائل ( ۹۶۹ ) نهضت و شصت و نه در دارالخلافه آگه بنظر کیمیا اثر انحضرت آورده بزمین بوس والا سر بلند ساختند - و حضرت شاهنشاهی آن طفیل روش پیشانی را ( که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیه او پیدا بود ) با هجوم بدگویان و بداندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایه تربیت خود پروردگر فرنگ - و باندگ فرمی بخطاب میرزا خانی اختصاص بخشیدند - و روز بروز آداب ادب و زیارت و بزرگ منشی از نشست و برخاست او بظهور آمدن گرفت - و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی رسید - و پایانه اسنای خانخانانی اعتلا یافت - چنانچه در محل خود گذارش باید \*

و در اواخر این سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب ماهم انجه ( که کمال رابطه صوری و معنوی بحضور شاهنشاهی داشت - و درین ایام بپرکات توجیه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و مالی بدانش و بینش او مفروض بود ) عزیست کدخدا ائم پسر کلان خود باقی محمد خان نمود چون ( یک دختر باقی خان بقلانی را بادهم خان نسبت کرد ) بود خواست که دختر دیگر را بپسر کلان

(۱) در [ چند نسخه ] ( بیم بطوف کعبه چون بست احرام ) آمده - و هر دو صحیح است و موزون

(۲) در [ بعض نسخه ] بقلانی - و نسخه [ ح ] بقلانی \*

استسعاد یافت - و پادشاه جهان ازو راهی و خشنود گشت - و با عرض و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زارت اماکن شریفه شد - و چون بشهر پن (که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین بندرالله موسوم بود) رسید چند روز دران ساحت دلکشا بجهت آسایش محمول اقامت گشاد و دران ایام حکومت شهر بموسى خان فولادی بطريق استقلال تعلق داشت - از طوائف افغان بر سر او فراهم آمده شورافزاری آن دیار بودند - از آنجلمه مبارک خان لوحانی (که پدر او در جنگ ماقچهواره بسرکردگی بیرام خان بقتل رسیده بود) آن دیوانه افغان را درانوقد انتقامه بخطاط رسید و قصد بیرام خان کرد - و نیز زن کشمیری سلیمان خان پسر شیرخان با دختره (که ازو بود) درین قافله همراه بیرام خان عزیمت سفر حجار داشت - و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را بپسر خود بگیرد - و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند \*

بیرام خان درین ایام (که در پن بار اقامت گشوده بود) همواره بسیر بساتین و منازل آن شهر میرفت - روزے بسر کولابه بزرگ (که سیرگاه دلکش آن شهر است - و نشیمنه در میان دارد - که بکشندی آنجا میروند) رفته بود - در هنگامه (که از کشندی برآمده سوار میشد) آن جاهل حق ناشناس با سی چهل افغان بیدولت بقصد بیرام خان برکفار کولاب آمد - و چنان نمود که مگر بدیدن آمده - بیرام خان آن جماعت را طلبید - چون آن به سعادت پیش رفت به محابا خنجر از میان پرآورده آنچنان برپشت بیرام خان زد که از سینه اش برآمد - و بیدولتی دیگر شمشیره برسراند اخنه کار او تمام ساخت - درین حال کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت (که همیشه در آرزوی آن میبود - و بدعای سحری میخواست - و از اهل الله استدعا مینمود فایز شد - روزے در عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده بوج در مجلس او برخاسته گفته بود که به نیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم - بیرام خان تبسم کرد گفت میراین چه اضطراب است و چه غمخواری است - ما شهادت میخواهیم - اما نه باین زودی \*

القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسند متوجه و متوجه شده هر کدام بجانبه شناقت و بیرام خان در خاک و خون افتاده بود - تا آنکه جمع از فقرا و مساکین قالب خونین او را برد اشته حواسی مقبره شیخ حسام (که از مشائخ وقتی خود بود) بخاک سپردند - و در روز باد بیست و دیم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم جمادی الاولی (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت این قضیه رویداد - قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت \*

(۲) در [بعض نسخه] ناحق شناس - و در [بعض] ناحق اساس (۳) نسخه [ط] در حوالی مقبره شیخ حسام الدین \*

درین هنگام اسبابِ فتح و فیروزی چنانچه بایدِ فراهم نیامد - قرا بهادر لوازم اهتمام بجای آورده از روی اضطرار بقلعهٔ دایرهٔ نزدیک راجوري درآمد - و کوچک بهادر را تیره رسید - او را زخمی گرفته پیش غازی خان بردنده - چون رستم او مشاهد کشمیریان شد، بود غازی خان او را مستمال گردانیده بار بابِ علاج سپرد - و علاج سودمند نیامده بے علاج راه نیستی پیش گرفت - و روز دیگر قرا بهادر از انجا برآمد، بدو شهره رسید - و درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهی بمقتضای صلاح وقت بدار الخلافه آگه در لباس بـ توجهی از شغل سلطنت مشغول سپاسِ جلائی نعم الهی بودند که روز بروز مـ آثارِ اقبال و میامـ دولت بظهور مـ آمد - چه بـ هر طرف گشايش مـ ملکه مـ میشد - و نزدیک فتوحات مـ میرسید - و از اطراف و جوانب اربابِ اخلاص فوج فوج بهم مـ میرسیدند - دولت در افزایش و بخت در آرایش - و عقل در دور بینی - و مردم در عقیدت گـ زینی - استماع امثال این امور (که قرا بهادر را چنین روی نماید) دران بزم مقدس چه پایه داشته باشد - و دران حریم معلی

## چه غبار گـ زند انگیزه ◦

(۱۴) و از سوانح آنست که خبر در گـ دشتن بیرام خان بـ مسامع اقبال رسید - چون ذات مقدس مفیعِ فتوت و مردمی سـ است با وجود آن سـ رگـ دشـ تـ هـ (کـ اندـ کـ از بـ سـیـار گـ دـ اـشـ یـافتـ) از ظهور این سـانـجهـ عـبرـتـ بـخـشـ تـاسـفـ فـرمـودـندـ نـمـیدـانـ کـ اـینـ وـاقـعـهـ پـادـاشـ اـعـمـلـ گـ دـشـتـهـ اـرـسـتـ - یـاـ هـنـزـ باـطـنـ اوـغـبـارـ الـوـ اـنـدـیـشـهـایـ تـبـاهـ بـودـ - یـاـ دـعـایـ اوـ باـجـابـتـ پـیـوـسـتـ - یـاـ آـنـکـهـ آـنـ نـیـکـمـرـدـ رـاـ عـنـایـتـ اـیـزـدـیـ اـزـ بـارـ گـرـانـ خـجـالـتـ خـلـاصـ سـاختـ - وـ الـحـقـ بـیـرـامـ خـانـ درـ اـصـلـ نـیـکـ ذـاتـ وـ خـجـسـتـهـ صـفـاتـ بـودـ بواسـطـهـ بـدـ مـصـاحـبـیـ (کـ بـدـتـرـینـ آـفـتـ آـدـمـیـ زـادـ اـسـتـ) اـوـلـ حـسـنـاتـ اوـ بـنـظـرـشـ اـفـتـادـ وـ اـزـ فـزـونـیـ خـوـشـامـدـ مـسـتـیـ اـفـزـدـ - چـهـ هـرـکـهـ (نـظرـ بـرـنـیـکـیـهاـ وـ هـنـزـهـایـ خـودـ دـارـدـ) درـ پـیـشـگـاهـ خـاطـرـیـ اوـ باـزارـ خـوـشـامـدـ گـوـیـانـ گـرـمـ گـرـدـ - وـ هـرـ خـوـشـامـدـیـکـهـ باـوـ رسـدـ آـنـراـ بـیـانـ وـاقـعـ اـنـدـیـشـیدـ خـودـ پـرـسـتـ وـ خـودـ آـرـایـ شـودـ - وـ لـهـذاـ بـیـرـامـ خـانـ رـاـ چـونـ اـیـنـ رـازـ پـیـشـآـمـدـ حـسـنـ مـعـنـوـیـ خـدـیـوـ زـمانـ (کـ دـرـ پـرـدهـ صـغـرـسـنـ وـ عـدـمـ اـشـتـغالـ بـمـهـمـاتـ مـلـکـیـ بـودـ) پـوـشـیدـهـ مـانـدـ - وـ اـزـ جـسـتـ وـ جـوـیـ عـیـبـ دـیـگـرانـ بـمـطـالـعـهـ عـیـوبـ ذـفـسانـیـ خـودـ نـپـرـدـاـختـ - وـ اـزـ خـوـشـامـدـ گـوـیـانـ خـانـهـ اوـ آـنـ قـدـرـ خـرـابـ نـشـدـ کـهـ اـزـ رـاستـ کـرـدـارـانـ معـاملـهـنـاـمـهـ کـهـ دـوـسـتـانـ کـوـتـهـ عـقـلـ اـوـ بـودـنـهـ - بـارـےـ بـعـدـ اـزـ درـازـیـ سـخـنـ چـونـ درـ اـصـلـ اـزـ گـوـهـ سـعـادـتـمـدـانـ بـخـتـ بـیدـارـ بـودـ بـقـلـافـزـیـ دـرـلـمـنـدـیـ کـارـشـ درـ بـغـیـ وـ طـغـیـانـ سـپـرـیـ نـشـدـ وـ دـرـ هـبـیـنـ زـنـدـگـانـیـ اوـ رـاـ پـشـیـمانـیـ حـاـصـلـ گـشتـ وـ بـسـعـادـتـ مـلـاـزـمـتـ بـدـولـتـ بـخـشـشـ وـ بـخـشـایـشـ

(۲) نـسـخـهـ [بـ] دـاـرـوـهـ (۳) نـسـخـهـ [دـ] وـ اـزـ هـرـ طـرفـ (۴) نـسـخـهـ [حـ] وـ اـزـ سـوانـحـ اـیـمـ دولـتـ اـفـزاـ آـنـستـ (۵) نـسـخـهـ [حـ] کـهـ اـنـدـ کـ اـزانـ گـداـشـ یـافتـ ◦

و بیدادی غازی خان حاکم کشمیر بمسامع اقبال رسید<sup>۱۲</sup>) حکم معلّی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر خوش میرزا حیدر (که عارف آنچه است) لشکرے آراسته متوجه تسلیم کشمیر گردید و جمعی کثیر بكمک او نامزد شدند - درین ایام غازی خان پسر کاجی چک فرمان روای کشمیر بود که بعد از پدر ریاست کشمیر باور رسید - و تحقیق آنست که پسر حسن چک برادر کاجی چک است چون پیمانه عمر حسن چک پرشد کاجی چک (از طغیان آزو فروط هوا و هوی<sup>۱۳</sup> یا از جهت انتظام دنیا)<sup>۱۴</sup> زن حامله اورا بعقد خود درآورد - و بعد از دو سه ماه از انعقاد غازی خان متولد شد \*

القصه قرابهادر چون کاردان و کارطلب نبود پس از مکث طولی متوجه این خدمت شد و در شدت گرما براجوزی رسید - و نصرت خان و فتح چک برادرزاده دولت چک و اوهر و انگری و نجی<sup>۱۵</sup> رینا برادر عیدی رینا و یوسف چک پسر رمکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق شدند و چون حال این لشکر را منظم نمی‌باشد نصرت خان و فتح چک و اوهر و انگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهت آمدن کمک در موضع لالی گوکهر نزدیک بهنبر توقف انداد - و چون سران این لشکر کهنه‌عمله بودند دیرتر رسیدند - در آمدن بکشمیر ازین قسم نیست که با این آهستگی و گران‌بائی می‌سترسند - چه مسائلک آن ملک از این قبیل است که (اگر چند روز پیشتر از آمدن بیکانه والی آنجا واقع شده تنگیهای راه بگیرد) اگرچه لشکر از هزاران رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود - غازی خان (که آمدن لشکر شنید - و چند ماه بین گذشت) آنچنان طرق و مصائق را استحکام داد که مزید بران متصور نباشد - و پیادهای خود را از گزینه‌های مستحکم پیشتر فرستاد - و میرزا قرابهادر در نزدیک راجوري بعد از مقابله و محاربه چند روزه شکست یافته برگشت - تنها استیلا واستحکام کشمیریان این کار نکرد - موسم تسب لرزا و آغاز باران و نارسیدن کمک عمده اسباب این شکست شد - و درین روز جنگ غریب در پیوست - از یک طرف بندوقچیان و از دیگر طرف تیر اندازان دستبرده می‌نمودند - و مردم پادشاهی اگرچه کم بودند اما بجنود تائید آسمانی بیشی کرد - داد مردانگی دادند - کوچک بهادر نام رستم دله ازین جانب ترددی‌های نمایان (که کارنامه دلاری تواند بود) بتقدیم رسانید - آخر (چون امراء مقدور نبودند و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک دلکشا موقوف بزمان دیگر داشته بودند - که شهنشاه جهان پرور پرده از جمالی جهان آرای خود برداشته انتظام مهمات را به شرکت ارباب تعذت و عناد نماید)

(۲) در [ چند نسخه ] کاجی (۳) نسخه [ د ] حسین (۴) نسخه [ د ] پا از مرکز اعدال بیرون نهاده جهت انتظام دنیا زن حامله اورا (۵) در [ بعض نسخه ] نجی زیبا برادر عیدی زیبا (۶) در [ بعض نسخه ] ریکی

(۷) در [ چند نسخه ] لالی گوکهر

(سل پنجم)

در صفتِ خصمان درآید - و به تبعه رائیع لو هر آرکان سلطنت قصر و فتوح بود - همان طور (که رسی  
کارهای باستانی است - که لر هرگز خواهد بود؛ شکافِ ریز دل گردند چنان مقلوبها در کامِ هوشی لو  
و پخته محت می‌گردانند - تا آن تنهٔ سرمهله از مستی هرچه لر سکنیات خاطر خود دارد  
بیرونی اندازد • مصروع •

و همین اندیشهٔ حقانی یا شد چنین باده دامن یقتوای دانش اندیشهٔ دیرین محفوظ نواب - و چقین  
عقلی صورت را از پایی انداخته عیارلو گرفتن فرم شاین مجده‌ای رایی است ) هسان طور دیدن و آنکه  
لعن شاهنشاه جهان آرا آنست که (چون میخواهد مدارج احوال و اخلاقی بکه بداند ) بالاً هنایی  
مود افکی سرشار داده او را دیوانهٔ هنایی مستکاره می‌نماید - و بدینهٔ بصیرت مطالعهٔ صحائف احوال لو  
می‌نماید - کوتاه نظران ( که نظر شان بر مقصود نیفکانه هر کول آباد غفلت سرگردان شده‌اند )  
زبان طعن دراز می‌سازند - که سی تجربهٔ پیشین اعتبار اذکر برای چیست - و آنها ( که شناسنای  
مواقب تکمیل اند ) بین معنی را موآت احوال دانسته ثناگر لین عیار گرفتن اند - از اینمه میزرا  
شرف الدین حسین را ( که بنسب صربی از اشراف کبار بود ) آنحضرت ینظر ترقی بخشش دیده بدلند مرتبه  
ساخته بودند - تا اعتضاد سلطنت گردد - لزانجا ( که فرط تقرب و اعتبار میرزا مشاهده عالمیان بود )  
بعضی از ولایات دولتی قاهره ( که نظر شان جزیره‌علو مرتضی ظاهر نیفقدم ) از درون و بیرون هلاخ دانسته  
عقت قباب دولت پرده‌نشینی عصمت نمره قدسیه سلطنت بخشی بانو بیکم را ( که هشیروه قدسیه  
حضرت شاهنشاهی بود ) بآنکه بزرگان در حبائل ازدواج می‌نمودند - و باین تسبیت علیا پلیک  
اعتبار میرزا را زیاده لز لندای افزیدند - و لزان نزدیکی او را بخصوص سرکار نگور و آنحداد ( که بجلیکی او  
نامزد شده بود ) فرمودند •

و از رقائمه ( که دزین سال سمعی ظهور یافته ) فرستادن میرزا قرا بهادر خان است ( که بزرگ  
میرزا حیدر کورکان بود ) یستحبیر کشیر - چون [ در آنکه محدثات گسترشی و عقایون کشورگشایی  
امرس است لازم که هرگاه ( والی مملکتی و حاکم فاصلهٔ بیش و عشتر خود مشغول گردد - و به کمروانی  
نفس و هوا و قست گرامی مصروف شاند - و بر عیتم پیوری و غمگواری سهی رسیده کان و برانداختن  
جبور پیشگان نهوداژد ) خدیه‌خان را ( که ایند توانا تقدیت تصرف داده بگار تبریزی جهان و جهانیان  
گردانیده است ) لازم است که بجهت سپاهداری اینکه در استوصال آن مسلط متناسب کوشیده  
مالکان آن موزاویهم را بخلاف منشی خردپور سپارد - و آنرا بیبلججه عیادت کرده تصور نخواهد [  
بها بیرون مقدمه حق اساسی لریان مغل خواهد ) ( همین شور و شفیع بکشمیریان شوزانگیز آشوب پیشنهاد

( ۲ ) نسخه [ د ] جهان آرای است که ( ۳ ) در [ چند نسخه ] منتسط و منغلیه •

معدرت پذیر گشته آمدها را بعطفوت پرسیده در برآمد کار میرزا مرحومها فرمودند - و سخنان بلند  
ظهور آمد - و تمام آنروز بهجت افزو زنشاط صوری و معنوی گذشت ۵

و درین سال خجسته صیت داد و دهش خدیو زمان را شنیده جمعی کثیر از مستعدان  
ترک ارطان نموده روی توجه باسلام عنبه اقبال نهادند - و بمقاصد خود کامرا گشته نزای حضرت  
شاهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساختند - از آنچمه قدم برکت لزدم معارف ایاب حقائق نصاب  
خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجان خواجه اشتها دارد - و ایشان  
پسر خواجه ناصر الدین عبدالله اند که بخواجه احرار مشهور اند - خواجه عبدالشهید را با آراستگی ظاهر  
آرایش باطن دامنگیر همت حق شناس بود - شرف وصول به مجلس اشرف اعلی ( که اکسپر  
سعادات صوری و معنوی است ) در یافتند - و حضرت شاهنشاهی ( که باطن اقدس آنحضرت  
درس آموز مکتب خانه الهی است ) باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند - و افادت مآب  
مولانا سعید ترکستانی سردفتر موالی مادراء المهر ( که عمره در صحبت مولانا احمد جزید استفاده  
نموده از اکابر علمای آن دیار بود ) نیز بادرای صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد  
مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود - اگرچه در دقائیق حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی  
چندان خرض ننموده بود آما علمی ( که در مادراء المهر متعارف است ) بپایه عالی آن رسیده علم را  
وسیله شور و شغب نگردانیده بود - و درین ایام خجسته ( که زمام حل و عقد امور ملکی و عذر  
قبض و بسط مهام سلطنت بپرتو التفات حضرت شاهنشاهی اضاعت یافته در قبضه اقتدار و شوکت  
آنحضرت باستقلال درآمد ) بود اقسام طبقات ایام و هنر پیشه‌های هر دیار آمده کامروای صورت و معنی  
گشتند - و بیامن توجهات ظل الله الهی کاروبار سلطنت علیا بالا گرفت - و کار پردازان را  
بازار رایج گشت - دین را اسلی بلند نهاده آمد - و بهار دنیا آراسته ترشد - ارباب مملک را اعتضاد  
بهم رسید - و اصحاب نجیل را کماد برخاست - خلق پرستان را چشم بینا بدست افتاد - و خدابرستان را  
صبح سعادت دمید - عالم معنی ظهور یافت - و ملک صورت رونق گرفت ۶

و از سوانح این ایام قضیه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است - شاهنشاه خجسته نیت  
( که از نقوش ظاهر سرائر باطن می دریابد ) پیوسته گروه را ( که بمزید خدمت و ازدیاد عقیدت بنظر  
اقدس می درآیند - و بزرگ نسب ظاهري ضمیمه علو حسب معنوی میشود ) یقندون مراحم خسروانی  
امتیاز بخشیده پایه اعتبار بلند میسانند - و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستبدصرانه  
احوال میفرمایند - چه نیت حق اسلی شاهنشاهی آنست که مبادا مزدی لباس راستان پوشیده

(۶) در [ بعض نسخه ] جند - و جند شهر سنت نزد سپهمن.

(سنه ۹۶۸)

[ ۱۲۶ ]

۹۶۷

( سال پنجم )

کوراک کشت یانته‌اند - و کوراک نام جلاّد بود - و میرزا سلیمان کو خلی امید پدر تاریخ یافته بود  
و پیشتر ازین قضیه بدو روز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلع شد اینست • بیت •

رقط بخاکِ حسرت چون لاه داغ بردل • آرم بحشر بیرون با داغ دل سرازگل

واز غرائب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خواهی ( که دیده بود ) پیوسته متوجه  
گزندے بوده در امید و بیم می‌بود - و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم میگفت که شبه  
بازار می‌حضرت جهانگرانی جفت آشیانی رسیدم - و آن حسن منظر را مطالعه کردم - در حیرت شده  
مستغرق آن فرایزدی شدم - گاه‌گاه آرزوی آنصورت بخاطر میرسید - شبه در عالم مثل ( که تابع عالم<sup>(۱)</sup>  
خيال است ) دیدم خود را با آن صورت یافته شگفتگی میکنم - چون دست بر روح محسان خود  
میبردم همه را بوسیده می‌یافتم که از هم میرخت - تا آنکه در انداز فرصتی همه محسان و ابرو  
و مرءه رخت - درین غم بیدار شدم - و اندوه آن از خاطر نمیرد - همانا که گزندے بمن خواهد رسید  
و میرزا سلیمان چون ازان جرها میگذرد برآ و خفن و بیابان محمود متوجه بدخشان میشود  
و بیانه احشام هزارجات با معدوده افتاده تردد های نمایان میکند - و داد شجاعت داده  
کشته کشته می‌تازد - چنانکه سی و دو مرتبه بر میرزا راه گرفته اند - و خود تاخته نجات خود را  
جسته است - و چون به بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنید - و ابواب اندوه بر روی روزگار او  
گشود، گشت - علی الخصوص حرم بیکم ( که دختر سلطان ویس قبچان - و مادر میرزا بود )  
در ماتم دراز افتاده جامه‌های کبود پوشید - و تابود با آن لباس گفرا نید - و یکی از فضلا این ریاعی  
گفته بود • ریاعی •

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی • از سایه خورشید درخشنان رفتی

در دهر چو خاتم سلیمان بودی • افسوس که از دست سلیمان رفتی

آرے هرگه ( قدر صاحب زمان نشناشد - و از باده ناگوار دنیا چنین بدست شود ) او را  
چنین روز پیش آید - این اولین نزل است که پیش آورده اند - گوش بمن دار که در مواضع  
وقائع ادب میرزا سلیمان را خواهم نکاشت - تا سرمایه عبرت ارباب هوش شود - خلامه سخن آنکه  
دران روز ( که منم خان خانخان نشاط آراسته بود ) ایلچیان را از نظر گذرانید - و چون الحاج  
و زاری و عذر تقدیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر مقدس شاهنشاهی ( که دریای کرم است )

( ۲ ) نسخه [ د ] عالم نامه است ( ۳ ) نسخه [ د ۵ ] [ روی و محسان ( ۴ ) در [ بعضی نسخه ]

مخبر - و در [ بعضی ] مجبور ( ۵ ) نسخه [ د ] نجات خود ماخته است ( ۶ ) نسخه [ ۵ ] گفته اند

( ۷ ) نسخه [ ۵ ] روز بود •

و اکنون ( که کیک رسید ) چنین بیراهه رفته سریره میرزا ایلان گرفتند - چون میرزا ایلان این خبر می شنوند کنکاش درمیان می آید - مردم کلد یسه میگویند که مناسب آنست که آریب شده باش لغایت میر روزه دار فرد آئیم - اوزبک عقب میماند - اگر جنگ شود هم خوب است و رو برو رفتن مناسب نماید - میرزا ایلان قبول <sup>(۱)</sup> نماید، رو برو آمدند - اوزبک باستعداد تمام <sup>(۲)</sup> کنلو چشم <sup>(۳)</sup> کاران ( که ماریچیج افتاده است ) فرده آمدند پیش خود را خندقها برپدند و دیوار کرده به بندوقچی و تیرانداز مستحکم کرده آمانه چنگ میشوند - میرزا ایلان بسرعت فوج راست <sup>(۴)</sup> فرده غافل ازین استحکام ( میرزا سلیمان از پایان رویه این آب - و میرزا ابراهیم از بالا رویه ) نزدیک <sup>(۵)</sup> بسرچشم میرسد - میرزا سلیمان بغمیم رسیده کارت نمیسازد - و چون جایی کار نمیداند برمیگردند و ملاحظه میکنند که پیش ولایت خراسان و آنحداد رفتن باشند نمط جزگرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته باعثتمام تمام از جرها پیش برآمده از ارقه غنیم گذشته بجانب دشت <sup>(۶)</sup> چول ( که بدخشان رویه است ) روانه میشود - و مردم بسیار ضایع میشوند - و میرزا ابراهیم نزدیک بچشم <sup>(۷)</sup> رسیده می تازد - اما کار نمیتواند ساخت - عنان گرفته می ایستد - بو به تیر و تفنگ بسیاره از مردم او هم ضایع میشوند - محمد قلی شغالی تاخته میرسد - که چه وقت ایستادن است - پدرشما برآمده <sup>(۸)</sup> رفت - میرزا از مردم خود میپرسد که اکنون مصلحت چیست - جمع از بهادران میگویند که برآمدن بسیار است - مناسب آنست که همینجا جنگ بکنیم - تا هرچه پیش آید محمد قلی درشتی میکند - و میگوید که صقر سپاهیان است که هرگله سپاهی از غنیم بقدر کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار است - برای چه بے تقریب میرزا را در هلاکت می اندازد بعد از گفتگو بسیار میرزا ازنجا برآمده « مراجعت می نماید - و در ولایت غنیم می افتد مردم را از خود جدا میسازد - و سروریش تراشیده با معدوده رله پیش میگیرد - که شاید باش طریق تواند بدر رفت - چون قدرے راه میروند لسان از رله میمانند - پیاده شده دو روز دیگر قطع مسافت می نمایند - و باز یابو بهم رسانده بوضعی میرسد که فکر خوردنی گند - درین اثنا برادر کل کانتر میرزا را می شناسد - و باتفاق مردم میگوید مقتله سلطنه پیش پیر محمد خان میبود و چند روز مقید میدارد - و سخن آنکه خلاص میسازم - خبلت مارزاده نهر بمناسبت طبیعت پیش میرزا بسیار می آیند - پیر محمد خان متوجه شده در کشتن استعمال می نماید - تاریخ این قضیه

( ۱ ) نسخه [ ب ] گرفت . ( ۲ ) نسخه [ ز ] این معنی . ( ۳ ) نسخه [ ه ] و دیوارها کرده ( ۴ ) نسخه

[ د ] چون پزگار برمیگردد ، ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] بدرآمدند . ( ۶ ) نسخه [ ط ] از غنیم بقدر کمان

( ۷ ) نسخه [ د ] در راه \*

و میرزایان آمدن کمک را غریبی داشته از حصار مراجعت نموده بدخشان آمدند } در سال پنجم الهی موافق (۹۷) نهضت و متصد و حفظ تمدن میرزایان لشکر از نوکر و ایمارات فراهم آورده متوجه بلخ شدند - کار آگاهان دور بین باین لشکر راضی نبودند - که رفتن بر سر بلخ از حساب بیرون است - چه لشکر بلخ از لشکر بدخشان زیاده - و سرمهان ایشان بیش نز سوازان ما میلزی کار شناس - لشکر آنکه را با لشکر بسیار شر صورتی تجویز کردند که سرمهان در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه (در بدخشان ازدو کم بیش نیست - یک میرزا سلیمان - و دیگر میرزا ابراهیم - و هر لشکر فتحیم پیر محمد خان و چندین سلطانی فوجداری دیگر) مناسب نیست که پوشش این لشکر شود هرچند حصاری انان سخنان موجه گفته - چون مدهوش باده پنهان بودند بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعوت کشته در رفتن اهتمام پیشتر کردند - و حقیقت معامله آنست که کل پنهانیان به دام می خواستند که سزای اعمال ناشایسته ایفها (که به نسبت مضری شاهنشاهی بظهور آزاده بودند) بدهند - تا آنکه بمنصب غفلت گشته بدبست خود خود را عذر گویا کنند آنداختند \*

و چون خبر میریم میرزایان به پیر محمد خان رسیده در ساعت هم کم بطلب کمک خود را بخواهند - و هم ایلچی معامله‌های بیش میرزایان فرستاده هم مصالحت نه - و مقرر ساخت که خلم و ایک را پیر محمد خان به میرزایان نگذارد - میرزایان میرزا بیک برلی را (که از معتبرین قلیم بود) بر سلطنت نهادند - که (اگر خلم و ایک پیر محمد خان بدهند - و ناسخ حمل بر اصل نهند) قطع مخصوصت نموده آید - و خود (چون از ولایت بدخشان برآمدند) تراز داشتند که بر سر بلخ رفتن بدو جهت مناسب نیست - یک آنکه ایلچی فرستاده ایم - دیگر آنکه ایمی بلخ را (که بلال روی او بجانب خراسان نست) رفته بخود همراه سازیم - و بدبست خود در آزرم - آن زمانی کار بلخ باستانی صورت خواهد گرفت - و اگر چنین نشود پیر محمد خان قله را مصبوط ساخته لشکرها از طراف فراهم خواهد آورد - آخر باین نیست (نه من که گرفته بلخ را پس نداشته و بعده بجهت چنین ظاهر خراسان رسیده راه رفته) بیملقی صحران شلیں آنچندو را بدبست آوردند \*

درین اینا خبر رسید که میرزا بیک کشته شد - و پیر محمد خان لشکر عراقم آورده آمدند نیرو است - و شرح لین قضیه آنست که میرزایان خراسان رسیده تربیب بچهل زرد ک (که جملی چاریکه موسوم است) از چشنه کانزان گشته بیش رفته بودند - و هنوز مخصوصت پیشتر داشته که خبر رسید که میرزا بیک از منزل پیر محمد خان مهم‌سازی گونه کردند هر آمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردید لوه میرزا - که ما چه زیونی داریم که وظیت خود میدانند پائیم و همکی مقصود پیر محمد خان از حرف مصالحت روز گذراند و چمیت خود فراهم آوردند بود

از مقریان بارگاه سلطنت و منظوران عتبه خلافت و سایر ملازمان درگاه برکنار آب جون دو طرفه عمارت خاطر گشا اسلس نهاده زینت آرای شهر شدند - و در خلی این حال منع خان خان خانان جشنی پادشاهانه ترتیب داده التماس قدم برکات ورود آنحضرت نمود - و ملتمن منع خان درجه قبول یافته وثاق او از پرتو مقدم حضرت شاهنشاهی پایه آسمانی یافت - خان خانان در مقام خدمت نقد جان برکف ایستاده شرائف و نفاؤس پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شد \*

و از سوانح عبرت افزا ( که درین ایام سمت ظهور یافته سعادتمندان بختاور را سرمه دیده وری کشید ) کشته شدن میرزا ابراهیم پسر میرزا سلیمان و التجا آوردن او بدرگاه جهان پناه است آنجا ( که نیت حق اساس شاهنشاهی پیشطای ذرخ اقبال است ) پیوسته هر که دم مخالفت و منازعه زند ( با آنکه آنحضرت بیدارا گذرانده بظاهر در فکر آن نشوند ) کار فرمایان ابداع سزای اورا در کنارش نهاده او را محتاج این درگاه سازد - که تنبیه سربشورش برداشتن و علم تکبر اغراختن آنست که او را سزای لیق داده در مذکوت آباد احتیاج آورند - تا از خواب غفلت بیدار شد تکابی خدمت نماید - و مصادق این مقال حال میرزا سلیمان است - چون در مباری سلطنت آن طور حرکتی نامایم بظهور آورد ( که پیشتر گذارش یانت ) ایند جهان آرا جزای آنرا در کنار نهاده اینچنین شکسته عظیم پیش او آورد - و آزومند این درگاه ساخت - و عرضداشت مصحوب یعنی از معتمدان خود ( که بمزید کار دانی امتیاز داشت ) فرستاد - درین ایام ایلچی مذکور بدارالخلافه آگره رسیده منتظر کورنش بود - بعد از نزول اجلال در منزل منع خان بالتماس او رخصت بار یافته بشرف زمین بوس سریلنگ شد - و عرضداشت میرزا سلیمان با پیشکش‌های لیق بنظر اقدس در آورد - خلاصه مضمون عرضداشت ( شرح خجالت و ندامت از تقصیرات سابق - و سرگذشت کشته شدن میرزا ابراهیم - و التماس امداد و اعانت در انتقام اعادی ) بود - و کیفیت این ماجرا برسی اجمال آنست که میرزا هلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوای این دولت ابد قرین بپراهم رفتند تخم ادبی خود کاشتند { اگرچه ایشانرا در محاربات ازیکیه چند مرتبه غلبه روی داد که با عیت مزید غرور ایشان شد - از انجمله بدست افتادن پسر عباس سلطان [ که پیوسته از حصار از جانب تمدخان حاکم آنجا ( که این عّ او بود ) آمد ] تاخت نمود ] تا آنکه پیش ازین سانحه ( که شرح داده آمد ) لشکر برسی حصار بوده قلعه بیرونی را متصرف شدند - و تمدخان در ارک متخصص شده روزگاری بحیل میگذرانید - و انتظار کمک ازیکیه ( که از اطراف و جوانب طلب داشته بود ) میبیند

\*) در بعضی نسخه [ بجنگ ]

جمع آمد بود اما آنکه (چيته را بحضور اقدس صيد فرمودند) درین مرتبه بود - و روز ياردهم آذر ماه الهي موافق شنبه چهارم ربیع الاول (۹۴۸) نهصد و شصت و هشت هلاي دارالملک دهلي مستقر رياست دولت گشت - و اردوی بزرگ پيشتر با آن ساحت دلشا نزول سعادت فرموده سرمایه آريش جهانيان شده بود \*

و از سوانح که درينولا بهظور پيوست فرستادن جمع است بصرکردگي ابوالفتح برادرزاده منعم خان بصوبه کابل - و شرح آن برسم اجمال آنست که دران هنگام (که بمقتضاي فرمان شاهنشاهي منعم خان متوجه پايه سرير اعلی شد) کابل را بعني خان پسر خود سپرده او را بجای خود نصب کرد - و در تقويت و تمشیت مهمات او حیدر محمد آخنهبيگي را آنجا گذاشت - که مساعد و معاون او بوده مهمات آنحدود انتظام دهد - و از کوتاهصولگي طفيف و طفل مشري جانبيين ناسازکاري پديد آمد - درينولا (که موکب عالي بدھلي نزول اجلال فرمود) عرضداشت غني خان بدرگاه گتي پنه آمده تارضامندی حیدر محمد آخنهبيگي بهظور پيوست - بنايران باستصواب منعم خان حیدر محمد را منشور طلب صادر شد - و مجتہت کمک غني خان و اعانت او شگون پسر قراچه و درويش محمد و خواجه دوست و خواجهي محمد حسين برادر محمد قاسم خان و جمعه کثير را بصرکردگي ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکل روآن ساختند - فرستادها رفته روز چند در معارضت و موافقت کامياب امن و امان شدند \*

الفقه حضرت شاهنشاهي چند روز در خطه دلشاوري دهلي افاضه عدل فرموده روز آذر نهم دی ماه الهي موافق روز جمعه دوم ربیع الثاني تصمیم عزیمت بدارالخلاف آگره نمودند و از راه دريای جون برگشتی سوار دولت شده توجه فرمودند - اعيان سلطنت و اركان دولت بمقدار گنجایش کشتهها وزرها سامان و آريش ذاده متوجه گشتند - و اردوی بزرگ از راه خشكی متوجه آن سمت گشت - و روز فروردین نوزدهم دی ماه الهي موافق درشبه دوازدهم ربیع الثاني دارالخلاف آگره مستقر رياست چال شد - و رياض آمال ارباب اخلاص نصارت یافت - و جراحت یافتن روزگار را مره شایسته پديد آمد - روز بازار عدالت گرم شد - راستان را بخت در کنار گرفت مستعدان را وقت خوش شد - نهال دولت در باليدن آمد - غنچه اقبال شکفت آغاز گرد - وزرای عالم آرای شاهنشاهي در تربيت ماک صوري و معنوی در نقاب به توجیه فرمود - درون قلعه (که بهترین منازل آن شهر است) اقامست واقع شد - و بتراگي طرح منازل دلشاوري صورت بسته عمارت عالي اساس یافت - و خانهای بيرام خان بنعم خان خان خان عنایت شد - و هر يك

و سلطان او درآمد، شمشیر رساند - و آنحضرت خطاب خانی عنایت فرمودند - مخدادیم علوة اورا یک کرور پروانه برآوردنده - و آنرا هم تن ننمودند - و بندۀ را ( که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساختند) یک کرور جلو عنایت کردند - مخدادیم ازنجمله <sup>(۱)</sup> چهل لک فیروزپور دادند - عالم پناها همه مردم این دولتخواه عمرست با برادران و فرزندان بامیدواری خدمت میکنند - و الحال بدولت آنحضرت هریک بخطاب خانی و سلطانی سرافراز شده‌اند - چون ( علم و نقله و تمن توغی بیرام خان را باین کمینه عنایت فرمودند - و بعد از فتح بیرام خان جامه داقو و خلعت فتّاحی و اسباب حشمت را عنایت کرده مرتبه دادند ) امیدوار است که منصب او نیز تعلق باین کمینه داشته باشد .

فهشت موکب اقبال شاهنشاهی از حدود پنجاب بدارالخلافه آگره

و ظل اقبال بدھلی انداختن - و ازانجا براہ دریا بمستقر خلافت

### نژول اجلال فرمودن

چون ( حضرت شاهنشاهی به نیروی بخت بلند از فوج رای ممالک آرای یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والی خود ساختند و کوتاه اندیشان <sup>(۳)</sup> تیره روزگار را دکان برهمنده آمد - و هریک شرمنده و سرانکفته بگشته رفتند و بتائیدات آسلانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد ) بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدارالخلافه آگه منعطف فرمودند - که در مراسم معدلت توجه افزوده عالم انصرمه را طرادتی تازه بخشیده آید و قوانین چند قتلر داده شود که دستور العمل ناظمان حال و آینده تواند شد - و ( چون رایات اقبال بجهنم زند نزول اجلال فرمود ) حکم اشرف بنفاد پیوست که اردوی معلمی را از رله راست بسمت دھلی روان سازند - و موکب عالی بعزیمت شکر متوجه حصار فیروزه شد - و چون حصار فیروزه مستقر رایات فیروزی مائن کشت چابک روان عرصه شکار بعضی اقدس رسانیدند که درین نواحی پیشنهای بوز است - که آنرا بزیان هندی چینه <sup>(۴)</sup> میگویند - و طریق صید کردن آن چانور درنده پذیج تقوی غفون شکار است - بنابرلن ضمیر المقدس ( که فکارین سرای لعبقان صوری و معنوی است ) صفریه تماشگری ثیں بساط نشاط شد - و حکم گیتی مطاع از نشاط گلا باطن به ترتیب <sup>(۵)</sup> کلر شرف اصلی ریافت - قرمای بران خدمت در اندک فرستن آلت و مددات آن سرانجام داده گوئے چند ( که آنرا بزیان هندی آودی گویند ) بطری خاص کندند - و چند خلاصه چینه آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دھلی منصرف ساختند - اگرچه در سرکار اعلی پیش ازین چینه بعیمار

<sup>(۱)</sup> نسخه [ ج ] چهل لک از فیروزپور ( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] تیره خاطر ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] می نامند .

<sup>(۴)</sup> در [ بعضی نسخه ] این کار شگرف اصدار یافت .

ظاهر نشد - چون کیفیت را بمخادیم عرضداشت نمود از جمله هزارکس کمک پانزده کس فرستادند  
چون اکثری از کهنه سواران در میان بودند ازانجا که خیالات سپاهیگری است هریک را اندیشه نیز  
بخطاطر میرسید - چون آب و لای موسی باران نیز در میان بود چند روز در رفت و توقف شد - و مردم والده را  
واسطه ساخته مدهزار حکایت بعرض رسانیدند - که اته هر روز دو کروه کوچ کرده از قرس پیش نمیورد  
و از دست او کار نمی آید - جایگیر و علوفة او را تغیر پاید داد - والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه  
خاطر و حق خدمت بیست ساله منظور نداشته هرچه میگفتند بعرض رسانیدند - چنانچه بحضورت  
واضع است - فرزند عزیز محمد کنایه و سخن مردم را تاب نیاورده باین دولتخواه نوشت - که ای دادا  
سخنان مردم ما را هلاک کرد - هرچه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد - بهره حال بتعجیل  
متوجه مهیم دفع بیرام خان شوید - این دولتخواه دانست که غرض چیست - توکل بعون عذایت الهی  
و تکیه بر دولت پادشاهی کرده متوجه دفع بیرام خان شد - اکنون مهم بیرام خان بدولت آنحضرت  
ساخته جمعی از ملازمان و سلطانان را ( که همراه او بودند ) بقتل رسانیده و اقربای او را بتمام  
دستگیر کرده بدرگاه آورد - و عیادا بالله اگر مهمات برعکس میشد معلوم بود که کار بکجا  
می انجامید - و حقیقت آن مهم بیرام خان خود نیز بعرض رسانیده باشد - و بعد از فتح بیرام خان  
هریک از دولتخواهان ( که دران معارک نبودند - و خدمت هریک معلوم آنحضرت شده باشد )  
ده چند آن بعنایت و التفات پادشاهی سرافرازی یافتدند - هنوز دولتخواهان ( که در جنگ بودند )  
یک کس را پرسیده نشد که <sup>۱۳۱</sup> جان محب سلطان بهمودی را ( که دو روز در قلعه جالندھر بود )  
سفارش نموده خطاب خانی گرفتند - و بغير او همه ده چند از تردید خود سرافرازی یافته بمزید  
عنایت و علوفة سرافراز شدند - چون [ بعد از همه نوبت باین دولتخواه و فرزند یوسف محمد ( که در  
چنین معرکه کلان شمشیر زده ) رسید [ مهربانی ( که کرده اند ) آن بود که <sup>۱۳۲</sup> روز اول حکم کردند  
که نام اته را در فرمان بنویسند - عالم پناها این دولتخواه از بیکه چشم داشت مادری دارد  
و غیبت نمیکند - خدا روا دارد - که این دولتخواه بر دولتخواهی آنحضرت جان برکت دست نهاده  
فرزند دوازده ساله خود را همراه داشته در برابر بیرام خان و ده بیست از اقربای او و ملازمان و سلطانان او  
در آمده شمشیر زند - و هیچ یک از آموای عظام از پرگنه خود بکمک نیایند - و مردم که همراه بودند  
آن نوع حرکات کنند که کار هریک را بیرام خان عرض کرده باشد - اینچنین سلوک باین پیرغلام کنند  
و جماعت قورچیان بیرام خان ( که بجاسوسی بملازمت حضرت گذاشته بود ) بدولت آنحضرت  
خطاب یافته دو کورو و سه کورو علوفة بیایند - و یوسف محمد خان در برابر بیرام خان و هیبت خان

( ۲ ) نسخه [ ب ] خان محمد ( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] روز اول جنگ کردند که نام اته را \*

لَهُمْ أَحْمَدَ كَهْ جوهرِ بَزْرَگْ نَهَادِي وَ عَاطِفَتِ ذَاتِي حَضُورِ شَاهِنْشَاهِي خَاطِرِ نَشَانِ جَمَهُورِ عَالَمِيَانِ گَشَّتَ - وَ اِينَ سَادَه مَرِدِ مَغْرُورِ شَجَاعَتِ وَ كَارِدَانِي اِزْخَوَابِ غَفَلَتِ بَيْدَارِ گَشَّتَه اِزْكَرَدَابِ بَغَيِ برآمد هَمَ كَارِ اِصْحَابِ اَخْلَاصَ اَعْلَا يَافَتَ - وَ هَمَ بازارِ فَتَنَه اِنْدُوزَانِ كَسَادَ گَرفَتَ - هَمَ زَمَانَ رَا رُونَقَ پَدِيدَ آمد وَ هَمَ زَمَانِيَانَ رَا مَسْرَتَ روَى دَادَ - وَ عَرِيَضَه اِزْخَانِ اَعْظَمَ اِتَكَدَخَانَ بَنَظَرَ درَ آمدَ - چُونَ خَبرَ اَزْبَعَضَه سَوانِحَ مَيَدَادَ بَجَنسَ آنَرا درِينَ اَقبَالَنَامَهَ درَآوردَ - تَا سَرْمَاهَه عَبَرَتِ اَهْلِ هَوشَ شَوَدَ ۰

عَرَضَدَ اَشَتِ كَمَتِينَ بَنَدَگَانِ دَولَتَخَواهَ شَمَسَ الدِّينِ مُحَمَّدَ اَنَّهَ - بَعْدَ اَزْ دَعا وَ بَنَدَگَيِ بَذَرَه عَرَضَ مَيَرَسانَدَ كَهْ چُونَ ( اَينَ دَولَتَخَواهَ دَرَدَهَلِي بَشَرَفَ آسَانَبوسَ رسَيدَ - وَ بَنَدَگَانِ حَضُورَ عَنَايَتِ وَ التَّفَاقِ بَيْدَرِيَخِ پَادِشَاهِي رَا درِبارَه اَينَ دَولَتَخَواهَ مَبَدُولَ دَاشَتَه بَعْلَمَ وَنَقَارَهَ وَ تَمَنَ توَغِ بَيرَامَخَانَ سَرَافِرَازِي دَادَه حَكْمَتِ وَ حَرَاسَتِ سَرَكَارِ پَنْجَابَ رَا عَنَايَتِ فَرمُونَدَه ) وَاجَبَ نَمُودَ كَهْ اَينَ دَولَتَخَواهَ نَيْزَ فَرَاخَوَرِ آنَ عَنَايَتِ وَ سَرَافِرَازِي خَدَمَتِ بَتَقَدِيمَ رسَانَدَ - كَهْ هَيْجَ يَكَ اِزْ دَولَتَخَواهَانَ رَا درِ رَعَايَتِ بَذَهَهَ سَخْنَه نَبَاشَدَ - چُونَ خَبرَ رسَيدَ ( كَهْ حَرامَخَورَانَ وَ فَتَنَهَ جَويَانَ بَخَطَهَ وَ خَبرَ بَيرَامَخَانَ رَا درِ نَوَاهِي فَيَرَوزَ پَرَ آورَدَه اَندَ ) حَكْمَ شَدَ كَهْ اَرَکَانِ دَولَتَ جَمِيعَ شَدَه دَرَانِچَه مَلاَحَ دَولَتَ باَشَدَ مَصلَحَتَ رَا قَرَارَ دَادَه بَعْرَضَ رسَانَدَ - دَرانَ مَجَلسَ كَتابَتِ بَيرَامَخَانَ ( كَهْ بَدَرَوِيشَ مُحَمَّدَخَانَ فَرَسْتَادَه بَودَ ) رسَيدَ درِ كَتابَتِ مَذَکُورَ بَودَ كَهْ مَنَ غَلامَ وَ بَنَدَه آنَحَضُورَتِ - اَمَا مَيَخَواهَمَ كَهْ اَنْتَقامَ خَودَ رَا اِزْكَلَاهِ آنَحَضُورَ بَكِيرَمَ - هَرِيَكَ اِزْ دَولَتَخَواهَانَ رَا درِ مَجَلسَ آنِچَه بَخَاطِرَ مَيَرَسيَدَ جَهَتِ دَفعَ بَيرَامَخَانَ مَيِگَفَنَدَه چُونَ ( دَرانَ دَوَ رَوْزَ اَسْبَابَ حَشَمتِ خَانِ مَذَکُورَ بَاينَ دَولَتَخَواهَ عَنَايَتَ شَدَه بَودَ ) بَخَودَ قَرَارَ دَادَه كَهْ مَصَدِرِ خَدَمَتِي ( يَقِنَ گَرَدَه ) - درِ مَجَلسَ بَحْضُورِ اَرَکَانِ دَولَتَ ( كَهْ خَرَدَ وَ كَلَانَ حَاضِرَ بَودَنَدَ ) دَرَازَ نَفْسِي وَ فَضْوَلِي كَرَدَه دَأَوَ طَلَبَيدَ - كَهْ مَهْمَ بَيرَامَخَانَ بَعُونَ عَنَايَتِ الْهَيِ وَ بَتَوْجَهِ نَامَنَدَاهِي پَادِشَاهِي بَفَقِيرَ رسَيدَ - كَهْ هَرجَاهَ وَرَخَورَدَ يَا رَوْبَرَوَ شَودَ اَكَرَ پَايَ كَمَ آرَدَ اِزْكَنِيزَانَ وَ فَوَاحَشَ كَمَتَرَ باَشَدَ اَرَکَانِ دَولَتَ فَرمُونَدَه كَهْ دَفعَ بَيرَامَخَانَ مَهْمَهِ كَلَانَه سَتَ - مَادَامَ ( كَهْ بَنَدَگَانِ حَضُورَ خَودَ بَدَولَتَ مَتَوَجَّهَ نَشَونَدَ ) صَورَتَ گَرَفَتِ آنَ مَحَالَ اَسْتَ - چُونَ اَرَکَانِ دَولَتَ چَنِينَ مَصلَحَتَ دَيَدَنَدَ بَنَدَه زِيَادَه بَرَانَ دَرَازَ نَفْسِي نَكَرَهَ - وَ مَخَادِيمَ عَرَضَ نَمُودَ كَهْ مُحَمَّدَ قَاسِمَخَانَ وَ مَهْدِي قَاسِمَخَانَ رَخَصَتَ يَافَتَه بَجَانِي مُلَنَانَ وَ لَاهُورَ مَتَوَجَّهَ اَندَ - مَيَتوَانَدَ بَودَ كَهْ بَنَدَه هَمَ درِ مَلَازَمِ مَخَادِيمَ بَطَرِيقِ قَرَاوَيِ پَيَشَتَرَ رَوَدَ وَ هَرِچَيزَه كَهْ ظَهُورِ يَابَدَ رَوَزَ بَرَوَزَ عَرَضَدَ اَشَتِ نَمَایِدَ - وَاجَبَ العَرَضِ بَنَدَه دَولَتَخَواهَ دَرَجَهَ قَبَولَ يَافَتَه حَكَمَ شَدَ كَهْ بَاتَقَاعِي اَمْرَاهِي عَظامَ مَتَوَجَّهَ دَفعَ بَيرَامَخَانَ شَودَ - وَ نَيْزَ حَكَمَ شَدَ كَهْ هَزارَكَسَ كَمَكَ نَوِيسَنَدَ اَزِ مَلَازَمَتَ رَخَصَتَ يَافَتَه چَهَارَ بَنَجَ رَوَزَ درِ نَوَاهِي رَهَنَكَ وَ پَرَگَنَه مَهْمَهِ تَوقَّفَ نَمُودَ - اَرَكَمَكَ اَثَرَه

( ۲ ) نَسْخَه [ يِ ] اِنْكَابِ ( ۳ ) درِ نَسْخَه [ يِ ] اَيِنَ عَرِيَضَه رَا نَيَاوَرَده ( ۴ ) درِ [ چَنَدَه نَسْخَه ] دَادَ طَلَبَيدَه

ملازمت خواهید شد ) این هراسندها ( بیرامخان را گذاشته - و از همراهی تخلّف نموده ) ماندند  
و بیرامخان متوجه عتبه اقبال شد - لشکر پادشاهی در حدود آن کوه مستعد بوده انتظار میبرد  
و واقعه طلبان حرفها میگفتند که این اعزه پیدا شدن - و غریب از لشکر پادشاهی برخاست - و خوشحالی  
روی نمود - و فتنه اندر زار را روز ادبار آمد \* روی سیاه گشت - و ازانجا روی بدرگاه معلّی آورده  
و در آبان ماه الهی موافق محرم ( ۹۶۸ ) نهضت و شصت و هشت رویاک در گرین انداخته سجد \* ندادست  
و خجالت بجهان آورد - و سرخاکساري در پای فلک پیمانی حضرت شاهنشاهی نهاده ( چه از درد  
و چه از شرم گناه - و چه از شوق عفو ) به های های بگریست - حضرت شاهنشاهی عذر او پذیرفته  
بدست اقدس سر بیرامخان را از زمین عجز برداشته در آغوش مكرمت گرفتند - و فوطه از گردن او  
برداشته اشک ندادست و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند - و بزبان عذر پذیر پرسش احوال  
فرموده بقانوون ( که در ایام وکالت جانی بیرامخان بر دست راست معین بود ) بهمان قانون  
در نشستن بجانب راست اشارت فرمودند - و منعم خان را در پهلوی بیرامخان حکم فرمودند  
و دیگر آمرا و ارکان سلطنت و اعیان مملکت باندازه قدر و منزلت مقام گرفتند - و بزبان مرحمت  
و مكرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که گرد حجاب و غبار خجالت از صفحه پیشانی او بکلی  
زایل گشت - اما همان سخن است که \* مصراع \* اگر گناه ببخشند شرمداری هست \*  
آنکه از بارگاه مقدس برخاسته خلعت فاخره ( که در بیکرامت پرور داشتند ) به بیرامخان  
التفات فرمودند - و از روی خشنودی باطن اقدس اورا رخصت سفر حجاز دادند - و بمقتضای  
پاس قواعد حزم و دوراندیشی ( که اسماعیل هرکار - خامه مدار دارالملک سلطنت برائعت )  
ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده  
از ممالک مخوبه بسلامت گذرانند - ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور  
مواجهت نمودند - در یکی از روزها بیرامخان زیان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی  
گفته باشد که مرا از مخالفت و بیوفائی هیچ کس آنقدر کوفت نکرد که لز تو - این همه  
حقوق قدیم را فراموش کردی - حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود آن همه دعوی اخلاص  
و فرزندی تربیت حضرت جهاندانی چنین آشیانی و آن همه مراحم و اشفاقی حضرت شاهنشاهی  
بغی نموده هشییر کشیدید - و روی داد آنچه روی داد - من اگر ترک صحبت شما کرد بهالم  
جهه دور باشد - و چه کرد بهالم - بیرامخان شرمنده شد - و هیچ سخن نگفت - و از نفات شنیدم  
که بیرامخان پیوسته درین راه ازین سخن نفس الامری اظهار دردمندی کرد \*

( ۲ ) در [ بعضه نسخه ] چه از سر درد - و در [ بعضه ] چه از سو و ره \*

اگر بدایمان اقبال طراز عفو پاک فرمایند و این افتاده راه عجز را از خاک بردارند تارک نیاز منست و خاک آن آستان - جمال خان بیارگاه شاهنشاهی رسیده عرضه او را گفرانید - و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معرف داشت - حضرت شاهنشاهی به قتضای رافت عام و عطوفت خاص و شکرانه چنین موهبتی عظیمی عذر نامسموع او را اصغر فرمودند - و ازنجا (که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد) گشاده پیشانی و شگفتۀ خاطر بر تمامی جرائم او رقم عفو کشیدند - و برای تسلی خاطر او مولانا عبدالله سلطان پوری را با چندی از مقربان بساط اقبال مصحوب جمال خان فرستادند - که خاطر بیرام خان را بنوید عفو و مزده التفات مطمئن ساخته بعقبه بوسی آورند - فرستادها شرایط موعظت بجای آوردند - لیکن تسلی بیرام خان نشد - و گفت که من از کرده خود خجالت زده و سرافکنده ام و مستوجب هرگونه سیاست گشته ام - مرا از مکار اخلاق و جلائل الطاف خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان چفتائی و سایر اولیای دولت قاهره هراسانم - اگر ( منع خان آمده تسلی من نماید - و پیمان درست و عهد موکد در میان آرد ) بوسیله او میتوانم که از عصیان بغي برآمد سجد آستان اقبال نمایم - و رخصت حاصل کرده بقیه عمر را در امکنه شریفه گذرانم و بدمت آویز تصرع و تخشّع در تدارک وتلافی جرائم و آثام خود بکوش - چون بحر لحسان در جوش بود این ملتمن او نیز بقبول موصول شد - رایات اقبال در حدود قصبه حاجی پور ( که نزدیک دامن کوه مذکور در میان آب ستاج و بیاه است ) نزول اجلال داشت که منع خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی محمد خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق التفات مطمئن ساخته بملازم عالی آورند - فرستادها با چندی دران تنگنای وحشت (که پناه برده بود) رفتند - هجوم زمینداران شده بود - و بحیثیت ( که در میان زمینداران ممالک هندوستان مقرر است ) کشته شدن را قرارداده ایستاده بودند - فرستادها مضافق را طی کرده در قلعه ( که بیرام خان بود ) رفتند - چون نظر بیرام خان بر منع خان افتاد دلش بحال آمد - و دانست که آنچه ( از زبان حضرت شاهنشاهی میرسانیدند ) بیان واقع بوده است - از روی امیدواری پیشتر آمده دریانت و از فرط خجالت رقت نمود - منع خان بمواثیق و ایمان استمالت نموده بیرام خان را متوجه عنبه عالی ساخت - ببابای زنبور و شاه قلی محرم دست در دامن بیرام خان آویخته بغایاد گریه و زاری کرده - که غدر است - زنگبار شما نروید - منع خان و سایر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سودمند شان نیامد - و همانا که ایشان را اندیشه از خود بود - ولهذا چون منع خان گفت ( که شما امشب در همینجا بوده منتظر خبر باشید - و بعد ازانکه خاطر شما جمع گردد متوجه

(۲) نسخه [ ی ] که من اگرچه از کرده خود

بمقتضای عواطفِ خسروانی پایه قدر و اعتبار اورا افزوده بمزید تقریب و عنایت سرافراز گردانیدند و خلاصه پنجاب باو و برادران او مرحومت شد - و درین ایام ( که عرصه لاهور مخیم اقبال بود ) خان اعظم را عارضه روی داد - عاطفت شاهنشاهی اورا در لاهور گذاشت - و گیتی خدیبو بقايد اقبال متوجه لشکرے ( که بصرکردگی منع خان گذاشته بودند ) شدند ۰

### نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بصوب کوه سوالک - و اتمم کار بیرام خان

چون بیقین پیوست [ که بیرام خان پیش راجه کنیس در تلواره ( که در میان کوه سوالک جائی مستحکم است ) پناه جسته دران جبال متحض است ] بنابران خدیبو صورت و معنی هیزد هم مهر ماه الهی موافق سه شنبه دهم محرم سال ( ۹۶۸ ) نهضت و شصت و هشت هلالی بقايد توفيق ایزدی متوجه آنصوب شدند - که به مداخله مکرو و تزییر ارباب غرض آن مهم بانجام رسد و جهان بدمیامن دولت ابد پیوند آسودگی بیند - آردی معلی در ماچمیواره انتظار موکب عالی میبرد که گیتی خدیبو با عزم حق اساس کوچ بکوچ سایه عاطفت بران حدود انداخت - منع خان و سایر بزرگان لشکر اقبال مواسم استقبال بجای آرده بدولت کورنش سریلنگ گشتند - و ازانجا بقايد توفيق ایزدی متوجه انجام مقصود شدند - و در اثنای راه میرمنشی و خواجه سلطان علی ( که در قضیه تردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرد بودند ) بشرف آستان بوس استسعاد یافتند - و چون حوالی سوالک مقرر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت قریب چون اقبال پیشستی نموده به تحاشا به تئنای کوهستان در آمد داد دستبرد دادند و بسیاره از جنود هندو و روسای ایشان ( از رایان و راجهای کوہی ) علم مدافعته برانداختند میان این مردم و عساکر ظفراعتصام هنگامه نبرد گرم شد - و از جانبین حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت شهادت دریافت - و بتایید الهی شکست برآجها افتداده بقدم ادبی راه فرار پیش گرفتند - و بسیاره ازین سیده بختان کوه نشین علف تیغ عساکر اقبال گشتند ۰

و ( چون طنطنه ورود رایات ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرام خان رسید ) عاتبت ازدیشی نموده سر انصاف در گریبان خجالت و ندامت برد - و جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو تقدیرات و صفحه جرائم خود فرستاده بزبان عذر خواهی در آمد - که از وقوع بعضی امور ( که بطريق اضطرار نه برسبیل اختیار بوقوع آمد ) عرق انفعال بر جیین و روی ندامت بر زمین دارم

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] کشن - و نسخه [ ۵ ] کپس - و نسخه [ ح ] کنیش ( ۳ ) نسخه [ ط ] بلواره ( ۴ ) نسخه [ ط ] میراشرف خان منشی \*

دیگررا (که پیشتر از خبر طغیان بیرام خان رخصت مُلتان کرده بودند - و مُلتان از محمدقلی خان برلاس تغییر یافته بجاگیر این مردم مقرر شده بود) درین هنگام (که شمس الدین محمد خان اتکه متوجه استلام عتبه عالی شد) بموجب قرارداد آن جماعت را بِمُلتان روانه ساخت - و از گرفتاران روز هیجا ولی بیگ (که زخمای کاری داشت) در زدنان فوت کرد - سر او را بهشت عترت خلائق بجانب ممالک شرقیه فرستادند - و دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامیکه بوسائل مقرّبای بساط عزت نجات یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود گذارش خواهد یافت \*

سبحان الله هر که (بدخواه تربود - و فتنه انگیزتر) همان را دست قدرت چیده چیده بسیاست رسانیده علی الخصوص ولی بیگ (که سرمایه فتنه و فساد بود) چنین سزا یافت که باعث انزوئی عقیده راست بینان درست کردار شد - بهادر خان را از بخت برگشتگی آنچه سرمایه هدایت و سعادت باشد موجب مزید غواصت و گمراهی او شد - چون سر بیغمز ولی بیگ را تواچی به پرگنه آثاره (که جایگیر او بود) رساند فساد درونی و بیدولتی باطنی آن کافر نعمت بظاهر آمد آن تواچی را بشاهدت رسانید - و ازان بیدولت چنین حرکتی ناشایسته بظهور آمد - روزی چند همراهان مهرگزین او را بدیوانگی رهمنون شدند - حاشا حاشا دیوانگی اهلی آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس همانا او را از دیوانگی بهشیاری آورده چاره کار او ساختند - و اریای درات (که بے شایبه مداهنه و مساهله نبودند) اینچنان معامله ناحق شناسانه را پوشانیدند - اگرچه بعضی از تیره خاطران امثال این امور را از قسم دولتخواهی می اندیشند اما در دیده تحقیق این قسم اعمال از نا دولتخواهی عظیم است - چنانچه باندک تامیل معامله فهمانه مخلصانه سر این کار بظهور می بیوندد \*

### وروں موكب مقدس شاهنشاهی بلاهور - و دیگر سوانح اقبال

چون (موهبتی عظیم روی داد - و استیصال بیرام خان متفق شد - و اتکه خان بشرف بساط بوس عزت استسعاد یافت) رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برس نشاط شکار متوجه لاهور شوند - که هم شکار دلخواه صورت می یابد - و هم شهر لاهور مجدداً بمقدم گرامی آنحضرت رونق و بها می پذیرد - بنابرین اندیشه صواب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان درانحدار گذاشته نهضت عالی فرمودند - و بتایخ چهارم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذی الحجه (۹۶۷) نهضت و شصت و هفت دردارالملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان بشرطی ضیافت و جلائی جشن پرداخته بزم آرای سلطنت گشت - و حضرت شاهنشاهی

دور انداخت ) دیدی ای دل که چسان شد حال بزرگان جهان - و پایه بزرگی در چه مرتبه رسید ازین قیاس باید کرد که ( اگرپرده چند لطیف ترازین از چهره مقصود بردارد - و جلوه چند خاص نماید ) چه کارها که نشود - و چه اسرار که بظهور نماید - اما همانا که رخصیت اظهار ندارد - یا نظرگذرنماید در نظر دور بین او در فمی آید - عمرها بدولت و اقبال بماناد - که جهان را چنین خدیو بس کمر بددست اقتاد است - محجز این دبیاجه اقبال ابوالفضل نفته مصدور برآورده معرف میدارد که اگر تعلقی نبودمه و لباس نوکری نداشته حرفي چند از دریافت خود گفته - لیکن چون در رسیان مخلوطم ( ازین که کور باطنان ناتوان بین این حرف را از قسم خوشامد دانند ) بیشتر ازین حرف سرایی نمیکنم - و این اندیشه در فطرت خانه من نیست - چه آنجا رسیان آلوه راه نمی یابند از طبیعت میگوین نه از نظرت • بیت •

کی گذارد آنکه رشک روشنی ست • تا بگوین آنچه فرض گفتنی ست

چون عرصه شهرند مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان ( که بموجب منشور دولت از کابل متوجه آستان بوس بود ) با دیگر آمرا ( مثل مقیم خان خویش تردی بیگ خان - و قاسم خان میربر و خواجهی محمد حسین برادر او - و خواجه عبدالمنعم مشهور بخواجه پادشاه میرض - و مولانا عبدالباقي صدر - و ملا خرد زرگر - و پایندۀ محمد - و شکون محمد - و فریدون تغائی میرزا محمد حکیم و ابوالفتح پسر فضیل بیگ - و میرمحمد نیشاپوری ) با جمعیت فرادان و سپاهی بسیار بدارم بیست و هفت شنبه پر ماه الهی موافق در شنبه هیزدهم ذی الحجه بشرف بساط بوس سرافراز شد - و مشمول تربیت شاهنشاهی گردید - و بنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی خلعت افتخار در بر کرد و با تی آمرا و سرداران هریک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سریلند گشتند - و در همین منزل دلگشا شمس الدین محمد خان اتکه و سایر مخلصان نیکو خدمت ( که بفتح و ظفر مراجعت نموده بودند ) بزمین بوس اخلاص سرافراز گشته بتقدیمات شاهنشاهی شرف امتیاز یافتند - و جامه داقو و جامه نقاحی بیدرام خان را به ائمه خان مرحمت فرموده بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند - و بیدرانی چند ( که در عرصه نبرد دستگیر قهرمان اقبال شده بودند ) چون ولی بیگ و پسرش اسماعیل قلی و حسین خان و احمد بیگ ترکمان و دیگران را زنجیر در پای و گل در گردن با غذائی فراوان بنظر اشرف در آوردند - و علم ( که برای روضه رضویه مشهد اندس مکلّل بجواهر ترتیب داده توفیق بر فرستادن نیانته بود ) از نیجمله بود - و ورد آن علم سعادت از فواتح اتفاقات شاهنشاهی شردند - و محمد قاسم خان نیشاپوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبد القادر آخوند و جمع

( ۲ ) نسخه [ د ] رسیان ( ۳ ) نسخه [ اح ط ] میربھر ( ۴ ) نسخه [ ه ] حسن خان •

اما اقبال روز افزون شاهنشاهی بجانب ماست - و نیز ما را رای گیری نیست - امروز روز جان فشانی است یا جان ستانی - و یوسف محمد خان را با جمع از بهادران یکنالی پیش ساخته خود با دیگر دلوران یکجهمت آمده نبرد شد - در زمانیکه بیرام خان منحرف شده بود ( که آن خواهش مذکور را بعمل درآرد ) این ناموس طلبان نبرد دوست تیغ انتقام از نیام همت آخته بر فوج بیرام خان تاختنده - مردمی ( که همراه بیرام خان بودند ) این انحراف را فوار اندیشیده برهم خوردند بیرام خان ناچار برگشت - و خجلت زده ادبار شد - و بتایید ایزدی با وجود عدم اتفاق و کارشکنی مردم و دل بای دادن چنان چنین نصرتے ( که طراز فتوحات تواد شد ) روی داد - و هر کدام از مخالفان تیره بخت ( چه آنایه بتعاقب گریختها شناخته بودند - و چه جمعی که همراه بیرام خان دل به پیکار بسته ) بجانبی پراکنده شد - و عساکر نصرت اعتماد تعاقب لشکر ادبار نموده بسیارے را طعمه تیغ خون آشام ساخت - و گروه را زخمی و نیم کشته بخاک و خون یکسان کرد - تا در کروه مجاهدان اقبال تعاقب این گروه مخدول نمودند - و اسماعیل قلی خان را زنده گرفته آوردند - و مقارن آن خبر رسید که ولی بیگ زخمی در نیشکر زارے مخفی است - او را نیز تیزدستان هوشمند گرفتار ساختند و حسین خان بزخم تیر کور شد - و یعقوب همدانی و احمد بیگ و بسی از اعیان مخالف گرفتار کنند مكافات شدند - و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت قاهره افتاد - و آن خان فرط دورانیشی بکار برد از پس گریختها بسیار نشافت - و بمحض تائیدات غیبی این چنین فتح ( که عنوان فتوحات قواند بود ) از مکمن اقبال بظهور رسید \*

حضرت شاهنشاهی ( بزم درست - و رای راسخ - و خاطر خرسند - متول بدرگاه ایزدی بوده بباطن با خدا - و بظاهر صید کنان و شکار افغان ) نهضت میفرمودند - در نواحی سه‌زند مذهبیان اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوبت دولت و بهروزی بمسامع عالیه رسانیدند - و جهان برهم خوردند بتارگی آرام یافت - لوازم شکر و سپاس بوقوع رسید - و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم پیوست مهام سلطنت انتظام تازه یافت - کوتاه حوصلها را فراخی مشرب پدید آمد - سده‌لان هیچ‌مدان را سرشنه دانش بدست افتاد - دولت از دست مغوروان خلاص شد - پادشاه وقت از ستم شریکی ناحق شناسان نجات یافت - خردمندان را افزایش دریافت نصیب گشت - دولت روی نمود اقبال چهره گشاد - عالم طراوت تاره یافت - زمین و زمان نضارت نو گرفت - کور باطنان حسد پیشه در مفاک خاکساري فرو رفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد - جهان پیر جوان شد انصاف پیدا و معاملت آشکارا گشت - یک پرده ( که از جمال جهان آرای خود خدیبو زمان

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] فتحی ( ۲ ) در [ چند نسخه ] انصاف بزاد - معاملت آشکارا گشت \*

اقبال روز افزون شاهنشاهی مفوف نبود را بمردان کار و بهادران کازار بیاراست - و دلاران جنگجو و پُرده‌لر برخاش خورا دلداری داده روان شد - قول باخلاص و اهتمام او رونق یافت - و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری استحکام گرفت - و جرانغار بشاهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت - و علی قلی خان اندرابی و قیاخان صاحب حسن و بعضی از کارطلبان عقیدت کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شکر گشتند - و فخر خان با برخی از دلاران در التmesh آماده نبود گشت - و یوسف محمد خان کوکلتاش با جوچی از مبارزان میان قول و التmesh ایستاد چون ائمه خان از مردم همراه خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده پیشتر از شروع پیکار نحوه دل جمعی بهم رساند - با بیرام خان اگرچه مردم بسیار همراه نبود اما از روی کیفیت افزونی داشت - و نیز اعتماد بیشتر برین لشکر پادشاهی بود - که اکثر از بدنها دی و بد دلی و دو زبانی نوشتها میفرستادند \*

و چون (این دولشکر در موقع گوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه <sup>اللهی</sup> موافق اوائل ذی الحجه بهم نزدیک رسیدند) کوششهای دلبرانه از جانبین بتقدیم پیوست - اگرچه (در اول کازار فوجی پیش از غنیم چنان روی تھر بجنگ آورد که اکثر فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت) ائمه خان با بسیاره از فوج خود و یوسف محمد خان با معدوده در میدان نبرد ایمن شد از نفاق و بیدلی مردم حیرت افزا بوده استمداد همت از باطن قدس شاهنشاهی مینمودند - درین هنگام (که مردم بیرام خان اکثر مردم را برد اشته تعاقب نموده اند - و بیرام خان با فوج خود بخیال نصرت تبخیر کنان می آید) فوج ائمه خان (که در پناه پشته ایستاده بود) پیدا میشود - بیرام خان بمدافعت پیش می آید اول فیلان را که (سرکرد آن نیل تخت روان بود) میراند - و خود از عقب آن روان میشود - ناکاه اقبال پادشاهی و تائید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد گشود - میان این دو فوج شالی پایه بود فیلان مذکور دران جمجمه می درآیند - و بخود در می مانند - و مبارزان لشکر نصرت قربان به تیر زدن فیلان متووجه میشوند - و بمحض امدادات غیبی تیری بر فیلان آن سرکرد فیلان میرسد و او از گردن نیل آویزان میشود - بیرام خان چون می بیند [ که حال فیلان (که اعتضاد او بودند) چنین شد ] اراده میکند که از عقب فیلان برآمده شالی پایه را دست راست داده از جانب خشکی بیاید - و بتازه - ائمه خان از دور بینی و پُرده‌لی داعیه بیرام خان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیست او خود بتازه - یوسف محمد خان گفت که اکثر مردم خاک به ناموسی بر فوق روزگار خود بهخته رفته اند - چه وقت تاختن است - ائمه خان جواب داد که اگرچه مردم کم اند

(۲) در [ چند نسخه ] صاحب جیش \*

چون از کمال دور بینی داعیه بورش نصرت پیوند (که مکفون ضمیر الهام اندیش بود) وجہ همت علیا شد بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالجید را (که بشرف دیوانع سرکار اعلی سربلند بود) پایه اعتبار افزوده بخطاب آمف خانی سرانفراز ساختند - و حکومت دارالملک دهلي را ضمieme منصب گرامي وزارت فرموده گوش هوش خواجه را بنصائح پادشاهانه (که مشتمل بر صوالح حال و مصالح ملک تواند بود) بازگردند - و فرمودند که مغorer خرد و جاه خود نشي - و پاس نعمت رسيدگي را پيوسته داشته سربلندی خود را در فروتنی خود منحصردانی و مزد خدمت را عنایت و تربیت ما دانسته چشم دل و دست و زبان را از مال مردم کوتاه داري خواجه پذيراي نصائح ارجمند شده پيشانع سعادت خود را بسجده آستان عالي نوراني ساخت و دل در خدمت بست - و با آئين اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد \*

<sup>(۲)</sup> و چون شورش بغي بيرام خان در ميان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتني حسین قلي بيك صادر شده چند روزه او را بادهم خان سپردند - و از کمال مرحمت باطنی (که بحال او مخصوص بود) بادهم خان فرمودند - که اگر گزندے بحسین قلي بيك خواهد رسيد باز خواست از تو خواهد بود - و بتاريخ سی و یکم امرداد ماه الهي موافق سده شنبه بیستم ذى القعدة خاطر مقدس را از مهمات ضروري جمع فرموده از دارالملک دهلي متوجه دفع این فتنه شدند و [ چون بمقتضای نیت حق طویت بمجرد توجه کارهای شکرف (که در اندیشه روزگار نگذرد) تمشیت می یابد ] هرگاه خود بنفس نفیس متوجه شوند پیدا است که حال چون خواهد بود و مصادی این مقال بتاریک آنکه فرستادهای اخلاقمند (که رخصت یانه متوجه خدمت شده بودند) بهیچ امر دیگر (که لوازم واقعه طلبان کهنه عمله باشد) نپرداختند - و تا پرگنة دکدار از نواحی پرگنة جالندهر (که میان دریای ستلچ و بیاه است) پای همت در رکاب داشته عنان سرعت باز نکشیدند و در ظاهر گوناچور (که از متعلقات دکدار است) سرراه بيرام خان بستند - بيرام خان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت که خبر آمدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید - از غروری که داشت اتکه خان را در نظر نیارده گرم پیکار شد - و از روی پندار و نخوت مردم خود را دو فوج ساخته ولی بيك و شاهقلی خان محروم و برا دران ولی بيك و اسماعيل قلي خان و حسین خان و یعقوب سلطان و سبز تلخ و گرده از مقهوران را مقدمه ساخت - و فوجی دیگر را بسرکردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش خود داشت - و ازین جانب شمش الدین محمد خان به پشت گرمی

(۲) نسخه [ز] القصه چون (۳) نسخه [ه] نیت حق شناس - و در [اکثر نسخه] نیت حق

(۴) در [بعض نسخه] گوناچور

فرستاد - و خود نیز کمِر همت بدلوت خواهی نفس الامری بست - و بیامین توفیق صاحبِ حقیقیع خود را فهمیده از دلی نعمتِ مجازی سر بازد - و چون نزدیک تهاره رسید میرزا عبدالله مغل تهاره را مضبوط کرد، آمده جنگ شد - ولی بیگ به تهاره آمده شکست یافت - آرے شیع افروختهُ الہی را هر کس خواهد که فرون شاند خرمی دولت و کامرانی خود را آتش در زند - و چون هنگام ادب بیرام خان بود در هرچه سود خود می‌اندیشید زیان میدید - و چون غرض پرداز دیده مصلحت بین لست هلاج کار خود ندافته اسباب آکاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنة جالندھر روان شد ۴

چون غرض آمد هفرپوشیده شد ۵ مد حجاب از دل بسوی دیده شد

فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان انگه باعساکر دولت بدفع فتنه

بیرام خان - و نیفست موکب مقدس شاهنشاهی بهمان سمت - و اشتعال

نایره مغاربه میان لشکر اقبال و بیرام خان - و فتح اولیای دولت

دران هنگام سعادت انتظام (که دارالملک دهلي نشیمن موکب دولت و معتمد جنود  
اقبال بود) خبر عزیزت بیرام خان از بیکانیر بجانب پنجاب معروض ایستاد کان بساط جلال گشت  
عزائم پادشاهانه (که توأم آثار قضا و احکام قدر است) بران قرار گرفت که لشکر شایسته فرستاده  
سریره بیرام خان را بگیرند - تا در نواحی لاهور غبار فتنه نتواند انگیخت - جمعی از کوتاه اندیشان  
برین بودند که حضرت خود بدولت و اقبال متوجه شد، آمده جنگ او شوند - و جمیع میگفتند  
که لشکر اقبال تعیین باید کرد - حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت قبول هردو رای فرموده  
قرار بران دادند که افواج قاهره پیشترود - و بعد ازان آنحضرت نیز متوجه شوند - بعد از درازی  
سخن ماهم انگه شفقت مادری منظور داشته ادھم خان را نگاهداشت - و شمس الدین محمد خان اته  
و پسرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان نیشاپوری و علی قلی خان  
و میرلطیف و حسن خان خویش شهاب الدین احمد خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب  
نامزد فرمودند - تا خان خانان را مانع آمده نگذارند که به پنجاب درآید - و شمس الدین محمد خان  
با این آمرای عظام تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان شد  
و بعد از روان ساختن آمرای میلکت گشا خود بنفس نفیس بجهت مزید احتیاط سامان  
بورش پنجاب فرمودند ۶

(۲) نسخه [ ط ] جاه و جلال (۳) در [ بعضی نسخه ] میرلطف (۴) در [ چند نسخه ] شهاب خان ۷

جرائم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرمائیم - و هر وقت ( که میل ملازمت داشته باشد وقت اقتضا نماید ) بملازمت اشرف طلبیم - که رفع حجاب او شود - و چون هنوز خدماتِ لو ملحوظ و منظر است ( با آنکه هزار برابر آن خدمات رعایت یافته ) میخواهیم که نام او ( که سالها باخلاص و ارادت و انقياد و اعتقاد در جمیع امصار و بلاد منتشر شده ) ببغي و عناد و افساد مشهور نشود و در آخر عمر در زمرة قراچه تو ایخت محسور نگردد - بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم - زنهر که خیال دیگر نمند - و یقین خود داند که ( اگر از روی جهل و کوتاه‌اندیشی از راه رود - و نجوت و پندار دماغ او را پوشان ساخته در سلک اهل ادبی درآرد ) بدروت و اقبال با عساکر نصرت اعتقام بعزمیت رفع و دفع او متوجه شده بعنایت بیغایت الهی دمار از روزگار او بیرون خواهیم آورد امید است که درین حالت ( که عنفوان اقبال خلافت می‌نماید - و آغاز ادبی اورست ) فتح عظیم روی دهد و او مغلوب عساکر اقبال گشته شرمسار و گرفتار گردد - بیدولتی را ازین معنی استدلال نمی‌نماید که او درین پنج سال مردم خود را چگونه رعایتها کرد که بروز واقعه بکار آیند - و از کوتاه‌اندیشی و ندانی نمیدانست که دولت وابسته بعنایت الهی است - هرگاه آن عنایت نباشد نوکر بیدولت بکار نمی‌آید چنانچه برای العین دیده می‌شود که آنها را ( که فرزند و برادر می‌گفت - و هرگز با ایشان گمان جدائی نداشت ) بر هذمونی سعادت اکثر را از جدا شدند - و آنانکه مانده‌اند یکیک جدا شده بدرگاه معلّی می‌آیند - و رفته رفته او را تنها خواهند گذاشت - درین مقام غیر از تسلیم و رضاجویی چیزی فایده ندارد \*

س نیاز بباید نهاد و گردین طوع \* که هرجه حاکم عادل کند همه داد است  
 خانان ( که روز ادبی او نزدیک رسیده بود - بلکه در شب تاریک ادبی بسر می‌برد ) ازین کلمات موعظت ( که دستور العمل معاویت تواند بود ) پند پذیر نشد - چون گوییم که باعث مزید شورش او گشت - لیکن دانا داند که بسعی خود در مهله به ناموسی شناخت - و با جمله از پرگنه بیکاری متوجه پنجاب گردید - چون در حدود قلعه تبرهنه ( که بجا یکیتر شیر محمد دیوانه بود ) رسید عبدالرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال دران قلعه نزد شیر محمد ( که از مخصوصان او بود ) گذاشته ازانجا بگذشت - و شیر محمد حق ولی نعمت اصلی را بهتر انسنه از فرار نمود - و تمام اسباب و اشیا را ( که در تبرهنه گذاشته بود ) متصرف شد - و اهل و عیال را بملازمت آورد - و درویش محمد اوزیک مظفر علی را ( که بطلب او آمده بود ) مقید ساخته بدرگاه معلّی

(۲) سخنه [ د ] ارادت ملازمت (۳) سخنه [ ب ] متنا و پند پذیر (۴) سخنه [ د ] تبرهنه -

و در [ بعض سخنه ] تپرندۀ \*

اگرچه ازو آزار بسیار یافته‌ایم اما او را هنوز بهمان دستور خاص خانان میدانیم - و میگوئیم - و بجهت تسلیع خاطر او سوگند‌های منظی یاد کردیم - که قصد جان و مل و ناموس او نداریم - و چون (به تمثیل مهمات جهانی بنفس نفس خود متوجه شده ایم) او بحال خود بوده مدعیاتی که داشته باشد عرضداشت نماید - بنوعیکه لایق دانیم حکم فرمائیم - چون در بعضی اوقات عرض مینمود که وقت شده است (که بدولت و سعادت بهمیات سلطنت پردازند) تصور چنان بود که بشنوین این خبر خیر اثر مسروک گشته در مقام تسلیم و رضا راسخ‌دم و ثابت‌قدم باشد - و چنان به موقف عرض رسید که از کمال میل و توجّه (که بدین امور داشته و دارد) حقوق نعمت و تربیت خاندان والی ما (که چهل سال است که در ذمه اوست - و من المهد الى العهد پرورش یافته) بالکلیه فراموش کرد کوش بسخن این جماعت مفست متفتن دارد - که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند که او را در جریده اهل بغي درآزند - و درین آخر عمر از سعادت اخربی محروم گردانند و بشقاوت ابدی مبتلا سازند - چنانچه از کمال شیطنت و خساست و خود پسندی که دارند معقول او ساخته او را از راه برده‌اند - و بول اسکندر پیغام کرد که بمخالفت و منازعت بیش آید و بتارخان پنج ببیه نیز کس فرستاده که او در دامن کوه آمد آهنگ خرابی و دست اندازی کرده ازانحدود درآید - و خود خیال لاعور کرده - که دران حدود رفته بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده - و در اطراف ممالک محروسه خلل انداخته چرا غریب دولت این خاندان را (که برادرخانه فروع ازی و برافراخته دست قدرت است) بدم سرمه منظفي سازد - و همانا که پرده غرور و پندار دیده اعتبار او را کور ساخته نمیداند • بیت •

چراغ را که ایزد بر فروزد • هر آنکس پُف کند ریشش بعوزد

چون [ نظر بآن همه اخلاص و اعتقاده (که از چهرا احوال و جبهه اعمال او واضح دایح بود) این امور مبنی بر شور ازو دوز مینمود و مینماید - و باور نمی‌آید - چراکه پروردۀ نعمت و تربیت کردۀ این دودمان عظیم الشان است - راطاعت حکم ما برو واجب ولازم ] بر سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین افعال و اعمال قبیحه گذرانیده این جماعت مخدیل العاقبت را (که باعث نقص دولت و عزت او شده بجهت اغراض خود در بی بغي و علوان اویند) مقید ساخته بدرگاه معنی غوستد - و چون [ ما درین پنج سال ملاحظه خاطر او کرده بهیچ چیز مناقشه ننموده‌ایم - و بهره عرض کرده (خواه معقول - خواه نا معقول) از صواب دید او بدر نرفته ایم ] او هم این حکم مارا سمعاً و طاعةً انقیاد نموده تخلّف نوزد - که هرگاه باین حکم عمل نماید خاطر اشرف برو صاف ساخته

جهانباني جنت آشيانی را ( که اصالت و حالت و استحقاق ايشان بهمه کس روش است ) لرکمال<sup>(۱)</sup> بے اعتباری بغلان<sup>(۲)</sup> تهی محتاج ساخته بود - چه قصد خون و ناموس همه آنها داشت و از ملازمان و خدمتکاران با باري ( که سالها با ميدواري خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند ) تجويز نميكرد که اقل مرتبه وجه معيشت داشته باشند - و بجمع ( که در شکارها و سواريهای در ملازمت ميلگشتند - و خود را بهزار محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند ) در هر چند روز سقيفها ساخته بخون آنها نشنه بود - و انواع بے اعتدائي و بے اندامي مينمود - و اگر از توکران او صدگونه گناه ( مثل خون و دزدي و راه زني و تاراج و انواع فسوق و فجور ) بظهور مي آمد بواسطه ميل و مداهنه همه را در ميلگرانيد - و اگر از ملازمان درگاه<sup>(۳)</sup> والا اندک چيزه واقع ميشد يا کس بهتان ميلگرد در قتل و حبس و تاراج ايشان تاخير نمي نمود - و تا خبر شدن انواع جفا و بے آبروئي ميلگرانيد - وبعضی از کمال دناءت و ليامت خود را بخدمت او قرارداده بودند - و خوشامد ميلگشتند مثل شاه قلي نارنجي و محمد طاهر و لنگ ساريان - و او از سادگي آن طايفه را راستگو دانسته تربیت مينمود - و تقويت ايشان ميلگرد - چنانچه شاه قلي بے انداميها کرده فرمان نشفيد و محمد طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان برپدين بلکه کشتن شده بود - و او شنیده تغافل نمود - ولنگ ساريان در پيش جمع بحضور او آنچنان لفظ درشت گفته که او نيز مستحق سياست بود و ولی بيگ را خود ميداند که در ميان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته - بے شايشه خدمتی و اصالته و حالتی بهمين نسبت (که داماد اوست) آورده برا امرای عظام گذرانيد - حتی برسيد قلي ميزرا (که بعلو<sup>(۴)</sup> سيادت و انتساب سلطنت ممتاز بود ) تقديم داد - و حسين قلي را (که تا غايت بمعرفه پنجه نرده ) در برابر اسكندرخان و عبدالله خان و بهادرخان رعایت نمود - و جايگيرهای آبادان داد - و خوانين عظام را بجاگيرهای ويران خرسند ساخت - و درين اوقات در اکثر مجالس ازو چندين امور سر بر ميزد که باعث رنجش و آزار خاطر فيض مآثر ما ميشد - چون ( خاطر او پيش ما عزيز بود - و اورا دولتخواه بيقشي اين دودمان ميدانستيم - و برقول و فعل او اعتماد تمام داشتيم ) اين همه اعمال و کردار ناهموار او را عين خيرخواهي و محض فيك انديشي تصور نموده ديده و دانسته بكرم عيم در ميلگرانيد - تا درين اوقات بعرض رسيد که او بسخن همین جماعت باعثه قصد دارد که معذوبه چند ( که بما همراه بودند ) جدا ساخته مارا تنها گدارد - بلاحظه دفع اين شرارت از دارالخلافه آگره متوجه دارالملك دهلي شديم - و با ونشتيم که بعضی امور بظهور آمد و سخنان بعرض انس رسيده که بخاطر اشرف قرار نمي يابد که او درين اوقات ملازمت تواند نمود

(۱) در [اکثر نسخه] بتفنان (۳) نسخه [د] زشه (۴) نسخه [د] دی [اورا برا امرای]

که او را با میبدواری تمام آورد - چون این اخبار بسامع اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت‌نامه نوشته پیش بیرام خان فرستادند - که اگر بختور دولتمند خواهد بود پذیرای این نصائح ارجمند گشته در حصول سعادت خود خواهد کوشید - بجهت مزید آگاهی و پند پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن منشور دولت را بجنس مینویسد ۵

### فَرْمَانُ جَلَلِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا أَكْرَبَ شَاهَ غَازِيٍّ

خان خانان بداند که [ چون او پروردۀ نعمت و تربیت کردۀ عنایع و عاطفت این دو دمان عالیشان است - و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت - و حضرت پادشاه جنت دستگاه (طیب اللہثرا) بواسطه مدقق نیت و اخلاص (که ازو مشاهده نموده بودند) او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده امر عظیم‌القدر اتالیقی مارا با تفویض فرموده بودند ] بعد از اینکه (آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم جادوی رحلت فرمودند - و او از روی اخلاص و دولتخواهی کمتر مدقق و جان‌سپاری بر میان بسته متعهد مهمات وکالت شد) مانیز بلاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشه‌ای (که بظهور میرسانید) زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را چنان بتبصّة اختیار او گذاشتند که مزیده بران متصور نتواند بود - چنانچه از نیک و بد هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد - تا آنکه درین پنج سال چندین امور ناشایعه از بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که با وجود دعوه آن همه زیرکی و دانائی از میان این همه مردم فاضل و قابل باحصب و نصب اورا به مصاحب و آشناز خود انتخاب نمود - و با آنکه (متعهد منصب صدارت شده بود - و در ظهر معاشر مهر میکرد) اورا از تسلیم معاف داشته بود - و بکمال جهل و نادانی در محاذیل جنت مثال اورا بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای جلیل الحسب (که بذیر ملاحظه عظمت شان و حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می‌آردید) تقدیم داده با وجود لاف محبّت و دوستداری (که بخاندان طیبین و طاهرین میزند) مذلت و خواری این فرقه شریقه را عمداً تجویز مینمود - و تربیت کردۀ خود را (که مردو دلها - و مطرود نظره است) برین طایفه (که تربیت الهی دارند) ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچگونه شرم و آزم نداشت - و او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده بما مصادفه مینمود - و نوکران فرود خود را (که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود) بخطاب سلطانی و خانی و علم و نقّاره و جایگیرهای معمور و ولایتها پر حاصل امتیاز داده خوانین و سلطین و آمرا و معتمدان حضرت

(۱) نسخه [ ح ] فرمان حضرت شاهنشاهی بنام بیرام خان خانخانان (۲) در [ چند نسخه ] مینز

(۲) نسخه [ د ] میرحامل ۶

تصدیع بخود میدهید - من خود از دنیا و کار و بار آن دل سرد شده‌ام - و اسباب ریاست را بدراگاهِ معلّی فرستاده‌ام - آمرا فریب خورده بازگشتند - و حسین قلی در دهلي پساعت زمین بوس مشرف شد و برجهانیان کمال ظهور یافت که بیرام خان بسفر حجاز روانه گشت - و در همین زمان شیخ گدائی فتنه اندوز خایب و خاسر برگشته بدراگاه عالم پناه آمد - هرچند مستوجب سیاست بود بعنایت پیش آمدند - و دور بینان بساطِ عزت گوش برآوازه داشتند که مبادا فریبی باشد - و از یک ناحیت سر باز کشد - که تاریک آن مشکل باشد - درین میان ناگاه آوازه انصراف او بصوب پنجاب در انواه افتاد و گرد شوشه برحاست - و واقعه طلبان بدنیت قدرے خوشوت شدند - یارب هرگز لین گمراهان بمقصدِ خود نرسند \*

بعنی مزیح وزیرین بیرام خان - و پرده از روی کار خون  
برداشته روی به پنجاب آوردن

خان خان بواسطهٔ رسیدن انواعِ منصورة از ممالکِ محروسه برآمد - و به بیکانیر رفت رای کایان مل (که کلانتر آن سرزمین بود) و پسر او رای رایسنگ (که امروز در سلک فدا بیان درگاه انتظام دارد - و در جرگه امرای کلان است) آمده بیرام خان را دیدند - بیرام خان (که جای توقف نداشت) مقامهٔ دلپذیر یافته چند روز دران گل زمین گذرانید - و در کمین فرمست بود که شاید از جائی فتنه سرکند - و چون باقباً پادشاهی هرزد بیرون (که اندوخته بود) برخلاف آن ظاهر شد باقیست که آبله‌پای مراحلِ معادت شده بعتبات قدسیه و اماکن شریقه رفته روی خجلت بر زمین عذر می‌نهاد - لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود فریب خورده بعضی بیدولنان شد - و مغلوب غم و غصه گشت - و باد غرور و پندار در سر افزوده باتفاق شورخان تیره درون بسمت پنجاب متوجه شد - و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از روی کار خود برداشته اظهار بعنی نمود و با امرای سرحد نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز بود - لیکن چون معلوم شد (که در تغیرِ مزاج اشرف جمع سخنان گفته مرا آواره کرد) اند - علی الخصوص ماهم انگه که دم استقلال میزند - و برآوردن مرا بخود منسوب میگردند) اکنون همکی همت آنست که یکدفعه آمده سزای بدکرداران داده بتازگی رخصت گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم - امثال این مقدمات وهمی نوشته مردم را طلبداشت و خواجه مظفرعلی را (که بعاطفت والی شاغنشاهی بخطاب مظفرخانی اختصاص یافت) پیش درویش بیگ ازیک (که از امرای عظام پنجاب بود - و تربیت کرده او) فرستاد

(۲) در [بعضی نسخه] پسراو رایسنگ - و در [بعضی] راو رایسنگ (۳) نسخه [ط] انداخته بود -

ونسخه [ی] اندیشیده بود (۴) نسخه [ی] مرد ساده بود \*

## مراجعةت موكب مقدس شاهنشاهي از قصبه جمهور

## و فرستان عساکر اقبال بر سر راه بيرام خان

چون ( از رهگذر بيرام خان خاطر اولیای دولت انتظام نداشت - و بجهت اين کار نهضت موكب عالي مناسب علو شان شاهنشاهي نبود ) راي جهان آرای اقتضائي آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین ميرزا و پير محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون خان و جمعه کثیر را بسم ناگور فرستادند - که اگر واقع چنین باشد [ که او قصد سفر حجاز ندارد - و ملخواهد که با آوازه اين سفر غفلت داده خود را به پنجاب ( که معده مواد اسباب است ) رسانده سرمایه شورش گردد ] هرائينه اين مبارزان اخلاص پيشه نطاق همت بسته سزاي او را در کنار او نهند - و اگر نه اهتمام نموده از مالك محروسه بيرون کنند - و ناگور و آنحدود بجايگير ميرزا شرف الدین حسین مقرر شد امرای عظام با آنین شايسته متوجه اين خدمت سعادت انجام شدند - و محمد صادق خان را بجهت دفع فتنه پسر سکندر و غاري خان تفوري ( که بيرام خان در برآمدن از خود جدا گرده فرستاده بود و اين بيدولنان با آفاق متربسين در صوبه سبلان فتنه انگيز شدند ) فرستادند - و او بقدم اهتمام شتافته باعث تاديس اين گرده گشت - و عساکر فيروزي مائنرا را بجهت آريش ممالک و آرامش فتن رخصت دادند - و موكب عالي بدولت و اقبال مراجعت فرموده بيسرت و هشتم اردی بهشت ماه الهي موافق چهار شنبه يازده شهر شعبان عرصه دهلي را بفروع مهجه رايات آسماني ارتفاع نوراني ساختند - و ابواب معدلت و مكرمت بر روی لرزگار گشاده اورنگ آرای سعادت و اقبال گشتند - بيرام خان در سرکار ميوات بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر او انتشار یافت - يکبارگي رونق هنگامه او فرونشسته مردم ازو جدا شدند - بغير از ولی بيگ با دو پسر او حسین قلي بيگ و اسماعيل قلي بيگ ( که خوشبي به بيرام خان داشتند ) و شاه قلي خان محرم و حسین خان و چند سه دیگر کسي نه ايستاد - و جميع سپاه جدا شده فوج فوج رو بدرگاه گيتني پناه آوردند .

چون لشکر اقبال پيوند کوچ بکوچ متوجه آنصوب شد بيرام خان را بيقين پيوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد - دل را از رياست و اپرداخته عرضدا شتی مشتمل بر فنون نيازمندي و اقسام عذرخواهي فرستاد - و دردمندی جدائی را ظاهر ساخته طلب رخصت زيارت حرمین شريفین نمود - و چند فيل و تمن توغ و علم و نقارة و ساير ادوات امارت را مصحوب حسین قلي بيگ ( که بعد از آن بالتفاوت شاهنشاهي بخطاب خان جهاني ممتاز شد ) فرستاد - تا شايد از راه نيازمندي کاره تواند ساخت - و با مرا ( که بكار سازی او نامزد شده بودند ) فوشته فرستاد که برای چه

که شوهر من شاه ابوالمعالي را در خانه خود پنهان دارد - و داعيه کشتني تو دارند - بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد - و آن خانه را محاصره کرده ابوالمعالي را بدست آورد - و تولک را همانجا بقتل رسانيد - و شاه ابوالمعالي را مقيد ساخته پيش بيرامخان فرستاد - بيرامخان او را به ولی بيگ سپرد - که از راه بکجرات فرستد - ولی بيگ او را ازان راه بکجرات فرستاد که ازانجا بسفر حجاز رود شاه ابوالمعالي چون بکجرات رسید - از نا همواره ( که داشت ) و ديوانگه ( که در سرش بود ) حرکت نا شایسته را مصدر شد - و خونه کرد - تا آنکه ازانجا گریخته بدیار شرقیه گذر کرد - و به علی قلی خان پیروست که شاید بوسیله آن بد درون فتنه اندرز کاره تواند ساخت - چون ( آن کافرنعمت در خود گمان سري و سوروي میبرد ) شاه ابوالمعالي را جاي نداد - و او را پيش بيرامخان فرستاد - و در زمان تذبذب حال بيرامخان رسید - بيرامخان برای اظهار دلتخواهی خود او را مقيد ساخته به بیانه فرستاد تا آنکه درینلا ( که بطائع واژگونه بجانب الور میرفت ) او را از قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصره را داد چنانچه گدارش يافت - و رایت فتح آيت شاهنشاهي بجهه رسيده بود که آن بد مست بـ ادب از بيدولتني سواره آمده کورنش کرد - آنحضرت آن ديوانه خيز را زنجير فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردنده - تا او را بسفر حجاز روانه سازد - و آنچنان فتنه اندرز را درین مرتبه نيز آن خديبو صورت و معني <sup>که</sup> کنکاشهای کنه عمله روزگار برای مراعات وقت خاص فرمودند - باسته که جان معطلي او را از زنان عنصري خلاصي ميدادند - حاشاها آن بدگهر نکوهيده ذات را از بار گردن نجات مي بخشيدند - برای آنکه هرچند نفس خبيث را علاقه جسماني بامداد کشد ازو اعمال ناشایسته بسيار بظهور آيد - و موجب عقوبت ابدی بيشتر گردد - دیگر ازین گفتگو باز آمده بسر مقصود ميرود \*

بر هوشمندان عترت گزئن <sup>(۱)</sup> مخفی نماند که ( چون بيرامخان را روز به پيش آمده دولت ازو روی گردانیده بود ) موعظت و نصيحت اگچه بظاهر قبول ميکرد اما بباطن نعل واژگونه ميزد و درين روز ( که عرصه جهجه مختيم سرادقات اقبال شد ) ناصرالملک پير محمد خان شواني آمده خاک آستان اقبال را توتیای چشم عترت بین خود ساخت - مشاراليه هنوز بکجرات فرسیده بود که برهمزدگی دولت بيرامخان شنود - چون هواخواه اين درگاه بود برس استعجال روان شده احرار زمين بوس نمود - آنحضرت بنوارش خسرواني امتياز فرموده بخطاب خاني و تشريف علم و نقارة پایه عرب او را ارتفاع بخشیدند - و بمقتضای حسن نيت ( که مجبول او بود ) کامياب صورت و معني <sup>(۲)</sup> گردید \*

( ۱ ) نسخه [ د ] پوشیده نماند ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] ماختند \*

برنگ و ریو و مکرو تزویر خود و بے پروانی یا بدنیتی و گرسنه پشمی نگاهبانان در سال اول الهی از (اهر گریخت) بوسیله تدبیر بوسف کشیمیری (که خدمت او میکرد) خود را بولایت که همان رسانید کمال خان زمیندار آنجا او را مقید ساخت - از حیله سازی<sup>(۱)</sup> که داشت گریخته بنوشہ (که قصبه است در میان بهنجه و راجوزی) رفت - و کشیمیریان (که از غازی خان حاکم کشیمیر توریله بودند)<sup>(۲)</sup> آنجا آمدن گرفتند - و بعضی از مغلان ارباش پیش<sup>(۳)</sup> بے حقیقت (که دائم کارشان واقعه طلبی و کافر نعمتی است) تاسه صد کس جمع شده و کشیمیریان هم تا هفتصد هشتصد نفر گرد او فراهم آمدند سرمایه نخوت و پندرار او شدند - شسی ملک چاردۀ و خواجه حاجی (که پیشتر در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز بود) رسیده هنگامه این بداندیش را گرم ساختند و دولت چک حاکم کشیمیر (که غازی خان مذکور او را کور ساخته بود) با جمیع از سرداران کشیمیر مثل فتح چک و هسوبت و مرسوبت برادرزاده‌ای دولت چک مذکور و لوهرا و انکر خواهرزاده<sup>(۴)</sup> دولت چک و یوسف چک (که غازی خان محظوظ او را نیز کور ساخته بود - لیکن بتوپر کشیمیریان سلامت مانده) و محمد خان ماکری پدر علی شیر (که الحال در ملازمت است) گرد او مجتمع شدند - و از راه پنج برای کهواره بدراهی مخفی (که آنرا بزیان کشیمیری اکدوپو گویند)<sup>(۵)</sup> به باره موله رفت - و ازانجا بسوی نورپور شتافت - و از پیش گذشته در بلندی موضع پتن بغازی خان مذکور جنگ شد - و چون از قبله اقبال پشت داده آمد، بود ادبیار با روی آورده و کلنا ساخته بحال تباه از رای (که آمد بود) برگشته بهندستان آمد - و نزدیک بود که بدلست کشیمیریان در آید - که یکی از بهادران چنانی (که همراه او بود) از اسب فرود آمد سرتقانه را گرفت - و تیراندازی میکرد - تا زمانیکه (تیر ترکش لوحای شد) کشیمیریان رسیده از هم گذرانیدند و آبوالعالی فرست یافته خلاص شد - و دامن کو گرفته بسیالکوف رسید - و آشفته و پریشان تغیر وضع کرده قریه بقریه میگشت - و شورش را طبلگار میبود - تا آنکه بدپالپور (که در آنوقت بجایگیر بهادر خان برادر علی قلی خان مقرر بود) رفت - و بتولک فام از نوکران بهادر خان (که سابقاً آشنائی باو داشت) پنهان بود - و مددت بخانه او پنهان بود - و اسباب فتفه گری را سرانجام میداد تا آنکه زن نولک از دل پری (که از شوهر خود داشت) پیش بهادر خان رفت - و گفت

(۱) نسخه [ه] پردازی (۲) در [بعض نسخه] شوریده بودند (۳) در [چند نسخه] جارویه - و در [بعض نسخه] چادره - و در [ترك جهانگیری] چهارده (۴) نسخه [ا] هویت و مونوبت - و نسخه [ی] هنوبتو و موسوپتو (۵) نسخه [د] لوهرا و انکر - و نسخه [ه] لوهرا زنگون (۶) نسخه [ب] اکر دیو (۷) در [بعض نسخه] دیوپور (۸) نسخه [و] دل برقی

( که بجهت فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند ) بند از اینها برداشته رهائی داد - اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلق بروید اما مقصود از رهائی دادن امثال این شور انگیزان آزموده جز سردادر فتنه امر نبود - چون ( خبر بیرون رفتن بیرام خان از دارالخلافه آگر، بسعی اقبال رسید و چنان نمودند که او اراده آن دارد که از این راه غلط اندار متوجه پنجاب شود ) رای عالم آرای چنان اقتضا فرمود که رایات جهان نوره از دارالملک دهلي نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحي را مخيم بارگاه اقبال گرداند - تا بیرام خان پای ثبات دران حدود نتواند فشرد - و اگر داعيه آمدن ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل او صورت بندد لاجرم بتاریخ روز آذر نهم اردی بهشت ماه الهي موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب جهانگشای از دارالملک دهلي نهضت اقبال فرمود - و ازانجا ( که حزم و احتیاط مسلک مستقیم شاهنشاه ولا شکوه است ) با چنان نصائح بخت آور ( که سابقًا ایراد یافت ) اکتفا نفرموده در منزل ادل ( ۲ ) میر عبداللطیف تردینی را ( که بدانش و عقیدت ممتاز بود ) فرستادند - تا بیرام خان را بحقائق مواعظ هدایت نماید - خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقائق عقیدت تو درین دودمان عالي قدر معلوم هالمیان است - چون ( بمقتضای حدائیت سن توجیه اقدس بسیر و شکار بود ) پرتو التفات بهمایت ملکی و مالی نمی انداختم - و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو توفیض فرموده بودیم درینوا ( که بنفس اقدس خود بکار و بار جهانگرانی و معدلت گسترشی متوجه شده ایم ) لایق آنکه آن خودمند هواخواه ( که پیوسته لاف عقیدت و اخلاص میزد ) این معنی را از عطیات الهي دانسته شکریه اندازه بجای آورد - و چند وقتی دامن از شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج ( که همیشه ادراک آن دولت را طالب بود - و همراه در خلا و ملا اظهار کمال شوق احرار این سعادت مینمود ) متوجه گردد - و از ولایت هندوستان هرجا و هر قدر که خواهد باو مقرر میفرمائیم که کسان او حاصل آنرا فصل بفصل و هال بسال بسرکار او رسانند - و بتاریخ سیزده هم اردی بهشت ماه الهي سنه مذکور موافق سهشنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات بقصبة جهجور نزول اقبال فرمود \*

درین اثنا شاه ابوالمعالی ( که سرمایه فتنه و فساد بود ) باندیشهای تباہ خود را بدرگاه معلق رسانید - که ( چون بیرون کار سنتوانست ساخت ) در لباس خدمت و ملازمت کارے بسازد - لیکن هر که ( با برگزیده خدا اندیشه تباہ کند ) خود را بد خواه باشد - و کارش روز بروز خرابتر شود - و برای سیرابی سخن از ابتدای گریختن شاه ابوالمعالی از بند پهلوان لکنک کوتول لاهور ( چنانچه پیشتر مذکور شد ) تا حال برسم اجمال نوشته میشود - که ( چون شاه ابوالمعالی

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] امیر \*

و حوصله فراغ و کد فراوان درکار است - و با این صفات کمال آزادگی باید - که از سود و زیان خود گذشته همگي هست دربرآمد کار ماحب خود مصروف دارد - و کشندۀ پدر خود را ( که بکار ولي نعمت می آمده باشد ) بد اندیش نبوده در راج کار او کوشد - و با این همه حالت ( که عطیه ایست عظمی ) با جهانیان صلح کل داشته باشد - چه پادشاه زمان ( که ایزد جهان آرا او را از میان هزار آدمی برآورده چندین عالمیان را باور میسپارد - و ترتیب چندین طوائف متلونه و طبقات ملل و نحل برلی زین او مفروض میگرداند ) اگر وکیل آن خدبو عالم را نشان چنین نه باشد نظام عالم چگونه صورت یابد - و مذاهی مختلفه و ادیان متتنوعه را ( که حکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق آنها رفته ) کجا رفاهیت حال دست دهد [ لیکن در نفس امر سخن این مردم از ناهمیدگی بود - چه این امر بود مستعار برای مصلحت ظاهر بینان و قطع نظر ازان دفع شورشی مقصود بود که جمع از ترکان ساده لوح ( مثل قیاخان کنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه ) با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و امثال این مردم شده بودند - رای جهان آرای برای اطفای نایره آشوب این فتنه اندازان او را بمنصب دکالت سرافرازی بخشید - و قیاخان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم او به رایح و آنحدار داده رخصت فرمودند - و سلطان حسین خان و جمع دیگر را روزے چند مقید ساخته و سزا اعمال شان داده گذاشتند - و محمد امین دیوانه فرار نموده سر بصرحای آوارگی نهاد - و چون سنگ تفرقه در هنگامه این بداندیشان افتاد بهادرخان را آثاره جایگیر کرده رخصت فرمودند - و درین آیام هم ( که اسم دکالت بر بهادرخان اطلاق یافته بود ) در معنی خدمت دکالت ماهمنگه میگرد آئی صورت پرست بر ظاهر چه می بینی - درین کار شکرف خرد باید و حوصله - والحق این درست ماهمنگه را بروجه کمال بود ه مصارع ه ای بسا زن که نهد گام خرد مردانه ه

### نهضت موکب اقبال شاهنشاهی از دهلي بدفع فتنه بيرام خان و دیگر سوانح دولت افزای

دادار جهان آرای چون میخواهد ( کلم خدبو زمان را از نقاب اختفا و احتجاب برآورده جمل )  
جهان آرای او را ظاهر فرماید ) هرائینه عقلای زمانه را در مسالک مخالفت اینچنین والا شکوه  
رای تیره و بخت خیره گردد ، و لهذا بيرام خان با هجوم خرد پیشها هر کار يکه اندیشید صورت نسبت  
بنناچار بتاریخ روز افیران سی ام فروردین ماه الهی موافق سه شنبه دوازدهم رجب از دارالخلافه آگه  
برآمده متوجه الور شد - و چون بشهر بیانه منزل کرد شاه ابوالمعالی و محمد امین دیوانه

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] تربیت ( ۳ ) نسخه [ ب ] پای خرد ( ۴ ) در [ ائثر نسخه ] جمال آرای فرمیه ه

و عنایت - و رسیدن بمنتهای عزّت و دولت ) نامه را (که بواسطه اکرام و احسان این دودمان عالیشان در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص انتشار و اشتهرار یافته ) درین آخر عمر به بغي برآرده و از خدای خود درین معامله شرم نداريد - چون ( ما با وجود اين رنجش و آزار و امور نامناسب و فاهماه هنوز خاطر شما را عزيز میدانيم - و خيروت شما را ميلخواهيم ) مناسب چنان مسي ببنديم که ( چون حالا ملاقات ما و شما در عقد تاخير و توقف است ) اگر بشما درين حدود سرحد سے و لاليتے ارزاني داريم ( که آنجا رويد ) ارباب اغراض باز بما سخنان خواهند رسانيد که سبب زياست آزار خاطر اقدس خواهد شد - بدوعي ( که عرضه داشت فرستاده التمام رخصت طوف حرمدين شريفي نموده ايد ) بدین نيت عازم جازم گشته متوجه شويد - و کسان فرستيد که وجود ندرے ( که در شهرند و لاهور گذاشته ايد ) بار كرد بايشان رسانند - بعد ازانکه ( بهدايت و توفيق زيانی اين سعادت دريافت باشيد و باحرام ملازمت متوجه شويد ) دران صورت بروجاه احسن ملاقات نموده بدآنچه ( خاطر شما خواهد - و اراده نماید ) مضايقه نخواهيم فرمود - و سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بيشتر از پيشتر خاطرجوي خواهيم نمود - و چون [ بشامت آن جماعت کار<sup>۱۲</sup> باينجا رسيد ( که نام نيك شما در ميان خلق بيدی کشيد ) و ما باين معني راضي نيسنديم که شما بدنام شويد ] زينهار قدم در راه فهاده از طريق صواب بسخن ارباب غرض منحرف نشويد - و چون بدولت ما به نهايت مقاصد دنيوي رسيده ايد بدلالت ما از سعادت اخروي نيز بهرهور گرديد - بيرام خان ( که باساده لوحی و نادری عقل معاش بخود اعتقد از حد بيش داشت - و از باده کامروائی هوش ربا فریب خورد<sup>۱۳</sup> خوشامد گویان بود ) باين منشور بزرگانه ( که تعویذ بازی هوشمندان - و تمیمه گردن دولت منشان تواند شد ) راه نیافت - چون گويم که در بيراهه روی تیزتر گشت - و ماهم انگه بازروني اخلاص و فراوانی عقل انتظام مهمات را از پيش گرفته شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان را دست انزار خود گردانيده در دلساي آيندها و دلدهع جمهور خلاق اهتمام مينمود - و روز بروز از اطراف مملكت آمرا و يك جوانان ضمieme موکب معلمی ميشدند \*

و از جمله سوانح آنست که ماهم انگه بجهت مصلحت ملکي و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادرخان برادر علي قلي خان را منصب بزرگ دكالت انديشيده از درگاه پادشاهي التمام نمود - آنحضرت مقتضاي وقت را پاس داشته اين خلعت فاخره را ( که بر هر قد راست نيايد ) بعاريتي پوشاندند - اگرچه فهم پيشهای معامله دان برگذره کار نارسيده سخن دراز کردند و بظاهر حق بجانب آنها بود [ که برای اين مهم خطير و امير عظيم وقوف كامل و تجربه تمام و ديانست و افر

بخود انتساب کرد، میگفت که همان وقت داعیه ترک و تجربه گریبان گیر من بود - که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه بسربرم - درینولا ( که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ممالک شده باشند ) کدام توفیق ازین بالاتر که نیت صمیع قدیمی خود را از قوت بفعال آزم و از درگاه عالی استدعا کی رخصب فمایم ، و همکی مقصود آنکه شاید درینصورت بر حال من بخشیده مرا برگردانند - آخر مصلحت خود را بر همین عزیمت قولارداده بهادرخان را ( که متوجه مالو شده بود ) برگردانید - او را نیز رخصب زمین بوس درگاه والا داد - و در رخصب مردم این هم اندیشه میکرد که اگر مخلص ویجهت من خواهد بود پس امثال این مردم در لشکر پادشاهی بودن مناسب است - و اگر سر جدادش دارند ( قطع نظر ازانه همراه داشتن این قسم مردم بکار نمی آید ) در رخصب اینها شرط نیکنامی سرانجام کردن - و آهنگ تجربه خود را خاطر نشان همگنان نمودن است - باره بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت حج را گفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اول پسرو اسکندر افغان را با غازی خان تور رخصت داد - که رفته در ممالک محروسه شورش کنند - و باطراف مکاتبات پنهانی فرستاده بحدود الور شناخت که ازانجا اهل و عیال را گرفته بجانب پنجاب رود - و اگر کار از تدبیر بگذرد فاکزیر بجهت ریاست سامانه شایسته وقت منازعه ترتیب نماید ۵

چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید ازانجا ( که شیمه کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مردی کبیری است ) رسوانی بیرام خان را نه پسندیده فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهریانی روانه ساختند - و دران پندنامه هوش افزا ( که بجنس در نظر آمد ) از جمله عبارات این بود - شما بجمعی ( که سبب این رنجش و آزار شده اند ) مشورت نموده بهال و حال ملاحظه ناگرده باگوا و اضل آنها بیرون آمد - باعث برهم خوردگی ولایتها شده اید - و ولی اسکندر و غازی خان را رخصت کرده اید که رفته در ناحیت شورش نمایند - و بمهدی قاسم خان مكتوب ذوشته مصیوب مبارک دیوان او فرستاده اید که متوجه لاهور میشون - قلعه را نگاهداشته بکس دیگر ندهی و بتاتار خان پنج بھیه پیغام نموده اید - و باطراف و جوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل اندازند - و خود متوجه الور شده اید که ازانجا بالهور رود - اگرچه یقینی ماست [ که ازانجا ( که کمال اخلاص شماست ) بخودی خود مطلقاً بهیچ یکی ازین امور راضی نبوده بادی نشده اید و جمع باعث غواصی و ضلالت شده مهمات را باینجا رسانیده اند ] اما شما خود گویند که این چه صورت دارد - که بعد از چهل سال خدمت ( با آن همه اخلاص و ارادت - و دریافت انواع رعایت

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] پنج بیوه ( ۳ ) نسخه [ ۵ ] بخوشی خود \*

خود را برسانم - و علاج واقعه نمایم - باز چون تامیل میکرد ملاحظه حرف اخلاص و عقیدت (که بارها بر زبان رانده بود) پیش راه او میگرفت - و نقش رفتن بلباس دولتخواهی نیکو نمی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نماند بود - عاقبت همین معنی قرارداد که طیلسان هواخواهی بردوش افکنده گریان و نلان با سوز و گدار خود را بصف نعال بارگاه عزت جای دهد \*

چون ( حقیقت حال را مسرعانه هوشمند بمسامع اقبال رساندند ) جمعی رای چنان دادند که بیرام خان بهر وضعی که بیاید خدشه و فربیه دران ضمن منظوی است - پیشتر ازانکه بیاید بجانب لاہور نهضت باید فرمود - و قرار ملاقات نباید داد - چه جنگ ظاهري را اسباب فراهم نیامد \* و بعد ازین ملاقات خود چه صورت دارد - و اگر بیرام خان بلاہور آید بکابل باید رفت - و جمع آماده جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهي را بجائی صلاح نمیدند - و بعد از سرگذشت بسيار آن شير بيشه دولت و اقبال و آن خديوه عالم صورت و معنی پاي وقار را استحکام داده قرار برنبرد و کازار دادند و ترسون محمد خان و مير حبيب الله را فرستادند که بيرام خان را از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که بلباس درستي پيش ما آيد - که درين مرتبه او را فخواهيم ديد - بيرام خان چون اين راه ( که پيش گرفته بود ) مسدود یافت در اندیشه دراز فرو رفت - که بطریز پیکار رفتن مخالف و مخالف و اکویه دائمي منسنت - اگرچه [ ولی بیک و شیخ گدائی ( که سر بیدولتان بودند ) کوشش درین کار تباه مینمودند - و برين میداشتند که زدتر باید رفت - و پيش ازانکه هجوم عام شود کار را دولتخواه خود باید ساخت ] لیکن بهمان ملاحظه بموجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نمیداد - و در معنی همه از دور باش اقبال روز اندر روز حضرت شاهنشاهي بود - و نيز بخاطر مغورو او راه نمي یافت که در انتظام ممالک هندوستان بے ادار از پيش رود - پس همان بهتر که در لباس دوستي کار دشمني کرده آيد - تا يکبارگي رقم بدنامي جاره اني برصحيفه احوال خود نکشد - جمال جهان آرای معنوی حضرت را فمیديد - و حاشيه گردن بساط عزت را رونق افزای سواد هندوستان نمیدانست بنابران پرده از کار خود برنمیداشت - بلکه از چهرو مردم رفتن در يافته در مقام رخصت ميشد و دامه رنگين خیال کرده بود - و گاه بخاطر خود اين رساند که ( چون بهادرخان را بتخمير ولايت مالوه فرستاده ام - و هنوز بآن ولايت در نیامده ) من با جمع از ملازمان خود را به بهادر خان رسانیده و آن ولايت فتح کرده و آنجا آرام گرفته فرصت کار طلبم - و بعضی اوقات اندیشه را چنان جوان میداد که دارالخلافه آگره را گذاشته از راه سفید علی قلی خان را بخود متفق سارد و بولایت افغانان درآمده روزی چند دران حدود اسباب جمعیت سرانجام دهد - و گاه اسم تجره

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] واگونه ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] فرمت را طلبگار باشم \*

(سنه ۹۰۷)

[ ۹۶ ]

(سال پنجم)

شهاب الدین احمدخان مهمات را بعرض اقدس رسائله متکفل دکالت بود - و هرکس ( که روی اخلاص بعثت سعادت اختصاص می آورد ) باستصواب اینها بمناصب و القاب و جایگیرهای ( یق و رعایتهای مناسب سربلند میشد \* )

بیدار شدن بیرام خان از خواب غفت - و چاره کار خود

اندیشیدن - و راه ملاح کم کردن<sup>(۱)</sup>

از این هنگام سعادت پیوند ( که رایات عالی از دارالحکومه آگه بشکر اقبال ارتفاع نمود ) قافیه اجلال بدارالملک دهلي بیرام خان با آن همه دانش و فنات ( غافل ازین که قرعه اش بر عکس مراد گشته - و منصوبه روزگار بطور دیگر برآمده ) همچنان با دلی فارغ و خاطر آزاد کوس استقلال میزد - و از کمال نشای غرور اگر منځ ازین قسم بگوش او میرسید آنرا باور نمیکرد - و اگر صدق این معنی در خاطریش پرتو می آنداخت چون با پندار درسر داشت آنرا وقوع نمی نهاد - تا آنزمان ( که مناشیر استعمال از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت ) - و غلغله تغییر مزاج اقدس بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت - و یقین او شد که شکار حضرت شاهنشاهی این بار بطری دیگر است و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه انتظام کارخانه سلطنت شده است ) سررشته تدبیر از دست داده سراسیمه شد - و خبر از هیزا ابوالقاسم گرفت - و امرے بغیر از حسرت و ندامت بدست فیامد - ناگزیر دست در عیله زده، ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را ( که بحسن خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته بود ) بعثت اقبال فرسناده لوازم فروتنی و نیازمندی بانواع تفصیر و معدرت پیغام داد - که بافسون چوب زبانی گاره تواند ساخت - و نمیدانست که گار فرمای ابداع هر اظهار این خدیبو زمان است - تا از پرده برآمده جمال آرائی خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بهظور آورد - و منتظر ملا اعلی تماشائی قدرت بوده در افزایش برستش اهتمام نمایند - و زمینیان آشیدوار گامزراخی همروت و معنی گردند - و هرگاه معامله چنین باشد افسون و انسانه چه نتیجه دهد و جز خسراں دین و دنیا چه بار آرد \*

سخن کوتاه چون فرستادها بدرگاه سعیی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزا شرمذنه و سرینکده گشتند - چنانچه مصلحت خود را از جواب بیرون میدانستند - و رخصت هم از درگاه عالی نیانتند - حقیقت احوال از نوشتہ اینها و از متفرق شدن متعلقان خود دریافته سراسیمه شد و سرشنجه تدبیر از دست او گشته کشت - کاه بران میشد که هنوز هجوم عام نشده - بصرعت

(۲) نسخه [ ی ] جوله (۳) در [ اکثر نسخه ] حیرت (۴) نسخه [ ی ] گسته ،

بیست و هشتم جمادی الآخری عرصه دارالملک دهلي بقدوم شاهنشاهي فرآسماني یافت و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادي بعالٰ رسانیدند - آنحضرت بنزوع خود خدا داد رهنمونی مخلصان درگاه نموده برکارهای شایسته داشتند - وبخصوصان عنبه اقبال و قدیمان این دوره مان عالي مناشیر مطاع شرف صدور یافت که ( چون بيرامخان از هجوم مشاغل دنيوي از راه سداد انحراف مینمود ) او را از نظر انداخته بدھلي نزول اقبال فرموديم - هر که ( بحضرت ما روی اخلاص دارد - يا معامله فهم است و نجات خود میخواهد - وصول بمقصد اراده دارد ) برسيدن يریغ گیتي مطاع متوجه درگاه خلائق پناه گردد - که هر کدام را بمراتب والا و مناصب گرامي سراجعاز فرمائيم - که آغاز زمان ظهور دولت ابد قرين ما است - خوشاخت بلندے که خود را باين دولت روز افزون اتصال بخشد - آزانجمله به شمس الدین محمد خان اتکه ( که در بهيره بود ) منتشر عاطفت شرف صدور یافت که چون بضمون فرمان اطلاع يابد شهر لاهور را آمده متصرف شود و شهر را بمير محمد خان کلان سپرده بزردي متوجه بارگاه حضور گردد - و مهدي قاسم خان را بملازمت آورد - که صورت حال نصرت قرين برين منوال است - او برهنمونی اخلاص كامل آنچه حکم شده بود بجای آورده بملازمت شناقت - و همچنان فرمان عنایت عذوان درباب طلب منعم خان بدارالعيشي کابل نفاذ یافت - اولیاى دولت از اطراف و اکناف احرام این کعبه اقبال بستند \*

چون شمس الدین محمد خان اتکه بشرف ملازمت مشرف شد بذواش خسرواني پايه رفعت او از مدارج أميد گشت - و در خور اخلاص والا بمراتب عليه ( که در ساحت وهم نگنجد ) رسيد - و علم و نقارة و تمن توغر بيرامخان را باو عغایت فرمودند - و حکومت و حراست پنجاب برای رزین او مفوض گشت - نویزاران درست نیت و کهن سالان راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت ميشدند - شهاب الدین احمد خان بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلي و مرمت برج و باره نموده تدبیر مهمات ملكي و مالي از پيش خود گرفت - و در اندك زمانه آوازه تغيير مزاج اشرف اقدس از بيرامخان بگوش نزديك و دور رسيد - و در هنگامه او فتور راه یافت - و مردم ازو جدا شدن گرفتند و اول کس ( که از خان خانان جدا شده روی توجه باورنگ خلافت آورده - و از پيش قدمان شاهراه استقامست گردید ) قیاخان گنك بود - که در آمرای کارдан و جان سپاران قدیم انتظام داشت وبعد ازو مردم يك يك و دو در سرکرده متواتر و متواли به آستان معلی ميرسيدينند - ماهem اتکه بااتفاق

(۱) نسخه [ ط ] برکارهای شایسته دلالت فرمودند (۲) در بعضه نسخه [ بميرزا محمدخان (۳) در

[ بعضه نسخه ] يك يك دو در سرگرده متواتر و متواли \*

عبدور فرموده بودند) اتفاق افتاد - ملازمان عتبه اقبال [ چه از روی ضيق معيشت ظاهر (که از ستم شريکي بيرامخان کاري اين پادشاه قليان چون حال پادشاه زمان بعسرت ميگذشت ) و چه بغيروغ لذك اخلاص که هنگام طوفان بايد سوم بـ اخلاصي اندک آن بسيار ميفمود ] در انديشه صواب پيرونده لاهتمام نمودند - و ماهم انگه اين راز سربسته را بشهاب الدین احمد خان ( که حاكم دهلي بود و برای و تدبیر و حق شناسی و حقیقت وزیری مستشار ) در ميان آورد - تا آنکه بتاریخ هشتم فوریه ماه الهی موافق دو شنبه بیستم ماه جمادی الآخری ( ۹۶۷ ) نهضت و شصت و هفت بعزم اين شغل ( که معمتنز نظام جهان - و مستوجب امن و امان است ) از دارالخلافه آگه نهضت فرمودند و شکار کول و آنچند ظاهر ساخته از آب چون عبور موکب مقدس اتفاق افتاد - و دران شب چون بيكاه شده بود در منزل حکيم زبیل مصرت آرلي خاطر اقدس بودند - و ( چون پيوسته بيرامخان اظهار تعلق خاطري و توجه باطنی بميرزا ابوالقاسم پسر ميرزا کامران مينمود - و همواره بد انديشان آن مجلس او را در پيش نظر داشتند ) بموجب استشارة عقل دور بین ميرزا را ازان روی آبه طلب داشته درین شکار ( که ميد مقصود بحسب آمد ) همراه گرفتند - تا عصای کور باطنان مرحله خدوان و عناد و دست آويز راه کوبان بادیه فتنه و فساد نشود - والحق تدبیر شايسته بود همان طور ( که بخاطر الهام پذير القا نموده بودند ) بعمل در آمد - و صباح آن بدرقه اقبال روز افزون بقصبه جليسر نزول اجلال فرمودند - و ازنجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد - محمد باقي بقلاني خسرو ادهم خان آنجا بود - ماهم انگه او را طلب داشته محرم راز گردانيد - آن فرمایه به سعادت از دولت اتفاق حرمان جمعت - و باني هم اكتفا نکرده اين خبر را به بيرامخان فرستاد - و ( چون وقت سپري شدن استيلاي بيرامخان نزديک بود - و مدبران کارگاه اقبال شاهنشاهي نقشبندي اين منصوريه الهي بودند ) بيرامخان اين سخن را مثل سخنان دايم به عمق دانسته انديشه را با آن راه نداد - رايات عالي ازنجا شكار کنان و نخچير افغان بر ساحت کول ظل اقبال انداخت و ( چون حضرت مریم مکاني دردار الملک دهلي تشریف داشتند ) ازنجا پرسيدن ايشان را ( که بقدر تکسر طاری مزاج اقدس ايشان بود ) تقریبا ساخته متوجه پيش شدند - و در ميان قصبه خرجه شده بسرای بهنگيل ورود سعادت ازاني داشتند - درین منزل شهاب الدین احمد خان با ساير برادران و خويشان آمده دولت استقبال در يافت - و مورده التفات شاهنشاهي شد - و ازنجا بقایه دولت ابد پيرونده در ساعت مسعود بتاریخ هزاره هم فروردین ماه الهی مراجعي سه شعبه

(۲) نسخه [ ح ] اهتمام تمام نمودند ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] مستوجب زمان امن و امان است ( ۴ ) نسخه

[ ح ] بالاتى ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] بهكيل . و نسخه [ ح ] سهيل . و نسخه [ ی ] بنكيل .

ندانست که برمست چه گرفت - خصوصاً بر حیوان بدمست - و آنکه بر چنین حیوان عظیم که بیشتر در حالت بدمستی سراز فرمان پیچد - حضرت شاهنشاهی (که معدن مردمی و آکاهی اند) امثال این امور ناشایسته (که اند که از بسیار نوشته آمد) بهمان دستور خود در نقاب بے پرواپی بسربرد بخاطر اقدس نمی آوردند - و همکی همت والا متوجه آنکه شاید این مردم عنان انصاف بدهست گرفته (اگر برای اخلاص نتوانند قدم نهاد) سائک راه معامله دانی شوند و این گروه مسیت سری و سوری شده توفیق اندیشه درست نیاتن روز بروز بدتر میشدن و تازمانه (که بدینتی این ستم اندیشان طغیان نداشت) از تنگ معیشت صوری (که ملک خدیو زمان را ازو بازداشت بخواهد گویان خود بخش کرد) بودند و امثال آن بخاطر اقدس نمیرسید و [ چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرام خان را اسم اتالیقی برد بودند - و بارها بر زبان مبارک آنحضرت (چنانچه رسم است که کهن سالان را جوانان دولتمند بابا گویند) خان بابا میگذشت ] آن جهان بزرگی پاس این معنی داشته امور ناشایسته او را میگذرانیدند - وبسیرو شکار سرگرم بوده و سرتسلیم بر زمین رضا داشته ایزد بیچون خود را می پرسیدند - تا آنکه کار از اندازه بیرون بوده (باتفاق شوربختان خوشامدگویی معامله نانهم - مثل ولی بیگ ذرالقدر - و شیخ گدائی کنبو) اندیشهای تباہ بخاطر آورده خیالات خام پختن گرفت - و (چون باطن نوارانی حضرت شاهنشاهی بر خدائع این گروه کافر نعمت آکاهی یافت) پیش ازانکه (این گروه گمرا بدرکدار خیال فاسد خود ظاهر سازند) راز سریسته خود را در میان اخلاص پیشهای یکجهت (مثل ماهم انکه که بعقل و تدبیر و اخلاص آیته بود - و ادهم خان - و میرزا شرف الدین حسین - و جمعی دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب) در میان آورده بخاطر خود دان رسانیدند که نقاطی چند از جمال جهان آرا برداشته فکر اورنگ آرائی فرمانیم - و بیرام خان و خوشامد گویان مجلس او را سزای لایق در کنار نهیم تا از خواب غفلت بیدار شده زمانه دراز در حضرت کار خود باشند \*

سبحان الله بآن استیلای بیرام خان و افزونی لشکر او و تغلب و تسلط ارباب خلاف کجا بخاطر بشرے امثال این اندیشه راه می یافت - اما چون ایزد <sup>(۲)</sup> جهان آرا میخواهد (که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود یک دوئ را برداشته پرده تازه بر روی جهان افروز او کشد - و او را بر سری فرمان دهی و فرمان روائی و ارزگ کشورستانی و عالم آرائی استقلال بر کمال مکرمت فرماید) ناگزیر در چنین هنکام امثال این خواطر قدسیه و واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق پرست حقیقت آئین راه یابد - دفعه این کنکش دولت افزا در بیانه (که برسم شکار تشریف

(۲) در [ چند نسخه ] پک و دوئ را (۳) نسخه [ ۵ ] تشریف فرموده بودند \*

از هزاران کامرا را یکه میداشد که بفراغ حوصلکی پایه هوش برجا دارد - چنانچه این عطیه عظمی و مایده ازلي نصیبه خدیو خدا پرورد زمان مسعود ماست - که هر چند (کامرانی) بیشتر و جهانگیری افزون تر ) پایه آلاهی برتر - و رکب تمکین گران تر - و خوشامد گریان اگرچه درین درگاه والا بکم خویش میرسند اما شهربار دانش پژوه سرشته تمیز را محکم گرفته بهشیار دلی میگذراند - تا هم پرده ناموس این گروه دریده نمیشود - و هم خوشامد گوئی را اثرے پدید نمی آید - هیچ میدانی که در باستانی زمانه از بے توجهی فرمان رایان خوشامد گریان چه خانها و چه خاندانها که خراب نساختند - و خراب نشند - آرے بموجب حکمت ازلي در کارخانه انظام از خوشامد ناگزیر است - لیکن همان قدر که پیش خود مستحسن باشد - و آن منحصر درانست که در اصل معاملات فردگذشتی نرود - و عقل گره کشای را (که سلطان ملک ابدان و فرمان رای عالم اشباح است) یکبارگی از دست ندهد - تا خواهش غصب (که فرمان بران اویند) از بے پرواپی فرمان روا نشوند \*

\* نظم \*

چاه سست و راه و دیده بینا و آفتاب \* تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بے راه میرود \* بگذار تا بیفتند و بینند سزای خویش

دشمن بدشمن آن نیسند که بیخرد \* با نفس خود کند بمراد هواي خویش

و از امور نالائق (که بسائرن بدمصالحی از بیرام خان بظهور آمد) کشن فیلبان خامه شاهنشاهی بود و مجله ازین قضیه عبرت بخش آنکه فیل پادشاهی در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده بیکه از فیلان بیرام خان متوجه شد - و آنچنان زد که رودهای فیل بیرام خان برآمد - بیرام خان مغلوب غصب شده آن فیلبان را بیاسا رسانید - و در چندین کار (که بیرون از حساب و ادب و اخلاص بود) خود را مورد نفوذ ارباب خبرت ساخت - و آزین بدیع تر آنکه روزی بیکه از فیلان خامه شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در دریای جون انداخت - بیرام خان برکشی سوار بود سیر میکرد و این فیل (که از اطاعت فیلبان بدرآمد بود) روی بجانب کشتی بیرام خان آورد - و حالت غریب برخان خانان گشت - هاتخت فیلبان بر نیل غالب آمد - و بیرام خان از آسیب آن حیوان می اعدال مصون ماند - چون این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود بیگناهی فیلبان برای دلجهی و دلهی فیلبان را بحثه پیش بیرام خان فرستادند - خان (که ایام ادبارش نزدیک رسیده بود) او را بیاسا رسانید - و هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبله دین و دولت اوست و باز آنحضرت از روی مردمی بحثه پیش او فرستاده اند - و قطع نظر ازین اندیشه سعادت افزای

بساط از گل و سبزه گلشن شده ه چراغِ گل از باد روشن شده  
بنفسشه سر زلف را خم زده ه گره در دل غنچه محکم زده  
گشاده گل<sup>(۱)</sup> و لاله جلباب نور ه نظاره کنان چشم نرگس زدور  
ز آوازِ درّاج و رقصی تدرو ه سبک گشته در خاستن پای سرو  
شده فرشِ گل مفرش بوستان ه بصرحا برون آمده درستان

### نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بشکار

#### و پرده از روی کار بیرام خان برداشت

درین سال فرخنده ( که عنوانِ جمال آرائی و عنفوان پرده براندازی آن مجموعه نقشبندان ازل و ابد بود ) باغ عقل گل کرد - و غنچه تدبیر شگفت - جهان منتظر را امسال آغاز برآمد کام شد - و آسمان<sup>(۲)</sup> گردندۀ امروز مردم نتائج تکلیف خود یافته آرام پیش گرفت - آسمانیان را مراد در کنار نهادن شروع شد - زمینیان را گل مقصود از جیب امید برآمدن بنیاد کرد - از انجمله بیرام خان ( که خود را در مردانگی و معامله دانی و عقیدت و اخلاص یگانه روزگار میدانست و از هجوم خوشامد گویان او را با خود این عقیده بود که بے وجود او انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد ) از تیره رائئه هم صحبتان کوتاه بین بیراهه رفت - و خجلت زده اعماله ( که ازو نبایسته سر زد ) گشت \*

رسیست باستانی که [ هرگاه دادار بدائع آرا بحکمتانه ( که او داند ) یا بمصلحتهای ( که اندک بآن دانا نیز بی برد ) یک را در اندر دراز اندازه ] نخستین او را مصدر امر میگزند که فروغِ رضامندی الهی نداشته باشد - پس آدمی ( که در عالم اسباب جمال خود جلوه میدهد ) خود را ( که مهین ترین عطیه از لیست ) بهزه نداشته پیروی آنرا سرمایه استراضی الهی داند - و اول چیزی ( که مردم فراوان مشغله را اهتمام پاید فمود ) آنست که در صحبت خود خوشامد گویان را راه کمتر دهنده - و اگر ( احترازِ کلی بوضع روزگار دشوار باشد ) ناگزیر از روی بصیرت و بصارت یکدیگر را از ملازمان و آشنایان برگزینند - تا در خلوات کلمه حق را ( که بس تلغیت میباشد - و در امزجه و طبائعِ اکثر ناگوار می آید ) میرساند باشند - که خوشامد گویان زیاده از حد - و افزون مشغله را فرست تمیزِ حق از باطل و صواب از خطأ کمتر - و باده کامروائی هوش ربا

(۱) در [ اکثر نسخه ] گل لعل (۳) در [ اکثر نسخه ] ندانسته (۴) نسخه [ ۱ ] یک دوتنه را (۵) نسخه [ ۱ ب و ] خلوت \*

خود را بمالو کشید - و سلیم خان بالشکر گران آنجا رفت که سجادل خان را بدست آورد - او پنجه برای چه دوفکر پور برد - و سلیم خان از مالو کسان باستمالت او فرستاده بعده و پیمان پیش خود آورد  
ذ تمام سرکار مالو را بمقدم اعتمادی خود سپرده و جایگیر کرده سجادل خان را همراه آورده چند پرگنه ازین ولایت باوداده بود - بعد از آنکه ( نوبت حکومت به محمد خان عدلي رسید ) او بتازگی حکومت مالو به سجادل خان داد - و تا آخر عمر خود حاکم مالو بود - و بعد از پسروش بازیهادر بجای پدر حاکم شد - درینتو ( که خاطر جهانگشای در فراهم آوردن پراگندگیهای روزگار بود ) بانتظام مالک مالو پرداخت - و در باطن مقدس قرار گرفت که بازیهادر اگر سعادت داشته باشد احراز دولت آستان بوس ( که اکسیر حصول مقام است ) خواهد نمود - والا استخلاص چنین ملکه از دست هوس پرستان بیداد گر لزم دین پرلاری است - باین اندیشه جهان آرا بهادرخان را با جمیع از سرداران نامور و دلاوران ملک گشای فرستادند - که این امنیت سعادت پیوند از قوت بفعل آید و غصواری و غمگساری زبردستان ستم دیده ( که بر ذمت همت سلطنت واجب است ) بتقدیم رسد بهادرخان روی تسخیر بآن ولایت نهاد - و چون قصبه سیری مورد لشکر فیروزی گشت برهم خورده کار بیرام خان ( که بتفصیل رقم پذیرخواهد شد ) روی داد - و او بجهت مصالح احوال خود کسان فرستاده بهادرخان و آن لشکر را باز گردانید - و تسخیر این ولایت نیز بوقت دیگر آغاز - چنانچه در محل خود رقم پذیر گردید \*

### آغاز سال پنجم الٰی از جلوس مقدس شاهنشاهی

#### یعنی سال امرداد از دور اوول

بازیهادر دلگشای با هزاران جهان آرائی آمد - و سال پنجم الٰی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی ( که سل امرداد است ) بمجد و جلال آغاز شد - و آفتاب عالمتاب در شب دوشنبه عُرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الآخری ( ۹۴۷ ) نهصد و شصت و هفت پرتو محادات ببرج حمل انداخته برای راتبه خواران سماط عنصری صلی نوروزی درداد - گلهای اقبال تازه بتازه شگفتگی گرفت - و از هر برگ منشور دولت تازه بپشم نظارگیان حدائق سلطنت درآمد نورسان سرابستان جوانی را روز بازار افزایش پیدا شد - و سودائی مزاجان وادی جنون را جوهر دماغ روی بشورش نهاد \*

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مبارزخان ( ۳ ) در [ چند نسخه ] دین معموری مست ( ۴ ) نسخه [ ح ] سیفو پوری - و نسخه [ ی ] پیری ( ۵ ) نسخه [ د ] ملای روز نوروزی نو - و نسخه [ ی ] روز نوروزی \*

\* شعر \*

سبحان الله این مرد ساده خود آرای دران پایه - و قدردانی و مررت و مردمی حضرت شاهنشاهی درین مرتبه - که با وجود آنکه مکرراً از عوام النّاس بسامع علیه رسید ( که آن شیخ در هنگامه عوام از عمل ناشایسته خود پشیمان نشد، با این بروشی مباراک میکند ) گوش نفرموده در تدارک آن توجه ننمودند - و این شیخ برادر خرد شیخ بهلول است که سابقاً مذکور شد که میرزا هندال او را بقتل رسانید - و این دو برادر اگرچه از فضائل و کمالات علمی عاری بودند اما بعض اوقات در زیارت جبال نشسته بدعاوت اسماء اشتغال مینمودند - و آنرا دست آویز جاه و اعتبار خود می ساختند و بصحابت سلاطین و امراء بوسیله ساده لوحان زود فرب رسیده متاع ولایت می فرخند و بطاطائف الحیل مواضع و قریات میگرفتند - و برادر کلانش ( که ملازم رکاب نصرت قبای حضرت جهانبانی جنت آشیانی می بود ) چون آنحضرت را توجه ضمیر بدعاوت بود شیخ را بادعای ادعیه عزت میداشتند - و شیخ نیز در خلوت خود با ساده لوحه چند نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه رابطه ارادت انتساب داده تفاخر نمود - و در هنگام فتنه شیرخان ( چون برادر کلان او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود را سپری کرد بود - و اهل روزگار این خاندان را از منسوبان این دولت ابدقدیم میدانستند ) شیخ محمد از توهّم آسیب افغانان به گجرات رفته بود - و ( چون سواد اعظم هندوستان از شعشعة نیراقبال شاهنشاهی روشناهی گرفته دایره امن و امان شد ) شیخ با اولاد و احفاد خود در دارالخلافه آگه بمجلس اقدس مشرف شد - و اعزاز و رعایت یافت - شیخ گدائی ( که با عداوت قدیمی داشت ) بتاریکی کمربشی بربرست - و رسالت او را ( که در گجرات نوشته بود - و برای خود معراجی نسبت داده بدعاوهای غریب جذب خواطر ساده لوحان را سرانجام میداد ) بخان خانان رسانده خاطر او را برو متغیر گردانید - و او بوسیله بعض مردم از آسیب خان خانان نجات یافته بگواهیار مذکوری شد - تا آنکه در سیوم اردیبهشت ماه <sup>(۱)</sup> الٰی سال هشتم موافق دو شنبه هفدهم رمضان ( ۹۷۰ ) نهصد و هفتاد مسافر ملک نیستی شد \* و از قضایائیکه ( درین سال بظهور آمد ) فرستادن بهادرخان است برادر علی قلی خان با عساکر فراوان بتسخیر مالو - پوشیده نماند که مالو ( که ولایت سرت خوش هوا و بسیار چشم <sup>(۲)</sup> و پر حاصل ) بحکومت شجاعتخان ( که میزان عوام اهل هند سجاعل خان مشهور است ) استحکام داشت - و بعد از پسر او باز بهادر آن ملک را متصرف بود - در ایام تسلط سلیمان خان فویت سجاعل خان بدرخانه سلیمان خان رفت - بعد از چند ماه توهی بخاطر خود راه داد - و به وداع

( ۱ ) در [ چند نسخه ] صاده لوحان طلب را ( ۳ ) نسخه [ ب و ط ] بشجاعل خان \*

و بهادران گنجی‌گری فرستادند - این لشکر اقبال رفته کم‌همت به تعمیر آن پست - و به آئین شایسته محاصره کرد - همواره آتش پیکار در ارتفاع بود - و زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب می‌شد چون ایزد تعالی (فتح این قلعه بیامن توجیه اقدس شاهنشاهی بوقت دیگر باز بسته بود) در قرب این حال نفرة بیرامخان بظهور آمد - و کارگاهان دولت مهمات ضروری بهتر ازان دانسته با آن نبرداختند ◎

و از سوانح این ایام آنست که شهریار پرده آرای بسیر گوالیار تشریف برد - از جا (که هفت ولای حضرت شاهنشاهی مسجبل بر صید ممالک و شکار قلوب است) در خالی این احوال پیوسته خاطر مسرت پیرای بشکار چیته میل فرمود - و آنرا نقاب جمال جهان آرای خود گردانید - درین ایام هنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصه گوالیار را از قدم موکب خامن سعادت اجل دادند - در اندای شکار بعضی آهو بانان و مقیان بساط شکر بعرضی اقدس رسانیدند که سوداگران همراه شیخ محمد (که از شیخان مشهور هند بود) از گجرات گاویان بے بد (که لایق کارگاه شکار پادشاهی باشد) آورده اند - بنابران حکم مقدس بتفان پیوست که سوداگران را بهای دلخواه داده گاویان مذکور را باید گرفت - درین اثنا معروض بساط عشرت کشت که شیخ محمد و خودشان او بهتر ازین گاویان دارند - اگر در وقت مراجعت از منزل او عبور فرمایند هر آئینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاویان را پیشکش خواهد کرد - بنابران (بظاهر باندیشه این حیوان - و بیان برای عیار گرفتن جوهر انسانیت شیخ) بصوب منزل او عبور فرمودند - شیخ گرد موکب عالی را سرمه دیده افتخار خود ساخته قد اقدس را حریز آفت بیرامخان دانست و جمیع گاویان را (که بدردم شیخ مذسوب بود) با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد و اقسام حلوبات و عطریات حاضر ساخت - و در خرمجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت دست ارادت بکسی داده اند یا نه - حضرت (که دست ثنق بیدالله داده گنجور گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده در اخلفای حالات و واردات خود کوشیده) دست همت را از تهی دستان بازداشته تماثائی رنگ آمیزی عالم بودند) برسی ظاهر در جواب فرمودند که نی - شیخ دست خود دراز کرده دست مقدس آن حیا پرورد الهی گرفت - و گفت ما دست شما را گرفتیم حضرت شاهنشاهی از فرط مردّت و حیا چیزی بهای آن نداده تبسم کنان بروخاستند - بندگان حضرت شاهنشاهی مکرراً در محاذی عالیه میفرمودند که همان شب بمخیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاط بودیم - و بر طرقی گرفتی گاویان و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم ◎

(۲) در [ بعضی نسخه] مراجعت از شکار از منزل او (۳) در [بعضی نسخه] بیرامخانی ◎

که هرجا که رسیده باشد توقف نمایند - و انتظار سانحه غیبی برند - مشارالیه ازنجا معاودت نموده بنواحی رنتنبرور بدره جهاین آمد - اقامت گزید - و آن تنگی را مضبوط ساخت - چون این معنی معلوم بیرام خان شد شاه تلی خان محرم و خرم خان و جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند - چون این فوج نزدیک رسید درمیان بهادران طرفین بقدر جنگی در پیوست - و چون شب درآمد مولانا پیر محمد خان با معدوده بدر رفت - و اسباب و اشیای او بدست این فرستادها درآمد \*

القصه بیرام خان بواسطه بے پرواٹ خود باغوای حسد پیشهای کوته اندیش اینچنین مخلص کارانه را از میان برکنار ساخت - و بدست خود تیشه برپای اقبال خود زد - و حضرت شاهنشاهی ( چون کار و بار و دار و گیر کارخانه سلطنت به بیرام خان سپرده در خلوت سرای خاطر مقدس عیار جهانیان میگرفتند ) سنوح این قضیه ( که مبنی بر اغراض فاسده بود ) ناپسندیده مکافات آنرا بایزد کارساز گذاشتند - و به افزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر نفرموده نظارگی تماشا کا عالم بودند - و بعد از پیر محمد خان منصب والالت بیرام خان ب حاجی محمد خان سیستانی ( که از نوکران قدیم او بود ) تفویض یافت - اگرچه این اسم برو اطلاق شد اما شیخ گدائی ( که بصدارت امتیاز داشت ) وکیل معنوی بود - جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرام خان بے استصواب او نمیکرد - او هم از باده مرد افکن دنیا از جای رفته به احوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت - و تکبر ( که بنیاد افکن قدیم دولتان است - تا بنو دولتان چه رسید ) پیش گرفته اسباب نکل خود و مربی خود سرانجام می نمود - و باندک فرمانه آثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم و قائع رقم خواهد شد \*

واز سوانح این سال <sup>(۱۳)</sup> حجسته فال فرستادن حبیب علی خان است به تسخیر قلعه رنتنبرور که از قلعهای نامع ممالک هندوستان در رفعت و رفاقت ممتاز است - در ایام تغلب واستیلای افغانان سلیمان خان این قلعه را بحکومت ججهارخان نام غلام اختصاص داده بود - چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه شد این غلام سیده بخت بیدولت نگاهداشت قلعه را از اندازه قوت خود دور دیده باین اندیشه نادرست ( که بدست اولیای دولت قاهره نیفتند ) بدست رای سرجن <sup>(۱۴)</sup> ( که از ملازمان رانا اودیسنگ بود - و دران نواحی تمکن و توطئ داشت ) فروخت - و سرجن دران قلعه خانها اساس نهاده پای ثبات محکم کرد - و مواضع و قریات اطراف را به تسلط و تحکم از مردم گرفت - درینولا خاطر اقدس بتخیر آن توجه فرمود - و حبیب علی خان را با دیگر سرداران کارдан

(۲) نسخه [ و ] رتن بور (۳) نسخه [ ط ] فرخنده فال (۴) نسخه [ ب ] منانت - و نسخه [ ی ] حصانت (۵) در [ چند نسخه ] سورجن \*

نمودیک بجود : سوزشنه تدبیر . (که میرصلی آدمی همان تواند بود ) از دست داد - و خود را بدست اهل حمد مهرده از کارهای بلند عالی همتانه او در توهم شد - و نه امری ( که مستوجب بجزل باشد ) . یافواهی حسنده پیشنهای نتوان نبین . و احترف و حکایات نادرستای غرضی گو مخلص احتیار داد . خود را از پائی اندانست .

و تقریب بقدام ببرین امر مجدد آنکه دران هنگام ناصرالملک (وزیر پندر بیمار شد و نخان خانان بعیادت او رفته - خلام ترک (که دریان بود ) از روی نادانستگی گفت . خبرگش خان خانان ازین معنی متغیر شد - و ملا پیر محمد ازین واقعه واقع شده از خانه بیرون آمد (و بهزادیان تراپخ و خجالت در مقام عذر خواهی استاد - و با وجود آن خان خانان (که بهزادی خانه درآمد ) همراهان باوی کمتر توانستند رفت . خان زمانه بوده بچین در این بیرون آمد و در فکر ناصرالملک شد - و فرض کویلی ناتولن بیوی : واقعه طلب فرصت یافته سخنان گفتند سو عده آنها شیخ گذانی بود - و بعد از دو سه روز خواجه امین الدین محمود و میرعبدالله بخشی را خواجه محمد حسین بخشی را با چندست از ملازمان فرزند ناصرالملک فرستاده پیغام داد که تو کشور طالب العلمی و فقر داشتی که در قندھار رسیدی - و چون ( در آداب اخلاص خود را صادق ظاهر میساختبی - و همواره خدمات پسندیده بظهور می آوردی ) ترا به مرائب و مناصب یزدگ هریلند گردانیده از پایه ملائی بمعارج سپه آرائی آوردیم . چون تنگ حوصله بودی از تند شرابی بیک سنگ از دست رفتی - و ما خطر داریم که از تو مفاسد عظيمة سرزند که علاج آن بدشواری توان نمود - بهتر آنست که چندگاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوش بنشینی - و علم و نقاه و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترقی خود را بسپاری - و باللاح مزاج خود ( که هم صلاح درست است - و هم مصلحت روزگار ) بهزادی - تا بعد ازین بر هرچه رای مصلحت اقتضای ما درباره تو قرار بپاد براه عمل نموده شود .

<sup>(۱)</sup> پیرمحمد خان ب مجرد شنیدن این بشارت (چون آزاد هر بود ) بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرد و بشکفتگی خاطر انزوا اختیار نمود - و بعد از چند روز بسیعی بداندیشان رای بیرام خان براں قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستد - و ببرین اندیشه جمعی را همراه ساخته ملا را بقلعه بیانه فرستاد - و ازانجا بوسیله مردم متوسط الاجوال در شرات و خیریت رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرلت شد - چون هشار الیه برادهن بور آمد فتح خان بلوچ او را چندگاه نکاه میدارد - و در احترام او میکوشد - درین اثنا نوشتہ میرزا شرف الدین حسین وادهم خان میرسد

( سال چهارم )

[ ۸۵ ]

( سنه ۹۶۶ )

سعادت‌جوی شود - چنانچه از احوالِ سعادت اشتمال این خدیو جهان بظهور می‌شتابد - و درجای خود  
اندک از بسیار گفته می‌آید \*

واز سوانح بهجت‌انتما ( که درین مال سمتِ ظهور یافت ) کدخدا ساختنِ ادهم‌خان بود  
و شریح این برسی اجمال آنست که عاطفتِ شاهنشاهی ( که شاملِ حالِ عفت قباب ماهم انکه  
و فرزندان او بود ) متوجه کدخدائی ادهم‌خان ( که پسرِ خرد ماهم انکه است ) شد - و بتتفحص  
و تأمل دخترِ باقی‌خان بقلاتی<sup>۱۳</sup> ( که از قدیم پروانچی میرزا هندال بود ) نامزدِ او ساختند  
و در اندک فرصتی لوازم این جشن را در خوزیر عاطفتِ خود بظهور آوردند با آئینهٔ خجسته این انعقادِ والا  
دست بهم داد - و همتِ علیای شاهنشاهی ( که در اظهارِ مكرمت و ابرازِ مرحمت تقریب طلب است )  
اینچنین جشن دلکش را واسطهٔ هزاران مکارم گردانید \*

### مقید ساختن بیرام‌خان فاصرالملک پیرمحمد‌خان را

چون ( سرای دنیا عبرت‌بخش دیده و ران دوربین است ) هرچه بظهور آید هزاران حکمت  
و معدلات دران و دیعت نهاده دستِ قدرت است - دیده باید که بیند - و در دارالعدالت  
داری حقیقی در چارسوی پُرشور و شر هیچ دولته سپری نمی‌شود و هیچکس را از آسمانِ عزت  
برمی‌ین مذلت نمی‌آزند مدام که او خوی‌نیک خود را گذاشته سالک راهِ انجراف نمی‌گردد - و لهذا  
درین هنگام ( که بیرام‌خان را پیمانهٔ دولت نزدیک پُرشدن رسیده بود ) فتوحه در خوی او رفت  
تا آنکه بوسیلهٔ فتنه‌اندوزان ناتوانی بین و حسد پیشه‌ای بے‌سعادت ( که در معنی باقضادلنگ  
و با خدا در جنگ اند - و از کوتاه‌خردی بشادی دیگران اندوهگین می‌شوند - و به غمگینی  
و اندوه مردم دیگر شادمانی می‌کنند ) خاطر بیرام‌خان از ملا پیرمحمد متغیر شد - او از فرط  
عقیدت و اخلاص ( در مراسم دولتخواهی و کارگشائی بوده ) سرانجام مهماتِ مالی و ملکی نموده  
و اعتضاد بر درستی و راستی خود داشته بے چین پیشانی دل و بے گره ابروی عنصر خدمت گذارد  
و ( چون ناگزیر اینچنین کسی پیوسته مرجع خواص دعوام و محل ازدحام طوفان عالمیان  
می‌باشد - و ازین معنی دل بے حوصله‌ای حسد آلود خون می‌گردد - و از تیره رائی مصدر افترا  
و بهتان گشته کارشناسی می‌نایند - و خاطر بزرگان بواسطهٔ افزونی مشغله و عدمِ فرصت تشخیص  
بگفتگوی مگس طیننان برهم می‌خورد ) پیرمحمد خان نیز ملاد و معاف جهانیان شد - و حسد پیشه‌را  
خون در جوش آمده در سخن سازی و فتنه اندوزی کمراه‌تام بستند - و بیرام‌خان ( که روزِ انحطاط او

( ۲ ) نسخه [ ا ] در [ ب ] بقلانی ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] متنفر ( ۴ ) در [ چند نسخه ] عنصری ( ۵ )  
در [ بعضی نسخه ] طبیعتان \*

خواهش خود را در میان آورد - علی قلی خان<sup>(۲)</sup> به حیثیت آن زن نکاحی خود را باز بخشید و شاهم بیگ مدتی شهوت رانی نموده دل سرد گشته از روی مستی و بیخردی این فاحشه طبع به آزم را ( که بزندی برداشته بود ) بر نهنجیکه خود گرفته بود به عبدالرحمن بیگ بخشید و او آنرا زن خود ساخته در پرده سترو احتجاج میداشت - درینوا ( که شاهم بیگ مهمان او شد ) در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان نموده اظهار بآرامی نمود - و قیاس حال عبدالرحمن را بر حال علی قلی خان نموده توقع آن داشت که آرام جان را باز بازدهد - عبدالرحمن بیگ بواسطه حمیتی که داشت از قبول این معنی سرباز زده در مقام امتناع آمد - شاهم بیگ ( که باده بد رگی او را آشفته دماغ داشت - و بتحکم و سرکشی معتاد بود ) در غصب آمد - و حقوق آشنازی و دوستی یکبارگی فراموش کرد - آرسه رابطه ( که بنای آن بر هوا و هوس باشد ) همین قدر ثبات دارد •

القصه شاهم بیگ در شورش درآمده عبدالرحمن بیگ را بربست - ولوپی را از خانه او برآورده در بانع ( که نزدیک بخانه او بود ) برده مجلس<sup>(۳)</sup> بشراب و نغمه گرم کرد - درین اثنا موید بیگ برادر عبدالرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت - و مصلح شده بر در بانع ( که آن سفله بدمعت بود ) رسید - مردم او در مقام مدافعه شدند - و باهم جنگ در پیوسته ناکاه دران زد و گیر و رد و بدل تیرے با آن سفله خون گرفته رسید - و مرغ روحش از قفس تنگ جسمانی خلاص شد - عبدالرحمن بیگ از بند فجات یافته رو بگریز نهاد - و باستعجالی تمام خود را بدرگاه گئی پناه رسانید - و این کار شایسته را ( که کیف ماتفاق ازو بظهور آمد ) بعنوان خدمتی لایق بفروخت داد - و بهمین قدر ( که او سبب این معنی شده است ) نوازش یافته میان امثال و اقران ممتاز گشت - و علی قلی خان از شنیدن این واقعه گریبان شکیباتی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت - و ب اختیار تعاقب عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای کنگ آمد - چون ظاهر شد که او تیز تر گشته است نامید برگشت - و لش آن شارپل پسر را بجهنمه برده در کناره کولاپ دفن کرد - و بر سر مزار او عمارت عالی اساس نهاد - و بسعي فرمان پذیران اخلاص مند فتنه چنین فرونشست - آرسه هر که [ با بزرگ کرده الهی و آنکه چنیں فرمان روانی ( که عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیری او تکلیف دارند ) آهنگ سرکشی نماید - و دم مخالفت زند ] بحسبت خود دشنه هلاک بر سینه خود زده باشد و همان که دار ناهنجار او برای دفع او کافی است - تا وقوع این سرمایه مزید آگاهی بخت بیداران

(۲) نسخه [۵] نکاح کرده خود را (۳) نسخه [۱] و [۲] مجلس شراب (۴) نسخه [۵] پدر عبدالرحمن •

و از سوانح هدایت انتما ( که راهنمای سرگردانان بادیه انکار تواند بود - و درین سال بهظور آمد ) کشته شدن ساربان پسر مذکور است - چون ایزد جهان آفرین منکل نظام سلطنت این خدیو آفاق است ( هرجند که مسند آرای خلافت خود در پرده به توجه‌ی بصر میبرد ) کار فرمایان ابداع در کار خود بوده مخالفان دولت ابد قرین را یکیک بغاک هلاک برد هر کس را برنگ خاص سزا میدعند - گاه اولیای دولت را قوت و اقبال میبخشند - و این گرده عالی شکوه را از اسباب آن میگردانند - چنانچه از فتح هیمو و تسخیر قلعه مانکوت و غیر آن معلوم میشود و گاه اعدا را خجلت زده بصره ای اوارگی میرسانند - چنانچه از خایب گشتن میرزا سلیمان معلوم میشود - و گاه در مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می‌اندازند - تا یکدیگر را قصد کرده به فداخانه ادبی میرسانند - چنانچه قضیه این ساربان پسر است - و تفصیل فرو رفت او بخاک نیستی ( که مهین منصوبه بساط اقبال تواند بود ) آنست که ( چون علی قلی خان صورت اطاعت نموده به تلبیس اورا <sup>(۲)</sup> از پیش خود روزی چند دور داشت ) آن سفله تهی میان پریشان مغز پیوسته دران نواحی به بدمستی گذراند - تا آنکه روزی بقصبه سره پور رفت که در جایگیر عبدالرحمن بیگ پسر موبد بیگ دولتی بود که در سلک مقربان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت - و این ساربان پسر از آغاز بدمستی با عبدالرحمن مذکور علاقه معشوقی داشت - و بروش خبائث معاویه النهر ( که نه سوزه و نه گدازه - و نه مهره و نه محبتی ) راه بے حیائی و بے آزمی سپرده باهم نرد دوستی باختن - باین نسبت بخانه او آمد و باد آرام‌جان کرد - و خواست که آرام‌جان را بازگردانیده بگیره •

وقصه آرام‌جان آنست که او از لویان بود - علی قلی خان بشوق تمام ( که سرچشمه اش طغیان شهوت است ) آن کوچه گرد را ( که هم آغوش هزارکس بود ) ( دل هرزه گرد بیدمعنی را باو پیوسته ) عقد بست - و در سلک زنان خود انتظام داد - و از بے باکی و بے آزمی در مجلس خاص خود ( که با شاهم بیگ داشت ) در بزم شراب آن زنک را نیز حاضر ساخته - تا گویندگی و نغمه سرائی کرد - و سرمایه فساد و افساد گشتی - تا آنکه رفته رفته شاهم بیگ را باو تعلق خاطری ( حاشا رابطه نفعانی شهوانی ) بهم رسید - و ( چون علی قلی خان مغلوب هوا و هوس بود ) نوکرانه باو سلوک کرد - تا آنکه ولایت وسیع خود را سه بخش کرده یک حصه در بایست خود صرف کرد - و دو حصه با آن روستا پسر را گذاشته خدمت نموده - شبی آن سفله بدمست

(۱) نسخه [۱] والا شکوه (۲) نسخه [ب] لاز خود (۳) در [بعض نسخه] و بروشه که خبائث معاویه النهر باشد (۴) در [چند نسخه] صه حصه بخش کرده •

غزل‌خوانی ببللِ مبیح خیز \* تیقانی می‌خوارکان کرد تیز

شہنشاھ در آرایشِ روزگار \* نزوده بهارِ دگر بر بهار

درین سالِ خجسته حل ( که عنوانِ صحیفه اقبال است ) همتِ جهان‌گشا اقتضای آن فرمود که لشکرے شایسته ببلادِ شرقیه تعیین فرموده لکھنؤ و محلل متعلقه علی قلی خان را ازو گرفته او را از خواب غفلت آگاه ساخته شود - [ اگر بروش سعادت پیش‌های اخلاص‌مند سلوک پیش‌گیرد و محمل عقیدت بمقصد روانه سازد - و آن ساربان پسر را ( که سرمایه نخوت و غفلت اوست ) بدراگه فرستد - یا از پیش خود آوازه سازد - و مطاعت و متابعت صاحبِ عالم و عالمیان را سرمایه دولت خود گرداند ] هر آئینه مشمولِ عواطفِ شاهنشاهی شود - و بجنودِ اقبالِ این دودمانِ عالی جونپور و آنحدود رفتہ تادیبِ افغانان ( که هنوز بادِ مخالفت در دماغِ فاسدِ خود دارند ) نماید و برای خود جا پیدا کند - درینصورت هم خدماتِ شایسته سابق او منظور شود - و هم دیوانه خیزی‌های او را درین مرتبه هم گذراند، مدد و کمک داده شود - و حکم عالی نفاد یافت که افواجِ قاهره بر جایگیرهای خود متصرف شده سرانجام و سامان خود نمایند - و هم مدد و معافی علی قلی خان باشند و اگر آن بدمعت شوربخت قدر این عذایت نداند سزا او دادن و دفع او نمودن سرمایه اسباب نظامِ جهان و پیرایه عبادتِ جهان‌آفرین دانسته شود - بنا برین اندیشه قیاخان گنگ و سلطان حسین خان جلایر و محمدخان جلایر و شاهمن خان جلایر و حاجی محمدخان سیستانی و چلمه خان و کمال خان گنگ و جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش را رخصت فرمودند - و فرمان مطاع صادر شد که لکھنؤ و سایرِ محل را به ملازمان عتبه اقبال سپرده متوجه پیش شود - و عبد‌الله‌خان اوزبک ( که سرکارِ کالپی باو مقرر بود ) بمنشورِ عاطفت سرافراز گشت - که در امرِ مذکور شریک بوده لوازمِ دولتخواهی پتقدیم رساند - چون ( هنوز پرده به آزمیع علی قلی خان یکبارگی دریده نشده بود - و روزے چندِ دیگر بایستی که پرده از کار او برداشته شود ) سخن شنیده لکھنؤ و آنحدود را بجلایران و سایرِ لشکرِ فیروزی اثرسپرد - و خود کم‌همت به تسخیرِ جونپور و دلیت پیش بست و ابراهیم ( که ایمام ازو رفتہ ) درین هنگام ( که مبارز خان فرو رفت - و هیمو نابود شد ) حرکت مذبوحی نموده در جونپور می‌بیود - مشارالله بے جنگ ازو جونپور گرفت - و ملک وسیع بیامان اقبالِ شاهنشاهی بdest او درآمد - و او را در آنحدود مبارزات و محاربات روی داد - و کارے ( که بصورتِ شایستگی ازو بظهور آمد ) آنکه شاهم را از پیش خود راند - اگر این کار از صیم خاطرش می‌بیود بایستی بدراگه معلی می‌فرستاد - بارے بھر نحو که بود آن سرمایه فساد را از خود جهاد ساخت - و اظهارِ دولتخواهی نموده عرائض و پیشکش بدراگه معلی فرستاد \*

و باگستان دلهای جهانیان رنگ شکفت<sup>(۲)</sup> خرمی و شادمانی گشته در افزایش بود \*

## آغاز سال چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال تیر از دور اول

شکر فیاض بے همال و مفضل بے اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و خجستگی سپری شد  
و نوبت با آغاز سال چهارم رسید - روزِ یکشنبه دوم جمادی الآخری (۹۶۶) نهضت و شصت و شش  
نور اکبر و نیز اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت - عالم صورت را چون ملک معنی  
نصارت بخشید - ابواب نشاط بوری اهل روزگار گشاده شد - اسباب انبساط در چشم جهانیان  
جلوه داده آمد - کوکب سلطان بهار جهانتاب و عالم گیر شد - طنطنه موکب خسرو گل گوش  
زمین و زمان باز کرد - فیض نوروزی روح نباتی با جسماد و قوالب خاکیان در دمید - فصل ربیعی  
رواح و فوائج مغز پرور بالفلاکیان تحفه فرستاد - نسیم بهاری نونهالان چمن را جلوه کبک و خرام تندرو  
آموخت - هوای عالم افسرد کان خاک را انتهاض آتش و اهتزاز آب بخشید - نطع بسیط غبرا  
بفرش اطلس و اکسون بے تار و پود سبزه و گل بدل شد - گلوی مرغان چمن بر نی آتشین نفس  
خرده گرفت - منقار عنادل گوشمال موسیقار داد - لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاؤس  
خدمه ربخت - بنفسه سرمه بینش در چشم نظارگیان کشید - نرگس در تماشای قدرت دوده باز  
ماند - شکره و سنبل پرده گشای اسرار سفیدی و سیاهی شدند - شقائق و ریاحین نکته گذار  
حقائق کوئی و الهی گشتد \*

به لاله زبردوس جام آمد \* زرضوان به گلشن سلام آمد

شده جلوه گر نازیندان باغ \* رخ آراسته هر یکے چون چراغ

شده مشگبو عنجه در زیر پوست \* چرتعود مشگین بیداری دوست

برون کرده سوسن زبان خموش \* همی کرد هر دم تقاضای نوش

هوا بر سر سبزه میربخت سیم \* مراغه همی کرد هر گل نسیم

بهر چشمہ منقار بطر آب گیر \* چو مقراض زرین بقطع حریر

بهر شاخ مرغ ارغذون ساخته \* بهر نغمہ گلبن سر انداخته

(۲) نسخه [ ب ] شکفت و خرم و شادمان گشته (۳) نسخه [ ج ] دوشنبه (۴) نسخه [ هجی ]

آتش نفس (۵) نسخه [ ه ] پرده دار \*

مندھاکر ( که در شش کوره‌ی دارالخلافه آگه است ) بنشاط شکار مشغول بودند که چیزیه تصدی آهوبه‌ی کرد - و اورا بدھن گرفته روان شد - مادر آن آهوبه از مهر و محبت فطري بیتابانه خود را بران دشمن قوي زد - چيشه که غرور صيد افکني در سر داشته میخرايمد ( بصدمه آن ماده آهو بظاهر - و در معنی بتوجه عاطفت سرشت شاهنشاهي ) بحال تبا بخاک مذلت افتاد - و آن غزاله از جنگل هلاكت نجات يافته بهمراه مادر صحرا نورد گشت - اگرچه خاطر اقدس پرده آرائی میخواست اما حکمت الهي در اظهار جمال جهان آرای حضرت بود - درین ایام دولت افزا حضرت شاهنشاهي در دارالخلافه آگه همواره در لباس بجهت توجهي بوده عبار اهل روزگار میگرفتند و پيوسته بشکار چيشه و آهو و جنگ فيل و سایر اشغال صوري ( که مرد ظاهر بین آنرا از اسبابه بجهت پروائني داند - و هوشمند دور بین آنرا نقاب جمال جهان آرای شناسد ) اشغال ميفرمودند و ايزد بیچون روز بروز بتدربيه شايسته نير اقبال آن برگزیده خود را بر آسمان ظهور لامع تر ميساخت و آنچه آنحضرت آنرا نقاب جمال خود اند پيشيده بودند جمال آرای ابداع آنرا از اسباب ظهور جمال ساخته روز بروز عظمت آن خديبو زمان روی در افزایش داشت - و همواره شکوه و سطوت پادشاهي <sup>(۲)</sup> سے دور باش صوري پرده گشا بود - و شرح خصوصيات و جزئيات اين امور را دفاتر و اسفار منتقل نتواند شد - و ذرّه خاک نشين ابوالفضل ( که براه استعمال افتاده مجلات و قائم اين خديبو زمان را قطعه قطعه و رقعه از کارآگهان پرسيده فراهم مي آرد ) شطرے در تعجب سخن طرازان کارдан اين دولت ابد قرين فرو ميرود - که ( اگر خداوند جهان در نقاب بوده برای تعليم جمهور اقام شرح جلائل احوال و غرائب سوانح خود را نمي نويساند ) اين کاردان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسيه اين دولت خدا داد را با هتمامه لائق فراهم نياورده اند - و معهذا من شوريده خاطر را ( که سر و برگ نشأه ظاهر ندارم - و مامور انواع احکام پادشاهي بوده خدمات گذاري را به وضع متنى عبادت شايسته خود دانسته در مهمات مختلف الارضاع بسر ميردم ) <sup>(۳)</sup> کجا فرصت آنکه بتفصيل آن پردازم آرے اگر ايزد عمر سايسته در ملازمت آنحضرت کرامت فرماید شرح بدائع احوال گرامي پادشاه صورت و معنى خود را به تفصيل ادا کرده درین لباس پرستار ايزد خود باشم - وبالجمله ( با آنکه فرملن رواي زمان در نقاب بجهت توجهي بسر مي برد ) روز بروز از اقطار عالم اهل نظرت و ارباب استعداد ( از مبارزان اخلاص گزين - و بهادران عقيدت كيش - و دانایان ولا دانش و سایر صنعت گران هنرآفرين ) گروه گروه آمده بمقام خود ميرسيند - و درگاه پادشاهي ظل درگاه الهي شده هر طريفه بيش از آرزو خود کامياب صورت و معني گشته ضممه لشکر اقبال ميشدند

(۲) و ايضاً دور پاش (۳) نسخه [ ز ] کجا فرصت - و کو وقت که بتفصيل آن \*

شاه محمد به پشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه‌داری اهتمام نمود - و محاصره قلعه با مقداد کشید - تا آنکه شبه از دروازه نو چندی از مبارازان رستم آنین برآمده برموزجل ولی خلیفه شاملو رختند - و اورا زخمی ساخته جمع کثیر را کشند - بعد از درازی سخن سلطان حسین میرزا کار ناساخته از پای قلعه برخاست - حاکم ایران برآشته میرزا مذکور و علی قلی سلطان حاکم شیراز و ولی خلیفه شاملو را با جمعی کثیر فرستاد - تا هر نوعیکه باشد قلعه قندهار را در تصرف درآزند - علی قلی سلطان (که لاف این کار زده بود) آمده کوشش‌های سخت در گرفتن قلعه کرد - و به تیر و بندوق مسافر ملک عدم گشت - و تفرقه در لشکر ایران افتاد - هرجند کمک ظاهري از خديو زمان فميرسيك اما زمان زمان تائيد ايزدي دستگيري ميكرد - و چنین لشکرها را بهم مينزد - سلطان حسین ميرزا (که نه روی بازگشتن و نه راي بودن داشت) بهر حال سراسيمه در گرد قلعه نشسته روزگار ميگذرانيد - درین ميان شاه محمد قلاتي عرضه اشته بدرگاه معلم فرستاده اينستادگان پايه سرير والا را بر حقیقت کار آکاه ساخت - پرلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانباني جدت آشيانی ميفرمودند که چون فتح هندوستان بفرمانيم قندهار را بشاه ميدهيم - خوب واقع نشده است که او بابن مردم جنگ کرده - و کارتا بابن حد رسانيده - مناسب آنست که قلعه را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته متوجه ملازمت گردد - بنازم مررت و مردمي را که سلوک ازان جانب در چه پايه - و پاداش حق و نگاهداشت نسيت ازین جانب در چه مرتبه بنا بر حکم عالي مشماراليه قندهار را به سلطان حسین ميرزا سپرده متوجه درگاه عالم پناه شد و درين سال استسعاد ملازمت یافت - و مشمول عواطف شاهنشاهي آمد \*

و از بداع سوانح تجربه گزinden و جوگي شدن شاه قلي خان محرم است - چه قبول خان نام پسرے (که فنون رقص دانسته) با وي مي بود - و او علاقه خاطري باو داشت - حضرت شاهنشاهي [چون اين طرز را از آمرا و ملازمان خود و از هليچکس نمي پسندند - هرچند پاكبازي باشد (چون متضم ناخوش چند است که اهل هوش بهتر دانند) راي جهان آرای مطلقاً تجويز امثال اين امور نيفرماید و آن مغلوب طبیعت ازین کار بازنی ماند] آن پسر را ازو جدا فرموده بپاسبانان سپرده شاه قلي خان از غواشي بشرت تذگي بحوصله خود راه داده بخان و مان آتش درزد - و لباس جوگيان پوشیده گوشه گرفت - بيرام خان در دلاس اي او غزل گفت - و در تدارک وتلافی سعي کرد - باز متوجه شاهنشاهي بحال خود آمده از کرده خود خجالتمند گشت - و ملحوظ الطاف بيکران شد \* و از عجائب ميان مذات قدسي درين زمان عشرت انزا آنست که خديو مقدس بحدود

(۲) در [ چند نسخه ] علی سلطان \*

نخواهد بود - و وحشیان بینابان ناجذبیت را پشت قوی شده راهبری به نزهت سرای موافقت کرد که این درگاه است جنس و غیرجنس را در برکشیدن و برگزیدن منظور نمیدارند - هر که (به پیمان درست با دلی اخلاص گزین و خاطرے نمک شناس و باطنی معامله دان قدر تربیت داند) از گذارش قهرمان سیاست نجات یافته بخواش خسروانی امتیاز می یابد ۵

واز مأثر اقبال روز افرون ( که درین سال فرخند فال سانح شد ) کارزار نمودن کمال خان گهر و ظفر یافتن اوست - و شرح این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام ( که دارالخلافه آگه مخیم شادروان سلطنت شد ) بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان ( که آنرا میانه گویند ) در حدود سر زنج ( که در صوبه مالوہ داخل است ) سربفساد و نتنه برداشت آهنگ آشوب و شورش دارند - آنحضرت کمال خان گهر را ( که آثار جرأت و شجاعت از پیشانی احوال او پیدا بود - و لیاقت این خدمت داشت ) باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند - او بجمعیتی لیق رفته نبرد مرد آزمای نمود - و مظفر و منصور باستلام عتبه علیه مشرف شد - و با منافع عاطفت خسروانی خلعت امتیاز یافت و قصبه کره و فتحپور و هنسو و بعضی محال دیگر بجا گیر او مکرمت شد ۶

واز سوانح آنست که ادهم خان و جمعی را بر سر هنگام فرستادند - و شرح این اجمال آنست که هنگام ( که در فردیکی دارالخلافه آگه از مستحبتر جائی نیست - و زمینداران آنجا از طایفه بهدوریه و غیر آن به هشیاری و مردانگی امتیاز دارند - و همواره با سلاطین هند سرکشی کردن ) بیرام خان ( چون همیشه از ادهم خان متوجه بود ) اندیشید که آن محال بجا گیر او مقرر شود - تا باین وسیله از درخانه دور گرد - و هم متمن دان آن نواحی سزا یابند - و به یک خیال دو کار شکرف بتقدیم آید بنا برین اندیشه آنرا بجا گیر او مقرر داشته رخصت دادند - و بهادرخان و خانجهان و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محروم و صادق خان و اسماعیل قلی خان و خرم خان و امیر خان و جمیع از بهادران را درین لشکر نوشند - و بتائید الهی آن ملک بعمل درآمد - و ارباب تمد سزای لیق یافتد ۷

واز رقائی این سال آنکه شاه محمد قلاتی ( که حکومت قندهار از جانب بیرام خان با مفوض بود ) آمده بسعادت آستان بوس سریلاندی یافت - سابقًا بقلی و قائم گذار گذارش یافت که چون ( بهادرخان برادر خان زمان را شاه محمد قلاتی به پیمان بستن بولایع ایران و لشکر آوردن منکوب ساخت ) بر پیمان خود نه ایستاد - بنابران خاکم ایران بهادرزاده خود سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسین بیگ آنچک آغلي استجلو لله میرزا و ولی خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] واز موانع این سال اقبال افزا آنست ( ۳ ) نسخه [ ی ] هنسکانت ( ۴ ) نسخه [ ج ] به بسیاری مردانگی ( ۵ ) نسخه [ ب ] وقایع نکار ( ۶ ) نسخه [ ی ] آنچک ۸

ترتیب دادند که بقالب گفت در نیاید - و از کمال شرافت و جلالت بتارگی دارالخلافه و مرکز السلطنه شد \*

و (چون کواکب سعده بنظرات سعادت بطائع مسعود حضرت شاهنشاهی ناظراست - و ظهور تاثیرات بموجب انتضای آن لازم) هرآئینه فتوحات مقدّرة غیبی و پرنگشائی مخدّرات مقصود بتدريج و ترتیب هر کدام ازانها به وقتی (که تعلق یافته) لامحاله بهمان وقت صورت گرفتني است و هرامید (که بواساطت سعي و کد یا به واسطه جد و جهد موعد وجود گشت) باسلوب مقرر بحصول پیوستني - و ازین قبيل است سانجه دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدرا الخلافه آگره پرتو ظهور یافت - و فتح قلعه گوالیار باسانی روی داد - و شرح این برسی اجمال آنکه پيشتر ازین گذارش یافته که این قلعه را قیاخان و فوج از بهادران نصرت قریب رفته محاصره کرده بودند - لیکن (چون آن قلعه متین در استواری و محکمی کارنامه ای است از فرزانهای زمان پیش - و اثر سست بدیع از کارآگهان قدیم که گرفتی آن به نیروی بازوی صورت نه بندد - و جز بقوت اقبال روز افزون چنین خدیو صاحب اقبال کار بسته آن نگشاید) باوجود سعی مبارزان جهانگشای کاره از پیش نرفته بود درینلا (که دارالخلافه آگره مستقر رایت فتح آیت گشت) حبیب علی خان و مقصود علی سلطان و جمع کثیر را بکمک قیاخان تعیین فرمودند - بهبل خان در آداب قلعه داری دقیقه نامرعی نمیگذاشت جمع از راهنمایان دولتمندی (که با نسبت خیرخواهی داشتند) نصائح ارجمند در میان آوردنده که هر چند (قلعه محکم و اسباب قلعه داری مهیا است) اما بتایید الهی و اقبال آسمانی چه کار کرده آید خصوصاً وقتیکه پناه نمانده باشد - که به پشت گرمی آن کاره توان کرد - و دست و پای توان زد - و چون (سخن بغايت درست بود - و پایه راستی بلند داشت) نصیحت پذیر گشت و درین من مباره الهی موافق ریبع الآخر حاجی محمد خان سیستانی بموجب التماس قلعه نشیغان رفته خاطر تفرقه یافته او را مستتم ساخته بملازم حضرت شاهنشاهی آورد - و آن سعادت منش کلید قلعه را بازیابی دولت سپردهن مفتح ابواب مقاصد خود دانست - و آن حصن حصین در تصرف مجاهدان اقبال درآمد - آنحضرت او را بتقدیمات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جایگیر سرافراز گردانیدند - و الحق بایفای وعده الطاف چندین کاربرگ را سامان پدید آمد - و بر راستی درستی آن معدهن بزرگی عموم خلائق را عقیده دیگر پیدا شد - و سرگردانی بادیه حیرت را اعتقادی تازه بهم رسید - و بر همگنان متین شد که هرچه درین درگاه عالم پناه قرار یابد بے شایبه فتو و غایله تغییر سمت ظهور خواهد یافت - و هیچ تفک حوصله کونه اندیشه را راه بدرکرداری

(۲) در [اکثر نسخه] فرمان دهان \*

## نَهْضَةِ مُوكَبِ مَقْدُسِ حَضْرَتِ شَاهْنَشَاهِيِّ بَدَارِ الْخَلَافَةِ

### آگرہ و دیگر سوانحِ اقبال

چون [ عرصه دلگشلی دارالملک دهلي بيمامين نزول اجلان حضرت شاهنشاهي تامد شش ماه مامن عدل و رامت بود - و مهمات آنحداود بروجهه ( که ملهم دولت تلقين فرمود ) انتظام يافت ] راي عالم آرای ( که پرتو سست از شعشه فروغ مهر عالم افروز - و نور سست مقتبس از سرچشم افوار الهي ) چنان اقتضا نمود که رایات عالي تعزیت دارالخلافه آگرہ ( که از رشك آب و هواي آن بغداد از دجله و مصر از نيل هر عرق خجلت است ) نهضت فرمابد و خاطر دريا نثار به نشستن کشتني و سير درياني جون توجه فرمود - صاحب اهتمام مهمات دريا چندين کشتني و زير را زيب و رونق دادند - و نشيمنهای چوپين را بقماشهاي فاخر بپرون و درون گرفتند - روز اشتاد بيست و ششم مهر ماه الهي موافق روز يكشنبه بيست و ششم ذبحجeh آن شهنشاه دريادل و دريائی به ساحل بکشتني نشست - و سختر آبے را قدر دريائی محيط بخشيد و دیگر أمراء عالي قدر و مقرريان سرپر والا و ساير بزرگان دولت ( که سامان سفر دريما كرده بودند ) با آئينه ( که کارنامه ادوار اجرام تواندید ) بکشتني نشستند - گويا دريما را آئين بسته بودند - يا الله و نسرین از آب سربرآورده بود - بهزاران عيش و عشرت روی عزیمت بدارالخلافه آگرہ کشتنيها را دريائی ساختند - و دران راه دلگشا روی انبساط بشكار ماهي و مرغابي داشتند - و مجلس عالي ( که جدا دريائی سست از جواهر <sup>(۱)</sup> معالي لبالب ) بجنبيش کشتني باده مرج خيز بدل و عطا بود تا آنکه هفدهم آبان ماه الهي موافق يكشنبه هفدهم محرم سال ( ۹۶۶ ) نهصد و شصت و شش همچو رایات صبح تباشير شاهنشاهي از مطلع آفقي شهر آگرہ طلوع نمود - و آن مصر جامع دولت و سعادت را مرکز دايره تخت و مطلع تير بخت ساخت - و حضرت شاهنشاهي ارك شهر را ( که ببادل گدهه اشتئار داشته ) به نزول خاص پايه آسماني بخشيدند - و بزرگان دولت و ساير اركان سعادت را جا بجا منازل تقسيم يانست - اقبال دران ساحت راحت منزل گرفت - و سعادت دران گل زمين طرح اقامت انداخت - در انداز فرصتے ببرکات توجه عالي اين شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد - شهره در گرمي و سردی معتدل - آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش باشجار و فواكه بخراسان و عراق موافق - و دريائی جون ( که آبش در سبکي و گوارائي کم نظير است ) از ميانه شهر روان - از دو جانب ملازمان عتبه اقبال منازل دلگشائي و بساتين دلگش

(۲) در [ بعضے نسخہ ] معنی - و در [ بعضے ] معنی \*

جنت آشیانی التفات فرموده بودند - روزی ( که حضرت جهانبانی جنت آشیانی از ماقمیواره پس‌بودن نزول اجلال می‌فرمودند ) حضرت شاهنشاهی بران فیل و لاشکو تا پس‌بودن سوار بودند و اول فیل مسته ( که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده‌اند ) دمودر نام داشت - که حضرت به بیرام خان بخشیده بودند - چون [ بندگان حضرت شاهنشاهی از ساحت دلگشای دهلي بسیر قلعه سليم گدهه ( که بر کنار دریای جون واقع شده ) میرفتنه ] آن فیل را در میانه راه در سایه درخته بسته بودند - از بس ( که جوهر اصالت داشت ) در عین مستی فیلان دانه پخته او را بدست گرفته بدهن او می‌نهاد - بندگان حضرت را خوشخونی آن فیل خوشآمدہ باز توجه فرمودند و بر ماده فیله ( که پهلوی او بسته بودند ) سوار شده برگردی او سوار شدند - و اول فیل مسته ( که حضرت شاهنشاهی برو سوار شده با فیل مستی دیگر جنگ انداخته اند ) چهلپه نام داشته و آن در ایام محاصره قلعه مانکوت بوده - بعد ازانکه جنگ در میان آن دو عفریت پیکر بامتداد کشیده بود بنصوبه شترنج هر دو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند - و دران هنگام سعادت انتظام عمر گرامی آنحضرت بپهارده سال رسیده بود - و بعد این زبردستی آنحضرت در سواری فیلان مست بجائی رسید که بر فیل بدست ( که فیلان کار کرده در سواری آن پشت دست بر زمین عجز می‌نهادند ) آن موید مظفر بتحاشا سوار می‌شد - و بجنگ فیلان مست می‌گذاشت و بے تکلف از صد مرتبه زیاده بر فیلان مست فیلان کش مردم ریای ( که بکوب شهرے و آشوب لشکرے بسند باشد ) سوار شده جنگ انداخته باشند - ایزد تعالی این تائید یافته از لی را در قرون و دهور بر اونگ کامرانی کام بخش <sup>(۲)</sup> جهانیان دارد \*

واز سوانح دولت افزا ( که درین ایام بظهور آمد ) آنست که خواجه عبد الله پسر خواجه محمد زکریا پسر خواجه دوست خاوند ( که جوهر رشد و رشد از نامیه او پیدا بود ) با سایر خواجه‌های بزرگ منش ( که در قصبه تلوندی جایگیر داشتند ) و میرزا حسن ترمذی و قرا بهادر کاشغري بر سر راجه کپور چند ( که در قلعه جم متحصن شده بود ) تعیین شدند - و این گروه نیکو خدمت باشند شایسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند - و باعدهای دولت قاهره جنگ عظیم کردند - و بپای مردمی سعادت سرزنشت و همت خداداد فتح بزرگ روی نمود - و غذائی فراوان بdst افتاد - و جوهر نیکو خدمتی و حق‌گذاری را عیار گرفته آمد \*

رحمانی آن بود) ریسمان را مضبوط گرفتند - و اعتقام بحبل متین حفظ الهی و عرده و نقای عنایت از لی وائق داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند - و دران جوش و خوش (که زلزله در زمین و غلغله در زمان انداخته بود - و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را از ان مغاک می کشید - و کوششهای غریب نمود از هر طرف پهلو بزمین میرسانید) از یک طرف غربی عالمیان و از یک جانب کوششهای فیل در برآمدن شخص قدسی نزد آنحضرت در چنین وقت (که خاطر روزگار آشفته است) جمعی از فراخ حوصلهای درست اخلاص تیزهوش بر جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند - و دل بزمده عالم آسود - و جان از جا رفتند دران فرار گرفت - نمیدانم که این جمال آرائی در صورت قهر بیواسطه ارادت این گزیده خود بهظور می آرد - تا درازاندیشهای تباہ کار را بدید چنین نگاهبانی کوتاه دست سارد - یا آن خدیو ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی بتائید غیبی و الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه میکند - تا کوچی ناتوان بیگان خلاف آئین و نور افزائی مخلصان ارادت گزین از یک کار شگرف از مکمن بطور بمامن ظهور شتابد و باندک فرصت (که آنحضرت خود را فراهم آوردند) فیل باهتمام خود از مغاک پا برآورده شروع در بدمستی نمود - و آنحضرت بهمان گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز بر همان نیل سوار دولت شده محفوظ حفظ و حمایت حضرت عزت متوجه مستقر سریر خلافت شدند بیرام خان خان خانان از شنیدن صورت این حال (که جانهای آرمیده عاکفان عالم قدس را در کشاکش بے آرامی اندازد) باستلام پایه سریر والا رسیده بشکر سلامتی ذات اقدس و دفع عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افسانه - کروپیان ملا اعلی و مجلسیان انجمن قدس دست دعا برداشته خلود دولت تازه و ظهور تکمیل جهانیان بوسیله تربیت این بزرگ آفاق از ایند بسیار بخش مسلط نمودند \*

بر مُستبصران آکاه پوشیده نماند اول فیله (که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بران سوار شده سریلندي تخت سعادت داده اند) دلسنکار نام داشته - که بیرام خان خان خانان آنرا با دیگر فیلان از جمله غنائم ماجهیواره بدرگاه گینی بناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت جنت آشیانی آن نیل سعادت مند را در لاهور بحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری آنحضرت با آن سرحد نبود (که تنها بر فیلان والا شکوه توانند سوار شد) بران فیل (که کمال اعتدال داشت) سوار میشدند - و فیله (که در مرتبه اول بے دستیاری فیلیان تنها بران موارشده اند) فوج بدار نام داشت - و آن فیله بود که آنرا نیز حضرت جهانبانی

(۲) نسخه [۱] [۵] ماجهیواره - و در [بعضی نسخه] [ماجهیواره (۳) در [بعضی نسخه] فوج بدار]

فیلان مست ( که فیلبان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می درآید ) آن شیر الهی ازان فیل برجسته بران فیل دیگر سوار میشود - و این گروه حق پرست را سرمه روشنی افزایی از دید این حالات بدست می افتد - چه رسیدن نزدیک این عفریت پیکر جز بحمایت ایزدی میسر نشود - فکیف سوار شدن بران - و باز آنرا به تندخوی داشتن - و با فیل دیگر که مثلاً او باشد جنگ انداختن - از ظهور این عجائب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در مقام حلقه بگوشی در آمدن گرفتند - بخاطر کسی نرسد که فیل را زین میکنند - و لات و اسبابه چند تعییه می نمایند تا سواری میشود - رسماً نه در گردین او حلقه طور ( که باعث زیب و زینت او باشد ) می بندند و نزدیک بگردن نشسته پا را با آن رسماً اعتماد می بخشنند - من چه گویم - سخن همانست که اول گفتم - بیان حالات از من نمی آید - اگرچه در واقعه نویسی ظاهرویین داند ( که از درازی شاهراه مقصود یکسو شده به پهنا میروم ) اما کارشناس معنی گزین دیابد که یک قدم از راه بیرون نهاده از کمر صنعتی تاخته می شتابم \*

از جمله حمایات ایزدی ( که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته شطره را در تعجب و لخته را در حسرت نایافت ایام گذشته آورد - و طبقه را در آفرین گری دانش خود بوده هوش افزایی گشت ) آنست - که درین هنگام ( که در دارالملک دهلي مسرت پدرای خاطر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال داشتند ) روزی بر فیل<sup>(۲)</sup> لکهنه نام ( که مظہر قهرمان جلالی بود ) در عین بد مستی و بد خوی و آدم کشی او بدولت و اقبال سوار شده بفیل همتای او جنگ انداختنده که کارآگهانرا حیرت افزود - فیل لکهنه ( که آنحضرت برو سوار بودند ) غالباً آمده حریف را شکست داده مدهوشانه از پی او میدرید که ناگهان پای او ( که ستون عظیم را ماند ) در گوئ تنگ و مغایع عمیق فرو رفت و دران عربده بد مستی ( که دخان خشم در دماغ او پیچیده بود ) حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرد - و درین اثنا پهلوانه ( که بر کفل فیل سوار بود - چه قاعده است که بر دف این کوه پیکران یکی از شیردالن کارдан سوار می شود - و اورا بزبان هندی بهوئی گویند ) تاب جنبشی آسمانی او نیازده بر زمین افتاد - درین وقت ( که غریبو از کون و مکان برخاسته بود - و دلهای ارباب اخلاص بگداز میرفت ) ذات مقدس نیز از جای خود جدا شده پای آسمان فرسای حضرت برسمان گردین فیل ( که بزبان هندی کلاوه خوانند ) محکم شد و آنحضرت بدسته ( که کمند همت بر فلک می انداخت ) و پنجه ( که تائید ید الله در اصابع

(۲) در بعض نسخه [ اکنه (۲) نسخه [ ه ] بهولی - و نسخه [ ی ] بهوئی ]

شناسائی بخش [ کار نساخته باشم - آن حسن مورت کو - و آن رفتار کجا - و اگر سرعت و تند روی او را بباد نسبت دهم ) آن خشمگینی در وقت برهم زدن ثابت قدمان عرصه نبرد چون گفته آید و در دور بینی و دریافت و فراست اگر با سپ مانند گردانم بیان واقع نشده باشد - شرح بدستی و کینه کشی و کارهای شرف فیل را کتاب علّحده باید - که مرد دانا به تکلفات انشا فراهم آرد و فصاحت و بlagt تنها درین کار غریب ( که از قرار واقع گفته آید ) کفايت نمیکند - با خود راست رو عمرے دراز ( صحبت با تجربه کاران ادب آموز این بدیع منظر عظیم شکل بلند دریافت کو افکن سوار ریای فوج برهم زن داشته ) پذیرای شناخت بدائی این خلاقت غریب عبرت افزای تحریر بخش شده باشد - و با اینهمه خود از شنید بدید آمده برآی العین لطف و قهر او را به بینه و کار نامهای او را از راه چشم بدل فرستد - شاید که اندک از بسیار او را تواند نوشت - که حسرتی در دل او از کوتاه بیان نماند - مرا ( که این شرائط بواقعی دست نداد ) بعبارت آرائی سخن را چرا دراز کنم - و از مقصود ( که درین شرف‌نامه دارم ) چون باز مانم - همان بهتر که بهمین قدر ازین عجائب مخلوقات اکتفا نموده رونق افزایی کار خود باشم \*

چون ( نظر مقدس حضرت شاهنشاهی برین مهیب پنکر بدیع هیکل افتاد ) سزاوار توجہ دانسته پرده تازه برای خود سرانجام فرمودند - و در معنی ایزد جهان آرا آغاز جمال آرائی این یکانه عتبه کبریای خود فرمود - و بنقد از اسباب قرس و بیم ظاهر بینان خلق پرست گردانید - تا باین خدیو صورت و معنی گستته عنان و پوشان اندیشه نبوده پا از اندازه خود بیرون نهند - چه مافران این فن و استادان این صفت اینچنین زبردست را رام خود نتوانند ساخت - و این پهلوان الهی باین دلیری و دلاوری زیون خود سازد - همانا که ازو ملاحظه باید کرد - و اریاب معنی خدا پرست را نیز عنفوان دیده وری و دریافت عجائب این برگزیده ایزدی شد - چه کار هائی ( که در کالبد گفت در نیابد - و ترازوی قیاس برنسنجد ) ازین اورنگ آرای سلطنت بظهور آمد و سوار بهای فیلان مست آدم کش فیلان ریای بدخو ( که آهنین جگران این فن را از تصور آن زهره میگذارد ) از ذات مقدس بظهور آمدن گرفت - دران هنگام ( که فیل بد محبت بدخو فیلان خود را کشته چندین خون کرده آشوب شهر گشته باشد ) این تائید یافته الهی در حمایت ایزدی در آمد ( چنانچه در میان چمن و صحنه خانه خرامد ) پای عظمت آرای بر دندان فیل نهاده خندان خندان سوار گشته اورا بجنگ فیلان مست عربده جوی می آرد - و در عین جنگ انداختن

( ۱ ) در [ بعض نسخه ] حسرت بسیار ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] شکل ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] حقیقت ( ۵ ) در [ چند نسخه ] قیاس ظاهر ( ۶ ) در [ اکثر نسخه ] تراویدن گرفت \*

او را فرمودت یافته در حمام نهاد بدهست آورده اذواع اهانت رسانیده و مغلوب غصب کشته ملاحظه حضرت جهانبانی نکرد ] امروز ( که حال باینچه رسیده باشد - و خدیو زمان در نقاب بے توجّهی ) چگونه پیش آید - و ستم پیشهای تیره درون چه ساعتها که نمایند - و شدت منعم خان ( که برآی العین ملحوظ او میگشت ) بودن کابل و دیدن او را بخود قرار نمیداد - و بیوفائی نکوهیده توین عارها پیش او بود - بخاطر این راه نیافته که ازین دولت ابد قرین روتافته بنایتی دیگر رود - منعم خان جمع را هنسلی او فرستاد - و بعد و پیمان او را آورده مقید ساخت - و بعد از آن باشارت او نشرتے چند در چشم او زندگ - چون تقدیر نرفته بود روشنائی چشم اخلاص بین او تباہ نشد - و پس از چند گاه ( که او را کور دانسته دست ازو بازداشت بودند ) بندگی رویده بسرکردگی یکی از بنگشیان راه هندستان پیش گرفت - تا به رضیع که باشد خود را باستانه دولت رساند - و هر امر ناگزیر ( که از دشمنان روده ) بارے در پای قدم صاحب باشد - منعم خان آکاه شده چند سه از تیز روان عرصه تفّحص را فرستاد - و اورا با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدهست آورده گرفتار بند و زندان ساخت - و در فکر و اندیشه این بود که چگونه دفع کند - آخر شیء جمع را بر سر آنها فرستاد و خون آن دولتخوا را برای غرض شوم خود ریخت - و بیرام خان نیز فرمانه درست کرده بکشتن او فرستاده بود - حضرت شاهنشاهی ( که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب بے توجّهی بودند ) از استماع این قضیه خوش باطنی فرموده مكافات آنرا چون سایر امور بازیز هستی بخشی جهان آرا توفیض فرموده بحرمله که داشتند بر زبان نیاورند - اللہ تعالیٰ این مظہر برباری را برای نظام صورت و معنی دیر دارد \*

### توجه حضرت شاهنشاهی بغیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر درین پرده گزین حضرت شاهنشاهی ( که پیوسته در لباس بے توجّهی بوده مهمات مالی و ملکی بعاشقان آن واگذاشته هر روز پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداخته و دنیادوستان خود آرای را باین طرز بدیع عیار گرفته ) دران هنگام ( که در کابل نقاب آرائی میفرمودند ) بسواری شتر و جنگ آن متوجه بودند - که دران حدود جاندارے کلانتر ازو نبود - و گاهی برای تشکین خاطر جهان آرای بسواری اسپ و شکار سگ اشتغال داشتند - درینلا ( که ممالک هندوستان بقدر میمانت بخش آنحضرت رونق گرفت ) بغیل بیشتر توجّه فرمودند - که در صورت و سیرت از جانوران بدیع است - اگر [ از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گوشه را ( که ندیده باشند )

(۲) نسخه [ ۱ ] در قدم صاحب ( ۳ ) در [ بعض نسخه ] بجنگ انداختن \*

آنکه نفاق بود - و سرشت او به خبیث و خبائث آمده - چه در زمان حضرت جهانبازی جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع نیّر جهان آرای حضرت شاهنشاهی حرکات ناپسندیده ازو بظهور آمد - حضرت جنت آشیانی او را مصاحب مناقق میگرفتند - چنانچه سابقاً گذارش یافته - و درینولا شطرع از اوقات پریشان خود را در صحبت شاه ابوالعالی کفراند در تبه رائی می بود - ولخته از اوقات بحدود شرقیه بسربرده از مصحابان مجلس خبائث علی قلی خان گشنا - و پسر خود را مهردار او ساخت - و چون (پیمانه عمر او به پوشدن فردیک رسیده بود) باندیشه تباہ ازانجا بدھلی آمد - درین اثنا بیرامخان او را مقید ساخته مصحوب معتمدان روانه سفر حجاز ساخت - و از قدم کاه برآمده متوجه پیش بود که کار او ساخته شد و قدمش بعدم فرو رفت - و باعث برین امر ناصرالملک بود - با هتایم تمام بیرامخان را بران داشت که دو قطمه ترطاس بریکه اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشی (که از پرده غیب بظهور آید - و بر رو افتاد) آنرا فرموده الهی دانسته کار بندیم - و همچنانکه اندیشه بود تقدیر موافق تدبیر آمد - و در ساعت کمان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع ناشایسته (که درین سال بظهور آمد) کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بُجوق است و مجلی ازین سرگذشت آنست که او پادشاه قلی بود - و تواضع به تقریب بمودم فیکره و بزرگان دنیا نظر بر راج کار خود داشته همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند - بنابران اکثر برکشیدهای این دولت علیا او را دوست نمیداشتند - و با این حالت عیب هزل و مزاح (که بدترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و با سران زمانه مطابقه میکرد - و بحرنهای دور از کار در لباس طرفگی و ظرافت (که نادانل آنرا خوش طبیعی نام نهاده اند) بسر می برد و هیچ کس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت - درین هنگام (که غزینی باستصواب محمد قلی خان براحت بلو مفتوح شد) ارباب غرض فرصت دانسته هم خاطر منعم خان را شوراندند و اندیشه انتقام دیرینه او را تازه ساختند - و هم در هندوستان باعث مزید برهمنزدگی خاطر بیرامخان شده او را در کشتن بجد ساختند - آن دور بینی و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت مصاحب را منظور داشته بندهای کارآمدی را مجہت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سود و زیان خود را از ملاحظه انداخته در برآمد کار ارباب استعداد شوند - خواجه چون (نفس عزیزم هندوستان نمودن منعم خان و در مقام کیفه کشی در آملی او شنود) در اندیشه دراز فرو رفته نه روی آملی هندوستان که خدیو زمان در نقاب به پروانی - و بیرامخان در نهایت استیلا - هرگاه [در زمان حضرت چهابانی چنت آشیانی مجہت حریق فاملايم (که ازو رسانده بودند)]

لشکر بعیار برسرِ او آزده - و سلطان حسین خان بهمین مردم خود بمداععه آنها برآمد - و چون (از منسویان این دولتِ جاویداقبال بود) با وجودِ کثرتِ مخالف فیروزمندی یافت - و جمعی کثیر به بدترین مردانها (که در حرام نمکی جان دادن است) بخاک نیستی برابر شدند - و شاه بداغ<sup>(۲)</sup> (۳) (که از خویشان نزدیک علی قلی خان - و از شجاعان<sup>(۴)</sup> نامی زمانه بود) بهاریه عدم شناخت علی قلی خان بمقتضای شرارتِ ذاتی و بدنهدادی خود میخواست (که آمده بسلطان حسین خان رو برو شود - و یکبارگی از پرده آزم برآمده روسیاه ازل و ابد گردد) جمع از خرد پژوهان دور بین اورا ازان اندیشه نادرست بازداشته در تبارک و تلافی حرکات ناشایسته او اهتمام نمودند و او نیز نصیحت پذیر گشته در چاره کار خود کوشش نمود - لیکن (چون دولتمندی ذاتی نداشت) آن ساربان پسر را از خود جدا نمیکرد - و از سایر امور بیداری دست باز نمیداشت - بیاعن در اندیشه تباء - و بظاهر شروع در ملاعنه نمود - ناصرالملک پیوسته نکوهش احوال خسران مآل او کرده - و در فرستادن لشکر برسرِ او و تنبیه کردن او اهتمام نمود - و بیرام خان خاطر علی قلی خان نگاهداشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار اورا فاکرده می‌انکاشت - دوستان درخانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند - و آن نکوهه‌یده اعمال (چون از کردار خود باز نتوانست آمد) خود را بحیله و مکر زد - و برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرخانه فرستاد که شاید کاره تواند ساخت - و شورش درخانه را علاجه تواند انگیخت - دران ایام ناصرالملک صاحب اختیار کل بود - و مهمات مالی و ملکی برای زین او مفروض بود - و از صمیم قلب لوازم دولتخواهی بجائی آزده ملاحظه خاطر بیرام خان نکرده - روزی برج علی (که از مدهوشان مجلس علی قلی خان بود) پیش ناصرالملک رفته سخنانه (که از اندازه بیرون باشد) در میان آورد - چنانچه دل حق شناس ناصرالملک بغضب در آمد - بفرمود که برج علی را خوابانده چوب زند - و از برج قلعه دهلي او را بزیر انداخته در خندق نیستی فرستادند - میگفت که این مردک اکنون مظہر اسم خویش گشت - و بیرام خان ازین معنی بغايت آزده شد - و کینه در دل داشته انتقام اورا بوقتی دیگر انداخت \*

واز سوایع دولت افزای (که در دارالملک دهلي درین ایام روی نمود) بیاسا رسیدن مصاحب بیگ پسرخواجہ کلان بیگ است - که بسعی اخلاص سرشت ناصرالملک بوقوع آمد و جهانیان از شرارت او آسوده شدند - و حقیقت این حال برسی اجمال آنست که پیوسته دل باطل او

(۲) نسخه [ی] مردنها (۳) نسخه [ج د] بداقی - نسخه [ی] براقی (۴) در بعض نسخه [

شجاعان (۵) نسخه [ی] ناپسندیده او (۶) در چند نسخه [قلعه فیروز اباد دهلي]

پیش خان زمان رسانید - و بازار حسن فروشی گرم ساخت - و این کافر نعمت را (که بد مسئل دلاری و دنیاداری ضمیمه بدنها دست او شده بود) از شورش طبیعت کار برسوانی کشید و چنانچه (خبرائی مواراء الفهر از تیرگی دل عظمت و شکوه دولت را منظور نداشتند بر ناپاک رکاب آلوهه دامن اسم بزرگی رانده پادشاهم پادشاهم میگویند) آن بیدولت نیز گفته - و کورنش و تسلیم بجای آوردند - و از فرزند مستیهای گوناگون (که اندک گفته آید) راه سعادت گذاشته بے راهه ادبی رفت - و بلای عظیم تر فراهم آمدین خوش آمد گویان نزد او بود - که نظر کچ شان جز بر منفعت خود نیافتاد - و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای اورا ترجیه نیک کرده در افزایش کار خود می بودند - و هرگاه (بد ذاته در پایه بلند باشد - و بد مسئلی چنین روی دهد و ارباب صحبت از گرو خوش آمد گوی خانه براندار باشند) ظاهر است که دین و دنیا ای آن شخص خراب گردد - و حال و مآل او بخسaran انجامد - چنانکه مصادق این مقال احوال و خامت مآل علی قلی خان است - و چون (بے آزمی و بے حیائی این بخت برگشتها بسامع اقبال رسید) یرلیخ موعظت و منشور حکمت فرستاده بنصائر والا لوازم بزرگی بجای آوردند - و حکم عالی شد که درگاه ما در پایی عفو و احسان است - آدمی زاد از فرمان برداری آز و صحبت بد ذاتان خوش آمد گوی مغلوب سلطان شهوت و غصب بوده مورد انواع ذمائم میشود - اکنون از مردمی و حقیقت و نسک شناسی و عقیدت و اخلاق حرفی گفته نمیشود - سرشته حساب را (که سرمایه نجات عموم مردم است) بدست داشته از کرد پشیمان شده به نیکو خدمتی تدارک کردار ناشایسته خود نمای - و آن ساربان پصر را بد رگاه فرست - تا کرده ترا ناکرده انکاشته بعواطف شاهنشاهی سر بلند گردانیم - و اگر از بی خردی و بی شرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزا تو در کنار تو نهاده آید - که باعث عبرت سایر کوتاه اندیشان زر مست گردد - درین اثنا (که بد مسئلی و بد گوهری علی قلی خان بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت) رای جهان آرای اقتضا کرد که جمعی از بهادران نصرت قرین را در نزدیک او جایگیر کرده شود - تا از انفراد و استقلال برآمده پرده ناموس او درینه نگردد - از انجهت قصبه سندبله را بسلطان حسین خان جایگیر فرمودند - آن بد گوهر این قصبه را از پیش خود با سعیل خان پسر ابراهیم خان ازبک (که با او قرایت نزدیک داشت) داده بود هرگاه (سر جماعه به بد عملی و حرام نمکی موموف باشد) پیروان او ناگزیر از سعادت بے بهره میگرددند - و لهذا اس معیل خان پرگنه مذکور را نداده بمنازعه برخاست - سلطان حمین خان مذکور به پشت گرمی چنین خدیب اقبال ازو بزوز گرفت - و او پناه به علی قلی خان بود

(۲) نسخه [ ب ] نفس (۳) نسخه [ ی ] حقیقت نمک شناسی (۴) نسخه [ د ] زرستان کوتاه اندیش

## نهضت موکب گیتی گشای شاهنشاهی بدارالملک دهلي

### وصول باں شهر کرامت پیوند

چون ( خاطر جهانگشای از مهمات این حدود فراغ یافت ) موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلي شد - و منزل بمنزل داد دهان و عشرت کنان راه سپردند - و بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی الآخری لوای گیتی آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دارالملک دهلي انداخت - بزرگان شهر با آداب استقبال مبادرت نموده غبار موکب جهان نورد را پیرایه آبروی سعادت خود ساختند - انوار نصفت وعدالت و لمعات رافت و عاطفت شاهنشاهی بر ساحت احوال خواص و عوام تافت - و بدستیاری مذکور اقبال کاری سپاهی و رعیت بتازگی انتظام گرفت - و در انوا خان خانان با جمیع آمرا و ارکان دولت در هفته دور روز در دیوانخانه شاهنشاهی دیوان بزرگ میداشت - و مهمات و معاملات مالی و ملکی ( که دران بارگاه دولت قرار می یافت ) بعرض اقدس شاهنشاهی میرسید - و بدآنچه فرمان گیتی مطاع میشد بطغرای نفاذ می پیوست \*

و از بداع وقائع ( که سپهر خیال باز از پرده بوالعجبی برآورده ) داستان عشق و عاشقی علی قلی خان زمان بساریان پسرے بود - و بوسیله آن جوهر بدگوهی او روش گشته نفرین جهانیان را مورد آمد - و تفصیلش بطری اجمال آنست که در عهد دولت حضرت جهانبانی جدت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی ( که بحسن صوری و جمال ظاهري انگشت نما بود ) در سلک قورچیان خاص انتظام داشت - و خان زمان با آن ساریان پسر بمقتضای خباتی ذاتی و خیانت فطري نظر شهوانی بردوخته و این طغیان طبیعت شهوانی و غلیان نفس بهیمی را عشق نام کده روزگار بسرمی برد - بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ با تفاوت خوشحال بیگ ( که او نیز داخل قورچیان بود ) در جاندهر باستان بوس حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمع قورچیان می بود - درین حال خان زمان از بیدولتی و تبه رائی کسان فرستاده اغواي او نمود آن بجهوه معنی ( که مغور حسن بے مدار صورت بود ) این را نقش مراد و منصوبه بخت دانسته گریخت - چه درین درگاه ( که بازار حسن معنوی گرم است - و به برکت حسن معنوی لطف صورت را جای میدهد ) امثال این مردم بیمعنی ظاهر آرا را که می پرسد - و کجا بنظر التفات شاهنشاهی میرسند - وبالجمله آن بیدولت بخیال ناسد از دولتخانه اقبال گریخته خود را

( ۲ ) نسخه [ د ] سپهر خیال از پرده ( ۳ ) نسخه [ د ] نمیدهد \*

پس از فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی اشجار سعادت‌انمار حدائقی الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم سایه‌گستری دارالملک دهلي از قصبه جالندهر در جلوه اقبال آمده شکارکنان و نخچیر انکنان نهضت فرمود \*

چون [ از دریای ستلچ ( که قصبه لودهیانه بر ساحل آن واقع شده ) عبور موكب عالی آتفاق افتاد ] متسرعانی کارآکاه خبر آوردند که حاجی خان ( که اندک از احوال او سابقان گذارش یافت ) با فوج قاهره ( که بدفع او نامزد شده‌اند ) دم مساوات و مساهمت میزند - بنابران توجه جهانگشای بران قرار یافت که موكب اقبال تا حصار رفته نظام کارینبرد رفتهای مذکور نماید و اگر جمیع دیگر را برای استظهار آن جماعت باید فرستاد فرستاده خاطر عالم آرای را از اندود بالکل جمع نموده آید - بنا برین اندیشه صواب‌انتما جمیع اردبی معلی بسرکردگی ناصرالملک حصار رویه روانه شد - و حضرت شاهنشاهی بجهت احیای آداب مستحسنه و ارتقای مدارج سعادت جزده بسیرند متوجه شدند - که زیارت حضرت جهانگرانی جنت‌آشیانی ( اناوارالله برهانه ) فرموده برموكب دولت سایه‌گستر شوند - چه در هنگام شکست آمرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمیع از ملازمان درگاه غعش مقدس آنحضرت را برداشته بسیرند آورده بودند - و تا حال آن صندوق قدسی را محفوف استار خفا ساخته درانجا بودیعت گذاشته بودند - و در اندک زمانی بعد از احرار این امنیت بحصار رفته روشنی افزای اردبی معلی گشتند - و بیرام خان خان خانان نیز بموجب التماس درین عزیمت همراه بود - و درینلا ( که رایات اقبال در حصار بود ) میان ناصرالملک و شیخ گدائی نزاع و نقاره بهم رسید - و چون بیرام خان رعایت احوال شیخ بسیار مینمود جانب او گرفت - ناصرالملک روزی چند خاطر غبارآلود ساخته بدرخانه نیامد - و در اندک زمانی جمعی از نیک‌ذاتان در میان آمده صلح دادند - و چون ( طنطنه عساکر نصرت بحاجی خان و آندردم رسید ) بے جنگ از هم متفرق گشته هر کدام بجائی رفت - و حاجی خان بگجرات شناخت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشاپوری با جمیر رفته متکفل انتظام آنحدود شد - و سید محمود پارهه و شاه قلی خان محروم و جمیع را به تسخیر جیتان فرستادند - بهادران نصرت قربان بزرگ شیخ و نیروی شجاعت جمیع کنیز از راجه‌وتان گردن کش را به تهی عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند - و عرصه آنحدود از خس و خاشاک ارباب بغي و تمرد پاک شد \*

( ۲ ) نسخه [ ز ] لودیانه ( ۳ ) نسخه [ د ] مستحبه ( ۴ ) در [ بعض نسخه ] نفایه ( ۵ ) نسخه [ ز ]

چتساران \*

اختصاص داشتند - پشه بیگم دختر علی شکریگ جد سیوم بیرام خان ( که در عقد سلطان محمود میرزا بود ) دختر او را ( که از میرزا شده بود ) بخواجه زاده عقد بستند - حضرت گنی سنانی فردوس مکانی بلاحظه نسبتها مذکور میرزا نورالدین محمد را ( که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او در یافته بودند ) مكرمت فرموده گلبرگ بیگم را ( که صبیغه قدسیه آنحضرت اند ) انتساب فرمودند - و سلیمه سلطان بیگم ( که به نیک سیرتی و پاکدامنی و فطرت عالی امتنیار دارند ) ازان قدسیه بظهور آمد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین مناسبت آن نسبت خیال فرموده بودند - سبحان الله چه عالم تقليد است - از بنکه سلطان محمود را در باب خواجه زاده چغانیان شهرے رفته باشد ( که با غیر کفو نسبت کرد باشدند ) برای چه حضرت فردوس مکانی پیرمردی آن نموده نسبت بمیرزا نورالدین محمد کنند - و بچه سبب اکنون به تبعیت گذشتها این نسبت صورت بندد \*

### آغاز سال سیوم الهی از تاریخ جلوس حضرت شاهنشاهی

#### يعني سال خورداد از دور اول

المنة لله که هیکل سال دوم از تاریخ الهی مرمع بجواهر خرمی و خوشدی آویزه گوش روزگار و آرایش گردین ماه و سال گردید - و کوکبة بهار سال سیوم الهی بسواط دولت و اقبال بلندی گرفت و بعد از چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاولی سال ( ۹۴۵ ) نهصد و شصت و پنج اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم ببرج حمل تحويل نمود عالم صورت را چون جهان معنی طراوت تازه داد - و زمین پژمرده را چون آسمان سال خورده نظارتے بے اندازه بخشید - دل بستان عشرت بظهور شعشه سعادت این سال آئین نشاط از سر گرفتند و آرزو مندان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند \*

دماغ عالم از بوی بهاری \* هوا را ساخته عود قماری

زمشک افسانی با طرب ناک \* عبیرآمیز گشته نانه خاک

زمین را مشک پیمودن بخوار \* هوا را غالیه سردن صدف وار

نیاورده زنرمی تاب مهتاب \* ز لاله خون چکیده وز من آب

بنفسه بھر چشم بد بتعجیل \* کشیده در بناگوش چمن نیل

(۲) نسخه [ ح ] بخشی بیگم - و نسخه [ ی ] ویشه بیگم (۳) نسخه [ ی ] شکر علی بیگ

(۴) در [ بعضی نسخه ] گوش روز و روزگار (۵) در [ چند نسخه ] سوخته \*

آنست که خود آیندها ( اگرچه از روی اضطرار آمد ) باشند ) از صدمات قهر محفوظ میباشند و فطرت بلند ( که بهزاران مررت و فتوت سرشته است ) تجویز آزار این طبقه نمی فرماید [ ظهور این قضیه ملایم طبع اشرف اقدس نیامد - اما چون ( نقاب از جمال جهان آرا برداشته بودند ) بظاهر چندان توجه نفرمودند - و چون ( خاطر جهانگشای از مهمات پنجاب فارغ شد ) چهارماه و چهارده روز ( که دارالسلطنه لاهور از فرینزل سپاه منصور غیرت افزای سپه والا بود ) شرافت اوقات بفارغ بالی و نشاط رانی مصرف بوده ( بظاهر در لباس بپروائی بکاره اشتغال داشته - و در معنی در غایبی پروا بوده ) عبار ارباب اخلاص گرفته می شد - چون ( کارپدازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند ) حکومت لاهور بمحیین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمفت بخش بیست و پنج آذر ماه الهی موافق سه شنبه پانزدهم شهر صفر ( ۹۴۵ ) نهضت و شصت و پنج نهضت اعلام نصرت اعتماد بجانب دارالملک دهلي آتفاق افتاده <sup>۱۲</sup>

و از جمله سوانح [ که در عرصه قصبه جالندر ( که مخیم سرادقات عالي بود ) بوقوع پیوست ] قضیه انقاد خان خانان بیرام خان بود بعضی تباب سلیمه سلطان بیگم - و تفصیل این سانجه آنکه حضرت جهانگرانی جنت آشیانی در عهد جهان آرائی خود آن عفت نقاب را ( که خواهر زاده الحضرت و مبیه میرزا نور الدین محمد بود ) نامزد بیرام خان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن در دانه یکتای فطرت را ( که باصالیت نسب و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصت و مکنونات معادن عفت ممتاز بود ) به بیرام خان بسپارند - و مرہون وقت مانده بود - درین هنگام ( که عرصه جالندر از درود مرکب عالي مهبط انوار شد ) خان خانان خاطر بر سراجام این داعیه گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی استدعا و استمزاج این شغل نمود - حضرت شاهنشاهی ( چون در لباس بپروائی درآمده راه مدارا میسپردند ) بامضای آن التماس اشارت فرمودند - و با آن خدر معلق ازدواج روی داد - تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصاً ماهم انگه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید - چنانچه عقد و زفاف در یک هفته صورت گرفت - میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد امانت - و او پسر خواجه حسن که بخواجه زاده چغانیان شهرت دارد - و خواجه زاده نبیره خواجه حسن عطاراند و ایشان بیواسطه پسر خواجه علاء الدین اند که خلیفة اول خواجه نقشبند اند - و پوشیده نماند که خواجه زاده چغانیان به نسبت دامادی سلطان محمود میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا

( ۱۲ ) نسخه [ د ] چهار روز ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] بیکه ماهم انگه - و در [ بعض نسخه ] بیگم ماهم انگه

( ۱۳ ) نسخه [ ج ه ب ] حسین .

و آنکه در عنفوانِ شباب که موسمِ طُغیانِ طبیعت و مبدای غلیانِ قُوای غضبی است - آرے بزرگ را ( که جهان‌آفرین در کنفِ حمایتِ خود به پرورد ) اینها ازو چه بدیع باشد \* و درین هذگام ( که عرصهٔ لاهور بفروغِ قدومِ عدالت‌آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت ) سلطان‌آدم گهر بزمیں بوس رسیده بذواشِ پادشاهی اختصاص یافت . و چون ( در عنفوانِ درآمدنِ رایاتِ حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بفتحِ هندوستان شرفِ ملازمت در نیافته بود ) توهیم بخاطر داشت - لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود [ که مثلِ میرزا کامران را ( که سرمایهٔ چندین شورش و آشوب بود ) گرفته سپرده ] چشمِ مرحمت فراوان داشت - و پیوسته عرائضِ او بدراگاهِ معلی می‌آمد - درینولا ( که عالم بفرارنگِ حضرت شاهنشاهی فروغِ آسمانی یافت و اقبال بکارِ خود درآمد - که هرجا سرے و سردارے باشد موی کشان بسجودِ آستانِ عالی آورده سربلندِ سعادتِ جاودانی سارد ) آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان بوس گریبان‌گیر شد - و از وحشی طبیع خود التماس نمود که چون بلازمت سرافراز شوم همراهِ موکبِ والا بهندوستان نبرند - و بما‌ثیر الطافِ خلائق‌نواز از جا و مقامِ خود جلای وطن نشوم - و یکی از معتمدانِ پایهٔ سریرِ والا مرا گرفته بدراگاهِ معلی برد - عوافِ شاهنشاهی پاداشِ خدمتِ شایسته فرموده جمیعِ ملتمساتِ او را بدروده قبول ارتفاع داد - و تیمور خان جلایر باین خدمت اختصاص یافت - تا اورا مقرورِ استعمالت آورده بسجدۀ درگاهِ گیتی پناه سربلند ساخت - و زیاده ازانچه ( در حوصلهٔ خواهشِ او بود ) بمراجم شاهنشاهی ممتاز شد \*

واز سوانحه ( که در ایام توقفِ عالی در لاهور عبرت بخش اربابِ تمدد شد ) بیداسا رسیدنِ بختمل زمیندارِ مؤ است - و مجمله ازین قضیه آنکه این زمیندار از شوربختنی<sup>(۲)</sup> که داشت بسلطان سکندر همراه شد، موجبِ ضلالتِ او گشت . و ازانچا ( که رسم بیشتره از زمیندارانِ هندوستان آنست که راهِ یکجهتی گذاشته همه طرف را نگاهبانی می‌کنند - و هر که غالب و شورافزا باشد باو همراهی میدمایند ) در هذگام شورشِ روزگار ( که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی زبان زدِ اقطار و اکنافِ هندوستان گشت - و سکندر سور سر بفساد برداشت ) آن گمراه همراه گشته در پیِ آرایشِ هذگام او شد - و درین هذگام ( که رایاتِ نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود - و کاروبار بر متحصّنانِ قلعه با فطرار کشید ) بوسیلهٔ حیله‌ای زمیندارانه آمدهٔ ضمیمهٔ لشکر گشت - بیرام خان ( چون بر حقیقتِ افسادِ او آگاهی داشت ) او را بسیاستِ رساند - و بجای او برادر او بختمل را ( که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود ) مقرر ساخت - ازانچا [ که آئینِ همتِ والی شاهنشاهی

( ۲ ) نسخهٔ [ ه ] بعید ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] که در مرداشت \*

پیشتر از رسیدن اردوی ظفرقریں جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت آرای گشتند - و پیوسته بانبساط شکار اشتغال میفرمودند - و بعد از چند روز اردوی معلی تمام و کمال رسید - خان خانان از فنوں فرمان برداری سلطان واهمه ( باز بر سر حکایت رفته و به نسبت شمس الدین محمد خان ائمه گلهمنه شده ) اظهار نمود که همچنان ( که چهره اخلاص و عبودیت من درین دودمان عالی از غبار ریو و ریا مصفّا است ) نظر مرحومت و التفات آنحضرت را نسبت بخود بر وجه اکمل و اتم دانسته گمان فتور در ارکان آن نمی برم - اما چون ( که کله حضرت را یعنی التفات می بایم ) از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما میدانم - از من چه واقع شد که کمر بعد از اوت من بسته اید - و تشنۀ خوب من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید - و کار بجائی میرسانید که قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان ازین صدمات مضطرب شده جمع را بخود متفق ساخته با خویش و پیوند خود پیش خان خانان رفت - و عهد و موافق در میان آورده سوگند های غلاظ و شداد یاد کرد که هرگز زبان بغایت شما نگشاده ام - و نخواهم گشود - تا آنکه خان خانان را دل بجای آمدۀ شورش او قدرے فرونشست \*

و از سوانح این ایام آنکه بهادر خان را به ملتان رخصت فرمودند که جایگیر خود را ( که نویافته بود - چنانچه سابق اینجا بدان رفته ) سرانجام دهد - و هم بلوچان آنحدود را ( که سر تمرد بزداشته بودند ) تنبیه نماید - بهادر خان دران ولایت دلگشا رسیده لوازم مردانگی بجای آورد جمع انبوه از سوار و پیاده در برابر او آمدۀ زیاده از اندازه تاب و توان خود کوشش مینمودند و تامدّت یک ماه آداب پیکار از جانبین بتقدیم میرسید - و چون ( سایه اقبال این خدیو جهان پرتو توجه بر حصول امنیت او انداخته بود ) بیامن توفیقات ایزدی فیروزمند گشت \*

و چون ایزد جهان آرا در مقام اظهار سطوت شاهنشاهی بود ( که از نقاب استغنا برآمده خود ناظم پرآگندگیهای عالم شوند ) بیرام خان ( که پیوسته لاف عقیدت زده ) پرده از روی کار او بوداشتن گرفت - و اوز راسالک بیراهه ساخت - و آنکه بیراهه رفتن او اکثر از مردم هوشمند در یافتند آن بود که فیلان پادشاهی را خواهی نخواهی بامرای اعتبار کرد خود تقسیم نمود - تا آنکه خیلی از فیلان خاصه پادشاهی را ( که پرده عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بودند ) گرفته به بهانه آنکه بمقدم میسپارد از آنحضرت جدا ساخت - آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکم را قبول نماید - لیکن چون ( کارها بوقت خود بازبسته است - و هنوز آنزمان نرسیده بود ) اغماض نظر فرموده رضا بقضا داد - سبحان الله این چه وسعت حوصله - و این چه اندازه مداراست

و آن جهان پهلوانِ الهی بمقتضای قوت و عظمتِ فطري پیوسته بپرسنه سوارگشته ) درین تنهاروي بران رخش سعادت پیوند سوار بودند - از کثرب صوري یکسو شده در نور حضور ایزدي روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند - چون پاره راه طی شد ناگهاني بحال آن رخش اقبال متوجه ناشده بکاره فرود آمدند وبوضع خاص با خدای خود همراه گشته - آن تکاور آتش خوى باد پیما برسم عادت خود تندیها کرده گرم دریدن شد - تآنکه از نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت - چون باز خاطر مقدس میل سواري فرمود نه در ملازمت کسے - و نه در خدمت اسپه - لخته در اندیشه این کار شدند ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دویده می آید - تا آنکه دویده با آرامش سنجیده در ملازمت آنحضرت رسیده ایستاد - و آنحضرت در شگفت غریب مانده بران وحشی نژاد سوار دولت شدند اسپه ( که عادت او باشد که به آسانی سواري ندهد - و در وا شدن آن باشد که بدشواري بدبست افتد و آنگاه در چنین صحرائے رها شده باشد - و از نظر غایب گردد - و بمحيض توجه شاهنشاهي خود آمده با آرامش تمام سواري دهد که هرگز به آسانی میسر نمی شد ) از عجائب تصرفات

## این سریر آرای دولت تواند بود \*

آرس کسے را ( که ایزد بیچون در نواش باشد - و متفکل این کارها شود ) در وسعت آباد خاطر او از تنهائي چه اندیشه باشد - و اگر ذات مقدس او چنین نتائج بخشد چه دور - اگرچه بظاهر چنان می نماید ( که دادر خرد آفرين جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را بر خوش روش میسارد ) لیکن از روی معنی برای رهنمونی ظاهر پرستان مختصريین چرا غرچه در شاهراه هدایت می نهد - تا چنانکه ( او را خداوند صورت و پادشاه ظاهر میدانند ) بهتر و بيشتر ازان فرمان فرمای معنی دانسته رضامندی اورا رضا جوئی حق پنداشته بگلشن سرای سعادت جاوید رستند - خوشابزرگم که حالش چنین باشد - و زهی دولتمند که او را چنین آگاه سازند - و چه کور باطنخ حق ناشناسه که با چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرو رود - و چه باطل بیدولتم که با وجود یافت این پایه ارجمند برهنه نفاقت و خلاف رفته با خدای جهان آفرين ستیزه نماید - سخن کوتاه که این گفتار شگرف را نهایت نیست - و گیتی خدیو ظهور این عارفه غیبی را الهام ریانی دانسته فسخ عزیمت تنهاروي فرموده باز بدل گرمی و نواش نوینان اخلاص پیوند ( که در اردوی معلی بودند ) توجه فرموده سایه التفات بران حدود انداختند - و جهانیان را فروغی و فراغی حاصل آمد - و موکب معلی بتاریخ بدبست و پنجم مجدد ماه الهی موافق پا زدهم شهر شوال

( ۲ ) نسخه [ ج ] دیده می آید ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] و آنگاه چنین صحرائی شده باشد ( ۴ ) نسخه

[ ۵ ] گردیده - و در [ بعض نسخه ] گردد ) بمحيض توجه \*

نهضت فرمود - تا متألک پنجاب را سرانجام شایسته فرموده بدارالخلافه آگه نزدی اجلال فرمایند - در ائمای راه از نافهمیدگی و بقدر نعمت نارسیدگی خاطر بیرام خان برهم خوزه و شرح این ماجرا آنست که در اوخر ایام محاصره قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خانخان راه یافتندند - و دملے چند پیدا شده که سواری اسب نتوانسته کرد - و دران ایام حضرت شاهنشاهی (بجهت انبساط خاطر فیض مظاهر - و انتشار باطن قدسی مواطن) توجه عالی بجنگ فیل میداشتند - و اکثر اوقات باین نشاط (که مدد حکمت شرف را متضمّن است) روی اتفاقات می آوردند - روزه در میان دوفیل پادشاهی (که فتوحا و لکنه نام داشتند) جنگ با منداد کشید - اتفاقاً آن هو فیل جنگ کنان قریب به خیمه خانخان رسیدند - و هجوم خلائق واژد حام تمثاییان و غوغای عوام باعیت توهّم و توحش خانخان شد - و واهمه اش بران داشت که مگر باشارت عالی بوده باشد - و تصدیق بعضی مردم فتنه انگیز نیز ضیمه پریشانی خاطریش شد خانخان یکی از مجرمان خود را نزه ماهم انگه فرستاده پیغام داد که درین آستان سپهر مطاف بخود گمان تقصیره ندارد - و بغير از آداب دولتخواهی امرے بظهور نمی آید - فتنه سازن چگونه گناهه بمن استاد کرده باشند که موجب این همه بعذایتی شده باشد که فیلان معت را بچادر من سرمهند ماهم انگه بمقدمات تسلی بخش تمهیں خاطر شورش یافته او نمود - درینولا ازین خدیبو جهان (که خود را در لباس بیگانگی داشته در اخفاک احوال توجه میفرمود - چنانچه سر این را در خود دیانت خود پیشتر ازین از دل بگاذ سپرده) امرے بدیع بظهور آمد که موجب حق شناسع طایفة از نیک نهادان گشت ۵

و تفصیل این سانجه هدایت بخش آنست که روزه شاهنشاه جهان آرا از دید کوتبینان بتنگ آمد و در جوش شد - و قوت غضی (که از طینت ذاتی باعتدال آبریده و دیعت نهاده دست قدرت است) رخصت خشم نمودن یافت - و از مازمان عتبه اقبال (که پیوسته در رکاب سعادت اعتصام می بودند) دل گران فرموده جدا شدند - و حکم مقتض شد که هیچ احد در رکاب نصرت قباب نباشد - تا آنکه جلوه دار و امثال این مردم را (که وحدت گاه خلوت از کثرت اقسام این مردم غبار آلد نمیگردد) بازداشتند یکانه و تنها (بباطن باخدای خود به نیاز - و بظاهر از مردم خشم آلد) از معسکر اقبال بیرون آمدند - از اسپاه خامه حضرت شاهنشاهی طرف اسپه عراقی حیران نام (که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود - و در تیزی و تندی مثل نداشت - و در بد خوی نیز نظریش پدید نبود - هرگاه وارد شده کس پیرامون آن نتوانسته گشت - و بدلشواری بدست آمد)

(۲) در [ چند نسخه ] تنشیط (۳) نسخه [ ۵ ] لکه‌ها

و معتمدان بارگاه قبول را به قلعه روانه سازند - که خاطر بیقرار مرا نسلی پذیر عذایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گرداند - و آنحضرت (که معدن مررت و صردی اند) از روی مراحم بیدریغ ائمه‌خان را (که بوفور کاردانی و اعتماد از پیش‌قدمان بود) باین کار فرستادند - سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل عاقبت‌اندیش نداشتندام - و طریق کوتاه‌بینی سپرده‌ام - دیگر مرا آن حالت نمانده که بسجده آن درگاه روی خود سفید توأم کرد - اگر درین مرتبه بمیامن الطاف شاهنشاهی چندگاه از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال منست - اکنون پسر خود را ببندگی میفرستم و امیدوارم که مرا جائی نامزد شود - که روزی چند آنجا بوده خود را آمداده سعادت آستان بوس گردانم - و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گودن عبودیت از خط اطاعت برندارم و طرق این احسان در گردن جان انداخته زیور سعادت خود سازم - و خاطر فرستاده را بفریب ملامت و مرسوم خدمت رضامند ساخته بناصرالملک نیز (که وکالت خان‌خانان داشت - بلکه و کیل السلطنت بود) از نقد و جنس ارسال داشت - و مشارالیه از روی دولتخواهی در انجام مرام سکندر شده خلاصه التماس اورا بساطت خان‌خانان معروف بساط اقدس شاهنشاهی ساخت و آنحضرت (که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند) ملتمنس خان‌خانان را بعزم قبول مقرن داشته بمحب قرارداد خرید و بهار و آنحداره بجاگیر او مقرر ساختند - و او پسر خود عبد‌الرحمن نام را مصحوب غازی خان تنویری (که از أمرای معتمد او بود) بدرگاه سلاطین پناه فرستاد - که خدمت شایسته اینها باعث مزید توجه شاهنشاهی نسبت باشود - و بمحب عزائم پادشاهانه قرارداد از قوت بفعال آمد - و پیشکشی گرامی با چند فیل گزین (که شایسته بارگاه عالی تواند بود) ارسال داشته بتاریخ پا زده مزاد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفت ماه رمضان کلید قلعه را با ولیای دولت قاهره سپرد - و حضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جراحت جرائم او کشیدند و از سواد صحائف اعمال او اغراض عین فرموده او را راه دادند - که از زندان حصار بیرون رفت و بهزار بیم و ترس خود را بخرید و بهار رساند - و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت <sup>(۲)</sup>

و چون (فتح قلعه مانکوت بخوبیرین وجه صورت گرفت - و سلطان سکندر از زنباریان قهرمان سلطنت شده سرے بسلامت بود) حراست آن به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت - و باستصواب مشیر اقبال موكب عالی به فتح و نصرت بتاریخ شارده مزاد ماه الهی موافق دوم شوال بعد از انقضای شش ماه و کسرے از دامن کوه سوالک بعرصه دلگشای لاهور

(۲) نسخه [۱] تنویر - و در [اکثر نسخه] تنویر (۳) در [اکثر نسخه] امورداد (۴) در [بعضی نسخه] پرسبلامهت (۵) نسخه [ج] موجی \*

## فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال

از جلائل تأثیرات ازلی و میامن توجّهات شاهنشاهی ( که کلیدِ جمیع مغلقاتِ همراه و معفوی است ) گشایش کار روی داد - و هرگاه ( ایند جهان آرا بمقتضای نیت علیاً متکفلِ مهماتِ منسوبان این خدیو صورت و معنی است ) در کاره ( که بنفسِ مقدس متوجه باشد ) خیال باید کرد که کارفرومايان ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشد - و مصدق این مقال فتح چنین قلعه ایست که بسدِ سکندری پهلو میزد - و صورتِ گشایش آن در اندیشه دانایان نیکنیشت - و القصه لوازمِ محاصره ( که بخیالِ کس نمیرسد ) بر وجهِ احسن سرانجام یافت - و مورچها از هرجا پیش رفتند در چندجا سرکوبهای قلعه فرسا برآوردند - ازان میان مورچه ( که باهتمام کارانع ناصرالملک بود ) از همه مورچها پیشتر رفت - و راه درآمد و برآمد زندانیان قلعه بسته شد - سکندر ( هرچند بر استحکام قلعه تکید داشت ) از هوتِ حال پراگندَه دل گشت - و با وجودِ پراگندَه لی چون واقعه طلبان فرصتِ فتنه و شورِ مبارز خان عدلی ( که مجمله از حالات او بقلمِ اختصار گذارش یافته است ) میطلبیدند ( که شاید سربرد اشته از ممالکِ شرقیه هندوستان دهلي رویه متوجه شود و کارِ قلعه ناتمام ماند - و او را فرصتِ شورشِ مملکتِ آسوده پدید آید ) دل از قلعه ازی بر نمیداشت - لیکن چون ( مخالفان دولتِ خداداد را کاره از پیش نمیروند ) مبارز خان را پیمانه زندگانی پُرشد - و نمونه ازین سرگذشت آنکه چون ( پسرِ محمد خان حاکم بمقاله صدر خان نام لقبِ جلال الدین بُرخود بسته دعوی بزرگی نمود ) بقصدِ انتقامِ پُرخود ( که مبارز خان در جنگ او را برخاک نیمی انداخته بود ) متوجه شد - و جنگِ عظیم کرد نصرت یافت و مبارز خان عدلی دران جنگ کله کشته شد - و چهار سال و چیزی ایامِ حکومت او بود - هنارم چه دولتِ عُظمی و عنایتیست کُبوی که اولیائی دولت یک طرف از اسبابِ برهمندین مخالفان می شوند - و مخالفان در یکدیگر آذیخته قصدِ یکدیگر میکنند - و معاهدتی این دولتِ جارید می نمایند ◦

چون این خبر به ملحدان قلعه رسید یکهارگی پریشان خاطر و پراگندَه باطن گشند - سکندر اعتدال اعلام دولتِ روز افزون و شکست بر شکست خود را چون محتیصرانه و کارآکاهانه دید نا امیدی برنا امیدی برو زور آورد - سی اختیار در سلک زنگاریان درآمد - و بدستِ عجز و اضطرار جمیع از معتمدان کاران را فرستاده التماس نمود - که حضرت شاهنشاهی یکه از بندگان بساطِ قربا

سردار آنها نوشته آمد) بمحض میامن انتساب این دولت ابد قریب ظرفیات کامرا شد - و غذیمیه از اندازه بیرون از هرجنس بدست او افتاد - و فیل بسیار ضمیمه غنائم گشت - و از فیلان نامی (که بدست افتاده بودند) سبدلیا و دلسنکار بود - که با صورت و سیرت سرآمد - هم در صفحه شکنی بیعدیل بودن - و هم در گرم روی صفت یکتائی داشتند - و منظور نظر مشکل پسند گشته در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند - چون (سرنجام کارخان زمان بوبال و نکال کشید و جوهر بد ذاتی او بظهور پیوست - و از سران گروه به اخلاص گشت) کارهای او را خاطر اخلاص گرای رخصت نمیدهد که بتفصیل نوشته آید - عنان جواد قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی \*

و از سوانح اقبال (که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد) فتح قیا خان است - و مجمله این داستان مسیر انجام آنکه قلعه گوالیار (که از قلاع مشهوره هندوستان است - و در استحکام نظیر خود کمتر دارد) در تصرف مبارز خان عدلی بود - و از جانب او بهبیل خان نام از غلامان سلیم خان پسر شیر خان بحکومت آن قلعه کله کج می نهاد - و راجه رام ساه (که در زمان سبق اجداد او حاکم این قلعه بودند) با راجپوت بسیار بگرد آن آمده از محاصره به تنگ آورده بود \* قیا خان از آگه متوجه گوالیار شد - و رام ساه قلعه را گذاشته روی به پیکار آورد - و دلاریها بتقدیم رسانید - قیا خان دادی ثبات پائی داده چیقلشہای مردآزمای نمود و نصرت از همت جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را بوداشت - و بسیارے را روانه عدم آباد کرد و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نمود \*

و از سوانح بهجت انتما (که در اندی محاصره مانکوت بظهور پیوست) آنکه دختر نیک اختیر میرزا عبد الله مغل (که با مالت موصوف بود) بحیله عقد آن گوهر یکتائی خلافت در آمد - بیرام خان درین نسبت راضی نمیشد - چون (خواهی او در خانه میرزا کامران بود) او را از کامرانیه میدانست - و درین کار توقف میکرد - تا آنکه ناصر الملک او را آکاه ساخت که توقف در امثال این امور بغايت ناخوش است - و بفروع خود اهتمام نموده این کار خیر بانجام رسانید - و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس آنس و بزم عشرت کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند - این داستان را باینجا گذاشته بسیار مقصود می شتابد - و تنمه سرگذشت محصوران قلعه مانکوت می نویسد \*

(۲) نسخه [۱] سبدلها و دلسنکار (۳) در [بعض نسخه] مشهور (۴) نسخه [ب ه] سبدل خان

(۵) در [اکثر نسخه] محاصره به تنگ \*

و مراسم خرمی و خوشدلی از طرفین بوقوع پیوست - و مباح آنروز بهزاران کامیابی و کامبخشی حضرت مریم مکانی و حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر (از اقربا و منسوبان این دولتمان عالی - و متعلقان عساکر نصرت قرین) بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند - و اردی مقدس شاهنشاهی را (که از امتداد محاصره دلتانگ بود) از ورود قدسی حضرات و آمدن بسیارے از سپاهیان اخلاص مفت انبساط عظیم روی داد - و مقدم گرامی را وسیله فتح و فتوح دانسته بتازگی در اهتمام انزدند \*

واز سوانح (که در محاصره از اسباب افزونی دولت گشت) آن بود که خان زمان را (که بحدود سنبل رفته بود) بوسیله اعتضاد این دولت ابد قرین و انتساب او باین درگاه سعادت قران فتوحات عظیمه روی داد با وجود آنکه معنی حقیقت و اخلاص در نیافتنه بود - حاشا حاشا ازو تا اخلاص هزاران فرسخ راه است - او مضمون نوکری و آقائی ندانسته - بلکه رسوم و عادات سوداگر منشان کارخانه دنیوی (که هر نادانه را ازان گزیر نیست) ادراک نکرده بود - چنانچه مجمله درین شکر فدامه احوال و خیم العاقبت او در جای خود رقمزد <sup>(۱۳)</sup> قلم وقائع نکار خواهد شد - و آنچه (درینولا ببرکت انتساب صوری او را مورد خدمات لایقه گردانید) یک جنگ رکن خان نوحانی است (که از آمرای بزرگ مبارزخان مذکور است) که نبرد مردآزمای نموده او را شکست داد - و اکثر متمندان حدود سنبل و گردن کشان آن نواحی را تا لکهنه ایل گردانید - و همچنین از کارهای شکر (که دران ایام ازو بوجود آمد) مدافعانه حسن خان بچکوتی است <sup>(۱۴)</sup>

و مجمله ازین سرگذشت بدیع آنکه حسن خان مذکور از زمینداران مشهور هندوستان بود <sup>(۱۵)</sup> هم از روی خویشان و برادران و نوکران امتیاز داشت - و هم از راه اعتبار فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده پیوسته اندیشهای تباہ بخود راه میداد - درین هنکام (که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت مشغول بود) این کوته اندیش مغorer وقت فرست کار دانسته لشکرے گران فراهم آورده متوجه نهب و غارت سرکار سنبل شد - و جلال خان سور را (که یکی از سرداران کل افغانان بود) با خود همراه ساخت - چون اندیشه تباہ او معلوم خان زمان شد با آمرای پادشاهی (که دران حدود نامزد بودند) اتفاق نموده در ظاهر لکهنه بمحاربه پیش آمد - و بهادران لشکر فیروزی اثر کارنامها بظهور آورده مظفر و منصور شدند - لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از چهار هزار کس زیاده نبود - بتائید دولت خدا داد با وجود آن حال (که اندک از اطوار

(۱۲) نسخه [۱] خرسندی (۲) در [اکثر نسخه] دینی (۲) در [بعض نسخه] کلک (۵) در [بعض نسخه] لوحانی (۶) نسخه [۵] و [بچکوتی] (۷) در [اکثر نسخه] هندوستان است \*

بتقدیم رسانیده رونق افزایی کار خود گرده - و کابل را بکاردادنی و سربراهی محمد قلی خان برلاس (که بطريق کمک از درگاه معلی آمده بود) سپه - و میرزا محمد حکیم با والدۀ ماجده و همشیرهای اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی دردارالنّشاط کابل ماند - و بخواهه جلال الدین محمود بُجوق حکومت غزنهٔ قوراز یافت - چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بهجهت سامان بعضی از اسباب سفر روزے چند توقف اتفاق افتاد - درین اثنا مُنهیان درگاه قضیه استیلای بیرام خان و کشتی تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند - بنابران منعم خان فسخ عزیمت هندوستان لایقی حال خود دید - و حضرات را بدروقه شده از کتل ستاره گذراند - و ازانجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان ائمه و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنکالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت حضرات بودند - و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلی خان را رخصت هندوستان داد - و بعد ازان آمرا و سایر جان‌سپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام راحله عزم و عنان قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند \*

و از سوانح (که دران راه بموجب تقدیر از لی روی نمود) آنست که دو همشیر اعیانی حضرت شاهنشاهی (یکی در حوالی جلال آباد - و دیگری در فواحی نیلاب در کتل ستاره) این جهان گذران را پدرود کردند - و حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیگمان از رحلت این جگرگوشهای دولت روزے چند بسوگواری پرداخته رضا بقضای الہی دادند - و شوق دیدار مقدس شاهنشاهی جابر جمیع غموم و احزان شد - و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم اقبال شدند و چون (مردۀ قدوم حضرات سرادقات عصمت در حواشی حصار مانکوت بسامع والا رسید) حضرت شاهنشاهی ازین نوبت دلکش وبشارت جان‌فزا سلسه‌جنباں عشرت و انبساط گشته عصمت قباب ماه مانگه مادر ادھم خان را (که بفرزندی عقل و درستی اخلاق نسبتی قوی بحضور شاهنشاهی داشت - و از زمان آسایش گهواره تا آرایش تخت در ملازمت اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بفرق ملت می‌سپه) باستقبال محقق مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر عفاف سرادق عصمت فرستادند - و آن عصمت قباب در دارالملک لاھور بسعادت ملازمت حضرات قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی بدریافت حضرات عفاف اظهار نموده در ملازمت متوجه مخیم اقبال شد - و چون (ساحت نواحی مانکوت مورد خیام دولت گشت) حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال توجه عالی باستقبال فرموده خان‌خانان را بخدمت محاصره گذاشتند - و در یک منزلی حصار معادت قران سعدیین میسر شد - و حضرت مریم مکانی را چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی (که نورافزای بصر و بصیرت ارباب دانش و بینش است) روشی پذیر شد

عالی ارکان نزو بظهور آمد - القصه ( هرچند متخصصان قلعه در نگاهبانی اهتمام بیشتر میداشتند ) بهادران نصرت قریم در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده لوز بروز بجدت بیشتر میداشتند - و در پراوردن سرکوبها و سایر اسباب قلعه گشائی اهتمام عظیم مینمودند - درین هنگام نوید قبوم برکات انتظام حضرات عفافی قدس و شرائف سرادق جلال از خطه دلگشای دارالاقبال کابل ببارگاه عرض رسید که با قوافل شوق و رواحی شغف بنواحی لاهور رسیده انتظار اشارت عالی میدارد •

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات  
از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش از آنکه ( خبر شورش میرزا سلیمان و رسیدن او بخیال کابل بموقوف عرض رسد ) بمقتضای فرط شوق پرتو اشارت حضرت شاهنشاهی بران تائده بود که مهد معلی و ستر مزرکی حضرت مریم مکانی و دیگر پرده نشینان حرم مقدس ببوستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند - چنانچه پیشتر ایامی بدان رفته بود - لیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات عفاف روی در پرده توقف داشت - و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان سعادت نفاذ یافته بود که بعد از تشكیل فتنه میرزا سلیمان پرگیان حريم احترام را محفوظ ظال محقق مقدسه حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان سازد - و بعد از آنکه ( گرد سقیمه و غبار آشوب میرزا سلیمان بصحاب تأثید ایزدی فرونشست - و فمائراولیانی دولت ابد پیوند ازین مهر مطمئن شد - چنانچه سمت گذارش یافت ) حضرات سرادق عفت [ چه بمقتضای ایفای ذر ( که از حضرات شرف ظبور یافته بود ) و چه بمحض اشارت حضرت شاهنشاهی ] توجیه والا نموده سامانی سفر هندوستان فرمودند خانه کوچهای اکثر سپاهیان جان سپار ( که در مکتب ظفراعتصام بودند ) در سایه محقق محفوف الكرامت آنحضرت فراهم آمده مهیای این سفر برکات اثر بودند - و چون ( فتنه هیموی سیه بخت دران حدود زیان زد واقعه طلبان بود ) این سفر قدری از قوت بفعال نی آمد - تا آنکه خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی فتنه اندوزان نهاد - و سرهیمو را آورده از دروازه آهنین دارالملک کابل آویخته نقارة شادی بلند آوازه کردند - و بعد از ادائی شرائط شکر و لوازم نشاط بساعت مسعود متوجه این صوب با صواب شدند - و منعم خان ( که ممالک کابل بنصفت او انتظام داشت ) نیز بر افزونی دولت و فراوانی سامانی هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات قدسی سادات روانه هندوستان شد - تا هم در راه بدرقه این قائله معلی شود - و هم در هندوستان خدمات شایسته

این راز را با فرخ حبیب پسر خواجه قاسم هزاره ( که مصاحب او بود ) در میان نهاد - و بتدریج چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یرق در خانه او پنهان ساخت - و بروز معهود قرار یافت که این کمین کردها برآمده کار نگاهبانان دروازه سرانند - و بهادرخان نیز از دروازه مشاور درآید - و باهم اتفاق نموده کار شاه محمد ساخته بر قندهار متصرف شود - در روز موعده (۱۴) که این پنهان شدها بر سر پوشیدن سلاح بودند ) بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب ازین غدر خبردار شده بحارسان قلعه رسانیدند - در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد شدند - پیشتر ازانکه بر سر این گروه پداندیش رسند خبردار شده سراسیمه بدروازه مشاور شناختند - دروازه مغلوب بود چون دلها بای داده بودند اقتدار بر شکستن قفل نیافتدند - چندی حرکت مذبوحی کرده بخندق نیستی فرو رفته - و برخ خود را از دیوار اداخته بپای خود بر سر درآمدند - و جمع گریخته در خانهای شهر به پناه بد ذاتان در روی مختلفی شدند - و باندک فرصت شاه محمد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید. و بهادرخان تیره رای ( چون درین حیله اندوزی کار نساخت ) درین مرتبه بزمین داور آمده سرانجام لشکر نمود - و او باش واقعه طلب با خود همراه ساخته بار دیگر بخيال خام قصد قندهار کرده آمده جنگ و جدال گشت \*

شاه محمد ( چون کمک هندوستان را دور خیال می کرد ) استحکام قلعه داده ملت جی بفرمان روای ایران شد - و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرار داده بودند که بعد از نفع هندوستان قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد - اکنون مناسب آنست که جمعه را فرستند - که هم تدارک طُنیان این کافرنعمت شود - و هم قندهار بایشان سپرده آید - انتظام بخش ایران سه هزار ترکمان از جایگیر داران سیستان و فره و گرسیم بر سرداری علی یار بیگ انشار فرستادند - بهادرخان این لشکر خبره نداشت - ناگهانی بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - دو بار اسپ این بخت برگشته از پا افتاد - آخر کار نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدوه بسر برده - و شاه محمد کمک خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار در میان آورد و خالی باز فرستاد - بهادرخان خایب و خاسر شده ناگزیر شرمگین بدرگاه گیتی پناه آمد و چون ( این درگاه سمت ظل عتبه کبریا اندک پذیر بسیار بخش - ولذت عفو را درین درگاه روز بازاره سست بس گرم ) گناه چنین بزرگ بخشیده ملتان بجایگیر او مقرر شد - و جایگیر دار سابق ملتان ( که محمد قلی خان براوس بود ) ناگر و آنحدوه یافت - و بهادرخان را از روی سرمه خسروانی سردار یکی از مورچلها فرمودند - و کارهای گرامی به پشت گرمی این دودمان

( ۲ ) در [ چند نسخه ] فرج حبیب ( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] مشوره ( ۱۴ ) نسخه [ ج ] اطلاع یافته \*

روز اول در پای قلعه رفته دست برد سکری بر روی کار آورد . که کارنامه شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه ( عساکر نصرت قرین بهای قلعه رسیدند ) گروهه انبوه از دلاوران نامع افغان ( که سنحق شجاعت بر کاخ بهرامی می افراخند ) کمان دعوی بر پیشطاق استکبار نهاده از حصار برآمدند - و مشیشرهای خون چکان علم کردند برساخت دروازه جوان غدر نمودند - ادهم خان یکه تاری نموده شیرمردانه تنها میان آن گروه درآمد - و بقوت دست همت و زور بازی شجاعت چند مرد نبرد ایشان را فرود آورده بخاک و خون غلطانید - و همچنان بیاد پائی و چابک رویی بارگشت - و بصدای آفرین و احسمت سربلندی یافت - و همچنین هر روز سران جنگ دوست و زیر دستان کار طلب از مورچهای خود پیشستی کرد دست برد های فمایان میکردند - ولشکر مخالف پاس قلعه و آئین احتیاط مرعی داشته بضریب توب و تفنگ هیچ منقص را پیرامون قلعه گشتن نمیگذشتند - و دران تنگنای ادبی آنچه از دست و بازوی این مشتی تیره روزگار می آمد بجای می آوردند - اماً بصاحبین اقبال مؤید ستیزه چه حامل - و بوالیان والا طالع عربده را چه فایده • بیت •

ما تبع بر همه ایم در دست قضا • شد کشته کسی که خویش را برماید  
و از جمله سوانح ( که در مبادی ایام محاصره روی داد ) آنست که بهادرخان براذر خان زمان ( که در زمین داور گرد فتنه و فحاد انگیخته بود - و غبار شورش و آشوب بر سر خود بیخته ) شرمند و سرافگنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت - و بوسیله سپارش بیرام خان خانان سزا اعمال نا شایسته او در کنار او نهادند - خان خانان اگرچه مهربانی در حق او اندیشید اما در معنی برای او اسباب نخوت و بدکاری سرافجام داد - عطرفت اهلی آنست که آدمی را به بدکرداری سزا داده نوعی تربیت نمایند که دیگر پیرامون بدی نگردد •

و مجمله ازین قضیه آنکه ( چون ریات نصرت پیرای حضرت جهانبانی جنت آشیانی به تسخیر هندوستان نهضت فرمود ) قندهار ( که بجاگیر بیرام خان مقرر بود ) با هتمام شاه محمد قندهاری ( که از عقل و اخلاص مورد اعتماد بود ) آرایش داشت - و زمین داور بدادری بهادرخان تفویض یافته بود - چون هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادرخان را بدنهادی ذاتی بیوش آمد - و خیال گرفتن قندهار در سرش اقتاد - ازل خواست که از راه مکروه فریب کافرنعمتی کرده قندهار را بتصرف درآورد - و ازانجا ( که حرام نمکی خُسراں دین و دنیا بار می آرد ) ازین اندیشه تباہ کار نگشود - و شرح این سرگذشت آنکه بهادرخان

ازین تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطراب و اضطرار بقلعه مانکوت (که سابقاً برای روز بد خود آماده داشت) انداخت - پیش دستان سپاه منصور شناوته اردوبی او را غارت نموده از تھصین این مددبر معرض بارگاه اقبال داشتند \*

و قلعه مانکوت قلعه ایست متضمّن بر چهار قلعه استوار - که سلیم خان در هنگامه (که بقصد استیصال گویی که همان رسیده خایب و خاسر برگشته بود) این قلعه را بظر غریب بر فراز کوهچها (که مقارن هم بود، اند) بر سر هر کوهچه قلعه بسنگ و ساروج ساخته بود - و تمامی آن قلاع بنظر بینندۀ یک حصن زیاده در نمی آید - اصل آن جای (که اساس این حصن حصینه نهاد، اند) در حد ذات خود جائیست بغايت محکم - لشکرها را با آن وصول مشکل - و بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن بس دشوار - آبهای گوارا فراوان دارد - و آذوق چندانکه خواهند - فکیف که در چنین مکانی (که قلعه خدا آفریده وصف حال او باشد) قلاع حصینه بران اساس یابد - و اورا مقصود اصلی از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که (چون فهشت رایات حضرت جهانبازی جنت آشیانی بصوب هندوستان شود) برای لشکر پنجاب مقر و مامنی باشد - و بخراب آباد باطن او میگذشت که لاهور را ویران ساخته آنجا آبادان سازد - و لشکر انبو را آنجا گذارد تا دران مامن بسر برده محافظت این حدود نمایند - و باعث برخرايی لشکرهای عظیم را شهرے سب بغايت بزرگ - و مسکن اقسام تجارت و امناف مردم (که باندک توجه لشکرهای از آنجا توان سرانجام داد - و براق فوجها در ساعتی ازان مهیا توان کرد) مبادا عساکر اقبال این دودمان اید قرین آنجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند - و کار از علاج بگذرد - پیش از نکه (این اندیشه بعمل آید) بهمان نیت ناپایدار از تنگنای هستی برآمد \*

و بالجمله چون (فرار نمودن سکندر و متھصین شدن او بمسامع اقبال رسید) از آنجا (که عزیمت سلطانی <sup>(۱۴)</sup> تلوی احکام یزدانی است) حضرت شاهنشاهی (با عزم درست درائمه روشن و نیت حق پسند) رنج خویش را منظور نداشته آسایش جمهور عالمیان را وجه همت جهانگشای گردانیده متوجه محاصره آن قلعه شدند - تا شر آن فتنه انگیز را از سر کافه ازام دور ساخته دولت آرای باشند ویرایح مطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیدن لشکر آرای با آئین شایسته مورچهها بر عساکر اقبال تقسیم نمایند - و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکز وار در میان گرفته دایره محاصره بر دور آن کشیدند - و همواره با آداب قلعه گیری و مراسم تردد و شجاعت گسقري پرداخته داد جانسپاري میدادند - ادهم خان (که در بساط قرب حضرت شاهنشاهی اختربخت بلند داشت)

(۲) در [اکثر نسخه] خدا آفرین (۳) در [بعض نسخه مقرے (۴) نسخه [ح] توأم (۵) در [اکثر نسخه] نمودند \*

بنارگي مي بخشند - و الا پايه آن شرف بخش اجرام علوی و اجسام مغلی برتر از آنست که مکان را خطاب بيت الشرف آن روشنائي بخش انجم هستي داده آيد - و بالجمله اين نير گيتي آرای در شب پنجشنبه متعارف بعد از ده ساعت و چهل دقيقه شب چهار شنبه نجومي بيست و هفتم ربیع الثاني سال (۹۶) نهد و شصت و چهار قمری از چشمۀ حوت به نزهتگاه حمل آمد - و نوروز جهان افروز عالم آرای گشت - و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد \* نظم \*

شکر انصاف بر زبان بهار \* گفت بلبل چو مردم هشيار

عنبرين گشته از نسيم صبا \* از مسام زمين مشام هوا

دشتها پر حاف به بالين \* با غها پر عروس به کاين

راغ پر تختهای سلاطون \* با غ پر فرشهای بوقلمون

مرغ نالان فراز گلben و گل \* مست بـ مطر باـ و ساغر و مل

همانا که وقوع چنین نشاطه در پيشگاه مقصد عالي دليل است واضح بر حوصل مقصد و مژده ايست بغايت روش - که کاري پيش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت يابد - چنانچه بنقد وقوع اين يورش و ادباري سكندر در بين معامله ارياب بصيرت را آهايي بخشيد - که باندك فرمتی فرار اختیار نموده بقلعه مانکوت درآمد - و حضرت شاهنشاهي با موافق عالي محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند - تفصيل اين اجمال آنکه دران هنگام (که اسكندر از هرلي موکب نصرت قریب راه فرار پيش گرفته بکوهستان سوالك درآمده بود) - و قصبه دهمري مخيم سرادقات اقبال گشته ) پيوسته خبر مي آمد که مطلب آن مدببر بدascal آنست که عساکر اقبال را کشیده در جاهاي تنگ در آورد - و دران تنگناهای قلب کم اهتمام بستيزه به بندد حضرت شاهنشاهي گوش برين سخنان نهاده به آئين شايسته پيشتر توجه فرمودند و ناصرالملک را با جمع كثير از بهادران كار طلب بتاخت و تاراج زمينداران آن کوه فرستادند - مبارزان نصرت قریب در اندک فرمتی به نيروي تائید الهی بسياره از راههای آن کوه را تاديب و تغبيه لايق نموده تماضي اسباب و اموال را از غنيمه های وقت شمردن - و کوهستانيان بـ دگوهر (که باند يشهائي نادرست باسکندر جمع شده بودند) جدا شدند - و سنگ تفرقه در جمعیت آن بدنیت افتاد - و به جنگ فرار اختیار کرد - حکم معلى از پيشگاه قهرمان امداد را گافت که دلوران چابک دست بتعاقب اين گم گشتگان بـ ادبـه ادبـار بشـتابـند - و به نيروي بازـري اقبال سـر اين مدبـران را بـ دـست آـورـند - جـمعـه اـز دـلـيرـان لـشـکـر اـيلـغارـ کـرـدـه به بعضـه اـزـارـدوـي اوـرسـيدـند - و اـسكنـدر

(۲) در [ جمـعـ نـسـخـ ] دـمـهـي نـوـشـتـه (۳) نـسـخـه [ د ] كـوهـيـان \*

متوجه دفع هیموشد ) خان خانان مردم خود را بلاهور فرستاده بود - درین هنگام ( که همت علیا متوجه فتوحات بے اندازه است ) این نوید رسید - و شکون گرفته عشرت آفرایی گشتند - بیرام خان چشم بزرگانه ترتیب داده لوازم آن بجای آورده - اخترشناسان بزرگی و شایستگی او را از دلائل زایچه طالع استفاده نموده ابلاغ نمودند که عنقریب به تربیت حضرت شاهنشاهی سر بلند شده به پشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی بتقدیم رساند - و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسید - و سعاد خوانان صحائف پیشانی سطیر عقیدت از خطوط ناصیه حال او خوانده بمنتهای گرامی مسرت بخش دلهای اخلاص سرشنست شدند - والحق بتجویه حضرت شاهنشاهی ( که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهیر سعادت است ) همانطور بظهور آمد - چنانچه روز بروز انوار فراوانی رشد و آثار افزونی اخلاص از پیشانی او خوانده میشد - و حقیقت آن مجملاً در هر جا در محل خود نکاشته قلم تفصیل خواهد شد \*

چون ( حدود جاندهر مخیم اردوی معلی گردید ) اسکندر افغان ( که دران ولایت رایت فتنه و فساد افراخته بود ) خود را بطرف کوهستان سوالک ( که مفتر معهود و مستقر مقرر او بود ) کشید - که روزی چند دران جبال مستحکم بسربرده منتظر وقت باشد - و موکب ظفر نشان بداعیه صواب انتما ( که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود ) دفع او را پیش نهاد همت جهانگشای ساخت - و دشواری راه و معموبت جا در پیشگاه نظرت عالی ننموده بعزم درست و قصدی جزم از دنبال اسکندر بجانب کوهستان سوالک ( که عالم است دیگر - و گریزگاه خود سران و گردن کشان ممالک هندوستان ) توجه نموده بعرصه قصبه دیسوهه نزول اجلال فرمود و ازانجا فضای دلگشای قصبه دهمري بورود موکب معلی کلستان دولت و بهارستان اقبال شد \*

### آغاز سال دوم الهی از تاریخ جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

یعنی سال اردی بہشت از دور اول

دران منزل فیض محمل سرمایه رونق هستی جهان و جهانیان و پیرایه آرایش زمان و زمانیان نیز اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خوش بمکان اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان را به نفحات ربیعی طراوتی نو و نصاریه تازه رسانید - و همانا که حمل را بیت الشرف برای آن میگویند که درین هنگام خاکیان خاکسار را بتربیت خاص شرف سعادت داده حیا ته

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] مسرت پیرای ( ۳ ) در [ چند نسخه ] میشود ( ۴ ) نسخه [ ه ] دیسوهه - و نسخه

[ ز ] دیسوهه ( ۵ ) نسخه [ ب ه ] محل - و نسخه [ ح ] محفل ( ۶ ) نسخه [ ب ] جانه \*

دلی معنی درست مخلصان دوربین را اعتضاد تازه روی داد - و خاطر ظاهر آرایان را ازین بشارت ئیات پای به مرید - آرس چون (ایزد جهان آرا اقبال افزای این دولت ابد قریب است) دوزبینانِ انجمن معنی را نظر بر فروغِ جلال و جمال آن برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای رسم روزگار فارغ بال میگرداند - و گروهه را (که از دولت بالغ نظری نصیبه نیست) در چندین اوقات (که خواطر با غطراب میگراید) با مثال این تفاوت مسرت بخش دلایل پوشان را اطمینان میبخشد - لاجرم فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوئینان عظام و سایر بهادران اخلاص گزین و دلیران مقیدت اندیش سامان و سرانجام یورش عالی نموده ملازم رکاب آسمان قباب باشند \*

و چون (سامان این یورش عالی بر وجه دخواه سرانجام یافت) خاطر نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده (با آنکه لشکر سرما کمال طغیان داشت) بتاریخ بیست و ششم آذر ماه الهی موافق دو شنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را بحراست دهلي گذاشته برهنمونی طبیعت اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند - منزل بنزل شکارخان آهسته آهسته این یورش انظام بخش میفرمودند - هم مراسم داد و دهش بتقدیم میرسید - و هم لوازم مسرت و شادمانی (که ناگزیر نشأه تعلق است) سرانجام مییافت - و عالمیان از اقطار عالم بصیرت آثار مكرمت و انوار معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پای بند اقبال میساختند علی الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روزے نبود که جمیع کثیر از هواخواهان قدیم و جدید آمده پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی نمی ساختند - و در آنای راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیرام خان خانخان از کوچ سعادت سرشت (که از نژاد خانان میوات بود) بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزند متوکله شد نام او عبدالرحیم نهادند \*

و مجلل از مقدمه احوال آنکه دران ایام (که حضرت جهانبانی عرصه دهلي را بقدوم معدلت آرا زیب و زینت بخشیدند) برای تسلی زمینداران اولیائی دولت بفرزندان این طبقه نمبت میگردند - ازانجلمه جمال خان عمزاده حسن خان میواتی (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) بشرف زمین بوس سربلند گشت - او را در صبیه جمیله بود - عاطفت خسروانی دختر کلن او را در حباله مقد خود درآورد - او را بمفاخرت و مبارفات عز امیاز بخشید و همشیره خود او را در عقد بیرام خان خانخان درآوردند - و درینجا (که رایات شاهنشاهی

\*) در [اکثر نسخه] دو صبیه بود

و شادقلی نارنجی و خالق بردی بیگ و جمیع کنیر را همراه او ساخته بودند - آمرای عظام رفته در لاہور توقف داشتند - در چنین وقت ( که غوغای هیمو سرمایه آشوب روزگار شد - و بر آمرا چنین شکسته در حدود دہلی روی نمود ) ملا عبد اللہ سلطان پوری [ که از گریزت و رویاه بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی - و از حضرت جهانبدانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود - و از فتنه اندوزی ( که در سرداشت ) و آب دو روئی ( که در نهاد او بود ) بظاهر خود را از اولیای دولت ابدقرین و نموده در باطن بانغانان سرے داشت ] بسکندر مقدمات نوشت - و او را اغوای برآمدن از کوه کرد - سکندر جمع از اوباشان افغان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورد - و در پنجاب توجیه مال کرد خضر خواجه خان شهر لاہور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذشته بدفع او برآمد و چون ( حاجی محمد خان سیستانی را اعمال ناشایسته ملا عبد اللہ یقین شد ) او را بقین و شکنجه پاداش نمود - و نیمه تن او را در زمین کرده بعضی از زرهای او ( که گورکرد دست بخل او بود ) از زمین برآورده - و چون ( خضر خواجه خان نزدیک بقصبه چمیاری رسید - و فامله قریب ده کروہ ماند ) دو هزار کسی گزیده خود را از لشکر جدا ساخته پیش فرستاد - و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان روبرو شد - و جنگ عظیم در گرفت - و آندرم را برداشت خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانسته پای عزیمت بضبط لاہور آورد - و سکندر اندک تعاقی نموده تحصیل ولایت مفت وقت دانست - و چون ( این خبر بمسامع قدسیه رسید ) عجاله وقت سکندر خان را ( که بخان عالمی امتیاز بخشیده بودند ) سیالکوت و آنحداد را جایگیر کرده پیشتر با سلیمانی تمام روانه ساختند که اعتضاد خضر خواجه خان باشد \*

### توجه موکب مقدس حضرت شاهنشاهی از دارالملک دہلی بسمت پنجاب بدفع فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت

چون از صادر و وارد چنین مسموع شد [ که با سکندر لشکرے فراهم آمده - تا آنکه ( موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت با آن صوب منعطف نفرماید ) عقدہ این کار مشکل با آسانی گشوده نخواهد شد ] لاجرم عزیمت ممالک شرقیہ هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی شد - و از تفاولات بدیعه آنکه جمیع از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفاوں نمودند - اتفاقاً این بیت برآمد \*

سکندر را نمی بخشد آبے \* بزور و زر میسر نیست این کار

( ۲ ) نسخه [ ۵ ] بدرآمدن ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] چماری - و نسخه [ ۲ ] چماری - و نسخه [ ۴ ] چماری \*

از مدماتِ افواجِ قاهره هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت - و الور و تمامی سرکار میوات بتصرب اولیای دولت قاهره درآمد - و از اجا بحدوده قصبه دیوئی ماقاری (که بند و بار هیمو آنجا بود) روان شدند - جای مستحکم بود - ترد و کارزار بسیار شده و پدر هیمو را دستگیر ساخته زنده پیش ناصرالملک آوردند - مشارالیه او را بسوی دین خود راهبری نمود - آن پیر کهن سال جواب داد که هشتاد سال است که درین کیش ایزد خود را پرستارم - درین وقت ترک دین خود چگونه گزینم - و به مجرد بیم جان فاهمیده چگونه در طریق شما درآیم - مولانا پیر محمد سخن او را ناشنیده انگاشته بزبان شمشیر جواب داد و از انجا فتح نموده با غنائم فراوان و پنجاه فیل آمده استلام عتبه اقبال نمود - و مورد نوازش خسروانی گشت - حاجی خان از قصبه الور برآمده بجانب اجمیر و آنحدوده روان شد - که مامن برای عیال خود خیال کرده و سپاهیان گذاشته آمده جنگ و ستیزه گردید - رانا [ که زمیندار بزرگ بود - و پسر آن رانا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکنی آنطور (که مذکور شد) پیکار نموده شکست یافته بود ] ازو چیزها طلبید - و تکلیفهای ملاطبان نمود - ناگزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم روی داد - از حاجی خان مذکور و مظفر خان شروانی (که وکیل او بود) درین جنگ کارهای نمایان بظهور آمد - عاقبت کار (چون رانا مغورو کثیر لشکر بود) شکست یافت - و حاجی خان آمده اجمیر و ناگور و آنحدوده را بتصرب خود درآورد - چون استیلای حاجی خان بسامع علیه رسیده محمد قاسم خان نیشاپوری و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محروم و طاهرخان و خرم سلطان و جمعه دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند و چون (ساحت ولیت دهلي و میان دواپ از خس و خاشاک معاند و مخالف رفت و روب یافت) رای جهانگشای چنان تقاضا نمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان اندادخته آید تا آن ملک وسیع (که مرغزار دولت و اقبال است) از غبار ارباب فتنه و فساد شست و شویابد درین اثنا بموقف عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ واقع شده و خضر خواجه خان تاب ایستاندن نیاورده بلاهور درآمده است \*

و تفصیل این اجمال آنکه در سوال احوال مرقوم صحائف اجمال شده بود که (چون موکب اجلال از عرصه جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلي رویه نهضت فرمود) بمناسعه اسکندر خضر خواجه خان مقرر شده بود - و اسماعیل بیگ دولتی و علی قلی خان و میر لطف

(۱) نسخه [۱] دیوئی ما چاری - و در [بعض نسخه] دیوئی ما چاری - و در آئین اکبری دیوئی ساجاری نوشته (۲) نسخه [هی] و تکلیفات (۳) نسخه [ه] و [محمد] (۵) در [بعض نسخه] میر لطف

زبان شکر بمبارک باد گشادند - و مجنون خان قاقشال حسن اخلاص راجه بهاریم را ( که در محاصره مشاهده نموده بود ) بعرض مقدس رسانید - و بمقتضای رافت ذاتی فرمان طلب شرف صدور یافت - و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس عبودیت نمود - روزی ( که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره بخشیده برای رخصت ببارگاه سلطنت آورده بودند ) آنحضرت بر فیل مست سوار دولت بودند - و فیل از شوژش مستی به طرف میدوید - و مردم پکسو میشدند - نوبتی این فیل مست بطری راجپوتان دوید - این طبقه را چون ( اعتصام کامل بر اخلاص خود بود ) ایستاده ماندند - و این ایمتاده بنظر بلند بین حضرت شاهنشاهی پسندیده درآمد - و استکشاف از احوال راجه فرموده بر زبان غیب ترجمان گشت که ترا فهال خواهیم کرد - و همچنان شد - چنانچه نکاشته آید \*

شکر ایزد جهان آرای که هندوستانیان را بلکه جهانیان را سرے پدید آمد - که بزرگی او را دفترها بسند نیاید - و دانش او را کتابها کفایت نکند - بیامن عدالتیش باع همیشه بهار هندوستان طراوت خاص یافت - و حق پرستان دادار بند را اعتضاده قوی بدست افتاد و بشکرانه این موهبت کبری جشنیهای بزرگ ترتیب یافت - و گنجهای انعام در دامن روزگار اشانده شد - عاطفت شاهنشاهی گوش را ( که در پیشگاه جان سپاری جوان همت نموده بودند ) باصناف نوازش سرفراز گردانید - شریف و وضعی و خرد و بزرگ بجزائل عطاها کامیاب گشتند - از اینهمه علی قلی خان شیبانی را بخطاب خان زمانی سرفراز کردند و سرکار سنبل را با سایر پرگنهای میان دوآب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آنحدود رخصت فرمودند - و عبدالله خان او زیک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالیبی اختصاص بخشیدند - و اسکندر خان را خان عالم خطاب دادند - و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصرالملکی ملقب ساخته در رکاب نصرت اعتماد داشتند - و قیاخان بانتظام ممالک دارالخلافة آگه و آنحدود نامزد شد - وای ممالک آرای شاهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت را بهرناحیتی فرستاده نظام بخش و آرامد عرصه دلکشای هندوستان شد \*

درین اثنا بسامع علیه رسید که حاجی خان غلام شیرخان افغان ( که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر گرد کردن امتیاز تمام داشت ) در الور و آنحدود بوده دم خود سری میزند و نیز پدر و زن هیموی سید بخت و سایر اسباب و اموال او دران سرکار است - ناصرالملک را با جمع از جان سپاران درگاه و معتمدان کارگاه باین خدمت تعیین فرمودند - حاجی خان

(۲) در [ اکثر نسخه ] هندوستان را \*

سرانجام نماید او را زیبد که با چنین مردم در پرده درآمده جمال معنوی خود را ننماید و در کار خود بصورت بروائی باشد - و به شایسته تکلف درین مراتب ( که والا نژادان عالی همت عزیست تسخیر هندوستان کرد ) هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه برداشته داستانهای باستانی باندک تامیل ظاهر میشود - چه در هیچ مرتبه ازین مراتب سابقه ( که فرمان روایان دادگر قصد هندوستان کردند ) هیچ یکی از والیان هند باین شجاعت و داعیه و تدبیر نبود - بلکه در سرانجام ملک خود درمانده بودند - بخلاف این مرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم دور دست را اندیشمند بوده سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت - والحق آنچه هیمو را بخت مساعدة کرد بود فرمان فرمایان هندوستان را دران ارقات میسر نبود [ از هجوم شاهیان کارطلب - و فرادانی مبارزان کاززار - و انزوئی اسباب توپخانه ( که جز در مالک روم ازان نشان نتوان یافت ) و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن لشکر کیفیت کند ] مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه در مبارزت حضرت ماحقرانی ( که در هند بظهور آمد ) شرح ملاحظات بهادران لشکر و ظمانت والی هندوستان چکونه بیان میکند - و بتغایر مرقوم میسازد که صد و بیست فیل جنگی دران جنگ عظیم بتصرب اولیای دولت درآمد - و بر تاریخ دانان هشیار مغز حال والی آن زمان روشن است که به نسبت هیمو کدام پایه را داشت - و درین کارنامه عبرت انزا ( که اندک از بسیار گزارش یافت ) هزار و پانصد فیل بدست فرمان پذیران بارگاه والا درآمد - سایر معاملات را ازین قیاس میتوان کرد - و کمیت خزانی و سایر اسباب و آلات فرمان روائی خود کجا بشمار درآید - و این میدان فتح و نصرت همان جای میمنت گسترش است که حضرت گینی ستانی فردوس مکانی بسلطان ابراهیم فبرد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی ازان در جای خود رقم پذیر شد - و در همین روز بهجت افزای ( که بتائید الهی چنین فتحی بزرگ روی داد ) سکندر خان ازبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتنکان و حراسی دارالملک دهلي از آسیب او باش تعین فرمودند - و او مساعت نموده خیلی از نفوی شریه و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت - و ناظم پرائندگیهای ممالک شد - و غلائم فراوان بدست او افتاد - روز دیگر موکب اقبال ازانجا نهضت فرموده ساعتی ( که اخترشناصان کارдан گردیده بودند ) پرتو و صرل بر ساحت قفس مساحت دارالملک دهلي انداخت - و بنور معدالت و زیور نصفت آن دیار سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت - و اکابر اشراف و هنرمندان هر فن و نادره پردازان هر صنف طایفه و طبقه طبقه شرف استقبال در یافته

( ۲ ) در [ چند نسخه ] مalfه ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] مپارزت نامه .

قدس خود بشمشیر بگذرانند) بر زبان مقدس گذشت که من کار این مغور را در انروز ساخته ام و بند از پند جدا کرده ام - و اشارت به نکام این تصویر فرمودند - سبحان الله دران سن در چه وقت و بچه طرز بزبان فعل و لسان قول خبر این واقعه دولت افزا داده بودند - آرے امروز و فردا و دی و حاضر و غایب پیش آخشنیدجیان ظاهر باشد - اما پیش نور پروردان ایزدی ( که گوهر پاک این شاگردان حق و استادان عقل مظہر نور الهی و مطلع خورشید حقيقی است ) آینده<sup>(۲)</sup> چون گذشته در خدمت حال است - و غایب چون حاضر در شرف حضور - کسی که خدا را حاضر داند دانستن غایب چه کار - حاشا حاشا آنجا غایب نباشد - سالب شاهزاده ارادت ابوالفضل ( که راقم این دیباچه افضال است ) روزے صورت این واقعه کرامت بنیان را از آنحضرت پرسید - فرمودند که ملهم غیب خبره بر زبان ما داده بود - سر این کار او بهتر داند - درخشیدن نیز حقيقة آنچنان و پرده گزیدن اینچنین - قوی حوصله عالی نظرت [ که با چندین خمخانهای اقسام باده هوش ریا ( که پهلوانان را نمی ازان بید مستی میرساند - یکی می آغاز جوانی - دوم باده دولت صوري سیوم شراب سطوت معنوی - چهارم باده حسن ظاهري - پنجم مدام لطف باطنی ) بهوش والا بوده خود را ندیده دیدبانی الهی نماید ] مقصود او را عاشق او گردانند - و دولت را ملازم آستان امید او سازند - من ( که معتقد شیانه روزی این عنبه اقبال ) بیاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند یا از روی آنس مخاطب ساخته حرفي فرموده که بدست نشود - و در نشست و خاست و گفت و شنید با برکشیدهای او تغییر روش ننماید - بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازه حوصله کسی ( که چندین باده مرد افکن بکارد - و هوشمندی او روز بروز افزون گردد ) که تواند شناخت لیکن سعادت پیوند آگاه دل این قدر داند که نگاهبان او تربیت حق باشد - و چندین فتوحات عظمی او را با سهل و جوہ دست دهد - و چندین موهبتی بزرگ و کاره شکر و مهمه بدیع در روزگاران کمتر روی نماید <sup>۵</sup>

و یکی از غرائب کرامات آنکه درین اثنا ( که از قصبه جالندهر بجهت تسخیر هندوستان و استیصال هیمو نهضت عالی واقع شد ) روزے بمیرآتش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت مسرت خاطر و تماسی مردم اقسام آتشباری سرنجام نماید - و در اینمیان صورت هیمو ساخته بدارند و پر کرده در آتش اندازند - کار پردازان کارگاه اقبال در اندک فرصتی گازار آتش سرنجام دادند و درین اثنا صورت هیمو را نیز آورده سوختند - در ظاهر هنگامه بزم بازی گرم ساختن بود و در معنی خرمی هستی بد خواه سوختن - آرے کسیکه در لباس نشاط و بازی چندین کارهای والا

(۲) نسخه [ ه ] گذشته و آینده ( ۳ ) نسخه [ ط ] و دارو پر کرده \*

رسیده باشد - و داند که خلافِ رضای او گزیدن خود را بر تیغ زدن است - چه بسی بشرے قهرمان مبدع کُل او را بخاکِ مذلت و مغاکِ هلاکت می‌اندازد - چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روز نامچه احوال این پادشاه سعادت اساس ظاهر می‌شود ) او را کجا فرصت آنست که بتوجه معنوی باطنی در خاکساری و فنا اربابِ خلاف پردازد - و بر تقدیرِ فرصت زمان و رخصتِ خود همتِ والای او کجا تجویز آن می‌کند که دامانِ اندسِ باطن او بچنین غباره آسوده شود و هرگاه معامله چنین باشد تیغ آسودن بخون آنچنان خون گرفته ناپاک کجا - و آن شخصِ مقدس کجا و ملتمساتِ اهلِ روزگار در چه پایه - آخر بیرام خان خانان چون دانست ( که آنحضرت متوجه این معنی نمی‌شوند ) خود را ازان بازداشتہ بمقتضای عقیدتِ موروثی ( که از راهِ تقلیدِ پدران و آستانان در آدمی جا کرده سرشنی می‌کند ) خود در تحصیلِ این ثوابِ موهوم شد و بشمشیرِ آبدار عالم را از لوثِ هستی او پاک ساخت - کاشیع آنحضرت از پرده برآمده توجه فرموده - یا صاحبِ حوصله دوربینه دران درگاه بوده - تا او را در بندخانه داشته مستعدِ ملازمت عتبه اقبال ساخته - الحق بس نوکرے شایسته بود - و همچنین بلند داشت - و هرگاه تربیتِ این چنین بزرگی یافته چه کارها که ازو بظهور نیامد - و برای ظهورِ سطوتِ شاهنشاهی و آکاهی ظاهر بینان سرِ اورا بکلبل فرستادند - و تنہ او را بدارِ الملکِ دهلي برد بردار عبرت کردند - عالم از شور و شغب آرمید - و جهانیان را آسودگی و خرسندی پدید آمد \*

واز بداعِ کرامات و غرائبِ خارقِ عاداتِ حضرتِ شاهنشاهی ( که درین سانجه از مکمنِ بطنون بر منصة ظهور جلوه‌گری فرموده ) آنست که در دارالسلطنه دهلي در هذکامر ( که حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتحِ اسکندر بآنجا تشریف آورده بودند ) در تصویرخانه بمحضِ اشارتِ عالی مشقِ تصویر می‌فرمودند - و نادره کاران باریک بین ( چون میر سید علی مصور و خواجه عبدالقصد شیرین قلم که از بے بدالِ این فن اند ) در ملازمت بسوده راه و روشن این کارِ بدیع مذکور می‌ساختند - روزے در کتاب خانه حضرتِ جهانبانی آن نسخه ( ۳ ) جامِ الہی بجهتِ تشحیضِ خاطر بتصویر توجہ نموده صورتِ آدمی نکاشته قلمِ الہامی رقم ساختند بطريقه که عضوی اس نمایش از هم جدا افتاده بود - یعنی از دولت یاقتهای حضور آن نقش بدیع دیده استفسار نمود - بر زبانِ غیب ترجمانِ آنحضرت گذشت که این صورتِ هیموست و حال آنکه دران وقت نام و نشانه از هیمو نبود - مستمعان حقیقت کار در نیافته از استکشافِ آن بازماندند - و در آنروز ( که بیرام خان التملس مینمود - و کوشش میکرد که هیمو را بدست

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] سرکشی ( ۳ ) در [ چند نسخه ] جامعه \*

چون باد صرصر می راندند - جانیکه سطوت اقبال روز افزون صفات آرای هنگامه نبرد باشد شیر مردان  
صفدر را از گریز<sup>(۲)</sup> گریز چاره نیست - آنچنان حیوانات بی خرد را کجا شکوه همت می ماند  
آمرای نصرت قرین از چندین فتحی ( که تا انقراض عالم طغرای فتح نامهای شهریاران والا شکوه  
و دبیاجه مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود ) در تقدیم مراسم شکر پروردگار شدند - و سایر عساکر  
فیدر زی مائنر در کشتن گریختها و جمع غنائم اهتمام داشته از کشتها پشتها و از غنائم خزانی آمده  
ومهیا ساختند - تا پنج هزار کس در میدان افقاد بودند که بحساب درآمد - و ازانها ( که در گریختن  
در راهها پایمال شدند ) که شمار تواند کرد - و تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای  
دولت قاهره درآمد - و طایفه از بهادران نصرت قران<sup>(۳)</sup> گریختها را تکامشی کرده بسیاری از مخالفان را  
به تبع انقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایه سرب اعلی معاودت نمودند - فرمان فرمای زمان ازین عطیه  
کبری آداب سپاسداری بجای آورده هر کدام از مبارزان عساکر منصورة را بعواظف بیکران شاهنشاهی  
اختصاص بخشید - و در اثنای آنکه ( هر یکی از بهادران نیکو خدمت بدولت حضور رسیده  
کامیاب دین و دولت میگشت ) شاه قلی خان محروم هیمورا بسته بدرگاه خلاائق پناه آورد - هر چند  
از پرسیدنده از جهالت بسخن نیامد - یا توانائی سخن سرایی نداشت - یا مغلوب خجالت بوده  
سخن را بر خود نه پسندید - بیرام خان خان خانان از حضرت شاهنشاهی التماس نمود  
که این سرمایه فساد را بدست مقدس خود بگذرانند - و بوسیله غزا احرار مدارج ثواب و جزا فرمایند  
آن خدیب خردمندی و خداوند خردمندان ( که صفر سن را نقاب دانش خداداد دانسته در پرده  
بیکانی بوده از شورش انکار منکران و اعتقاد مخلصان فراغت داشتند ) برای هدایت ارباب استعداد  
بر زبان حقائق ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاره اسیر همت علیا رخصت نمیدهد - و همانا  
که در بارگاه معدلت حضرت احديت نيز بر چندین کارها ثوابه مترتب نباشد - هر چند دولتخواهان<sup>(۴)</sup>  
صاده لوح اهتمام والجاج بیشتر نمودند توجه شاهنشاهی کمتر بظهور آمد \*

بنازم این دریافت بلند را که در بطن اوراق واذهان آفاق ازان اثرے نیست - اما داشت نژادان  
بارگاه کبریا نیکو دانند که این جز در نورآباد خاطر مقدس ذات پاک ( که بے وسائط بشری  
و وسائل ملکی از حضرت دادار دانش آغوشین دانانواز نور پذیر معرفت حقیقی شده باشد )  
پدید نیاید - چنانچه از صفحه پیشانی این نخست نشین صورت و معنی روشن است - و نیز  
بر معامله فهمان ظاهربین پیدا سرت که ( هرگاه بزرگ نهاده خدا شناسی در پایه محبوبی ایزدی

( ۲ ) نسخه [ د ] از گریز گزبر و چاره نیست ( ۳ ) نسخه [ ب ] قرین ( ۴ ) در [ چند نسخه ] اصیر

( ۵ ) نسخه [ ب ] مسدیت \*

بانپادشاه آتشکدار کار تمام میساختند - و گروه گروه فدائیان تیراندزار از اطراف و جوانب برآمدند داد کازار میدادند - علی قلی خان شیخالی ( که لشکر قول بحصین اهتمام لو رونق داشت ) در جائی واقع شده بود که جریه کلان در پیش داشت - که فیلان در برابر آن عبور نمیتوانستند که دلاران پرخاش جو و مردان شیرحمله قول بر جای خود پای ثبات اغشیده قابوی تاختن می جستند و چندان تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول برگذشتند - بعد ازان از عقب مخالفان درآمده داد تیراندزی و تیغ زنی میدادند - و هیموی تیره بخت بدروز خود بر فیل هوانی نام ( که از فیلان سرآمد او بود ) مغور نفس و هوا سواره نظر بردهاده پُرداز<sup>(۲)</sup> تیغ زن و کشاوش غازیان صف شکن داشت - چپقلشهای مبارزی عساکر اقبال بدیده عبرت دیده جوچ از فیلان محت همراه خود ساخته هر تردد ( که در حوصله طاقت داشت ) و هر تهربه ( که مکنون باطن فتنه سرشت او بود ) ظاهر ساخته حملهای قوی و جرأتی اعظیم کرده بعیاره از زیر دستان عساکر گردون شکوه را از پای درآورد - و به گوانداس ( که از برکشیدهای او بود - و در کار نبرد از تیزستان امتیاز داشت ) پیش او پاره پاره شد - و شادی خان جنگ کرده پایمال بادپایان موکب اقبال گشت - ناکاه در اندانی گیر و دار تیره از کمانخانه غصب الهی بچشم هیمو رسید - و کاسه چشم شکافته از پس سر او گذاشت - همانا که باد پندار و بود غور آن سمه بخت تیره درون همان بود که ازان روزن برآمد جمعی ( که در حواشی او تک و تار داشتند ) چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت سست کرده دل از دست دادند - و بیدست و پا شده دیگر کمر طاقت نه بستند - و شکست بر لشکر او افتاد - هر کدام خاک ادبی بر فرق بیخته و آبروی جلادت برخاک ریخته رو بگریز نهادند - درین هنگام شاه قلی خان محروم با چندی از شیر مردان کازار بفیله ( که هیمو بران سوار بود ) رسید - و نمیدانست که هیمو بران فیل سوار است - قصد کشتن فیلبان کرد - تا آن فیل را بطريق آنجا<sup>(۳)</sup> از جمله غذای خود سازد - فیلبان بیچاره ( که نه مفتر حقیقت داشت - و نه جوش شجاعت ) از همیم جان ملصبه خود را فشان داد - شاه قلی خان از نوبت این عطیه عشرت انزا منون طالع خود گشته کله شادمانی بر آسمان انداخت - و آن فیلبان را امان داده بانعام پادشاهی امیدوار ساخت - و آن فیل را با چند فیل دیگر جدا کرد از معركة یکسو شد \*

و چون از مهرب عذایت از لی نسیم فتح و فیروزی بر رایت فتح آیت حضرت شاهنشاهی وزید مخالفان سینه روز تبدیل کار بیکبارگی پشت داده نجات خود را در فرار دیدند - شیران بیشه شجاعت فیلبان را از قله آن کوهها بضریب تیر و قوت گرز نگونسار میساختند - و پیلان کوه منش را

(۲) نسخه [۱] میر بهی (۳) در [بعضه نسخه] [الجهاد]

و استمالت دلها فرمان فرمای جهان باگین کشورگشائی و قانون جهان آرائی تکاور بادپای جهان پیما را برانگیخته نهضت فرمودند - و چون همچه لوای جهانگشای پرتو وصول نزدیک بقصبه پانی پست انداخت - طبیعه فتح و ظفر از برابر ظاهر شدن گرفت - و یکه جوانان و بهادران پیغم رسیده مژده فتح میرسانیدند - و شاه قلی محرم هیموی مذکور را دستگیر ساخته بحضور اقدس آورده - و بنوازشها خسروانه سربلندی یافت \*

و شرح دیباچه این نصرت علیا و مرهبت عظمی (که کارنامه اقبال تواند بود) برسم اجمال آنست که چون هیمو را معلوم شد (که رایات اجلال دور است - و چندست از آمرها پیش آمدند) عنان از دست داده باستعمال خود را بایشان رسانید باین خیال که چون آن مردم را (که خلامه و چیده اند) بردارد دیگر کار دشوار برو آسان گردد - و برافزونی لشکر کار کرده و بر فراز افق فیلان مست اعتماد نموده بغير ورسه از اندازه بیش قدم در پیگار نهاد - و از نشاء بدمستی غرور نتوانست در یافت که آنرا (که بفیلبان اعتضاد باشد) برانکه بر فیل اعتماد دارد هر آنینه غلبه رو دهد پس آنکه با مبدع فیل راز نهانی دارد استیلای او را که تواند انکار نمود - و استظهار فیلان با او چه سود مند آید - به حال آن خون گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت - و دلیران از جانبین کوششلی شکرف نموده مانند رعد در نیسان و شیر در نیستان خوشیده بر یکدیگر می تاختند - و داد دلوری و جان فشانی و نیکو خدمتی داده آبروی تازه بهم می رسانیدند

## \* شعر \*

دو لشکر چنان برهم آمیختند \* که از آب آتش برانگیختند

تو گوئی هوا لاله کاره همی \* ز پولاد بمجاده باره همی

اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پائی و جان نثاری تقصیر نمی کردند لیکن از صدمات فیلان مردم مینه و میسره را پای از جای لغزید - چندست از شیران بیشه بیگار یعنی لشکریان شیرشکار (که غبار معركة نبرد را گلگننده عروس فتح و غازه چهره اقبال میدانستند - و آب زندگانی از چشم سار تینخ خون آشام جسته شاداب مقصود بودند - مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلی خان و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی) چون در یانه اند که اسپان وز بروی فیلان نمی توانند آمد (کندلان شده با تیغهای خون چکان مانند شیران گرسنه در جست و جوی شکار خود را بحریف رسانیده دست برد مینمودند - و سواران گران رکاب را از خانه زین انداخته بخنجر نعل

(۲) نسخه [ی] [فیلبان (۲)] این لفظ در کتب لغتی یافته نشد اما اغلبکه معنیش پیاده باشد چنانچه در

[موانع اکبری] در بیان کیفیت جنگ هیمو بچای کندلان شده پیاده شده نوشه \*

وقت از هزاران لشکر کارگزار ظفرانگیزتر است ) افزونی ظاهر مخالف و فراوانی صورت غنیم بنظر در نیاورده ( چنانچه رسم سعادت‌کیشان بخت بلند است که کار امروز بفردا نندارند )<sup>(۲)</sup> بے شایبۀ توقف و اهمال فوجهای منصور را ترتیب شایسته داده جویای پیکار نصرت سراجام شدند میدنند بشکوه شهامت سکندر خان و جمعی دیگر از نبرد آزمایان نامور آراسته گشت - و میسره بهایت عبد‌الله خان و طایفه از فدویان چان‌بناموس باز رونق گرفت - و قول بشجاعت علی قلی خان شبیانی تائید یافت - و حسین قلی خان و شاه قلی محروم و جمعی از جوانان کاردان با آریش هنگامه هرواری معین گشتند \*

چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که ایستادنی در درازا و رفتنی در پهنا واقع شود تا سخن شاداب گردد - اع جویای اخبار عبرت‌بخش سرشنۀ سخن را نگاهداشته ساعتی گوش بمن دار که ازان زمان (که حضرت شاهنشاهی بمقتضای رای جهان‌گشای آمرای نامدار را بر سی منقلا از پیش روانه فرمودند ) خود با عساکر فتح و چنود اقبال رسم فرمان روائی و لشکر آرائی را دقیقه نامرعی نگاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند - درین روز بهجت انتما (که نوروز غرّخی و فیرزی است ) رایات اقبال از قصبه کرناال (که تا قصبه پانی پت ده گرده باشد) نهضت فرموده به پنج کروهی پانی پت نزل اجلال فرمودند - و از نزدیک رسیدن غنیم بمنقلا در آردی معلّی خبره نبود - و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نیفشاشه و نفس راست نکرده بود که خبر رسیدن مخالف بشکر پیش با سایر اخبار ناخوش باهم رسید - و چنان ظاهر شد که جمیع را مگر پانی از جای لغزیده باشد - اما هنوز بازار کشش و کوشش کرم است - موکب عالم آرا در همان زمان آهنگ رزم فرموده آمده نهضت پیش شد - و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلوران اخلاص گزین را پرلیغ والا صادر شد که سلاح در بر و تائید ایزدی در دل گرفته ملازم رکاب نصرت اعتقام باشند - در اندک فرمتن بساز و پیرایه (که در خور آفرین مصاحب اقبال باشد) فراهم آمده جویای پیکار شدند - آنحضرت چهره وقار پادشاهانه بخرسندی افرادخته (مغفر اقبال ایزدی برس - و جوشن حراست الهی در برابر) مسلح و مکمل گشته پانی دولت در رکاب عزیمت فهادند - بیرام خان خان خانان در پیش مفها و گرد تشنوت و تومرات می گردید - و در حفظ قوانین نبرد و نگاهداشت مراتب چنگ و محافظت جای خود اهتمام میکرد - و از جانب حضرت شاهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده بزم رزم را ترتیب می‌بخشید - و بعد از ترتیب لشکرها

(۲) نسخه [۱] آمده (۳) نسخه [ح] حسن قلی خان (۴) نسخه [ى] درازی (۵) در بعض نسخه [تسویات]

جائے و مقامه مقرر گردانیید - فیل غلب جنگ نام (که از فیلان سرآمد نامی بود) بحسن خان فوجدار مقرر گردانید و فیل گچ بهمنور (که در هزار یکه مثل او کم بهمرسد) بسواری میکل خان معین ساخت - و فیل جور بنیان (که از فیلان زبردست بود) باختیار خان داد و فیل فوج مدار را بستگرام خان نامزد کرد و فیل کلی بیگ (که در اکثر جنگها آن سیده بخت تیره رای خود بران سواری میدارد) درین روز برای سواری چاپن نام فیلیان داد - و باین فوجداران (که هزبران بیشة وغا بودند - و از معمتمدان شیرخان و سلیمان) و بعضی برکشیدهای خود استعمالتها داده سرگرم کارزار ساخت - اما اسباب آرائی پیکار با سبب پیشه‌های ظاهربین بکار آید با خدا پرست سبب براندار (که اورا برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشد) چه نفع رساند - بلکه آنهمه اسباب و آلات از ضمائم بیوتات قدسیع آن جمل آرای عالم سلطنت گردید - و بنقد مصدقی این معنی همین قضیّه بدیع است \*

و شرح این اقبال بدیع نما آنکه بتاریخ روز دیباشین بیست و سیوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دوم محرم (۹۶۴) نهصد و شصت و چهار عساکر فیروزی فهاد را (که برسم منقلا پیشتر می آمدند) چون بحدود قصبه پانی پت اتفاقی نزول افتاد قراولان دورین رسانیدند - و بیقین پیوست و شرح کمیت لشکر و استعداد آن تبه کار بعرض پیش قدمان موكب عالی رسانیدند - و بیقین پیوست که آن سیده کار آشته روزگار خود بسرانجامه که داره دلیرانه قدم می نهد - و پیش از رسیدن بقصبه مذکور چنان برالحنه روزگار افتاده بود که هیمو لشکرے گران را بسرکردگی شادی خان کاکر پیشتر فرستاده است - آمرای نصرت پیوند ازو چندان حساب نمی گرفتند - و دل بر اقبال روز افزون بسته متوجه پیش بودند - چون آمدن هیمو با آن استعداد بیقین پیوست ازانجا (که بر اعتضد معنوی خود نظر نیند اخته بودند) بوسیله حرف سرایان تهی مغز (که پیوسته لشکرها ازان مردم خالی نباشد بلکه ازانها لشکرها شود) تذبذب در خواطر اولیای دولت راه یافت - دلاران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت بناه فرستادند - و خودها آماده جان نثاری شدند - درین گروه والشکوه سپاهی ده هزار کس بود - اما پنج هزار مرد نبرد شاید که باشد - بهادران فیروزمند و دلاران اخلاص منش آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی خرد درین و حوصله فراخ (که در چنین

(۲) نسخه [د] بهمنور (۳) نسخه [ب] مشکل خان - و نسخه [ح ی] منکلی خان (۴) نسخه [و] حورینال - و نسخه [ز] جورینال - و نسخه [ح] چونربال - و نسخه [ی] چورنال (۵) در [بعضی نسخه] فوج بدار (۶) نسخه [ز] به شکرام خان (۷) نسخه [ح] چاهن - و نسخه [ی] چاین (۸) نسخه [ح ط] فتوحات \*

خود در استعداد پیکار شد - و بخاطرئ راه نیافته بود که عساکر نصرت نژاد باستعمال خواهند آمد  
شیردلان هنگامه منقلاً آمدن توپخانه را با آن قصبه شنیده فوجه آراسته از تیز دستانی نبرد دوست را  
( چون لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سانجی خان ) پیشتر فرستادند  
که دست برده نمایند - و چون این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستاد علی قلی خان شیبانی  
نیز خود را ملححق ساخت - و غازیان چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی ( که به پشت گرمی  
این دولت عظمی گربه کار شیران بتقدیم رساند - خیال باید کرد که شیران باعتصاد چندین استوار  
چه کارهای شگرف که بجای آورند ) خلاصه توپخانه را بتصرف در آوردند - و پیش آمدتها  
از سطوط اقبال لشکر مخصوص بے جنگ راه گریز پیش گرفتند - و هیموی خون گرفته از استناع  
این خبر لشکر خود را سه فوج ترتیب داد - دست راست بغروم شادی خان کاکر سورا فرزای  
گشت - و دست چپ را باهتمام خواه رزاده خود رمیه نام ( که از دلیرلی بیباک بود ) سپرد  
و خود به نخوت تمام و استعمال غریب روان شد - و فیلان کوه نمود از ها دم را ( که انفعخته  
چندین فرمان روانی هندوستان بود - و برای عترت ظاهر بیان کوتاهاندیش بسرنوشت آسانی  
پیش این ببهره صورت و معنی گرد آمد ) همراه گرفت - از انجمله پانصد فیل سره که هر کدام  
در تیز پائی و چرب دستی علم بود - و در مستی و دلیری کارنامه دویدن این قوی هیکلکان  
سبک روح را دویدن نتوان گفت - که اسپ عراقع دونده هر چند گرم روی کند از پیش این فیلان  
بدرنتواند رفت - و الحق هر فیله ازین فیلان نامی برای برهمن زدن فوجه کران بسند بود - بتخصیص  
برهم زدن هجوم سوارانه که اسپان شان هرگز چندین صورتی مهیب و پیکرے بدیع ندیده باشند  
و صفت این جبار دونده کجا بر رشته باریک عبارت درآید - عمارت عالی را بجنبيشه ویران سازند  
و درختان قوی را ببازئ از بین برآرند - و در هنگام نبرد و کارزار بخرطوم نعبانی اسپ را با سوار  
از زمین بردارند - و بهوا اندازند \*

پیرویه فرم روند و گهه که حمله بزنده \* چو سرمه سونه شود زیر پای شان سندان  
و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید - خلاصه سخن آنکه با سی هزار سوار کارطلب از راجهبوت  
و افغان ( که بارها کار کرده سرمایه مزید نخوت و استکبار او می شدند ) باگینه غریب متوجه شد  
و فیلان را بکجیم و سلاح آراسته رعداندازان و تخشن افکنان را بر پشتہ پشت آن مهیبنا پیکرلی  
بدیع منظر جا داده آماده نبرد شد - و همه فیلان را ببروشه ( که در روز هیچا آرایند - و بر خرطومها دشنه  
و حربها تعییه کنند ) آراسته فیلان تجربه دیده را به مردان نبرد و نیلیان قوی دل سهده هر کدام را

همتِ علیای حضرت شاهنشاهی با معدوده حراست آن حدود نموده رایتِ اخلاص بر افراسht) معلوم هوشمندان آگاه دل میشود که هرگاه میامن برکاتِ قدسیّه این خدیو صورت و معنی در دور دست آن کرد حال نزدیکان ناچجسته عاتبت (که از سیه بختی با نفسِ مقدس آنحضرت اندیشهٔ سنتیزه و پیگار نماینده) قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود - و خودسران مغفور را تازیانه آگاهی سنت سرگذشت هیمو - که در مطلع احوال ظهور یافت - و درین ایام در بلاد و امصار هندستان گرانعظیم پدید آمد - و در اکثر ممالک خصوصاً در دیارِ دهلي تقطیع بوالعجب شد اگر از زرنشانه می یافتد از غله اثرب نمی دیدند - آدمیان در مقام خوردن یکدیگر شدند چند سه باهم پیوسته آدم تنها را می ربوzend - و غذای خود می ساختند - اگرچه این پاداشِ اعمال جمهور مردم تا دو سال کشید اما یک سال صعوبت تمام داشت - و همانا که درین ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد - تا بمیامن جلوسِ مقدس بر ارزگی خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار یکبارگی دور شود \*

### فتح موکب اقبال حضرت شاهنشاهی در محاربه با هیمو

#### و دستگیر شدن و بیاسارسیدن او

سبحان الله زه تلوں احکامِ تقدیر - و تنوعِ آثارِ قضا - هیچ گیا هے از زمین برقیزد که چندین حکمت دران تعییه نباشد - و هیچ برگ از درخت نجنبد که چندین مصلحت در مظاوه آن مندرج نبود - پس وقائع و سوانح ( که متضمن بر جنبش عالیه باشد ) اندازه مصالح و اسرار آنرا ( که در طی آن مکنون است ) که تواند گرفت - و از انجمله است این بزمِ زمانا که هم نظام ظاهر را از اسبابِ والا است - و هم بهترین وسائلِ هدایت گمراهای بادیه غوایت و فلات - تفصیل این موهبیتِ کبری آنکه هیموی سیه بخت از فراهم آمدن اسبابِ بدمسنی ( چنانچه اندک ازان گزارش یافت ) پیوسته در خوت و پندار بوده اندیشهای تباہ بخود راه میداد - علی الخصوص چون تضییه تردی خان واقع شد لشکر هندستان را دل بس قوی گشته در جنگِ مبارزان عساکر اقبال دلیر شده بودند - و شورشِ غرور در شریف و وضعی افتاده خیالاتِ فاسد بخود راه میدادند \*

چون خبرِ نهضتِ رایاتِ اقبال در لشکرِ مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران خود را ( که در کیفیت و کمیت بعیار بود ) بسرکردگی مبارک خان و بهادر خان ( که از امرای کلان او بودند ) پیشتر از خود بقصبه پانی پت ( که قریب سی کروهی دهلي باشد ) فرستاده

(سال اول)

ایزدِ جان بخش برآرنده مقصود نگارنده<sup>(۲)</sup> اسباب بسته ( با خاطرے آرمیده - و پیشانی کشاده و دلے نیازگزین - و عزم درست - و رائے راست - و حوصله فراخ - و دسته قوی - و پائی استوار و همچنین والا - و فطرتے عالی - و تدبیرے صایب - و چهره برانروخته - و لیحه خندان ) پای دولت در رکابِ اقبال نهاده نهضت فرمودند - و در چنین موسوم ( که عنوان شباب و عنوان طفیان طبیعت است ) آن خدیو والا پیوسته بدور بینی و فرمان پذیری خود خود دان ملک آرای بوده خود را در نقابِ بعنه و پردۀ صفرِ سن داشته نگاهبانی جمال جهان آرای سلطنت خویش کرد، به مداخله قاصد و پیغام و سخن ساختگی حرف سرایان غرض آسود عیار راستان درست بین و مخلصان حق پسند میگرفتند - و دار و مدار اشغال پادشاهی را بعاقانش سپرده برآمد مقاصد صوری و معنوی را از ایزد بیچون دانسته نیازمند درگاه هستی بخش خود آفرین میبودند - و دانشوران رسمی اسباب پرست مسبّب نشناش پی بفروندی خود والی این اورنگ نشین خلافت و بزرگی حالت کُبرای این برگریده کوئین نبرده خود را از اسباب عظیمه ( چون گویم فاعلِ حقیقی نظام کارخانه سلطنت ) میدانستند - و لهذا روز بروز کار آن یکانه معبد حقیقی در ظهر روشانی بخشید - و حال آن ساده دلان حق ناشناس در گو ظلمت رفته عیار مسماهی زراندو گرفته آمد - چنانچه ازین روز ناسچه احوال سعادت قرین برسخ سنجان نکته رس روش خواهد شد و خلاصه حقیقت کار آنکه نور پروردے ( که از ظلمت پرستاری خلق نجات یافته دل را در روشنای پرستش ایزدی نورانی سارد ) نور افزایش کارگاه ابداع تعهد مهمات کلی و جزدی او را بمکرمت علیای خود تفویض فرموده در اشغال صوری دلتانگ ندارد - و آزوی او را ضمیمه آنچه ( در حاشیه خاطر نیض گزین او نکشته باشد - و بحوصله روزگار در نگنجد ) ساخته در کنار دولت ارنده - و او را اورنگ نشین ملک صورت و معنی گردانیده پیشوای صرف ظاهر و باطن گرداند - و هر خاکسارے و مدبرے ( که نبای نکبت و ادبیات آتش دولت او را فرونشاند ) پرده پندار پیش دیده بصیرت او فرود آید - و در تاریخ انکار و ظلمت خلاف درآمده بتکلیف خود در خلب هلاکت فرو رود - چنانچه از حل شکوف حضرت شاهنشاهی خاطر نشان منکران بادیه گمراهی و دلنشین مخالفان تیره رای ( که باین دولت ابد پیوند انتساب داشتند ) گشته هزاران هزار مصدق بظهور آمد که در محل خوی گذارش یابد - و آنکه از خمران زدگی میرزا سلیمان ( که اراده مخالفت فموده با ده هزار کس بتعییر کابل آمد - و منعم خان خان خان باستمداد

(۱) نسخه [ ه و ] نگاه دارند (۲) نسخه [ ی ] حرف مازان (۳) نسخه [ ۱ ] بمعلاقانش (۴) نسخه [ ی ] می بخشیده (۵) نسخه [ ب ج ] در کوی ظلمت

این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهماتِ کلی ( که پیش نهاد همتِ جهانگشای حضرت است ) متممی نمی شود - و آنکه گستاخی نمرده رخصت نگرفته ام بغايت شرمذه ام - و سبب این جرأت آن بود که ذاتِ اقدس معده لطف و منبع عطوفت اند - هر آئينه بکشتن او راضی نمی شدند و درین صورت ( که منع این کار متهم ازان خدیو جهان بظهور می آمد ) خلاف آن فمودن گستاخی را از اندازه بیرون بردن بود - و امثال امر موجب خلل ملک و فساد لشکر می شد امید که بنظر عفو منظور گردد - تا موجب عبرت سایر بد درونان دلیر در تقصیر گردد - آن خدیو جهان و جهان معنی فرستاده بیرام خان را نواش فرموده معذرت خان خانان بمحض عواطف کارآکهانه پذیرفتند - و باطن او را بعماثر رضا استمالت و اطمینان بخشیدند - و همتی والا بر استیصال فتنه گماشتند \*

فتنه گماشتند \*

### انتهاص افواج قاهره از موكب جهانگشای حضرت شاهنشاهی بوسم منقلا

چون مجهه رایت کیتی آرای پرتو فتح بر حوالی ساحت سرای گرونده انداخت حکم جهانگشای شد که لشکر سه آراسته از بهادران جان بناموس ده برسم منقلا از پیش موكب معلی روانه سازند - لاجرم اسکندر خان اوزبک و عبدالله خان اوزبک و علی قلی خان اندرابی و حیدر محمد آخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی و مجذون خان قاچال و بسیار از مجاهدان و مبارزان را بصرکردگی علی قلی خان شیبانی پیشتر روان ساختند و بیرام خان از ملازمان خود حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه قلی محروم و میر محمد قاسم نیشاپوری و سید محمود بارهه و اوزان بهادر را با دیگر بهادران معرکه دیده کارطلب همراه ساخت - که هراول منقلا بوده هنگامه دلاری و جانفشانی گرم سازند - و عیار مردانگی و کارگزاری از یکدیگر گیرنده - و این دولتمدان در آرایش مغوف عساکر اهتمام فرموده برانگار و جرانگار و قول و هراول و چندار و طرح و تولقه و اوقچی و التمش را با آئین جهانگیری و آداب صفاتی ترتیب داده هرجا را بفروع خود عقیدت گزینان اخلاص پرست روشنائی بخشیدند - و افواج قاهره را بلمعان سیوف نبرد آزمایان جنگ دوست کارخناس اعتضاد کرامت فرمودند \*

و گیتی خدیو بعد از سراجام کارگاه اسباب ( که بهین طلیعه ایست ظفرانتما ارباب ریاست عظمی را - و سنجیده خصلت سمت توکل اساسان اقبالمند را ) دل در نیازمندی

( ۲ ) نسخه [ ح ی ] کهرونده - و در [ بعضی نسخه ] گرونده ( ۳ ) در [ چند نسخه ] مجمه \*

سرادقاتِ اقبال شد - و آمرای انہざم یافته و علی قلی خان شببانی پیش از رسیدن منشورِ دولت بخود سهند آمد - بعد از سعادتِ بساط بوس مورد استمالت گشتند <sup>۶</sup> و از سوانح این وقت کشتن بیرام خان است ترددی بیگ خان را - و تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان ترددی بیگ خان را همسرِ خود دانسته بیوسته از جانب او در اندیشه می‌بود او نیز خود را سهه‌آرای لشکر اقبال قرار داده تدبیر برانداختن بیرام خان از مخلّات خود داشته در کمین فرست مقام داشت - و تعصّبِ مذهب دین برانداز را هر کدام از مقامات دین دانسته صمیمه برانداختن یک‌پیکر ساخته فرست می‌جست - و با وجود چندین مخالفت (که منشی آن فائمه‌گی است - و سرجشة آن ناتوان بینی و حمد) با یک‌پیکر از راهِ مکر و تزویر توغل بودند و توغل به ترکی همزاد را گویند - بیرام خان این وقت را (که ترددی بیگ خان از وقوعِ شکست خجالت زده و ادب‌یار یافته بود) غذیست دانسته طرحِ دوستی و هفکامه محبت تازه ساخته بسیعی مولانا پیر محمد خان شروانی بخانه خود طلبید - و او را در خرگاه گذاشته خود بهانه طهارت بیرون رفت - و فرمان بران از پس او کارش تمام ساختند - و خواجه سلطان علی و میر منشی را (که گمانِ نفاق و رازداری داشتند) با خنجر بیگ (که قرابیت قریب به ترددی بیگ خان داشت) گرفته مقید ساختند - و حضرت شاهنشاهی بجهت مصالح و حکم (که خردورین بآن پی برد) خود را بظاهر از سرانجامِ مهامِ ملکی بے پروا و نموده بشکار مشغول بودند - یا برای آنکه (از بداندیشی کوتاه اندیشان زمانه اینم بوده در یافته مراتبِ نیکو خدمتی و مدارجِ اخلاصِ مالیان بر وجه احسن در پیشگاهِ دلِ دقیقه شناس صورت بندد - و فتوی بداندیشیهای فادرستان روزگار بر خاطرِ نور پذیر بمنفی دیگران روش شود) آنروز (که این واقعه بظهور آمد) آنحضرت برسی عادت بصحرای دلگشای سهند بشکار باشه عشرت‌پیرای خاطر مقدس بودند <sup>۷</sup> چون صورتِ حل بی‌سامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناسِ دقیقه دان تغیری بر صفحه ظاهر آنحضرت صورت پذیر نشد - و مکافات آنرا برایزد توانا حواله فرموده بے چین شکایت فتوی تقادیر ایزدی را تماسائی گشتند - و شامگاهان (که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده بسرادقِ عزت رسیدند) خان‌خانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروف داشت که باعث این دلیری از من غیر از دولتخواهی درگاه عالی امراء دیگر نیست - ترددی بیگ درین جنگت دیده و دانسته از روی فریبا و بدینتی عارِ گرختن بر خود پسندیده است - و بے اخلاصی و نفاقی او معلوم همگنان است - که از اول تا آخر پچونه مصدر حرکات ناپسندیده بود - اگر در امثال

(۲) نسخه [۵] بدینتی .

بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدستی هیمورا افزایش دادند تا آن بدمستی پندار پرست در نظر کوته نظران جهان ( که عالم ازین طبقه مالامال است ) بزرگ نماید - آنکه او را گرفتار گردانید، بخاک نگونساري انگذند - تا خواری او سرمه چشم کوته نظران گردد - و بجلالت حالت این خدیو زمان اندک وا رسیده در امتنال احکام او ( که رسیله انتظام صوری و معنوی است ) بیشتر اهتمام نمایند - و بالجمله هیمو ( که لشکر انبوه خود را ببرهم زده و گریخته می دید ) ظهور این واقعه بدیع را از خداع غنیم دانسته تعاقب تردی بیگ خان نعمود و در همان جنگ کاه غرور افزائی نموده میدان آرائی کرد - و بهادران صادر ( که از پس گریختها شناخته بودند ) چون مراجعت می نمودند حیرت زده برای تردی بیگ خان می شناختند - و هیمو بعد ازین پدارالملک دهلي آمده شورا فرازی گشت - و بدمستی را با دیوانی فراهم آورد \* چون این قضیه نامطبوع معرفه بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی به نیروی خرد دور بین این را در نظر نیاورد، طرزه انان بساط عزت و معركه آرایان صوفی اقبال را برلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند - که سرانجام یورش عالی نمایند - که بساعت مسعود نهضت فرموده سزای آن مغدور تبه رای را در کنار او نهاده آید - و چهره وقار پادشاهانه بگلگونه رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات بر اتمام اشغال جهانی انداختند - و چون خاطر جهان گشای از رهگذر سکندر جمع نبود لشکرے از بهادران اخلاص گزین را بباشیقی خضر خواجه خان ( که از فسیل فرمان روایان مغلستان بسعادت مصاهرت این خاندان عالی اختصاص یافته در آمرای رفیع قدر شان عظیم داشت ) برای نظام پرائندگیهای پنجاب و دفع فتنه سکندر گذاشته قلع و قمع هیموی بد اندیش پیش نهاد همت جهانگشای ساختند \*

(۱۴) و چون عید قربان نزدیک بود برای انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانیده، بساعت سعد روز بمن دوم آبان ماه الهی موافق روز پنجشنبه دهم ذی الحجه ( که عید قربان بود ) عید کاه مخیم سرادقات اقبال گشت - و اتمام لوازم جشن عیدی کرده در همانجا مقام فرمودند - و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و آمرا در باب دلهی و ثبات پائی شرف انصار یافت - حاصلش آنکه در چنین وقایع ( که بموجب سرنوشت ایزدی از مکمن بطری به ظهور می آید ) دل از دست نباید داد - که کار فرمای ابداع رنگ آمیزی میکند - از فرط احتیاط و استعداد در ساحت قصبه تهانیسر فراهم آمده متصرف وصول رایات اقبال باشند - و روز دیگر بقاپدی دولت ازلی ازانجا نهضت فرموده روز آبان دهم آبان ماه الهی موافق روز جمعه هیزدهم این ماه عرصه سهند مخیم

( سال اول )

درین هنگام ( که عساکر منصرور فتح چنین نموده در بی گریختها شتاب داشتند - و گروهه در غارت مال و نهیب اسباب کوشش مینمودند ) تردی بیگ خان ( که بساط آرای این معركة دلاری بود ) با جمیع معدود ایستاده تماشا میکرد - هیموی فتنه ساز وقت را غنیمت دانسته بین فوج میدان آرای تاخت - همراهان خواجه سلطان علی ( که بانضل خانی رسیده بود ) و میر منشی ( که باشرف خانی امتحان داشت ) و جمعی دیگر ( که همه کس کم داشتند ) همت شان یاری نکرد و مولانا پیر محمد شروانی نیز برای شکست هنگام سپاه سالاری تردی بیگ خان مسلک فرار اختیار نمود تردی بیگ خان را ( که ایام مکافات بے اخلاصی زمان سالف نزدیک رسیده بود ) زندگانی را عزیز شمرده عار گریختی بر خود پسندید - و کاره چنین پیش رفته و فتح چنین روی داده بر صرعت عکس ظاهر شد \*

[ هر که از تبعه رأئی چنین بे راه رود - و اخلاص و عقیدت یکسو - معامله سوداگرانه از دست دهد - و پاس اعتبار خود ( که در معنی فناهبانی اسباب سلطنت صاحب خود است ) ننماید ] هرآئینه در همین هنگامه جهان صورت چرا کویم که خونش ریخته شود - که آبرویش ریخته گرد چنانچه صورت حال این زندگانی درست عبرت بخش ارباب هوش شد - مرا درین گفتگو فطرت بلند مخاطب نیست - آن گوهر ببهای کمیاب را چون در خاکدانها طلبکارباشم - این قدر معامله نائم نیستم - لیکن میگویم که بتواتر کفت دانشوران خرد پرور تجربه شریف و وضع پیوسته است - که گریزند بیشتر زخم میخورد ازان شیرد لی که تلاش پیگار دارد - و دوست داران زندگی و گریزندگان مردگی زودتر پایمال موکب هلاکت میگردد از حریصان مرگ و بے باکان جنگ آدمی ( اگر انک حساب نگاه دارد - و در هنگام غم بد خماری و در موس شادی بد مسنتی ننماید ) هرآئینه روز بد نه بیند - جمیع از محاسبان روزنامچه اعمال رسیدن تردی بیگ خان به عار چنین از قسم مکافات بے اخلاصی او ( که با حضرت جهانبانی جنت آشیانی در مبادی یورش ایران بظهور آرده ) خیال مینمایند - حاشا که مکافات بے اخلاصی چنین باشد - و عمل قبیح را همین قدر عار در میزان عدالت کجا گنجایش تواند بود - چون خدیو زمان را ( که برای تکمیل صورت و معنی آورده اند ) در لباس خردی دیده در نظر نمی آورد و میخواست که خود آرای بوده بزرگی نماید ایزد جهان آرا آن خود پسند را چنین سزا در کنار نهاد - های های این چه کوتاه بینی سست

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] سابق ( ۳ ) نسخه [ ۴ ] در چنین هنگامه - و نسخه [ ۵ ] درین هنگامه ( ۴ )

نسخه [ ۶ ] بتواتر دانشوران ( ۵ ) در [ بعضی نسخه ] کجا گنجید \*

نژدیک بدھلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - آمراء و خوانین باهم جمع شده صحبت کنکاش و بزم مشورت آراستند - جمیع از شیر مردان از روی احتیاط و طایفه از شتر دلان از راه بدلی بجنگ راضی نمیشدند - سخن ایشان آن بود که لایق دولت آنست که تا آن زمان (که موكب اقبال شاهنشاهی بباید) بهر وضعی که باشد قلعه را استحکام داده جویای فرصت شبکون باشیم - و گروهه چنگ را تا آمدن علی قلی خان و آمراء آنحدود موقوف میداشتند - طبقه از بهادران جان بناموس ده (که معرکه زم در نظر اخلاص گزین شان از عشرت گاه بزم خوشتر بود) میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کارزار نمائیم - که گفته اند \* بیت \*

زمانه ازان کس تبرّا کند \* که او کار امروز فردا کند

آخر مصلحتها بربن رای قرار یافت - و همه دل نهاده چنگ شده کم رهت بعنده - و روز آزاد بیست و پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهار شنبه دوم ذی حجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد غول بشمامت تردی بیک خان انتظام یافت - افضل خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد شروانی [که برسم وکالت از جانب بیک خان (بجهت انتظام مهام ملازمان عتبه اقبال - یا بازاده شرارت و برهمن زدن هنگام آراسته تردی بیک خان) آمده بود] همدرین جا قوار یافته بودند - و حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی و علی دوست خان بار بیگی و جمیع دیگر برانغار را استحکام نمودند و اسکندر خان و جمیع دیگر جرانغار را زینت داده جویای جدال بودند - و عبد الله او زیک و قیا خان و لعل خان و جمیع دیگر هراول بوده معرکه آرائی میکردند - و از جانب مخالف نیز بروشی (که سزاوار نبرد باشد) فوجها آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای می آوردند مبارزان از دو جانب دل از جان برداشته کارزار می نمودند - جان نثاران نیز دست هراول و جرانغار عساکر اقبال شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافتند - چنانچه برکوششهای مردانه و نبردهای صاحب همتانه این گروه جان نثار روان رستم و اسفندیار نداخوان بود - و زبان زمانه و زمانیان صدای هزاران آفرین داشت - غذای فرادان بدست اولیای دولت افتاد - و تا چهار مدد نیل نامی از ضمائم غنائم گشت - و رای حسین جلوانی (که از عظمای رُوسای مخالف بود) غرقه بحر نداشده - وزیاده ارسه هزار کس درین نبرد مردازمانی از مخالفان نیزه بخت بخاک نیستی فور رفتند \*

هیموی مغزور (که تهور را با خدیعت جمع ساخته همواره راه گربزت میرفت) سه صد نیل گزیده با جمیع از فدائیانیان جان برزد \* از لشکر خود جدا شده فرصت گزختن با وقت تاختن را منتظر بود

شادی خان روان شد - همان روز ( که قرار یافته بود که صباح آن از آب رهب عبور کنند ) نوشته تردی بیگ خان رسید - که هیمو باستعدادِ تمام بی‌آید - مناسب وقت آنست که دفع آشوب این تیره بخت سیدروزگار را اهم ممّات دانسته در ساعت متوجه این حدود شوند - علی قلی خان ازان کار دست بازداشت روى بدھلی آورد - و پیشتر ازانکه بدھلی رسد [ بموجب سرنوشت ( که حکمت آن جز ایزد بیچون نداند ) یا بعداً اندیشهای تباہ مولانا پیر محمد شرائی حاشا حاشا بلکه بمحض آنکه امرای خود فروش خودستا را متنع برخديو جهان نباشد - بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله این خديو اورنگ اقبال - تا فتح هندوستان از سرنو بتائید بازوی دولت این مبوبه تائیدات سماوی گردد ] امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات از دست دادند و بدھلی ( که پای تخت هندوستان بود ) بتصرف هیمو در آمد - و سرمایه بدستی و نخوت انزواج او گردید ۵

و مجمله ازین سانجه عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبه آن سیه بخت بر مخالفان مبارز خان ( که سرگشتنگان مرحله ادبار بودند ) او را در اندیشهای تباہ انداخته بود درین هنگام ( که واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آهیانی در اقطاعی ممالک انتشار یافت ) از کوتاه‌بینی زمان هرج و مرچ خیال کرد آن دلیر بیباک بران شد که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی ( که تائید ایزدی متفعل انتظام کارگاه سلطنت این خديو زمان است ) پای دلیری از بساط ادب بیرون نماده پیگار نماید - آن ظاهر بین نادرست صغیرین این بزرگ عالمیان را ( که پرده نورافی بر بزرگی این فرماده روزگار انداخته بود ) سرمایه مزید دلیری خود ساخت - و دفور خزانه و کثیر لشکر و سایر اسباب جنگ ( که گذاشته چندین فرمان روایان هندوستان بود ) موجب مزید جرأت و جسارت او گشت - و برآمدن امرای نصرت پیشه از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب زیادتی غرور آن تبه رای شد - تا آنکه با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک کمان و پانصد فربتزن متوجه این داعیه ناصواب گشت ۶

تردی بیگ خان در بدھلی لوازم نبات پائی و مراسم حقیقت اندیشه بجائی آورده تدبیرات مستحسن پیش نهاد خود ساخت - و اکثر امرا ( که از اقطاع خود برخاسته آمد ) بودند ) فراهم نموده سرانجام این معركة اقبال نمود - هم دل خرد را در شجاعت فروع انزواجش داد - و هم در ماندهای دل داده را دل بخشید - تا آنکه بیست و چهار مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غرّه شهر ذی حجه ( ۹۶۳ ) نهضد و شصت و سه هیمو سیه بخت با چنان استعداد

( ۲ ) نسخه [ ۴ ] اشتهره

جنگها روی داد - و همه جا غالب آمد - و سلطان محمد<sup>(۱۲)</sup> را ( که در بنگاله اسم سوروری بر خود بسته بود ) شکست داد، مرحله پیمای ملک نیستی گردانید - و با تاج کرآنی و رکن خان نوحانی جنگها کرده هزپمت داد - و در بیست و دو معزکه با مخالفان مبارزخان نبرد کرده غالب آمد - از غلهای ( که او را روی نموده بود ) اندیشهای تباہ بخود راه داد - و در نیافت که ( اگر باطلی بر باطلتر است خود بیشی جویید و کامروا گردید ) باعث دلیری آن نمیشود که خود را بر کوه آهنهین اساس حق بزند - و درینلا ( که حضرت جهانبانی بتائید جنود الهی فتح هندوستان فرمودند ) او را مشاغل دیگر مشغول داشت - و اندیشه باطل او بهظور نیامد - و اکنون ( که مسند خلافت بوجوده جهان آرای حضرت شاهنشاهی رونق گرفت ) خاطر از مخالف خود پرداخته باستعداد فراوان ( از لشکر گران و فیلان جنگی ) از حدود شرق مبارزخان را ( که اندک از احوال او سابق ابراد یافت ) در چفادة گذشته متوجه دهلي شد - و امرای نصرت قربان ( که بسراها و صوبها نامزد بودند ) صلاح وقت دیده بدھلي مجتمع شدند - تردی بیگ خان نظام اشتات گشته استعداد پیکار مینمود - و هر کدام را بزبانه ( که تسلی بخش برهمزد خاطران روزگار تواند شد ) فراهم آورده سامان کارزار میگرد - اکثر جان فشانان تیز دست از اقطار مملکت گرد آمدند - مگر علی قلی خان شیبیانی ( که بحدود سنبل بدفع بعضی از افغانان مخدول العاقبت اشتغال داشت ) نتوانست خود را باولیای دولت ملحق ساخت <sup>۵</sup>

و مجمل احوال او آنکه شادی خان ( که از امرای بزرگ مبارزخان بود - و اکثر برگنها سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت ) علی قلی خان درین سال ( که مبدای تاریخ الهی است - و امید که بسعادت نامتناهی مقرر باشد ) بمدافعته او توجه نمود - و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محبت خان و لطیف خان و غیاث الدین را پیشتر از خود فرستاد - که از آب رهب گذشته منتظر آمدن او باشد - و این جماعت را باده مردانگی از تدبیر و احتیاط ( که فحستین پایه هوشمندی است ) باز داشت - شادی خان ناگهانی بر سر ایشان ریخت - و این نامعامله فهمان بے توزک جنگ گرده عذان ایستاد از دست دادند - و لطیف خان با جمع در آب فروزفت علی قلی خان از استماع این سانجه با جمیع از ملازمان عتبه اقبال ( که کمک او بودند - مثل مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچان و محمد امین دیوانه ) مشورت گرده با آنین شایسته بقصد

( ۱ ) نسخه [ ب ] محمود ( ۳ ) نسخه [ ۱ ] ح [ کرافی ( ۱۴ ) در [ بعض نسخه ] جناده - و در [ بعض ]

چنارگده ( ۵ ) نسخه [ ح ] نبرد درست ( ۶ ) نسخه [ ح ] میستانی ( ۷ ) نسخه [ ب ] سنبل

( ۸ ) نسخه [ ۸ ] محب خان ۰

میرزا بجهت محافظت ولایت مذکور مقدم بیگ را با آب باران گذاشتند به بدخشان مراجعت نمود  
برگشتن میرزا همان بود - و برخیزانیدن مقدم بیگ همان - و بمیامن اخلاص بندگان درست پیمان  
کابل از چنگل چنین مردم ناحق شناس خلاص شده بحسن معلمات منعم خان نظام دیگر یافت  
و میرزای ناحق شناس برای ادب اخود خمیرماهه سرانجام داده به بدخشان رفت \*

سبحان الله اولیائی دولت قاهره ( که متکفل اشغال شاهنشاهی بودند ) ( چه بواسطه  
وفور ناز و نعمت هندوستان - و چه بجهت سایر عزیمتها ناقص فکر ) تنبیه میرزا سلیمان  
نکردند - اما اقبال ابدقرین ( که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود ) همچنان در اعتمام پاداش  
به ادبی او بود - چنانچه شکستها و نیتیها مرتبه برتبه بعیدرا روی داد - و ایزد منتقم میرزا را  
( که سران اطاعت درگاه ولی نعمت پیشیده بود ) سرانگنه باستان بوس درگاه خلائق پناه آورد  
اگرچه منتظمان صوری کارخانه سلطنت در سزا دادن میرزا اهتمام نه نمودند اما کارفرمایان معنوی  
در کار خود بوده سزای اورا در کفار او نهادند - چنانچه در جای خود گذارش باید - آخر کار ( چون  
کلبیان در حمایت ایزدی بوده از حواودث ارباب طغیان نجات یافتند ) قرار گرفت که هودچ عزت  
حضرت مریم مکانی و گلبدن بیکم و سایر مخدّرات بارگاه عصمت بموجب توجیه قدسی متوجه  
هندوستان شوند - و بخیر و سعادت همه ادراک صحبت نیض منقبت حضرت شاهنشاهی نموده  
بر نعمای صوری و معنوی سجدات شکر ایزدی بجا آورند - چنانچه تنمه حالت و واقعات برسی  
ایجاز و اجمال نقش زده قلم و قائم رقم خواهد شد \*

رسیدن خبر فتنه انگلیزی هیمو بسامع جلال و نهضت موکب اقبال بدفع

### فتنه آن صیه روزگار نکبت مآل

هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشد بود و باطن جهان آرای  
از برم زدگی کابل همچنان نگرانی داشت که خبر رسیدن هیمو سیده بخت ( که سودای سلطنت  
در دماغ فاسد او پیشیده بود - و اندک از احوال او گذارش یافت ) و جنگ نمودن او با امرای  
عظام و پای نبات از جای رفت ایشان و به تصرف درآوردن دارالملک دهلي بتاریخ روز سی و پنجم  
مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبه جالندهر ( که مخیم سرادقات اقبال بود ) رسید  
و مجملی ازین سرگذشت آنکه هیمو تیره روزگار را با ابراهیم ( که مدعی سلطنت بود )

( ۱ ) نسخه [ ۱ ] عدو مال ( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] شدند ( ۳ ) در [ اکثر نسخه ] آورند ( ۴ ) در  
[ اکثر نسخه ] استماع ( ۵ ) نسخه [ ۱ ب وح ] هیمون \*

و عقل امتیاز داشت - و از سعادت ذاتی و بخت مندی آخرهای عمر بلازمت و تربیت حضرت شاهنشاهی امپیار یافته از عاکفان عنبه اقبال شد - چنانچه مجله ازان در جای خود ایراد یابد ) برسم رسالت فرستاده فنون تزویر در میان آرد - مشارایه کارهای خود را بتقدیم رسانیده کار نساخت - منعم خان برای رزین خود نگاهداشت <sup>(۲)</sup> رسول را صلاح دولت دانسته رخصت نداد - او را مشمر احسان خود ساخته آنچنان سلوك نمود که فوارانی آذوق و فرزند عقیدت اهل حصار خاطرنشان او شد - و آنچنان تدبیر شایسته بظهور آرد که با وجود کمال بیسامانی و تنگی بر چنین ایلچی دوربین خلاف واقع خاطرنشان گشته کمال استعداد و فراخی احوال یقین گشت - و الحق بهمین تدبیر دوراندیشانه کار شکرف با تمام رساند - بعد از چندگاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد - که الحمد لله که من با چنین خدیو زمان اعتماد دارم - و درون حصار آنقدر مردم با خلاص مردانه هستند که بیرون شده جنگ میتوانم کرد - لیکن مراسم احتیاط از دست نمیدهم - و صد شکر که آذوق و ساعان قلعه داری سالها سرانجام یافته است - و با این همه لشکر هندوستان (که از سور و ملنی انزوازن است) باستعداد تمام پیغم خواهد رسید ازین اندیشه ناصواب برگرد - و خود را بکفرنعمتی انگشت نمای خاص و عام ممتاز - و نیل بدنامی بر رخساره دولت مکش - ارباب شجاعت را بوعده نتوان فریفت - چه جای آنکه این گروه والشکوه بدستیاری دولت از حضیف این مرتبه فراتر شده با آسمان اخلاص سربلندی یافته باشدند - این طایفة قدسیه را چنونه باقson و انسانه از جای توان برد \*

میرزا (که بامید بیوفائی سکان آن مرز و بوم و کم آذوقی اهل قلعه طمع خام در سرداشت) یکبارگی نا امید شد - نه رای بودن و نه روی برگشتن داشت - از همه راه گشته و نا امید گشته دل بر صلح نهاد - و قاضی خان را باز به قلعه فرستاد - مشارایه (چون شامت احوال رعایا از امتداد محاصره در یافته بود) بشرط عظیمه در صلح زد - منعم خان (که دل برگشته شدن نهاده بود) رحم برحال خود و تنگی متحصلان نموده بصلح راضی شد فرستاده چون کارهای بود اول شرط صلح آنرا ساخت که خطبه بنام آن گمنام کوتاه حوصله بے ادب معامله ناقم خوانده شود - منعم خان درینجا مسلک حق را به تدبیر منافقان مخلص نما گذاشته قرار بر چنین سوی ادب داد - و شرط دیگر آنکه آن روی آب باران به بدخشان متعلق بوده بمیرزا مخصوص باشد - منعم خان بظاهر نه بیاطن قبل این معنی نموده رخصت داد که در مسجد از مساجد بحضور چندی از مردم خطبه را برداشته (که قرار یافته بود) خواندند

گرفتن آن را بخود قرارداد - و در نظر میرزا سلیمان صورت گرفتند این رایت را بسهولت چهرا کشید - لیکن از شکوه حضرت جهانگردی این تیره باطنان ظاهربین را مجال آن نمی شد چون حادثه ناگزیر ظهور یافت این ولی نعمت کافرنعمت در بے راهی راهبر سالک مسالک وبال و نکل گشت - منعم خان چون برحقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل دوراندیش خود جنگ صف قرارداده بصر انجام امباب قلعه داری اشغال نموده دل بر تحسن نهاد - و به تعییر شکست و ریخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت - و پیش از آنکه میرزا فتنه سکل در حواله کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگلیزی و حسد اندوزی را عرضه داشت کرد بدراگه گیتی پناه فرستاد - میرزا کثرت خود را و قلت اولیای دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوائل سال اول الهی ( که اواسط بهار بود ) آمد کابل را محاصره نمود - و در صدمه اول آثار تسلط و انساد ظاهر ساخته بجنگ و جدال قدم پیش نهاد - و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرأت نشان هنگامه کارزار گرم شد - و آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت - هر روز جوانان کارطلب از جانب میرزا سلیمان پیای قلعه رفته داد دلیری و دلوری میدادند - و پا از اندازه بیرون نهاده بدروازه می تاختند - و لخلاص منشان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای حصار بضریب توب و تفنگ چاره کار این بے اعتقدان می نمودند - و بهادران شیردل چابک پای از قلعه برآمدند داد جلاعت و شهامت میدادند - چون این نبرد آزمایان اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابد پیوند حضرت شاهنشاهی داشتند با وجود افزون مخالف مظفر و منصور میگشتدند - و هیچ اندیشه بخطاطر حق گزین این طبقه راه نمی یافت <sup>(۱)</sup>

چون حقیقت حال بوسیله عرائض منعم خان مکشوف ضمیر جهانتاب شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند - جمعی بعرض رسانیدند که همان مردم ( که بجهت آوردن حضرات سران عصمت رفته اند ) برای این کار کفایت می کنند - و هنوز رای جهان آرای بجهت اتمام بعضی مهمات ضروری ممالک هندوستان قوار بفرستادن کمک نداده بود که بتائید الهی کار کابل و کابلیان از فتنه میرزا نجات یافت - و گرده ( که بجهت آوردن حضرات مقدسات بیگمان رفته بودند ) اگرچه شریک معامله نشدنند اما چون نزدیک نیایاب رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل مشهور شد باعث دلنوایی منحصنان و برهم زدگی خطاطر مخالفان گشت - میرزا دست در تدبیرات زده بحیله و مکر پیش آمد - و قاضی خان بدخشی را ( که از مخصوصان او بعلم

(۱) نسخه [ا] طایفه (۲) نسخه [ج] نسخه [ه] انور (۳) در [بعض نسخه] اهتمام - و در [بعض] انتظام

(۲) نسخه [د] کمک دیگر .

نیفتند) و تحریضِ حرم بیکم کوچ میرزا که مدارِ مهمناتِ مالی و ملکی میرزا بے اتفاقی او صورت نه بسته - و میرزا از کوچک‌دلی او را برخود مسلط ساخته بود [ بمحضِ کوتاه‌بندیشی ( غافل ازانکه سر پر خلافت بجلسه اقدس ارتفاعِ آسمانی گرفته ) از فرمان بوداری و بندگی موروثی حضرت شاهنشاهی ( که خدمتش سرمایه بزرگی - و اطاعت طاعتِ ایزدی است) بپرون آمد، سرطغیان برداشتند - و میرزا سلیمان نظر بر هرج و مرچ زمانه و صفرِ سنّ ظاهری این خدیبو جهان ( که پردهٔ جمالِ جهان آرا بود ) انداخته مدعی سلطنت شد - و در زمانه که موسمِ حق‌گذاری و پاداشِ نعمتِ رسیدگی بود ( که حقوقِ تربیت و رعایتِ حضرتِ گیتی سنانی فردوس‌مکانی و حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی بوسیلهٔ خدماتِ پسندیدهٔ بهظور آوردهٔ موردِ آفرینشِ جهانیان گردد - و به نیتِ درست و عزمِ واثق جوهِ اخلاصِ خود را بر محکّ امتحانِ ناقدانِ بصیر رسانده، کامیابِ صورت و معنی شود ) از فرطِ تبهِ رائی و ناشایستگی از به حقیقتانِ ناحق شناس گشته دفاترِ جلائلِ احسان را با بِ عصیان شسته برخاک طغیان انداخت - و حقوق را بعقرق مبدل ساخته راه بے آزمی پیش گرفت - و از کوهستانِ بدخشنان لشکرهای پراکنده بهم رسانده دست انداری کابل پیش نهادِ خاطرِ حق ناشناسِ خود ساخت •

حرم بیکم دخترِ میر دیس بیگ ( که کوچ میرزا بود - و مادرِ میرزا ابراهیم - و بولی نعمت مشهور ) در مبادی ایامی ( که حضرتِ جهانبانی متوجهِ تسبیح هندوستان شدند ) بواسطهٔ مراسمِ تعزیتِ میرزا هندال آمد؛ بود - که حضراتِ تنقی عصمت گلچهره بیکم و گلبدن بیکم همشیرهای گرامی حضرتِ جهانبانی جنت آشیانی را ملازمت نموده پرسش نماید - و لوازمِ سوگواری و سایر آدابِ خدمت بتقدیم رساند - اگرچه بیکم آمدنِ خود را از روی تدبیر چنین داناند اماً حقیقت کار آن بود که بیکم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم ( که پرسش بود ) رنجیده، برآمده، بود باین اندیشه که سفرِ حجاز در پیش دارم - و باعثِ رنجیدن آنکه ( چون بیکم بفروزنی رای و تدبیرِ مهمناتِ مالی و ملکی بدخشنان را از پیشِ خود گرفت - و در فواختنِ گروه و برآنداختنِ گروه دیگر استقلالِ تمام یافت ) حسد پیشهای تنگ‌حواله سخن‌ساز از بد ذاتی سخن‌نای ناشایسته باو نسبت کردهٔ خاطرِ میرزا ابراهیم را آزرد، ساختند - تا آنکه آن ترک ساده لوح از جای رفته حیدر بیگ بود و خود بیکم را ( که مردم او را مُنَّهم میداشتند ) ببهانه گرفته کشت - بیکم رنجیده به کابل آمد - چندکاه در خدمتِ حضراتِ سرادقاتِ عُفت بود - بعد ازان میرزا بیان از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیکم را بازگردانیده بردند - و او از کوتاهی عقل و تیرگی باطن بر ظاهرِ احوال کابل اطلاع یافته

چه عدالت را مکانه سست دیگر - و تفضل را پایکاهه دیگر - ( اگرچه در امثال این امور ازین خدیبو صورت و معنی اعتبار افزودن عیار گرفتن است - و بباده نامردانگی مردم ساز دنیا حالت او را دانستن ) امثال صوری صد خدشه در راه باخود دارد - و بر تقدیر رفع آن خدشها نسبت صوری و مناسبت ظاهري در حصول مقصود بکار نماید - رابطه معنوی و پاک نهادني باطنی میداید تا در محک اخلاص كامل عیار تواند نمود - و لهذا چه عالي نسبان خاندان دنیا در درگاه معلی آمده دعوی ارادت و اخلاص کردند - و چون خاک این آستانه دولت پناه عیار جوهير جهانيان است در اندك فرصت نیک ذاتي و بدنهايي بهره مند ) روز بروز پایه ايشان افزود - و آنان ( که طراز صفائ ظاهر را روپوش خبیث باطن ساخته گندم نمائی و جوفروشی میدرند ) عاقبت کار بانواع خسran و نکال گرفتار گشته شرمند از ل و ابد شدند - چنانچه حال میرزا شرف الدین حسين و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دار شده است - و اندک از بسيار هر کدام در محل خود يادگرde راه سعادتمندي بر جمهور خلائق گشاده خواهد كرد - و درين هذکام ( که جاندھر سخیم سزادقات عزت بود ) <sup>(۲)</sup> کمال خان گهر پسر سلطان سارنگ ( که برادر خرد سلطان آدم گهر است ) به پشت گرمي دولتخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت - و مشمول مراحم خسرواني گشته در جرئه آمرا انسلاک یافت - و در جنگ هیمو و مانکوت و غیر آن خدمات شایسته کرده مورد توجه خاص حضرت شاهنشاهی گشت \*

**ذكر ناحق شناسی میرزا سلیمان و محاصرة نمودن او حصار کابل را و برگشتن او**

**بصلح و غلبه نمودن اولیاى دولت**

درین هذکام سعادتپیرای ( که موکب معلی در جاندھر نظام بخش جهانيان بود ) خبر بغي و طغيان میرزا سليمان بمسامع اقبال رسید - و اهتمام در فرستادن کم شد - و تفصيل اين سرگذشت آنکه ( چون خبر وحشت اثر شنقار شدن حضرت جهانبايي جنت آشيانی بکابل و بد خشان رسید ) میرزا سليمان و پسرش میرزا ابراهيم [ چه بمقتضاي آنکه دران مزد و بوم از حقیقت و اخلاص کم نشان میدهند - و چه از معامله ذاتی و نادانی آنها که از پایه سوداگری فرود آمده خسran خود طلب نمایند - و چه از بذاتی و بد درونی که سود خود را در زیان دیگران اند پیشند - و چه با غواي تیوه باطنان کوتاه اند پیش ( که جز بسود نمائی نقد نظر کج شان <sup>(۳)</sup> )

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] جمال ( ۲ ) نسخه [ ۲ ] وز [ ۳ ] جلندر - و در [ بعضی نسخه ] جاندھر ( ۴ ) نسخه [ ۵ ] برنشو و نمای \*

بدستِ بیدام خان بود ) بپاداش آن پایه شیخ روی در افزایش نهاد - و بمنصب صدارت سرپلند شد و در میان اقران بتعظم و ترقع زندگانی کرد - و چون ایام باران نزدیک رسیده بود بجهت اطمینان خلاق و رفاهیت جمهور اقام بدولت و سعادت مراجعت فرموده ساحت قصبه جالندهر مخیم سرادقات اقبال شد - و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تارة یافت - و تا قریب پنج ماه موکب <sup>(۱۲)</sup> مقدس دران عرصه دلگشا نشاط پیرای بود - ایلچیان عبد الرشید خان والی کاشغر رسیده استسعاد زمین بوس نمودند - و شرافت تحف و هدايا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظلل الهی شدند \*

و مجلمله ازین قضیه آنکه عبد الرشید خان پیوسته سلسله قرب و قرابت صوري و معنوی را بحس وسائل تحریک مینمود - و تاسیس مبانی بجهتی باین دودمان عالی نموده پناه برای خود می‌اندیشید - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز آداب مررت و فتوت بتقدیم میرسانیدند ازاجمله دران هنگام ( که بیوش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود ) خواجه عبدالباری را ( که از خواجهای سلسله علیه نقشبندیه بود ) بکاشغر فرستاده بودند - درینولا مشارالیه باسلام عتبه اقبال معزز گشت - و میرزا شرف الدین حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد - که هم مراسم تعزیت بجای آورد - و هم لوازم تهییت بتقدیم رساند - خواجه عبدالباری پسر خواجه عبدالکافی ست - او پسر خواجه عبدالهادی - او پسر خواجهان خواجه است - او بواسطه فرزند خواجه احرار است ( قدس سر ) و میرزا شرف الدین مذکور پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود - و خواجه برادر خود خواجه عبدالهادی پسر <sup>(۱۳)</sup> خواجهان خواجه است - و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت بهمراهی خواجه عبدالباری آمده دریافت ملازمت علیا نمود - میرزا از جانب مادر نیز اصالته تمام دارد - چه والده میرزا کیچک بیکم دختر میر علاء الملک ترمذی است - و آن عفیفه دختر فخر جهان بیکم صبیه قدسیه حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزا است - و رتبه میرزا در اندک فرمتنے بلند شد - و بمرتبه امیر الامرائی رسید - چه با نسب صوري خدمت شایسته ضمیمه آن گردانیده ظاهر را ترجمان باطن خود ساخته مدعی پایه بلند اخلاص شد \*

این درگاه است که اینجا یکدرب اخلاص را بجهانه برای می سازند - اندیشه تباہ سنگ راه تو نشود - و نگوئی ( که زیاده از پایه او مکرمت فرمودن از قانون عدالت بیرون آمدن است )

( ۲ ) نسخه [ ۸ ] عالی ( ۳ ) نسخه [ ۶ ] عبد الرسول ( ۴ ) در [ چند نسخه ] خواجه ( ۵ ) در [ چند نسخه ] خواجه \*

و غازیان صفت شکن ( که بصرکردگی پیر محمد خان برسم منقلاً پیش میرفتند ) در حوالی کوهستان سوالک بغذیم رسیده بدستیاری ثبات پائی تدبیرات صایبه بتقدیم رسانیدند - لیکن (چون اعتماد این گروه والا شکوه بر اقبال الهی بود و اعتضاد سکندر بر مخفی تهور) بجهت مشخص شکست یافته خود را بشعابِ جبال انداخت - و سپاه ظفر را ب هم عنان فتح و فیروزی بدرگاه معلی آمد، مورد نوازش شد - و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط شکار را از اسباب نشاط ساخته قریب سه ماه دران حدود جهان آرا بود - و اکثر زمینداران باستان بوس والا سعادت پذیر گشته سرانجام شرف روزگار خود نمودند - از انجمله دهر میلند راجه نگر کوت ( که بوفور اعتبار و مزیت جمعیت کلانه تفوق بر اقران کج می نهاد ) بسزوشت دولت ازلي سعادت زمین بوس عنبه عالی دریافت - و در اقدام این خدمت خود را سابق مضمار عبودیت گردانید و بشرائفل توجیهات شاهنشاهی شرف اختصاص یافت ۵

و از سوانح نصرت انتما ( که دران زمان بظهور آمد ) واقعه محاصره نمودن حاجی خان نازنول راست - و شرح این قصه آنست که چون قضیه ناگزیر شنقارشدن حضرت جهانبانی بظهور آمد حاجی خان ( که از غلامان رشید شیرخان بود ) با جمعیت فراوان محاصره نازنول نمود راجه بهاریمل کچواهه ( که بنظیر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شد - و پایه قدر او از جمیع راجها و رایان هندوستان گذشت - و فرزندان و نبادر و قوم او بمراتب و مناصب ارجمند رسیدند ) چنانچه مجمل در هرجا گذارش خواهد یافت ) دران آیام همراه حاجی خان بود - مجنون خان قاچشال جائیدار آنجا متخصص شد - و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد - راجه مذکور بمقتضای نیک طینتی و عاقبت اندیشه در میان آمده بصلح قلعه را گرفت - و مجنون خان را بدرگاه عالم پناه روان ساخت - درینولا ( که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمانروائی شدند و مهمات دارالملک دهلي برای صواب انتقامی تردی بیگ خان قرار گرفت ) خان بائین شایسته بر سر حاجی خان رفته نازنول را ازو مستخلص ساخت - و بتعاقب آن فاعقات اندیش بعیوات رفت - و آنجا بسیاره از ارباب تمود و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدارالملک دهلي مراجعت کرد و بشجاعت دانش اساس انتظام آرای گشت - و در همین آیام شیخ کدائی کنبو بسر شیخ جمالی دهلي از گجرات آمده ادراک ملزم شد - و چون در زمان غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجالی آورد، بود درین وقت ( که عذای اختیار

( ۲ ) نسخه [ ط ] راصند ( ۳ ) نسخه [ ۱ ب ۵ ] با جمعه ( ۴ ) در [ بعض نسخه ] بهاریمل . و در [ بعض ]  
بهاریمل ( ۵ ) نسخه [ ۱ ] و مایر اقوام او ( ۶ ) نسخه [ ۲ ] کنبو \*

و از اعاظم بخشش‌های حضرت شاهنشاهی ( که در مفتح این سال مقدس بظهور آمد )  
بخشش باج و تمغا سرت - مقدار آن که تواند دریافت - به تکلف از حاصل اقليمی افزون است  
گینی خدیبو به شکرانه عطیات الهی این چنین موهبت کبری فرمودند - و قوافل دلهای سوداگران  
( که فیض رسانان بارگاه تعشق آند ) و خواطر جمیر مردم ( که مظاهر فنون قدرت الهی آند )  
بوسیله این عطیه والا خوش وقت شد - و این سانجه خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت  
ادرجه بواسطه نقاب‌اندوزی فرمان روای زمان و حرص افزائی کارپردازان سلطنت روزه چند  
اختلال درین اسلی خیر راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهی بر دوام این عاطفت علیا  
بود ( با وجود آنکه چندگاه این عنایت علیه در پرده تعطیل و تاخیر مانده ) برکات و میراث ( که  
نتائج این کردار شایسته بود ) از کارگران قضا و قدر بر یک منوال پرتو ظهرور داشت - لله الحمد  
امروز ( که جهان آرای خلافت خود بجزء و کل مهمات سلطنت میرسند ) و عیار جهانیان گرفته  
هر کدام را در خود استعداد کامرا و میسراند ) این بهین عطیه در کل ممالک محروسه رواج دارد  
و هر چند از بندهای زبان آور فوائد و منافع عظيمة این باب را بعبارات فربینده بعرض اقدس  
رسانیدند ( چون خاطر حق گزین حضرت شاهنشاهی از روی دانستگی بواسطه محفوظ تحصیل  
رضامندی ایزدی حکم برین عطیه دولت اساس فرموده بود ) مسموع نشد - و طبقات عالم  
از عهده شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی‌توانند برآمد - ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات  
این موهبت و مسرات چندین قلوب و نفوس ( که بوسیله این عنایت مورد رفاهیت آند ) در سنین  
عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش بخشد \*

واز سوانح این آیام سعادت‌قرین آنست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میرعبداللطیف  
از قزوین رسیده ادراک محقق عالی نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام شد - و ولد اعز ارشد او  
میر غیاث الدین علی ( که بعاطفت خسروانی بخطاب نقیب‌خانی سر بلندی یافته از خامان  
بساط قرب شاهنشاهی است ) همراه بود - میر بفتوح علوم و فضائل و طلاقت لسان و اطمینان قلب  
و دیگر شرافت صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع  
و در عراق به تعشی زبان زد ورزگار بود - همانا که رفتاب میر بصوب دارالامن صاحب کل بود که غالیان  
هر طایفه اورا مطعون میداشتند \*

چون رایات جهان آرا ظال نصرت برحوالی قصبه دهمی انداخت بهادران نصرت پیدوند

( ۲ ) در [ چند نسخه ] میرسد ( ۳ ) در [ چند نسخه ] می‌سازد ( ۴ ) نسخه [ اد ] مهیان ( ۵ ) در  
[ بعض نسخه ] دانستگی \*

فرموده هآنین شایسته بجانب کوهستان سوالک ( که آنرا همچوں نیز گویند ) نهضت عالی فرمودند •

### آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول

( چون روزگار بسلطنتِ معلمات افزین این نور پروردِ الهی رونق گرفت - و عالم و عالمیان بزبانِ  
حال و لسان قال تهنیت گویان و شکرگذاران انبساطِ ربعی کردند - و ملکِ صوری و معنوی  
رونق و صفاتی دیگر یافت ) بهارِ جان و تن بسیار کبادی آمد - و بعد از بیست و پنج روز از زمانِ  
سعادتِ جلوس بتاریخ چهارشنبه بیست و هشتمِ ربیع‌الثانی ( ۹۶۳ ) نهد و شصت و سه هلالی  
نوروز جهان افروز شد - و سلطان خاور با رایاتِ عالم‌آرای بمحاذاتِ حمل آمد •      \* شعر \*

جهان شد تازه از بادِ بهاران • زمین را آبرو افزود باران  
خوبِ خرم نهادِ خرمی دوست • به گلهای بردرید از خرمی پوست  
گل از گل تختِ کاؤسی برآورده • بنفسه پر طاؤسی برآورده  
زهر شاخی شکفتَه نوبهارے • گرفته هر گلی برس کف نثارے

فیر اعظم چنانچه افسردگی‌های روزگار را طرادتِ تازه بخشید همچنان تهنیتِ جلوس مقدس  
شاهنشاهی رسانده مُستبصرانِ آکاه دل و مُستعدانِ رموز‌شناس را هزاران نوبه جان‌پرور آورده  
ملکِ صورت ابتهاج یافت - عالمِ معنی رونق گرفت - ظاهر همنگِ باطن گشته روشانی  
بر روشنانی افزود •

کسے را که پرورش یافته‌های این نورافزای انجمنِ صورت و معنی تهنیت گویند دانا داده  
که چه می‌مینند ( از درازی عمر و کامیابی ظاهر و باطن و اعتدالِ صوری و معنوی ) نتیجه بخشد  
چنانچه در باستانی نامها آثارِ آن مذکور است - پس اندازه سعاداتِ حقیقی و مجازی نور پروردے  
[ که تهنیت او را بے واسطه بشری بذاتِ انور بزبانِ فعلی ( که بهارِ جهان‌آرای عبارت  
از نیست ) فرماید ] که تواند دانست - و مقدارِ برکاتِ این عطیهٔ علیا که یارد شناخت - و چون  
قراردادِ دانش‌منشاین حال و گذشته آنست ( که هرگاه امراءِ جلیل‌القدر رفیع‌الشان را مبدی  
تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزه که قریب باشد اعتیار نموده کم و بیش را منظور ندارند ) بنابران  
چند روز پیش از نوروز را داخلِ نوروز اعتبار کرده مبدای تاریخِ الهی ازین نوروز سعادت افزا  
قراردادند - چنانچه در منشور سابق پتفصیل گذارش یافت - و هرجا تاریخِ الهی مذکور شود ابتدای  
آن ازین بهارِ مملکشاپی معتبر است •

اما آدمی ( که حقیقت بدگوهری و بد درونی و شور انگیزی و فتنه اندوزی او بارها با محلان رسیده باشد ) بندخانه زندان را بوجود او آلومن سزاوار کارآگاهان نیست - لیکن ایزد جهان آرا ( چون پیکر قدسی نژاد حضرت شاهنشاهی را مظهر کامل رحمت واسعه خود فرموده است ) سرشنۀ تدبیر از دست چنین خیراندپشان گستته اسباب ابقای این جوان معامله نافهم را سرانجام داده بزندان فرستادند - تا در مبادی سلطنت عالم آرا آنچه صورت قهرست داشته باشد بهظور نیاید اگرچه در نیصیع اشرار کوشیدن با جمهور اقام لطف نمودن است لیکن چون لطفه است بصورت قهر در چنین موسم نو روز اقبال بهظور نیامد . و این دیوانه فتنه انگیز را زنجیر کرد بلهور فرستادند و متصدّیان این خدمت او را به پهلوان کلکز عسس لاهور سپردند . و آن معامله نافهم از بروائی یا بداندیشی در نگاه داشت آن بد منصب فتنه اندوز احتیاط نکرد - تا آنکه از بندخانه فرار نمود و میرزا شاه و جمعی ( که در لاہور بودند ) پهلوان کلکز را مقید ساختند - پهلوان از بیم ناموسی زهر خورد خود را از زندان جسمانی خلاص کرد - و منعم خان ( که فرمانروائی کابلستان برای رزین او مفروض بود ) باستماع این خبر خوشحال شده میر هاشم برادر ابوالمعالی را ( که کهرد و غور بند و ضحاک و غیر آن بجا گیر او مقرر بود ) بلطائف الجیل طلب داشته مقید ساخت و آن نیز عین صلاح دولت بود - و از سوای عیش عشت افرای این وقت ارسال منشور اقبال است بدارالامن کابل \*

چون خواطیر قدسیه اولیای دولت از مهمات ضروری این حدود فراغ یافت استیصال اسکندر ( که در کوهستان سوالک بسر میبرد - و این یورش دولت انتما در اصل از دارالملک دهلي بجهت آن بود ) بر پیشگاه همت شاهنشاهی استقرار گرفت - لیکن ازانجا [ که خاطر اقدس یاد حضرات بیگمان میفرمود - و فیز اولیای دولت برای دلنهاد بهادران چان سیار ( که بتازگی در هند درآمده بودند ) قرار دادند که جمع از أمرای قدیمی و معتمدان درگاه را به کابل باید فرستاد - تا اول حضرات بیگمان را و نانیا اهل و عیال سایر ملازمان عتبه اقبال را بزودی در ممالک وسیع دلکشای هندوستان آورند - تا ثبات قدم وزیده مردم از اندیشه رفتی ولایت ( که خو کرده اند ) بقدره بار مانند ] بنابرین اندیشه انتظام بخش محمد تقی خان برلاس و شمس الدین محمد خان ائمه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و بابوس و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمع دیگر را با اسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم این خدمت ارجمند روان ساختند - و روز پنجم از جلوی اندقریب لشکرها را در سایه رایت ظفرآیت ( که مطلع صبح فیروزی است ) مستتمان عذایت

( ۲ ) نسخه [ د ] کلکر ( ۳ ) نسخه [ ب ] و خضر خان ( ۴ ) نسخه [ ۱ ] بدخشی \*

دود سودا در سر پیچید - و گله گوش شعورش از باد غرور کم شد ) آنار خیالات فاسد ظاهر شدن گرفت - و احتمالات فتنه از پرده روی نمودن پدید آمد - روز سیوم از نوروز جلوس اشرف در همان ساحت دلگشای مجلس عالی توییب دادند - حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر اونگ سلطنت نشستند - و سران و سروران جهانگشای با آداب خدمت جا بجا ایستادند - و این بدمست را ( پیش ازانکه این محفی هوشمندان منظمه شود ) پیغام فرستادند که جشن عالی انعقاد یافته - و مهمات ملکی و مالی در میان است - و آمدن ایشان ضرور - آن بدمست خودپرست عذرے چند بدتر از گناه بجهت نآمدن خود تمہید نمود - از آنجلمه آنکه من هنوز از تعزیت بر نیامد ام - و بر تقدیر آمدن سلیک حضرت شاهنشاهی بمن چکونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست - و آمرا چون پیش خواهند آمد - چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت - و شرح نسبت قرب به بساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجیه آنحضرت بیان نمود - و آمدن خود را بشرطه چند دور از کار ( که چون سوادی خام او نایخته بود ) مشروط ساخته حاضر شد - و بجانب دست راست حضرت شاهنشاهی نشست - و وقت آن شد که ماید نعمت و سیاط افضل گسترد؛ شود - چون شاه ابوالمعالی دست بشستن دراز کرد تولک خان قوچین ( که از چاپک دستان قوی بازو بود ) بدستیاری اقبال نیز دستی کرد - و از پس در آمده هردو دست او گرفته دستگیر ساخت - و دیگر ایستادگان پایه سریر والا نیز درین خدمت با او هم دستی کرده کار از پیش بودند - شاه ابوالمعالی از فرط حیرت به دست و پاشده سر رشته طاقت از دست داد - و مردم که همراه او بودند ( چون اکثر از قدیم در سلک دولتخواهان این دو دملن عالی انتظام داشتند - و پیش او بمصلحته فراهم آمده بودند ) همان روز به تارگی در عداد بندگان ب بواسطه در آمده مستمال عنایت پادشاهی گشتند - و اول نخچیه ( که در دام اقبال افتاد ) او بود ۵

در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مسلح داشته اند که عیار شورخخان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی ( که طلسی سست بدیع نما - و معماج سست بس مشکل گشا ) بیک ناخوشی ( که ازو بظهور آید ) بعد مخانه نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بذابران دانش پیشهای انتظام بخش در انهدام و انعدام این کاخ والا اسلس سرعت مستحسن نداشته اند ۶ مصرع ۷ که نقوان سرکشته پیوند کرد ۸

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] مجلسه - و نسخه [ ۲ ] جشن ( ۳ ) نسخه [ ب ] جدید [ ۴ ] اعداد ۵

مصالحه دیگر که بالغ نظران دور بین بسیر وقت<sup>(۲)</sup> آن توانند رسید ] این پادشاه صورت و معنی تمام مهتمات مالی و ملکی به بیرام خان سپرده خود با مرے چند (که پرده کمال آنحضرت تواند شد و ظاهر بیغان زمانه پی بد قائق آن نتوانند برد ) اشغال داشتند •

### گرفتن شاه ابوالمعالي و بزندان تاديب بند کدن<sup>(۳)</sup>

چون مشیت جهان آرای ایزدی (که انتظام بخش سلسله صوی و معنوي است ) خلعت سلطنت را خواهد (که بدامن بقا پیوند - و بطرار ثبات مطرز سازد) رخنه گران ملک و فتنه سازان وزگار را بے شاخ و برگ ساخته از بینه و بن براندازد - و ازین شورش انگیزان آشوب پیشه امرے چند بوجود آید که باعث و بال و موجب زوال ایشان گردد - و مصادق اینمعنی است (که در آغاز مبيع دولت ازی شعاع - و فروغ خلافت ابدی ارتفاع - اتفاق افتاد ) که ( چون انسر اقبال از شکوه دولت حضرت شاهنشاهی سر بلندی یافت - و ارنگ سلطنت بفر عظمت آنحضرت پرتو سعادتمندی گرفت ) مدهوش باده و همی و خیالی شاه ابوالمعالي ( که از خود پرستی حسن و بد منتهی دنیا جوهر دماغ او پریشان شده بود - و پای اعتدال او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجراي او از آغاز ملازمت او بحضورت جهانگاني تا سپری شدن آن بدر وزگار جانجا گذارش یافته کلک تفصیل شده ) درین هنگام ( که فرمان روای زمان بشاه راه عالم بقا شناخت - و گینی خدیبو دوران با چندین جلباب خفا و حجاب استنار از شورش و آشوب دلهای ارباب تجدد و اصحاب تعلق نجات یافت ) خون این خمار آلد باده دیرین و رقم خوان تقویم پارین را اندیشه های تباہ پریشان تر ساخت - و سودای سری و مالی خولیای سروری بیشتر موجب فساد دماغ و تهییج مواد جنون او شد - مست بود سگ دیوانه گزید - دیوانه بود نیش عقرب خورد - و نیز بعض از کهنه عمله دنیا ( که از بدنها دی جز صلاح خود نه بینند - حاشا حاشا بلکه جز فساد خود در اندیشه تباہ نگذرانند ) از تیره رائی و کور باطنی حق از باطل نشناخته از اسباب مزید پدمستی او بودند - و همیشه داری بیهوشی در باده غرور او می ریختند •

درین میان بیرام خان خانان ( که زمام مهام کارگاه سلطنت را بدست کارانی خود گرفته ناظم اشتقات امور بود ) اول خدمتی ( که بعد از جلوس ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بوقوع آورد ) زنجیر کردن این بدمست دیوانه بود - و شرح این سرگذشت آنکه ( چون آن شعله خس را

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] دقت ( ۳ ) در [ بعضه نسخه ] بزندان تاديب کردن ( ۴ ) در [ چند نسخه ] که وبال ایشان موجب زوال ایشان گردد ( ۵ ) نسخه [ ۱ ب ] [ ۶ ] همچنین ( ۶ ) نسخه [ ۲ ] این •

## ذکر اعاظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس

### ابد قرین حضرت شاهنشاهی

درین هنگام خجسته ( که روز ولادت دولت و سعادت - و زمان ظهور عیار نقد عقیدت و ارادت بود ) میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید با آرامش و آسایش ملک بدخشان مقرر بود - و ولایت کابل و غزنیان و سایر آنحداد از هندو کوه تا آب سنده ( که به نیلاب شهرت دارد ) بهوشمندی و کاردانی منعم خان ( که در زمرة سرکردهای این دولت ابد قرین بداد و عمل ممتاز بود ) انتظام داشت - و محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق عقت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال بودند - و قندهار با توابع و لواحق ( که بجا گیر بیرام خان طراز اختصاص داشت ) با مقام شاه محمد قلاتی ( که علم شجاعت و تھور می افراحت ) از حوادث و فتن بر کران بوده مورد امن و رفاهیت بود - و داد دهان دارالملک دهلي ساقعاً بقلیم تفصیل گذارش یافته - و دارالخلافه آگره و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک رونق داشت و نظام سرکار سنبل به تدبیر علی قلی خان شیبانی بود - و سرکار کالپی بصرداری عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت - و امنیت بخش میوات ملازم ترددی بیگ خان بودند - و قیاخان در کول جلالی و آنحداد بوده لوازم خدمت بجای می آورد - و حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام پادشاهی مینمود - و بتازگی مناسیر عاطفت بهر یکی از ملازمان درگاه معلى شرف صدور یافت که هر کدام را بفواز خمروانه عز امتیاز بخشیده محل جایگیر برقرار گذاشتیم - تا عیار اخلاص و نیکو خدمتی هر کدام بظهور آید - آن زمان درخور همت والی شاهنشاهی بمراتب و مدارج کمال خواهیم برآورد - و هنوز [ چون رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن میکرد که روزے چند در نقاب احتجاب باشند - تا جمال عالم افزون آنحضرت را جز آنحضرت نظارگئی نباشد - چه وجہ نیست دوراندیش حق گزین آن بود که در لباس بتوجّه دنیا عیار مردم گرفته اندازه حال هر کس به بهترین وجه در پیشگاه خاطر مقدس قرار یابد - یا حوصله کوتاه آن مردم تاب در بانت کمالات قدسی نداشت - ناگزیر بجهت آسودگی جهانیان چندین بسر میدردند یا برای آنکه دشمنان تیره رای حیله انکوز خاطر غبارآکود خود را از بدآندیشی گوهری والی عذر قُدسی فارغ ساخته در تبه کاری خود مشغول باشند - یا برای آنکه ( چون نظر دور بین آن نگین خاتم خلافت بملک بمنتهای معنوی افتاده بود ) نظر بر خاکدای دنیا نمی اندختند - یا بجهت

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] سنبله \*

تا طایفه ( که در معاملات کار برایشان مشکل باشد ) باین وسیله ازان صورت برآیند و در تقاویم ممالک اسلام ( از عرب و روم و موارء النهر و خراسان و عراق و غیرها ) ساری و جاری است و تمکن متنشر عانِ روزگار و متدهانِ هر زمان با آن تقاویم رایج - بنا بر تکرار التماس این جماعة و مراتعات خواطر ملتمس ایشان را بمحقق قبول رسانیده شد - و حکم مقدس نفذ یافت که نوروزه ( که تریب سالِ جلوس بود ) آنرا مبدئ تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی گشایند - و از معدن دانش فرمان واجب الاتّباع صادر شد که ارباب اسلخراج در تقاویم متعارفة دیار اسلام ( چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند ) این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب پسر گشایند - و در تقویمهای هند بجای تواریخ مختلف آنها خصوصاً تاریخ پر رمایت ( که اساس آن بر تلبیس بود ) این تاریخ مجدد قامی نمایند - و تواریخ متعدد آنها بر طرف سازند - و چون در تقاویم متعارفه هند سالها شمسی و ماهها قمری بود حکم فرمودیم که ماههای این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد \*

و [ چون دانشوران ملل و محل بجهت شکرگذاری و سپاسداری از شهر و سنین روزه چند را بمقاسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت سرور جمهور خلائق و خوشحالی طوائف امام ( که باعث چندین خیرات و میراث است ) اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند - و دران ایام مسّرت پیرا اسام سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خصوع و خشوع بجناب کبریات الهی ( که خلاصه عبادات و زبدۀ طاعات است ) مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغير و کبیر بقدر قدرت مایده تفضل و احسان گشاده ابواب عشرت و کامرانی را بر خواطر مکروبه و بواطین محزننه اخوان زمان و این روزگار گشوده، نوع برد احسان نموده اند ] بنابران بعضی جشنهای عالی ( که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد بیوست - و از چندین هزار سال در بلاد مشهور و معروف است - سیما درین هزار سال معمول سلطین عدالت گستر و حکماء حقائق آئین بوده است - و درین دیار بواسطه بعض امور از شیوع افتاده بود ) بجهت ابتغای مرضیات الهی و اقتداء آثار قدما آن ایام مسّرت فرجام رایج ساختیم - باید که در جمیع ممالک مخصوصه ( از امصار و بلاد و قری ) بروجه اتم و طریق رایج گردانند - و درین معنی کمال اهتمام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد ایام نوروز - نوزدهم فروردین ماه الهی - سیوم اردی بهشت ماه الهی - ششم خرداد ماه الهی - سیزدهم تیر ماه الهی - هفتم مرداد ماه الهی - چهارم شهریور ماه الهی - شانزدهم مهر ماه الهی - دهم آبان ماه الهی - نهم آذر ماه الهی - هشتم و پانزدهم و بیست و سیم دی ماه الهی درم بهمن ماه الهی - پنجم اسفند اردیبهشت ماه الهی \*

روزگار را از مضافاتِ حیرت نجات می‌بخشیده‌اند - و الحال [ چون تاریخ هجری (که آغاز آن از روز شماتیت اعدا و کلفت احباب است) نزدیک بهزار رسیده - و تاریخ هند از هزار و پانصد منجذب شده - و همچنین تواریخ اسکندری و بیزوجردی که از الوف و مات تجاوز نموده - چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است - و نوشتن و گفتن آن در مطاراتات و معاملات بر اهل عالم خصوصاً بر عوام الفاس (که مدار معامله بر ایشانست) بعیار مشکل شده - و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند - مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت لپهمن سین است - و ازان باز تا حال چهار مد و شصت و پنج سال شده است - و در مملک گجرات و دکن تاریخ سالباهن است - که الحال بکهزار و پانصد و شش سال است - و در مالوا و دهلي وغیر آن تاریخ بگرامیت متعارف است - که الحال بکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد ازو ابتدا می‌کند - و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقائع و دانشوران آثار است - و مشخص است که ابتدای هیچ کدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اسامی نیست [ اگر بمقتضای عموم رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخ مجده شود (که هم آسانی خلاائق دران باشد - و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد) هر آئینه مبررات و حسنات این راجع حال و مآل آن رفع الدرجات خواهد بود - و در کتب معتبره زیجات متداوله مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گرانی مصرح است که مبدع تاریخ ظهور امر عظیم گردانند - مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم - و السَّمْةُ لِلَّهِ تبارک و تعالی که درین سلطنتی کُبری از عظام امور و جلائل وقائع (از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات) آن قدر در عالم ظهور آمد، که هر کدام لیاقت این امر جلیل الشّان دارد - اما اگر آن حضرت مبدع تاریخ جدید را از روز جلوس بر سر پر سلطنت خود (که از اکبر نعم الهی و اعظم آنی نامتناهی است - که ازان هنگام معادت آثار امروز بست و نهی سال شمسی و سی ام قمری می‌شود) فرمایند هر آئینه بوسیله این امر خیر هم مواسم شکرکاری بتقدیم رسانید، باشند - و هم انجاج مقاصد طوائف عالمیان بحصول انجامیده باشند - و ایضاً در ضمن این عمل خیرکسری بشان رفع المکان تاریخ هجری (که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از مکان معظمه بمدینه محترمه بواسطه استیلای اهل عدوان - که محل شاید توهی ناقصاً علیل الفطرة قلیل الکیاسه است) لازم نمی‌آید - چنانچه در زمان ملک شاه (با آنکه تاریخ هجری این مقدار امتداد نیافتد بود - و کار با این درجه مشکل نشده) بجهت آسانی تاریخ جلایی وضع نمودند

کلیه و جزئیه بے بدرقه دلیل قدم نهند - و در مشارع مقاصد خود نقیراً و قطمیراً بے اضافت حجت شروع ننمایند ] و ضمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقائق علمی و دقائق حکمی نظر می‌اندازد - و بعایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه بوسیله الهامات و واردات مستغیض و مستفید است - و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریت و صفاتی عقیدت محظوظ و بهره مند [ درینولا [ چون عبور بر تفاویم متعارفه اهل هند ( که بزبان این طایفه پنجه گویند بفتح بای موحده فارسی - و سکون تای متنّه نوچانی - و فتح رای غیر منقوشه - و های مخفی ) افتاد - و درین اوراق کل پنجه مشاهده نمود که مبدی شهر قمری را بعد از استقبال گرفته‌اند که زمان افزایش ظلمت است - و آنرا بزبان هندی کشن پچه گویند - و این سیه باطنان بمحض تقلید وجهات و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده‌اند - و با آنکه ( بُطْلَانِ این عمل بے ما حصل و عدم استناد آن بدليل روشن تر از انس است که باستدلال احتیاج اند ) از مهره متدين این طایفه چنان بسامع عز و جلال رسید و مطابق آن کتب معتبره قدیمه خود را بنظر صواب بین درآوردند که مبدی شهر قمری پیش قدمما از ابتدای روشن شدن این جانب ماه ( که بجانب ماست ) بوده - که آنرا بلسان ایشان شکل پچه نامند - و از زمان بکرماجیت بواسطه شیوع نامندینان و وقوع هرج و مرج این روشن متروک و ممکن شده است - و معقولیت آنکه اول ماه را از ابتدای ظهور نور کنند از اجلی بدیهیات است ] بنابران حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنظیم و اصحاب تقویم و مستخرجان کل مالک محرosome مدار تقسیمهای خود را بر طریقه اینیقه شکل پچه نهند - و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را به مری اشرف اقدس مزین فرموده فرستادیم که برین نمط جاری گردانند \*

درین اثنا اکبر و اعظم بساط قُدُس بمقضی عرض رسانیدند که بر خاطر الهام مائثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آنست که اوقات مهمات و معاملات باسانی معالم شود بنوعیکه احده را مجال مذاععت نباشد - مثل آنکه شخص مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه متألاً قرارداد - تا مبدی معین نباشد تعیین این مدت متعسر بل متعدد خواهد بود - و پیدا است که هرگاه از ابتدای تاریخ عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور اهل عالم گشودن است - و بر واقفان موافق اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال داب سلطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت انتباس را مجدد می‌ساخته‌اند - و معامله گزاران

اسفندارمذ \* خُرداد \* مُرداد \* دیباذر \* آذر \* آبان \* رش \* ماه \* تیر \* کوش \* خور (دیپهر) \*  
 مهرگان (مهر) \* سروش \* رشن \* فروردین \* بهرام \* رام \* باد \* دیباذین \* دین \* آراد \*  
 اشتاد \* آسمان \* زمیاد \* ماراسفند (مهراسفند) \* انیران \* و چون در بعضه ماهها دو روز  
 از سی زیاده بود آنرا بروز و شب نامزد کردند - و بعیامن توجه شاهنشاهی ایام مسترقه برافتاد  
 و ماه چون سال شمعی شد - و نیز ضمیر انور حضرت شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که دور سخوات  
 این تاریخ مقدس نیز درازده باشد - لجرم هرسال مسمی باسم ماه از ماههای الهی ساختند  
 چنانچه سال اول سال فوروردین الهی - و سال دوم سال اردی بهشت الهی - و عده متوسان  
 این تاریخ قدسی علامه الرمانی افلاطون الارانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعض الدله بود  
 که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاد - و اگرچه اساس این تاریخ در سال (۹۹۲) نهصد  
 و نود و دو آنفاق افتاد اما چون از ابتدای جلوس اقدس مدار موارد وقائع و واردات بر تاریخ الهی  
 خواهد بود ثبت این واقعه شریقه در سال جلوس لائق نمود - امید که (چون دولت و اقبال  
 این سلطنه ابد پیوند از شعشه الهی است) فروع این دودمان عالی هزاران هزار سال جهانتاب  
 و جهانگیر باشد - و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب محاسبان ادوار افلاک بگذره  
 و نقل فرمان جهان مطاع (که از تحریرات راقم این دیباچه سعادت ابوالفضل است - و بعد از  
 تاسیس این تاریخ سعادت اساس بمالک محرسه شرف اجرا یافته بود) این است ۵

### فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرای (که یک قرن از جلوس نصرت قرین  
 برسری سلطنت گشته - و آغاز ابتسام حدقه اقبال است) فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت  
 که حکام ممالک محرسه و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات  
 بتواتر و تکثر مکار شاهنشاهی مفترخ و مستظر بوده بدانند که [چون تمامی همت والا مصروف  
 آنست [که کافه اقام از خواص و عوام (که بدائع و داع غیبی اند) در ظل امنی و آمل  
 منشرح البال و مرقة الحال بوده اوقات گرامی را (که مفقود البدل و معصوم العرض است)  
 در مرضیات الهی مصروف دارند - و رقبه عقیدت خود را از قلاده تقیید (که ارباب ملل کلم و اصحاب  
 نحل با جمعهم دست رد بران زده اند - و در جمیع ادیان مائر قباحت و وقاحت آن بالغ  
 وجہ ادا می نمایند) بازداشته در تحصیل اسباب تحقیق معروف گردانند - و در مسالک هطالب

(۲) نسخه [د] ماههای الهی (۳) نسخه [۱] افلاطون الدورانی ۶

ابدی در ضمن آن منظوی است ) معلوم که چند گذشته باشد - و یکی از متنسیان سلسله نظم در تاریخ جلوسِ اشرف گفته

از خطبہ شاه رفتتِ منبر شد • وزسه عدل کارها چون زر شد  
بنشت بتخت سلطنت اکبرشاه • تاریخ جلوس نصرتِ اکبر شد  
• جلوس خداوند عالم پناه • و مصراع \*

نیز مشعر برین سال سعادت انتظام است - و عبارت کام بخش نیز تاریخ این زمان سعادت توامان است که مولانا نور الدین ترخان ناکشنۀ خامه ضراعت نموده بود •

### ذکر وضع تاریخ جدید الهی از مبدء جلوس حضرت شاهنشاهی

بر ضمائر صافی درونان انصاف پذیر پوشیده نماند که قلم مشیت بر دفاتر اکوان برین رفته که نظام سلسله عالم به حفظ وقت و تعیین تاریخ صورت نه بندد - و تعیین وقایع و تبیین سوانح بتواریخ سنین و شهر تخصیص و تشخیص یابد - و سفت از لی چنان جریان یافته که بعد از چندگاه امرے عظیم را مبدء تاریخ سازند - و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران مبتني گردانند - و چون جلوس اشرف از فراوانی فرخندگی و انزوئی خجستگی سزاوار آن بود ( که غرّه جبهه مرادات بیغاپت و مقدمه ظهور سعادات نامتناهی گردد ) به الهام ربّانی ( که در ضمیر قدسی حضرت شاهنشاهی پرتو انداخته بود ) موافقت آرای اصابت پیرای حکمت پوران بالغ نظر ( که فروغ قبول حضرت شاهنشاهی یافته بودند ) این سردفتر سنین و شهر را مبدء تاریخ جدید ساخته فوراً فراموش کردند - و چون نوروز جهان افروز مقارن و مقابله جلوس اشرف بود - و جلوس اشرف از جلائل نظرات تربیت نیز اعظم ) این کسر را ( که هزاران فتح در ضمن آن چهره گشا است ) عنوان ایام نوروزی و دیباچه فرخی و فیروزی دانسته مبدء تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند - و مدار حساب بر ماه و سال شمسی حقیقی نهادند - و حضرت شاهنشاهی خود بدلت و اقبال بالقاوی ربّانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم ساختند - و دیباچه سعادت ارقام در مناشیر و دفاتر مثبت و موقوم گردانیدند - و اسماعی ماههای این تاریخ را همان اسماعی شهر مشهور فارسی معتبر داشتند - و بلقب الهی مزین گردانیدند - چون فروردین ماه الهی - و اردی بهشت ماه الهی - و نامهای ایام نیز همان سی نام متعارف فارسی گذاشتند بدین ترتیب \* آرمز ( آرمزد ) \* بهمن \* اردی بهشت \* شهریور \*

( ۲ ) نسخه [ ز ] مطوي ( ۳ ) نسخه [ ب ] فرمودند ( ۴ ) در [ بعض نسخه ] مذيل \*

دلیل‌ست برین که سعادت موروثی قرین حال کمالات ذاتی باشد - خانه نهم دلو - بعلم و دین و سفر منسوب است - و عطارد (که صاحب طالع است) آنجاست - و بنظر تحلیث ناظر طالع آمد، افاضه انوار دانش میکند - و مخبر است از صدق تفکر در امور دین و دولت - و اصابت تدبیر در باب سفر - و موافق آن بتقویت دولت \* شعر \*

شاه که بعقل ذوقنون خوانیمش \* در راه خدای رهنمون خوانیمش

هرچند که سایه خدایند شهان \* او نور خدا است سایه چون خوانیمش

خانه دهم حوت (که آنرا و تی عاشر خوانند) خانه سلطنت و امہات است - نیز اعظم و زهره و مریم آنجاست - همیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد - و اسباب آبہت و شوکت صاحب طالع روز افزون باشد - و امہات عالی درجات بدولت او بمراد رسند - خانه یاردهم حمل منتبه برجا و امداد است - بیت الشرف نیز اعظم افتاده - و قمر سریع السیر زاید الفور آنجاست - هرامید (که بخاطر اقدس رسد) بزودی و بهبودی برآید - و دوستان بوسیله این دولت عظمی کامروا شوفد - خانه دوازدهم نور است - و آن خانه اعدا است - از کواکب خالی افتاده - و مریم از دهم ناظر - دشمنان دین و دولت بصاصام بهرامی خون آشام شوند - نیز اصغر در حمل (که خانه شرف نیز اعظم است افتاده) - و اکبر این فن تصریح کرد، اند که در زایجه جلوس اختیار قمر (که واسطه افاضه انوار است از اجرام علوی بر اجسام سفلی) در حمل باید - و این بس معترد داشته اند و نیز اعظم بمشتری اتصال دارد - و خداوند عاشر در هفتم وقوع یافته - و خانه طالع هوانیست و اینها دلالت بر آرامنگی عماکر نصرت قرین و بر مزبد عظمت و شوکت پادشاهی میکنند و سهم السعادة قوی حال است - چه در اسد (که خانه نیز اعظم است) تحقق دارد - و صاحب او در عاشر آمد - و مشتری (که دلیل صدق بیعت است) در هفتم بخانه خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاعد است - روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزايد باشد و بعضی از بیت الطالع خانه قمر محتقیم الطوع آمد - و عطارد با قمر نظر دوستی دارد - و این همه دلیل ساطع است برگشایش کار بطریق بهبود - و افزایش دولت به نیل مقصود - و شرح لطائف این زایجه و بدائع آن از حیطه تحریر و احاطه تقریر بپرونده است - دقائق شناسانی جداول آسمانی و درجات دانای مفاتیح سطراط دانی بزیج فکرت و تقویم فتنت میدانند که از زمانی [که ایندای جنبش افلاک و کواکب شده] - و انتظام عالم ناسوت (که لب لباب آفرینش است) باهتمام اجرام تعلق گرفته [اینچنانی ساعتی بزرگ بزرگی بخش (که چندین سعادت

(۲) در [بعض نسخه] همی است \*

## ذکر تصویر طالع جلوس حضرت شاهنشاهی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده - اول آنکه در وتد عاشر (که بیت السلطنت است) نیز اعظم افاضه نور می نماید - و اصل در اختیار ساعت جلوس سر بر سلطنت ملاج خانه عاشر است - و آنگاه چندین صلحه که بقدوم آن نگارنده گئی شده باشد و امام ابوالمحامد غزنوی (که از اکابر ارباب تنظیم است) فرموده که رواست برای این کار طالع عقرب اختیار کنند - تا وتد عاشر اسد افته که خانه نیز اعظم است - والمنة لله که اینجا نیز اعظم خود در بیت عاشر ناشر انوار سعادت و اقبال آمدَ \*

شاه که مراد بخش امید بود \* رخشنده داش به نورِ جاوید بود

چون پرتو او جهان نسازد روش \* آنرا که مرتبه چو خورشید بود

خانه دوم (که خانه مال است) سلطان اتفاق افتاده - و نیز اصغر (که صاحب خانه است) در خانه یاره هم (که خانه امید است) فوق الارض و قوع یانه - دلالت کند برآنکه مقایل خزانی و کنوز عالم بسابقه مشقت بدست گنجور اقبال او درآید - خانه سیوم (که تعلق بخوش و پیوند دارد) اسد است - و صاحب او نیز اعظم در وتد عاشر - جمیع اقویا مامور احکام سلطانی و محاکوم اوصیا شاهنشاهی باشند - خانه چهارم سفله (که آنرا وتد الارض خوانند - و منسوب است بعواقب امور و املاک) و صاحب او در نهم (که بیت السفر است) دلیل شده بر حسن عاقبت و نبات ممالک محروسه - خانه پنجم میزان است (که خانه فرزند و عشرت و هدیه است) و صاحب او زهره در حوت (که برج شرف است) دلالت کرد برآنکه فرزندان سعادت پیوند بعطفت و شفقت پادشاهی قرین باشند - و در سایه دولت و کنف عذایت تربیت یابند و انداح انجمن سرور بزل افضل لباب باشند - و قوافل هدایا از چهار رکن عالم برآستان دولت او بارگشایند - خانه ششم عقرب (که خانه عبید و خدم و امراض است) و صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده - علامت است بر اعتدال مزاج سعادت امتزاج - و بربسیاری غلامان وفادار - و خدمتگاران جان سپار - مشتری اگرچه در قوس است اما بحسب تسویه البيوت بخانه ششم نثار سعادت جاورد میکند - خانه هفتم قوس وتد غاریست نظیر طالع - و آن خانه اعدا است - چون بحسب تسویه البيوت از کوکب سعد خالی است بر مقوه هر اعدای دولت ابد قرین دلیل است قوی - خانه هشتم جدی است متعلق بمواریش - و صاحب خانه در یاردهم

(۲) در [ بعضی نسخه ] عاری \*

### تصویر زایچه طالع جلوس سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی

صورتِ زایچه طالع جلوسِ اقدس نقش پذیر پرگار صدق و رقم آرای خامه سداد ساختن از لوازم وقت است - تا بینادلان را مستوجب مزید روشنائی گردد - و کوتاه بینان را چشم دوربین بدست افتد - بلکه مزده درونان را جان بخشد - و جانداران را <sup>(۲)</sup> جل جهان بین کرامت فرماید

#### \* شعر \*

زایچه طالع شاهی ست این \* جدول اسرار الهی ست این  
لائمه دولت و لوح مراد \* فذلکه دانش و فهرست داد  
کوکبه کوکب عز و علاست \* کون و مکان را بسعادت صلاست  
دیده برین لوح ازل بازگن \* بردو جهان تابه ابد نازکی

۲ خانه دوم سرطان	۱ خانه اول ارس	۱۲ خانه دوازدهم ثور
۳ خانه سیزدهم اسد	جوزا	۱۱ خانه بازدهم حمل زحل قمر
۴ خانه چهارم سنبله		۱۰ خانه دهم زهره مریخ حوت
۵ خانه پنجم میزان	۷ خانه هفتم مشتری ذنب قوس	۹ خانه نهم عطارد دلو جودی
۶ خانه ششم عقرب		

(۲) سخنه [ج] چشم \*

جهان ( که آهوی دام جهنه شیرشکاران این بیشه است ) صید دولت او شده نفس افتخار برآورد که

\* شعر \*

طالع مرا چوبسته بقراک دولتش \* کس چون گمان برد که شکارِ محقرم

اقبال ( که سپهسالار قهرمان سلطنت است ) شکرگویان تعداد نعمت نمود \* شعر \*

کز خاک برگرفته خاتانِ اعظم \* بر آسمان کشیده دارای اکبرم

در حضرتش بظاهر و باطن مکرم \* وز دولتش بصرت و معنی تونگرم

از فیضِ اورست این همه سیراب گلشنم \* وز بزم اورست این همه لمب ریز ساغرم

دولت ( که رنگ آمیز صورتخانه گیتی است ) بر سر یکزنگی آمده زبان برگشاد که \* شعر \*

رخسارِ من ز خالِ دورنگی منزه است \* الماسِ ابیض من و یاقوتِ احمرم

باغِ فریبِ چشمِ ملک نقشِ مفرشم \* عطربِ دماغِ روحِ قدس دودِ مجرم

تا همت گوهرِ سخنم گوشوارِ عرش \* مدحت سرای تخت و دعاگوی افسرم

آسمانِ منظمه مرصعِ نجوم بر میان بسته رقص‌کنان آواز بردشت که \* شعر \*

دارم نطاقِ چاکری و طوقِ بندگی \* در حضرتش مبادِ جزاین زیب و زیورم

فلم است بر جنودِ مخالفِ مفیِ مرا \* کز خیلِ بندکانِ خدیسِ مظفرم

سعادت ( که هوا خواهِ دولتخانه سلطانی است ) عرضِ حال کرد که \* شعر \*

هر بامداد قبله من آستانِ اورست \* کز شوقِ آفتابِ شرف رو به خاورم

آید مکر کلیدِ عنایت بجیسِ من \* بر آستانه سلسله بر پایی چون درم

جمعیع سران و سرداران و سپه کشان و سپهسالاران و سایر ارکان سلطنت و اعیانِ دولت از صمیم

دل و صدقِ ضییر با آن والا دودمان بیعت کردند - و پیمانِ هواخواهی موکد بایمان الهی ساختند

اعتضادِ دولتِ قاهره بیرام خان خانخانان به التفاتِ اشرف و کیل السلطنت شد - و حل و عقدِ

امورِ خلافت و رتق و نفعِ جنودِ نصرت برای وافی درایت و کفِ کافی کفایت او تفویض یافت

و دیگر آمرایی مملکت آرائی و سایر بزرگان سلسله چنگانی ( چه ازان جماعت که بشرفِ بساط بوسِ

حضور استسعاد داشتند - و چه ازان سپه کشان که در اطراف و اکناف بقضیط ولایت و نفعِ ممالک

تعیین بودند ) هر یک بیش از فراخورِ حالت و استعداد بعنایتِ پادشاهی خاص شد، به ترتیبِ

خاص اختصاص یافت \*

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] مباهی \*

اتبال سر بلندی گرفت - و درجاتِ رفعت بمحامد و معالی ارجمندی یافت \* شعر \*

ایزه کنون بفرقِ خدیو جهان نهاد \* بارے که پیش ازین بسر آسمان نهاد

آنرا که در نهاد بود قوئے چنین \* بار دو کون بر سر او می توان نهاد

شاهِ جهان که بار جهان برسروش رسید \* بنهاد بار برسرو منت بجان نهاد

هر چند خطیب بصورت پایه پایه فرد می آمد اما در معنی مرتبه بلند میشد - چون

زبانِ خطیب بالقالبِ اقدس سامعه افزیز شد و بنام اشرف اعلیٰ گوهر ریز گشت گلبانگِ دعا

از چپ و راست برخاست - و نوای تسلیم و رضا به کم و کاست برآمد - پیرایه بندان کارخانه

سلطنت خلعتِ زرین بر دوشِ خطیب انداخته خطیب را در زر گرفتند - و گنجینه داران

بارگاهِ خلافت از یمین و یسار گوهر افشاری و زر پاشی کردند \* شعر \*

زیکطرف زر و از یکطرف گهر میریخت \* گهر طبق طبق و زر سپرسپر میریخت

همان روز طغرای فرمان روانی بالقالبِ حضرتِ شاهنشاهی رفعت یافت - و منشورِ کشورگشائی

باختامِ دولت آن خدیو جهان زینت گرفت - و تمام آن روزِ جهان افزوز ( که فی الحقیقت

نور دیز بهارِ دین و دولت بود ) سکه سلطنت در دارالضربِ اقبال بنام اشرف مسکوک شد

و اقسامِ نقود بمعیار عدلِ او کمال یافت \* ریاعی \*

چون سکه بنام شاه پیوسته شد \* در چشم ستاره قدرِ مه کاسته شد

دینار بسرخ روئی افروخته گشت \* در هرم بسفید روئی آراسته شد

زمان زمان خوانهای زر و سیم در دامنِ امید روزگار ریختند - و نفس نفس گنجینهای انعام در کنار

آرزوی عالم افشارندند - صدای نغیر شوق و سرور تازه شد - و کوی عیش و شادی بلند آوازه

گشت - سلطنت طرح اقامت انداخت - خلافت بقرارگاهِ سلامت رسید - تخت مریع نشین

انجمان رفعت شد - تاج بسر بلندی جاوید سرانرازی یافت - نگین بطرغای جلال رسید

چتر سایه دولت بر آفاق گسترد - لوا طراز نور علی نور یافت - کوکبه را گوی مراد در خم چوگان

آمد - تیغ در خلوت کاه نیام آرام گرفت - خنجر از تردد آسود - کمان از کشاکش روزگار نجات دید

تیر از جگرد وزی اعدا فارغ نشست - عقل بلند مقام ( که بسر بلندی از آسمان گذشته ) به خطیبِ

منبرِ سلطنت گفت \* شعر \*

دارم خطابِ خطبه سرائیع مدحتش \* پست و بلند ساخته اندیشه منبرم

شایسته بے بها گهرم کنج شاه را \* لیکن نه گوهرت که بگیرند در زرم

و حدایقِ ازهارِ خلافتِ الهی بتازگی شگفتان گرفت - ماه جبهه نیاز بسجدهٔ شکر می‌برد  
و بکفِ الخضیب نور می‌چید - قطب دودیدهٔ فرقان را بمیلِ زرین همای سرمهٔ سفید میکشید  
مهندسانِ رصد بند و مجسطی گشايانِ فلک پیوند (که با مطرلاطِ دانش راصد کواكبِ دولت  
بودند) اختراعِ زایجهٔ جهانی از صحایفِ زیج آسمانی نمودند - لاجرم بتائیکِ الطافِ ذوالجلال  
و اتفاقِ جنودِ دولت و اقبال \* مصروعه \*  
در عیدگاهِ خیمهٔ دلگشای کلانور \* مصروعه \*  
جشنِ عالی و مجلسے والا (که غیرت افزای انجمی افلاک تواند بود) ترتیب دادند \* منثوری \*  
دل افروز جشنی شد آراسته \* درون و بررون هر دو پیراسته  
نمودند در پیشِ این سبز کاخ \* بساطهٔ چو میدان هست فراح  
سرا پرد هلهٔ مکلل کلاه \* کشیدند بر درهٔ جشن کاه  
کران تا کران فوش آن سرزمین \* پرندهٔ خطاب بود و دیباي چین  
زبس سایبانهای زرینهٔ تار \* هوا بود چون پردهٔ زنگار  
فلک را گرفتند در زر ناب \* که خوش نیست در جشن نیلی نقاب  
زبس نکهٔ بزم میرفت دور \* فلک نافهٔ مشک بود از بخور  
بزرگان درگاه برخاستند \* عروسانهٔ تخته بر آراستند  
که در شیوهٔ سلطنت را به نقد \* بشاهِ جوان بخت بقدند عقد  
دو عالم بیکجا فراهم کنند \* به پیوندِ جارید محکم کنند  
زمان میدهد پرده در پرده سار \* که ای تخت با بختِ دولت بنار  
شهر میکند بر سر تخت جای \* که خواهد شدن تخت ازو دیر پای  
کسی می‌نشیند بر اونگِ جاه \* که خواهد باز بخت بردن پناه  
آنکه در ساعتِ فیض اشاعت (یعنی قریب نصف النهارِ جمعه - برویت دوم و با مری اوسط سیوم  
ربیع‌الثانی سال ۹۶۳) نهصد و شصت و سیوم قمری - دهم اسفند ارمذ ماهِ جلالی سال (۱۴۷۷)  
چهارم و هفتم - پانزدهم تیر ماهِ قدیمی یزد جزوی سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنجم  
چهاردهم شباط ماهِ رومی سال (۱۸۶۷) یکهزار و هشتاد و شصت و هفتم) آن والادودمان  
عالی خاندان خلعتِ زرین در برابر و تاج مشکین بر سر دولت و سعادت بر تخت سلطنت  
و اونگِ خلافت نشست - و آوازِ مبارکبادی از شش جهت برخاست - منبرِ آسمان منظر بخطبه

و صنوفِ جماد ( که ثابت قدمان مقام ایستاد اند ) هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند - و از مکارِ عنایت او نصیبۀ وافر بردارند \* نظم \*

همین نه جانور از دین و دادِ تاجران \* بامن و عیش گردید بزیب و فرجرد  
بنو بهار عدالت دهد زنگ گیاه \* گیاه نخل شود نخل بارور گردد  
فروجِ عدل دهد آن اثر بروی زمین \* که خاک سنگ شود سنگ سیم و زر گردد

[ چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصادق این مفاخر و معالی بود - واستحقاق این مذصب عالی داشت - و تباشير دولت و سعادت از آغاز طلوع صبحِ ولادت او می تافت - و روابع مشکبار جهان آرایی از عنفوانِ صغیر او بشام ادراک عارفان انفس و آفاق میرسید - و شکوه جهانی از لوح پیشانی او می درخشید - و فروعِ جهانگردی از نظر دور بین او به بلندی می شبات و آثار نخت نشینی از طرز نشست او پیدا بود - و رقوم خاتم نرمان روایی از خطوط دست او خوانده می شد - و زمانه ( که افلاک در چندین ادوار انتظار آن می گردند ) رسید - و دوره ( که انجم در چندین قرنا ن فرصت آن می جستند ) ظهور یافت ] انتظام بخشنده سلسۀ کهن و مکان ندای بشارت در دادند - و نوید رسانان سکنه زمین و آسمان به پیام امن و امان زیان حال برگشادند \* نظم \*

کای گهر بخت بخت اس ترا \* دور شهنشاهی هالم ترا  
گوشِ فلک باز بی کوسِ نست \* نخت هواخواه قدم بوسِ تست  
بر سرِ دل تاج شرافت تراست \* خطبه خود خوان که خلات تراست  
در هنگامیکه سلطان چهار بالش گردون به برج سعادتِ حوت رسیده نظر عالی به بیت الشرف  
انداخته بود [ که نخت چهار پایه حمل را به جلوسِ سعادت منور سازد - و غبار آسودگی خطه  
خاک را بعیضِ عام تازه و نر گرداند - بر تختگاه چمن سایبانهای اشجار سایه ایگن شوند - و خسروگل  
با تاجِ مد برگی مرصع به لعل و یاقوت بر سر پر زمردین جلوس فرماید - و مرغان خوش آواز چون  
خطیبانِ جلوسِ پادشاهی ( طیلسان شهپر بردوش - و پوستین قاقم در آغوش ) بر منبرِ صد پایه  
چوبین خطبه شوق بلند کنند - سر و صنوبر ( که ایستادگان پرشگاه ادب اند ) سر بتعظیم فرود  
آورند - و شمشاد و عمر ( که کهن پیران آرزو مفت اند ) به برگس و نوای جوانی رسند - بزرگان  
شقایق و ریاحین خلعتهای رنگانگ در هر پرشند - و خردان الله و نسرین از شگفتگی در پیراهن  
نگنجند - آوازِ کوسِ رعد بر تارکِ نیلان ابر فلغله در هفت اقلیم اندازد - و صیحتِ گوهر اشنانی  
نو بهار صلای عالم بجهار کن عالم در دهد ] نسایم فیوضاتِ ارلی از مهی عنایت آغاز وزیدن نهاد

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سلسله انتظام کارگاه آفرینش (که مظاہر حقیقت نمای شهود - و شواهد قدرت واجب الوجود است) وابسته بفرمان روانی بزرگ نهاده باید که باز عالم و عالمیان را ببازوی تائید الهی برسر تواند گرفت - و کار جهان و جهانیان را بذیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام توانند نمود - شعشعه عظمت از نامیه اقبال او تابد - و بارقه ابیت از لوحه احوال او فروغ دهد - شاهین ترازی عدالت ببازوی ریاست او استقامت یابد - و آئین چارسوی سلطنت بدستیاری فکر در رویت او رونق و بها پذیرد - زرهای ناب (که نقد خزانه آسمان است) بسکه عدل او کامل عیار برآید - و گوهرهای شب چراغ (که میقل زده مهره انجم است) بتاج دولت او سر بلندی بیند - چهارچمن خلافت از جوببار شمشیر او آب خورد - و شش جهت مملکت از ما هچمه لوای او تاب گیرد - طنطنه کوس نهیش غریبو حوادث روزگار سنتیزه انگلیز را به پستی برد و کوبه سپاه شکوهش عرصه گرد آلو جهان تاریک را مشعله بخشد - گرد فتنه را با اب تیغ جهانگشای بشاند - و برق حادثه را بسحاب چتر گرد و سای منطفی سازد - پیش طاق درگاهش قطب نمای بادیه گردان آرزو گردد - و بارگاه آستانش قبله کاه زمین بوس گردن کشان پیشگاه نخوت شود - همتش برآبادی خراب آباد دلها مقصور بود - و طبیعتش بر جمعیت شهرستان جانها مجبول و مفطور باشد - محبتیش در نهانخانه ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعايش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام کند - بلکه صفو نبات (که جلوه نمایان مقام نبات اند) از چشم سار افضل او سرسیز و سیراب گردند - و از نسیم بهارستان افاضه او نشوونما یابند

THE  
AKBARNÁMAH

BY

ABUL-FAZL I MUBA'RAK I 'ALLA'MI.

VOL. II.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY  
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,  
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

---

CALCUTTA:

PRINTED BY G. H. ROUSE, BAPTIST MISSION PRESS, AND PUBLISHED BY THE  
ASIATIC SOCIETY, NO. 57, PARK STREET.

1879.